

حیات صحابه

مؤلف

علامه شیخ محمد یوسف کاندھلوی

مترجم

مجیب الرحمن (رحیمی)

جلد پنجم

به همراه تحقیق احادیث کتاب توسط:

محمد احمد عیسی

(به همراه حکم بر احادیث بر اساس تخریجات علامه آلبنی)

ویژہی کتابخانہی عقیدہ

www.aqeedeh.com

باب یازدهم

ایمان اصحاب (رضی الله عنهم) به غیب

چگونه اصحاب (رضی الله عنهم) به غیب ایمان می آوردند، و لذت های فانی، مشاهدات انسانی، محسوسات زمانی و تجربه های مادی را با خبر رسول خدا ﷺ ترک می نمودند، گویی که آنها چیزهای غیبی را می دیدند، و مشاهدات را تکذیب می کردند!!

عظمت و بزرگی ایمان:

پیامبر ﷺ و بشارت جنت برای کسی که از یقین و صمیم قلب شهادت بدهد که: معبودی جز خدا نیست

مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما در اطراف رسول خدا ﷺ نشسته بودیم، ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) نیز با چند نفر دیگر همراهان حضور داشتند. پیامبر خدا ﷺ از میان ما برخاست، و در بازگشت تأخیر نمود. ترسیدیم که به دور از چشم ما گرفتار شده باشد، و بنا بر همین خوف برخاستیم، و من نخستین کسی بودم که ترسیدم، و در طلب و جستجوی رسول خدا ﷺ بیرون رفتم، تا این که به بستانی از انصار که مال بنی نجار بود آمدم. (در) اطراف آن دور زدم که آیا دروازه ای برایش می یابم؟ ولی نیافتم، ناگهان به جویباری برخوردیم که از چاهی از بیرون، داخل بستان می شد. خود را جمع نمودم و به نزد رسول خدا ﷺ رسیدم. فرمود: «ابوهریره؟» پاسخ دادم: بلی ای رسول خدا! پرسید: «چه کار داری؟» گفتم تو در میان ما بودی، برخاستی و تاخیر نمودی، بنابراین ترسیدیم که دور از ما و به تنهایی گرفتار شده باشی، و من نخستین کسی بودم که ترسیدم، و به این بستان آمدم، و خود را چنانکه روباه جمع می کند جمع نمودم و داخل شدم، و مردمان هم پشت سر هم هستند. فرمود: «ای ابوهریره - و هر دو کفش های خود را به من داد -، و گفت: با این دو کفش هایم برو، و با هر که در پشت این بستان روبرو شدی که وی شهادت می دهد، به این که معبودی جز خدا نیست، و از قلب به آن یقین دارد، به جنت بشارتش بده».

آن گاه نخستین کسی که با من روبرو گردید عمر رضی الله عنه بود، گفت: ای ابوهریره، این دو نعل برای چیست؟ گفتم: این همان نعل های رسول خدا ﷺ هستند، مرا با آن دو فرستاده است که با هر که روبرو شدم که از صمیم و یقین قلب شهادت می دهد که معبودی جز خدا وجود ندارد، به جنت بشارتش دهم. آن گاه عمر رضی الله عنه (با دست خود) به میان هر دو سینه ام زد، در جا نقش زمین شدم، و گفت: ای ابوهریره برگرد، من به طرف رسول خدا ﷺ برگشتم، و در حالی که می گریستم به وی پناه بردم، وی در میان هر دو سینه ام چنان ضربه ای زد که نقش زمین شدم، و گفت: برگرد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای عمر، چه چیزی تو را به این کار وادار نمود؟» پاسخ داد: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، آیا ابوهریره را با هر دو نعلت فرستادی، که با هر که روبرو شود که از یقین و صمیم قلب شهادت می دهد، که معبودی جز خدا نیست، او را به جنت بشارت بدهد؟ گفت: «بلی»، عمر گفت: این کار را

مکن، چون می‌ترسم مردم بر آن اعتماد نمایند، بگذارشان عمل کنند، رسول خدا ﷺ فرمود: «پس بگذارشان»^۱. این چنین در جمع الفوائد (۱/۷) آمده است.

بشارت پیامبر ﷺ به داخل شدن در بهشت برای کسی که از دنیا برود و هیچ چیزی را با خدا شریک نسازد

بخاری و مسلم از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در شبی از شب‌ها بیرون رفتم، ناگهان متوجه گردیدم که رسول خدا ﷺ به تنهایی راه می‌رود و کسی همراهش نیست. گفتم: شاید وی همراهش کسی را با خود ناپسند می‌شمارد. ابوذر می‌گوید: بنابراین سایه‌ی مهتاب به راه افتادم، وی ملتفت شد و مرا دید و گفت: «این کیست؟» پاسخ دادم: ابوذر، خداوند مرا فدایت گرداند. آن حضرت ﷺ فرمود: «ای ابوذر بیا»، ابوذر می‌گوید: آن گاه ساعتی با وی راه رفتم، آن حضرت ﷺ فرمود: «توانگران در روز قیامت نادر می‌باشند، مگر کسی که خداوند به او مال داده است، و او از آن مال به راست و چپ، و از پیش روی و پشت سر خود انفاق نموده، و با آن کار خیر انجام داده است»، ابوذر می‌گوید: باز ساعتی با وی راه رفتم، آن گاه به من گفت: «اینجا بنشین»، ابوذر می‌گوید: مرا در زمین همواری که اطرافش سنگ بود نشانند و به من گفت: «همین جا باش تا به سویت برگردم»، و خود در میان سنگزارهای سیاه رنگ به راه افتاد، تا اندازه‌ای که دیگر نمی‌دیدمش، دورتر از من درنگ نمود، و این درنگ نمودنش طولانی شد، بعد در حالی که به پیش می‌آمد از وی شنیدم که می‌گفت: «اگر چه زنا نماید و دزدی کند»، ابوذر می‌گوید: هنگامی که آمد دیگر صبر نمودم و گفتم: ای نبی خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، در گوشه حره با چه کسی صحبت می‌کردی؟ من چیزی از کسی نشنیدم که پاسخ تو را بدهد، گفت: «او جبریل بود، که در گوشه حره پدیدار شده و فت: امتت را بشارت بده؟ هر که از دنیا رفت در حالی که با خدا چیزی را شریک قرار نداده، وارد بهشت می‌شود؟ گفتم: ای جبریل، اگر چه زنا نماید و سرقت کند؟ گفت: «بلی». گفتم: ای رسول خدا، اگر چه دزدی نماید و زنا کند؟ گفت: «بلی». گفتم: اگر چه دزدی نماید و زنا کند؟ گفت: «بلی»، اگر چه شراب بنوشد»^۲. این چنین در جمع الفوائد (۱/۷) آمده است. و گفت: بخاری و مسلم همراه با ترمذی در روایت دیگری که همانند این روایت است، بار چهارم افزوده‌اند: «به رغم انف ابوذر».

داستان علقمه بادیه نشین که به فقاہت رسید

ابن عساکر از انس رضی الله عنه روایت نموده است، پیرمردی بادیه نشین که نامش علقمه بن علاثه رضی الله عنه بود نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا من پیرمردی هستم، و نمی‌توانم قرآن بیاموزم، ولی شهادت می‌دهم که معبود بر حقی جز خدا نیست و شهادت می‌دهم که محمد بنده و رسول اوست، البته به حق و یقین. هنگامی که پیرمرد

^۱ مسلم (۳۱) در کتاب الایمان.

^۲ بخاری (۶۴۴۳) مسلم (۹۴) در زکاة و احمد (۳۵۸/۲، ۳۹۱).

رفت، نبی ﷺ فرمود: «این مرد کاملاً فهمید - یا (این که حضرت فرمود) دوست تان دانست -»، این چنین در الکنز (۱/۷۰) آمده. و این را خرائطی در مکارم الاخلاق و دار قطنی در الافراد از انس روایت نموده‌اند، اسناد آن، چنانکه در الاصابه (۲/۵۰۳) آمده، خیلی ضعیف است.

حدیث حضرت عثمان در مورد حرام شدن آتش جهنم بر کسی که کلمه شهادت را بر زبان آورده است

احمد از عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «من کلمه‌ای را می‌دانم که هر بنده‌ای آن را به حق از قلب خود بگوید، برایش آتش حرام می‌شود، عمر بن خطاب گفت: آیا برایت نگویم که آن کلمه کدام است؛ آری آن کلمه اخلاص است که خداوند تبارک و تعالی آن را بر محمد صلی الله علیه و آله و اصحابش لازم گردانیده است، آن همان کلمه تقواست که پیامبر صلی الله علیه و آله در ادای آن بر عمویش ابوطالب در وقت مرگ اصرار نمود، شهادت به این که معبودی جز خدا نیست.^۱ این چنین در المجمع (۱/۱۵) آمده است. و همچنان این را ابویعلی، ابن خزیمه، ابن حبان، بیهقی و دیگران به طوری که در الکنز (۱/۷۴) آمده، روایت کرده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و بشارت مغفرت برای اصحابش که با وی در مجلسی کلمه شهادت را تکرار نمودند

احمد از یعلی بن شداد روایت نموده، که گفت: پدرم شداد رضی الله عنه که عباده بن صامت رضی الله عنه حاضر بود و تصدیقش می‌نمود، برایم حدیث بیان نموده گفت: ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، فرمود: «آیا در میان شما بیگانه هست؟» - هدف وی بود اهل کتاب - گفتیم: نخیر، ای رسول خدا، آنگاه دستور داد در را ببندند و گفت: معبودی «دست‌های خویش را بلند کنید و بگویید: جز خدا نیست»، ما دست‌های مان را ساعتی بلند نمودیم، بعد از آن دست خویش را پایین آورد و گفت: «ستایش خدا راست، بار خدایا، تو مرا به این کلمه مبعوث نموده‌ای، و مرا به آن امر کرده‌ای، و برایم جنت را به خاطر آن وعده نموده‌ای و تو هیچ گاه خلف وعده نمی‌کنی»، بهد گفت: آگاه باشید بشارت باد برای تان که خداوند شما را بخشید^۲ هیثمی (۱/۱۹) می‌گوید: این را احمد، طبرانی و بزار روایت نموده‌اند و راویان آن افرادی موثق اند.

بشارت پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحابش آنگاه که در کدید بودند

احمد از رفاعه جهنی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت نمودیم تا اینکه به کدید - یا گفت: کدید - رسیدیم، آن گاه افرادی از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواستند تا به دیدار اهل و خانواده خود بروند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله به آنها اجازه داد؛ بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «چرا برای مردانی ناحیه درختی که نزدیک رسول خداست، از ناحیه دیگر مبعوض تر است»، در این هنگام همه مردم گریه

^۱ بسیار ضعیف.

^۲ صحیح. احمد (۶۳/۱) حاکم (۷۲/۱) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده است.

^۳ ضعیف. احمد (۱۲۴/۴) بزار (۱۰) حاکم (۵۰۱/۱) طبرانی (۲۳/۱۹) آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۹۲۴) ضعیف دانسته است.

کردند، آن گاه مردی گفت: کسی که بعد از این اجازه می‌طلبد، بدون تردید احمق است، آن گاه رسول خدا ﷺ خداوند را ستود، و با گفتن خیر فرمود: «هر بنده‌ای که از صدق دل شهادت بدهد که معبودی جز خدا نیست و من رسول خدا هستم، و بر آن استوار بماند و به همین حال وفات کند، من نزد خداوند گواهی می‌دهم که وی داخل جنت می‌شود»، فرمود: «مرا پروردگرم عزوجل وعده نموده است که هفتاد هزار از امتم را که حساب و عذاب بر آنها نیست، داخل جنت نماید، و من آرزو دارم که شما، پدران، زنان و اولاد صالح تان قبل از دخول آنان به جنت در قصرهای آن جای بگیرید»^۱، هیشمی (۱/۲۰) می‌گوید: این را احمد روایت نموده، و نزد ابن ماجه قسمتی از آن آمده است، و رجال آن موثق و مورد اعتبارند. و این را همچنان دارمی، ابن خزیمه، ابن حبان و طبرانی به طول آن، چنان که در الکنز (۵/۲۸۷) آمده، روایت نموده‌اند، و در روایت ایشان آمده است: آن گاه ابوبکر رضی الله عنه گفت: کسی که بعد از این برای چیزی از تو اجازه خواهد نادان است.

کفاره واقع شدن کلمه شهادت برای کسی که سوگند دروغ گفت

بزار از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «ای فلان چنین و چنان نمودی؟» گفت: نخیر، سوگند به ذاتی که جز او معبود بر حق دیگری نیست من نکرده‌ام، و رسول خدا ﷺ می‌دانست که وی آن کار را انجام داده است، و آن را برای وی به مراتب تکرار نمود، رسول خدا ﷺ فرمود: «از تو به خاطر تصدیقت به لا اله الا الله محو گردید»^۲، هیشمی (۱۰/۸۳) می‌گوید: این را بزار روایت نموده است و ابویعلی همانند آن را روایت کرده، مگر این که وی گفته است: «دروغ تو در برابر تصدیقت به لا اله الا الله محو گردید»، و رجال آن دو، رجال صحیح اند، و در حاشیه خود از ابن حجر آورده است: می‌گوییم: در این راویان حارث بن عبید ابوقدومه وجود دارد، وی بسیاری از احادیث منکر را روایت کرده است و این از همان منکرهای وی است، و بزار متذکر شده که وی در این روایت تنها مانده است. و نزد طبرانی از ابن زبیر به شکل مرفوع روایت است که: مردی به دروغ سوگند خورد، سوگند به خدایی که جز وی معبودی بر حق نیست، و برایش بخشیده شد. هیشمی (۱۰/۸۳) می‌گوید: رجال صحیح اند.

خروج شهادت دهندگان از آتش

طبرانی از ابوموسی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی که اهل آتش در آتش جمع می‌شوند، همراه شان گروهی از اهل قبله نیز می‌باشد، کفار به مسلمانان می‌گویند: مسلمان نبودید؟ می‌گویند: بلی، می‌پرسند: پس اسلام چه چیز را از شما دور ساخت، چون شما هم همراه ما داخل آتش گردیده‌اید؟ می‌گویند: ما گناهانی داشتیم، و به آن مؤاخذه شدیم، آن گاه خداوند آنچه را که می‌گویند می‌شنود، و درباره کسانی که از اهل قبله در آتش بودند امر می‌کند تا آنها بیرون کرده شوند، هنگامی که باقیمانده‌های کفار آنها را می‌بینند می‌گویند: ای

^۱ صحیح احمد (۱۶/۴) ابن حبان (۲۱۲).

^۲ ضعیف ابویعلی (۳۳۶۸) نگا: میزان الاعتدال (۱/۳۴۸) مطالب العالیة (۱۷۳۴) و المجمع (۸۳/۱۰).

کاش ما هم مسلمان می بودیم، و چنان که این‌ها بیرون شدند بیرون می شدیم»، راوی میگوید: بعد از آن رسول خدا ﷺ آیات زیر را قرائت نمود:

[اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. آلر. تلك آیات الكتاب و قرآن مبین. ربما یودالذین کفروا لو كانوا مسلمین]. (الحجر: ۲ - ۱)

ترجمه: «از شیطان رانده شده به خدا پناه می برم، آلر. این آیه‌های کتاب، و قرآن روشن است و چه بسا کافران آرزو می کنند ای کاش مسلمان می بودند»^۱.

و این را ابن ابی حاتم همانند آن روایت نموده و در آن بسم الله به عوض اعوذ بالله آمده است. و نزد طبرانی از انس رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت است: «مردمی از اهل توحید به خاطر گناهان شان داخل آتش می شوند، آن گاه بت پرستان به آنان می گویند: قول لاله الاالله تان برای تان چه فایده کرد، حالا شما هم با ما در آتش هستید. آن گاه خداوند برای آنها به خشم می آید، و اهل توحید را بیرون می کند و در نهر حیات می اندازد، و از سوختگی شان چنانکه مهتاب از خسوف درست می شود، تندرست می شوند، و داخل جنت می گردند، و با دیدن این عمل دوزخیان ناامید می شوند». این را همچنان طبرانی از ابوسعید خدری رضی الله عنه به سیاق دیگری همانند آن روایت کرده است، و در روایتی آمده: «و در جنت به خاطر سیاهی روی شان دوزخیان ناامیده می شوند، آن گاه می گویند: پروردگارا، این نام را از ما دور ساز، بنابراین به آنها امر می کند، و در نهری (در) جنت غسل می کنند، و آن اسم از ایشان دور می شود»^۲. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۴۶) آمده است.

نجات گروهی از اهل کلمه شهادت از آتش

حاکم (۴/۵۴۵) از ربعی از حدیث رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «نشانه‌های اسلام از بین می رود هم چنان که نقش و نگار لباس از بین می رود، و کسی نمی داند که روزه چیست، صدقه چیست و قربانی چیست، و در شبی کتاب خداوند عزوجل برده می شود، و آیتی از آن در زمین نمی ماند، و گروه هایی از مردم، بزرگ سال و پیرزن باقی می مانند، و می گویند: ما پدران مان را بر این کلمه: لاله الاالله درک نمودیم، بنابراین ما هم آن را می گوئیم»، صله^۳ گفت: آن زمان لاله الاالله برای شان چه فایده دارد، نمی دانند که روزه چیست، صدقه چیست و قربانی چیست؟! حدیث از وی روی گردانید، و او آن را سه بار برای وی تکرار نمود، و در هر بار از وی روی می گردانید، بعد از آن در مرتبه سوم وی روی گردانیده گفت: ای صله، آنها را از آتش نجات می دهد، آنها را

^۱ صحیح بر اساس شواهد آن. (۲/۲۴۲) و ابن ابی عاصم (۲/۴۰۵) (۸۴۳) در سند آن خالد بن نافع اشعری است که در وی ضعف است. اما این حدیث شواهدی دارد از جمله حدیث انس نزد طبرانی در الاوسط (۷/۷۲۹۳) و حدیث ابوسعید نزد ابن حبان (۷۴۳۲).

^۲ حسن بر اساس شواهد آن. هیثمی (۱۰/۳۷۹) آن را به طبرانی در الاوسط ارجاع داده است.

^۳ یکی از راویان است.

از آتش نجات می‌دهد، آنها را از آتش نجات می‌دهد.^۱ حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم گفته: به شرط مسلم است.

گفتارهای علی، ابودرداء و ابن مسعود رضی الله عنہم درباره کلمه شهادت و اهل آن

ابونعیم در الحلیه از علی رضی الله عنہ روایت نموده، که گفت: فصیح‌ترین مردم و عالم‌ترین شان به خداوند عزوجل، دوست دارنده‌ترین و تعظیم‌کننده‌ترین آنها به حرمت اهل لاله الاالله است. این چنین در الکنز (۱/۷۶) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۹) از سالم بن ابی الجعد روایت نموده، که گفت: به ابودرداء رضی الله عنہ گفته شد: ابوسعید بن منبه صد غلام را آزاد نموده است. فرمود: صد آزاد شده از مال یک مرد بدون تردید زیاد است، و اگر خواسته باشی تو را به آنچه خبر دهم که از آن افضل است: ایمان ملتزم در شب و روز، و اینکه زبانت همیشه از ذکر خداوند عزوجل تر باشد. و این را ابن ابی الدنیا به شکل موقوف به اسناد حسن از سالم بن ابی الجعد روایت نموده، که گفت: به ابودرداء گفته شد: مردی... آزاد نموده... و مانند آن را متذکر شده، چنانکه در الترغیب (۳/۵۵) آمده است. و طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنہ روایت نموده، که گفت: خداوند در میان شما اخلاق تان را تقسیم نموده، چنانکه در میان شما رزق‌های تان را تقسیم نموده است، و خداوند مال را هم به کسی که دوست دارد، می‌دهد و هم به کسی که دوست ندارد، می‌دهد، ولی ایمان را جز برای کسی که دوست دارد به دیگری نمی‌دهد، و وقتی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، ایمان را به او می‌دهد، و کسی که در انفاق مال بخل ورزید، از دشمن ترسید که با وی جهاد نماید و از شب ترسید که در آن مشقت نماید، باید قول لاله الاالله والله اکبر والحمدلله و سبحانه الله را زیاد بگوید.^۲ هیشمی (۱۰/۹۰) می‌گوید: این را طبرانی به شکل موقوف روایت نموده و رجال وی رجال صحیح اند. و منذری در الترغیب (۳/۹۵) می‌گوید: راویان آن ثقه‌اند ولی در کتاب من به شکل مرفوع ذکر نشده است.

مجالس ایمان

رغبت و علاقه مندی عبدالله بن رواحه رضی الله عنہ به مجالس ایمان

احمد به اسناد حسن از انس بن مالک رضی الله عنہ روایت نموده، که گفت: عبدالله بن رواحه رضی الله عنہ وقتی با مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روبرو می‌شد، می‌گفت: «بیا ساعتی به پروردگاران ایمان بیاوریم»، روزی به مردی گفت، و آن مرد خشمگین گردید و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفت: ای رسول خدا، آیا ابن رواحه را نمی‌بینی که از ایمان تو به سوی ایمان ساعتی بر می‌گردد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند ابن رواحه را رحم کند، وی مجالسی را که

^۱ آلبانی آن را صحیح دانسته اما ما در مورد آن توقف می‌کنیم. ابن ماجه (۴۰۴۹) حاکم (۴۰۴۹ / ۴) حاکم (۴۷۳ / ۴)، (۵۴۵) خطرناکترین مساله موجود در سند حدیث وجود محمد بن حازم الضریر است که سر مرجئه در کوفه بود و این حدیث موید بدعت اوست. بر فرض صحت حدیث این حمل بر آن حالت مخصوص در آخر زمان است که قرآن و علم برداشته می‌شود...
^۲ صحیح موقوف. به صورت مرفوع م و موقوف روایت شده و موقوف آن صحیح تر است. احمد (۳۷۸ / ۱) حاکم (۳۳ / ۱) ابونعیم (۱۶۶ / ۴) طبرانی (۲۹۹ / ۹) آلبانی و احمد شاکر مرفوع آن را ضعیف دانسته اند.

ملائک به آن افتخار می‌کنند دوست می‌دارد»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۶۳) آمده است، و حافظ ابن کثیر در البدایه (۴/۲۵۸) می‌گوید: این حدیث خیلی غریب است، و بیهقی به اسناد خود از عطاء بن یسار می‌گوید: عبدالله بن رواحه به یکی از دوستانش گفت: بیا ساعتی ایمان بیاوریم، گفت: آیا ما مؤمن نیستیم؟ پاسخ داد: بلی، ولی خداوند را یاد کنیم، تا ایمان مان افزایش یابد. و حافظ ابوالقاسم لالکائی از شریح بن عبید روایت نموده که عبدالله بن رواحه دست مردی از یارانش را گرفته می‌گفت: با ما برخیز، ساعتی ایمان بیاوریم و در مجلس ذکر بنشینیم. این حدیث از هر دو طریق مرسل است.

طیالسی از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عبدالله بن رواحه رضی الله عنه دستم را می‌گرفت و می‌گفت: بیا ساعتی ایمان بیاوریم، زیرا قلب در منقلب شدن و دگرگونی سریع‌تر از دیگ جوشان است. و نزد ابن عساکر از وی روایت است که گفت: عبدالله بن رواحه وقتی که با من روبرو می‌شد، به من می‌گفت: ای عویمر بنشین ساعتی ذکر کنیم، آن گاه می‌نشستیم و ذکر می‌نمودیم، بعد از آن می‌گفت: این مجلس ایمان است، مثل ایمان، مثل پیراهنت است، در حالی که آن را در آورده‌ای، ناگاه آن را می‌پوشی، و در حالی که آن را پوشیده‌ای، آن را در می‌آوری، قلب در منقلب شدن و دگرگونی از دیگ جوشان سریع‌تر است. این چنین در الکنز (۱/۱۰۱) آمده است.

رغبت و علاقه‌مندی عمر و معاذ (رضی الله عنهما) به مجالس ایمان

ابن ابی شیبه و لالکائی در السنه از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: عمر دست یک تن یا دو تن از یارانش را می‌گرفت و می‌گفت: برخیز تا به ایمان بیفزاییم، و خداوند عزوجل را یاد می‌نمودند. این چنین در الکنز (۱/۲۰۷) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۵) از اسودبن هلال روایت نموده، که گفت: با معاذ رضی الله عنه می‌رفتیم، وی به ما گفت: بنشینید تا ساعتی ایمان بیاوریم.

تجدید ایمان

احمد و طبرانی از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ایمان تان را تجدید کنید»، گفته شد: ای رسول خدا، چگونه ایمان ما را تجدید کنیم؟ فرمود: «گفتن لاله الاالله را زیاد کنید»^۲. همیشه (۱/۸۲) می‌گوید: رجال احمد ثقه‌اند، و منذری در الترغیب (۳/۷۵) گفته: اسناد احمد حسن است.

تکذیب تجربه‌ها و مشاهدات قصه مردی که اسهال پیدا کرد

^۱ ضعیف. احمد (۳/۲۶۵).
^۲ ضعیف. احمد (۲/۳۵۹) ابونعیم (۲/۳۵۷) ابن عدی (۴/۱۳۱۴) حاکم (۴/۲۵۶) حاکم آن را صحیح دانسته اما ذهبی گفته اش را رد کرده و گفته: صدقه را ضعیف دانسته اند...

بخاری و مسلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برادرم اسهال پیدا کرده است، گفت: «به او عسل بنوشان»، رفت و به او عسل نوشانید، بعد از آن آمد و گفت: ای پیامبر خدا، به او عسل نوشانیدم، ولی اسهالش بیشتر شد، فرمود: «برو به او عسل بنوشان»، رفت و به او عسل نوشانید، باز آمد و گفت: ای رسول خدا اسهالش را زیاد کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند راست گفته، و شکم برادرت دروغ گفته است، برو و به او عسل بنوشان»، باز رفت و به او عسل نوشانید و او تندرست گردید.^۱ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۷۵) آمده است.

قصه عبدالله بن مسعود با همسرش

احمد از زینب همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عبدالله وقتی از کار بر می‌گشت و به دروازه که می‌رسید، سینه‌اش را صاف می‌نمود و تفش را می‌انداخت، البته به خاطر کراهیت این که ناگهان بر ما وارد شود، و با موردی روبرو شود که بدش می‌آید، وی افزود: او روزی در حالی آمد و سینه‌اش را صاف نمود، که پیره زنی نزد من بود و با دعای خویش تب مرا درمان می‌کرد؛ آن گاه وی را زیر تخت پنهان نمودم، می‌گوید: وی داخل شد و در پهلویم نشست، و در گردنم رشته‌ای را دید، گفت: این رشته چیست؟ می‌گوید: گفتم: نخعی است که در آن برایم افسون شده است، وی آن را گرفت و پاره کرد و بعد از آن گفت: خانواده‌ی عبدالله از شرک بی‌نیازاند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «افسون مهره حفاظت از زخم چشم، و جادوی ایجاد محبت شرک‌اند»، می‌گوید: برایش گفتم: چرا این را می‌گویی، چشمم می‌پرید، نزد فلان یهودی رفتم او افسونش کرد، وقتی افسونش می‌نمود آرام می‌گردید؟ گفت: آن عمل شیطان بود، که آن را به دست خود فرو می‌کرد، و وقتی او افسونش می‌کرد، از آن دست باز می‌داشت. در صورتی که تو را کفایت می‌کند، که مثل گفته پیامبر صلی الله علیه و آله را بگویی: «اذهب الباس رب الناس، اشف و انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک، شفاء لا یغادر سقما»، ترجمه: «پروردگار مردم درد را ببر، شفا نصیب گردان که تو شفا دهنده هستی، و شفای جز شفای تو نیست، شفایی که دردی را باقی نمی‌گذارد».^۲ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۴۹۴) آمده است.

قصه عبدالله بن رواحه با همسرش

دارقطنی (ص ۴۴) از عکرمه روایت نموده، که گفت: عبدالله بن رواحه رضی الله عنه پهلوئی همسرش خوابیده بود، بعد به سوی یکی از کنیزانش که در گوشه اتاق خوابیده بود رفت و با وی همبستر گردید. همسرش ترسید و او را در بسترش نیافت، آن گاه برخاست و بیرون آمد، او را در کنار کنیزش یافت، دوباره به خانه برگشت و کارد را برداشت و بیرون آمد. عبدالله فارغ شد و برخاست و با همسرش در حالی روبرو گردید، که کارد را در دست داشت، گفت: چه شده است؟ همسرش پاسخ داد: چه شده است، اگر تو را در همان جایی می‌یافتم که دیدمت، با

^۱ بخاری (۵۷۱۶) مسلم (۲۲/۷) احمد (۱۹/۳).

^۲ صحیح احمد (۳۸۱/۱) ابوداود (۳۸۸۳) حاکم (۴/۴۱۸) ابن حبان (۱۴۱۲) ابن ماجه (۳۵۳۰) نکا: الصحیحة (۳۳۱).

این کارد به میان هر دو شانه ات می‌زدم! پرسید: مرا در کجا دیدی؟ پاسخ داد: تو را کنار کنیز دیدم، گفتم: مرا ندیده‌ای، رسول خدا ﷺ ما را از این که قرآن را در حال جنابت بخوانیم نهی نموده است، گفتم: پس بخوان، عبدالله گفت:

اتانا رسول الله يتلو كتابه

كما لاح مشهور من الفجر ساطع

اتي بالهدى بعد العمى فقلوبنا

به موقنات آن ما قال واقع

يبیت يجافی جنبه عن فراشه

إذا استنقلت بالمشركين المضاجع

همسرش گفت: به خدا ایمان آوردم، و چشم خویش را تکذیب نمودم، بعد از آن صبح عبدالله ﷺ نزد رسول خدا ﷺ رفت، و به او خبر داد، و پیامبر ﷺ خندید به اندازه‌ای که دندانهای پسینش را دیدم. و همچنین دار قطنی (ص ۴۵) این را از طریق دیگری از عکرمه از ابن عباس (رضی الله عنهم) روایت نموده، که گفت: عبدالله بن رواحه ﷺ داخل شد... و مانند آن را متذکر شده، و گفته: رسول خدا ﷺ از اینکه یکی از ما قرآن را در حال جنابت بخواند نهی نموده است.^۱ در التعلیق المغنی (ص ۴۵) می‌گوید: در این سلمه بن وهرام آمده، ابن معین و ابودرعه وی را ثقه دانسته‌اند، و ابوداود وی را ضعیف دانسته است.

قصه عمر ﷺ با پیامبر ﷺ در روز حدیبیه

بخاری در التفسیر از حبیب بن ابی ثابت روایت نموده، که گفت: نزد ابووائل آمدم تا در مورد (خوارج) از وی سؤال کنم. گفت: ما در صفین بودیم، و مردی گفت: آیا آنانی را که به سوی کتاب خدا فرا خوانده می‌شوند نمی‌بینی؟ علی بن ابی طالب ﷺ گفت: بلی،^۲ سهل بن حنیف ﷺ گفت: خویشان را متهم کنید! ما خود را در روز حدیبیه - صلحی که میان پیامبر ﷺ و مشرکین صورت گرفت - در حالی دریافتیم، که اگر مجالی برای جنگ می‌دیدیم می‌جنگیدیم، و عمر ﷺ آمد و گفت: آیا ما بر حق و آنان بر باطل نیستند؟ آیا کشته‌های ما در جنت و کشته‌های آنان در آتش نیستند؟ گفت: «بلی»، حضرت عمر افزود: پس چرا ذلت را در دین مان قبول می‌کنیم، در صورتی که خداوند در میان ما فیصله نموده است بر می‌گردیم؟! پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابن الخطاب من رسول خدا هستم، و خداوند ابداً مرا ضایع نخواهد ساخت»، آن گاه خشمناک برگشت، و با بی صبری نزد ابوبکر ﷺ آمد

^۱ ضعیف. داستان ابن رواحه با کنیز خود ضعیف است. ابن عساکر (۱۵۸/۱۲) در تاریخ دمشق و ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۴۹/۳) مناوی در فیض القدر (۵۵۸/۶) نووی در المجموع (۱۸۳/۲) می‌گویند: سند این داستان ضعیف و منقطع است.

^۲ مردی که حرف قبلی را با اقتباس از قرآن گفت، هدف جنگ را دارد، و برای علی می‌گوید: باید با این‌ها که باغی‌اند، و ما بر حق هستیم بجنگیم، و علی حرف او را تایید می‌کند، ولی سهل بن حنیف با تردید این گفته‌ها، و با اشاره به حالت مسلمانان در صلح حدیبیه، که آماده جنگ بودند، و پیامبر ﷺ آن را قبول نموده، و به صلح تن داد، مسلمانان را به صلح فرا می‌خواند، به اقتباس از تیسیر القاری، بخش تفسیر سوره فتح. م.

و گفت: ای ابوبکر آیا ما بر حق و آنان بر باطل نیستند؟ گفت: ای ابن خطاب، وی پیامبر خداست، و خداوند هرگز و ابداً او را ضایع نخواهد ساخت، و همین بود که سوره فتح نازل گردید.^۱ این را بخاری در جاهای دیگری هم روایت نموده، و مسلم^۲ و نسایی آن را از طرق دیگری از سهل بن حنیف روایت کرده‌اند، و در بعضی الفاظ آن آمده: ای مردم، نظر و رأی خویش را متهم کنید، و من خود را در روز ابوجندل در حالی دیدم که اگر قدرت می‌داشتم امر رسول خدا ﷺ را نمی‌پذیرفتم، بلکه آن را به طور حتم رد می‌نمودم، و در روایتی آمده: آن گاه سوره فتح نازل گردید، و رسول خدا ﷺ عمر بن خطاب را طلب نمود و آن را برایش تلاوت نمود. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۰۰) آمده است.

کل این حدیث در باب دعوت به سوی خدا، در قصه صلح حدیبیه به روایت بخاری از طریق مسورین مخرمه^۳ و مروان گذشت و در آن آمده است که ابوجندل گفت: ای گروه مسلمانان، من در حالی که مسلمان شده، آمده‌ام، دوبار به طرف مشرکین برگردانیده می‌شوم؟! آیا آنچه را من دیدم نمی‌دانید - وی در راه خداوند (جل جلاله) عذاب سختی دیده بود - عمر^۴ می‌گوید: من در این هنگام نزد پیامبر ﷺ آمده گفتم: آیا تو به حق، نبی خدا نیستی؟ گفت: «بلی [هستم]»، گفتم: آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: «بلی [هست]»، گفتم: پس با این وضع چرا ما خواری و ذلت را بر خود بخریم و در دین مان زیر بار ذلت برویم؟ گفت: «من رسول خدا هستم، و هرگز نافرمانی او را نخواهم کرد، و او نصرت دهنده من است». گفتم: آیا برای ما نمی‌گفتی که به خانه^۳ خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم نمود؟ گفت: «بلی، ولی من این را برایت گفته بودم که ما امسال آن را طواف خواهیم کرد؟» گفتم: نه، پیامبر ﷺ فرمود: «تو به سوی آن می‌آیی و آن را به طور حتم طواف می‌کنی». عمر^۴ می‌گوید، نزد ابوبکر^۴ آمده گفتم: ای ابوبکر، آیا این به حق پیامبر خدا نیست؟ گفت: بلی هست. گفتم: آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: بلی هست. عمر می‌گوید: گفتم: پس با این وضع چرا ما خواری را قبول کنیم و در دین مان زیر بار ذلت برویم؟! ابوبکر گفت: ای مرد، وی پیامبر خداست، و نافرمانی پروردگارش را نمی‌کند، و پروردگارش ناصر و یاور اوست، به امر وی چنگ زن و با او مخالفت مکن، چون به خدا سوگند، وی بر حق است. گفتم: آیا وی برای ما نمی‌گفت که ما به خانه می‌آییم و آن را طواف می‌کنیم؟ گفت: بلی، ولی آیا به تو گفته بود که امسال آن را طواف خواهی کرد؟ گفتم: نخیر. ابوبکر گفت: تو حتماً به کعبه می‌آیی، و آن را طواف می‌کنی. عمر^۴ می‌گوید: پس من به خاطر این رفتارم کارهای نیکی را انجام دادم.^۴

خوشحال شدن پیامبر ﷺ برای نازل شدن قرآن بر او به مغفرت و فتح. هنگام بازگشتن از حدیبیه

^۱ بخاری (۴۸۴۴).

^۲ مسلم در کتاب الجهاد به شماره (۹۴) احمد (۳/۴۸۶).

^۳ یعنی خانه خدا. م.

^۴ بخاری (۲۷۳۱، ۲۷۳۲) احمد (۴/۳۳۰).

احمد از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام بازگشتش از حدیبیه این آیه نازل گردید:

[لیفغر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر]. (الفتح: ۲)

ترجمه: «تا این که الله برای تو گناه گذشته و آینده‌ای تو را بیامرزد».

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امشب برایم آیه‌ای نازل شده، که از روی زمین است، برایم محبوب‌تر است»، بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برای شان تلاوت نمود، و یاران گفتند: مبارک و گوارا باد بر تو ای نبی خدا، خداوند عزوجل بیان نموده، که با تو چه می‌کند، ولی با ما چه معامله‌ای خواهد کرد. آنگاه بر او نازل گردید.

[لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار] تا این که به این جا رسید [فوزا عظیما]. (الفتح: ۵)

ترجمه: «تا مردان مؤمن و زنان مؤمن را در جنت‌هایی درآرد که در زیر درختان آن جوی‌ها در جریان اند... پیروزی بزرگ».

این را بخاری و مسلم^۱ از انس، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۸۳) آمده، نیز روایت کرده‌اند. و نزد ابن جریر (۲۶/۴۴) درباره این قول خداوند:

[انا فتحنا لك فتحا مبینا]. (الفتح ۱)

ترجمه: «ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم».

از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: این برای پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام بازگشتش از حدیبیه، در حالی که از حج بازداشته شده بود نازل گردید، و او قربانی‌ها را در حدیبیه با اصحابش، در حالی که همه را رنج و اندوه فرا گرفته بود ذبح نمود، و فرمود: «برایم آیه‌ای نازل شده که از همه‌ی دنیا برایم محبوب‌تر است»، و تلاوت نمود:

[انا فتحنا لك فتحا مبینا. لیفغر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر] تا به این قول خداوند [عزیزا]. (الفتح: ۳-۱)

ترجمه: «ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم. تالله برای تو گناه گذشته و آینده تو را بیامرزد... تواناست». آن گاه اصحابش گفتند: گوارا باد برایت... مثل آن را ذکر نموده است.

و احمد از مجمع بن جاریه انصاری رضی الله عنه - وی یکی از قاریانی بود که قرآن را خوانده بودند - روایت نموده، که گفت: در حدیبیه حاضر بودیم، هنگامی که از آنجا برگشتیم، ناگهان متوجه شدیم که مردم شترها را تند می‌رانند، آن گاه مردم به همدیگر می‌گفتند: مردم را چه شده است؟ گفتند: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل شده است، به سرعت با مردم به سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفتیم، و متوجه شدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در کراع غمیم^۲ بر مرکبش سوار است، و مردم در اطرافش جمع شده‌اند، و او برای شان تلاوت نمود: **[انا فتحنا لك فتحا مبینا]**. می‌گوید: آن گاه مردی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا، آیا این فتح است؟ فرمود: «آری، سوگند به

^۱ بخاری (۴۱۷۲) احمد (۳/۱۹۷).

^۲ اسم جایی است در میان مکه و مدینه.

ذاتی که جان محمد در دست اوست این فتح است...» و حدیث را متذکر شد.^۱ این را ابوداود در الجهاد، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۸۳) آمده، روایت کرده است. و بخاری از براء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شما فتح مکه را فتح می‌شمردید... فتح مکه هم فتحی بود ولی ما بیعت رضوان در روز حدیبیه را فتح می‌شمردیم... و حدیث را متذکر شده، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۸۲) آمده. این را ابن جریر هم در تفسیرش (۲۶/۴۴) از براء به مانند آن روایت نموده، و از جابر روایت نموده، که گفت: ما فقط روز حدیبیه را فتح می‌شمردیم.

قصه نیل مصر در زمان عمر رضی الله عنه

حافظ ابوالقاسم لالکائی در السنه از قیس بن حجاج از کسی که برایش حدیث بیان نموده، روایت کرده که گفت: هنگامی که مصر فتح گردید، اهل آن نزد عمرو بن عاص رضی الله عنه که امیر آنجا بود در ماه بؤنه - یکی از ماه‌های عجم - آمدند، و گفتند: ای امیر، این نیل ما سنتی دارد که به غیر آن جریان پیدا نمی‌کند، پرسید: و آن چیست؟ گفتند: وقتی که دوازده شب از این ماه بگذرد، به سوی دختر باکره‌ای می‌رویم که در میان والدینش است، و پدر و مادرش را راضی می‌سازیم، و بهترین زیورات و لباسش را بر تنش می‌کنیم، و بعد او را در نیل می‌اندازیم. عمرو به آنان گفت: این در اسلام نیست، اسلام هر آنچه را قبل از خودش بوده نابود می‌سازد، آن گاه آنان ماه بؤنه را اقامت گردیدند و نیل از جریان بازماند تا جایی که تصمیم گرفتند از آنجا کوچ کنند. آن گاه عمرو رضی الله عنه این مسئله را برای عمر بن خطاب رضی الله عنه نوشت، و عمر برایش نوشت، تو در عمل خود به حق رسیده‌ای، من در داخل این نامه‌ام، برگه کوچکی برایت فرستاده‌ام، آن را در نیل انداز... و حدیث را چنانکه در باب تأییدات غیبی در تسخیر بحرهای خواهد آمد دوباره می‌آوریم؛ و در آخر آن آمده: پس نوشته را در نیل انداخت، و آنان در روز شنبه در حالی صبح نمودند، که خداوند نیل را به ارتفاع شانزده گز فقط در یک شب به جریان آورده بود، و خداوند آن روش و سنت را از اهل مصر تا امروز قطع نمود.^۳ چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۳/۴۶۴) آمده. این را همچنان ابن عساکر، ابوالشیخ و غیر آنان روایت کرده‌اند.

داخل شدن علاء بن حضرمی با مسلمانان در دریا

ابونعیم در الحلیه (۱/۷) از سهم بن منجاب روایت نموده، که گفت: با علاء بن حضرمی رضی الله عنه به جنگ رفتیم، حرکت نمودیم تا اینکه به دارین^۴ رسیدیم، و دریا در میان ما و آنان قرار داشت، آن گاه گفت: (یا علیم، یا حلیم، یا علی، یا عظیم، انا عیدک، و فی سیلک، نقاتل عدوک، اللهم فاجعل لنا الیهم سبیلا). ترجمه: «ای دانا، ای

^۱ صحیح احمد (۳/ ۴۲) ابوداود (۲۷۳۶) و (۳۰۱۵) در آن یعقوب بن مجمع است که مقبول است چنانکه در التقریب آمده یعنی در صورت متابعه مگر نه خیر. حدیث را البانی ضعیف دانسته است.

^۲ بخاری (۴۱۵۰).

^۳ ضعیف ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق (۱۸/ ۳۴۸، ۳۴۹) و لالکائی در السنه. سند آن ضعیف است و در آن مجهولانی هستند.

^۴ جزیره‌ای است در خلیج فارس.

بردار، ای بلند مرتبه، ای بزرگ، ما بندگان تویم، و در راه تویم، با دشمنت می‌جنگیم، بار خدایا، برای ما راهی به سوی آنان بگردان». و با ما داخل بحر گردید، وقتی داخل شدیم، آب به نمدهای زین‌های مان نمی‌رسید، بعد به سوی آنان بیرون رفتیم. این را همچنان (۱/۸) از ابوهریره رضی الله عنه همانند آن روایت نموده، و افزوده است: هنگامی که ابن مکعب - فرمانده کسری - ما را دید گفت: نه، به خدا سوگند با اینان نمی‌جنگیم!! بعد از آن درکشتی نشست و خود را به فارس رسانید.^۱ و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۰۸) از ابوهریره و طبرانی نیز از وی، و ابن ابی‌الدنیا از سهم بن منجاب و بیهقی از انس رضی الله عنه روایت نموده‌اند، چنانکه احادیث اینان در تسخیر بحرهای خواهد آمد، و احادیث عبور سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از دجله در روز قادسیه نیز خواهد آمد، که در آن قول حجر بن عدی رضی الله عنه هم آمده است که: چه شما را از عبور نمودن به سوی دشمن تان غیر از این آب اندک - یعنی دجله - بازمی‌دارد؟

[و ما كان لنفس أن تموت إلا بأذن الله كتاب موجلا]. (آل عمران: ۱۴۵)

ترجمه: «و هر نفس به حکم خدا، و در یک وقت نوشته شده و مقرر جان می‌دهد».

بعد از آن اسبش را داخل آب نمود، و هنگامی که وارد شد مردم نیز وارد گردیدند، وقتی دشمن ایشان را دید، گفتند: این‌ها همانند جن‌ها هستند،^۲ و فرار نمودند. ابن ابی حاتم این را از حبيب بن ظبيان روایت کرده است.

تمیم داری و دور کردن آتشی که در حره افتاده بود

ابونعیم در الدلائل (ص ۲۱۲) از معاویه بن حرم روایت نموده است، و حدیث را متذکر شده و در آن آمده است: آتشی در حره افتاد، و عمر رضی الله عنه نزد تمیم رضی الله عنه آمد و گفت: به سوی این آتش برو، گفت: ای امیرالمؤمنین من کیستم؟ و من چیستم؟ و تا آن وقت عمر رضی الله عنه اصرار ورزید که تمیم همراهش برخاست، می‌گوید: من نیز آن دو را دنبال نمودم و آنان به سوی آتش به راه افتادند، در ادامه می‌گوید: و شروع نموده آن را این طور با دستش می‌راند، تا این که داخل دره شد و تمیم به دنبالش وارد گردید، عمر رضی الله عنه می‌گفت: کسی که دیده مانند کسی نیست که ندیده!! این را بیهقی و بغوی، چنانکه در تأییدات غیبی در اطاعت آتش خواهد آمد، روایت نموده‌اند.

آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام ضربه زدن به سنگ در روز خندق دید و بشارت‌ش برای اصحابش

نسائی از ابوسکینه - مردی از بحرین - و او از مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حفر خندق امر نمود، سنگی در مسیر شان پدیدار گردید، و آنان را از کندن بازداشت، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و کلنگ را گرفت و عبایش را در کنار خندق گذاشت و گفت:

[و تمت كلمة ربك صدقاً و عدلاً لا مبدل لكلماته و هو السميع العليم]. (الانعام: ۱۱۵)

^۱ صحیح. نگا: معجزات النبی با تحقیق من. دارالغذ.

^۲ کلمه دیوان در حدیث، که به فارسی یعنی جن و پری.

ترجمه: «و سخن پروردگارت در راستی و انصاف تمام شد، و هیچ تبدیل کننده‌ای برای سخنان او نیست، و او شنوا و داناست».

آن گاه یک سوم سنگ افتاد و سلمان رضی الله عنه ایستاده بود و نگاه می‌کرد، و توأم با ضربه رسول خدا صلی الله علیه و آله برقی درخشید، برای بار دوم زد و گفت: **[و تمت كلمة ربك صدق و عدلا لا مبدل لكلماته و هو السميع العليم]**. آن گاه یک سوم دیگر افتاد و برقی درخشید که سلمان آن را دید، باز برای بار سوم زد و گفت: **[و تمت كلمة ربك صدق و عدلا لا مبدل لكلماته و هو السميع العليم]**. آن گاه ثلث باقی مانده افتاد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت و عبایش را برداشت و نشست. سلمان گفت: ای رسول خدا، تو را در وقت زدن دیدم، که هر ضربه‌ای می‌زدی همراهش برقی می‌درخشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای سلمان آن را دیدی؟» گفت: آری سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث نموده، ای رسول خدا. گفت: «من وقتی که ضربه اول را زدم، شهرهای کسری و اطراف آن و شهرهای زیادی برایم آشکار شد تا جایی که آن را به چشم دیدم»، آن گاه یکی از اصحاب که نزدش حاضر بود به او گفت: ای رسول خدا، از خدا بخواه تا آن را برای ما فتح کند، و اولادشان را به غنیمت نصیب ما گرداند تا با دست‌های خویش سرزمین‌های شان را تخریب نماییم، و رسول خدا همان دعا را فرمود، افزود: «بعد از آن ضربه دوم را وارد آوردم، آن گاه شهرهای قیصر و اطراف آن برایم نمودار گردید تا جایی که آن را به چشم دیدم». گفتند: ای رسول خدا، از خداوند بخواه تا آن را برای ما فتح کند، و اولادشان را به طور غنیمت نصیب ما گرداند تا با دست‌های خویش سرزمین‌های شان را تخریب کنیم، و رسول خدا دعا فرمود. بعد از آن گفت: «باز ضربه سوم را وارد آوردم، آن گاه شهرهای حبشه و قریه‌های اطراف آن برایم نمودار گردید، تا جایی که آن را به چشم دیدم»، بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تا وقتی که حبشه شما را گذاشته است [و به شما تعرض ننموده است] شما نیز آنان را بگذارید، و تا وقتی که تُرک شما را ترک نموده‌اند، شما نیز آنان را ترک کنید»، ابن کثیر در البدایه (۴/۱۰۲) می‌گوید: این چنین این را نسائی به شکل طولانی روایت نموده است، و ابوداود فقط این بخش آن را روایت کرده است: «تا وقتی که حبشی‌ها شما را رها کرده‌اند شما نیز آنان را بگذارید، و تا وقتی که ترک شما را ترک نمودند ترک کنید»^۱.

ابن جریر این را از عمرو بن عوف مزنی روایت نموده، و حدیثی را متذکر شده که در آن آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و کلنگ را از سلمان گرفت و به سنگ چنان ضربه‌ای زد که آن را شکافت و از آن برقی درخشید که میان دو حرّه مدینه را روشن گردانید، انگار که آن برق چراغی در دل شب تاریکی بود، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله چون تکبیر فتح، تکبیر گفت: و مسلمانان هم تکبیر گفتند، باز آن را برای دومین بار زد و عین قضیه تکرار شد، باز آن را برای سومین بار زد و عین حادثه تکرار گردید، و آن را سلمان و مسلمانان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله یادآور شدند، و او را از آن نور پرسیدند، گفت: «از برق اول برایم قصرهای حیره و شهرهای کسری روشن شد، انگار که آن‌ها دندان‌های سگان باشند، و جبریل به من خبر داد که اتم بر آنان غلبه پیدا خواهند کرد، و از برق دومی قصرهای سرخ از

^۱ صحیح. ابوداود (۴۳۰۲) و بیهقی (۱۷۶/۹) نگا: الصحیحة (۲/۴۱۶) (۷۷۲).

سرزمین روم روشن شد که گویی آن‌ها دندان‌های سگان باشند و جبرئیل به من خبر داد که امتم بر آن غلبه پیدا می‌کند، و از سومی قصرهای صنعاء روشن شد، انگار که آن‌ها دندان‌های سگان باشند، و جبرئیل به من خبر داد که امتم بر آنان غلبه پیدا می‌کنند، بنابراین بشارت بادا برای تان»، و مسلمانان شادمان و خوشحال گردیده گفتند: الحمدلله، وعده راست است، می‌گوید: و هنگامی که احزاب آشکار گردیدند، مؤمنان گفتند:

[هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم الا ايمانا وتسليما]. (الاحزاب: ۲۲)

ترجمه: «این همان است که خداوند و پیامبر او به ما وعده داده‌اند، و خدا و رسول او راست گفته‌اند، و آن جز به ایمان و تسلیم ایشان نیفزود».

و منافقان گفتند: او به شما خبر می‌دهد، که از یثرب قصرهای حیره و شهرهای کسری را می‌بیند، و آن‌ها به وسیله شما فتح می‌شود، و شما اکنون خندق حفر می‌کنید و نمی‌توانید به میدان بیرون روید؟! و درباره ایشان نازل گردید:

[و اذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غورا]. (الاحزاب: ۱۲)

ترجمه: «و آنگاه که منافقان و آنانی که در دل‌های‌شان مرض است گفتند: خدا و رسول او برای ما جز فریب وعده نکرده‌اند»^۱.

ابن کثیر در البدایه (۴/۱۰۰) می‌گوید: این حدیث غریب است.

و طبرانی در حدیث طویلی از ابن عباس رضی الله عنهما، چنانکه در تأییدات غیبی در برکت طعام شان در جنگ‌ها خواهد آمد، روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به من اجازه دهید تا نخستین زننده آن من باشم»، گفت: «بسم الله»، و آن را زد یک سومش پاره شد و افتاد، آن گاه گفت: «الله اکبر، قصرهای روم، سوگند به پروردگار کعبه»، بار دیگر زد و پاره شده افتاد، و گفت: «الله اکبر، قصرهای فارس، سوگند به پروردگار کعبه»، آن گاه منافقان گفتند: ما برای نفس‌های خویش خندق حفر می‌کنیم و او برای ما قصرهای فارس و روم را وعده می‌دهد؟!^۲ هیشمی (۶/۱۳۲) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، غیر عبدالله بن احمد بن حنبل و نعیم عنبری، و آن دو ثقه‌اند.

خالد و نوشیدن زهر و سخن نصرانی درباره اصحاب

در تأییدات غیبی در رفتن اثر زهر، زهر نوشیدن خالد رضی الله عنه و این قولش خواهد آمد: هیچ نفسی هرگز تا رسیدن اجلس نمی‌میرد، و این قول عمرو^۳ هم خواهد آمد: به خدا سوگند، ای گروه عرب، مادامی که یکی از این قرن^۴ در میان تان باشد، هر چه را بخواهید مالک می‌شوید. و همچنین این سخنش برای اهل حیره است: هرگز مانند امروز روی آوردن امری را بدین وضوح ندیده‌ام!!

^۱ بسیار ضعیف. اگر موضوع نباشد. بیهقی در الدلائل (۳/۴۱۸-۴۲۰) و حاکم (۳/۵۹۸).

^۲ صحیح. طبرانی در الکبیر (۱۱/۱۲۰۵۲) این کثیر آن را در البدایه (۷/۴۵۰).

^۳ وی عمرو بن عبدالمسیح از اهل حیره است.

^۴ یعنی اصحاب.

اقوال اصحاب (رضی اللہ عنہم) درباره این که پیروزی به تعداد نیست

در باره اسباب و انگیزه‌های پیروزی قول ثابت بن اقرم رضی اللہ عنہ خواهد آمد: ای ابوهریره، انگار تو تعداد زیادی را می‌بینی؟! گفتم: آری، گفت: تو در بدر با ما نبودی، ما به کثرت پیروز نمی‌شویم. و قول خالد رضی اللہ عنہ هنگامی که مردی به او گفت: رومی‌ها چقدر زیاداند و مسلمانان چقدر اندک؟! گفت: رومی‌ها چقدر اندک اند و مسلمانان چقدر زیاد؟! رزمندگان با مساعدت خداوند زیاد می‌شوند، و به یاری ندادن کم می‌گردند، نه به تعداد مردان. به خدا سوگند، دوست دارم که اشقر^۱ از سایدگی سم پایش تندرست می‌بود، و آنان دو چندان می‌شدند. و هم چنین نامه ابوبکر رضی اللہ عنہ برای عمرو بن عاص رضی اللہ عنہ اما بعد: نامه ات به من رسید، متذکر می‌شوی که رومی‌ها به تعداد زیادی جمع شده‌اند، ولی خداوند ما را همراه پیامبرش صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نه به کثرت عدد نصرت داد و نه به کثرت سربازان، و ما در حالی با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم غزا می‌نمودیم، که همراه مان جز دو اسب نبود، و ما شتران را به نوبت سوار می‌شدیم. در روز احد با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بودیم، و همراه مان جز یک اسب نبود، که آن را رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سوار می‌گردید، ولی خداوند ما را بر کسی که با ما مخالفت می‌نمود پیروز می‌گردانید و کمک مان می‌کرد.

و آنچه ابوبکر رضی اللہ عنہ در راه اندازی ارتش اسامه رضی اللہ عنہ انجام داد گذشت، آن هم در فرصتی که عرب‌ها بر وی از هر طرف شورش کردند، قاطبه عرب مرتد گردید و نفاق ظاهر شد، یهودیت و نصرانیت سربرآوردند و مسلمانان به سبب نبودن و از دست دادن پیامبرشان صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و کمی نیروی خودی و کثرت دشمن شان، چون گوسفندان باران زده در شب سرد بودند، بنابراین به ابوبکر عرض کردند که ارتش اسامه را نگه دارد، آن گاه ابوبکر - که مصمم‌تر و قاطع‌تر بود - گفت: من ارتشی را که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم روان کرده است نگه دارم؟! در این صورت به کار بزرگی جرأت نموده‌ام!! سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این که عرب‌ها بر من حمله آورند بهتر از آن است، که ارتشی را نگه دارم که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آن را روان نموده است!! ای اسامه با ارتشت به همان طرفی که به آن مأمور شده‌ای حرکت کن، و در همان جایی که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برایت در ناحیه فلسطین و بر اهل موته دستور داده است بجنگ، چون خداوند آنچه را می‌گذاری کفایت خواهد نمود. و همچنان قول عبدالله بن رواحه رضی اللہ عنہ در روز مؤته که دویست هزار دشمن جمع شده بود گذشت [که گفت]: ای قوم، به خدا سوگند، آنچه را اکنون بد می‌پندارید، همان چیزی است که در طلب آن بیرون آمده‌اید و آن: شهادت است، ما با مردم به عدد، قوت و کثرت نمی‌جنگیم، ما با آن‌ها فقط به وسیله دینی می‌جنگیم که خداوند ما را به آن عزت بخشیده است، حرکت کنید، که جز یکی از این دو نیکی نیست: یا کامیابی یا شهادت. مردم گفتند: به خدا سوگند، این رواحه راست می‌گوید. و چه بسا قصه‌های اصحاب در این موضوع که در این کتاب پراکنده و نوشته شده است، و هم چنین در کتب احادیث، مغازی و سیر، که کتاب را به ذکر و تکرار آن طولانی نمی‌کنیم.

حقیقت و کمال ایمان

^۱ نام اسب خالد رضی اللہ عنہ است.

قول پیامبر ﷺ به حارث بن مالک: چگونه صبح نمودی؟ و جواب حارث

ابن عساکر از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی داخل مسجد گردید، که حارث بن مالک خواب بود، او را با پایش حرکت داده گفت: «سرت را بلند کن»، وی سرش را بلند نمود و گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای حارث بن مالک چگونه صبح نمودی؟» گفت: ای پیامبر خدا به صفت مومن حق صبح نمودم، گفت: «برای هر حق حقیقتی است، حقیقت آنچه تو می‌گویی چیست؟» گفت: از دنیا روی گردانیدم، روزم را با تشنگی سپری نمودم، شبم را بیداری کشیدم، گویا که به عرش پروردگارم نگاه می‌کنم و گویا که به سوی اهل بهشت نگاه می‌کنم که یک دیگر را زیارت می‌کنند، و به سوی اهل آتش نگاه می‌کنم که به یک دیگر بانگ می‌زنند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «تو شخصی هستی که خداوند قلبت را روشن و منور نموده است، شناخته‌ای، بنابراین مداومت کن».^۱

عسکری در امثال از انس همانند آن روایت کرده، جز این که او وی را حارثه بن نعمان نامیده است، و در روایت وی آمده است، که گفت: «دیده‌ای، بنابراین مداومت کن»، بعد از آن فرمود: «بنده‌ای است که خداوند ایمان را در قلب وی منور ساخته است»، گفت: ای نبی خدا، از خداوند بخواه تا به من شهادت عطا فرماید، و او برایش دعا نمود، می‌گوید: روزی اعلان شد: ای سوارکاران خدا سوار شوید، آن گاه او نخستین سوار کاری بود که سوار شد و نخستین سوارکاری بود که شهید گردید. این چنین در منتخب الکنز (۵/۱۶۰) آمده است.

ابن نجار این را از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راه می‌رفت، ناگهان جوانی از انصار با وی روبرو گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «ای حارث چگونه صبح نمودی؟» گفت: در حالی صبح نمودم، که به حق به خدا مؤمن بودم، گفت: «بین که چه می‌گویی، چون برای هر قول حقیقتی است»، پاسخ داد: ای رسول خدا، نفسم روی گردانید... و مانند حدیث عسکری را با زیادتی در آخرش، چنانکه در المنتخب (۵/۱۶۱) آمده است، ذکر نمود. ابن المبارک این را در الزهد از صالح بن مسمار همانند سیاق ابن عساکر روایت کرده، و در روایتی آمده است: گفت: «برای هر قول حقیقتی است، حقیقت ایمان تو چیست؟»^۲، حافظ در الاصابه (۱/۲۸۹) می‌گوید: این حدیث معضل است، و این چنین این را عبدالرزاق از صالح بن مسمار و جعفر بن برقان روایت نموده و در التفسیر این را از یزید سلمی روایت نموده و گفته: به شکل موصول روایت شده است... و حدیث انس را که ذکر شد، متذکر گردیده و گفت: این را طبرانی و ابن منده روایت کرده‌اند، و بیهقی این را در شعب از طریق یوسف بن عطیه صفار روایت نموده، که وی خیلی ضعیف می‌باشد، و بیهقی می‌گوید: این منکر است، و یوسف در آن دچار اشتباه شده، باری گفته: حارث، و باری گفته: حارثه. ابن صاعد می‌گوید: این حدیث به شکل موصول ثابت نیست. بزار هم این را از انس روایت نموده، هیشمی (۱/۵۷) می‌گوید: درین یوسف بن عطیه آمده، که وی

^۱ ضعیف. طبرانی (۳/ ۳۰۲) (۳۳۶۷) ابن ابی شیبیه (۱۱/ ۴۳) در سند آن ابن لهیعة ضعیف است. همچنین در متن آن نکارت است زیرا مومن خود را پاک نمی‌داند و تزکیه نمیکند و این کار مخالف نص قرآن است.

^۲ ضعیف معضل. چنانکه در الاصابه (۱/ ۲۸۹) آمده. نگا: الحلیة (۹/ ۲۷۹) و مصنف ابن ابی شیبیه (۱۱/ ۴۲، ۴۳) و میزان الاعتدال (۹۸۷۷).

قابل حجّت نیست، طبرانی نیز این را از حارث بن مالک انصاری روایت نموده که وی از پهلوی پیامبر ﷺ عبور نمود، و پیامبر ﷺ به او گفت: «ای حارثه چگونه صبح نمودی؟» و مانند حدیث ابن عساکر را متذکر شده، هیشمی (۱/۵۷) می‌گوید: در این ابن لهیعه آمده، و هم چنین در آن کسی هست که نیاز به توضیح و آشکار شدن دارد.

قول پیامبر ﷺ به معاذ: چگونه صبح نمودی؟ و جواب معاذ

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۴۲) از انس بن مالک روایت نموده که: معاذ بن جبل رضی الله عنه به نزد رسول خدا ﷺ وارد شد، پیامبر ﷺ گفت: «ای معاذ چگونه صبح نمودی؟» گفت: مؤمن به خداوند متعال صبح نمودم. فرمود: «برای هر قول مصداقی است، و برای هر حق حقیقتی است، پس مصداق آنچه تو می‌گویی چیست؟» گفت: ای نبی خدا، من هرگاه صبح کرده‌ام، گمان نموده‌ام که شب نمی‌کنم، و هرگاه شب کرده‌ام، گمان نموده‌ام که صبح نمی‌نمایم، و هر قدمی را که پیش می‌گذارم، گمان می‌کنم که قدم دیگری را در پی آن نخواهم گذاشت، و گویی من به سوی هر امت نگاه می‌کنم، که بر زانو نشسته و به سوی کتابش فراخوانده می‌شود و همراهش نبی اش و بتهایش است، که غیر خدا را عبادت می‌نمود، و گویی من به سوی عقوبت اهل آتش و ثواب اهل جنت نگاه می‌کنم، فرمود: «شناخته‌ای، پس مداومت کن»^۱.

فرموده پیامبر ﷺ به سوید بن حارث و یارانش: شما چیستید؟ و جواب آنان

و در باب دعوت به سوی خدا و پیامبرش در حدیث سوید بن حارث رضی الله عنه گذشت که گفت: با شش تن از قومم به نزد پیامبر خدا ﷺ رسیدیم، هنگامی که داخل شدیم و با وی صحبت نمودیم، از عادات و لباس ما خوشش آمد، پرسید: «شما چیستید؟» گفتیم: مومنان، پیامبر ﷺ تبسمی نموده، فرمود: «هر قول برای خود حقیقتی دارد، حقیقت قول و ایمان شما چیست؟» سوید می‌گوید: گفتیم: [حقیقت ایمان ما در] پانزده خصلت [پنهان است]: پنج خصلت آن را فرستاده هایت امر نمودند تا به آنها ایمان بیاوریم، و پنج خصلت دیگر را فرستاده هایت به ما امر نمودند تا به آن عمل کنیم، و پنج خصلت دیگر آن را از زمان جاهلیت انتخاب نموده و فرا گرفته‌ایم، که اکنون هم به آنها عمل می‌کنیم، مگر در صورتی که چیزی از آن را بد ببری... و حدیث را در مورد ایمان به خدا، فرشتگان وی، کتاب هایش، پیامبرانش، اندازه خیر و شرش، ارکان اسلام و اخلاق نیکو متذکر شده است.

قصه منافقی که نزد پیامبر ﷺ آمد تا برایش مغفرت بخواهد و او برایش مغفرت خواست

ابونعیم از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر ﷺ نشسته بودم که ناگهان حرمه بن زید انصاری رضی الله عنه - یک تن از بنی حارثه - نزدش آمد، و در پیش روی رسول خدا ﷺ نشست و گفت: ای رسول خدا، ایمان اینجاست، و با دستش به زبانش اشاره نمود، و نفاق اینجاست، و دستش را بر سینه‌اش گذاشت، و

^۱ ابونعیم (۱/ ۲۴۲).

خداوند را جز اندک یاد نمی‌کند. رسول خدا ﷺ خاموش باقی ماند، و حرمله آن را تکرار نمود. آن گاه پیامبر ﷺ زبان حرمله را گرفت و گفت: «بار خدایا، به او زبانی صادق و قلبی شاکر نصیب بگردان، و دوستی مرا و دوستی کسی را که مرا دوست می‌دارد، به او عطا فرما، و امرش را به سوی خیر رهنمون گردان»، آن گاه حرمله به او گفت: ای رسول خدا، من برادران منافقی دارم که بزرگشان بودم، آیا تو را به آنان دلالت و رهنمایی نکنم؟ پیامبر خدا ﷺ فرمود: «کسی که نزد من آمد، چنان که تو آمدی، برایش مغفرت می‌خواهیم؛ چنان که برای تو مغفرت خواستیم، و کسی که بر آن اصرار ورزد خداوند او را سزاوار است».^۱ این چنین در الکنز (۲/۲۵۰) آمده است. طبرانی هم این را روایت کرده و در اسنادش اشکالی وجود ندارد، ابن منده نیز این را روایت کرده است، و در فوائد هشام بن عمار روایت احمد بن سلیمان را به روایت از ابودرداء رضی الله عنه همانند آن روایت کردیم،^۲ این چنین در الاصابه (۱/۳۲۰) آمده است.

ایمان به ذات و صفات خداوند عزوجل

زیاد خواندن سوره اخلاص توسط یک صحابه

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص ۲۰۸) از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده که: پیامبر خدا ﷺ مردی را به عنوان فرمانده سربهای فرستاد، او در نمازها برای یاران خود پیش نماز بود و فرائض را به قل هو الله احد خاتمه می‌بخشید، هنگامی که برگشتند آن را برای رسول خدا ﷺ یادآور شدند، فرمود: «از وی بپرسید که این را به چه خاطر انجام می‌دهد؟! او را پرسیدند گفت: به علت این که این سوره صفت رحمان است، و من دوست می‌دارم که آن را بخوانم، رسول خدا ﷺ فرمود: «به او خبر بدهید که خداوند عزوجل دوستش می‌دارد».^۳ بخاری و مسلم نیز این را از عایشه روایت کرده‌اند، چنانکه بیهقی گفته است.

تصدیق پیامبر ﷺ از گفته عالم یهودی که از خداوند سبحانه و تعالی صحبت نمود

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص ۲۴۵) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عالم یهودی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد - یا ای رسول خدا - خداوند آسمانها را بر انگشتی قرار داده، زمینها را هم بر انگشتی، کوهها و درختها را نیز بر انگشتی، آب و گل را هم بر انگشتی و سایر مخلوقات را بر انگشت دیگری، و آنها را تکان داده می‌گوید: من پادشاه هستم، می‌گوید: آن گاه پیامبر ﷺ به خاطر تصدیق قول عالم یهودی خندید به قدریکه که دندانهای پسینش اشکار گردید، بعد از آن گفت:

[و ما قدر و الله حق قدره و الارض جميعا قبضته يوم القيامة] تا آخر آیه. (الزمر: ۶۷)

^۱ طبرانی (۶/۴).

^۲ هبثمی آن را در المجمع (۴۰۲) به طبرانی از ابودرداء نسب داده است. وی گفته است: در آن یک روای است که نام برده نشده و بقیه ی رجال آن تفه هستند.

^۳ بخاری (۷۳۷۵) مسلم (۸۱۳).

ترجمه: «آنان خداوند را آن گونه که شایسته اوست نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست».

این را بخاری و مسلم^۱ در صحیح خود، چنانکه بیهقی می گوید، روایت نموده‌اند.

حدیث انس و ابوذر درباره این که چگونه خداوند مردم را حشر می‌کند

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص ۳۵۶) از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده که: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد: چگونه کافر در روز قیامت بر رویش حشر می‌شود؟ فرمود: «کسی که او را در دنیا بر پاهایش روان ساخت، قادر است که او را در روز قیامت بر رویش روان سازد».^۲ این را بخاری، مسلم، احمد، نسائی، ابن ابی حاتم، حاکم و غیر ایشان همانند آن از انس، چنانکه در الکنز (۷/۲۸) آمده، روایت کرده‌اند. احمد از حذیفه بن اسید روایت نموده، که گفت: ابوذر رضی الله عنه برخاست و گفت: ای بنی غفار بگوئید و سوگند مخورید، چون صادق تصدیق شده صلی الله علیه و آله برایم حدیث بیان داشته که مردم به سه گروه و فوج حشر^۳ می‌شوند: گروهی که سوار و سیر می‌باشند و لباس هم دارند، گروهی که پیاده راه می‌روند و سعی می‌کنند و گروهی که فرشتگان آنان را بر روی‌های شان می‌کشند و به سوی آتش حشرشان می‌نمایند، آن گاه گوینده‌ای از ایشان گفت: این دو گروه را شناختیم، آنانی را که پیاده می‌روند و سعی می‌کنند چه شده است؟ گفت: خداوند عزوجل آفتی را بر سوارها نازل می‌کند، تا این که سواری باقی نمی‌ماند، تا جایی که شخص باغ خوش منظر خود را به عوض شتر پیری می‌دهد و آن را نمی‌یابد.^۴ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۶۵) آمده است. حاکم (۴/۵۶۴) این را از حذیفه از ابوذر همانند آن رایت نموده است، و گفته: این حدیث تا ولید بن جمیع اسنادش صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی می‌گوید: مسلم در متابعات از ولید روایت نموده، و نسائی آن را حجت آورده است.

امر پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش که بگویند: ما شاء الله وحده لا شریک له

بیهقی در الاسماء والصفات (ص ۱۱۰) از طفیل بن عبدالله رضی الله عنه - که برادر عایشه (رضی الله عنها) از طرف مادرش بود - روایت نموده که: وی در خواب خود دید که با گروهی از مسیحیان روبرو شد و گفت: چه قدر قوم نیکی هستید شما، اگر بر این گمان نمی‌بودید که مسیح پسر خداست. گفتند شما هم قوم نیکی هستید اگر نگوئید:^۵ (ما شاء الله و شاء محمد)، «آنچه خدا بخواهد و محمد بخواهد»، بعد از آن با گروهی از یهود روبرو گردید و گفت: شما قوم نیکی هستید اگر بر این گمان نمی‌بودید که عزیر پسر خداست، گفتند: و شما هم قومی هستید که

^۱ بخاری (۴۸۱۱) مسلم (۲۷۸۶).

^۲ بخاری (۴۷۶۰) مسلم (۲۸۰۶).

^۳ هدف از این حشر، همان حشری است که قبل از روز قیامت به طرف شام انجام می‌شود.

^۴ ضعیف منکر. احمد (۱۶۴/۵) نسائی (۱۱۶/۴) (۲۰۶۸) در سند آن ولید بن جمیع است که این حجر درباره اش می‌گوید: صدوق است و دچار وهم می‌شود. نگا: ضعیف الترغیب (۲۰۸۹).

^۵ ممکن است درست همینطور باشد که ذکر نموده‌ایم و در اصل چنین آمده، گفت: شما قوم هستید اگر...

می‌گویید: (ماشاءالله و شاء محمد)، می‌افزاید: آن گاه نزد پیامبر ﷺ آمد، و آن را برایش تعریف کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا آن را برای کسی بیان نموده‌ای؟» پاسخ داد: بلی، آن گاه پس از حمد و ثنای خداوند متعال گفت: «برادر تان آنچه را دیده، که برای تان رسیده است، بنابراین آن را مگویند، ولیکن بگویند: (ماشاءالله وحده لا شریک له)، «آنچه خدا به تنهایی اش بخواند، خدایی که شریکی ندارد».^۱

و نزد وی هم چنین از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی از مسلمانان در خواب دید، که با مردی از اهل کتاب روبرو شد، وی گفت: شما قوم نیکی هستید، اگر شرک نیاورید و نگویند: (ماشاءالله و شاء محمد)، وی آن را برای پیامبر ﷺ یادآور شد، فرمود: «من آن را برای تان بد می‌دیدم، بگویند (ماشاءالله ثم شاء فلان)، آنچه خدا بخواند و بعد از آن فلان بخواند».^۲

و بیهقی در الاسماء والصفات (ص ۱۱۰) از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد، و در مورد موضوعی با وی صحبت کرد، آن مرد به رسول خدا ﷺ گفت: (ماشاءالله و شئت)، «آنچه خدا بخواند و تو بخوانی»، رسول خدا ﷺ گفت: «آیا مرا مساوی خدا گردانیدی؟ بلکه آنچه را خدا به تنهایی اش بخواند».^۳

سوال یهودی از پیامبر ﷺ درباره مشیت و اراده خداوند و جواب وی به او

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص ۱۱۱) از اوزاعی روایت نموده، که گفت: یهودی نزد پیامبر ﷺ آمد، و او را از مشیت پرسید، پیامبر ﷺ فرمود: «مشیت از آن خداوند متعال است»، یهودی گفت: من می‌خواهم برخیزم، فرمود: «خداوند خواسته است که برخیزی»، گفت: من می‌خواهم که بنشینم، فرمود: «خداوند خواسته است که بنشینی»، گفت: من می‌خواهم این درخت خرما را قطع کنم، فرمود: «خداوند خواسته است که آن را قطع کنی»، گفت: من می‌خواهم آن را ترک کنم، فرمود: «خداوند خواسته است که آن را ترک نمایی». می‌افزاید: آن گاه جبریل علیه الصلاه والسلام نزدش آمد و گفت: حجت و دلیل برای تلقین شد، چنانکه برای ابراهیم علیه السلام تلقین گردید، می‌گوید: و قرآن نازل گردید و گفت:

[ما قطعتم من لينة او تركتموها قائمة على اصولها فباذن الله و ليخزي الفاسقين]. (الحشر: ۵)

ترجمه: «هر درخت با ارزش نخل را که قطع و یا آن را در حال خود واگذار کردید، همه به فرمان خدا بود، و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند».^۴

بیهقی می‌گوید: این گرچه مرسل است، ولی موصول‌های ماقبل آن که به معنای آن اند تأکیدش می‌کنند.

جواب ماندن پیامبر ﷺ و اصحابش از نماز به مشیت و اراده خدا

^۱ صحیح. ابن ماجه (۲۱۱۸) احمد (۵/ ۱۹۶) آلبنی آن را در الصحیحة (۱۳۸) به علت شواهد آن صحیح دانسته است.

^۲ نکا: الصحیحة (۱/ ۲۶۴).

^۳ صحیح. بخاری در ادب المفرد (۳/ ۷۸) ابن ماجه (۲۱۱۷) آلبنی آن را در الصحیحة (۱۳۹) صحیح دانسته است.

^۴ ضعیف مرسل. بیهقی در الاسماء و الصفات (ص ۱۱۱) از اوزاعی بصورت مرسل.

بیهقی در الاسماء والصفات (ص ۱۰۹) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حدیبیه برگشت، در منزلی هنگام آخر شب برای استراحت پایین آمد، و فرمود: «کی از ما حراست می‌کند؟» عبدالله گفت: من، فرمود: «تو» دوبار یا سه بار یعنی تو خواب می‌روی - بعد از آن فرمود، و «تو بدری آن هستی» بنابر آن حراست نمودم، هنگامی که صبح نزدیک گردید، مرا آنچه فرا گرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود و به خواب رفتم، و فقط به گرمی آفتاب بر پشت‌های مان بیدار شدیم، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست، و چنان که عمل می‌نمود عمل کرد، و بعد از آن نماز صبح را گزارد و گفت: «اگر خداوند متعال می‌خواست از آن نمی‌خوابیدید، ولی خواسته این برای کسانی که بعد از شما [دستورالعمل] باشد لذا همینطور شد»، یعنی برای کسی که خواب رفت یا فراموش نمود.

و نزد وی هم‌چنین از عبدالله بن ابی قتاده از پدرش در حدیث جای وضوء روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال وقتی که بخواهد روح‌های تان را قبض می‌کند و وقتی که بخواهد بر می‌گرداند»، بعد قضای حاجت نمودند و وضوء کردند، تا اینکه آفتاب سفید شد، آن گاه برخاست و نماز گزارد.^۱ بخاری هم این را در صحیح به این اسناد، چنانکه بیهقی می‌گوید، روایت کرده است.

سوال یهودیی از عمر بن خطاب رضی الله عنه درباره این آیه [و جنة عرضها السموات والارض]

عبدبن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن خسرو - که لفظ از وی است - از طارق بن شهاب روایت نموده‌اند که گفت: یهودیی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: آیا قول خداوند متعال را دیده‌ای:

[و جنة عرضها السموات والارض]. (آل عمران: ۱۳۳)

ترجمه: «و بهشتی که پهنایی اش آسمانها و زمین است».

در این حال آتش کجاست؟ عمر رضی الله عنه برای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله گفت: به او پاسخ دهید، ولی نزد آنان در این مورد چیزی نبود، آن گاه عمر رضی الله عنه گفت: روز را دیده‌ای، وقتی که شب می‌آید و زمین را فرا می‌گیرد، کجا می‌باشد؟ گفت: جایی که خدا بخواهد، عمر رضی الله عنه فرمود: آتش هم در جایی است که خدا خواسته، یهودی گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، ای امیر المؤمنین، این مسأله را چنان که گفتی در کتاب^۲ نازل شده خداوند آمده است.^۳ این چنین در الکنز (۷/۲۷۷) آمده است.

دلیل آوردن علی رضی الله عنه برای مردی که درباره مشیت سخن می‌گفت

ابن ابی حاتم از جعفر بن محمد از پدرش از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: به علی گفته شد: این جا مردی است که درباره مشیت چیزی می‌گوید، علی به او گفت: بنده خدا، خداوند تو را چنان که خواسته پیدا نموده یا چنانکه تو خواسته‌ای؟ گفت: بلکه چنان که خواسته، گفت: تو را وقتی که بخواهد. گفت: مریض می‌کند یا وقتی که تو

^۱ بخاری (۵۹۵).

^۲ یعنی: تورات.

^۳ طبرانی (۷/۲۱۱، ۲۱۲).

خواستی؟ گفت: بلکه وقتی بخواهد، گفت: تو را وقتی که بخواهد شفا می‌دهد یا وقتی که تو بخواهی؟ گفت: بلکه وقتی که بخواهد، تو را جایی که بخواهی داخل می‌کند یا جایی که بخواهد؟ گفت: جایی که بخواهد، گفت: به خدا سوگند، اگر غیر آن را می‌گفتی، با شمشیر همان جایی را می‌زدم که چشم هایت در آن است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۲۱۱) آمده است.

قول پیامبر (ﷺ) به یارانش: این حالت شما نفاق نیست

بزار در مسندش از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتند: ای پیامبر خدا ما نزدت در حالی می‌باشیم، و وقتی که از تو جدا شویم بر غیر آن می‌باشیم، گفت: «شما و پروردگارتان چطور می‌باشید؟» گفتند: خداوند در نهان و آشکار پروردگار ماست، فرمود: «این حالت شما نفاق نیست».^۱ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۹۷) آمده است.

قصه پیامبر (ﷺ) با اعرابی درباره حساب

ابن نجار از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اعرابی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، خلق را در روز قیامت چه کسی مورد محاسبه قرار می‌دهد؟ پیامبر ﷺ گفت: «خداوند عزوجل»، اعرابی گفت: سوگند به پروردگار کعبه، کامیاب شدیم! پرسید: «و چگونه، ای اعرابی؟» گفت: کریم و بخشاینده هرگاه توانا گردد می‌بخشد. این چنین در الکنز (۷/۲۷۰) آمده است.

قصه معاذ هنگامی که عمر رضی الله عنه وی را برای جمع آوری صدقات فرستاد

عبدالرزاق و محاملی در امالی‌اش از سعیدبن مسیب روایت نموده‌اند که: عمر بن خطاب رضی الله عنه معاذ رضی الله عنه را برای جمع آوری صدقات به سوی بنی کلاب فرستاد، او همان صدقه را [که جمع نموده بود] در میان ایشان تقسیم نمود و چیزی را باقی نگذاشت، تا این که فقط با همان پلاس خویش که با آن بیرون رفته بود، در حالی بازگشت که آن را بر شانه‌اش حمل می‌نمود، همسرش به او گفت: سوغاتی را که متصدیان این وظایف برای خانواده شان می‌آورند و تو آورده‌ای کجاست؟ گفت: همراهم نگهبان امینی بود، همسرش گفت: تو نزد رسول خدا ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه امین بودی، و عمر رضی الله عنه همراهت نگهبان امین فرستاد!! آن گاه همسرش برخاست و از این موضوع به زنان همنشینش از عمر رضی الله عنه شکایت نمود، و این خبر به عمر رضی الله عنه رسید، وی معاذ را طلب نمود و گفت: من همراهت نگهبان امین فرستاده بودم؟ پاسخ داد: چیزی که به وسیله آن از وی معذرت بخواهم غیر آن حرف نیافتم، آن گاه عمر رضی الله عنه خندید و به او چیزی داده گفت: همسرت را به این راضی ساز. ابن جریر می‌گوید: هدف از قول معاذ: نگهبان امین، پروردگارش عزوجل است. این چنین در الکنز (۷/۸۷) آمده است.

^۱ ضعیف. بزار (۵۲) ابویعلی (۳۳۶۹) ابونعیم در الحلیة (۳۳۲۲) در سند آن حارث بن عبید ضعیف است.

حدیث عایشه رضی الله عنها در قصه مجادله

امام احمد از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: ستایش خدایی راست، که شنوایی اش همه صوت‌ها را احاطه کرده است، مجادله کننده‌ای^۱ نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و با او صحبت می‌نمود، و من در گوشه خانه بودم و گفت اش را نمی‌شنیدم، آن گاه خداوند عزوجل این آیه نازل فرمود:

[قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها] تا آخر آیه. (المجادله: ۱)

ترجمه: «خداوند سخن آن زن را که با تو درباره شوهرش گفتگو می‌کرد شنید».^۲

این چنین این را بخاری در کتاب التوحید به شکل معلق روایت کرده است. و این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۱۸) آمده است. بیهقی این را در الاسماء والصفات (ص ۱۳۶) روایت کرده، و در روایتی نزد ابن ابی حاتم، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۱۸) آمده، از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که گفت: ذاتی مبارک است، که شنوایی اش همه چیز را در بر گرفته، من سخن خوله بنت ثعلبه (رضی الله عنها) را می‌شنیدم، و بعضی از آن درست به گوشم نمی‌رسید، و او از شوهرش به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می‌نمود و می‌گفت: ای پیامبر خدا، مالم را خورد، جوانی ام را بر باد داد، شکم را برایش خالی کردم، وقتی که بزرگ شد، و از اولاد باز ماندم با من ظهار نمود،^۳ بار خدایا من به تو شکوه می‌کنم. عایشه می‌گوید: هنوز از جایش حرکت نکرده بود، که جبریل با این آیه نازل گردید: **[قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها]**. می‌گوید: همسرش اوس بن صامت رضی الله عنه بود.^۴

سخنان ابوبکر رضی الله عنه درباره ایمان به خداوند سبحانه و تعالی

بخاری در تاریخش، عثمان دارمی در رد بر جهمی و اصبهانی در الحجه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای مردم، اگر محمد صلی الله علیه و آله خدای تان بود که عبادتش می‌کردید، وی در گذشته است، و اگر خدای تان ذاتی است که در آسمان می‌باشد، خدای تان نمرده است، بعد از آن تلاوت نمود:

[و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل] الایه. (آل عمران: ۱۴۴)

ترجمه: «محمد فقط پیامبر است، و پیش از وی پیامبران گذشته‌اند».

ابن کثیر می‌گوید: رجال اسناد آن ثقه‌اند. این چنین در الكنز (۴/۵۱) آمده است. و در اجتماع صحابه (رضی الله عنهم) بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه خطبه ابوبکر گذشت و در آن آمده است: خداوند به محمد صلی الله علیه و آله تا آن وقت عمر داد، و وی را باقی داشت که دین خدا را استوار ساخت، و امر خدا را پیروز و غالب گردانید، و رسالت خداوند را ابلاغ

^۱ هدفش خوله بنت ثعلبه است. م.

^۲ صحیح. احمد (۴۶/۶) ابن ماجه (۱۸۸) آلبانی آن را صحیح دانسته است. بخاری آن را بطور معلق (۳۷۲/۱۳) روایت کرده. حاکم (۲/۴۸۱) و آن را صحیح دانسته (یعنی حاکم) و ذهبی با وی موافقت نموده است.

^۳ ظهار آنست که انسان همسرش را با یکی از محارم خود تشبیه نماید، ظهار در دوران جاهلیت نوعی از طلاق بود، ولی اسلام حکمش را تغییر داد و از اقسام طلاق خارجش نمود. به نقل از الفقه الاسلامی و ادلته. با تغییر و اختصار. م.

^۴ صحیح. ابن ماجه (۲۰۶۳) آلبانی آن را در صحیح ابن ماجه (۱۶۷۸) صحیح دانسته است.

نمود، و در راه خدا جهاد نمود. بعد از آن خداوند وی را بر آن حالت میرانید. و او شما را بر راه و طریقه ترک نمود، و هر کسی هلاک شود، بعد از دلیل و قرآن^۱ هلاک می‌شود. و کسی را که خداوند پروردگارش بود، خدا زنده است و نمی‌میرد، و کسی که محمد را عبادت می‌نمود، و او را منزلت خدایی می‌داد، معبود وی هلاک گردیده است. ای مردم از خدا بترسید، و به دین تان چنگ زنید، و بر پروردگارتان توکل کنید، چون دین خدا قیام و استوار است، و کلمه‌ی خدا تمام است، و خداوند نصرت دهنده‌ی کسی است که دینش را یاری دهد، و عزت دهنده دینش است، و کتاب خدا در میان ما هست، و همین کتاب نور و شفاء می‌باشد و توسط آن، خداوند محمد ﷺ را هدایت نموده و در آن حلال و حرام خداوند است. به خدا سوگند، از تجمع کسی از خلق خدا بر خویش باک نداریم، شمشیرهای خدا از نیام بیرون است، ما هنوز آنها را نگذاشته‌ایم، و با کسی که با ما مخالفت کند، جهاد می‌کنیم، چنانکه در رکاب رسول خدا ﷺ جهاد نمودیم. بیهقی این را از عروه بن زبیر روایت نموده است.

سخن عایشه (رضی الله عنها) هنگام مردن زنی در خانه‌اش در حال سجده

حاکم (۳/۴۷۶) از علقمه و او از مادرش روایت نموده که: زنی داخل خانه عایشه (رضی الله عنها) شد، و در خانه پیامبر ﷺ در حالی که تندرست و سالم بود نماز گزارد، وقتی سجده نمود هنوز سرش را بلند نکرده بود که جان داد. عایشه (رضی الله عنها) گفت: ستایش خدایی راست که زنده می‌کند و می‌میراند. در این کار برای من عبرتی است درباره عبدالرحمن بن ابی بکر، که در خوابگاه خویش هنگام چاشت خوابش برد. رفتند که بیدارش کنند، دیدند که مرده است، و در نفس عایشه بدگمانی ایجاد شد که برای وی شری ساخته شده باشد، یا در مورد وی عجله نموده باشند و او را زنده دفن کرده باشند، حالا بر این باور است که این حادثه برایش عبرت است، و آنچه در نفسش از آن موضوع بود از بین رفت.

ایمان به فرشتگان

سخن علیؑ درباره طغیان آب و باد در روز نوح و روز عاد بر دو فرشته

ابن جریر از علیؑ روایت نموده، که گفت: هر قطره‌ای از آب که نازل می‌شود، به اندازه‌ای نازل می‌شود که در دست‌های فرشته است، به استثنای روز نوح علیه السلام، چون برای آب بدون خزانه دار اجازه داده شد، و آب بر خزانه دار^۲ طغیان نمود و بیرون شد، و این همان قول خداوند است:

[إنا لما طغى الماء]. (الحاقة: ۱۱)

ترجمه: «ما وقتی که آب طغیان کرد...».

^۱ در نص شفاء آمده، که ممکن هدف از آن قرآن باشد.

^۲ فرشته‌ای که آب را در خزانه ذخیره می‌کند.

و هر اندازه بادی که می‌وزد، به اندازه‌ای می‌وزد که در دست‌های فرشته است، به استثنای روز عاد، چون برای باد بدون خزانه دار اجازه داده شد، و بیرون گردید، و این همان قول خداوند است:

[بریح صرصر عاتیه]. (الحاقه: ۶)

ترجمه: «... به وسیله تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا».

و بر خزانه دار طغیان نمود. این چنین در الکنز (۱/۲۷۳) آمده است.

سخن سلمان رضی الله عنه هنگام مرگ: من زیارت کنندگانی دارم که به نزد من آیند

ابن سعد (۴/۹۲) از شعبی از جزل از همسر سلمان رضی الله عنه بقیره روایت نموده است: وقتی که مرگ سلمان فرا رسید، مرا در حالی که در بالاخانه‌ای بود که چهار دروازه داشت فراخواند و گفت: ای بقیره این دروازه‌ها را بگشای، چون من امروز زیارت کنندگانی دارم، که نمی‌دانم از کدام یک از این دروازه‌ها وارد می‌شوند. بعد از آن مشکی را که داشت طلب نمود و گفت: این را در تنور با آب‌تر و مخلوط کن، و من چنان نمودم، بعد گفت: آن را در اطراف بسترم بپاش و بعد از آن پایین برو و اندکی درنگ نما، بعد به زودی بالا بیا و بسترم را ببین. آن گاه بلند شدم و دیدم که روحش گرفته شده است، و انگار که او بر بسترش خواب است، یا مانند آن. و نزد وی همچنان (۴/۹۲) از شعبی روایت است که گفت: هنگامی که مرگ سلمان فرارسید، برای صاحب^۱ منزلش گفت: همان چیز پنهان کرده است را که به تو داده بودم پنهان نمایی بیاور، می‌گویند: کیسه‌ای از مشک را برایش آوردم. می‌گوید: سلمان گفت: جامی آب برایم بیاور، و مشک را در آن پاشید، بعد آن را با دستش حل نمود و گفت: این را در اطرافم بپاش، چون خلقی از خلق خدا نزد من حاضر می‌شوند، بوی را استشمام می‌کنند و طعام را نمی‌خورند، بعد از آن دروازه را بر من ببند و پایین برو. می‌گوید: من همان طور نمودم، اندکی نشستم و صدای آهسته‌ای را شنیدم، می‌گوید: آن گاه بلند شدم و او را دیدم که مرده است. و نزد وی هم چنین از عطاء بن سائب روایت است، و این را به اختصار ذکر نموده، و در آن آمده است: چون امشب ملائک نزد من حاضر می‌شوند، بوی را استشمام می‌کنند و طعام را نمی‌خورند. و بعضی قصه‌های این باب در باب تاییدات غیبی در کمک توسط ملائک خواهد آمد.

ایمان به قدر

قول پیامبر صلی الله علیه و آله برای عایشه (رضی الله عنها) هنگامی که در جنازه طفلی از انصار حاضر گردید

مسلم از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به جنازه طفلی از انصار دعوت گردید، گفتم: ای رسول خدا، خوشا به حالش، گنجشکی از گنجشک‌های جنت است!! نه کار بدی انجام داده و نه آن را درک نموده!! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه، آیا غیر از این حرفی داری، خداوند جنت را آفریده است، و اهلی را

^۱ یعنی: همسرش.

برای آن فریده که آنان در پشت‌های پدران خویش اند، و دوزخ را آفریده و برای آن اهلی را آفریده^۱ که آنان در پشت‌های پدران خویش اند»^۲. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۲۶۸) آمده است.

وصیت عباد بن صامت رضی الله عنه به پسرش در مورد ایمان به اندازه خیر و شر از طرف خداوند

امام احمد از ولید بن عباد روایت نموده، که گفت: نزد عباد رضی الله عنه در حالی رفتم که مریض بود، و مرگش را تصور می‌نمودم، بنابراین گفتم: ای پدرم، برایم وصیتی کن و در نصیحت برایم بکوش، گفت: مرا بنشانید، هنگامی که وی را نشانیدند، گفت: ای پسرم، تا زمانی که به تقدیر خیر و شر ایمان نیاوری، طعم ایمان را نمی‌چشی و به حق، حقیقت علم به خداوند را درک نمی‌نمایی، گفتم: ای پدرم، چگونه می‌توانم بدانم که تقدیر خیر و شر چیست؟ گفت: اینکه بدانی آنچه از تو رد شده به تو نمی‌رسیده، و آنچه به تو رسیده از تو رد نمی‌شده. ای پسرم، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: «نخستین چیزی که خداوند آفرید قلم بود، بعد از آن به او گفت: بنویس، و قلم در آن ساعت هر چیزی را که تا روز قیامت می‌باشد نوشت». ای پسرم، اگر بمیری، و به این معتقد نباشی داخل آتش می‌شوی.^۳ ترمذی این را از ولید بن عباد از پدرش روایت نموده، و گفته: حسن، صحیح و غریب است، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۶۸) آمده است.

گریه یکی از اصحاب در حال مرگش به سبب این که نمی‌دانست خداوند برایش چه مقدر نموده است

احمد از ابونضره روایت نموده که: مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به او ابو عبدالله رضی الله عنه گفته می‌شد، یارانش جهت عیادت وی نزدش آمدند در حالی که وی گریه می‌نمود، به او گفتند: چه تو را می‌گریاند؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایت نگفته است که: «بروت را بگیر و بعد بر آن مداومت نما تا اینکه با من روبرو شوی»، گفت: بلی، ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: «خداوند عزوجل قبضه‌ای را با دست راستش گرفت و گفت: این برای این^۴ و پرواندارم، و قبضه دیگری را - با دست دیگرش - گرفت و گفت: این برای این^۵ و پروا ندارم»، و من نمی‌دانم که در کدام یکی از آن دو قبضه هستم.^۶ هیثمی (۷/۱۸۶) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

گریه معاذ رضی الله عنه هنگامی که مرگش فرا رسید چون نمی‌دانست که خداوند برایش چه مقدر نموده است

^۱ یعنی اهل جنت و دوزخ قبلاً تعیین شده‌اند، و کسی که اهل جنت است، اگرچه هنوز عملی نکرده باشد، به جنت برده می‌شود و هم چنین اهل دوزخ. م.

^۲ مسلم (۲۶۶۲) در القدر و ابوداود (۴۷۱۳) و احمد (۲۰۸/۶) نسائی (۵۷/۴) ابن ماجه (۲۰۸۴).

^۳ صحیح. احمد (۳۱۷/۵) ترمذی (۲۱۵۵) ألبانی آن را در صحیح الجامع (۲۰۱۷) و الصحیح (۱۳۳) صحیح دانسته است.

^۴ برای جنت.

^۵ برای دوزخ.

^۶ صحیح. احمد (۱۷۶/۴).

طبرانی از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: هنگامی که مرگش فرا رسید، گریه نمود، به او گفت: ^۱ چه تو را می‌گریاند؟ گفت: به خدا سوگند، من از هراس مرگ و بر دنیایی که از خود باقی می‌گذارم گریه نمی‌کنم، ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: «آنان دو قبضه‌اند: قبضه‌ای در آتش، و قبضه‌ای در جنت»، و من نمی‌دانم که در کدام قبضه‌ها می‌باشم. ^۲ هیثمی (۷/۱۸۷) می‌گوید: در این براء بن عبداللّه الغنوی آمده و ضعیف می‌باشد، و حسن معاذ را درک ننموده است.

قول ابن عباس (رضی الله عنهما) درباره کسی که در قدر صحبت نموده بود

احمد از محمد بن عبیدالملکی از عبداللّه بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است، که گفت: برای ابن عباس گفته شد مردی نزد ما آمده و قدر را تکذیب می‌کند، گفت: مرا به طرف وی راهنمایی کنید - او در آن روز کور شده بود - گفتند: ای ابوعباس تو با وی چه کار می‌کنی؟ گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر بر وی دست یابم بینی‌اش را دندان میگیرم تا قطعش کنم، و اگر گردنش به دستم بیفتد آن را خواهم شکست!! چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: «گویی من زنان بنی فهر را می‌بینم که خزرج ^۳ را در حالی که مشرک‌اند طواف می‌کنند و باسرین‌های شان حرکت می‌کند»، این - [تکذیب به قدر] - نخستین شرک این امت است، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، بدی رأی ایشان، اینان را به جایی می‌کشاند که خداوند را از این که خیری را مقدر نموده باشد می‌کشند، چنان که وی را از این که شری را مقدر نموده باشد کشیده‌اند. ^۴

و نزد ابن ابی حاتم از عطاء بن ابی رباح روایت است که گفت: در حالی نزد ابن عباس (رضی الله عنهما) آمدم، که آب زمزم می‌کشید و پایین لباس هایش تر شده بود، به او گفتم: درباره قدر سخن گفته شده است، آیا این را نموده‌اند؟! گفتم: آری، فرمود: به خدا سوگند، این آیه جز درباره ایشان نازل نشده است:

[ذوقوا مس سقر. انا کل شیء خلقناه بقدر]. (القمر: ۴۹، ۴۸)

ترجمه: «بچشید مزه آتش دوزخ را. ما هر چیز را به اندازه پیدا کرده‌ایم».

اینان شیرین این امت‌اند، مریضان شان را عیادت نکنید، بر مردگان شان نماز مگزارید، اگر یکی از ایشان را دیدم چشم هایش را با این دو انگشتم می‌کشم. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۶۷) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۵) از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: دوست دارم که مردی از اهل قدر ^۵ نزدم باشد و سرش را بزنم! پرسیدند چرا؟ گفت: چون خداوند متعال لوح محفوظ را از مروارید سفید پیدا نموده و دو لبه آن

^۱ ممکن درست چنین باشد: به او گفته شد.

^۲ ضعیف و منقطع. طبرانی در الکبیر (۲۰/۱۷۲) نگا: المجمع (۷/۱۸۷).

^۳ ممکن هدف بتی از بت‌های عرب باشد.

^۴ ضعیف. احمد (۱/۳۳۰) در آن جهالت برخی از برادران اوضاعی وجود دارد. نگا: المجمع (۷/۲۰۴) المطالب العالیة (۲۹۳۶).

^۵ یعنی منکرین قدر. م.

یا قوت سرخ است، قلمش نور، کتابش نور و مساحتش چون مابین آسمان و زمین است، هر روز در آن سیصد و شصت بار نظر می‌کند، و به هر نظر کردنی می‌آفریند، می‌میراند، زنده می‌کند، عزت می‌دهد، ذلیل می‌سازد و آنچه بخواهد انجام می‌دهد.

قطع رابطه ابن عمر (رضی الله عنهما) با یکی از دوستانش که درباره قدر چیزی گفته بود

احمد از نافع روایت نموده، که گفت: ابن عمر (رضی الله عنهما) رفیقی داشت از اهل شام که با او مکاتبه داشت، ابن عمر به او نوشت: به من خبر رسیده، که تو درباره چیزی از قدر سخن گفته‌ای، زنه‌ار که دیگر برایم نامه بنویسی، چون من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «در اتمم کسانی خواهد بود که قدر را تکذیب می‌کنند»^۱. ابوداود این را از احمد بن حنبل به این لفظ، چنان که در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۶۸) آمده، روایت نموده است.

سخن علیؑ درباره قدر و در مورد کسی که در آن چیزی بگوید

ابن عبدالبر در العلم از نزال بن سبره روایت نموده، که گفت: به علیؑ گفته شد: ای امیرالمؤمنین، آنجا اقوامی هستند که می‌گویند: خداوند آنچه را می‌باشد تا واقع شدنش نمی‌داند، فرمود: مادرهای شان آنان را گم کنند، این را از کجا گفته‌اند؟! گفته شد: این قول خداوند را در قرآن تأویل می‌نمایند:

[و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین و نبلوا اخبارکم]. (محمد: ۳۱)

ترجمه: «ما شما را حتماً می‌آزماییم تا مجاهدین و صابران تان را بدانیم و خبرهای شما را می‌آزماییم».

علیؑ فرمود: کسی که نداند هلاک شده است، بعد به منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم، علم را بیاموزید، بدان عمل کنید و به دیگران آن را بیاموزید. کسی که چیزی از کتاب خداوند را ندانست و برایش مشکلی پیش آمد از من بپرسد، به من خبر رسید که قومی می‌گویند: خداوند آنچه را می‌باشد تا واقع شدنش نمی‌داند، البته به استناد این قول خداوند: [و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین]، هدف از این قولش: تا بدانیم، این است که می‌گوید: تا کسی را که بر وی جهاد و صبر نوشته شده بینیم، که آیا او علی‌رغم رسیدن و آمدن آنچه بر وی فیصله نموده‌ایم جهاد و صبر می‌کند یا خیر. این چنین در الکنز (۱/۲۶۵) آمده است. و در توکل، قول علیؑ گذشت که: در زمین چیزی به وقوع نمی‌پیوندد، تا اینکه در آسمان فیصله نشود، و برای هر کسی دو فرشته مقرر شده‌اند، که از وی دفاع می‌کنند و حراست می‌نمایند. تا این که قدر وی بیاید، و وقتی که قدرش آمد، او را با قدرش رها می‌کنند، و بر من از طرف خداوند وقایه و سپر محکمی است، و وقتی اجلم بیاید از من دور می‌شود، و انسان تا وقتی طعم و لذت ایمان را نمی‌چشد که نداند و بر این باور نباشد که آنچه به او رسیده از وی رد نمی‌شده، و آنچه به وی نرسیده، به او نمی‌رسیده است. ابوداود این را در القدر روایت نموده است.

^۱ حسن. احمد (۲/ ۹۰) بیهقی (۲۰۵ / ۱۰) ابوداود (۴۷۱) نگا: صحیح الجامع (۳۶۶۹).

آنچه عمر رضی الله عنه درباره قدر بر منبر می‌سرود

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص ۲۴۳) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه در اکثر خطبه هایش، بر منبر می‌گفت:

خَفَّضَ عَلَيْكَ فَانَ الْأُمُورِ

بَكَفِ الْأَلَةِ مَقَادِيرَهَا

فَلَيْسَ بِأَتَيْكَ مِنْهَيْهَا

وَلَا قَاصِرَ عُنُقِ مَامُورِهَا

ترجمه: بر خود آسان گیر، چون اندازه و تقدیر امور به دست خداست، آنچه از آنها باز داشته شده به سراغت نمی‌آید، و آنچه از آنها موظف گردیده از تو کوتاهی نمی‌نماید.

ایمان به نشانه‌های قیامت قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که این آیه نازل شد: **فَاذَا نَقَرَ فِي النَّاقُورِ**

ابن ابی شیبیه، طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که گفت: هنگامی که نازل شد:

[فَاذَا نَقَرَ فِي النَّاقُورِ]. (المدثر: ۸)

ترجمه: «وقتی که در صور دمیده شود».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چگونه راحت سپری کنم، در حالی که صاحب صور، - صور را در دهن گرفته است، و پیشانیش را پایین نموده، انتظار می‌کشد که چه وقت امر می‌شود تا بدمد». آن گاه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: پس چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید: حسبنالله و نعم الوکیل، علی الله توکلنا، «خداوند برای ما کافی است و او نیک محافظ و نگهبان است، بر خداوند توکل نمودیم».^۱ این چنین در الکنز (۷/۲۷۰) آمده، و گفته: حسن است، این را باوردی از ارقم بن ابی الارقم همانند آن روایت نموده و در روایتی آمده: هنگامی که یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را شنیدند، برای شان گران تمام شد و گفتند: ای رسول خدا، چه بکنیم؟ فرمود: «بگویید: حسبنالله و نعم الوکیل».

خوف سوده یمانی (رضی الله عنها) از بیرون شدن دجال

در معاشره زنان قول حفصه برای سوده (رضی الله عنها) گذشت: ای سوده اعور بیرون شده است، گفت: آری، و به شدت ترسید و به جنیدن و اضطراب پرداخت، و گفت: کجا پنهان شوم؟ حفصه گفت: خود را به خیمه برسان - خیمه‌ای که مربوط آن‌ها بود و از شاخه‌های درخت خرما درست شده بود و در آن پنهان می‌شدند -، آن گاه وی رفت و در آن مخفی گردید، و در آن خیمه کثافات و تارهای عنکبوت وجود داشت، و حدیث را ذکر نموده و در آن آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و متوجه شد که سوده می‌لرزد، به او گفت: «ای سوده، تو را چه شده است؟» پاسخ داد: ای رسول خدا اعور بیرون شده است! فرمود: «بیرون نشده است، و بیرون خواهد شد، بیرون نشده است، و

^۱ صحیح ترمذی (۲۳۴۱) احمد (۳۵۶/۱) ابن ابی شیبیه (۳۵۲/۱) طبرانی در الکبیر (۵/۲۲۲) و الصغیر (۱/۲۴) نگا: الصحیحة (۱۰۷۱) صحیح الجامع (۴۵۹۲).

بیرون خواهد شد»، ووی را بیرون نمود، و غبار تارهای عنکبوت را از وی می‌تکانید.^۱ این را ابویعلی و طبرانی از رزینه کنیز رسول خدا ﷺ روایت نموده‌اند.

قول ابوبکر صدیق و ابن عباس (رضی الله عنهما) درباره دجال

ابن ابی شیبه از سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: ابوبکر رضی الله عنه فرمود: آیا در عراق زمینی هست که به آن خراسان گفته می‌شود؟ گفتند: بلی، فرمود: دجال از همانجا بیرون می‌آید. و نزد نعیم بن حماد در الفتن از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت است که گفت: دجال از یهودیه مرو^۲ بیرون می‌آید. این چنین در الکنز (۷/۲۶۳) آمده است. و ابن جریر از عبدالله بن ابی ملیکه روایت نموده، که گفت: روزی صبحگاهان نزد ابن عباس (رضی الله عنهما) رفتم، گفت: امشب تا صبح خواب نرفتم، پرسیدم: چرا؟ گفت: ستاره دنباله دار آشکار شده است، آن گاه ترسیدم که دود آمده باشد،^۳ لذا تا صبح خواب نرفتم. این چنین این را ابن ابی حاتم از عبدالله بن ابی ملیکه از ابن عباس روایت نموده، و این اسناد تا ابن عباس صحیح است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۳۹) آمده است. و حاکم (۴/۴۵۹) این را از ابن ابی ملیکه همانند آن روایت کرده، مگر این که در روایت وی آمده: آن گاه ترسیدم که دجال آمده باشد. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نموده‌اند، و ذهبی هم با وی موافقت نموده است.

ایمان به آنچه در قبر و برزخ می‌باشد

سخن ابوبکر صدیق رضی الله عنه در حالی که در بستر مرگ قرار داشت

احمد در الزهد از عباده بن نسی روایت نموده، که گفت: وقتی که مرگ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرارسید، به عایشه (رضی الله عنها) گفت: این دو جامه‌ام را بشوی و مرا در آن‌ها کفن کن، چون پدرت یکی از این دو مرد می‌باشد: یا بهترین لباس برایش پوشانیده می‌شود یا به بدترین حالت از تنش بیرون کرده می‌شود. این چنین در المنتخب (۴/۳۶۳) آمده، و هم چنین نزد وی و ابن سعد و دغولی از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که گفت: هنگامی که مرگ ابوبکر فرارسید گفتم:

لعمرك ما يغني الثراء عن الفتى

إذا حشرت يوماً وضاق بها الصدر

ترجمه: «به عمرت سوگند، وقتی که نفس شخص نزدیک به برآمدن شود، و توسط آن سینه‌اش تنگ گردد، آن وقت دارائی و مال به او نفعی نمی‌رساند».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای دخترکم اینطور مگو، ولی بگو:

^۱ ضعیف. ابویعلی (۷۱۶۰).

^۲ نام محله‌ای است از یهود.

^۳ هدف از دود همان «دخان» مذکور در قرآن که یکی از نشانه‌های قیامت است می‌باشد.

[و جاءت سكرة الموت بالحق، ذلك ما كنت منه تحيد]. (ق: ۱۹)

ترجمه: «و سكرات مرگ به درستی فرا رسید، این است آنچه از آن فرار می‌کردی و کناره می‌گرفتی». و افزود: این دو جامه‌ام را ببینید و هر دو شان را بشوید بعد مرا در آن‌ها کفن کنید، چون زنده به جدید از مرده نیازمندتر است و این فقط برای پوشیده شدن است. و نزد ابویعلی، ابونعیم، دغولی و بیهقی از عایشه (رضی‌الله‌عنها) روایت است که گفت: هنگامی که بیماری ابوبکر شدید گردید گریه نمودم، و وقتی بیهوش شد گفتم:

من لا يزال دمه مقنعا

فانه من دمه مدفوق

آن گاه وی به هوش آمد و گفت: ای دخترکم، این طور نیست که تو گفتی، ولی: [و جاءت سكرة الموت بالحق، ذلك ما كنت منه تحيد]. بعد از آن افزود: رسول خدا ﷺ در کدام روز وفات نمود؟ گفتم: روز دوشنبه، پرسید: این چه روز است؟ گفتم: روز دوشنبه، فرمود: بنابراین من از خداوند آرزومندم که تا فرارسیدن شب وفات نمایم، و در شب سه شنبه وفات نمود. وی گفت: پیامبر خدا ﷺ در چند [جامه] کفن شد؟ گفتم: او را در سه جامه سحولی^۱ کفن نمودیم، که سفید و جدید بودند، و در آن پیراهن و دستار نبود، گفت: این جامه‌ام را بشوید، چون لکه‌ای از زعفران دارد، و همراهش دو جامه جدید اضافه کنید، گفتم: این کهنه است، فرمود: زنده از مرده به جدید نیازمندتر است، و این برای پوشیده شدن است. این چنین در المنتخب (۴/۳۶۲) آمده است. و در سیاق ابن سعد (۳/۱۹۷) آمده: این به سوی نابود شدن و فرسوده شدن می‌رود.

سخن عمر رضی‌الله‌عنه در حالی که بر بستر مرگ قرار داشت

ابن سعد (۳/۳۵۸) از یحیی بن ابی راشد نصری^۲ روایت نموده است، هنگامی که مرگ عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه فرارسید، به پسرش گفت: ای پسر، وقتی مرگم فرارسید مرا به پهلو بخوابان، و زانوهایت را بر پشتم بگذار، دست راست را بر جبینم بگذار و دست چپ را بر چانه‌ام، و وقتی قبض روح شدم چشم‌هایم را بپوش، و در کفنم میانه روی نمایم، چون اگر نزد خداوند برایم خیری باشد بهتر از آن را در عوض آن به من می‌دهد، و اگر بر غیر آن باشم، لباسم را از تنم بیرون می‌کشد، و در کشیدن لباس از تنم تندی می‌نماید. در حفره‌ام نیز میانه روی کنید، چون اگر نزد خداوند برایم خیری باشد، به اندازه دید چشمم آن را برایم وسیع می‌نماید و می‌گشاید، و اگر بر غیر آن باشم آن را بر من تنگ می‌کند حتی که پهلوهایم به هم می‌چسبند و از هم تیر می‌شوند. زنی را همراهم بیرون نکنید. مرا به آنچه در من نیست ستایش و تزکیه نکنید، چون خداوند به من عالم‌تر است. وقتی مرا بیرون نمودید، به شتاب مرا ببرید، چون اگر نزد خداوند برایم خیری باشد، مرا به آنچه عرضه می‌کنید که برایم بهتر است، و اگر بر غیر آن

^۱ منسوب به سحول، قریه‌ای است در یمن.

^۲ این چنین در اصل و ابن سعد آمده، و در المنتخب: «بصیری» آمده، و ممکن همین درست باشد.

باشم، از شانه‌های تان شری را افکنده‌اید که حمل می‌نمایید. این را ابن ابی الدنیا در القبور از یحیی همانند آن، چنانکه در المنتخب (۴/۴۲۷) آمده، روایت نموده است. و در محول ساختن کار شورا برای اهل آن، قول عمر رضی الله عنه وقتی که دانست مرگ فرا رسیده است، گذشت که گفت: اکنون اگر دنیا همه‌اش برایم می‌بود آن را به خاطر رهایی از هول قیامت فدیة می‌دادم، ولی نیست، و هم چنین گفتارش برای فرزندش که: ای عبدالله بن عمر، گونه‌ام را بر زمین بچسبان. و او را از رانم بر ساق خود قرار دادم. گفت: گونه‌ام را بر زمین بچسبان، آن گاه ریش و گونه وی را رها نمود تا این که بر زمین افتاد، در این حال گفت: وای بر تو، و ای بر مادرت ای عمر، اگر خداوند تو را نبخشد ای عمر! و بعد از آن جان سپرد، خداوند رحمتش کند. این را طبرانی در یک حدیث طولانی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده و اسناد آن را هیشمی (۹/۷۶) حسن دانسته است.

گریه عثمان رضی الله عنه هنگامی که کنار قبرها می‌ایستاد

در بخش گریه نمودن به نقل از هانی گذشت که گفت: عثمان رضی الله عنه وقتی بر قبری می‌ایستاد، آنقدر می‌گریست که ریشش تر می‌شد، به او گفته شد: جنت و دوزخ را یاد می‌کنی ولی گریه نمی‌نمایی، و قبر را یاد می‌کنی و گریه می‌کنی، و حدیث را متذکر شده^۱، این را ترمذی روایت نموده و حسن دانسته است.

قول حذیفه هنگامی که بر بالین مرگ قرار داشت

بخاری در الادب (ص ۷۲) از خالد بن ربیع روایت نموده، که گفت: هنگامی که بیماری حذیفه رضی الله عنه شدید شد، قوم وی و انصار این را شنیدند، و در دل شب یا هنگام صبح نزدش آمدند، گفت: این چه وقت است؟ گفتیم: دل شب یا هنگام صبح، گفت: از رفتن صبحگاهان (به سوی) آتش به خداوند پناه می‌برم! افزود: آنچه را به آن کفن شوم آورده‌اید؟ پاسخ دادیم: آری، گفت: کفن‌های گران قیمت نیاورید، چون اگر برایم نزد خداوند خیر باشد، در عوض آن کفن، بهتر از آن به من داده می‌شود، و اگر غیر آن باشد، به سرعت [آن کفن] از تن بیرون کشیده می‌شود. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۸۲) از ابووائل روایت نموده، که گفت: هنگامی که مریضی حذیفه شدید شد، مردمی از بنی عبس نزدش آمدند، خالد بن ربیع عبسی به من خبر داد و گفت: در مدائن و در دل شب نزدش وارد شدیم... و مانند آن را متذکر شده است. حاکم این را در المستدرک (۳/۳۸۰) از ابومسعود انصاری رضی الله عنه به معنای آن به اختصار روایت کرده است. و نزد ابونعیم در الحلیه (۱/۲۸۳) از صله بن زفر روایت است که: حذیفه مرا و ابومسعود را فرستاد و ما برایش کفن از حله یمنی به سیصد درهم خریدیم، گفت: آنچه را برای من خریده‌اید به من نشان دهید، و آن را به او نشان دادیم، گفت: این برایم کفن نیست، دو چادر سفید که همراه شان پیراهن هم نباشد کفایت می‌کند، چون بعد از اندک درنگ یا بهتر از آن دو برایم داده می‌شود یا بدتر از آن دو، آن گاه برایش دو چادر سفید خریدیم. نزد وی هم چنین (۱۹/۲۸۲) از ابومسعود به اختصار روایت است، و در روایت وی آمده: با

^۱ حسن. ترمذی. این حدیث قبلاً گذشت.

این چه می‌کنید؟ اگر دوست تان صالح باشد خداوند تعالی عوض آن را می‌دهد، و اگر غیر آن باشد گوشه‌های قبر را تا روز قیامت بر من تنگ خواهد نمود. این را حاکم (۳/۳۸۰) از قیس بن ابی حازم همانند آن روایت کرده، و در روایت وی آمده است: و اگر غیر آن باشد خداوند در روز قیامت آن را به رویش خواهد زد.

قول ابو موسی رضی الله عنه در حالی که در احتضار قرار داشت

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۶۲) از ضحاک بن عبدالرحمن روایت نموده، که گفت: وقتی مرگ ابوموسی اشعری رضی الله عنه فرارسید جوانانش را طلب نمود و گفت: بروید قبر حفر کنید و وسیع و عمیقش بسازید، آنان آمدند و گفتند: حفر نمودیم و وسیع و عمیقش نمودیم، گفت: به خدا سوگند، این یکی از این دو منزل است: یا این که قبرم بر من وسیع می‌شود، و هر زاویه‌اش چهل گز می‌باشد و باز دروازه به سوی جنت به رویم گشوده می‌شود و به سوی همسرانم، و منزل هایم و آنچه خداوند تعالی برایم از عزت و کرامت آماده نموده نگاه می‌کنم، و بعد از آن به سوی منزلم راه یاب‌تر از امروز به سوی خانه‌ام می‌باشم. بعد از آن از خوشبویی و نسیم گوارای آن تا اینکه برانگیخته می‌شوم برایم می‌رسد. اگر غیر از این باشد - که به خداوند از آن پناه می‌بریم - قبرم بر من تنگ خواهد شد، حتی که تنگ‌تر از قرار گرفتن نیزه در آهن پایینش می‌باشد، بعد از آن برایم دروازه‌ای از دروازه‌های جهنم گشوده می‌شود، و به سوی زنجیرهایم و غل هایم و همنشینانم نگاه می‌کنم، باز به جای نشستیم در جهنم راه یاب‌تر از امروزم به سوی خانه‌ام می‌باشم، و بعد از آن از باد سوران و گرمای آن تا اینکه برانگیخته شوم برایم می‌رسد.

در خواست اسید بن حضیر رضی الله عنه که در یکی از احوال سه گانه باشد

ابونعیم، بیهقی و ابن عساکر از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده‌اند که گفت: اسید بن حضیر رضی الله عنه از جمله فضلا بود، و می‌گفت: اگر بر یکی از این حالت‌های سه گانه قرار داشته باشم، از اهل جنتم و در آن شکی ندارم: هنگامی که قرآن تلاوت می‌کنم و هنگامی که خوانده می‌شود و من می‌شنومش، و وقتی که خطبه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می‌شنوم، و وقتی به جنازه‌ای حاضر می‌گردم، و هرگز در جنازه‌ای حاضر نشده‌ام، که برای نفس خودم سوای آنچه را با وی انجام می‌گیرد و او به طرف آن می‌رود زمزمه نموده باشم. این چنین در الممتخب (۵/۱۳۸) آمده است.

ایمان به آخرت و وصف پیامبر صلی الله علیه و آله از جنت

احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتیم: ای رسول خدا، وقتی تو را ببینیم قلب‌های ما نرم می‌گردد، و از اهل آخرت می‌باشیم، و وقتی از تو جدا می‌شویم از دنیا خوش مان می‌آید و زنان و اولاد را می‌بوسیم، فرمود: «اگر شما در هر حال در همان حالتی باشید که نزد من بر آن می‌باشید، ملائک با دست‌های شان با شما مصافحه می‌کنند، و در خانه‌های تان شما را زیارت می‌نمایند، و اگر گناه نکنید خداوند عزوجل قومی را می‌آورد که گناه

کنند تا برای شان بیمارزد»، گفتیم: ای رسول خدا از جنت و اینکه بنای آن از چیست برای مان صحبت کن؟ فرمود: «یک خشت از طلا و یک خشت از نقره است، و گل میان خشت‌های آن مشک خوش بوست، سنگریزه‌هایش مروارید و یاقوت است و خاکش زعفران، کسی که در آن داخل شود خوش می‌باشد و خوار نمی‌شود و همیشه می‌باشد و نمی‌میرد، لباس هایش کهنه نمی‌شود و جوانی اش تمام نمی‌گردد. سه نفراند که دعای شان رد نمی‌شود: امام عادل، روزه دار تا این که افطار نماید و دعای مظلوم، که بالای ابر حمل می‌شود و دروازه‌های آسمان برایش باز می‌گردد، خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: و عزتی لانصرنک ولو بعد حین، «قسم به عزتم، تو را کمک می‌کنم اگر چه بعد از مدتی باشد».^۱ ترمذی، ابن ماجه بعضی این را، چنان که در تفسیر ابن کثیر (۴/۴۹) آمده، روایت نموده‌اند.

قصه فاطمه (رضی الله عنها) با پدرش ﷺ هنگامی که برای طلب دنیا رفت و از نزدش با فایده اخروی برگشت

ابوالشیخ در بخشی از حدیثش از سوید بن غفله روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه گرسنه شد، و به فاطمه گفت: اگر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بروی و از وی چیزی بخواهی بهتر می‌شود، وی در حالی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد که ام ایمن (رضی الله عنها) نزدش بود، فاطمه (رضی الله عنها) دروازه را زد، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به ام ایمن فرمود: «این دق الباب فاطمه است، و در ساعتی نزدمان آمده، که عادت آمدن را در آن ساعت نزد ما نداشت»، فاطمه گفت: ای رسول خدا، طعام ملائک تهلیل و تسبیح و تحمید است، طعام ما چیست؟ فرمود: «سوگند به ذاتی که مرا به حق مبعوث نموده، در خانه آل محمد از ابتدای سی روز تا حال آتشی فروخته نشده،^۲ بزهایی برای ما آمده، اگر خواسته باشی پنج بز برایت می‌فرستیم، و اگر خواسته باشی پنج کلمه را به تو یاد می‌دهم که جبریل آن‌ها را به من یاد داده است»، گفت: بلکه همان پنج کلمه را به من بیاموز که جبریل آن‌ها را به تو یاد داده است، فرمود: «بگو: یا اول اولین، و یا آخر الاخرین، و یا ذا القوه المتین و یا راحم المساکین، و یا ارحم الراحمین»، (ای اول اولین‌ها، و ای آخر آخرین‌ها، و ای صاحب قوت محکم، و ای رحم کننده مسکینان و ای رحم کننده ترین رحم کنندگان). آن گاه وی برگشت و نزد علی آمد، علی گفت: چه آوردی؟ پاسخ داد: از نزد تو برای طلب دنیا رفتم ولی آخرت را برایت آوردم، گفت: این بهترین روزهایت است. این چنین در الکنز (۱/۳۰۲) آمده، و گفته: در روایان آن کسی را ندیدم که جرح شده باشد، مگر اینکه صورت آن، صورت مرسل است، و اگر سوید آن را از علی شنیده باشد متصل است.

قول ابوموسی رضی الله عنه درباره سبب روگردانی مردم از آخرت

^۱ صحیح احمد (۲/ ۳۰۵). ترمذی (۳۵۸۹) ابن ماجه (۱۷۵۲) برخی از آن را روایت نموده اند.

^۲ یعنی برای پختن طعام

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۹) از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در یکی از سفرهای ابوموسی همراهش بودیم، وی شنید که مردم با هم صحبت می نمودند، و فصاحتی را شنیدی، آن گاه گفت: ای انس چرا اینطور می شنوم؟ بیا تا پروردگاران را یاد کنیم، چون بعضی از اینها نزدیک است که پوست را با زبانش شق نماید! بعد از آن به من گفت: ای انس مردم را از علاقمندی به آخرت چه باز داشته و تنبل ساخته است؟ می گوید: گفتم: شهوتها و شیطان، گفت: نه، به خدا سوگند، دنیا برای شان تعجیل شده و آخرت به تأخیر افکنده شده است، و اگر می دانستند نه از آخرت روی می گردانیدند و نه به دنیا روی می آوردند.

ایمان به آنچه در روز قیامت می باشد امید پیامبر صلی الله علیه و آله که امتش نصف اهل جنت باشد

ترمذی از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت نموده - و آن را صحیح دانسته - که گفت: هنگامی که نازل شد:

[یا ایها الناس اتقوا ربکم] تا به این قول خداوند [ولکن عذاب الله شدید]. (الحج: ۲)

ترجمه: «ای مردم! از پروردگاتان بترسید... ولیکن عذاب خداوند شدید است».

می گوید: و این آیه در حالی بر وی نازل گردید که در سفر بود، و گفت: «آیا می دانید که آن چه روزی می باشد؟» گفتند: خدا و پیامبرش دانانترند، گفت: «آن روزی است که خداوند به آدم می گوید: گروه اهل آتش را بفرست، پاسخ می دهد: ای پروردگارم، گروه اهل آتش کدامند؟ می گوید: نهصدونودونه تن به سوی دوزخ اند و یک تن به سوی جنت» آن گاه مسلمانان به گریه افتادند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نزدیک شوید و عمل نیکو کنید، چون هرگاه نبوتی آمده، پیش از آن جاهلیتی بوده است»، افزود: «همان عدد از جاهلیت گرفته می شود، اگر کامل شد خوب، و اگر نشد از منافقین کامل کرده می شود، مثال شما و مثال امتها چون غده ای است در بازوی حیوان یا مانند خال در پهلوی شتر»، بعد از آن گفت: «من امیدوارم که ربع اهل جنت باشید»، آن گاه آنان تکبیر گفتند، بعد از آن گفت: «من امیدوارم که ثلث اهل جنت باشید»، و تکبیر گفتند: بعد از آن فرمود: «من امیدوارم که نصف اهل جنت باشید» و آنان تکبیر گفتند، راوی می افزاید: نمی دانم که دو سوم هم گفت یا خیر.^۲ این چنین این را امام احمد و ابن ابی حاتم روایت نموده اند.

و نزد بخاری در تفسیر این آیه از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند تعالی روز قیامت می گوید: ای آدم، پاسخ می دهد: لبیک ربنا و سعیدیک، آن گاه به صدایی فریاد می کند: خداوند تو را امر می کند که از ذریه ات گروهی را به سوی آتش بیرون کن، می پرسد: ای پروردگار، اهل آتش کی اند؟ می فرماید: از هر هزار - می پندارمش گفت: - نهصدونودونه تن، آن گاه است که هر حامله ای حملش را می گذارد و پسر پیر می گردد.

[وتری الناس سکاری و ما هم بسکاری ولكن عذاب الله شدید]. (الحج: ۲)

^۱ کنایه از فصاحت ایشان است.

^۲ صحیح. ترمذی (۳۱۶۸) نگا: الصحیحة (۸۴۹).

ترجمه: «و مردم را مست می‌بینی، در حالی که آنان مست نیستند، بلکه عذاب خداوند سخت است».

این بر مردم گران تمام شد، حتی که روی‌های شان تغییر نمود، آن گاه پیامبر ﷺ فرمود: «از یأجوج و مأجوج نهصدونودونه تن و از شما یک تن، شما در میان مردم چون موی سیاه در پهلوی گاو سفید، یا چون موی سفید در پهلوی گاو سیاه هستید، و من امیدوارم که ربع اهل جنت باشید»، و ما تکبیر گفتیم، بعد از آن فرمود: «ثلث اهل جنت» و تکبیر گفتیم، بعد از آن گفت: «نصف اهل جنت»^۱ و تکبیر گفتیم. این را بخاری در غیر این موضع هم روایت نموده، و مسلم هم روایت کرده، و نسائی آن را در تفسیرش روایت نموده است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۲۰۴) آمده است. حاکم (۴/۵۶۸) این را از ابن عباس رضی الله عنهما به مانند آن روایت نموده، و در روایتش آمده: این بر قوم گران تمام شد و اندوه و رنج دامن گیرشان گردید.

سوال زیبر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره بعضی از احوال آخرت و پاسخ وی

ابن ابی حاتم از ابن زیبر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که این آیه نازل شد:

[ثم انکم یوم القیامة عند ربکم تختصمون]. (الزمر: ۳۱)

ترجمه: «باز البته شما روز قیامت نزد پروردگار خود مجادله خواهید کرد».

زیبر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، آیا خصومت بر ما تکرار می‌شود؟^۲ فرمود: «آری»، زیبر رضی الله عنه گفت: پس کار دشوار است!!^۳ این چنین این را امام احمد هم روایت نموده، و نزدش این زیادت آمده: هنگامی که این آیه نازل گردید:

[ثم لتسئلن یومئذ عن النعم]. (التکواثر: ۸)

ترجمه: «باز در آن روز از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد».

زیبر رضی الله عنه گفت: ای پیامبر خدا، از کدام نعمت پرسیده می‌شویم؟ نعمت ما فقط دو سیاه است: خرما و آب. این زیادت را ترمذی هم روایت نموده، و آن را حسن دانسته، و ابن ماجه هم روایتش کرده، در نزد احمد از عبدالله بن زیبر از زیبرین عوام رضی الله عنهم روایت است که گفت: هنگامی که این سوره بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردید:

[انک میت و انهم میتون. ثم انکم یوم القیامة عند ربکم تختصمون]. (الزمر: ۳۱-۳۰)

ترجمه: «به درستی که تو هم مردنی هستی، و ایشان هم مردنی هستند. باز البته شما روز قیامت نزد پروردگار خود مجادله خواهید کرد».

زیبر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، آیا درگیری که در دنیا در میان ما بود با گناهان خاص مان بر ما تکرار می‌شود؟ گفت: «آری، به طور حتمی بر شما تکرار می‌شود، تا حق هر حق دار به او داده شود»، زیبر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند، کار دشوار است!!^۴ این را ترمذی هم روایت نموده، و گفته است: حسن و صحیح می‌باشد. این چنین در

^۱ بخاری (۴۷۴۱) مسلم (۲۲۲)

^۲ یعنی: چنانکه در دنیا مخاصمه نمودیم، در آخرت هم مخاصمه می‌کنیم.

^۳ حسن. احمد (۱/۱۶۴) ترمذی (۳۲۳۶) (۳۳۵۶) ابن ماجه (۴۱۵۸) آلبانی آن را حسن دانسته است.

^۴ صحیح. احمد (۱/۱۶۷) احمد شاکر آن را صحیح دانسته است.

تفسیر ابن کثیر (۴/۵۲) آمده است. حاکم این را در المستدرک (۴/۵۷۲) روایت نموده، و گفته است: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند.

گریه عبدالله بن رواحه رضی الله عنه هنگام به یاد آوردن آیه‌ای درباره جهنم

عبدالرزاق از قیس بن ابی حازم روایت نموده، که گفت: عبدالله بن رواحه رضی الله عنه در حالی که سرش را در آغوش همسرش گذاشته بود، گریه نمود و همسرش همراهش گریست، عبدالله پرسید: چه تو را می‌گریاند؟ پاسخ داد: تو را دیدم گریه می‌کنی، من هم گریستم، عبدالله گفت: من این قول خداوند عزوجل را به یاد آوردم:

[و ان منکم الا واردها]. (مریم: ۷۱)

ترجمه: «و هر کسی از شما به دوزخ وارد خواهد شد».

و نمی‌دانم که از آن نجات می‌یابم یا خیر؟ و در روایتی آمده که: مریض بود. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۱۳۲) آمده است.

درخواست عبادۀ رضی الله عنه از خانواده و همسایگان هنگام مرگش تا از وی قصاص گیرند

بیهقی و ابن عساکر از عبادۀ بن محمد بن عبادۀ بن صامت روایت نموده‌اند که گفت: هنگامی که مرگ عبادۀ رضی الله عنه فرا رسید گفت: غلامانم، خدمتکارانم، همسایگانم و کسانی را که نزد من رفت و آمد داشتند نزد من بیاورید، آنان نزدش جمع شدند، و او گفت: امروز را آخرین روزی می‌پندارم که در دنیا زنده هستم، و شبش را نخستین شب آخرت می‌پندارم، من نمی‌دانم شاید چیزی از دستم یا زبانم در مورد شما سر زده باشد، و آن عمل، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، روز قیامت قصاص در پی دارد، و هر یک از شما را سوگند می‌دهم که اگر چیزی از آن در نفسش هست، قبل از این که نفسم بیرون شود، از من قصاص بگیرد، گفتند: بلکه تو پدر بودی و مؤدب بودی - می‌گوید: وی هرگز برای خادمی بد نگفته بود - ، فرمود: آیا آنچه را از من سرزده معاف کردید؟ پاسخ دادند: بلی، گفت: بار خدایا، شاهد باش، بعد از آن افزود: نه، وصیتم را حفظ کنید: هر یک از شما را سوگند می‌دهم که بر من نگرید، وقتی که جانم بر آمد وضو نمایید و وضوء را نیکو کنید، بعد هر یک تان داخل مسجدی شود و نماز بگذارد، و بعد از آن برای عبادۀ و نفس خودش مغفرت بخواهد، چون خداوند تعالی گفته است:

[استعینوا بالصبر والصلاه]. (البقره: ۴۵)

ترجمه: «به شکیبایی و نماز مدد جویید».

مرا به سوی قبرم به شتاب برید، از دنبالم آتش نیاورید، و در زیر پایم ارغوان فرس نکنید. این چنین در الکنز (۷/۷۹) آمده است.

ترس و هراس عمر رضی الله عنه از حساب آخرت

در بخش احتیاط در مصرف از بیت المال بر خود، قول عمر رضی الله عنه برای عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گذشت، البته وقتی که از وی چهار هزار درهم قرض خواست، و او به فرستاده عمر گفت: به او بگو آن را از بیت المال بگیرد، و باز مستردش نماید. هنگامی که شخص فرستاده شده نزدش آمد و او را از آنچه عبدالرحمن گفت خبر داد، آن بر وی گران تمام شد، و عمر رضی الله عنه با او روبرو شد و گفت: تو گوینده هستی که: آن را از بیت المال بگیرد؟! و اگر قبل از آمدن آن درگذشتم می گوئید: آن را امیرالمومنین گرفته است، آن را برایش بگذارید، و روز قیامت به آن مؤاخذه شوم!!

گریه ابوهریره و معاویه (رضی الله عنهما) هنگامی که حدیثی را درباره آخرت شنیدند

در تأثیرپذیری از علم خداوند تعالی و علم پیامبرش، آه کشیدن شدید ابوهریره رضی الله عنه خواهد آمد و هم چنین افتادش بر رویش، تا اینکه شفای اصبحی وی را بلند نمود و خیلی وقت محکم گرفت، البته هنگامی که حکم خداوند تبارک و تعالی را درباره قاری، صاحب مال و کسی که در راه خدا کشته شده ذکر نمود، و گریه شدید معاویه رضی الله عنه هم هنگامی که این حدیث را شنید - حتی که گمان نمودند وی هلاک شده است - خواهد آمد.

ایمان به شفاعت

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این که شفاعتم در برگیرنده هر آن فرد از امتم است که بدون شریک آوردن چیزی به خداوند از دنیا رفته است

بغوی و ابن عساکر از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در آخر شب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را در جایی پایین آورد، و هر یک از ما سرش را بر بازوی شترش گذاشت، در یک وقت شب بیدار شدم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نزد سواریش ندیدم، این پدیده مرا در هراس و خوف افکند، بنابر آن در تلاش و جستجوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتادم، ناگهان به معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری (رضی الله عنهما) برخوردم، که آنان را نیز آنچه مرا به ترس و هراس افکنده بود ترسانیده بود، در حالی که ما در این حالت قرار داشتیم، ناگهان آوازی در بالای دره چون آواز آسیاب شنیدیم، و او را از مسئله‌ای که اتفاق افتاده بود خبر دادیم، نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امشب کسی از نزد پروردگرم عزوجل نزدم آمد، و مرا در میان شفاعت و این که نصف امتم داخل جنت شود اختیار داد، و من شفاعت را اختیار نمودم»، گفتیم: ای نبی خدا، تو را به خدا و حق صحبت و همراهی سوگند می‌دهم، که ما را از اهل شفاعت بگردانی، فرمود: «شما از اهل شفاعتم هستید»، آن گاه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتادیم تا اینکه نزد مردم رسیدیم، و دریافتیم که آنان نیز وقتی نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گم نموده‌اند در هراس افتاده‌اند، و نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی از نزد پروردگرم آمد، و مرا در میان شفاعت و اینکه نصف امتم داخل جنت شود اختیاری نمود، و من شفاعت را اختیار نمودم»، آنان به او گفتند: تو را به خدا و صحبت و همراهی سوگند می‌دهیم، که ما را از اهل شفاعت بگردانی، هنگامی که در اطرافش گرد آمدند، نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من کسی را که حاضر است گواه

می‌گیرم، که شفاعتم در برگیرنده هر آن امتی‌ام است که بدون شریک آوردن چیزی به خداوند در گذشته باشد.^۱ این چنین در الکنز (۷/۲۷۱) آمده است.

دعای پیامبر ﷺ برای امتش نزد پروردگارش همان شفاعت برای آنان است

بغوی، ابن منده و ابن عساکر از عبدالرحمن بن ابی عقیل رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در هیأت ثقیف نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم، شترهای مان را نزد دروازه خوابانیدیم، و در میان مردم نزد ما مبعوض‌تر از کسی که نزدش می‌رفتیم دیگر کسی نبود، و هنوز بیرون نرفته بودیم، که از مردی که نزدش وارد شدیم دیگر کسی در میان مردم برای ما محبوب‌تر نبود. گوینده‌ای از ما گفت: ای رسول خدا، آیا از پروردگارت پادشاهی و ملکی چون پادشاهی سلیمان علیه السلام نخواستی؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خندید، و بعد از آن گفت: «ممکن است برای صاحب تان نزد خداوند بهتر از ملک سلیمان باشد، خداوند هر پیامبری را که فرستاده است به او دعوت مستجابی داده است، کسی از آنان توسط آن - و در لفظی آمده: به آن - دنیا را خواست، و خداوند به او داد، و کسی از آنان هنگامی که قومش از وی نافرمانی نمودند بر آنان دعا نمود و آنان بدان هلاک شدند. خداوند به من هم دعای مستجابی داده است، که آن را نزد پروردگام پنهان نموده‌ام، البته به خاطر شفاعت امتم در روز قیامت». ^۲ بغوی می‌گوید: ابن ابی عقیل را نمی‌دانم که غیر این حدیث را روایت نموده باشد، و این حدیث غریب است، و جز به همین طریق روایت نشده است. این چنین در الکنز (۷/۲۷۲) آمده است. این را بخاری و حارث بن اسامه هم، چنانکه در الاصابه (۲/۴۱۱) آمده، روایت کرده‌اند.

قول پیامبر ﷺ: من چه نیکو مردی برای شریک‌های امتم هستم

شیرازی در الاقباب و ابن نجار از ام سلمه (رضی الله عنها) روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من چه نیکو مردی برای شریک‌های امتم هستم». آن گاه مردی از مزینه به او گفت: ای رسول خدا، تو برای شریک‌های ایشان هستی، حال خوبان آنان چگونه خواهد بود؟ گفت: «خوبان امتم به اعمال شان داخل جنت می‌شوند، و شریک‌های امتم انتظار شفاعتم را می‌کشند، ولی شفاعتم در روز قیامت برای جمیع امتم مباح است، مگر برای مردی که اصحابم را بدگویی نماید». ^۳ این چنین در الکنز (۷/۲۷۲) آمده است.

^۱ صحیح لغیره. ابن عساکر (۴/۴۱۵) طبرانی (۱۸/۵۸/۱۰۷) منذری در الترغیب می‌گوید: طبرانی آن را با دو سند که یکی از آنها جید است روایت کرده است. همچنین ابن حبان در صحیح خود (۲۵۹۲) به مانند آن. البانی آن را در صحیح الترغیب (۳۶۳۷) صحیح دانسته است.

^۲ صحیح لغیره. طبرانی د حاکم (۱/۶۸) بزار و ابوعاصم در السنة (۲/۳۹۳-۳۹۴) (۸۲۴) منذری اسناد آن را جید دانسته است. البانی در صحیح الترغیب (۶۳۵) صحیح دانسته است.

^۳ ابونعیم در الحلیة (۱۰/۲۱۹) طبرانی در الکبیر (۷۴۸۳) از ابی امامة بطور مرفوع که در سند آن جمیع بن ثوب الرحبی که بخاری درباره اش می‌گوید: منکر الحدیث است. نسائی می‌گوید: متروک است. ابن عدی می‌گوید: روایاتش نشانه ی ضعیف بودنش است. نگا: التذکره با تحقیق من (۳۸۴).

سخن علیؑ درباره امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا

ابن مردویه از علی بن ابی طالبؑ روایت نموده که: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «برای امتم شفاعت می‌کنم، تا این که پروردگرم صدایم می‌نماید و می‌گوید: ای محمد، آیا راضی شدی؟ می‌گویم: بلی، راضی شدم»، بعد از آن رویش را به سوی من گردانید و گفت: ای اهل عراق شما می‌گویید: امید بخش‌ترین آیه در کتاب خداوند این است:

[یاعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً، انه هو الغفور الرحیم]. (الزمر: ۵۳)

ترجمه: «ای بندگان من! آنان که بر نفس‌های خود اسراف و ستم کرده‌اید، از رحمت خدا ناامید مشوید، چون خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، و او آمرزگار و مهربان است».

پاسخ دادم: آری، ما این را می‌گوییم، افزود: ولی ما اهل بیت می‌گوییم: امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا این است:

[ولسوف یعطیک ربک فترضی]. (الضحی: ۵)

ترجمه: «و پروردگارت به تو عطا خواهد نمود و تو خوشنود خواهی شد».

و این شفاعت است.^۱ این چنین در الکنز (۷/۲۷۳) آمده است.

سخن بریدهؑ درباره شفاعت در پیش روی معاویهؑ

احمد از ابن بریده و او از پدرشؑ روایت نموده که: وی نزد معاویهؑ در حالی داخل شد، که مردی صحبت می‌نمود، بریده گفت: ای معاویه برایم به سخن گفتن اجازه می‌دهی؟ گفت: آری، - وی می‌پنداشت که او هم چون آن دیگر حرف خواهد زد - ، بریده گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «من امیدوارم که در روز قیامت به تعداد آنچه در روی زمین درخت و کلوخ است شفاعت کنم»، و افزود: تو ای معاویه امیدوار آن هستی و علیؑ امیدوارش نیست؟! این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۵۶) آمده است.

جواب جابر بن عبداللهؑ به کسی که شفاعت را تکذیب نمود

ابن مردویه از طلق بن حبيب روایت نموده، که گفت: من از همه مردم شفاعت را شدیدتر تکذیب می‌نمودم، تا اینکه با جابر بن عبداللهؑ روبرو شدم، برای او هر آیه را که می‌توانستم و خداوند در آن خلود و همیشگی اهل آتش را یاد می‌نمود تلاوت کردم، وی گفت: ای طلق آیا خودت را از من خواننده‌تر به کتاب خدا و عالم‌تر به سنت پیامبر ﷺ می‌پنداری؟ آنانی که [درباره شان آیات دال بر خلود را] خواندی، آنان اهل آنند، آنان مشرکین اند، ولی اینان قومی اند که مرتکب گناهی شدند و بر اثر آن تعذیب گردیدند و بعد از آن اخراج شدند، سپس

^۱ ضعیف. ابونعیم (۳/ ۱۷۹) همچنین بزار و طبرانی بطور مختصر. منذری در الترغیب می‌گوید: سند آن ان شاء الله حسن است. آلبانی در ضعیف الترغیب می‌گوید: منذری چنین می‌گوید اما در آن یک ضعیف و یک شخص ناشناس است. (۴۱۱۸)

^۲ ضعیف. احمد (۵/ ۳۴۷) در سند آن حارث بن حصیرة صدوق است و اشتباه می‌کند. ابواسرائیل ابن خلیفه نیز ضعیف بدحفظ است. التقریب (۱/ ۶۹) نگا: المجمع (۱۰/ ۳۷۸).

دستهایش را به گوش هایش برد و گفت: این دو کر شوند، اگر از رسول خدا ﷺ نشنیده باشم که می گفت: «از آتش بعد از اینکه داخل شدند بیرون می شوند»^۱، و آیاتی که تو تلاوت نمودی ما هم آن را می خوانیم. و نزد ابن ابی حاتم از یزید فقیر روایت است که گفت: نزد جابر بن عبدالله نشستیم، و او حدیث بیان می نمود و گفت: گروهی از مردم از آتش بیرون می شوند، می گوید: و من تا آن روز آن را منکر بودم، بنابراین خشمگین شده گفتم: از مردم تعجب نمی کنم، ولی از شما تعجب می نمایم ای یاران محمد ﷺ!! گمان می کنید، که خداوند تعدادی را از آتش بیرون می کند، در حالی که خداوند می گوید:

[بیریدون آن یخرجوا من النار و ما هم بخارجین منها] الایه. (المائده: ۳۷)

ترجمه: «می خواهند از آتش خارج شوند، ولی آنان از آن خارج نخواهند شد».

آن گاه یارانش مرا نکوهش کردند، و او که بردبارترین ایشان بود گفت: این مرد را بگذارید، آن آیه درباره کفار است و تلاوت نمود:

[ان الذین كفروا لو ان لهم ما فی الارض جمیاً و مثله معه ینفتدوا به من عذاب یوم القیامة] تا این که به اینجا رسید [و لهم عذاب مقیم]. (المائده: ۳۶ ۳۷)

ترجمه: «کسانی که کافر شدند اگر تمام آنچه روی زمین قرار دارد و همانند آن، برای آنان باشد، و آنها را برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند... و برای آنان مجازات پایداری است».

[بعد از آن گفت:] آیا قرآن را نمی خوانی؟ گفتم: بلی می خوانم، آن را حفظ نموده ام، گفت: آیا خداوند نمی گوید:

[و من اللیل فیهجد به نافله لك، عسی ان یرعتك ربك مقاما محمودا]. (الاسراء: ۷۹)

ترجمه: «پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن) و نماز(بخوان، این یک وظیفه اضافی برای توست، تا پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد».

این همان مقام است، خداوند تعالی اقوامی را در آتش به سبب خطاهای شان تا وقتی که خواست نگه می دارد و با آنان حرف نمی زند، و وقتی که خواست ایشان را بیرون نماید، بیرون شان می کند، می گوید: و بعد از آن دیگر به تکذیب شفاعت عودت نمودم.^۲ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۴) آمده است.

ایمان به بهشت و دوزخ

اصحاب و تصور بهشت در مجلس پیامبر ﷺ انگار که آنان آن را به چشم می دیدند

حسن بن سفیان و ابونعیم از حنظله اسیدی کاتب ﷺ - وی از کاتبان پیامبر ﷺ بود - روایت نموده اند که گفت: نزد پیامبر ﷺ بودیم، وی جنت و دوزخ را برای ما یاد نمود، گویی که در برابر دیدگان ما قرار گرفتند، بعد به سوی خانواده و فرزندانم رفتم و [با ایشان] خندیدم و بازی نمودم، آن گاه حالتی را به یاد آوردم که در آن قرار

^۱ صحیح احمد (۳/ ۳۳۰) بخاری در ادب المفرد (۸۱۸) آلبانی در صحیح الادب صحیحش دانسته است.

^۲ حسن. ابوحاتم. رجال آن ثقه هستند. مبارک بن فضالة نیز مدلس است و تدلیس تسویه می کند اما در این سند به شنیدن تصریح نموده.

داشتیم، و بیرون رفتیم، در این اثنا به ابوبکر رضی الله عنه برخوردم و گفتم: ای ابوبکر، منافق شده‌ام!! پرسید: چطور؟ پاسخ دادم: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشیم، و او جنت و دوزخ را برای ما تذکر می‌دهد، گویی که در مقابل دیدگان ما قرار دارد، و وقتی از نزدش بیرون می‌رویم، به همسران، فرزندان، کشتزار و مشاغل روی می‌آوریم، و آن حالت را فراموش می‌کنیم، ابوبکر گفت: ما هم این عمل را انجام می‌دهیم، آنگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، و آن را برایش متذکر شدم، گفت: «ای حنظله، اگر نزد خانواده‌های تان طوری باشید، که نزد من می‌باشید بدون شک ملائک همراه تان بر فرش تان و در راه مصافحه می‌کنند. ای حنظله، ساعتی اینطور و ساعتی آنطور». ^۱ این چنین در الکنز (۱/۱۰۰) آمده است.

صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله برای یارانش درباره آخرت

ابن ابی حاتم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شبی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله (صحبت را) طولانی نمودیم، بعد از آن صبحگاهان نزدش رفتیم، فرمود: «انبیا و پیروان شان با امت‌های شان بر من عرضه شدند، و هر نبی از پهلویم عبور می‌نمود...^۲ نبی با گروهی بود، نبی با سه تن بود و نبی همراهش هیچ کس نبود»، و قتاده این آیه را تلاوت نمود:

[ایس منکم رجل رشید]. (هود: ۷۸)

فرمود: «تا اینکه موسی بن عمران علیه السلام با گروه به هم پیوسته‌ای از بنی اسرائیل از پهلویم گذشت»، می‌گوید: «گفتم: پروردگارا، این کیست؟ گفت: این برادرت موسی بن عمران است و کسانی که او را از بنی اسرائیل پیروی نموده‌اند»، افزود: «گفتم: پروردگارا، امت من کجاست؟ گفت: به سوی راستت بر تپه‌ها بنگر، می‌گوید: ناگهان به روهای مردان برخوردم، فرمود: آیا راضی شدی؟ گفتم: پروردگارا راضی شدم، فرمود: به طرف چپت به سوی افق ببین، ناگهان به روهای مردان برخوردم، گفت: آیا راضی شدی؟ گفتم: پروردگارا راضی شدم، فرمود: با این‌ها هفتاد هزار تن است که بدون حساب وارد جنت می‌شوند»، می‌افزاید: آن گاه عکاشه بن محصن از بنی اسد رضی الله عنه - سعید می‌گوید: وی از اهل بدر بود - گفت: ای نبی خدا، از خداوند بخواه تا مرا از آنان بگرداند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بار خدایا، او را از آنان بگردان»، گفت: آن گاه مرد دیگری گفت: ای نبی خدا، از خداوند بخواه تا مرا از آنان بگرداند، فرمود: «عکاشه از تو بدان سبقت جست»، می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر توانستید - پدر و مادرم فدای تان - که از اصحاب هفتاد باشید این کار را بکنید، و گرنه از اصحاب تپه‌ها باشید، و گرنه از اصحاب افق باشید، چون من مردمان زیادی را دیدم که احوال شان خراب بود»، بعد از آن گفت: «من امیدوارم ربع اهل جنت باشید»، آن گاه تکبیر گفتیم، فرمود: «من امیدوارم ثلث اهل جنت باشید». می‌گوید: پس تکبیر گفتیم، «من

^۱ مسلم (۲۷۵۰) احمد (۴/ ۱۷۸، ۳۴۶) ابن ماجه (۴۲۳۹) طبرانی (۴/ ۱۳).

^۲ در اصل سفید است.

امیدوارم نصف اهل جنت باشید»، می‌گوید: باز تکبیر گفتیم، می‌افزاید: بعد از آن پیامبر خدا ﷺ این آیه را تلاوت نمود:

[ثلة من الاولين و ثلة من الاخرين]. (الواقعه: ۴۰)

ترجمه: «جماعتی از امتان پیشین، و جماعتی از امتان متأخر».

می‌گوید: در میان خود گفتیم: این هفتاد هزار چه کسانی هستند؟ گفتیم: اینان کسانی اند که در اسلام متولد شده، و شرک نیاورده‌اند، می‌افزاید: این قول به پیامبر ﷺ رسید، فرمود: «بلکه اینان کسانی اند که داغ نمی‌گذارند، رقیه نمی‌نمایند، بدفالی نمی‌گیرند و به پروردگارشان توکل می‌کنند».^۱ این چنین این را ابن جریر روایت نموده، و این حدیث طرق زیادی از غیر این وجه در صحاح و غیر آن دارد. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۹۳) آمده است، و حاکم این را در المستدرک (۴/۵۷۸) از عبدالله بن مسعود به طول آن و به مانند آن روایت کرده، و گفته: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را به این سیاق روایت نموده‌اند، و ذهبی گفته است: صحیح است.

سوال بادیه نشین از پیامبر ﷺ درباره درخت جنت

ابن نجار از سلیم بن عامر روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول خدا ﷺ می‌گفتند: خداوند ما را به اعراب و سؤال‌های ایشان نفع می‌رساند، می‌افزاید: روزی بیابانگردی آمد و گفت: ای رسول خدا، خداوند در جنت درختی را یاد نموده، که صاحبش را اذیت می‌رساند، پیامبر ﷺ پرسید: «و آن کدام است؟» پاسخ داد: درخت کنار^۲ و آن خاری دارد اذیت کننده، آن گاه پیامبر خدا ﷺ فرمود: «آیا خداوند متعال نمی‌گوید:

[فی سدر مخصود]. (الواقعه: ۲۸)

ترجمه: «در درختان سدر بدون خار».

خداوند خارش را قطع نموده است، و به جای هر خار میوه‌ای گردانیده است، و آن درخت میوه بار می‌آورد، و از هر میوه آن هفتاد و دو رنگ طعام بیرون می‌آید که رنگی از آن به دیگری مشابهت ندارد».^۳ و نزد ابن ابی داود از عتبه بن عبد سلمی رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر ﷺ نشسته بودم که بیابانگردی آمد و گفت: ای رسول خدا، از تو می‌شنوم درختی را در جنت یاد می‌کنی، که هیچ درختی را خاردارتر از آن نمی‌دانم، درخت طلح، پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خداوند در جای هر خار آن میوه‌ای می‌گرداند که آن میوه چون قلوه چون خصیه (بیضه) بز کوهی پر از گوشت می‌باشد، و در آن هفتاد رنگ طعام می‌باشد که یک رنگ آن با دیگری مشابه نمی‌باشد».^۴ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۸۸) آمده است.

^۱ صحیح احمد (۱/ ۴۰۱، ۴۲۰) و (۱/ ۴۰۳ / ۴۵۴) بزار (۳۰۳۸) و بخاری (۶۵۴۱) و مسلم (۲۲۰) از ابن عباس.

^۲ در عربی به آن «سدر» می‌گویند. م.

^۳ صحیح لغیره. ابن ابی الدنيا در صفة الجنة (۱۰۸) حاکم (۲/ ۴۷۶) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده اما مرسل است. البته حاکم (۲/ ۴۷۶) باز از ابو امامة با سند صحیح روایت کرده است. نگا: صحح الترغیب (۳۷۴۲)

^۴ صحیح. نگا: حدیث قبل.

سوال اعرابی از پیامبر ﷺ درباره میوه جنت و جواب وی

امام احمد از عتبه بن عبد سلمی روایت نموده، که گفت: بیابانگردی آمد، و پیامبر ﷺ را از حوض پرسید و جنت را یاد نمود، بعد از آن اعرابی گفت: در آن میوه هست؟ پاسخ داد: «بلی، و در آن درختی است که به آن طوبی گفته می‌شود»، می‌افزاید: و چیزی را یاد نمود که نمی‌دانم چه بود، گفت: کدام درخت سرزمین ما بدان مشابهت دارد؟ پاسخ داد: «چیزی از درخت سرزمین بدان مشابهت ندارد»، و پیامبر ﷺ افزود: «شام رفته‌ای؟» گفت: نخیر، فرمود: «درختی در شام بدان مشابهت دارد، که به آن چهار مغز^۱ گفته می‌شود بر یک ساق می‌روید و بالایش پهن می‌گردد»، پرسید: بزرگی خوشه‌اش چقدر است؟ گفت: مسیر یکماهه کلاغی که اصلاً استراحت نکند. پرسید بیخ آن چه قدر بزرگ است؟ پاسخ داد: «اگر شتر جوانی را از خانواده ات حرکت بدهی، قبل از اینکه اطراف آن را طی نماید ترقوه‌اش^۲ از پیری می‌شکند»، گفت: در آن انگور هست؟ پاسخ داد: «بلی»، پرسید: بزرگی دانه‌اش چقدر است؟ پاسخ داد: هیچ گاه پدرت بز بزرگی را از میان گوسفندانش ذبح نموده است؟» پاسخ داد: بلی، فرمود: «آیا پوستش را کشید و به مادرت داد و گفت: این را برای مان دلو بساز؟» پاسخ داد: بلی، اعرابی گفت: پس همان دانه مرا و اهل خانواده‌ام را سیر می‌کند؟ فرمود: «آری، و سایر نزدیکانت را».^۳ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۹۰) آمده است.

مردن مرد حبشی در مجلس پیامبر ﷺ هنگامی که وصف جنت را شنید

طبرانی از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: مردی از حبشه نزد رسول خدا ﷺ آمد، پیامبر خدا ﷺ به او گفت: «پرس و بدان»، گفت: ای رسول خدا، شما بر ما در صورت‌ها، رنگ‌ها و نبوت فضیلت داده شدید، چه فکر می‌کنی اگر به آنچه ایمان آورده‌ای ایمان بیاوریم، و به آنچه عمل نموده‌ای عمل کنم، من هم با تو در جنت می‌باشم؟ فرمود: «آری، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، سفیدی سیاه در جنت از مسیر هزار سال دیده می‌شود»، بعد از آن رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که بگوید: لا اله الا الله، به سبب آن برایش نزد خداوند عهدی می‌باشد، و کسی که بگوید: سبحان الله و بحمده، برایش صد و بیست و چهار هزار نیکی نوشته می‌شود»، آن گاه مردی گفت: ای رسول خدا بعد از این چگونه هلاک می‌شویم؟ پیامبر خدا ﷺ فرمود: «انسان در روز قیامت عملی را می‌آورد که اگر بر کوهی گذاشته شود، بالایش سنگینی می‌کند، آن گاه نعمت - یا نعمت‌های خداوند - بر می‌خیزد، و نزدیک می‌شود همه‌اش را نابود می‌سازد، مگر این که خداوند به رحمت خود به حالش برسد»، و این سوره نازل گردید:

^۱ چهار مغز = گردو

^۲ ترقوه: نام دو استخوان بالای سینه و زیر گردن در سمت راست و چپ.

^۳ صحیح لغیره. احمد (۴/ ۱۸۳) طبرانی در الکبیر و الاوسط. و بیهقی به مانند آن و ابن حبان. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۳۷۲۹) صحیح لغیره دانسته است. نگا: المجمع (۱۰/ ۲۳۱).

[هل اتی علی الانسان حین من الدهر] تا به این قول خداوند [ملکا کبیرا]. (الانسان: ۲۰-۱)

ترجمه: «بر انسان مدتی از زمانه آمده است... ملک بزرگ».

حبشی گفت: چشمم در جنت آنچه را می بیند که چشم تو می بیند؟ فرمود: «آری»، آن گاه اعرابی گریست تا این که از دنیا رفت. ابن عمر (رضی الله عنهما) می گوید: من رسول خدا ﷺ را دیدم که او را به دست خود در قبرش پایین نمود.^۱ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۴۵۷) آمده است. و در تفسیر وی همچنان (۴/۴۵۳) آمده: عبدالله بن وهب گفت: ابن زید به ما خبر داد که رسول خدا ﷺ این سوره را خواند: [هل اتی علی الانسان حین من الدهر]، و این در حالی بر وی نازل گردید که مرد سیاهی نزدش بود، هنگامی که به صفت جنت ها رسید، مرد سیاه نفسی کشید و جانش برآمد، آن گاه رسول خدا ﷺ گفت: «نفس صاحبان - یا گفت: برادران - را شوق به سوی جنت کشید».^۲ مرسل غریب است.

بشارت علیؑ برای عمرؓ به جنت در حال مرگ و احتضارش

ابن عساکر از ابومطر روایت نموده، که گفت: از علیؑ شنیدم که می گفت: نزد عمر بن خطابؓ هنگامی که ابولؤلؤ وی را زخمی کرده بود در حالی وارد شدم که گریه می نمود، پرسیدم: چه تو را می گریاند ای امیرالمؤمنین؟ گفت: مرا خبر آسمان گریانید، که آیا به سوی جنت برده می شوم یا به سوی آتش؟ به او گفتم: تو را به جنت مژده می دهم؛ چون من از رسول خدا ﷺ به اندازه ای که قابل شمارش نیست، شنیدم که می گفت: «سید بزرگ سالان جنت ابوبکر و عمراند و از فضیلت برخوردار اند»، گفت: ای علی آیا تو بر این شاهد هستی که من از اهل جنتم؟ گفتم: آری، و تو ای حسن بر پدرت گواه باش که پیامبر خدا ﷺ گفته است: «عمر از اهل جنت است».^۳ این چنین در المنتخب (۴/۴۳۸) آمده است.

گریه عمرؓ هنگام ذکر جنت

در زهد عمرؓ گفتارش در یکی از مهمانی هایی که برای او ترتیب داده شده بود، گذشت: این برای ماست، برای آن عده از فقرای مسلمین که درگذشتند، و از نان جو سیر نشدند چیست؟ عمر بن ولید گفت: برای آنان جنت است، آن گاه چشم های عمرؓ پر از اشک شد و گفت: اگر نصیب ما همین متاع دنیا باشد، و آنها بهشت را بدست آورده باشند، بدون تردید از ما سبقت بزرگی گرفته اند. این را عبد بن حمید و غیر وی از قتاده روایت نموده اند.

امیدواری سعد بن ابی وقاصؓ به داخل شدن جنت در حال مرگش

^۱ ضعیف. طبرانی (۱۲/۴۳۵) (۱۳۵۹۵) در سند آن عتبه ضعیف است. عطا نیز از ابن عمر نشنیده است.

^۲ ضعیف مرسل.

^۳ صحیح. خطیب بغدادی (۵/۳۰۷، ۷/۱۱۹) ابن عساکر (۹/۲۳۱۷) نگا: الصحیحة (۸۲۴) صحیح الجامع (۵۱).

ابن سعد (۳/۱۴۷) از مصعب بن سعد روایت نموده، که گفت: سر پدرم هنگام جان سپردنش در آغوشم بود، می‌گوید: آن گاه چشم‌هایم اشک ریخت، او به سویم نگاه نمود و گفت: ای پسر من چه تو را می‌گریاند؟ گفتم: به خاطر جایگاهت و به سبب آنچه در تو مشاهده می‌کنم، گفت: بر من گریه مکن، چون خداوند ابداً مرا تعذیب نمی‌نماید، و من از اهل جنتم، خداوند برای مؤمنان در عوض نیکی‌هایشان که برای خداوند عمل نموده‌اند پاداش می‌دهد، افزود: اما بر کفار به سبب نیکی‌هایشان تخفیف داده می‌شود، و وقتی که تمام گردید، می‌گوید: هر درستکاری ثواب عملش را از کسی که برای وی عمل نموده طلب کند.

بی‌قراری عمرو بن عاصؓ در حال مرگش از هراس آنچه بعد از وفات می‌باشد

ابن سعد (۴/۲۵۸) از ابن شماسه مهری روایت نموده، که گفت: نزد عمرو بن عاصؓ در حالی حاضر شدم که در حالت مرگ قرار داشت، وی رویش را به سوی دیوار گردانید و گریه طولانی نمود پرسش به او گفت: چه تو را می‌گریاند؟ آیا رسول خدا ﷺ تو را به این مژده نداده است، آیا تو را به این بشارت نداده است؟ - می‌گوید: و او در این حالت گریه می‌نمود و رویش به طرف دیوار بود - ، می‌افزاید: بعد از آن رویش را به سوی ما گردانید و گفت: بهترین چیزی که برایم به شمار می‌آید شهادت: لاله الا لله و ان محمد رسول الله، است، ولی من بر سه حال قرار داشتم، خود را در حالی دریافتم که در میان مردم هیچ کسی از رسول خدا ﷺ نزد من مبعوض تر نبود، و هیچ عملی از این عمل برایم محبوب تر نبود که بر وی دست یابم و او را به قتل برسانم، اگر بر آن حالت می‌مردم از اهل آتش می‌بودم. بعد از آن خداوند اسلام را در قلبم جای داد و نزد رسول خدا ﷺ آمدم تا با او بیعت کنم، و گفتم: ای رسول خدا، دست راست را باز کن که با تو بیعت نمایم، افزود: آن گاه دستش را باز نمود، و من دستم را باز داشتم، پرسید: «ای عمرو تو را چه شد؟» گفت: پاسخ دادم: می‌خواهم شرط بگذارم، فرمود: «چه شرطی می‌گذاری؟» پاسخ دادم: شرط می‌گذارم که برایم بخشیده شود، گفت: «ای عمرو آیا نمیدانی که اسلام آنچه را که قبل از آن بوده نابود می‌سازد، و هجرت آنچه را که قبل از آن بوده از بین می‌برد و حج آنچه را که قبل از آن بوده نابود می‌نماید»، بعد از آن خود را در حالی دریافتم که در میان مردم هیچ کسی از رسول خدا ﷺ برایم محبوب تر نبود، و کسی از وی در چشمم بزرگوارتر نبود، و اگر پرسیده می‌شدم، که وی را توصیف کنم، نمی‌توانستم، چون به خاطر احترام و بزرگ داشتش، من توان آن را نداشتم که به طرفش دقیق متوجه شوم، اگر بر آن حالت می‌مردم امیدوار بودم که از اهل جنت باشم، بعد از آن متولی چیزهایی شدیم که نمی‌دانم من در آن چه‌ام یا حالم در آن چیست. وقتی من مردم نوحه کننده‌های و آتشی مرا همراهی نکنند، و وقتی مرا دفن نمودید، خاک را به آرامی بر من اندازید، و وقتی از قبرم فارغ شدید، نزد قبرم به اندازه ذبح شدن شتر و تقسیم شدن گوشت آن درنگ کنید، چون من به شما انس می‌گیرم تا بدانم که برای فرستادگان پروردگارم چه پاسخ بدهم.^۱ مسلم (۱/۷۶) این را به سند ابن سعد به سیاق وی همانند آن روایت کرده است.

^۱ مسلم (۱۲۱) در کتاب ایمان.

احمد این را از عبدالرحمن بن شماسه روایت نموده، که گفت: هنگامی که وفات عمرو بن عاص رضی الله عنه فرارسید، گریست، پسرش عبدالله به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ آیا از ترس مرگ؟ گفت: نخیر، به خدا سوگند، ولی از ترس آنچه بعد از مرگ است!! پسرش به وی گفت: تو بر خیر بودی، و صحبت رسول خدا و فتوحات شامش را به یادش آورد، عمرو گفت: بهتر را ترک نمودی: شهادت لاله الاالله، و آن را به اختصار ذکر نموده، و در آخر آن افزوده: وقتی مردم گریه کننده‌ای بر من گریه نکنند، و مدح کننده و آتشی دنبال نمایند، و لنگم را بر من ببندید، چون من مخاصمه کننده هستم، و خاک را به نرمی بر من بپاشید، و پهلوی راستم به خاک از پهلوی چپم مستحق‌تر نیست و در قبرم چوب و سنگ قرار ندهید.^۱ این چنین در البدایه (۸/۲۶) آمده، و گفته: این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت نموده، و در آن زیادت‌هایی بر این سیاق، یعنی سیاق احمد، هست، و در روایتی آمده: وی بعد از این رویش را به سوی دیوار گردانید و می‌گفت: [اللهم امرتنا فعصینا، و نهیتنا فما انتھینا، و لا یسعنا الا عفوک]. ترجمه: «بار خدایا، به ما امر کردی و عصیان نمودیم، ما را نهی نمودی ولی باز نایستادیم و جز عفو تو دیگر چیزی [گناهان] ما را در خود نمی‌گنجاند».

و در روایتی آمده است: وی دستش را بر موضع طوق آهنین در گردنش گذاشت و سرش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: (اللهم لا قوی فانتصر، ولا بریء فاعتذر، و لا مستنکر بل مستغفر، لاله الاانت). ترجمه: «بار خدایا قوی نیستم که نصرت یابم، پاک نیستم که معذرت بخواهم و انکار کننده هم نیستم، بلکه مغفرت طلب کننده‌ام، معبودی جز تو نیست». و این را تا آن وقت تکرار نمود که وفات کرد، رضی الله عنه و ابن سعد (۴/۲۶۰) از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده... و حدیث را در آنچه عمرو وصیت نموده است، ذکر کرده و در آخر آن آمده است: بعد از آن گفت: (اللهم انک امرتنا فرکبنا، و نهیتنا، فاضعنا، فلا بریء فاعتذر، و لا عزیز فانتصر، و لکن لاله الاالله). ترجمه: «بار خدایا، تو ما را امر نمودی و ما تابع هوا شدیم و ما را نهی نمودی و آن را ضایع کردیم، پاک نیستم که معذرت بخواهم، قوی نیستم که غالب شوم ولی معبودی جز الله نیست»، این را تا آن وقت می‌گفت که درگذشت.

آنچه از اقوال بعضی اصحاب درباره ایمان به جنت و آتش گذشت

و در باب نصرت پاسخ انصار گذشت، وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «به آنچه بر شما واجب بود وفا نمودید، اگر خواسته باشید که نفس‌های تان به سهم و نصیب تان از خیر خوش گردد، و میوه‌های تان هم [برای تان] باشد، این کار را بکنید». ایشان گفتند: از تو بر ما شرط‌هایی بود، و از ما بر تو شرطی، و آن اینکه برای ما جنت باشد، و ما آنچه را از ما خواسته بودی انجام دادیم، که برای ما همان شرط مان باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همان‌ها برای شما باشد». این را بزار روایت نموده است.

و در باب جهاد قول عمیر بن حمام رضی الله عنه هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ در روز بدر ترغیب نمود گذشت: بخ، بخ!! آیا در میان من و این که داخل جنت شوم همین باقی است که اینان مرا بکشند؟! می‌افزاید: بعد از آن خرماها

^۱ صحیح احمد (۴/۱۹۹).

را از دست خود انداخت، و شمشیر خود را گرفت، و با قوم جنگید تا این که کشته شد. و در روایت دیگری آمده است:

رسول خدا ﷺ فرمود: «چه تو را به این قولت: بخ بخ وامی دارد؟» گفت: ای رسول خدا، به خدا سوگند و نمی‌دارد مرا مگر تمنای این که از اهل آن باشم. پیامبر ﷺ گفت: «پس تو از اهل آن هستی». [راوی] می‌گوید: بعد وی خرماهایی را از تیردان خود بیرون آورد، و به خوردن آنها شروع نمود، بعد از آن گفت: اگر تا خوردن این خرماهایم زنده بمانم، این زندگی طولانی است. می‌افزاید: وی خرماهایی را که همراهش بود انداخت، و بعد با ایشان جنگید تا اینکه کشته شد. این را احمد و غیر وی از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

و در بخش نیزه خوردن و جراحت برداشتن در جهاد در راه خدا قول انس بن نصر رضی الله عنه گذشت: شگفتا چه خوش است بوی جنت! من آن را از طرف احد احساس می‌کنم، پس با ایشان جنگید تا اینکه کشته شد. و قول سعد بن خیشمه رضی الله عنه در بخش رغبت و علاقمندی صحابه به مرگ و کشته شدن در راه خدا گذشت: اگر غیر از جنت می‌بود، حتماً با ایثارگری تو را در آن ترجیح می‌دادم، اما من در این جهتم خواهان شهادت هستم، البته هنگامی که پدرش به وی گفت: لابد یکی مان بماند. و قول سعد بن ربیع رضی الله عنه در روز احد گذشت: به او بگو: ای رسول خدا، من خود را در حالتی می‌یابم که بوی جنت را احساس می‌کنم، البته هنگامی که زید بن ثابت رضی الله عنه به او گفت: رسول خدا ﷺ به تو سلام می‌گوید، و به تو می‌فرماید: «به من خبر بده که خود را در چه حالت می‌بینی؟»، و قول حرام بن ملحان رضی الله عنه در روز بئر معونه گذشت: سوگند به پروردگار کعبه، کامیاب شدم - یعنی به جنت -، و قول عمار رضی الله عنه در شجاعت عمار گذشت: ای هاشم، پیش برو، جنت زیر سایه‌های شمشیرهاست، و مرگ در نوک نیزه‌ها، و دروازه‌های جنت باز شده‌اند، و حور عین خود را زینت نموده‌اند، امروز با دوستان ملاقات می‌کنم، محمد و حزبش. بعد از آن او و هاشم حمله نمودند، و به قتل رسیدند. و قول وی همچنان در بخش شجاعتش گذشت: ای گروه مسلمین، آیا از جنت فرار می‌کنید؟! من عمار بن یاسر هستم، آیا از جنت فرار می‌کنید؟! من عمار بن یاسر هستم، به طرف من بیایید. و قول ابن عمر (رضی الله عنهما) در اجتناب و انکار از قبول امارت گذشت: قبل از آن روز دیگر برای نفسم به دنیا صحبت نکرده بودم، رفتم که بگویم: در آن کسی طمع می‌کند، که تو را و پدرت را بر اسلام زد، تا اینکه در آن داخل تان نمود، آن گاه جنت و نعمت آن را به یاد آوردم، و از آن برگشتم و اعراض نمودم. البته هنگامی که معاویه رضی الله عنه در دومة الجندل گفت: چه کسی در این امر طمع می‌ورزد، و آن را آرزو می‌کند؟ و قول سعید بن عامر رضی الله عنه وقتی که صدقه نمود، و گفتند: اهلت هم بر تو حق دارد، و خویشاوندانت نیز بر تو حق دارند. پاسخ داد: من نه بر آنها استبداد می‌کنم، و نه هم خواهان رضای احدی از مردم در طلب حورالعین هستم، اگر حوری از حورهای جنت ظاهر شود، زمین از آن، چنانکه از آفتاب روشن می‌گردد، روشن خواهد شد. و در روایت دیگری آمده است که وی به همسرش گفت: آهسته باش، من یارانی داشتم، که اندکی قبل از من جدا شده‌اند¹ و من دوست ندارم که از آنان دور شوم، اگر چه دنیا و آنچه در آن است مال من باشد، و اگر حوری، از

¹ هدف وی آن یاران پیامبر ﷺ است که قبل از وی در گذشتند.

حوران بهشتی از آسمان ظاهر شود اهل زمین را روشن خواهد نمود، و روشنایی رویش بر آفتاب و مهتاب چیره خواهد شد، و روسری که می‌پوشد، از دنیا و آنچه در آن است بهتر است، بنابراین نزد مناسب‌تر آنست، که تو را به خاطر آنها بگذارم، نه اینکه آنها را به خاطر تو بگذارم، [راوی] می‌گوید: آن گاه همسرش نرم شد و راضی گردید. و گفتار زنی از انصار در بخش صبر بر همه امراض گذشت، نه، به خدا سوگند، ای پیامبر خدا، بلکه صبر می‌کنم - سه مرتبه - ، به خدا سوگند، برای جنت وی عوضی نمی‌گردانم! البته هنگامی که رسول خدا گفت: «کدام یک از این دو را دوست داری: اینکه برایت دعا کنم و آن - یعنی تب - از تو دور گردد، یا این که صبر کنی و جنت برایت واجب گردد؟». و گفتار ابودرداء رضی الله عنه: جنت را اشتها دارم، البته وقتی که مریض شد، و یارانش به او گفتند: چه اشتها داری؟ و گفتار ام حارثه (رضی الله عنها) در بخش صبر بر مرگ اولاد، البته هنگامی که فرزندش در روز بدر به قتل رسید: ای رسول خدا، مرا از حارثه خیر بده، اگر در جنت باشد صبر می‌کنم، وگرنه، خدا خواهد دید که چه کار می‌کنم - یعنی نوحه و فریاد می‌کشم، و نوحه و فریاد تا هنوز حرام نشده بود - ، و در روایت دیگری آمده، که گفت: ای پیامبر خدا، اگر در جنت باشد، نه گریه می‌کنم، و نه اندوهگین می‌شوم، و اگر در آتش باشد، تا در دنیا زنده هستم، گریه می‌کنم، گفت: «ای ام حارثه آن در یک جنت نیست، بلکه جنت در جنت هاست، و حارث در فردوس اعلی است». آن گاه او در حالی برگشت که می‌خندید و می‌گفت: به به، ای حارث!!^۱

گریه عایشه (رضی الله عنها) در وقت یاد آوردن آتش و گفته پیامبر صلی الله علیه و آله به او

حاکم (۴/۵۷۸) از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: آتش را یاد آوردم و گریستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه تو را چه شده است؟» پاسخ دادم: آتش را یاد آوردم و گریستم، آیا شما روز قیامت خانواده تان را به یاد می‌آورید؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در سه جا هیچکس کسی را به یاد نمی‌آورد: [در وقت ترازو] تا اینکه بدانند آیا ترازویش سبک می‌شود یا سنگین. و نزد کتاب‌ها، تا این که گفته شود: بیایید کتاب را بخوانید، و تا آنکه بدانند کتابش در کجا قرار می‌گیرد، آیا در دست راستش قرار می‌گیرد یا در دست چپش یا از پشت سرش به او داده می‌شود. و نزد [پل] صراط - وقتی که بالای جهنم گذارده شود، و در دو طرفش تیغ‌های زیاد و خارهای زیاد می‌باشد، که توسط آن، خداوند کسی را که از خلقش بخواهد ننگه می‌دارد - تا بدانند که نجات می‌یابد یا خیر».^۲ حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح است، و اسناد آن به شرط بخاری و مسلم می‌باشد، اگر در آن ارسالی در میان حسن و عایشه نمی‌بود، این چنین ذهبی گفته است.

مردن شیخ بزرگی و جوانی در وقت ذکر جهنم

^۱ صحیح. قبلا گذشت.

^۲ ضعیف. حاکم (۴/۵۷۸) نگا: ضعیف الجامع (۱۲۴۵).

ابن ابی حاتم از عبدالعزیز ابن ابی رواد روایت نموده، که گفت: به من خبر رسیده که پیامبر خدا ﷺ این آیه را تلاوت نمود:

[یا ایهاالذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس والحجارة]. (التحریم: ۶)

ترجمه: «ای مؤمنان خود را و اهل خویش را از آتشی که خاشاک آن مردمان و سنگهاست نگه دارید». و نزدش بعضی اصحابش که در آن میان شیخی هم بود، حاضر بودند، شیخ گفت: ای رسول خدا، سنگ جهنم چون سنگ دنیاست؟ پیامبر ﷺ گفت: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، سنگی از سنگ‌های جهنم از همه کوه‌های دنیا بزرگتر است»، می‌گوید: شیخ بیهوش افتاد، آن گاه پیامبر ﷺ دست خود را به سینه وی گذاشت و متوجه شد که وی زنده است، و صدایش نموده گفت: «ای شیخ بگو: لا اله الا الله»، و او آن را گفت و پیامبر ﷺ به جنت بشارتش داد، می‌گوید: اصحابش گفتند: ای رسول خدا، آیا از میان ما [وی داخل جنت می‌شود]؟ گفت: «آری، خداوند تعالی می‌گوید:

[ذلك لمن خاف مقامی و خاف و عید]. (ابراهیم: ۱۴)

ترجمه: «این برای کسی است که از ایستادن به حضور من بترسد، و از وعده عذاب بیم داشته باشد». این حدیث مرسل غریب است.^۱ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۹۱) آمده است. حاکم به معنای این را به اختصار از حدیث ابن عباس (رضی الله عنهما)، چنانکه در خوف گذشت، روایت نموده، و آن را صحیح دانسته، و در روایت وی آمده: سپس جوانی بیهوش افتاد، به عوض شیخ، و در بخش خوف قصه جوانی از انصار گذشت، که: وی را ترس خداوند فرا گرفت، و در وقت یاد نمودن آتش گریه می‌نمود، حتی که این مسئله او را در خانه حبس نمود، و پیامبر ﷺ نزدش آمد، هنگامی که جوان به سویش نگاه نمود، برخاست و او را در آغوش کشید، و در حال جان داد و افتاد، سپس پیامبر ﷺ فرمود: «رفیق تان را آماده کنید، چون ترس از آتش جگرش را پاره نمود». این را حاکم روایت نموده، و روایتش را از طریق سهل و ابن ابی الدنیا و غیر وی از حدیقه صحیح دانسته.

آنچه از اقوال بعضی اصحاب درباره ترس از آتش گذشت

و قصه پهلو خوردن شداد بن اوس بر بسترش گذشت و این قولش که: بار خدایا، آتش خواب را از من ربوده است، و به همین خاطر بلند می‌شد و تا صبح نماز می‌خواند. و بعضی قصه‌های این باب در گریه اصحاب پیامبر ﷺ گذشت. و در بخش روز مؤته گریه عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گذشت، و این قولش که: به خدا سوگند، نه در من حب دنیاست و نه هم شیفتگی به شما، ولی من از رسول خدا ﷺ شنیدم که آیه‌ای از کتاب خدا را می‌خواند، که آتش را در آن یاد می‌نمود:

[و ان منکم الا واردها، کان علی ربک حتما مقضیا].

^۱ ضعیف مرسل.

ترجمه: «و همه شما (بدون استثناء) وارد جهنم می‌شوید، این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان».

و من نمی‌دانم که بازگشتم بعد از ورود چگونه خواهد بود؟!

یقین و باور به آنچه خداوند تبارک و تعالی وعده نموده است یقین ابوبکر رضی الله عنه به آنچه خداوند درباره جنگ روم و فارس وعده نموده بود

ترمذی از نیاربن مکرم اسلمی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که نازل شد:

[الم. غلبت الروم. فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون. فی بضع سنین]. (الروم: ۴-۱)

ترجمه: «الم. رومیان مغلوب شدند. (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد، اما آنها بعد از مغلوبیت به زودی غلبه خواهند کرد. در چند سال».

روزی که این آیه نازل شد، فارس بر روم غالب بود، و مسلمانان غلبه روم را بر آنان دوست می‌داشتند چون آنان و اینان اهل کتاب بودند، و قول خداوند تعالی هم درین باره است:

[و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله. ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم]. (الروم: ۵-۴)

ترجمه: «و در آن روز مؤمنان خوشحال خواهند شد، به سبب یاری و نصرت‌اللّه، او هر که را بخواهد نصرت می‌دهد، و او عزیز و حکیم است».

و قریش غلبه فارس را دوست می‌داشت، چون آنان و اینان اهل کتاب نبودند، و به زنده شدن بعد از مرگ ایمان نداشتند، هنگامی که خداوند این آیه را نازل فرمود: ابوبکر رضی الله عنه بیرون رفت و فریاد می‌کشید: [الم، غلبت الروم. فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون. فی بضع سنین]، آن گاه تعدادی از قریش به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: این در میان ما و شما باشد، صاحب تان گمان نموده، که روم بر فارس در مدت چند سالی غلبه خواهد نمود، آیا بر آن با تو شرط نبندیم؟ پاسخ داد: بلی - و این مسئله قبل از تحریم شرط بود - پس ابوبکر رضی الله عنه و مشرکین شرط بستند و به شرط موافقت نمودند. مشرکین به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: این چند سال را که از سه الی نه سال را در بر می‌گیرد، حد وسطش را در میان ما و خودت تعیین و مشخص ساز، تا در همان وقت شرط مان به سر رسد، می‌گویند: بنابراین در میان شان شش سال را تعیین کردند، می‌افزاید: آن شش سال، قبل از این که رومی‌ها غلبه حاصل نمایند، گذشت، و مشرکین شرط ابوبکر را گرفتند. هنگامی که سال هفتم داخل شد، رومی‌ها بر اهل فارس غالب گردیدند. می‌گوید: بنابراین مسلمانان بر این عمل ابوبکر رضی الله عنه که شش سال را تعیین نموده بود، خرده گرفتند، می‌گویند: چون خداوند تعالی می‌گوید: [فی بضع سنین]. می‌افزاید: و در آن هنگام تعداد زیادی مسلمان شدند.^۱ این چنین این را ترمذی ذکر نموده، و بعد از آن گفته: این حدیث حسن صحیح است، و آن را جز به روایت از عبدالرحمن بن ابی زناد نمی‌شناسیم. و نزد ابوحاتم از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که نازل شد: [الم. غلبت الروم. فی ادنی الارض

^۱ حسن ترمذی (۳۱۹۴) آلبانی آن را حسن دانسته است.

و هم من بعد غلبهم سیغلبون]. مشرکین به ابوبکر گفتند: آیا نمی بینی که صاحبت چه می گوید، گمان می کند که رومی ها بر فارس غلبه می کنند!! پاسخ داد: صاحبم راست گفته است، گفتند: آیا می خواهی که با تو شرط بندی کنیم؟ آن گاه در میان خود و آنان مدتی را تعیین نمود، آن مدت قبل از اینکه روم بر فارس غلبه کند، سپری شد، و این خبر به پیامبر ﷺ رسید، و غمگینش کرد و بدش آمد و به ابوبکر گفت: «چه تو را به این فرا خواند؟» گفت: تصدیق خدا و پیامبرش، فرمود: «نزد آنان برو، و شرط را با آنان بزرگتر ساز، و آن را برای چندین سال بگردان»، آن گاه ابوبکر نزدشان آمد و گفت آیا می خواهید که برگردید؟ چون برگشت نیکوست، گفتند: آری، و هنوز آن سالها سپری نشده بود که روم بر فارس غلبه نمود، و اسب هایشان را در مدائن بستند، و رومیه را بنا کردند، و ابوبکر نزد پیامبر ﷺ آمد، و او فرمود: «این حرام است»، و افزود: «آن را صدقه نما». ^۱ این را امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ابی حاتم و ابن جریر از ابن عباس (رضی الله عنهما) به معنای آن به اختصار روایت نموده اند، و ترمذی آن را حسن دانسته، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۳/۴۲۳) آمده است.

یقین کعب بن عدی به وعده خداوند در نصرت و غلبه دینش

بعوی از کعب بن عدی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: به همراه هیأتی از اهل حیره نزد پیامبر ﷺ آمدم، وی اسلام را بر ما عرضه نمود و اسلام آوردیم، و بعد از آن به حیره برگشتیم، و جز اندکی درنگ نکرده بودیم که خبر وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما رسید، آن گاه یارانم در شک افتادند و گفتند: اگر نبی می بود نمی مرد، گفتم: انبیای قبل از وی هم مرده اند. و بر اسلام ثابت ماندم، بعد از آن به سوی مدینه حرکت کردم، آن گاه نزد راهبی رفتم که کاری را بدون وی انجام نمی دادم گفتم: مرا از امری خبر بده که اراده نموده ام، و چیزی از آن در سینه ام بارور شده است، گفت: اسمت را در چیزی از اشیاء بیاور، آن گاه کعب را برایش آوردم، گفت: آن را در این موی انداز - مویی که بیرون نموده بود - ، کعب را در آن انداختم، ناگهان صفت پیامبر صلی الله علیه و آله را چنانکه دیده بودم، مشاهده نمودم و مرگش هم در همان وقتی بود که در آن وقت در گذشته بود، آنگاه بینایی و بصیرتم در ایمانم قوی گردید و نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدم، و آن را به او خبر دادم و نزدش اقامت گزیدم، مرا نزد مقوقس فرستاد و برگشتم، بعد از آن عمر رضی الله عنه نیز مرا فرستاد و نامه وی را بعد از واقعه یرموک که از آن اطلاعی هم نداشتم برای مقوقس آوردم، وی گفت: خبر شدی که رومی ها عربها را کشتند و شکست شان دادند؟ گفتم: نخیر، گفت: چرا؟ گفتم: چون خداوند نبی اش را وعده نموده که وی را بر همه ادیان غالب گرداند، و خداوند در وعده اش خلاف ورزی نمی کند، گفت: عربها به خدا سوگند چون کشتن عاد رومی ها را به قتل رسانیده اند!! و نبی تان راست گفته است، بعد از آن در مورد بزرگان اصحاب از من سؤال کرد و برای آنان هدیه فرستاد، به او گفتم: عباس رضی الله عنه عمویش است و زنده است، به وی هم هدیه بده، کعب می گوید: من شریک عمر بن خطاب رضی الله عنه بودم، هنگامی که دیوان را نوشت، برایم در بنی عدی بن کعب حقوق مقرر نمود. بعوی می گوید: برای کعب بن عدی غیر این حدیث را نمی دانم، این

^۱ صحیح. ترمذی (۳۱۳۹) احمد (۱/ ۲۷۱).

چنین این را ابن قانع از بغوی روایت کرده، ولی به این قول وی اکتفا نموده است: انبیای قبل از وی هم مرده‌اند، و ابن شاهین و ابونعیم و ابن سکن آن را به طولش روایت نموده‌اند، و ابن یونس این را از وجه دیگری در تاریخ مصر از کعب به طول آن، چنان که در الاصابه (۳/۲۹۸) آمده، روایت کرده است.

اقوال ابوبکر. عمر و سعد (رضی الله عنهم) درباره یقین به آنچه خداوند در نصرت مومنین وعده نموده است

و قول ابوبکر رضی الله عنه در قتال اهل ارتداد گذشت: به خدا سوگند، من تا آن وقت به امر خداوند قیام می‌کنم، و در راه خدا جهاد می‌نمایم، که خداوند (وعده‌اش را) برای ما کامل نماید، و عهدش را برای ما به سر رساند، و کسی که از ما کشته می‌شود، شهید است و در جنت می‌باشد، و کسی که از ما باقی می‌ماند، خلیفه خدا در زمینش و وارث بندگانش می‌باشد خداوند حق را تمام نموده است، و خداوند تعالی - که در قولش خلافتی نیست - گفته است:

[وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم]. (النور: ۵۵)

ترجمه: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند وعده می‌دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید.»

و قول عمر رضی الله عنه در تحریک نمودنش به جهاد گذشت: مهاجرینی که وارد میدان می‌شدند، اکنون در این وعده خدا کجایند؟ سوی زمینی که خداوند در کتاب به شما وعده داده است که آن را برای تان به میراث دهد، حرکت کنید، چون وی گفته است:

[ليظهره على الدين كله]. (الفتح: ۲۸)

ترجمه: «تا آن را بر هر دین غالب کند.»

و خداوند پیروز گرداننده دینش، و عزت دهنده ناصر خود است، و اهل خود را بر میراث‌های امت‌ها مستولی می‌گرداند، بندگان صالح خدا کجایند؟ و قول سعد رضی الله عنه در ترغیبش به جهاد گذشت: خداوند حق است، و برای وی شریکی در پادشاهی نیست، و نه هم در قول وی خلافتی وجود دارد، خداوند که ثنائش بزرگ و با عظمت است گفته:

[و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون]. (الانبياء: ۱۰۵)

ترجمه: «و در زبور بعد از پند (تورات) نوشته‌ایم، که زمین را بندگان نیک من مالک می‌شوند.»

این میراث شما و وعده پروردگارتان است، که آن را مدت سه سال است در خدمت شما قرار داده است، و شما تا امروز از آن طعام به دست می‌آورید، و از آن می‌خورید، و اهل آن را به قتل می‌رسانید، و از ایشان مالیات می‌گیرید، و غلام و کنیزشان می‌سازید، البته به خاطر آنچه اصحاب روزگار شما، از ایشان به دست آوردند،^۱ و

^۱ هدف روزهای قبل از جنگ قادسیه است که در آن بخش‌های وسیعی از عراق به دست خالد بن ولید (رضی الله عنه) فتح گردیده

بود.

اکنون این گروه و لشکر از طرف ایشان به سوی شما آمده است، شما شناخته شده‌های عرب و اعیان آن‌ها و بهتر هر قبیله و عزت کسانی هستید که در عقب شما قرار دارند، پس اگر از دنیا دل برکنید و به آخرت روی آورده و رغبت نمایید، خداوند برای تان دنیا و آخرت را جمع می‌نماید. به اختصار.

یقین به آنچه رسول خدا ﷺ خبر داده است تصدیق پیامبر ﷺ از سوی خزیمه بن ثابت در خصومتش با بادیه نشینی

ابن سعد (۴/۳۷۸) از عماره بن خزیمه بن ثابت از عمویش که از اصحاب پیامبر ﷺ، بود روایت نموده است که پیامبر از مردی بادیه نشین اسبی را خرید، و پیامبر خدا ﷺ امرش نمود که در عقبش بیاید تا پولش را بدهد. بعد پیامبر ﷺ تند رفت و اعرابی آهسته قدم می‌زد، آن گاه مردانی با اعرابی روبرو شدند و اسب را قیمت نمودند، و نمی‌دانستند که رسول خدا ﷺ اسب را خریده است، تا این که یکی از آنان بر قیمتی که رسول خدا ﷺ اسب را خریده بود افزود، هنگامی که اعرابی افزودن وی را شنید رسول خدا ﷺ را صدا زد و گفت: اگر این اسب را می‌خری خوب، در غیر این صورت فروختمش، پیامبر ﷺ هنگامی که قول اعرابی را شنید ایستاد، تا اینکه اعرابی نزدش آمد، رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا آن را از تو خریده‌ام؟» اعرابی پاسخ داد: نه، به خدا سوگند، آن را به تو فروخته‌ام، پیامبر خدا ﷺ گفت: «بلکه، آن را از تو خریده‌ام»، و مردم به اطراف پیامبر ﷺ و اعرابی جمع می‌شدند و آن دو گفتگو می‌کردند، اعرابی می‌گفت: شاهدی بیاور شهادت بدهد که آن را به تو فروخته‌ام، آن گاه کسی که از مسلمانان آمده بود به اعرابی گفت: وای بر تو، رسول خدا ﷺ جز حق نمی‌گوید!! تا این که خزیمه بن ثابت ﷺ آمد، و گفتگوی پیامبر خدا ﷺ و پاسخ اعرابی را شنید، و اعرابی می‌گفت: شاهدی بیاور شهادت بدهد که من آن را به تو فروخته‌ام، آن گاه خزیمه گفت: من شهادت می‌دهم که تو آن را به وی فروخته‌ای، رسول خدا ﷺ به سوی خزیمه بن ثابت روی گردانید و گفت: «به چه شهادت می‌دهی؟» گفت: به تصدیق تو ای رسول خدا!! آن گاه پیامبر خدا ﷺ شهادت خزیمه را شهادت دو مرد گردانید.^۱

ابوداود (۵۰۸) این را از عماره بن خزیمه از عمویش مانند آن روایت نموده است. و نزد ابن سعد (۴/۳۷۹) هم چنین از محمد بن عماره بن خزیمه روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «ای خزیمه به چه شهادت می‌دهی، در حالی که با ما نبودی؟» گفت: ای رسول خدا، من تو را در خبر آسمان تصدیق می‌کنم، و به آنچه می‌گویی تصدیق نکنم؟! آن گاه پیامبر خدا ﷺ شهادت وی را شهادت دو مرد گردانید. و در روایت دیگری نزد وی آمده که گفت: می‌دانم که تو جز حق نمی‌گویی، ما تو را بر بهتر از آن امین دانسته‌ایم، بر دین ما، بنابر این شهادت وی را اجازه داد و مجاز دانست.

تصدیق پیامبر ﷺ از سوی ابوبکر ﷺ در قصه اسراء

^۱ صحیح. ابوداود (۳۶۰۷) البانی آن را صحیح دانسته است.

بیهقی از عایشه (رضی اللہ عنہا) روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ به مسجد اقصی برده شد، وقتی صبح نمود از آن برای مردم حکایت نمود. در این موضوع گروهی از کسانی که به او ایمان آورده بودند، تصدیقش نموده بودند مرتد شدند، و با آن خبر به سرعت نزد ابوبکر رضی اللہ عنہ رفتند و گفتند: آیا از رفیقت خبر داری، او می‌پندارد که امشب به بیت المقدس برده شده است؟ گفت: آیا او این را گفته است؟ گفتند: آری، گفت: اگر آن را گفته باشد راست گفته است. گفتند: تو او را تصدیق می‌کنی که امشب به بیت المقدس رفته، و قبل از صبح آمده است؟ گفت: آری، من او را در چیزی که از آن دورتر است تصدیق می‌کنم، او را در خبر آسمان و صبحگاه و شامگاه تصدیق می‌نمایم، و به این اساس ابوبکر رضی اللہ عنہ "صدیق" نامیده شد. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۲۱) آمده است. ابونعیم این را از عایشه (رضی اللہ عنہا) همانند آن روایت کرده است، و در روایت وی آمده: تعدادی از کسانی که به وی ایمان آورده بودند مرتد شدند، و تعدادی تصدیق نمودند و در فتنه و آزمایش قرار گرفتند. ابونعیم می‌گوید: در این محمدين کثیر المصیصی آمده، و احمد او را خیلی ضعیف دانسته، و ابن معین گفته: راستگوست، و نسائی و غیر وی گفته‌اند: قوی نیست، چنانکه در المنتخب (۴/۳۵۳) آمده است. و ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی اللہ عنہ قصه شب اسراء را به طول آن ذکر نموده، و در آن آمده: هنگامی که مشرکین قول وی را شنیدند، نزد ابوبکر رضی اللہ عنہ آمده گفتند: آیا از صاحب خبر داری، خبر می‌دهد که وی در همین شبس مسیر یک ماه را طی نموده و در همین شبس برگشته است؟ ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: ... و مانند آن را متذکر شده، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۳/۷) آمده است.

تصدیق پیامبر ﷺ از سوی عمر رضی اللہ عنہ درباره خبر وی در مورد هلاک امت‌ها

حافظ ابویعلی از جابر بن عبداللہ (رضی اللہ عنہما) روایت نموده، که گفت: در یکی از سال‌هایی که عمر رضی اللہ عنہ عهده دار امر مسلمانان بود ملخ کم شد، درباره‌اش پرسید ولی به او خبری داده نشد، بنابراین اندوهگین شد و سواری به فلان مکان فرستاد، دیگری را به شام روانه ساخت و یک تن دیگر را به عراق اعزام داشت، و می‌پرسید که آیا از ملخ چیزی دیده شده یا خیر؟ می‌گوید: قاصدی که به سوی یمن فرستاده شده بود آمد و یک قبضه ملخ را با خود آورده در پیش روی وی انداخت، هنگامی که آن را دید سه بار تکبیر گفت، بعد از آن فرمود: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «خداوند عزوجل هزار امت آفریده است، ششصد آن در دریا و چهار صد در خشکی است، نخستین چیزی که از این امت‌ها هلاک می‌شود ملخ است، و وقتی که هلاک شد، بقیه آن، چون گردن بندی که رشته‌اش قطع شود، وی را دنبال می‌کنند»^۱. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۱۳۱) آمده است.

یقین علی رضی اللہ عنہ در مورد خبر پیامبر ﷺ درباره کشته شدنش

^۱ موضوع (دروغین). ابویعلی (۲۳۹۹). در آن محمد بن کیسان است کذاب است. نگا: المجروحین (۱/۱۰۲).

ابن احمد در زوائد خود، ابن ابی شیبه، بزار، حارث، ابونعیم، بیهقی در الدلائل و ابن عساکر از فضاله بن ابی فضاله انصاری روایت نموده‌اند که گفت: همراه پدرم جهت عیادت علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی ینبع رفتیم، وی در آنجا مریض بود و مریضی‌اش سنگین شده بود. پدرم به او گفت: چه تو را در این منزل مقیم می‌سازد؟ اگر بمیری جز اعراب جهینه به سراغت نمی‌آیند؟! کوچ کن تا به مدینه بیایی، اگر اجلت فرارسید یارانت به سراغت بیایند و بر تو نماز گزارند - و ابوفضاله علیه السلام از اصحاب بدر بود - علی علیه السلام پاسخ داد: من از این مریضی‌ام نمی‌میرم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من قول داده است که تا امیر مقرر نشوم نمی‌میرم، و بعد از آن این - یعنی ریشش - از خون این - یعنی سرش - رنگین می‌شود.^۱ این چنین در منتخب الکنز (۵/۵۹) آمده، و گفته: رجال آن ثقه‌اند. حمیدی، بزار، ابویعلی، ابن حبان، حاکم و غیر ایشان از علی علیه السلام روایت نموده‌اند، که گفت: عبدالله بن سلام علیه السلام در حالی نزد آمد که پایم را در رکاب^۲ داخل نموده بودم، به من گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ پاسخ دادم: عراق، گفت: اگر تو آنجا بروی لبه شمشیر به تو خواهد رسید. علی گفت: سوگند به خدا، از پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از این شنیدم که آن را می‌گفت.^۳ این چنین در المنتخب (۵/۵۹) آمده است.

ابن عدی و ابن عساکر از معاویه بن جریر حضرمی روایت نموده‌اند که گفت: علی علیه السلام از اسب سواران دیدن نمود، در این هنگام ابن ملجم از مقابلش عبور نمود. علی علیه السلام او را از اسمش - یا گفت از نسبش - پرسید، و او خود را به غیر پدرش نسبت داد. علی علیه السلام به او گفت: دروغ گفتی، تا این که خود را به پدرش نسبت داد. آن گاه گفت: راست گفتی، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده که قاتلم شبیه یهود و یهودیست برو. این چنین در المنتخب (۵/۶۲) آمده است. و نزد عبدالرزاق، ابن سعد، و کعب در الغرر از عبیده روایت است که گفت: علی علیه السلام وقتی ابن ملجم را دید می‌گفت:

ارید حباء^۴ و یرید قتلی

عذیرک من خلیک من مراد

این چنین در المنتخب (۵/۶۱) آمده، و نزد ابن سعد و ابونعیم از ابوالطفیل روایت است که گفت: نزد علی بن ابی طالب علیه السلام بودم که عبدالرحمن بن ملجم نزدش آمد، بعد از آن معاش وی را برایش امر نمود و گفت: بدبخت و شقی قبیله را چه منع می‌سازد از این که این را از بالای خون آلود و سرخ رنگ سازد، این را از این سرخ رنگ می‌کند - و به سوی ریشش اشاره نمود - بعد از آن گفت:

اشدد حیازیمک للموت

فان الموت آتیکا

ولا تجزع من القتل

^۱ صحیح. عبدالله بن احمد (۱/۱۰۲).

^۲ هدف رکاب چرمی شتر است. م.

^۳ صحیح. ابویعلی (۴۹۱) حاکم (۳/۱۵۱) حمیدی (۵۸) ابن حبان (۲۲۱۰) نگا: المجمع (۹/۱۳۸).

^۴ محفوظ و درست «حیات» است.

یقین عمار رضی الله عنه در مورد خبر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کشته شدنش

ابن عساکر از ام عمار - که عمار را بزرگ کرده است - رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عمار رضی الله عنه مریض شد، و گفت: من در این مریضی ام نمی‌میرم، دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده است که: من میان دو گروه مؤمن به قتل می‌روم. این چنین در المنتخب (۵/۲۴۷) آمده است. و در بخش علاقمندی و رغبت اصحاب در کشته شدن در راه خدا قول عمار رضی الله عنه گذشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم عهد و پیمان گذاشته است که آخرین توشه ات از دنیا شیر آب دار است. و آمدنش در روز صفین نزد علی رضی الله عنه وقتی که می‌جنگید و کشته نمی‌شد، و این قولش نیز گذشت که: ای امیرالمؤمنین روز فلان و فلان امروز است - این را سه بار گفت - ، بعد از آن شیری برایش آورده شد و او نوشیدش، بعد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: این آخرین نوشیدنی است که آن را از دنیا می‌نوشم، بعد برخاست و جنگید تا اینکه کشته شد. و ابویعلی و ابن عساکر از خالد بن ولید رضی الله عنه و او از دختر هشام بن ولید بن مغیره - که پرستاری عمار را می‌نمود - روایت نموده‌اند که گفت: معاویه رضی الله عنه جهت عیادت عمار رضی الله عنه آمد، و هنگامی که از نزد وی بیرون رفت گفت: بار خدایا، مرگش را به دست ما مگردان، چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌گفت: «عمار را گروه باغی به قتل می‌رساند». ^۱ این چنین در منتخب الکنز (۵/۲۴۷) آمده است.

یقین ابوذر رضی الله عنه در مورد خبر پیامبر صلی الله علیه و آله به او درباره وفاتش

ابن سعد (۴/۲۳۳) از ابراهیم بن اشتر از پدرش روایت نموده که: هنگامی مرگ ابوذر رضی الله عنه فرارسید، همسرش گریست، ابوذر به او گفت: چه تو را می‌گریاند؟ پاسخ داد: به سببی گریه می‌کنم، که توانایی تدفین تو را ندارم، و جامه‌ای هم ندارم که تو را بپوشاند، گفت: گریه مکن، چون من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - که برای جماعتی که من هم در میان شان بودم صحبت می‌نمود - شنیدم که می‌گفت: «مردی از شما در بیابانی از زمین می‌میرد و گروهی از مسلمانان در جنازه‌اش حاضر می‌شوند». و هر یک از افراد آن جماعت در قریه‌ای در میان گروهی از مسلمانان مرده است، و من کسی هستم که در بیابان می‌میرم، و به خدا سوگند نه دروغ گفته‌ام و نه هم به من دروغ گفته شده است، راه را ببین، همسرش گفت: این چگونه ممکن است، آمدن حاجیان قطع شده، و راه‌ها بند شده‌اند؟! به این اساس وی به سوی تپه‌ای دوید و بالای آن ایستاد و به اطراف نگریست، و باز بر می‌گشت و او را پرستاری می‌نمود، و باز به سوی تپه بر می‌گشت، در حالی که وی در این حالت قرار داشت ناگهان افرادی را دید که بر سواری‌های شان نمودار شدند، و گویی که آنان کرکس‌هایی بر اقامت گاه‌های شان بودند، آن گاه جامه‌اش را دور سرش گردانید، و آنان به سوی وی آمدند و نزدش ایستادند و گفتند: تو را چه شده و چه می‌خواهی؟ گفت:

^۱ صحیح. ابویعلی (۷۱۷۵) (۷۳۴۶) که دارای چند طریق است.

شخصی از مسلمانان می‌میرد وی را کفن نمایید؟ گفتند: وی کیست؟ پاسخ داد: ابوذر، آن گاه پدران و مادران شان را فدای وی نمودند، و با زدن سواری‌های خویش به طرف وی شتاب نمودند و نزدش آمدند. گفت: مژده بادا برای تان، و حدیثی را که پیامبر خدا ﷺ گفته بود برای شان بیان نمود. بعد از آن گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «در میان هر والدین مسلمان اگر دو پسر یا سه پسر بمیرد و آنان بر موت وی به نیت پاداش، شکیبایی و صبر پیشه کنند، آتش را نمی‌بینند»، شما می‌شنوید، اگر جامه‌ای می‌داشتم، که برای کفنم کفایت می‌کرد، جز در همان جامه خودم کفن نمی‌شدم. یا اگر همسرم جامه‌ای می‌داشت که مرا می‌پوشانید، جز در جامه‌اش کفن نمی‌شدم. شما را به خدا و اسلام سوگند می‌دهم، که مرا کسی از شما که امیر، نماینده، سردار، یا نامه رسان بوده کفن نکند، و همه قوم، جز جوانی از انصار، چیزی از آن اعمال را عهده دار شده بودند، آن گاه جوان گفت: من تو را کفن می‌کنم، من عهده دار چیزی از آنچه ذکر نمودی نشده‌ام، تو را در این چادرم که بر دوشم است و در دو جامه‌ای که در کیسه‌ام است، و مادرم آن را از نخ هایش برایم بافته کفن می‌نمایم، گفت: تو کفنم کن. می‌گوید: آن گاه انصاری او را با کسانی که نزدش حاضر شده بودند، کفن نمود. در جمله آنان حجر بن ادبر، مالک اشتر با تعدادی که همه شان از اهل یمن بودند حضور داشتند.^۱ این را ابونعیم از ام ذر همانند آن، چنانکه در المنتخب (۵/۱۵۷) آمده، روایت نموده است.

و نزد ابن سعد (۴/۲۳۴) هم چنین از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که عثمان رضی الله عنه ابوذر رضی الله عنه را به ربه تبعید نمود، و مرگش در همانجا به سراغش آمد، هیچکس جز همسر و غلامش همراهش نبود. وی آنان را توصیه نمود که: مرا غسل بدهید، کفنم کنید و در وسط راه بگذارید، نخستین قافله‌ای که از کنار شما عبور می‌کند به آنان بگوید: این ابوذر صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و ما را در دفن وی کمک و یاری نمایید. پس هنگامی که مرد توصیه هایش را عملی نمودند، و بعد از آن در وسط راه جسد او را گذاشتند. در این هنگام عبدالله بن مسعود با گروهی از اهل عراق جهت ادای عمره تشریف آورد، و ناگهان به جنازه‌ای بر روی راه برخوردند که نزدیک بود شترها لگدمالش نمایند، آن گاه غلام به سویس برخاست و گفت: این ابوذر صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و ما را در دفنش یاری و کمک نمایید. آن گاه عبدالله آوازش را بلند کرد و در حالی که گریه می‌نمود می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راست فرمود: «به تنهایی راه می‌روی، به تنهای می‌میری و به تنهایی برانگیخته می‌شوی» آن گاه او و یارانش پایین آمدند و دفنش کردند. بعد از آن عبدالله بن مسعود حدیثش را برای آنان با آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایش در راه تبوک گفته بود بیان داشت.

یقین خریم بن اوس در مورد آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره شیما دختر بقیله گفته بود

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۹۶) از حمید بن منبہ روایت نموده است، که جدم خریم بن اوس رضی الله عنه گفت: به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هجرت نمودم، و هنگام بازگشتش از تبوک نزدش رسیدم و اسلام آوردم. از وی شنیدم که می‌گفت:

^۱ صحیح احمد (۲۱۵۲۳) ابن سعد (۴/۲۳۲) ابن عساکر (۲۸/۳۱۵/۳۱۶) بزار (۲۷۱۶).

«حیره سفید برایم بلند کرده شد، و شیما دختر بقیله ازدی بر قاطری خاکستری رنگ سوار بود و در چادر سیاه خود را پوشانیده بود».^۱ گفتم: ای رسول خدا، اگر وارد حیره شدیم، و او را چنانکه وصف نمودی یافتیم وی از من باشد؟ فرمود: «وی از تو باشد». می‌گوید: بعد از آن حادثه ارتداد پیش آمد، و کسی از طی مرتد نشد، و با خالد بن ولید رضی الله عنه به سوی حیره حرکت نمودیم. هنگامی که به آن وارد شدیم، با نخستین کسی که برخوردیم شیما دختر بقیله بود، که بر قاطر خاکستری رنگ در حالی که با چادر سیاهی خود را پوشانیده بود، عیناً طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود، سوار بود. من به وی چنگ انداختم و گفتم: این را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم وصف نموده است، خالد از من شاهد خواست، و من آن را حاضر نمودم، و شاهدان محمد بن مسلمه و محمد بن بشیر (رضی الله عنهما) از انصار بودند، بنابراین خالد وی را به من تسلیم نمود، و برادرش عبدالمسیح بن بقیله نزدش پایین آمد و می‌خواست صلح نماید، و گفت: او را به من بفروش، گفتم: وی را به خدا سوگند، از هزار کم نمی‌کنم، آن گاه به من هزار درهم داد، و او را به وی تسلیم نمودم، به من گفتند: اگر صد هزار هم می‌گفتی به تو می‌داد، گفتم: تصور نمی‌کردم که عددی زیادتر از هزار باشد.^۲ طبرانی این را از حمید به طول آن، چنان که در الاصابه (۱/۲۲۴) آمده، روایت نموده، بخاری هم این را از حمید به اختصار روایت نموده، و ابن منده آن را به طولش روایت نموده، و گفته: جز به این اسناد شناخته نمی‌شود، زکریا بن یحیی این را به تنهایی از زحر (بن حصن) روایت کرده، این چنین در الاصابه (۳/۳۷۱) آمده است.

یقین مغیره بن شعبه در مورد آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از نصرت و کامیابی برای اصحابش خبر داده بود

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۹۸) از جبیر بن حیة روایت نموده، که گفت: بندگان، کافر عجمی [کسی را] فرستاد که: ای گروه عرب یک تن از خویشان را نزدم بفرستید تا با او سخن بگویم، مردم مغیره بن شعبه رضی الله عنه را انتخاب نمودند - جبیر می‌گوید: طوری که من می‌دیدمش وی موهای دراز داشت و یک چشم بود - بعد نزدش رفت و هنگامی که برگشت، از وی پرسیدیم که به او چه گفت؟ به ما گفت: حمد و ثنای خداوند را به جای آوردم و گفتم: ما از همه مردم منزل دورتر داشتیم، از همه مردم گرسنه‌تر بودیم، از همه مردم زیادتر بدبخت بودیم و از همه مردم از هر خیر دورتر بودیم، تا این که خداوند به سوی ما پیامبری را فرستاد، و او نصرت را در دنیا و جنت را در آخرت به ما وعده داد، و از وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی ما آمده، تا حال که نزد شما آمده‌ایم، پیوسته از طرف پروردگاران عزوجل کامیابی و نصرت به دست می‌آوریم، و ما به خدا سوگند، ملک و زندگی ای را می‌بینیم که ابداً از آن به بدبختی و شقاوت بر نمی‌گردیم، تا این که بر آنچه در دست شماست غلبه کنیم، یا در زمین شما کشته شویم. الحدیث.

^۱ سندش ضعیف است. ابن سعد (۲۳۴/۴) ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق (۲۸۶/۲۸۷) و ابن حجر آن را در الاصابه (۱۱/۱۲۲) و ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۳/۳۹۸-۳۹۹) ذکر کرده اند.

^۲ ضعیف. ابنعیم در الدلائل (ص ۱۹۶) طبرانی (۴/۲۱۳، ۲۱۴) بیهقی در الدلائل (۵/۲۶۸) در سند آن زحر بن حصن شناخته شده نیست و حمید بن منبهب نیز ترجمه ی وی را نیافتیم.

و نزد بیهقی در الاسماء والصفات (ص ۱۴۸) از جبیر بن حیه روایت است، و حدیث طویلی را در فرستادن نعمان بن مقرن رضی الله عنه به سوی اهل اهواز متذکر شده، و این را نیز متذکر شده که آنان درخواست نمودند تا مردی را به سوی ایشان بفرستند، وی مغیره بن شعبه را فرستاد، ترجمان قوم گفت: شما چه هستید؟ مغیره پاسخ داد: ما مردمی از عرب هستیم، که در بدبختی شدید و بلای دراز مدتی قرار داشتیم، پوست و هسته خرما را از گرسنگی می‌مکیدیم، و لباسی از پشم و کرک شتر را می‌پوشیدیم، و درخت و سنگ را عبادت می‌نمودیم، و در حالی که ما در این وضع قرار داشتیم، پروردگار آسمان‌ها و زمین پیامبری را از میان خود ما که پدر و مادرش را می‌شناسیم به سوی ما فرستاد، و نبی ما که فرستاده پروردگار ماست به ما فرمود که (با شما بجنگیم، تا این که تنها خداوند را عبادت نمایید، یا جزیه بپردازید، و نبی ما رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما خبر داد، البته از رسالت پروردگارمان، که اگر کسی از ما کشته شود، به جنت و نعمتی می‌رود که مثل آن را هرگز ندیده است، و کسی که از ما باقی بماند مالک گردن‌های شما می‌شود.^۱ بخاری این را در صحیح، چنانکه بیهقی گفته، روایت نموده است، و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۹۹) از بکر بن عبدالله مزنی و زیاد بن جبیر بن حیه به مانند آن، روایت کرده است، و ممکن لفظ «عن»، «از» در روایت از جبیر بن حیه افتاده باشد.

یقین ابودرداء در مورد آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حفاظت خداوند از کسی که کلماتی را به زبان آورد گفته بود

بیهقی از الاسماء والصفات (ص ۱۲۵۹) از طلق روایت نموده است، که گفت: مردی نزد ابودرداء رضی الله عنه آمد و گفت: ای ابودرداء خانه ات سوخت، گفت: نسوخته است!! بعد از آن فرد دیگری آمد و مثل آن را گفت، پاسخ داد: نسوخته است!! بعد از آن فرد دیگری آمد و گفت: ای ابودرداء، آتش شعله ور شد تا این که به خانه‌ات رسید و خاموش گردید، گفت: من می‌دانستم که خداوند عزوجل آن کار را نمی‌کند!! گفت: ای ابودرداء نمی‌دانیم که کدام سخن تو شگفت آورتر است؟ گفته ات که نسوخت، یا گفته ات که: من می‌دانستم که خداوند آنطور نمی‌کند!! پاسخ داد: اینها کلماتی اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، کسی که آنها را وقتی صبح نماید بگوید: تا هنگام شب مصیبتی به او نمی‌رسد (اللهم انت ربی لا اله الا انت، عليك توکلت و انت رب العرش الکریم. ماشاء الله کان و ما لم یشا لم یکن، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. اعلم ان الله علی کلی شیء قدير، و ان الله قد احاط بکل شیء علما. اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها، ان ربی علی صراط مستقیم).

ترجمه: «بار خدایا، تو پروردگار هستی، معبودی جز تو نیست، بر تو توکل نمودم، و تو پروردگار عرش کریم هستی. چیزی را خدا بخواهد می‌باشد و چیزی را نخواهد نمی‌باشد، قوت و توانایی جز به مدد خداوند بلند مرتبه و بزرگ نیست. می‌دانم که خداوند بر همه چیز قادر است، و همه چیز در حیطه علم خداوند است. بار خدایا، من

^۱ بخاری (۳۱۵۹).

از شر نفسم و از شر هر جنبه‌ای که پیشانی اش در دست توست به تو پناه می‌برم، و به درستی که پروردگارم بر راه راست است»^۱.

آنچه از اخبار اصحاب (رضی الله عنهم) در مورد یقین به خبرهای پیامبر ﷺ گذشت

قول عدی بن حاتم رضی الله عنه در باب دعوت گذشت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، سومی آن هم به وقوع خواهد پیوست، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را گفته است و قول هشام بن عاص و غیر وی برای جبله بن ایهیم در بخش اصحاب و فرستادن گروه‌ها برای دعوت گذشت: به خدا سوگند، همین جای نشستنت را از تو خواهیم گرفت، و پادشاهی پادشاه بزرگ را آن شاء الله نیز خواهیم گرفت، چون این را نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم به ما خبر داده است. و قول علی رضی الله عنه به ابوبکر رضی الله عنه در بخش اهتمام و توجه ابوبکر به فرستادن ارتش‌ها به سوی شام گذشت: من معتقدم که اگر خودت به سوی آن‌ها بروی یا کسی را به سوی آن‌ها بفرستی آن شاء الله بر آنان پیروز می‌شوی، ابوبکر گفت: خداوند تو را به خیر بشارت دهد، این را از کجا دانستی؟ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گوید: «این دین همیشه بر کسی که با آنان مخالفت نکند پیروز می‌باشد، تا اینکه این دین و اهل آن کامیاب گردند»، ابوبکر گفت: سبحان الله چقدر حدیث نیکوست، مرا به این خوشنود ساختی، خداوند خوشنود بسازد. و در بخش تأییدات غیبی قول ابن عمر (رضی الله عنهما) هنگامی که گوش شیر را گرفت و آن را مالید و از راه کنارش زد خواهد آمد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره تو دروغ نگفته است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گوید: «بر ابن آدم آنچه مسلط می‌شود که ابن آدم از آن می‌ترسد، و اگر ابن آدم به جز از خدا نترسد، غیر خدا بر وی مسلط نمی‌شود».

یقین به مجازات اعمال

یقین ابوبکر در مورد آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره مجازات اعمال خبر داده است

ابن ابی شیبه، ابن راهویه، عبد بن حمید، حاکم و غیر ایشان از ابواسماء روایت نموده‌اند که گفت: در حالی که ابوبکر رضی الله عنه همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبحانه را می‌خورد، ناگهان این آیه نازل گردید:

[فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره. و من يعمل مثقال ذرة شراً يره]. (الزلزلة: ۸ - ۷)

ترجمه: «کسی که به اندازه یک ذره نیکی کرده باشد، آن را می‌بیند، و کسی که به اندازه یک ذره بدی کرده باشد آن را می‌بیند».

آن گاه ابوبکر دست از طعام بازداشت و گفت: ای پیامبر خدا، آیا هر چه از بدی عمل نموده‌ایم آن را می‌بینیم؟ پاسخ داد: «هر مکروه و ناپسندی که به شما می‌رسد به خاطر سزایی است که به آن مجازات می‌شوید، و خیر برای

^۱ ضعیف. ابن سنی در عمل الیوم و اللیلة (۵۶) از ابودرداء و از یکی از اصحاب. سند آن ضعیف است. عراقی آن را در تخریج الاحیاء به طبرانی با سند ضعیف ارجاع داده است.

اهلش در آخرت به تأخیر انداخته می‌شود»^۱ و نزد ابن مردویه از طریق ابودریس خولانی روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای ابوبکر، آیا چیزی را که بد ببری دیده‌ای، آن از همان مقال‌های شر است، و مقال‌های خیر برایت به تأخیر انداخته می‌شود، تا این که روز قیامت کامل به تو داده شود، و تصدیق این در کتاب خداوند است:

[و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر]. (الشوری: ۳۰)

ترجمه: «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند»^۲. این چنین در الکنز (۱/۲۷۵) آمده و گفته، و این را حافظ بن حجر در الاطراف در مسند ابوبکر ذکر نموده است. عبدبن حمید، ترمذی و ابن المنذر از ابوبکر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: نزد رسول خدا ﷺ بودم، که این آیه نازل گردید:

[من یعمل سوءاً یجز به ولا یجد له من دون الله ولیاً ولا نصیراً]. (النساء: ۱۲۳)

ترجمه: «هر کی کار بد کند به آن جزا داده می‌شود، و برای خود غیر خدا حامی و مددکاری نمی‌یابد». آن گاه پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای ابوبکر، آیا آیه‌ای را که بر من نازل شده است برایت بخوانم؟» گفتم: آری، ای پیامبر خدا، و آن را برایم تلاوت نمود، آن گاه شکستگی را در کمرم احساس نمودم، و دست و پایم را راست نمودم، پیامبر خدا ﷺ فرمود: «تو را چه شده است، ای ابوبکر؟» گفتم: ای رسول خدا، و کدام یک از ما عمل بدی ننموده است؟ و ما به آنچه عمل نموده‌ایم جزا داده می‌شویم؟ پیامبر خدا ﷺ فرمود: «اما تو ای ابوبکر و مؤمنان، در بدل آن در دنیا مجازات می‌شوید، تا این که با خداوند در حالی روبرو شوی، که گناهی نداشته باشید، ولی برای دیگران، خداوند آن را جمع می‌کند، تا به آن در روز قیامت مجازات شوند»^۳. ترمذی می‌گوید: غریب است، و در اسناد آن سخن است، و موسی بن عبیده در حدیث ضعیف پنداشته می‌شود، و مولای ابن سباع مجهول است، و این حدیث از غیر این وجه نیز از ابوبکر روایت شده، ولی از اسناد صحیح برخوردار نیست.

و نزد احمد، ابن المنذر، ابویعلی، ابن حبان، حاکم، بیهقی و غیر ایشان از ابوبکر صدیق روایت است که وی گفت: ای رسول خدا، بعد از این آیه صلاح چگونه است: [من یعمل سوءاً یجز به]؟ آیا هر بدی را که عمل نموده‌ایم، در عوض آن مجازات می‌شویم؟! پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای ابوبکر، خداوند تو را بیامرزد؟ آیا شدت و مشقت به تو نمی‌رسد؟ آیا رنج و درد به تو نمی‌رسد؟» پاسخ دادم: بلی، فرمود: «این همان چیزی است که در دنیا به آن مجازات می‌شوید»^۴. این چنین در کنز العمال (۱/۲۳۹) آمده است.

یقین عمر بن الخطاب رضی الله عنه درباره مجازات اعمال

^۱ صحیح. طبری (۲۶۸/۳۰) از طریق انس و غیره.

^۲ صحیح. طبری (۲۷۰/۳۰).

^۳ ضعیف. ترمذی (۳۰۳۹) آلبانی آن را در ضعیف الجامع (۱۲۳۷) و ضعیف ترمذی، ضعیف دانسته است.

^۴ ضعیف. احمد (۱۱/۱) ابن حبان (۲۹۱۰) حاکم (۲/۳) سعید بن منصور در تفسیر خود (۶۹۵) آلبانی می‌گوید: سندش ضعیف است و معنایش صحیح است.

ابوراهویه از محمد بن منتشر روایت نموده، که گفت: مردی به عمر بن خطاب (رضی الله عنه) گفت: من شدیدترین آیه در کتاب خداوند را می‌دانم، عمر او را با دره زده گفت: چه می‌خواستی که از آن اینقدر جستجو نمودی تا آن را پیدا کردی؟ سپس او رفت، تا فردای آن روز، حضرت عمر به او گفت: آیه‌ای که دیروز یاد کردی کدام است؟ گفت:

[من يعمل سوءاً یجز به]. (النساء: ۱۲۳)

ترجمه: «هر که کار بد کند به آن جزا داده می‌شود».

و هر که از ما عمل بد کند، به آن جزا داده می‌شود، عمر گفت: وقتی این آیه نازل گردید، اوقات ما چنان سپری می‌شد که نه طعام برای ما گوارا بود و نه نوشیدنی، تا این که خداوند آیه‌ای نازل کرد و در آن رخصت داد و گفت:

[و من یعمل سوءاً او یظلم نفسه ثم یتستغفر الله یجد الله غفوراً رحیماً]. (النساء: ۱۱۰)

ترجمه: «و هر که گناه کند، یا ستم کند بر خود، و از خدا آمرزش طلبد، خدا را آمرزگار و مهربان می‌یابد». این چنین در الکنز (۱/۲۳۹) آمده است.

یقین عمرو بن سمره و عمران بن حصین به جزاء

ابن ماجه از عبدالرحمن بن ثعلبه انصاری و او از پدرش رضی الله عنه روایت نموده است که: عمرو بن سمره بن حبیب بن عبدالشمس رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، من شتری را از بنی فلان دزدیدم، بنابراین پاکم ساز، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را نزد آنان فرستاد، گفتند: ما یک شترمان را گم کرده‌ایم، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد و دست وی قطع گردید، و در آن هنگام می‌گفت: ستایش خدایی راست، که مرا به وسیله تو^۱ پاک نمود، خواستی جسد مرا داخل آتش نمایی.^۲ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۶) آمده است. و ابن ابی حاتم از حسن از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برخی از یارانش نزد وی - در حالی که مریض شده بود - وارد شدند و بعضی آنان به او گفتند: ما آنچه را در تو می‌بینیم برایت اندوهگین می‌شویم، گفت: به آنچه می‌بینی اندوهگین مشو، چون آنچه را می‌بینی بر اثر گناهی است، و آنچه را خداوند از گناهان عفو می‌کند، بیشتر است، بعد از آن این آیه را تلاوت نمود:

[و ما اصابکم من مصیبة فیما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر]. (الشوری: ۳۰)

ترجمه: «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند». این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۱۶) آمده است.

آنچه در مورد ایمان ابوبکر رضی الله عنه و مردی از اصحاب درباره جزاء گذشت

^۱ خطاب به دستش است.

^۲ ضعیف. ابن ماجه (۲۵۸۸) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

نزد احمد در الزهد و ابونعیم در الحلیه از ابو ضمیره - یعنی ابن حبیب بن ضمیره - گذشت که گفت: مرگ یکی از فرزندان ابوبکر رضی الله عنه فرارسید، و آن جوان شروع نمود و به طرف بالشتی نگاه می کرد، هنگامی که وفات نمود، به ابوبکر گفتند: فرزندت را دیدیم که به سوی بالشت نگاه می نمود، آن گاه بالشت را برداشتند، و در زیر آن پنج دینار یا شش دینار یافتند، ابوبکر با یک دست خود بر دیگرش می زد و استرجاع می خواند و می گفت: (انا لله و انا الیه راجعون)، گمان نمی کنم پوستت توانایی آن را داشته باشد. این چنین در الکنز (۲/۱۴۵) آمده، و گفته: این حدیث حکم مرفوع بودن را دارد، چون از حالت برزخ خبر می دهد، و در دشنام دادن مسلمان قول رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که نزدش آمد و او را از غلامانش پرسید، گذشت که وی گفت: «وقتی روز قیامت فرا رسید، خیانت، نافرمانی و دروغ آن ها در مقابل تو حساب می شود، و همچنان تعذیب تو بر آن ها، (اگر تعذیب تو بر آن ها) به قدر گناهان شان باشد در این صورت کفاف و برابر می باشد، نه برای تو می باشد و نه هم بر تو، اگر تعذیب تو بر آن ها از گناهان شان بیشتر باشد همان زیادی برای آن ها از تو قصاص گرفته می شود» آن گاه آن مرد به گوشه ای رفت و فریاد کشید و گریه کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «آیا قول خداوند را نمی خوانی:

[و نضع الموازين القسط ليوم القيامة، فلا تظلم نفس شيئاً و ان كان مثقال حبة من خردل أتينا بها و كفى بنا حاسين]؟». (الانبياء: ۴۷)

ترجمه: «ما ترازوهای عدل و انصاف را در روز قیامت نصب می کنیم، لذا به هیچ کس کمترین سمتی نمی شود، و اگر به مقدار سنگینی یکدانه خردل (نیکی و بدی باشد) ما آن را حاضر می کنیم، و کافی است که ما حساب کننده باشیم».

آن گاه آن مرد گفت: ای رسول خدا، برای خودم و آنان خیری جز جدایی آنها چیز دیگری نمی یابم، بنابراین تو شاهد باش که همه آن ها آزاد هستند.^۱ این را ترمذی از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده و رجال آن ثقه اند.

قوت ایمان اصحاب (رضی الله عنهم أجمعين)

اصحاب و تحمل این آیه: و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه

احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: هنگامی که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید:

[لله ما فی السموات و ما فی الارض، و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله، فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدير]. (البقرة: ۲۸۴)

ترجمه: «آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست، و اگر آنچه را در دل دارید آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را به آن محاسبه می کند، سپس هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد مجازات می کند، و خداوند به همه چیز قدرت دارد».

این بر اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گران تمام شد، و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده بر زانوهای خویش نشستند و گفتند: ای رسول خدا، مکلف به اعمالی شدیم که توانایی آن را داریم: نماز، روزه، جهاد و صدقه، و باز بر تو این آیه نازل

^۱ صحیح ترمذی (۳۱۶۵) احمد (۲۸۰ / ۶) آلبنی آن را در صحیح ترمذی (۲۵۳۱) صحیح دانسته است.

شده که توانایی آن را نداریم!! رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا می‌خواهید چنانکه یهود و نصاری قبل از شما گفتند بگویید: شنیدیم و نافرمانی نمودیم؟! بلکه بگویید: شنیدم و اطاعت نمودیم، آمرزش تو را می‌طلبیم ای پروردگاران، و برگشت به سوی توست». هنگامی که قوم به آن اقرار نمودند و زبان‌های شان به آن روان گردید، خداوند در پی آنان نازل فرمود:

[آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون، کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله، لا نفرق بین احد من رسله، و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر]. (البقرة: ۲۸۵)

ترجمه: «ایمان آورد پیامبر به چیزی که نازل شده به وی از طرف پروردگارش و مؤمنان نیز، همه ایمان آورده‌اند به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش، (و می‌گویند) میان هیچ یک از پیامبر او فرق نمی‌گذاریم، و گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم، ای پروردگار ما آمرزش تو را می‌خواهیم، و بازگشت به سوی توست». هنگامی این را عملی نمودند، خداوند آن را نسح نمود، و نازل فرمود:

[لا یكلف الله نفساً الا وسعها، لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت، ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا] تا آخر آیت.^۱
(البقرة: ۲۸۶)

ترجمه: «خداوند هیچ کسی را جز به اندازه قدر و طاقتش مکلف نمی‌کند، (به همین جهت انسان) هر کار (نیکی) انجام دهد برای خود انجام داده، و هر کار (بدی) کند به زیان خود کرده است، (مؤمنان می‌گویند): پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن...». و مسلم مثل این را روایت نموده است.

و نزد احمد همچنان از مجاهد روایت است که گفت: نزد ابن عباس رضی الله عنهما رفتم و گفتم: ای ابوعباس، نزد ابن عمر (رضی الله عنهما) بودم، او این آیه را خواند و گریست، گفت: کدام آیه را؟ پاسخ دادم: [و آن تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه]، ابن عباس گفت: وقتی این آیه نازل گردید، اصحاب رسول خدا ﷺ را به شدت اندوهگین و خشمگین ساخت - و گفتند: ای پیامبر خدا هلاک شدیم - ما به آنچه مؤاخذه می‌شدیم که سخن می‌گفتیم و به آنچه مؤاخذه می‌شدیم که عمل می‌کردیم، [ولی حالا به آنچه در قلب‌های ما خطور می‌کند مؤاخذه می‌شویم، و تو خود می‌دانی که] قلب‌های ما در دست ما نیست، رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: «بگویید: شنیدیم و اطاعت نمودیم»، گفتند: شنیدیم و اطاعت نمودیم، افزود: بعد آن را این آیه منسوخ گردانید: [آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل آمن] تا به اینجا [لا یكلف الله نفساً الا وسعها، لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت]. و از صحبت و سخن در نفس معاف شدند و به اعمال مأخوذ گردیدند.^۲ و نزد وی هم چنین از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس به اختصار روایت است و در آن آمده: رسول خدا ﷺ فرمود: «بگویید: شنیدیم و اطاعت نمودیم و تسلیم شدیم»، آن گاه خداوند ایمان را در قلب‌های شان انداخت. مسلم مانند این را روایت کرده، و ابن جریر این را از طرق دیگری از ابن عباس روایت نموده، و اینها طریق‌های صحیحی از ابن عباس‌اند، چنان که در تفسیر ابن کثیر (۱/۳۳۸) آمده است.

^۱ مسلم در کتاب ایمان (۱۲۵) احمد (۲/ ۲۱۲) ابوعوانه (۱/ ۷۷).
^۲ مسلم (۱۲۶) احمد (۱/ ۳۳۲).

آنچه اصحاب هنگام نزول این آیه انجام دادند: و لم یلبسوا ایمانهم بظلم

ابن ابی حاتم از عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که نازل شد:

[و لم یلبسوا ایمانهم بظلم]. (الانعام: ۸۲)

ترجمه: «و ایمان خویش را با ظلم خلط ننموده‌اند».

این بر یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گران تمام شد، گفتند: و کدام یک از ما بر نفسش ظلم ننموده است؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نه آن چنان است که گمان می‌کنید، وی^۱ به پسرش گفته:

[یا بنی لاتشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم]. (لقمان: ۱۳)

ترجمه: «ای پسر! به خدا شرک میاور، که شرک ظلم بزرگ است».

بخاری هم این را روایت کرده است.^۲ و نزد ابن مردویه از وی روایت است که گفت: هنگامی که نازل شد: [الذین

آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم]. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به من گفته شد: تو از آنان هستی».^۳ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۱۵۳) آمده است.

عملکرد زنان اصحاب هنگام نزول این آیه: ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن

ابن ابی حاتم از صفیه بنت شیبه روایت نموده، که گفت: در حالی که ما نزد عایشه (رضی الله عنها) بودیم، می‌گوید: زنان قریش و فضیلت آنان را ذکر نمودیم، عایشه (رضی الله عنها) گفت: تردیدی نیست که زنان قریش از فضیلتی برخوردارند، و من به خدا سوگند، از زنان انصار بهتر ندیدم، آنان در تصدیق کتاب خدا و ایمان به قرآن از جدیت قاطعی برخوردارند!! سوره نور نازل شد:

[و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن]. (النور: ۳۱)

ترجمه: «و باید فرو گذارند چادرهای خود را بر گریبانهای خود».

و مردان آنان به سوی شان برگشتند، و آنچه را خداوند برای شان در آن مورد نازل فرموده بود، بر آنان تلاوت کردند، و هر مردی آن را برای همسرش، دخترش، خواهرش و برای هر صاحب قرابتش تلاوت می‌نمود، و هر یکی از آن زنان در حال به سوی چادر بزرگ و نقش دارش بر می‌خاست و خود را به آن می‌پوشاند، البته به خاطر تصدیق و ایمان به آنچه خداوند از کتابش نازل فرموده بود، و در حالی در عقب رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح نمودند که

^۱ یعنی لقمان علیه السلام، هدف این است که مراد از ظلمی که در آیت ذکر شده است همانا شرک است، نه ظلم‌های کمتر از آن، طوری که لقمان علیه السلام، در آیه بعدی شرک را ظلم نامیده است. م.

^۲ بخاری (۴۶۲۹) مسلم (۱۲۴) احمد (۱/۳۷۸).

^۳ ضعیف. ابن مردویه. در سند آن محمد بن شداد سمعی است که بسیار ضعیف است.

بر روهای شان و سرهای شان چادر آویخته بودند، انگار که بر سرهای شان زاغ باشد.^۱ ابوداود این را به چند طریق از صفیه بنت شیبه روایت نموده است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۲۸۴) آمده است.

قصه شیخ بزرگ سالی که گناهان زیادی را مرتکب شده بود و نیز قصه ابوفروه

ابن ابی حاتم از مکحول روایت نموده، که گفت: شیخ بزرگی که پیر شده بود و ابروهایش بر چشم هایش افتاده بود آمد و گفت: ای رسول خدا مردی است که مرتکب خیانت و فجور شده است، و هر حاجت و آرزومندی را که خواسته به دست راستش چیده است، و اگر گناهانش در میان اهل زمین تقسیم شود، حتماً آنان را هلاک خواهد نمود، آیا برای وی توبه‌ای هست؟! پیامبر ﷺ فرمود: «آیا اسلام آورده‌ای؟» گفت: من شهادت می‌دهم معبودی جز خداوند واحد و لا شریک نیست و محمد بنده و رسول اوست، بنی ﷺ افزود: «خداوند غدرها و فجورت را می‌آمرزد، و بدی هایت را به نیکی تبدیل می‌کند، البته تا وقتی که همینطور باشی»، گفت: ای رسول خدا، غدرها و فجورم؟! فرمود: «غدرها و فجورت»، آن گاه آن مرد در حالی برگشت که تکبیر و لا اله الا الله می‌گفت.^۲

و طبرانی از حدیث ابوفروه رضی الله عنه روایت نموده که: وی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: درباره مردی که همه گناهان را مرتکب شده و حاجت و آرزومندی را نگذاشته چه فکر می‌کنی، آیا برای وی توبه‌ای هست؟ فرمود: «اسلام آورده‌ای؟» گفت: آری، فرمود: «نیکی‌ها را انجام بده، گناهان و بدی‌ها را بگذار، خداوند همه آن را برایت نیکی و خیر می‌گرداند». گفت: غدرها و فجورم؟ فرمود «آری»، آن گاه وی تا آن وقت تکبیر می‌گفت که ناپدید شد.^۳ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۳۲۸) آمده است.

قصه زن گنهکاری با ابوهریره

ابن ابی حاتم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: زنی نزد من آمد و گفت: آیا برای من توبه‌ای هست؟ من زنا نموده‌ام و طفل به دنیا آورده‌ام و به قتلش رسانیده‌ام، گفتم: نخیر، نه خوشحال شوی، و نه عزت یابی!! آن گاه در حالی برخاست که به حسرت دعا می‌نمود، بعد از آن همراه پیامبر ﷺ نماز صبح را گزاردم، و قصه آنچه را زن گفت و گفته خودم را به او، برای رسول خدا ﷺ بازگو نمودم، پیامبر ﷺ فرمود: «سخن بدی گفته‌ای!! آیا آیه را نمی‌خواندی:

[والذین لا یدعون مع الله الها آخر] تا به این قول خداوند [الان من تاب] الایه. (الفرقان: ۷۰-۶۸)

ترجمه: «آنان که نمی‌پرستند باالله معبود دیگر... مگر آن که توبه کند».

^۱ ضعیف. ابوداود (۴۱۰۰، ۴۱۰۱) بصورت مختصر. در سند آن زنجی بن خالد که نامش مسلم است وجود دارد که در وی ضعف است و آلبانی آن را در ضعیف ابوداود (۸۸۶) ضعیف دانسته است.

^۲ سند آن ضعیف است. به علت مرسل بودن. به روایت ابن ابی حاتم از مکحول بصورت مرسل. احمد (۳۸۴/۴) بصورت موصول روایت کرده که باز در آن انقطاع است.

^۳ صحیح. طبرانی (۳۱۴/۷)

پس من این را برای وی^۱ تلاوت نمودم و او به سجده افتاد و گفت: ستایش خدایی راست که برایم گشایشی گردانید. این حدیث از این وجه غریب است، و در رجال آن کسی است که شناخته نمی‌شود. و ابن جریر این را به سند خود به مانند این روایت کرده، و نزد وی آمده: آن گاه در حالی بیرون رفت که با حسرت دعا می‌نمود و می‌گفت: واحسرتا، آیا این زیبایی برای آتش آفریده شده است؟! و نزد وی آمده: هنگامی که ابوهیریه از نزد پیامبر خدا ﷺ برگشت، او را در همه منزل‌های مدینه جستجو نمود ولی نیافتش، و هنگامی که شب آینده فرارسید، آن زن نزدش آمد و ابوهیریه او را از آنچه رسول خدا ﷺ به وی گفته بود، خبر داد، آن گاه وی به سجده افتاد و گفت: ستایش خدایی راست که برایم گشایشی گردانید و توبه‌ای از آنچه عمل کردم میسر ساخت، و کنیزی را که همراهش بود با دختر وی آزاد گردانید، و به درگاه خداوند عزوجل توبه نمود.^۲ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۳۲۸) آمده است.

عملکرد شاعران پیامبر ﷺ هنگام نزول این آیه: والشعراء يتبعهم الغاؤون

ابن اسحاق از ابوالحسن - مولای تمیم داری ﷺ - روایت نموده است، که گفت: هنگامی که نازل شد:

[والشعراء يتبعهم الغاؤون]. (الشعراء: ۲۲۴)

ترجمه: «شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند».

حسان بن ثابت و عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک (رضی الله عنهم) در حالی نزد رسول خدا ﷺ آمدند که گریه می‌کردند، و گفتند: خداوند در حالی که این آیه را نازل فرمود، می‌دانست که ما شاعر هستیم، پس پیامبر ﷺ تلاوت نمود:

[الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات]. ترجمه: «مگر آنانی که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند». افزود: «این

شمایید»، [وذكروا الله كثيرا]. ترجمه: «و خدا را زیاد یاد نموده‌اند»، فرمود: «این شمایید»، [وانتصروا من بعد ما

ظلموا]. (الشعراء: ۲۲۷) ترجمه: «و انتقام گرفتند بعد از این که بر آنان ستم شد». افزود: «این شمایید».^۳ این را ابن ابی

حاتم و ابن جریر از روایت ابن اسحاق روایت نموده‌اند، و ابن ابی حاتم این را از ابوالحسن - مولای بنی نوفل -

به معنای آن روایت نموده، کعب را ذکر نکرده است، چنان که در تفسیر ابن کثیر (۳/۳۵۴) آمده، و حاکم (۳/۴۴۸)

این را از ابوالحسن به سیاق ابن ابی حاتم روایت نموده است.

حقیقت محبت لقای خداوند و حقیقت کراهیت آن

^۱ یعنی: برای آن زن.

^۲ ضعیف. طبری در تفسیر خود (۲۷/۱۹) ابن کثیر در تفسیر خود می‌گوید: در سند آن کسی است که شناخته شده نیست. سیوطی آن را در الد المنثور ضعیف دانسته.

^۳ ضعیف. ابن ابی حاتم که مرسل است. ابوالحسن مولای تمیم هم مقبول است که متابعه نشده و بدینگونه (لین) است.

احمد از عطاء بن سائب روایت نموده، که گفت: نخستین روزی که در آن عبدالرحمن بن ابی لیلی را شناختم، روزی بود که او را سوار بر خری، در حالی که شیخی مسن و دارای سر و ریش سفیدی بود دیدم، و او جنازه‌ای را دنبال می‌نمود، از وی شنیدم که می‌گفت: فلان بن فلان برایم حدیث بیان نمود که از رسول خدا ﷺ شنیده که می‌گفت: «کسی که لقای خداوند را دوست بدارد، خداوند نیز لقایش را دوست می‌دارد، و کسی که لقای خداوند را ناپسند دارد، خداوند نیز لقایش را ناپسند می‌دارد»، می‌گوید: آن گاه قوم به گریه پرداختند، پرسید: چه شما را می‌گریاند؟ گفتند: ما از مرگ کراهیت داریم، گفت: این آن نیست، ولی وقتی مرگ فرا رسید:

[فاماء ان كان من المقربين، فروح و ریحان و جنة نعيم]. (الواقعه: ۸۹، ۸۸)

ترجمه: «اگر آن مرده از جمله مقربین باشد، (برای او) راحت و روزی و بهشت پر نعمت است». و وقتی به این مژده داده شد، لقای خداوند عزوجل را دوست می‌دارد، و خداوند عزوجل لقای وی را دوست دارنده‌تر است.

[و اما این کان من المكذبین الضالین. فزل من حمیم. و تصلية جحیم]. (الواقعه: ۹۴-۹۲)

ترجمه: «و اگر از مکذبین گمراه باشد، (برای او) مهمانی از آب جوشان و داخل شدن به آتش است». و وقتی به این بشارت داده شود، لقای خداوند را بد می‌برد، و خداوند تعالی لقای وی را بد برنده‌تر است.^۱ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۰۱) آمده است.

گریه ابوبکر صدیق وقتی که این سوره نازل شد: اذا زلزلت

ابن جریر از عبدالله بن عمرو بن عاص (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: هنگامی که نازل شد:

[اذا زلزلت الارض زلزالها]. (الزلزلة: ۱)

ترجمه: «وقتی زمین به شدت جنبانیده شود».

ابوبکر صدیق رضی الله عنه نشسته بود، و وقتی این نازل گردید گریست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «چه تو را می‌گریاند ای ابوبکر؟» گفت: این سوره مرا می‌گریاند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «اگر شما خطا نکنید، و مرتکب گناه نشوید و خداوند برای تان نبخشد، خداوند امتی را می‌آفریند که خطا کنند و مرتکب گناه شوند و خداوند برای شان ببخشد».^۲ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۵۴۰) آمده است.

خبر پیامبر صلی الله علیه و آله برای عمر رضی الله عنه که در قبر با وی چه معامله‌ای صورت خواهد گرفت

ابن ابی داود در البعث، ابوالشیخ در السنه، حاکم در الکفی، بیهقی در کتاب عذاب القبر، اصبهانی در الحجج و غیر ایشان از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: «ای عمر، وقتی در چهار گز بر دو گز زمین قرار داشته باشی، و منکر و نکیر را ببینی چه حال پیدا می‌کنی؟» گفتم: ای رسول خدا، منکر و نکیر چیست؟

^۱ صحیح احمد (۳/ ۲۵۹، ۲۶۰) نگا: صحیح الجامع (۵۹۶۴).

^۲ حسن طبری در تفسیر خود (۳۰/ ۳۷۰).

گفت: «فرشته‌های قبر، قبر را با دندان‌های پیشین می‌شکافند، بر موهای شان قدم می‌گذارند، صداهاى شان مثل رعد بلند و شدید است، چشم‌های شان چون برق برنده است و همراه شان گریزی است که اگر اهل منی بر آن جمع شوند، توانایی بلند کردن آن را ندارند، و آن برای شان از این عصایم - و در دست رسول خدا ﷺ عصائی بود که حرکتش می‌داد - سبک‌تر است و تو را امتحان می‌کنند، اگر از جواب عاجز آمدی با پیچیدی تو را به آن ضربه‌ای می‌زنند که بر اثر آن خاکستر می‌گرددی». گفتم: ای رسول خدا، و من بر همین حالت می‌باشم، گفت: «آری» عمر افزود: بنابراین کفایت هر دوی شان را می‌کنم.^۱ این چنین در الکنز (۸/۱۲۱) آمده است.

و سعید بن منصور مانند این را روایت نموده است، و عبدالواحد مقدسی در کتابش التبصیر افزوده، و گفته است: «سوگند به ذاتی که مرا به حق نبی مبعوث نموده، جبریل به من خبر داد، که آن دو نزد تو می‌آیند و از تو سؤال می‌نمایند، و تو می‌گویی: خداوند پروردگار من است، پروردگار شما کیست؟ و محمد نبی‌ام است، نبی شما کیست؟ و اسلام دینم است، و دین شما چیست؟ می‌گویند: واعجابا!! نمی‌دانیم: ما به سوی تو فرستاده شده‌ایم، یا تو به سوی ما فرستاده شده‌ای».^۲ چنان که در الریاض النضره (۲/۳۴) آمده است.

قول عمر درباره قوت ایمان عثمان (رضی الله عنهما)

ابن عساکر از ابوبحره کندی روایت نموده که: عمر بن خطاب رضی الله عنه روزی بیرون شد، و ناگهان وارد مجلسی شد، که عثمان بن عفان رضی الله عنه در آن بود، و گفت: همراه شما مردی است که اگر ایمانش را در میان لشکری از لشکرها تقسیم کنند به همه شان می‌رسد - هدفش عثمان بن عفان بود - این چنین در المنتخب (۵/۸) آمده است.

آنچه از اقوال اصحاب (رضی الله عنهم) درباره قوت ایمان گذشت

در صفت اصحاب قول ابن عمر (رضی الله عنهما) - وقتی که پرسیده شد: آیا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله خنده می‌نمودند - گذشت: گفت: آری، و ایمان در قلبهای شان بزرگتر از کوه‌ها بود. و قول عمار در تحمل سختی‌ها گذشت: قلبم را مطمئن به ایمان می‌یابم، البته هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «قلبت را چگونه می‌یابی؟» آن هم هنگامی که مشرکین وی را گرفتند و تا این که خدایان آن‌ها را به خوبی یاد نکرد رهاش نکردند.^۳ این را ابونعیم در الحلیه و ابن سعد از ابوعبیده روایت نموده‌اند، و این چنین این را از ابوعبیده ابن جریر و بیهقی، چنان که در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۸۷) آمده، روایت کرده‌اند. و قول ابوبکر در جانشین تعیین نمودن گذشت: آیا مرا از پروردگارم می‌ترسانید؟ می‌گویم: بار خدایا، من بر آن‌ها بهترین اهل تو را جانشین تعیین نمودم، و در روایت دیگری آمده است: من به خدا و عمر از شما داناترم. و گفتار عمر رضی الله عنه در تقسیم همه آنچه در بیت المال وجود داشت برای مردی که همراه او درباره نگهداری مال برای دشمن یا حادثه‌ای صحبت نمود، گذشت: شیطان این سخن را بر

^۱ ضعیف. حارث ابن اسامة در مسند خود و دیلمی در فردوس الاخبار آن را یاد کرده (۴۹۱۴) ابن حجر در المطالب العالیة (۴/۳۶۳) می‌گوید: با وجود مرسل بودن رجال آن ثقه هستند.

^۲ منکر است. بیهقی (۱۱۶-۱۱۸) در کبری. حارث ابن اسامة در مسند خود (۵۸۱) در سند آن جهالت ابی شمر وجود دارد.

^۳ ضعیف. بیهقی (۲۰۸/۸) طبری (۱۴/۱۸۲) سندش مرسل است.

زبان تو جاری ساخت، خداوند حجت و دلیل آن را به من تلقین نموده و از شر آن حفظم نموده است، برای آن آنچه را آماده می‌کنم که رسول خدا ﷺ برایش آماده نموده بود: طاعت خداوند عزوجل و رسول وی. و در روایت دیگری آمده است: به خدا سوگند، به خاطر فردا از خداوند نافرمانی نمی‌کنم. و در روایت دیگری آمده است: برای آن‌ها تقوای خداوند تعالی را آماده می‌سازم:

[و من یتق الله یجعل له مخرجا] الایه: (الطلاق: ۲)

ترجمه: «و کسی که از خدا بترسد، خداوند برایش گشایشی می‌گرداند».

و قول علی رضی الله عنه در رغبت و علاقمندی اصحاب به انفاق گذشت: ایمان بنده‌ای تا آن وقت تصدیق نمی‌شود که به آنچه نزد خداست از آنچه در دست خودش است مطمئن‌تر نباشد. البته این را در وقتی گفت که خواست به سائلی انفاق نماید، و فاطمه (رضی الله عنها) گفت: فقط شش درهم را برای آرد گذاشته‌ام. و قول عامر ابن ربیع رضی الله عنه در رد نمودن مال گذشت: من به آن زمینت نیازی ندارم، امروز سوره‌ای نازل شده است که ما را از دنیا غافل گردانیده است:

[اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون]. (الانبياء: ۲۱)

ترجمه: «حساب مردم نزدیک شده است و آنان در غفلتی روی گردانند».

و به روایت از عایشه (رضی الله عنها) گذشت که وی گفت: اسیدین حضیر رضی الله عنه از جمله فضلا بود، و می‌گفت: اگر بر یکی از این حالت‌های سه گانه قرار داشته باشم، از اهل جنتم و در آن شکی ندارم: هنگامی که قرآن تلاوت می‌کنم و هنگامی که آن را می‌شنوم و وقتی که خطبه پیامبر خدا ﷺ را می‌شنوم، و وقتی که برای تشیع جنازه‌ای حاضر می‌گردم، و هرگز در جنازه‌ای حاضر نشده‌ام، که برای نفس خودم سوای آنچه را با وی انجام می‌گیرد و او به طرف آن می‌رود زمزمه نموده باشم. این را حاکم (۳/۳۸۸) روایت نموده و گفته این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت ننموده‌اند. و ذهبی گفته: صحیح است.

باب دوازدهم

اجتماع اصحاب بر نمازها

چگونه پیامبر ﷺ و یارانش برای نمازها در مساجد جمع می‌شدند، و بدان علاقمند بودند و به سوی آن ترغیب می‌نمودند، و از انتقال آن، انتقال از امری به امری، و از عملی به عملی را می‌دانستند!! و چگونه کارها و مشغله‌های خویش را در صورت مأمور شدن به اعمالی که در آن تقویت ایمان و صفات آن، نشر علم و اعمال آن و احیای ذکر و برپایی دعا طبق شرایط آن می‌بود ترک می‌نمودند، انگار که آنان به ظاهر اشکال التفات نمی‌نمودند، و منبع خبر و نفع را جز خالق و متصرف آن نمی‌پنداشتند!!

ترغیب پیامبر ﷺ به نماز

حدیث عثمان و سلمان (رضی الله عنهما) در این باره

احمد به اسناد حسن، ابویعلی و بزار از حارث مولای عثمان ﷺ روایت نموده‌اند که گفت: عثمان ﷺ روزی نشست و ما با او نشستیم، آن گاه مؤذن آمد، و عثمان ﷺ آبی را در ظرفی - گمان می‌کنم در آن یک مد آب بود - خواست و وضو نمود، بعد از آن گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم، که همانند این وضویم وضو می‌گرفت، و سپس گفت: «کسی که چون این وضویم وضو کند، بعد از آن برخیزد و نماز ظهر را به جای آورد، آنچه در میان صبح و ظهر بود برای او بخشیده می‌شود، بعد از آن عصر را بخواند، آنچه در میان عصر و ظهر بوده برای او بخشیده می‌شود، بعد از آن مغرب را بخواند، آنچه در میان مغرب و عصر بوده برای او بخشیده می‌شود، بعد از آن عشاء را بخواند، آنچه در میان عشاء و مغرب بوده برای او بخشیده می‌شود، بعد از آن شب را در گناه غلطیده باشد، باز اگر برخیزد و وضو نماید و نماز صبح را بگذارد، برای او آنچه در میان عشاء و صبح بوده بخشیده می‌شود، و همین‌ها نیکی‌هایی‌اند که گناهان را از بین می‌برند»، گفتند: این حسنات و نیکی‌هاست، باقیماندنی‌های (صالحات) چیست، ای عثمان؟ گفت: آن‌ها این‌ها‌اند: (لااله الا الله، و سبحان الله، و الحمد لله، والله اکبر، و لا حول و لا قوه الا بالله).^۱ این چنین در الترغیب (۱/۲۰۳) آمده، و هیشمی (۱/۲۹۷) می‌گوید: این را احمد، ابویعلی و بزار روایت نموده‌اند، و رجال آن صحیح‌اند: غیر حارث بن عبدالله مولای عثمان بن عفان که ثقه می‌باشد، و در صحیح اندکی از آن آمده است.

احمد، نسائی و طبرانی از ابوعثمان روایت نموده‌اند که گفت: همراه سلمان (رضی الله عنه) زیر درختی بودم، وی شاخه خشکی از آن را گرفت و تکانش داد و برگهایش افتاد، بعد از آن گفت: ای ابوعثمان آیا از من نمی‌پرسی که چرا این عمل را انجام می‌دهم؟ گفتم: چرا این را انجام می‌دهی؟ گفت: رسول خدا ﷺ همراه من، در حالی که زیر درختی همراهش بودم چنین نمود، شاخه خشکی از آن را گرفت و تکانش داد تا اینکه برگهایش افتاد، و

^۱ صحیح احمد (۱/ ۷۱) و شافعی در مسند خود.

گفت: «ای سلمان آیا مرا نمی‌پرسی که چرا این را انجام می‌دهم؟» گفت: چرا این را انجام می‌دهی؟ افزود: «مسلمان وقتی وضو نماید، و وضوء را نیکو دارد، بعد از آن نمازهای پنجگانه را به جای آرد، گناهانش چنان می‌ریزد، که این برگ می‌ریزد، و خداوند فرموده:

[و اقم الصلاه طرفي النهار و زلفا من الليل، آن الحسنات يذهبن السيئات، ذلك ذكرى للذاكرين]. (هود: ۱۱۴)

ترجمه: «و نماز را در دو طرف روز و بخشی از شب برپا دار، چرا که حسنات سیئات را از بین می‌برند، این تذکری است، برای آنانی که پند پذیراند»^۱.

منذری در الترغیب (۱/۲۰۱) می‌گوید: به راویان احمد در صحیح حجت گرفته شده (و از آنان حدیث نقل کرده شده)، مگر علی بن زید.

قصه دو برادر که یکی شان شهید شد و دیگرشان باقی ماند

احمد از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت نموده، که گفت: از سعد رضی الله عنه و جمعی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفتند: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دو شخص که با هم برادر بودند، یکی از آنان از دیگری بهتر بود، همان بهترشان درگذشت و دیگری عمر کرد و بعدها وفات یافت، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فضیلت اولی بر دومی ذکر گردید، فرمود: «آیا نماز نمی‌گزارد؟» پاسخ دادند: بلی، [می‌گزارد]، ای رسول خدا، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تو چه می‌دانی، که نمازش او را به کجا رسانیده است؟!» بعد گفت: «مثال نماز، چون مثال نهر جاری، زیاد و گوارایی است که بر دروازه مردی قرار داشته باشد، و او هر روز پنج بار در آن داخل شود، چه فکر می‌کنید، آیا از چرک وی چیزی باقی می‌ماند؟»^۲ هیشمی (۱/۲۹۷) می‌گوید: این را احمد و طبرانی در الأوسط روایت کرده‌اند، مگر اینکه طبرانی گفته: بعد از آن، دومی چهل شب پس از وی عمر کرد، و رجال احمد رجال صحیح اند. مالک، نسائی و ابن خزیمه در صحیحش نیز آن را چنان که در الترغیب (۱/۲۰۶) آمده، روایت نموده‌اند.

و احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: دو مرد از بلی - قریه‌ای است از قضاعه - مسلمان شده بودند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، یکی از آنان شهید شد و دیگری یک سال زنده باقی ماند، طلحه بن عبیدالله گفت: من در خواب دیدم که آن فرد باقی مانده قبل از شهید داخل جنت گردید، و از آن به شگفت افتادم، بعد وقتی صبح نمودم آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر نمودم - یا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر گردید - ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا پس از وی رمضان را روزه نگرفته، و شش هزار رکعت و این قدر و این قدر رکعت نماز یک سال را نگزارده است؟»^۳ در الترغیب (۱/۲۰۸) می‌گوید: احمد این را به اسناد حسن روایت نموده، ابن ماجه، ابن حبان در

^۱ سند آن ضعیف است. احمد (۴۳۷/۵، ۴۳۸) دارمی (۷۱۹) در سند آن علی بن زید بن جدعان ضعیف است: التقریب (۲/۳۷) آلبانی آن را به علت داشتن شاهی که احمد از ابوذر به معنای آن روایت کرده حسن لغیره دانسته است: صحیح الترغیب (۳۸۴).

^۲ صحیح. احمد (۱/۱۷۷) مالک در موطا (۱/۱۷۴) شیخ احمد شاکر و آلبانی در صحیح الترغیب (۳۷۱) آن را صحیح دانسته‌اند.

^۳ صحیح. احمد (۱/۳۳۳) ابن ماجه (۳۹۲۵) آلبانی آن را صحیح دانسته است. نگا: المجمع (۱۰/۲۰۴).

صحیحش و بیهقی همه شان این را از طلحه به مانند آن، و طویلتر از آن روایت کرده‌اند، و ابن ماجه و ابن حبان در آخر آن افزوده‌اند: «در میان آن دو فاصله دورتر از فاصله بین زمین و آسمان است».

قول پیامبر ﷺ برای مردی درباره نماز: آن کفاره گناهت است

طبرانی از حارث و او از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما در مسجد با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، و انتظار نماز را می‌کشیدیم، آن گاه مردی برخاست و گفت: من مرتکب گناهی شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله از وی اعراض نمود، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را تمام نمود، همان مرد برخاست و گفته‌اش را تکرار نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا با من این نماز را نگزاردی، و برای آن وضوی نیکو ننمودی؟» پاسخ داد: بلی، افزود: «همان کفاره گناهت است».^۱ هیشمی (۱/۳۰۱) می‌گوید: این را طبرانی الصغیر و الأوسط روایت کرده، و حارث ضعیف می‌باشد.

قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مردی که از او در مورد بهترین اعمال سؤال کرد

احمد از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده که: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و از او در مورد بهترین اعمال سؤال کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز»، پرسید: بعد از آن چه؟ فرمود: «نماز»، پرسید: باز (چه؟ گفت: «نماز») سه بار، هنگامی که بر وی غلبه نمود^۲ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جهاد فی سبیل الله»، آن مرد گفت: من والدین هم دارم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من تو را درباره والدین به نیکی توصیه می‌کنم»، آن مرد گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق نبی مبعوث گردانیده است، جهاد خواهم نمود و آن دو را خواهم گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خودت داناتری».^۳ هیشمی (۱/۳۰۱) می‌گوید: در این ابن لهیعه آمده، و ضعیف می‌باشد، و ترمذی حدیث وی را حسن دانسته و بقیه رجال آن رجال صحیح اند. این را هم چنین ابن حبان در صحیحش، چنانکه در الترغیب (۱/۲۱۱) آمده، روایت نموده است.

قول پیامبر ﷺ به کسی که ارکان اسلام را ادا نماید: تو از صدیقین و شهدا هستی

بزار، ابن خزیمه و ابن حبان هر دودر صحیح شان - و لفظ از ابن حبان است - از عمرو بن مره جهنی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، چه فکر می‌کنی، اگر من شهادت بدهم که معبودی جز خداوند، نیست، تو رسول خدا هستی، نمازهای پنجگانه را به جای آورم، زکات را بپردازم و رمضان را روزه بگیرم و در آن قیام نمایم، آن گاه از جمله چه کسانی هستم؟ فرمود: «از صدیقین و شهدا».^۴ این چنین در الترغیب (۱/۲۰۰) آمده است.

^۱ ضعیف. طبرانی در الصغیر (۵۱ / ۲) بیهقی (۳۳۳ / ۸) در سند آن حارث ضعیف است: المجمع (۱ / ۳۰۱).

^۲ یعنی پرسش خود را ادامه داد.

^۳ حسن. احمد (۱۷۲ / ۲) ابن حبان (۱۷۲۲) ارنووط آن را حسن دانسته است.

^۴ صحیح. بزار و ابن خزیمه و ابن حبان (۳۴۳۸) و لفظ از آن اوست. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۳۶۱ و ۱۰۰۳) صحیح دانسته است.

سفارش پیامبر ﷺ به نماز در هنگام مرگش

بیهقی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عامه وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که وفاتش فرارسید چنین بود: «نماز، و آنچه را دستهای تان مالک آن شده است»، حتی وقتی که روحش به حلقومش رسیده بود نیز آنرا تکرار می نمود و صدایش درست شنیده نمی شد.^۱ این را نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند. و نزد احمد از حدیث وی روایت است که گفت: عامه وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که مرگش فرارسید چنین بود: «نماز، و آنچه را دستهای تان مالک آن شده است»، حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات جان دادن آن را در سینه اش زمزمه می نمود، و زبانش درست به آن حرکت نمی کرد. و از حدیث علی رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داد تا برایش کاغذی بیاورم، و در آن چیزی را بنویسد که امتش بعد از وی گمراه نشود، می گوید: من ترسیدم، که جانش در غیابم برآید، می افزاید: بنابراین عرض کردم: من حفظ می کنم و به خاطر می سپارم، فرمود: «به نماز، زکات و آنچه دستهای تان مالک آن است توصیه می کنم». ^۲ این چنین در البدایه (۵/۲۳۸) آمده است. این را هم چنین ابن سعد (۲/۲۴۳) از انس به مانند آن روایت کرده است. و از علی رضی الله عنه هم چنین مانند آن را روایت نموده، و افزوده است: شروع نمود و درباره نماز و زکات و غلامها توصیه می نمود، می گوید: و همینطور ادامه داد، تا این که جانش برآمد، و به شهادت (لا اله الا الله و محمداً عبده و رسوله) امر نمود، تا اینکه جانش را به جان آفرین سپرد، «کسی که به آن دو شهادت بدهد بر آتش حرام گردیده است». نزد احمد، بخاری در الأدب، ابوداود، ابن ماجه، ابن حریر و صحیحش دانسته - ابولعلی و بیهقی، از علی روایت است که گفت: آخرین کلام پیامبر صلی الله علیه و آله این بود: «نماز، نماز و از خدا در آنچه دستهای تان مالک آنست بترسید»^۳ اینچنین در الکنز (۴/۱۸۰) آمده است.

ترغیب اصحاب پیامبر ﷺ به نماز

قول ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) درباره نماز

حکیم از ابوبکر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نماز امان خدا در روی زمین است. و ابن سعد از ابوالملیح روایت نموده؛ که گفت: از عمر بن خطاب رضی الله عنه شنیدم که بر منبر می گفت: کسی که نماز نخواند مسلمان نیست. این چنین در الکنز (۴/۱۸۰) آمده است.

سخنان زید، حذیفه، ابن عمرو و عمر (رضی الله عنهم) درباره نماز

عبدالرزاق از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نماز مرد در خانه اش نور است، و وقتی که انسان برای نماز می ایستد، گناهانش بالای سرش آویزان می شود، و هنگامی که سجده می کند، خداوند به سبب آن گناهش را

^۱ صحیح. ابن ماجه (۲۶۹۷) احمد (۱۱۷/۳) آلبنی آن را صحیح دانسته است.

^۲ صحیح. ابوداود (۵۱۵۶) احمد (۷۸/۱) ابن ماجه (۲۶۹۸) آلبنی آن را صحیح دانسته است.

^۳ صحیح. نگا: حدیث قبل و الصحیحة (۸۶۸) حاکم (۲۹/۶).

می‌بخشد. و عبدالرزاق از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بنده وقتی وضو نماید، و وضویش را نیکو سازد و بعد از آن به نماز می‌ایستد، خداوند روبروی وی می‌ایستد و با وی راز و نیاز می‌کند، و از وی روی نمی‌گرداند، و منصرف نمی‌شود، تا اینکه او خودش منصرف شود یا به سوی راست و چپ نگاه کند. و عبدالرزاق از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: نماز نیکی است، پروا ندارم که در آن کسی همراهم شرکت نماید. این چنین در الکنز (۴/۱۸۱) آمده است. و ابن عساکر از ابن عمرو رضی الله عنه روایت نموده، که گفت هر مسلمانی، که به زیارتی^۱ از زمین یا مسجدی که از سنگ هایش آباد شده بیاید، و در آن نماز گزارد، زمین می‌گوید: برای خداوند در زمینش نماز گزارد، برای تو در روزی که با خدا ملاقات نمایی گواهی می‌دهم. و نزد عبدالرزاق از وی روایت است که گفت: در گردن آدم علیه السلام آبله برآمد، آن گاه وی نماز به جای آورد، و آن آبله به سینه‌اش سرایت کرد، باز نماز دیگری گزارد، آن گاه به محل بستن ازار در قسمت کمر رسید، باز نماز دیگری بر جای آورد آن گاه به قوزک پا رسید، بعد از آن نماز دیگری گزارد و آن آبله به انگشت ابهام رسید باز نماز دیگری خواند و آن آبله از بین رفت. این چنین در الکنز (۴/۱۸۱) آمده است.

سخنان ابن مسعود. سلمان و ابو موسی (رضی الله عنهم) درباره نماز

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۰) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: تا وقتی که در نماز هستی، گویا در حال زدن در پادشاهی! و کسی که در پادشاه را می‌زند، برای او باز می‌گردد. و نزد عبدالرزاق از وی روایت است که گفت: نیازهایتان را به وسیله نمازهای فرض برطرف نمایید. و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: نمازها برای آنچه در میان شان می‌باشند کفاره‌اند، البته در صورتی که از گناهان کبیره اجتناب شود. و نزد ابن عساکر از وی روایت است که گفت: نمازها کفاره‌اند برای آنچه که بعد از آنها اتفاق می‌افتد، در انگشت ابهام پای آدم آبله‌ای بر آمد، بعد به کف قدم هایش سرایت کرد، باز به زانوهایش رسید، بعد به اصل جای بستن ازارش رسید، باز به بیخ گردنش رسید، آن گاه برخاست و نماز گزارد و از شان‌هایش پایین آمد، باز نماز گزارد و به جای بستن ازارش پایین آمد، باز نماز گزارد و به زانوهایش پایین آمد، باز نماز خواند و به قدم هایش پایین آمد، باز نماز گزارد و آن آبله از بین رفت. این چنین در الکنز (۴/۱۸۱) آمده است.

و عبدالرزاق از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: بنده وقتی به نماز برخیزد، گناهانش بر سرش گذاشته می‌شود، و قبل از اینکه از نمازش فارغ شود، از وی پراکنده می‌شوند، چنانکه خوشه‌های خرما پراکنده می‌شوند، و به سوی چپ و راست می‌افتند. و نزد ابن زنجویه از وی روایت است که گفت: وقتی بنده نماز بگزارد، گناهانش بالای سرش جمع می‌شوند، و وقتی سجده کند، آنها چنان می‌ریزند، که برگ درخت می‌ریزد. و نزد وی همچنان از طارق بن شهاب روایت است که: وی شبی را نزد سلمان سپری نمود، و کوشش وی را در عبادت می‌دید، سلمان در آخر شب به نماز ایستاد، و گویا طارق آنچه را که گمان می‌نمود ندید، و آن را برای وی

^۱ ممکن است «زیاره» تصحیفی باشد از «رباوه» که جای بلند و مرتفع زمین را افاده می‌کند.

متذکر گردید، سلمان گفت: بر نمازهای پنجگانه مداومت و توجه داشته باشید، چون اینها کفاره این گناهانند، البته در صورتی که مرتکب قتل نشود، و وقتی مردم شب کنند بر سه حالت می‌باشند: کسی از آنان چنان می‌باشد، که برایش نفع می‌باشد و نه ضرر، و کسی از آنان چنان می‌باشد که برایش ضرر می‌باشد و نه نفع، و کسی از آنان چنان می‌باشد، که برایش نه نفع می‌باشد و نه ضرر، مردی که تاریکی شب و غفلت مردم را غنیمت می‌شمرد، و بر می‌خیزد و تا صبح نماز می‌گزارد، این همان کسی است که برایش نفع است و نه ضرر، و مردی که غفلت مردم و تاریکی شب را غنیمت می‌شمرد و دست به گناه می‌زند، این همان کسی است، که برایش ضرر است و نه نفع و مردی که نماز عشاء را می‌گزارد و می‌خوابد، این همان کسی است، که نه برایش نفع است و نه ضرر، و زنه‌ار که به شتاب روی!! میانه روی اختیار نما و مداومت کن. این چنین در الکنز (۴/۱۸۱) آمده است. این را طبرانی در الکبیر از طارق بن شهاب به مانند آن روایت کرده، و رجال آن موثق‌اند، چنانکه هیشمی (۱/۳۰۰) گفته است. و عبدالرزاق از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بر جان‌های خود آتش می‌افروختیم،^۱ و وقتی نماز فرضی را می‌گزاردم، نماز ما قبل خود را از بین می‌برد، باز بر نفس‌های خویش آتش می‌افروختیم، و وقتی نماز را می‌گزاردیم، نماز، ماقبلش را از بین می‌برد. این چنین در الکنز (۴/۱۸۲) آمده است.

رغبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نماز و شدت توجه و اهتمامش به آن

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: روشنی چشمم از نماز گردانیده شده است. و قول جبریل درباره آن

احمد و نسائی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خوشبویی و زنان برایم محبوب گردانیده شده‌اند، و روشنی چشمم در نماز گردانیده شده است».^۲ نزد احمد از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت است که: جبریل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: نماز برایت محبوب گردانیده شده است، بنابراین هر قدر که می‌خواهی نماز بگزار. این چنین در البدایه (۶/۵۸) آمده است. و طبرانی هم چنین این را از ابن عباس در الکبیر به مانند آن روایت نموده، هیشمی (۲/۲۷۰) می‌گوید: در این علی بن یزید آمده، که درباره وی کلام است، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: خواهش نفس و میل و رغبتم در قیام لیل است

طبرانی در الکبیر از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی نشسته بود و مردم در اطرافش قرار داشتند، وی فرمود: «خداوند برای هر نبی میل و رغبتی است، و خواهش نفس و میل و رغبتم در قیام لیل است، وقتی ایستادم هیچکس عقبم نماز نخواند، و خداوند برای هر نبی خوردنی و طعامی گردانیده است، و طعام

^۱ یعنی: مرتکب گناه می‌شدیم، که سبب آتش است. م.

^۲ صحیح احمد (۳/۱۲۸، ۱۹۹، ۲۸۵) و نسائی (۷/۶۱).

^۳ ضعیف احمد (۱/۲۴۵، ۲۰۵) در سند آن علی بن زید بن جدعان ضعیف است.

من همین خمس است، و وقتی درگذشتم آن برای متولیان امر بعد از من می‌باشد.^۱ هیشمی (۲/۲۷۱) می‌گوید: در این اسناد اسحاق بن عبدالله بن کیسان، که از پدرش روایت نموده، آمده است، و اسحاق را ابوحاتم لین الحدیث دانسته، و پدرش را ابن حبان ثقه دانسته و ابوحاتم و غیر وی ضعیفش دانسته‌اند.

اقوال اصحاب درباره قیام لیل پیامبر ﷺ

ابوداود از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قیام لیل نمود، حتی که قدم هایش ورم کرد - یا گفت: ساق هایش - ، به او گفته شد: آیا خداوند گناه گذشته و آینده تو را نبخشیده است؟ فرمود: «آیا بنده‌ای شکرگزار نباشم؟!». ^۲ این چنین در الکنز (۴/۳۶) آمده، و این را ابویعلی، بزار و طبرانی در الأوسط روایت نموده‌اند، و رجال آن، چنانکه هیشمی (۲/۲۷۱) می‌گوید، رجال صحیح اند. و بزار از ابوهریره رضی الله عنه مانند این را روایت کرده، و در روایت وی آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حدی نماز می‌گزارد، که قدم هایش ورم می‌نمود. هیشمی (۲/۲۷۱) می‌گوید این را بزار به سندهایی روایت کرده، و رجال یکی از آنها رجال صحیح اند. این چنین آن را طبرانی در الکبیر از ابوجحیفه روایت نموده. و نزد وی همچنان در الصغیر والأوسط از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام شب نماز می‌گزارد، تا جایی که قدم هایش ورم کرد... و مانند آن را متذکر شده. و نزد وی همچنان در الأوسط از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قیام لیل می‌نمود، تا حدی که قدم هایش شکافته می‌شد... و مانند آن را ذکر نموده، چنان که در المجمع (۲/۲۷۱) آمده است. و نزد بخاری و مسلم از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام شب قیام می‌نمود، تا جایی که قدم هایش شکافته می‌شد، به او گفتم: ای رسول خدا چرا اینطور می‌کنی، در حالی که... و به مانند آن را ذکر نمود^۳ و همچنین به مانند آن از مغیره بن شعبه چنانکه در الریاض (ص ۴۲۹) آمده، روایت است. و نزد ابن نجار ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قیام می‌نمود تا جایی که پاهایش شکافته می‌شد. و نزد وی همچنان از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبادت نمود، تا این که همانند مشک کهنه گردید، گفتند: ای رسول خدا، چه تو را به این وا می‌دارد؟ آیا خداوند گناه گذشته و آینده تو را نبخشیده است؟ فرمود: «آری، ولی آیا بنده شکرگزار نباشم؟!». این چنین در الکنز (۴/۳۶) آمده است.

و بخاری و مسلم از حمید روایت نموده‌اند که گفت: از انس بن مالک رضی الله عنه در مورد نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب پرسیده شد، گفت: هر وقت که می‌خواستیم در شب او را در حال نماز گزاردن ببینیم می‌دیدیمش، و هر وقت که می‌خواستیم او را در خواب ببینیم می‌دیدیمش، و در ماه روزه می‌گرفت، حتی که می‌گفتم: چیزی از آن را افطار

^۱ بسیار ضعیف. طبرانی (۸۴/۱۲) نکا: المجمع (۲/۲۷۱) و ضعیف الجامع.

^۲ بخاری از حدیث عائشة بنت مغیره بن شعبه در کتاب تهجد باب قیام النبی صلی الله علیه وسلم (۶۳/۲) و در تفسیر سوره فتح (۴/۱۶۹) و مسلم در صفة القيامة (۱۶۲/۱۷) و ترمذی (۴۱۲) از مغیره: صحیح ترمذی (۳۳۶). حدیث در ابوداود وجود ندارد و مولف دچار اشتباه شده است.

^۳ بخاری (۴۸۳۷) مسلم (۲۸۲۰).

نمی‌کند، و می‌خورد، حتی که می‌گفتیم: چیزی از آن روزه نمی‌گیرد.^۱ و آن دو هم چنین از عبدالله رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: شبی با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزاردم، تا آن وقت سرپا ماند، که اراده کار بدی را نمودم، گفتیم: چه اراده نمودی؟ گفت: اراده نمودم، که بنشینم و او را رها کنم.^۲ این چنین در صفة الصفوه (۱/۷۵) آمده است. و احمد از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی را تا صبح قیام نمود، و این آیت را تلاوت می‌کرد:

[ان تعذبهم فاعذبهم و ان تغفرهم فانك انت العزيز الحكيم]. [المائدة: ۱۱۸]

ترجمه: «اگر ایشان را عذاب دهی، آنان بندگان تواند، و اگر ایشان را بیامرزی تو غالب و صاحب حکمت هستی». این چنین در البدایه (۶/۵۸) آمده است. و ابوיעلی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله اندکی بیمار شد، هنگامی که صبح نمود گفته شد: ای رسول خدا، اثر درد بر تو هویداست، فرمود: «من بر همین حالتی که می‌بینید، در همین شب که گذشت سبع طوال^۳ را خواندم»^۴ رجال آن، چنان که هیثمی (۲/۲۷۴) گفته، تقه‌اند.

قصه حذیفه با پیامبر صلی الله علیه و آله در قیام لیل

مسلم از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شبی با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزاردم، وی سوره بقره را شروع نمود، [یا خود] گفتم، وقت رسیدن به [آیه] صدم رکوع می‌کند، می‌گوید: از آن هم پیش رفت، گفتم: سوره را در یک رکعت می‌خواند، از آن هم پیش رفت، گفتم: به آن رکوع می‌نماید، پس سوره نساء را شروع نمود، آن را تلاوت نمود و بعد از آن سوره آل عمران را شروع کرد، و به آهستگی می‌خواند، وقتی بر آیتی مرور می‌نمود که در آن تسبیح می‌بود تسبیح می‌گفت، و وقتی بر سئوالی مرور می‌نمود، سئوال می‌کرد، و وقتی به پناه جستن مرور می‌نمود پناه می‌جست، بعد از آن رکوع نمود، و چنین می‌گفت: (سبحان ربی العظیم)، و رکوعش مانند قیامش بود، بعد از آن گفت: (سمع الله لمن حمده)، بعد از آن خیلی طولانی تقریباً به اندازه رکوعش ایستاد بعد از آن سجده نمود و گفت: (سبحان ربی الاعلی)، و سجده‌اش تقریباً به اندازه قیامش بود.^۵ این را مسلم به تنهایی روایت کرده است، و سوره نساء در این حدیث بر آل عمران مقدم ذکر شده است، و این چنین در مصحف ابن مسعود آمده است. این چنین در صفة الصفوه (۱/۷۵) آمده است.

و نزد طبرانی از وی روایت است که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم، و در حالی او را دیدم که نماز می‌گزارد، آن گاه من هم به نماز وی از پشت سرش بدون اینکه او بداند شروع نمودم، وی سوره بقره را شروع نمود، تا اینکه گمان نمودم وی رکوع خواهد نمود، بعد پیش رفت - سنان^۶ می‌گوید: از وی به یاد دارم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله چهار

^۱ بخاری (۱۹۷۲) مسلم (۱۱۵۸) احمد (۱/۲۷۲).

^۲ مسلم (۷۷۳) احمد (۱/۳۸۵، ۳۹۶).

^۳ یعنی: من با وجود این مریضی که می‌بینید در همین شب که گذشت هفت سوره دراز را که اول آن‌ها سوره بقره و آخر شان سوره

انفاق است در نماز خواندم. م.

^۴ ضعیف. ابوיעلی (۳۴۴۴) ابوالشیخ (۱۸۵) نگا: المطالب (۵۳۰).

^۵ مسلم در (صلاة المسافرين) (۲۰۳).

^۶ یکی از راویان.

رکعت نماز گزارد، که رکوعش مثل قیامش بود - می‌افزاید: بعد این را^۱ برای پیامبر ﷺ یادآور شدم، فرمود: «چرا مرا خبر نمودی؟» حذیفه پاسخ داد: سوگند به ذاتی که تو را به حق نبی مبعوث نموده، من آن را تا اکنون در پشتم احساس می‌کنم!! فرمود: «اگر می‌دانستم که در عقبم هستی تخفیف می‌نمودم». هیشمی (۲/۲۷۵) می‌گوید: در این سنن بن هارون برجمی آمده، ابن معین گفته: سنن بن هارون برادر سیف است، و سنن خوبتر از برادرش است، و باری گفته: سنن از سیف ثقه‌تر است، و غیر ابن معین وی را ضعیف دانسته است.

حدیث عایشه (رضی الله عنها) درباره قرانت پیامبر ﷺ در قیام لیل

احمد از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده است که: به وی گفته شد، گروهی قرآن را در یک شب یکبار یا دو بار تلاوت می‌کنند، عایشه گفت: آنان خوانده‌اند و نخوانده‌اند، من با رسول خدا ﷺ تمام شب را قیام می‌نمودم، وی سوره بقره، آل عمران و نساء را می‌خواند، و بر هر آیه‌ای مرور می‌نمود، که در آن تخویف می‌بود، خداوند را دعا می‌نمود و پناه می‌جست، و بر هر آیه‌ای می‌گذشت که در آن بشارت و مژده می‌بود، خداوند را دعا می‌کرد و به سویش رغبت می‌نمود.^۲ هیشمی (۲/۲۷۲) می‌گوید: این را احمد روایت نموده - و در روایتی نزد وی آمده: یکی از آنان قرآن را دوبار یا سه بار می‌خواند - ابویعلی هم این را روایت کرده است، و در آن ابن لهیعه آمده، و درباره وی کلام است.

دستور پیامبر ﷺ در هنگام مریضی‌اش که ابوبکر ﷺ برای مردم نماز بخواند

بخاری از اسود روایت نموده، که گفت: نزد عایشه بودیم، و مواظبت بر نماز و مراعات و توجه به آن را ذکر کردیم، گفت: هنگامی که پیامبر ﷺ مریض شد، البته در همان مریضی‌اش که در آن درگذشت، نماز حاضر گردید و بلال اذان داد، فرمود: «ابوبکر را بگویند تا برای مردم نماز بخواند»، به او گفته شد: ابوبکر مردی است زود اندوهگین شونده و نازک دل، هرگاه در مقام تو بیایستد، نمی‌تواند برای مردم نماز بدهد، باز حرفش را تکرار نمود، و آن را برایش تکرار کردند، باز سوم سخنش را تکرار نموده، گفت: «شما چون صاحبان یوسف هستید!!^۳ ابوبکر را بگویند تا برای مردم نماز بخواند»، ابوبکر بیرون گردید، و آن گاه پیامبر ﷺ در نفسش راحت و سبکی احساس نمود، و در حالی که بر [شانه‌های] دو نفر تکیه زده بود بیرون آمد، گویی من به پاهایش نگاه می‌کنم که از درد بر زمین کشیده می‌شوند، آن گاه ابوبکر خواست عقب بیاید، ولی پیامبر ﷺ به او اشاره نمود، که در جاییت باش، بعد پیامبر ﷺ آورده شد و در پهلوی ابوبکر نشست. و نزد وی هم چنین از طریق دیگری از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که گفت: من چندبار آن را^۴ برای پیامبر خدا ﷺ تکرار نمودم، و چیزی که مرا به

^۱ یعنی: بودنم را در عقبش یادآور شدم. م.

^۲ ضعیف. احمد (۶/۹۲، ۱۱۹).

^۳ خطاب به همسرانش است.

^۴ یعنی این قول را که: ابوبکر مردی است زود اندوهگین شونده و نازک دل... م.

تکرار این مسئله واداشت، این بود که ترسیدم مردم از حضرت ابوبکر بدشان بیاید، و من می‌دانستم که هر کس در مقام وی بیايستند مردم به وی بدگمان می‌شوند، و دوست داشتم که پیامبر خدا ﷺ آن را از ابوبکر به کس دیگری محول سازد. و نزد مسلم از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که گفت: گفتم: ای رسول خدا، ابوبکر مردی است نازل و رقیق، وقتی قرآن را بخواند، اشکش را نمی‌تواند نگه دارد، ای کاش فرد دیگری غیر از ابوبکر را دستور می‌دادی! عایشه می‌افزاید: به خدا سوگند، انگیزه‌ای برایم در این کار وجود نداشت جز کراهیت اینکه مردم به اولین کسی که در مقام پیامبر خدا ﷺ می‌ایستند بدگمان شوند، می‌گوید: به همین خاطر دو بار یا سه بار به او مراجعه نمودم، گفت: «باید ابوبکر برای مردم نماز بدهد، شما صاحب‌های یوسف هستید»^۱.

این چنین در البدایه (۵/۲۳۲) آمده است.

و احمد از عبیدالله بن عبدالله روایت نموده، گفت: نزد عایشه (رضی الله عنها) رفتم و گفتم: آیا از مریضی رسول خدا ﷺ به من خبر نمی‌دهی؟ گفت: آری، مریضی پیامبر خدا ﷺ و دردش سنگین گردید، و گفت: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر تو هستند، فرمود: «آبی برایم در دیگ بریزید»، و ما چنان نمودیم، می‌افزاید: غسل نمود، و حرکت کرد که برخیزد ولی بیهوش گردید، و باز به هوش آمد و گفت: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر تو هستند، گفت: «آبی برایم در دیگ بریزید»، ما چنان نمودیم، وی غسل نمود، و باز حرکت کرد که برخیزد، ولی بیهوش گردید، باز به هوش آمد و گفت: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر تو هستند، گفت: «آبی برایم در دیگ بریزید»، و ما چنان نمودیم، وی غسل نمود، و حرکت کرد که برخیزد ولی بیهوش گردید، و باز به هوش آمد و گفت: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر شما هستند، می‌افزاید: و مردم در مسجد نشسته بودند و انتظار رسول خدا ﷺ را برای نماز عشاء می‌کشیدند، آن گاه پیامبر خدا ﷺ نزد ابوبکر ﷺ فرستاد تا برای مردم نماز بدهد، و ابوبکر مرد رقیق و نازکی بود، وی گفت: ای عمر، به مردم نماز بده، پاسخ داد: تو به این مستحق‌تری، بنابراین آن روزها را برای مردم نماز داد...^۲ و بیرون شدن پیامبر ﷺ را چنانکه گذشت متذکر شده، این چنین در البدایه (۵/۲۳۳) آمده. و این را همچنان بیهقی (۸/۱۵۱) و ابن ابی شیبه، چنانکه در الکنز (۴/۵۹) آمده، و ابن سعد (۲/۲۱۸) به مانند آن، روایت کرده‌اند.

سرور و خوشی مسلمانان به دیدار پیامبر ﷺ هنگامی که در وقت امامت ابوبکر به سوی آنان نگاه نمود

بخاری از انس رضی الله عنه روایت نموده که: ابوبکر رضی الله عنه در همان مریضی پیامبر ﷺ که در آن درگذشت برای ایشان نماز می‌داد، روز دوشنبه، آن گاه مسلمانان در صف‌ها در نماز قرار داشتند، پیامبر ﷺ در حالی که خود ایستاده بود، پرده حجره را بلند نمود و به سوی ما نگاه کرد، انگار که رویش ورقه مصحف بود، و تبسم نموده خندید، آنگاه

^۱ مسلم (۴۱۸) بخاری (۳۳۸۴) احمد (۷/۹۶، ۱۹).

^۲ بخاری (۶۸۷) مسلم (۴۱۸) احمد (۲/۵۲).

نزدیک بود که از خوشی دیدن وی نمازمان را رها سازیم، و ابوبکر بر پاشنه‌های خود عقب آمد، تا به صف برسد، و گمان نمود که پیامبر ﷺ برای نماز بیرون می‌آید، پیامبر ﷺ به سوی ما اشاره نمود که نمازتان را تمام کنید، و پرده را پایین نمود و در همان روز درگذشت.^۱ و نزد وی هم چنین از طریق دیگری از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ سه روز بیرون نیامد، و برای نماز اقامت گفته شد و ابوبکر رفت تا پیش شود، آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: «پرده را بلند کنید»، و آن را بلند نمود، هنگامی که روی پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار شد، دیگر به منظری نگاه نکرده بودیم، که از روی پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی برای ما آشکار شد، به نزدمان محبوب‌تر می‌بود، و پیامبر صلی الله علیه و آله به دست خود به سوی ابوبکر اشاره نمود که پیش رود، و پیامبر صلی الله علیه و آله پرده را پایین نمود، و دیگر برای او مقدر نشده بود که تا لحظه مرگ پیش نماز ما شود.^۲ این را مسلم روایت نموده است. این چنین در البدایه (۵/۲۳۵) آمده است. ابویعلی، ابن عساکر، ابن جریمه و احمد همچنان به معنای آن را به الفاظ مختلف از انس، چنانکه در الکنز (۴/۵۷) و المجموع (۵/۱۸۱) آمده، روایت کرده‌اند، و بیهقی (۸/۱۵۲) و ابن سعد (۲/۲۱۶) نیز به معنای آن را روایت نموده‌اند.

رغبت اصحاب (رضی الله عنهم) به نماز و شدت توجه و عنایت شان به آن به هوش آمدن عمر از بیهوشی‌اش وقتی که به نماز صدا کرده شد

طبرانی در الأوسط از مسوربن مخرمه روایت نموده، که گفت: نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه در حالی وارد شدم، که پوشانیده شده بود، پرسیدم: چگونه می‌بینیدش؟ گفتند: طوری که می‌بینی، گفتم: با ذکر نماز به هوش بیاوریدش، زیرا این بهترین راه برای به هوش آوردنش است، آن گاه گفتند: نماز ای امیرالمؤمنین، گفت: ها، به خدا سوگند، وقت برخاستن است!! و برای کسی که نماز را ترک کند حقی در اسلام نیست، و در حالی نماز گزارد که از جراحتش خون جاری بود. هیشمی (۱/۲۹۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند. و ابن سعد (۳/۳۵۰) این را از مسور روایت نموده که: هنگامی عمر به خنجر زده شد بیهوش گشت، گفته شد: وی اگر زنده باشد، بهترین راه برای به هوش آوردنش ذکر نماز است، آن گاه گفت: نماز ای امیرالمؤمنین، نماز خوانده شد، وی به هوش آمد و گفت: نماز، ها به خدا سوگند وقت برخاستن است!! و در اسلام حصه و نصیبی... و مانند آن را ذکر نموده.

شب زنده داری عثمان رضی الله عنه با یک رکعت و خواندن تمام قرآن در آن رکعت

طبرانی از محمدبن مسکین روایت نموده، که گفت: همسر عثمان رضی الله عنه هنگامی که وی را محاصره کردند گفت: می‌خواهید وی را به قتل برسانید؟! اگر وی را بکشید یا بگذارید، وی همه شب را با یک رکعت که قرآن را در آن می‌خواند زنده می‌نمود! اسنادش، چنانکه هیشمی (۹/۹۴) می‌گوید: حسن است، و این را ابونعیم در الحلیه (۱/۵۷) از محمدبن سرین به مثل آن روایت کرده، مگر اینکه در روایت وی آمده است: هنگامی که اطراف وی را گرفتند و

^۱ بخاری (۶۸۰) مسلم در کتاب الصلاة (۹۸) احمد (۱۶۳/۳).

^۲ بخاری (۶۸۱) مسلم (۴۱۹) احمد (۱۶۳/۳).

می‌خواستند به قتلش رسانند. و نزد وی هم چنین از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: همسر عثمان بن عفان رضی الله عنه وقتی او را به قتل رسانیدند گفت: آیا کسی را به قتل رسانیدید که شب را با خواندن همه قرآن در یک رکعت زنده نگه می‌داشت؟! ابونعیم می‌گوید: این چنین انس بن مالک گفته، و مردم آن را روایت نموده، گفتند: اسن بن سیرین.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۵۶) از عثمان بن عبدالرحمن تیمی روایت نموده است، که گفت: پدرم فرمود: امشب را در مقام^۱ با عبادت سپری خواهم نمود، گفت: هنگامی نماز عشاء را خواندم، خود را به مقام رسانیدم و در آن ایستادم، می‌افزاید: در حالی که من ایستاده بودم، ناگهان مردی دستش را میان شانه هایم گذاشت متوجه شدم که عثمان بن عفان رضی الله عنه است، می‌گوید: آن گاه از سوره ام القرآن^۲ شروع نمود و قرائت کرد تا اینکه قرآن را ختم نمود و رکوع و سجده کرد، بعد از آن کفش هایش را گرفت، نمی‌دانم که قبل از آن چیزی خوانده بود یا خیر. و نزد ابن المبارک در الزهد و ابن سعد و ابن ابی شیبیه و ابن منیع و طحاوی و دارقطنی و بیهقی از عبدالرحمن بن عثمان تیمی روایت است که گفت: عثمان را شبی نزد مقام دیدیم که جلو رفت، و همه قرآن را در یک رکعت خواند و برگشت. این چنین در المنتخب (۵/۹) آمده و گفته: سند آن حسن است. و نزد ابن سعد (۳/۷۵) از عطاء بن ابی رباح روایت است که: عثمان برای مردم نماز خواند، بعد پشت مقام ایستاد و همه کتاب خدا را در یک رکعت که نماز وترش بود خواند. و از محمد بن سیرین روایت است که: عثمان شب را زنده می‌داشت و قرآن را در یک رکعت ختم می‌نمود. این چنین در المنتخب (۵/۹) آمده است.

ابن عباس و قبول نمودن ترک نماز برای تداوی چشمش پس از اینکه کور شد

حاکم (۳/۵۴۶) از مسیب بن رافع روایت نموده، که گفت: هنگامی که چشم ابن عباس (رضی الله عنهما) کور شد، مردی نزدش آمد و گفت: تو اگر هفت روز برایم صبر کنی، و نماز را در حالی که بر پشت خوابیده به اشاره بخوانی و من مداوایت کنم آن شاء الله تعالی خوب می‌شوی، آن گاه وی نزد عایشه و ابوهریره (رضی الله عنهما) و دیگر اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد، و هر یکی از آنان می‌گفتند: چه فکر می‌کنی، اگر در این هفت روز بمیری با نماز چه می‌کنی؟! به همین سبب چشمش را گذاشت و تداویش نمود. و نزد بزار و طبرانی از ابن عباس روایت است که گفت: هنگامی که بینایی‌ام از بین رفت گفته شد: تو را تداوی می‌کنیم ولی روزهایی نماز را ترک کن، گفت: نخیر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته است: «کسی نماز را ترک کند، با خداوند در حالی روبرو می‌شود، که بر وی خشمگین می‌باشد»^۳ هیشمی (۱/۲۹۵) می‌گوید: این را بزار و طبرانی در الکبیر روایت نموده‌اند، و در آن سهل بن محمود آمده، و ابن ابی حاتم وی را یاد نموده، و گفته: از وی احمد بن ابراهیم دورقی و سعدان بن یزید روایت

^۱ مقام ابراهیم علیه السلام در جوار کعبه.

^۲ سوره فاتحه.

^۳ بزار (ص ۴۱) طبرانی در الکبیر (۳/۱۳۵) که در آن سه مشکل وجود دارد: اولاً ضعف سماک در روایت از عکرمه، ثانیاً: جهالت حال سهل بن محمود و ثالثاً: موقوف بودن حدیث. نگا: ضعیف الترغیب (۳۰۳) گرچه معنای آن صحیح است.

نموده‌اند، می‌گویم: و از وی محمد بن عبدالله مخزومی هم روایت کرده، و درباره وی سخنی نگفته، و بقیه رجال آن رجال صحیح اند. و نزد طبرانی در الکبیر از علی بن ابی جمیل و اوزاعی روایت است که گفتند: عبدالله بن عباس^۱ هر روز هزار سجده می‌نمود. هیشمی (۲/۲۵۸) می‌گوید: اسناد آن منقطع است.

رغبت عبدالله بن مسعود به نماز

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: وی خیلی اندک روزه می‌گرفت،^۲ و می‌گفت: من وقتی روزه بگیرم در نماز ضعیف می‌گردم، و نماز برایم محبوب‌تر از روزه است، و اگر روزه می‌گرفت، سه روز ماه را روزه می‌گرفت. هیشمی (۲/۲۵۷) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، و در بعض طرق آن آمده: و نماز چاشت را نمی‌خواند. و این را همچنان ابن جریر از عبدالرحمن بن یزید روایت نموده که: عبدالله بن مسعود اندک روزه می‌گرفت، به او گفته شد، وی پاسخ داد: من وقتی روزه بگیرم... و مثل آن را متذکر شده، چنانکه در الکنز (۴/۱۸۱) آمده است. و ابن سعد (۳/۱۵۵) این را از عبدالرحمن بن یزید روایت نموده، که گفت: فقیهی کم روزه دارتر از عبدالله بن مسعود ندیدیم، به او گفته شد: چرا روزه نمی‌گیری؟ پاسخ داد: من نماز را از روزه ترجیح داده و انتخاب می‌کنم، و وقتی روزه بگیرم در نماز ضعیف می‌گردم.

رغبت سالم مولای حدیفه به نماز

حاکم (۳/۲۲۵) از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: شبی بعد از نماز عشاء در آمدن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تأخیر نمودم، بعد آمدم، وی به من گفت: «کجا بودی؟» گفتم: قرائت یکی از اصحابت را در مسجد گوش می‌نمودیم، که مثل صدایش و قرائتش از هیچ یکی از یارانانت نشنیده‌ام، آن گاه برخاست و من هم همراهش برخاستم، و به وی گوش فرا داد و بعد از آن به من نگاه کرد و گفت: «این سالم مولای ابو حدیفه است!! ستایش خدایی راست که در امتم مثل این را گردانیده است».^۳ حاکم که ذهبی همراهش موافقه نموده می‌گوید: به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند.

رغبت ابوموسی و ابوهریره (رضی الله عنهما) به نماز

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۹) از مسروق روایت نموده، گفت: در سفری با ابوموسی اشعری رضی الله عنه بودیم، و شب را به بستان مزروعی پناه بردیم، آن جا پیاده شدیم و ابوموسی شب به نماز برخاست - و حسن صوت و حسن قرائتش

^۱ ممکن درست: علی بن عبدالله باشد و حاکم درباره وی گفته: علی «سجاد»، «بسیار سجده کننده» نامیده می‌شد.

^۲ یعنی روزه نفلی. م.

^۳ صحیح. ابن ماجه (۱۳۳۸) البانی آن را در صحیح ابن ماجه (۱۱۰۰) صحیح می‌داند. همچنین حاکم (۳/۲۲۵).

را متذکر شده - و افزوده: و بر هر چیزی مرور می نمود، آن را می گفت،^۱ بعد از آن گفت: (اللهم انت السلام، و منك السلام، و انت المؤمن تحب المؤمن، و انت المهیمن و تحب المهیمن، و انت الصادق تحب الصادق). ترجمه: «بار خدایا، تو سلام هستی، و سلامتی از توست، و تو مومن هستی و مؤمن را دوست می داری، و تو حفظ کننده هستی و حفظ کننده را دوست می داری، و تو صادق هستی و صادق را دوست می داری.»

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۸۳) از ابوعثمان نهدی روایت نموده گفت: هفت شب نزد ابوهریره رضی الله عنه مهمان بودم، او و خادمش و همسرش شب را در سه نوبت قیام می نمودند.

رغبت و علاقمندی ابوطلحه انصاری و مردی از انصار به نماز

مالک از عبدالله بن ابی بکر روایت نموده که: ابوطلحه انصاری رضی الله عنه در بستانش نماز می خواند، آن گاه پرنده ای^۲ پرواز نمود، و به گردش پرداخت و در طلب راه خارج شدن بود ولی راهی نمی یافت، این حالت خوشش آمد و ساعتی آن را با چشمش دنبال و پیگیری نمود، بعد از آن به نماز خود برگشت، و نمی دانست که چقدر نماز گزارده است، آن گاه گفت: من در این عالم مورد آزمایش قرار گرفته ام، و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، و آن چه را در نمازش به وی رسیده بود برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر نمود، و گفت: ای رسول خدا، آن باغ صدقه باشد، و جایی که می خواهی قرارش بده.^۳ این چنین در الترغیب (۱/۳۱۶) آمده، و گفته: عبدالله بن ابی بکر این قصه را درک ننموده است. و مالک هم چنین از عبدالله بن ابی بکر روایت نموده که: مردی از انصار در بستانش در قف - وادی است از وادی های مدینه - در وقت خرما نماز می گزارد، و خرما با میوه اش طوق برداشته بود، وی به سوی آن نگاه نمود، و آنچه را از میوه های آن دید خوشش آمد، باز به سوی نمازش برگشت و نمی دانست که چقدر خوانده است، آن گاه من به وسیله این مال مورد آزمایش قرار گرفته ام، و نزد عثمان بن عفان رضی الله عنه - که در آن روز خلیفه بود - آمد، و آن را برایش یادآور شد و گفت: آن باغ صدقه باشد، و در راه خیر قرارش بده، و عثمان بن عفان آن را به پنجاه هزار فروخت، و آن مال «پنجاه» نامیده شد.^۴ این چنین در الاوجز (۱/۳۱۵) آمده است.

رغبت ابن زبیر و عدی بن حاتم به نماز

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۳۵) از اسماء (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: ابن زبیر قیام کننده شب و روزه دار روز بود، و کبوتر مسجد نامیده می شد. و ابن عساکر از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر گاه وقت نماز فرا می رسید، من آمادگی لازم را برای آن داشته ام، و هنگامی که وقتش نیامده من به سویی پر از شوق و

^۱ این چنین در اصل و الحلیه آمده است، شاید مراد این باشد که: وقتی به آیت تسبیح مرور می نمود تسبیح می گفت و وقتی به آیت

سؤال می گذشت سؤال می نمود چنانکه در حدیث حدیفه رضی الله عنه گذشت. م

^۲ در نص: «دبسی» آمده، و هدف از آن پرنده ای کوچک، یا کبوتر نر است.

^۳ ضعیف. مالک در کتاب نماز (۶۹) شماره (۲۱۴) ابن عبدالبر می گوید این حدیثی است که آن را جز از این وجه نمی دانم و منقطع است.

^۴ مالک در کتاب نماز (۷۰) شماره (۲۱۵).

سرور بوده‌ام. این چنین در الکنز (۷/۸۰) آمده، و این را ابن المبارک، چنان که در الاصابه (۲/۴۶۸) آمده، روایت کرده است.

بنای مسجد

حدیث ابوهریره و طلق بن علی درباره بنای مسجد نبوی

احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که: آنان خشت را برای بنای مسجد حمل می‌نمودند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه شان بود، می‌گوید: در حالی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روبرو شدم، که خشتی را بر شکم خود گذاشته و حمل می‌نمود، گمان نمودم که برای وی سنگین است و باعث تکلیفش گردیده است، بنابراین گفتم: ای رسول خدا، آن را به من بده، فرمود: «ای ابوهریره تکه دیگری را بگیر، چون زندگی غیر از زندگی آخرت نیست». ^۱ هیشمی (۲/۹) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. ^۲ و احمد و طبرانی از طلق بن علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: مسجد را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا نمودم، وی می‌گفت: «بمأمی را به گل نزدیک کن ^۳ چون او از همه تان در بهم زدن گل خوب‌تر است و از همه تان بازوهای محکم‌تر و قوی‌تر دارد». ^۴ هیشمی (۲/۹) می‌گوید: این را احمد و طبرانی در الکبیر روایت نموده‌اند، و رجال آن موثق‌اند. و نزد احمد هم چنین از وی روایت است که گفت: در حالی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، که یارانش مسجد را بنا می‌نمودند، می‌گوید: گویا که از عمل آنان خوشش نیامد، می‌افزاید: پس بیلچه را گرفتم و گل را با آن بهم زدم، می‌گوید: گویا که از بیل گرفتن و کارم خوشش آمد، بنابراین فرمود: «حنفی ^۵ را در کار گل بگذارید، چون وی از شما در کار گل استوارتر است». ^۶ هیشمی (۲/۹) می‌گوید: در این ایوب بن عتبه آمده، و در مورد ثقه بودنش اختلاف شده است.

کوشش و تلاش همسر عبدالله بن ابی اوفی در بنای مسجد نبوی

بزار از ابن ابی اوفی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که همسرش وفات نمود، می‌گفت: وی را حمل نمایید، و در حملش علاقمندی نشان دهید: چون وی و کنیزهایش از شب هنگام، سنگ مسجدی را حمل می‌نمودند که بر

^۱ سند آن صحیح است. احمد (۲/۳۸۱) به شماره (۸۹۳۱).

^۲ اگر هدف در اینجا بنای مسجد نبوی در مدینه باشد، آن هم در ابتدای کار، درست و صحیح این است که ابوهریره در آن حضور نداشته، چون وی سال هفتم هجری، به مدینه هجرت نموده است، ولی اگر هدف کارهای بعدی بالای مسجد، یا بنای مسجد دیگری بوده باشد، در آن صورت اشکالی وجود ندارد، چون در نص، برخلاف عنوان، که از طرف محققین بالای کتاب وضع شده، تصریح به چشم نمی‌خورد، که تاکید بر بودن مسجد نبوی نماید. والله اعلم. م.

^۳ پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از یارانش را امر می‌کند، که طلق بن علی یمامی را به گل نزدیک سازد.

^۴ حسن. طبرانی (۸/۴۰۲) ابن حبان (۱۱۲۲).

^۵ نسبت به سوی بنی حنیف است، که طلق از آنان بود.

^۶ ضعیف. طبرانی (۸/۴۰۲) ابن عدی (۱/۳۴۵) در آن روایت ایوب از عتبه است که ضعیف است.

اساس تقوا بنا شده است، و ما در روز دو سنگ دو سنگ حمل می نمودیم. هیشمی (۲/۱۰) می گوید: در این ابومالک نخعی آمده، و ضعیف می باشد.

رغبت پیامبر ﷺ بر این که مسجدش چون سایه بان موسی علیه السلام باشد

طبرانی در الکبیر از عباد بن صامت رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: انصار به من گفتند: تا چه وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این شاخه های درخت خرما نماز می گزارد؟! بنابراین دینارهایی را برایش جمع نمودند، و آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده به او گفتند: این مسجد را اصلاح می نمایم و تزئینش می کنیم، فرمود: «من از برادرم موسی علیه السلام روی گردانی ندارم، سایه بانی باشد چون سایه بان موسی». هیشمی (۱/۱۶) می گوید: در این عیسی بن سنان آمده، احمد و دیگران او را ضعیف دانسته اند، عجلی، ابن حبان و ابن خراش در روایتش وی را ثقه دانسته اند. و نزد بیهقی در الدلائل از وی روایت است که: انصار مالی را جمع نمود، آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده گفتند: ای رسول خدا، با این مال مسجد را بنا نما، و تزئینش بده، تا چه وقت زیر این شاخه های درخت خرما نماز می گزاریم؟! رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من از برادرم موسی روی گردانی ندارم، سایه بانی باشد چون سایه بان موسی». ^۱ و بیهقی همچنان از حسن درباره چگونگی عریش یا سایه بان موسی [علیه السلام] روایت نموده، که گفت: «وقتی دستش را بلند می نمود به سقف سایه بان می رسید». و از ابن شهاب روایت است که: ستون های مسجد در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنه هایی از درخت خرما بود، و سقفش شاخه های درخت خرما و برگ های خرما بود، و بر سقف گل زیادی وجود نداشت، و وقتی باران می شد، مسجد از گل پر می گردید، و به صورت سایه بانی بود. ^۲

سجده پیامبر ﷺ در آب و گل در مسجدش

در صحیح در [باب] ليله القدر آمده: «در خواب دیدم، که در آب و گل سجده می کنم، بنابراین کسی که با رسول خدا اعتکاف نموده بود برگردد»، بعد ما برگشتیم ^۳ و در آسمان پاره ای ابر را هم نمی دیدیم، آن گاه ابری آمد و بارید تا این که از سقف مسجد جاری شد - و سقف آن از شاخه خرما بود - و برای نماز اقامت گفته شد، من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که در آب و گل سجده می نمود، تا جایی که اثر گل را در پیشانی اش دیدم. ^۴ این چنین در وفاء الوفاء (۱/۲۴۲) آمده است.

قبول نکردن پیامبر ﷺ که مسجدش بر اساس معماری شام بنیان گذاشته شود

^۱ ضعیف. بیهقی در الدلائل (۵۴۲ / ۲) ابن کثیر در البداية (۳ / ۲۱۱) می گوید: این حدیثی است که از این وجه غریب است.

^۲ ضعیف. بیهقی در الدلائل (۵۴۲ / ۲) از حسن بصورت مرسل. ابن کثیر در البداية (۳ / ۲۱۱) مرسل است.

^۳ گوینده در اینجا: ابوسعید خدری است.

^۴ بخاری (۶۶۹۱) از ابوسعید.

ابن زباله از خالد بن معدان روایت نموده است که گفت: پیامبر خدا ﷺ نزد عبدالله بن رواحه و ابودرداء ﷺ بیرون رفت، در حالی که همراه آنان چوب نی بود و مسجد را به وسیله آن متر می نمودند، پرسید: «چه می کنید؟» گفتند: می خواهیم مسجد رسول خدا ﷺ را بر اساس معماری شام بنیاد نهیم، و مخارج آن بر انصار تقسیم می شود، فرمود: «آن را به من بدهید»، آن گاه نی را از آنان گرفت، و به طرف درب رفت و آن را بیرون انداخت، و فرمود: «نه هرگز اینطور نیست، گیاهی، چوب هایی و سایه بانی چون سایه بان موسی باشد، این کار نزدیکتر از آن است»، گفته شد: سایه بان موسی چیست؟ پاسخ داد: «وقتی برمی خاست سرش به سقف می خورد».^۱ این چنین در وفاءالوفاء (۱/۲۴۱) آمده است.

توسعه مسجد نبوی در زمان عمر و عثمان (رضی الله عنهما)

احمد از نافع روایت نموده است که: عمر ﷺ از استوانه تا مقصوره^۲ به مسجد افزود، و عمر گفت: اگر از رسول خدا ﷺ نمی شنیدم که می گفت: «لازم است که بر مسجدمان بیفزاییم» نمی افزودم. و بخاری و ابوداود از نافع روایت نموده اند که، عبدالله - یعنی ابن عمر (رضی الله عنهما) - به او خبر داد که: مسجد در زمان پیامبر خدا ﷺ از خشت خام آماده شده بود، و سقفش شاخه های درخت خرما بود، و پایه هایش هم چوب های خرما بود، و ابوبکر ﷺ چیزی در آن نیفزود، عمر ﷺ بر آن افزود، و آن را بر همان بنیادش که در زمان رسول خدا ﷺ بود با خشت و شاخه های خرما بنیاد گذاشت، و پایه هایش را هم از چوب ساخت، بعد از آن عثمان ﷺ آن را تغییر داد، و در آن توسعه و افزایش زیادی آورد، و دیوارهایش را با سنگ های منقوش و گچ تعمیر نمود، و پایه هایش را نیز از سنگ های منقوش درست نمود، و سقفش را از درخت ساج آماده ساخت.^۳

ابوداود همچنان - که بر آن سکوت اختیار نموده - از عطیه از ابن عمر روایت نموده است، که گفت: ستون های مسجد نبوی ﷺ در زمان رسول خدا ﷺ از تنه های درخت خرما بود، و بالایش از شاخه های درخت خرما سایه شده بود، بعد این ها در زمان خلافت ابوبکر ﷺ کهنه و پوسیده شد، و ابوبکر باز آن را از تنه های درخت خرما و شاخه های خرما تعمیر نمود، و باز این ها در زمان خلافت عثمان ﷺ پوسیده شدند، و او آن را با خشت پخته تعمیر نمود، که تاکنون ثابت است.^۴

و در صحیح مسلم از محمود بن لبید روایت است که: عثمان بن عفان خواست مسجد را بسازد، ولی مردم آن را نپسندیدند، و مناسب دیدند که آن را بر همان حالتش بگذارد، وی گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می گوید: «کسی که برای خدا مسجدی بسازد، خداوند برای وی در جنت مثل آن را بنا می کند».^۵

^۱ ضعیف مرسل است. خالد بن معدان از تابعین است و برای وی شنیدن از معاذ ثابت نشده است.

^۲ اطاق کوچکی بود برای خطیب در زمان بنی امیه، و هدف اینجا جای آن است.

^۳ بخاری (۴۴۶) احمد (۱۳۰/۲) ابوداود (۴۵۵۱).

^۴ ضعیف. ابوداود (۴۵۲۰) آلبانی آن را در ضعیف ابوداود، ضعیف دانسته است.

^۵ مسلم (۵۳۳) در کتاب مساجد.

و یحیی از مطلب بن عبدالله بن حنطب روایت نموده، که گفت: هنگامی که عثمان بن عفان در سال بیست و چهارم عهده دار خلافت گردید، مردم با او صحبت نمودند، تا مسجدشان را توسعه بدهد، و از تنگ بودن آن در روز جمعه به او شکایت بردند، حتی که آنان در میدان نماز می‌گزاردند، آن گاه عثمان در این مورد با اهل رأی و اصحاب رسول خدا ﷺ مشورت نمود و آنان اتفاق نمودند، که آن را منهدم سازد و بر آن بیفزاید، وی نماز ظهر را برای مردم امامت نمود و بعد به منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم من می‌خواهم مسجد رسول خدا ﷺ را منهدم سازم، و بر آن بیفزایم، و گواهی می‌دهم که از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «کسی که برای خداوند مسجدی بسازد، خداوند برایش خانه‌ای در جنت می‌سازد». در این امر من سلفی دارم و امامی دارم، که از من در این عمل سبقت نموده و قبل از من گذشته، عمر بن خطاب، وی بر این افزوده بود و بنایش نموده بود، و من با اهل رأی اصحاب رسول خدا ﷺ مشورت نمودم، و ایشان بر منهدم ساختن و بنا و توسعه آن اتفاق نمودند، و مردم آن را در آن روز نیکو پنداشتند و برایش دعا کردند، وی هنگامی که صبح نمود، کارگران را فراخواند و خودش نیز در آن شریک شد، وی مردی بود که همیشه روزه می‌گرفت، و از در شب نماز می‌گزارد، و از مسجد بیرون نمی‌رفت، و امر نمود تا گچ الک شده در بطن نخل آماده شود، ابتدای کار وی در ماه ربیع الاول سال بیست و نهم شروع گردید، و وقتی که مهتاب محرم سال سی‌ام داخل گردید از آن فارغ شد، به این صورت مدت کارش ده ماه بود. این چنین در وفاء الوفاء (۳۵۶ / ۱/۳۵۵) آمده است.

خط کشیدن پیامبر ﷺ برای قبیله جهینه در مدینه برای مسجد

طبرانی در الأوسط والکبیر از جابر بن اسامه جهنی رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: با رسول خدا ﷺ و یاراناش در بازار روبرو شدم و گفتم: رسول خدا ﷺ کجا می‌خواهد برود؟ گفتند: می‌خواهد برای قومت خطی برای مسجد بکشد، می‌افزاید: آمدم که وی برای آنان مسجدی را خط کشیده، و در قبله آن چوبی را نصب نموده و آن را قبله قرار داده.^۱ هیشمی (۲/۱۵) می‌گوید: در این معاویه بن عبدالله بن حبیب آمده، و کسی را نیافتم که سرگذشت وی را نوشته باشد. ابونعیم این را از جابر بن اسامه جهنی همانند آن را روایت کرده است. چنانکه در الکنز (۴/۲۶۲) آمده است. و باوردی از اسامه جهنی همانند آن را روایت نموده است، چنانکه در الکنز (۴/۲۶۳) آمده است.

نامه عمر به امیران شهرها تا مسجد بنا نمایند

ابن عساکر از عثمان به عطاء روایت نموده است، که گفت: هنگامی که عمر بن خطاب شهرها را فتح نمود، برای ابوموسی اشعری رضی الله عنه که والی بصره بود نوشت، تا یک مسجد جامع بسازد، و یک مسجد هم برای قبایل بنا کند، و وقتی روز جمعه فرا رسید، به مسجد جامع بیبوندند، و در جمعه حاضر شوند، و برای سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که

^۱ ضعیف. طبرانی (۱/ ۱۸۹ / ۲) الاوسط (۲/ ۲۸۴ / ۲۸۶) از دو راه. آلبانی در الضعیفة (۱/ ۶۴۶) سند آن حسن یا نزدیک به حسن است...

والی کوفه بود مثل آن را نوشت، و برای عمرو بن عاص رضی الله عنه که والی مصر بود همانند آن را تحریر نمود، و برای امیران لشکرها نوشت که در قریه‌ها جای گزین نشوند و در شهرها سکونت اختیار نمایند، و در هر شهر یک مسجد بسازند، و قبایل مسجد بسازند، چنانکه اهل کوفه، بصره و اهل مصر ساخته‌اند،^۱ و مردم به امر عمر و سفارش وی متسمک بودند. این چنین در الکنز (۴/۲۵۹) آمده است.

تنظیف و پاک نمودن مساجد

امر پیامبر صلی الله علیه و آله به بنای مساجد در خانه‌ها و پاک نمودن آن‌ها

احمد از عروه بن زبیر و او از بعضی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور می‌داد، تا در منزل‌های مان مسجد بسازیم، و آن را خوب و نیکو آماده سازیم و پاکش نماییم.^۲ هیشمی (۲/۱۱) می‌گوید: این را احمد روایت نموده است، و اسناد آن صحیح است. و نزد ابوداود، و ترمذی و ابن ماجه از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به بنای مساجد در منزل‌ها دستور داد، و امر نمود که پاک شوند و صاف نگه داشته شوند.^۳ این چنین در المشکوه (ص ۶۱) آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و دیدن زنی در جنت که مسجد را پاک می‌نمود. البته بعد از وفات آن زن

طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده است که: زنی بود آشغال را از مسجد جمع می‌کرد، وی وفات یافت و پیامبر صلی الله علیه و آله از دفنش با خبر نشد، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی کسی از شما می‌میرد مرا خبر کنید»، و بر وی^۴ نماز خواند و گفت: «من وی را در جنت دیدم در حالی که وی آشغال را از مسجد بر می‌دارد». هیشمی (۲/۱۰) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده است، و در تراجم النساء گفته: زنی که خاشاک و آشغال را از مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می‌نمود، زنی بود کوتاه و سیاه، و بعد از این کلام اسنادی را از انس رضی الله عنه ذکر نموده، و گفته: ... و حدیث را متذکر شده، و رجال اسناد انس رجال صحیح اند، و در اسناد ابن عباس عبدالعزیز بن فائد آمده، که مجهول می‌باشد، و گفته شده: در آن فائد بن عمر آمده، و این قول اشتباه است.

عمر رضی الله عنه و خوشبوی نمودن مسجد نبوی توسط دود مشک

^۱ ممکن درست چنین باشد: و قبایل مساجدی برای غیر نماز جمعه بسازند.

^۲ صحیح. احمد (۵/۳۷۱).

^۳ صحیح. ابوداود (۴۵۵) ترمذی (۵۹۴).

^۴ یعنی سر قبرش رفته بر وی نماز جنازه اداء نمود، چنانکه در بخاری (۱/۶۵) آمده است. م.

^۵ سند آن ضعیف است. طبرانی (۱۱/۲۳۹) در سند آن عبدالعزیز بن فائد است که مجهول است.

ابویعلی از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده که: عمر رضی الله عنه هر جمعه مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را توسط دود خوشبویی می نمود. ^۱ هیشمی (۲/۱۱) می گوید: در این عبدالله بن عمر العمری آمده، احمد و غیرش او را ثقه دانسته اند، و در حجت آوردن وی اختلاف شده است.

پیاده رفتن به مسجدها

قصه انصاری که از خانه دورش به سوی مسجد شتاب می نمود

احمد، مسلم، دارمی، ابوعوانه، ابن خزیمه و ابن حبان از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: مردی بود، که خانه اش نسبت به همه از مسجد دورتر بود، ولی نماز جماعت را از دست نمی داد، به وی گفته شد: چرا خری نمی خری که در تاریکی و شدت گرما سوار شوی، گفت: دوست ندارم که منزلم در پهلوی مسجد باشد، من می خواهم که پیاده آمدنم به مسجد و برگشتنم به خانه ام برایم نوشته شود!! آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند آن را برای جمع نموده است».^۲

و نزد طیالسی، مسلم و ابن ماجه از وی روایت است که گفت: مردی بود از انصار، که خانه اش دورترین خانه در مدینه بود، و نماز را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دست نمی داد، این حالتش مرا ناراحت کرد و به او گفتم: ای فلان، چرا خری نمی خری که تو را از گرما و جانوران زمین ننگه دارد، گفت: به خدا سوگند، دوست ندارم که خانه ام به خانه محمد صلی الله علیه و آله متصل باشد، این حرف وی برای من گران تمام شد، و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و به او خبر دادم، وی او را طلب نمود، و آن شخص مثل گفته قبلی اش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز گفت، و متذکر شد که وی در قبال آن خواهان اجر و پاداش است، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «برای تو آنچه است که نیت پاداش آن را نموده ای».^۳ این را همچنان ابوداود و حمیدی به معنای آن روایت کرده اند، و در روایت حمیدی آمده: «برای وی در هر قدمی که به سوی مسجد بر می دارد درجه ای است».^۴ این چنین در الکنز (۴/۲۴۴) آمده است.

نزدیک گام گذاردن پیامبر صلی الله علیه و آله در رفتنش به سوی مسجد

طبرانی از زیدبن ثابت رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: با پیامبر صلی الله علیه و آله راه می رفتم، و می خواستیم به نماز برویم، وی گامها را نزدیک می گذاشت، و فرمود: «ایا می دانید که چرا گامها را نزدیک می گذارم؟» گفتم: خدا و پیامبرش داناتراند، گفت: «بنده تا وقتی در طلب نماز باشد، در نماز می باشد».^۵ هیشمی (۲/۳۲) می گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و در روایت دیگری نزد وی مده است: «این را به خاطری نمودم، تا گام هایم در طلب نماز

^۱ ضعیف. ابویعلی (۱۹۱).

^۲ مسلم (۶۶۳) ابوداود (۵۵۷).

^۳ مسلم (۶۶۳) ابوداود (۵۵۷).

^۴ حمیدی در مسند خویش (۳۷۶).

^۵ ضعیف. طبرانی (۱۱۷/۵) نگا: المجمع (۲/۳۲).

افزون باشد»، و در آن ضحاک بن نبراس آمده، و ضعیف می‌باشد، و آن را موقوف برزید بن ثابت روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح اند.

انس بن مالک رضی الله عنه و نزدیک گذاشتن گامها در سیر به سوی مسجد

طبرانی از الکبیر از ثابت روایت نموده است، که گفت: با انس بن مالک رضی الله عنه در زاویه^۱ راه می‌رفتیم، که ناگهان صدای اذان را شنید، بعد از آن گامها را نزدیک گذاشت، تا این که داخل مسجد شدیم، بعد از آن گفت: ای ثابت می‌دانی، که چرا با تو چنین راه رفتیم؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناتراند، گفت: تا عدد گامها در طلب نماز زیاد شود. هیشمی (۲/۳۲) می‌گوید: این را انس از زید بن ثابت روایت نموده است، واللّه اعلم، و در آن ضحاک بن نبراس آمده، که ضعیف می‌باشد.

شتاب ابن مسعود به سوی نماز

طبرانی در الکبیر از مردی از طییء از پدرش روایت نموده است که: ابن مسعود رضی الله عنه به سوی مسجد بیرون رفت، و در حرکتش شتاب نمود، به او گفته شد: آیا این را در حالی انجام می‌دهی که خودت از آن نهی می‌کنی؟ گفت: هدفم دریافت لبه نماز بود: تکبیر اولی.^۲ در این راوی است که وی نام برده نشده، چنانکه می‌بینی. و نزد وی همچنان از سلمه بن کهیل روایت است که: ابن مسعود به سوی نماز شتاب نمود، به او گفته شد [چرا؟] پاسخ داد: آیا مستحق‌ترین چیزی که به سوی آن شتاب کنید نماز نیست؟^۳ و سلمه از ابن مسعود نشنیده، چنانکه هیشمی (۲/۳۲) گفته.

نهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شتاب به سوی نماز

طبرانی در الأوسط از ابوقتاده رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: در حالی که همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می‌گزاردیم، ناگهان غوغا و فریاد درهم و برهم مردانی را در عقبش شنید، هنگامی که نمازش را تمام نمود، پرسید: «شما را چه شده است؟» گفتند: به سوی نماز شتاب نمودیم، فرمود: «اینطور مکنید، هر یک از شما آنچه را بخواند که درک نموده، و آنچه را از نزدش فوت شده قضایی بیاورد».^۴ و رجال آن رجال صحیح اند، و این حدیث به این لفظ متفق علیه است: «آنچه از شما فوت شده، آن را تمام نمایید»، چنانکه هیشمی (۲/۳۱) گفته است.

مساجد چرا بنا شده‌اند و در آن چه می‌کردند

انکار اصحاب بر اعرابی که در مسجد بول نمود و موقف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقابلش

^۱ اسم موضعی است در بصره.

^۲ ضعیف. طبرانی (۲۵۴/۹، ۲۵۵) در آن یک ناشناخته است.

^۳ ضعیف. طبرانی (۲۷۲/۹) و سند آن منقطع است.

^۴ بخاری (۹۰۸) از ابوهریره به مانند آن.

مسلم (۱/۱۳۸) - لفظ هم از وی است - و طحاوی (۱/۸) از انس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در حالی که ما در مسجد با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، ناگهان بادیه نشینی آمد، و در مسجد مشغول بول کردن شد، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: باز ایست، باز ایست، می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بولش را قطع نکنید، بگذاریدش»، بنابراین وی را ترک نمودند، تا این که بول نمود، بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را طلب نموده گفت: «این مسجدها برای چیزی از این بول و ادرار سزاوار نیست، این‌ها فقط برای ذکر خدا، نماز و قرائت قرآن‌اند» - یا چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: می‌گوید: و مردی را از قوم امر نمود، و او دلوی از آب را آورد و بر آن ریخت.^۱

قصه پیامبر صلی الله علیه و آله با آنانی که نشستند و در مسجد ذکر خداوند را می‌نمودند

مسلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: معاویه رضی الله عنه به سوی حلقه‌ای در مسجد بیرون رفت و گفت: چه شما را نشانیده است؟ گفتند: نشستیم خداوند را یاد می‌کنیم، گفت: شما را به خدا سوگند، آیا شما فقط به خاطر ذکر نشستید! گفتند: بلی فقط به خاطر ذکر نشستیم، گفت: من شما را به سبب تهمت‌ی سوگند ندادم، هیچ کس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله منزلت مرا نداشت، که از من کمتر از وی حدیث روایت کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حلقه‌ای از یارانش وارد شد و گفت: «چه شما را نشانیده است؟» گفتند: نشستیم، خداوند را یاد می‌کنیم، و او را بر هدایت مان به اسلام و احسان و منتش بر ما می‌ستاییم، گفت: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، که شما فقط به خاطر ذکر نشستید؟» گفتند: به خدا سوگند، که فقط به خاطر ذکر نشستیم، فرمود: «من شما را به سبب هیچ تهمت‌ی بر شما سوگند ندادم، ولی جبریل نزد آمد و به من خبر داد، که خداوند به شما بر ملائک افتخار می‌کند».^۳ این چنین در ریاض الصالحین (ص ۵۱۶) آمده، و این را هم چنین ترمذی و نسائی، چنانکه در جمع الفوائد (۲/۱۲۹) آمده، روایت کرده‌اند.

قصه پیامبر صلی الله علیه و آله با سه تن و نشستنش نزد اصحاب قرآن

بخاری و مسلم از ابوواقد حارث بن عوف رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در مسجد نشسته بود، و مردم همراهش بودند، ناگهان سه تن پیش آمدند، دو تن از آنان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و یکی شان رفت، آن دو نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادند، بعد یکی از آنان جایی را در حلقه دید و در آن نشست، و دومی در عقب آنان نشست، و سعی برگشت و رفت، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فارغ گردید، گفت: «آیا شما را از این سه تن خبر ندهم؟ یکی از آنان به سوی خدا روی آورد و خداوند جایش داد، و دیگری حیا نمود و خداوند نیز از وی حیا

^۱ مسلم (۲۸۵) در الطهارة.

^۲ یعنی کسانی که چون من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل خوبی قرار داشتند، از وی احادیث زیادی روایت می‌کنند، و من در ضمن داشتن آن درجه و منزلت از همه شان کمتر حدیث روایت می‌کنم. م.

^۳ مسلم (۲۷۰۱) ترمذی (۳۳۸۰) احمد (۹۲/۴) نسائی (۲۴۶/۸).

کرد، و دیگرشان اعراض نمود، خداوند از وی اعراض کرد.^۱ این چنین در ریاض الصالحین (ص ۵۱۵) آمده است. و این را همچنان مالک و ترمذی، چنانکه در جمع الفوائد (۱/۲۱) آمده، روایت کرده‌اند. و ابن منده، از ابوالقمرء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله حلقه‌هایی بودیم و صحبت می‌نمودیم، که ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله از یکی از حجره‌هایش نزد ما بیرون آمدند، و به سوی حلقه‌ها نظر نمود، و بعد از آن نزد اصحاب قرآن نشست و گفت: «به این مجلس مأمور شده‌ام». این چنین در الاصابه (۴/۱۶۰) آمده است. و این را ابن عبدالبر در الاستیعاب (۴/۱۶۴) روایت نموده است. این را هم چنین ابوعمروالدانی در طبقات القراء، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۹) آمده، روایت کرده است.

قول علی رضی الله عنه درباره خوانندگان قرآن

طبرانی از الأوسط از کلیب بن شهاب روایت شده است، که گفت: علی بن ابی طالب رضی الله عنه از کسانی که در مسجد قرآن را می‌خواندند و تعلیمش می‌دادند، آواز و غوغایی را شنید و گفت: خوشی باد به این‌ها!! اینان محبوب‌ترین مردمان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. این چنین در المجمع (۷/۱۶۶) آمده است. و ابن منیع این را همانند آن، چنان که در الکنز (۱/۲۱۸) آمده، روایت کرده است. و نزد بزار، چنانکه در المجمع (۷/۱۶۲) آمده، از کلیب همچنان روایت است که گفت: علی رضی الله عنه در مسجد بود - گمان می‌کنم که گفت: مسجد کوفه - ، آن گاه صدای شدیدی را شنید و گفت: اینان کیستند؟ پاسخ داد: قومی اند، که قرآن می‌خوانند یا قرآن می‌آموزند، گفت: اینان محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. هیشمی (۷/۱۶۶) می‌گوید: و در اسناد طبرانی حفص بن سلیمان غاضری آمده، و متروک می‌باشد، و احمد او را در روایتی ثقه دانسته و در غیر آن ضعیفش دانسته، و در اسناد بزار اسحاق بن ابراهیم تقفی آمده، که ضعیف می‌باشد.

قصه ابوهریره رضی الله عنه با اهل بازار

طبرانی از الأوسط به اسناد حسن از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که: وی بر بازار مدینه عبور نمود، و در آن ایستاد و گفت: ای اهل بازار، چقدر عاجز هستند؟ گفتند: چرا ای ابوهریره؟ پاسخ داد: میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله تقسیم می‌شود و شما اینجا هستید!! آیا نمی‌روید که سهم تان را از آن بگیرید؟ گفتند: در کجاست؟ فرمود: در مسجد، آن گاه به سرعت بیرون رفتند، و ابوهریره برای شان ایستاد تا این که برگشتند، آن گاه به آنان گفت: شما را چه شده؟ گفتند: ای ابوهریره به مسجد رفتیم و در آن داخل شدیم، ولی در آن چیزی را ندیدیم که تقسیم شود!! ابوهریره به آنان گفت: داخل شدیم، ولی در آن چیزی را ندیدیم که تقسیم شود!! ابوهریره به آنان گفت: در مسجد هیچکسی را ندیدید؟ گفتند: بلی، قومی را دیدیم که نماز می‌گزاردند، و قومی را دیدیم که قرآن می‌خواند، و قومی را دیدیم

^۱ بخاری (۶۶) مسلم (۲۱۷۶).

که حلال و حرام را یاد می نمود، ابوهریره به آنان گفت: وای بر شما!! همان میراث محمد ﷺ است.^۱ این چنین در الترغیب (۱/۶۶) آمده است.

ستایش عمر رضی الله عنه از اهل مجالس در مساجد

مروزی و ابن ابی شیبہ از ابن معاویہ کندی روایت نموده اند، که گفت: از شام^۲ نزد عمر رضی الله عنه آمدم، وی از من در مورد مردم پرسید و گفت: ممکن است مردی چون شتر گریزی داخل مسجد شود، اگر مجلس قومش را دید و کسانی را دید که ایشان را می شناسد، نزد شان بنشیند، گفتم: نخیر، آنجا مجلس های مختلف است، می نشینند و خیر را می آموزند و یادش می کنند، گفت: تا وقتی همینطور باشید، به خیر و سلامتی می باشید. این چنین در الکنز (۵/۲۲۹) آمده است.

حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجد با یارانش به سوی یهود

بخاری، مسلم و ابوداود از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: در حالی که ما روزی در مسجد قرار داشتیم، پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون شد و گفت: «به سوی یهود حرکت کنید»، بعداً پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام بیاورید، سلامت می مانید»، گفتند: ابلاغ نمودی، گفت: «همان را می خواهم، اسلام بیاورید، سلامت می مانید»، گفتند: ابلاغ نمودی، فرمود: «همان را می خواهم»، باز آن را برای سومین بار گفت: بعد از آن فرمود: «بدانید که زمین از خدا و رسول وی است، و من می خواهم شما را از این زمین بیرون کنم، و کسی که از شما در مالش چیزی می یابد باید آن را بفروشد،^۳ وگرنه بدانید که زمین از خدا و پیامبرش است.»^۴ این چنین در جمع الفوائد (۲/۴۴) آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و گذاشتن سعد بن معاذ در مسجد هنگامی که در روز خندق مجروح گردید

بخاری و مسلم از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده اند که گفت: سعد رضی الله عنه در روز خندق مجروح گردید، وی را مردی از قریش که به او حبان بن عرقه گفته می شد، به تیر زد، و تیر وی در شاهرگ^۵ او اصابت نموده بود پیامبر صلی الله علیه و آله برای او خیمه در مسجد برپا نمود تا او را از نزدیک عیادت کند. هنگامی که از خندق برگشت سلاح را گذاشت و غسل نمود، آنگاه جبرئیل در حالی نزدش آمد که از سرش غبار می ریخت وی گفت سلاح را گذاشتی، به خدا سوگند من آن را نگذاشته ام و به سوی آنان بر. فرمود به کدام سو؟ وی به سوی بنی قریظه اشاره نمود. آن گاه پیامبر نزد آنان رفت و آنان تابع حکم پیامبر شدند: پیامبر داوری را در بین آنان به سعد محول

^۱ حسن. منذری در الترغیب و هیثمی در المجمع (۱/ ۱۲۴) و آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۸۳) حسن دانسته اند.

^۲ سرزمین شام. م.

^۳ کسی که در مالش چیزی را می یابد، و توانایی حمل آن را ندارد، باید به فروشش برساند.

^۴ بخاری (۳۱۶۷) مسلم (۱۷۶۵) ابوداود (۳۰۰۳) احمد (۲/ ۴۵۱).

^۵ رگی است در ذراع که رگ چهار اندام نیز می گویند، و در عربی برایش اکحل گفته می شود. م.

گردانید. سعد گفت من درباره آنان چنین حکم می‌کنم که جنگ جوانان آنان کشته شوند و زنان و اولادشان کنیز و برده گرفته شوند، و اموال شان تقسیم گردد، هشام می‌گوید: پدرم برایم از عایشه (رضی‌الله عنها) خبر داد که سعد گفت: بار خدایا، تو می‌دانی که جهاد علیه هیچکسی در راه تو برایم محبوب‌تر، از جهاد علیه قومی که پیامبرت را تکذیب و اخراج نموده‌اند نیست. بار خدایا، من گمان می‌کنم که تو جنگ را در میان ما و ایشان تمام نموده‌ای، و اگر از جنگ قریش چیزی باقی مانده باشد، مرا برای آنان باقی بگذار تا با ایشان در راه تو جهاد کنم، و اگر جنگ را تمام نموده باشی، این زخم را بترکان و مرگم را در آن بگردان، آن گاه وسط زخمش ترکید -، و در مسجد آنان خیمه‌ای بود از بنی غفار - ناگهان دیدند که به طرف شان خون در جریان است، آنان گفتند: ای اهل خیمه، این چیست که از طرف شما به سوی ما می‌آید؟ ناگهان دیده شد که خون از زخم سعد در جریان است، و او بر اثر آن درگذشت.^۱ این چنین در جمع الفوائد (۲/۵۲) آمده است.

خواب اهل صفه و ابوذر و بعضی اصحاب در مسجد

ابن سعد در الطبقات (۲/۲۰) از یزید بن عبدالله بن قسیط روایت نموده است، که گفت: اصحاب صفه گروهی از یاران رسول خدا ﷺ بودند که منزلی برای خود نداشتند، و در عهد رسول خدا ﷺ در مسجد می‌خوابیدند و در سایه آن زندگی می‌کردند، و غیر آن مأوایی نداشتند، و رسول خدا ﷺ آنان را وقتی که نان شب فرا می‌رسید دعوت می‌نمود، و ایشان را بر اصحاب خود تقسیم می‌کرد، و گروهی از آنان با رسول خدا ﷺ نان شب را صرف می‌نمودند، تا اینکه خداوند غنا و فراخی آورد. و احمد از اسماء - یعنی دختر یزید^۲ - روایت نموده که: ابوذر غفاری رضی‌الله عنه خدمت پیامبر خدا ﷺ را می‌نمود، و وقتی که از خدمت وی فارغ می‌شد، به مسجد می‌رفت، و همان مسجد خانه‌اش بود که در آن تکیه می‌داد، روزی رسول خدا ﷺ داخل گردید، و ابوذر را بر زمین در مسجد افتاده یافت، آن گاه رسول خدا ﷺ پاهای وی را تکان داد، تا اینکه نشست، و پیامبر خدا ﷺ به او گفت: «آیا تو را در خواب نمی‌بینم؟» ابوذر گفت: ای رسول خدا پس در کجا بخوابم؟ و آیا من خانه‌ای غیر این دارم؟ و حدیث را در امر خلافت متذکر شده.^۳ هشمی (۲/۲۲) می‌گوید: این را احمد روایت نموده، و طبرانی بعضی آن را در الکبیر روایت کرده است، و در آن شهر بن حوشب آمده، و درباره وی کلام است، و ثقه نیز دانسته شده. و نزد طبرانی در الأوسط از ابوذر روایت است که: وی خدمت پیامبر ﷺ را می‌نمود، و وقتی از خدمتش فارغ می‌شد، به مسجد آمده در آن می‌خوابید. در این روایت نیز شهر آمده، چنانکه هشمی گفته است، و قصه‌های ابوذر و غیر وی از اصحاب در بخش خواب در مسجد در مهمانی مهمانان گذشت.

و بیهقی و ابن عساکر از حسن روایت نموده‌اند که: وی در مورد خواب چاشت در مسجد پرسیده شد، پاسخ داد: عثمان بن عفان رضی‌الله عنه را وقتی که خلیفه بود، دیدم که در وقت چاشت در مسجد می‌خوابید. این چنین در الكنز

^۱ بخاری (۴۶۳) و (۴۱۲۲) و مسلم (۱۷۶۹).

^۲ در المجمع و اصل: دختر زید آمده، که تصحیف است.

^۳ ضعیف. احمد (۴۵۷/۶) نگا: المجمع (۲/۲۲).

(۴/۲۶۱) آمده است. و ابن ابی شیبہ از ابن عمر (رضی اللہ عنہما) روایت نموده، که گفت: ما در حالی که جوان بودیم در زمان رسول خدا ﷺ در مسجد می خوابیدیم. و نزد وی هم چنین از ابن عمر ﷺ روایت است که: ما نماز جماعت را می خواندیم و باز بر می گشتیم و در وقت چاشت می خوابیدیم. این چنین در الکنز (۴/۲۶۱) آمده است. و ابن سعد (۳/۲۹۴) از زهری روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب ﷺ فرمود: وقتی که یکی از شما در مسجد طولانی نشست، ایرادی ندارد که پهلویش را بر زمین بگذارد، چون این پسندیده است تا او در نشستنش خسته نشود. و عبدالرزاق از خلیل ابواسحاق روایت نموده، که گفت: ابن عباس (رضی اللہ عنہما) را از خواب در مسجد پرسیدم، گفت: اگر برای نماز و طواف بخوابی اشکالی ندارد. این چنین در الکنز (۴/۲۶۱) آمده است.

پناه بردن پیامبر ﷺ به مسجد در وقت شدت باد و کسوف

ابن ابی الدنیا از جابر ﷺ روایت نموده که: رسول خدا ﷺ وقتی شبی دارای باد شدید می بود، پناه گاهش مسجد بود، تا اینکه باد آرام می شد، و وقتی در آسمان چیزی از کسوف آفتاب یا مهتاب رخ می داد، پناه بردن وی به محل نماز بود. این چنین در الکنز (۴/۲۸۹) آمده، و گفته: سند آن حسن است. و ابونعیم در الحلیه (۳/۳۱۲) از عطاء روایت نموده که: یعلی بن امیه ﷺ که از اصحاب بود، ساعتی در مسجد می نشست و بدان نیت اعتکاف می نمود.

پیامبر ﷺ و جابجا کردن وفد ثقیف در مسجد

طبرانی در الکبیر از عطیه بن سفیان بن عبدالله ﷺ روایت نموده است که گفت: وفد ثقیف در رمضان نزد رسول خدا ﷺ آمد، و او برای ایشان قبه‌ای در مسجد برپا داشت، هنگامی که اسلام آوردند، همراه وی روزه گرفتند. هیشمی (۲/۲۸) می گوید: در این محمد بن اسحاق آمده، وی مدلس است، و این را به صورت عنعنه روایت کرده است. و نزد احمد از عثمان بن ابی عاص ﷺ روایت است که: وفد ثقیف نزد پیامبر خدا ﷺ آمد، و او ایشان را در مسجد جای داد، تا در قلب‌های شان نرمش و رقت پیدا گردد.^۱ و حدیث را، چنانکه در داستان اسلام آوردن ثقیف در باب دعوت به سوی خدا و پیامبرش، گذشت، متذکر شده است.

اعمال پیامبر ﷺ و اصحابش در مسجد به غیر از عبادت و ذکر

طبرانی در الکبیر از عبدالله بن زبیر (رضی اللہ عنہما) روایت نموده است، که گفت: با رسول خدا ﷺ روزی در حالی که در مسجد بودیم گوشت بریان خوردم، پس نماز برپا شد، و همینقدر دست‌های مان را در سنگریزه‌ها پاک نمودیم. هیشمی (۲/۲۱) می گوید: در این ابن لهیعه آمده، و درباره‌اش سخن است. و نزد احمد از ابن عمر ﷺ

^۱ ضعیف. احمد (۴/۲۱۸).

روایت است که: برای پیامبر ﷺ شربت خرما در مسجد فضیخ آورده شد، و او آن را نوشید، و آن به این سبب [مسجد فضیخ]^۱ نامیده شد.^۲

و نزد ابویعلی از وی روایت است که برای پیامبر ﷺ کوزه‌ای از شربت خرما نارسیده آورده شد، و او در مسجد فضیخ قرار داشت و آن را نوشید، و به این سبب آن مسجد فضیخ نامیده شد. هیشمی می‌گوید: در این عبدالله بن نافع آمده، که بخاری، ابوحاتم و نسائی ضعیفش دانسته‌اند، و ابن معین گفته: حدیثش نوشته می‌شود. و قصه‌های تقسیم طعام و مال در باب انفاق اموال گذشت و قصه بیعت عثمان رضی الله عنه در مسجد در باب بیعت، بیعت ابوبکر رضی الله عنه در مسجد در باب اجتماع کلمه، قصه دعوت ضمام رضی الله عنه و اسلامش در مسجد، قصه اسلام کعب بن زهیر، رضی الله عنه و سروردن قصیده معروفش در مسجد در باب دعوت به سوی خداوند و پیامبرش، نشستن اصحاب شوری برای مشورت در مسجد در باب اجتماع کلمه، نشستن اصحاب همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در صبحگاهان در مسجد در باب انفاق مال، نشستن عمر رضی الله عنه در مسجد برای ضرورت مردم بعد از نمازها در خوف بر گسترش دنیا و گریه ابوبکر و اصحاب بر فراق پیامبر صلی الله علیه و آله در باب چنگ زدن و متعلق بودن به دوستی خدا و دوستی پیامبرش همه در ماقبل گذشتند.

چیزهایی را که پیامبر ﷺ و یارانش در مسجدها بد می‌بردند پیامبر ﷺ و بد دانستن احتباء^۳ در مسجد

احمد از مولای ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که من با ابوسعید بودم و او با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ناگهان داخل مسجد شدیم، و متوجه شدیم که مردی در وسط مسجد بر سرین نشسته و هر دو زانوهایش را به سینه‌اش چسبانیده و انگشتان دست هایش را یکی در دیگری داخل نموده است، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی وی اشاره نمود، ولی آن مرد به اشاره رسول خدا صلی الله علیه و آله پی نبرد، و به سوی ابوسعید نگاه کرد و گفت: «اگر یکی از شما در مسجد بود، انگشتان خود را در دیگرش داخل نکند، چون داخل نمودن انگشتان در یکدیگر از شیطان است، و هر یکی از شما تا وقتی در مسجد باشد، در نماز می‌باشد، تا اینکه از آن خارج شود».^۴ هیشمی (۲/۲۵) می‌گوید: اسناد آن حسن است.

بد دانستن پیامبر ﷺ از داخل شدن کسی در مسجد که سیر یا پیاز خورده باشد

طبرانی از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خیبر را فتح نمود، مردم در طلب سیر افتادند و به خوردن آن شروع نمودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که از این سبزی بدبود خورده باشد

^۱ «فضیخ» شربت خرما را گویند. م.

^۲ ضعیف. احمد (۵۸۴۴) ابویعلی (۵۷۳۳) و در سند آن عبدالله بن نافع است که بخاری و دیگران وی را ضعیف دانسته‌اند چنانکه مولف نیز نقل نموده.

^۳ احتباء: نشستن بر سرین، و هر دو ساق را با دست و غیره به سینه چسبانیدن. م.

^۴ حسن. احمد (۳/۴۲، ۴۳) ابن ابی شیبّه (۲/۷۵).

به مسجد ما نزدیک نشود».^۱ هیشمی (۲/۱۷) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط از روایت ابوالقاسم مولای ابوبکر روایت کرده است، و کسی را نیافتم که وی را ذکر نموده باشد، و بقیه رجال آن، ثقه دانسته شده‌اند. مسلم، نسائی و ابن ماجه از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: عمر روز جمعه (برای مردم) سخنرانی می‌نمود، و در سخنرانی‌اش گفت: بعد از این، شما ای مردم، دو سبزی را می‌خورید، که هر دو را بدبو می‌پندارم: پیاز و سیر، من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم، که وقتی بوی آن دو را از مردی استشمام می‌نمود، امر می‌نمود و آن مرد به بقیع بیرون کرده می‌شد، کسی که آن دو را می‌خورد باید با پختن بویشان را از بین ببرد.^۲ این چنین در الترغیب (۱/۱۸۸) آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بد دانستن بلغم انداختن در مسجد

بخاری و مسلم و ابوداود - لفظ از ابوداود است - از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که گفت: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی سخنرانی می‌کرد، ناگهان بلغمی^۳ را در قبله مسجد دید، آن گاه بر مردم خشمگین شد و آن را خراشید، می‌افزاید: و می‌پندارم که گفت: و زعفرانی را خواست و آن را بدان مالید، و گفت: «وقتی که یکی از شما نماز می‌گزارد، خداوند در پیش رویش می‌باشد، بنابراین در پیش رویش تف نیندازید».^۴ و نزد ابن خزیمه در صحیحش از حدیث ابوسعید روایت است که: بعد از آن با خشم به طرف مردم روی گردانیده گفت: «آیا یکی از شما دوست دارد، که مردی همراهش روبرو شود و بر رویش تف نماید؟ هر یکی از شما وقتی به نماز بر می‌خیزد، با پروردگارش روبرو می‌شود و ملک هم از طرف راستش است، بنابراین به طرف پیش رویش و طرف راستش تف ننماید».^۵ این چنین در الترغیب (۱/۱۶۳) آمده است. و عبدالرزاق از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مسجد از بلغم و آب بینی منقبض می‌شود، چنانکه پاره گوشت یا پوست در آتش منقبض می‌گردد.^۶ این چنین در الکنز (۴/۲۶۰) آمده است.

بد دانستن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش از برهنه نمودن شمشیر در مسجد

بغوی، ابن سکن، طبرانی و غیر ایشان از جابر روایت نموده‌اند که: بنه جهنی (رضی الله عنه) به او خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قومی را دید - و در لفظی آمده: بر قومی عبور نمود - که در مسجد حضور داشتند و شمشیر برهنه‌ای را در میان هم دست به دست می‌گردانیدند، آن گاه فرمود: «خداوند کسی را که این عمل را بکند لعنت

^۱ سند آن ضعیف است. طبرانی (۲/۲۸، ۴/۱۰۶) و ابن ابی شیبیه (۲/۷۵).

^۲ مسلم (۲۵۶۷).

^۳ در نص: «نخامه» استعمال شده، که آب بینی و خلط سینه و بلغم را افاده می‌کند. م.

^۴ بخاری (۴۱۱) مسلم (۵۴۷).

^۵ احمد (۳/۶۵) ابوخزیمه و ابوداود (۴۸۰) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده. آلبانی می‌گوید: حسن صحیح است: صحیح الترغیب (۲۸۲).

^۶ گفته شده: هدف اهل مسجد است، که عبارتند از ملائک.

نماید، آیا از این نهی ننموده‌ام - و در لفظی آمده: آیا شما را نهی ننموده‌ام -؟ وقتی که یکی از شما شمشیر را از نیام بیرون آورد، و وقتی خواست آن را به رفیقش بدهد، باید آن را داخل نیام نماید و بعد آن را به او بدهد.^۱ این چنین در الکنز (۴/۲۶۲) آمده است.

و عبدالرزاق از سلیمان بن موسی روایت نموده، که گفت: جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) از برهنه نمودن شمشیر در مسجد پرسیده شد، گفت: ما این را بد می‌دانستیم، مردی تیرها را در مسجد صدقه می‌داد، پیامبر ﷺ دستور داد، که با آن‌ها در مسجد در صورتی عبور نماید، که پیکان‌های شان را محکم گرفته باشد.^۲

این چنین در الکنز (۴/۲۶۳) آمده است. و طبرانی در الأوسط از محمد بن عبیدالله روایت نموده، که گفت: در مسجد نزد ابوسعید خدری رضی الله عنه بودیم، آن گاه مردی تیری را واژگون نمود، ابوسعید گفت: آیا این نمی‌دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از واژگون نمودن و دور گرداندن سلاح در مسجد نهی نموده است. هیشمی (۲/۲۶) می‌گوید: در این ابوالبلاد آمده، و ابو حاتم وی را ضعیف دانسته است.

گراهیت و بد دانستن پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش از تلاش و طلب گمشده در مسجد

مسلم، نسائی و ابن ماجه از بریده رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: مردی در مسجد گمشده‌اش را طلب نمود، و گفت: کی به سوی شتر سرخ فرا می‌خواند؟^۳ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را نیایی، مسجدها برای آن ساخته شده‌اند، که برای آن اساس گذاری گردیده‌اند».^۴ این چنین در الترغیب (۱/۱۶۷) آمده است. و طبرانی در الکبیر از ابن سیرین یا غیر وی روایت نموده، که گفت: ابن مسعود رضی الله عنه مردی را شنید که گمشده‌اش را در مسجد طلب می‌کند، پس وی را خاموش گردانید و سرزنش نمود، و گفت: ما از این باز داشته شده‌ایم. و ابن سیرین از ابن مسعود نشنیده است. این چنین در الترغیب (۱/۱۶۷) آمده است. و عبدالرزاق از ابن سیرین روایت نموده، که گفت: ابی بن کعب رضی الله عنه مردی را شنید که گم شده‌اش را در مسجد طلب می‌نماید، آن گاه بر وی خشمگین شد، آن مرد گفت: ای ابوالمنذر تو بددهان نبودی، پاسخ داد: ما به این مأمور شده‌ایم. این چنین در الکنز (۴/۲۶۰) آمده است.

عمر رضی الله عنه و بد دانستن بلند نمودن صدای آواز و فریاد و بلند خواندن شعر در مسجد

بخاری و بیهقی از سائب بن یزید روایت نموده‌اند که گفت: در مسجد خواب بودم، و مردی با سنگریزه مرا زد، ناگهان متوجه شدم که عمر بن خطاب رضی الله عنه است، گفت: برو و این دو مرد را نزدم بیاور و آن دو را نزدش آوردم،

^۱ ضعیف. هیشمی در المجمع (۷/ ۲۹۱) می‌گوید: آن را احمد و طبرانی در الکبیر و الأوسط روایت کرده‌اند و در سند آن ابن لهیعة است که در وی لین (سستی) و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. همچنین به مانند آن را از ابی بکره روایت کرده و آن را به احمد و طبرانی ارجاع داده که در سند آن مبارک بن فضاله است که ثقة است اما تدلیس می‌کند و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

^۲ صحیح. هیشمی به مانند آن را به احمد و هزار ارجاع داده و گفته است: رجال آن ثقة هستند. (۷/ ۲۹۱).

^۳ هدفش اینست که: هرکس آن را دریافت صاحبش را به سوی آن رهنمایی کند.

^۴ مسلم (۵۶۹).

گفت: شما کی هستید؟ پاسخ دادند: از اهل طائف، گفت: اگر از اهل این شهر می‌بودید، سخت تنبیه تان می‌کردم!! صداهای تان را در مسجد رسول خدا ﷺ بلند می‌کنید؟^۱

و نزد ابراهیم بن سعد در نسخه‌اش و ابن المبارک از سعید بن ابراهیم از پدرش روایت است که گفت: عمر بن خطاب صدای مردی را در مسجد شنید و گفت: آیا می‌دانی که تو در کجا هستی؟ آیا می‌دانی که تو در کجا هستی؟ و آن صدا را بد دید. این چنین در الکنز (۲۶۰- ۴/۲۵۹) آمده است. عبدالرزاق، ابن ابی شیبیه و بیهقی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که: وقتی عمر به مسجد می‌رفت، در مسجد صدا می‌نمود: زنه‌ار که آواز و فریاد برپا کنید! و در لفظی آمده: با صدای بلندش فریاد می‌نمود: از لغو در مسجد اجتناب کنید. و نزد عبدالرزاق و ابن ابی شیبیه از وی روایت است که: عمر رضی الله عنه از آواز و فریاد کشیدن در مسجد نهی نموده، و گفته بود: در این مسجد ما، صداها بلند نمی‌شوند. این چنین در الکنز (۴/۲۵۹) آمده است. و مالک و بیهقی از سالم روایت نموده‌اند که: عمر بن الخطاب در پهلوی مسجد صحنی ساخت، و آن را بطیحاء نام گذاشت، و می‌گفت: کسی که می‌خواهد آواز و فریاد برپا کند، یا شعر بخواند و یا صدایی را بلند کند، باید به این صحن برود. این چنین در الکنز (۴/۲۵۹) آمده است. و عبدالرزاق از طارق بن شهاب روایت نموده، که گفت: مردی به خاطر کاری نزد عمر بن خطاب آورده شد، وی فرمود: از مسجد بیرونش کنید و بعد بزیندش. این چنین در الکنز (۴/۲۶۰) آمده است.

ابن مسعود رضی الله عنه و بد دانستن پشت گردانیدن به قبله مسجد

طبرانی در الکبیر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: وی قومی را دید که پشت‌های شان را، در میان اذان فجر و اقامت، به قبله مسجد گردانیده‌اند، گفت: در میان ملائک و نمازشان حائل نشوید. هیشمی (۲/۲۳) می‌گوید: رجال آن تقه دانسته شده‌اند.

حابس طائی و بد دانستن نماز گزاردن در قسمت مقدم مسجد در وقت سحر

احمد و طبرانی در الکبیر از عبدالله بن عامر الهانی روایت نموده‌اند که گفت: حابس بن سعد طائی رضی الله عنه در وقت سحر داخل مسجد گردید - وی پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نموده بود - و مردم را دید که در قسمت مقدم مسجد نماز می‌گزارند، گفت: ریاکارانند، سوگند به پروردگار کعبه، بترسانید شان، کسی که ایشان را بترساند، به درستی که خدا و پیامبرش را اطاعت نموده است، آن گاه مردم سوی آنان آمدند و اخراج شان نمودند، آن گاه وی فرمود: ملائک در وقت سحر در پیش مسجد نماز می‌گزارند.^۲ هیشمی (۲/۱۶) می‌گوید: در این عبدالله بن عامر الهانی آمده، کسی را نیافتم که وی را ذکر نموده باشد، و این را همچنان ابن عساکر و ابونعیم، چنانکه در الکنز (۴/۲۶۲) آمده، روایت نموده‌اند، و ابن سعد (۷/۴۳۱) نیز مثل این را روایت کرده است.

^۱ بخاری (۴۷۰).

^۲ احمد (۴/ ۱۰۵، ۱۰۹) ارناووط در (المسند) اسناد آن را تا حابس صحیح دانسته است.

ابن مسعود و بد دانستن نماز در عقب هر ستون در مسجد

طبرانی از مره همدانی روایت نموده، که گفت: با خود گفتم، که در عقب هر ستون مسجد کوفه دو رکعت نماز بگذارم، در حالی که نماز می خواندم، متوجه ابن مسعود رضی الله عنه در مسجد شدم، و نزدش آمدم تا وی را از امر خود خبر بدهم، فردی از من سبقت نمود، و او را از آنچه من می نمودم خبر داد، ابن مسعود گفت: اگر بدانند، که خداوند جل و عز نزد نزدیکترین ستون هست، از آن تا اینکه نمازش را تمام نکند پیش نمی رود. هیشمی (۲/۱۶) می گوید: در این عطاء بن سائب آمده، که مختلط شده بود.

اهتمام و توجه پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش به اذان

پیامبر صلی الله علیه و آله و نپذیرفتن ناقوس و بوق جهت اعلام برای نماز قبل از رهنمون شدن به اذان

ابوداود از ابوعمیر بن انس از یکی از عموهایش از انصار روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز اهتمام و توجه نمود، و فکر می کرد که چگونه مردم را برای آن جمع نماید، به او گفته شد: پرچی را در وقت حاضر شدن نماز نصب کن، وقت آن را ببینند همدیگر را خبر می نمایند، ولی این خوشش نیامد، می افزاید: برایش بوق - زیاد می گوید: بوق یهود - یاد شد، آن هم خوشش نیامد، و گفت: «آن از کار یهود است»، می گوید: برایش ناقوس یاد شد، فرمود: «آن از امر نصاری است»، در این موقع عبدالله بن زید رضی الله عنه در حالی برگشت، که بر اثر اندوه رسول خدا صلی الله علیه و آله اندوهگین و پریشان بود، و اذان در خوابش به وی نشان داده شد...^۱ و حدیث را متذکر شده.

و ابوالشیخ از عبدالله بن زید روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد خبر نمودن به نماز توجه و فکر نمود، و هنگامی وقت نماز فرا می رسید، مردی بلند کره می شد، و با دستش اشاره می نمود، به این صورت کسی که وی را می دید می آمد، و کسی که وی را نمی دید نماز خبر نمی شد، در این مورد خیلی ها اندوهگین و فکرمند شدند، آن گاه بعضی از مردم به او گفتند: ای رسول خدا، ای کاش به ناقوس امر کنی! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فعل نصاری؟ نخیر»، گفتند: ای کاش به بوق امر کنی و در آن دمیده شود، گفت: «فعل یهود؟ نخیر»، بعد به خانواده ام برگشتم، و نظر به آنچه از توجه و اندوه رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حالتش دیده بودم، اندوهگین و پریشان بودم، تا اینکه در ساعت های قبل از فجر شب به خواب کوتاه و سبکی فرو رفتم، و مردی را دیدم که دو جامه سبز بر تن دارد، و من در میان خواب و بیداری قرار داشتم، آنگاه در سطح مسجد ایستاد و دو انگشتش را در گوش هایش فرو کرد و صدا نمود.

و نزد وی همچنان از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: وقتی نماز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر می شد، مردی در راه به شتاب می رفت و صدا می نمود: الصلاة، الصلاة، و این بر مردم گران تمام شد و گفتند: ای کاش ناقوس بگیریم... و حدیث را متذکر شده. چنانکه در الکنز (۴/۲۶۳ ۲۶۵) آمده است.

^۱ صحیح. ابوداود (۴۹۸) البانی آن را صحیح دانسته است.

صدا نمودن: الصلاه جامعه در زمان رسول خدا ﷺ قبل از رهنمون شدن به اذان

ابن سعد (۱/۲۴۶) از نافع بن جیرو عروه و زیدبن اسلام و سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: در زمان پیامبر ﷺ قبل از این که به اذان مأمور شود، منادی پیامبر ﷺ برای مردم صدا می نمود: (الصلاه جامعه)، «نماز جماعت در حال قیام است»، و مردم جمع می شدند، و هنگامی که قبله به سوی کعبه گردید، به اذان امر شد، و مسأله اذان رسول خدا ﷺ را فکرمند و پریشان ساخته بود، و آنان چیزهایی را به او می گفتند، که به وسیله مردم را به نماز جمع نمایند، برخی از آنان گفتند: بوق، و برخی دیگر گفتند: ناقوس... و حدیث را متذکر شده، در آخر آن آمده: گفتند: و بهاذان اجازه داد، و برای امری که پیش می آمد همان روش قبلی برای مردم باقی ماند: (الصلاه جامعه)، و آنان برای پاسخ بدان حاضر می شدند و از آن آگاه می گردیدند، بنابراین وقتی که خبر فتح خوانده می شد، یا به امری مأمور می گردیدند، به این صورت صدا می شد: (الصلاه جامعه)، اگر چه در غیر وقت نماز می بود.

اذان سعد قرظ برای پیامبر ﷺ در قبا

طبرانی در الکبیر از سعد قرظ رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر ﷺ در هر ساعتی که به قبا تشریف می آورد، بلال رضی الله عنه اذان می داد، تا مردم را آگاه نمایند که رسول خدا ﷺ آمده است، و آنان نزدش جمع می شدند، روزی تشریف آورد، و بلال همراهش نبود، آن گاه زنگی ها به سوی یکدیگر نگاه نمودند، در این فرصت سعد رضی الله عنه به روی تنه درخت خرمایی رفت و اذان داد، بعد پیامبر خدا ﷺ به او گفت: «چه تو را واداشت که اذان بدهی ای سعد؟» پاسخ داد: «پدر و مادرم فدایت، تو را در میان تعداد اندکی از مردم دیدم، و بلال را هم همراهت ندیدم، و زنگی ها را دیدم که به سوی یکدیگر نگاه می نمودند، و این کار را از تو می طلبیدند، بنابراین از آنان بر تو ترسیدم و اذان دادم، فرمود: «به حق رسیدی، ای سعد، وقتی بلال را همراه ندیدی اذان بده»، و سعد سه بار در حیات رسول خدا ﷺ اذان داد.^۱ هیشمی (۱/۳۳۶) می گوید: در این عبدالرحمن بن سعد بن عمار آمده، که ضعیف می باشد.

اقوال بعضی اصحاب درباره اذان و مؤذنین

بیهقی در شعب الایمان از ابوالوقاص رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: سهام مؤذنین روز قیامت نزد خداوند چون سهم های مجاهدین است، و مؤذن در میان اذان و اقامت چون غلطیده در خونس در راه خداست، می افزاید: و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: اگر مؤذن می بودم، نگرانی این را نداشتم که حج، عمره و جهاد نکرده ام! می گوید: و عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: اگر مؤذن می بودم، امرم مکمل شده بود، و دیگر نگرانی نداشتم که برای قیام لیل نه ایستاده ام و روز را روزه نمی گرفتم، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می گفت: «بار خدایا، مؤذنین را مغفرت فرما، بار خدایا، مؤذنین را مغفرت فرما»، گفتم: ای رسول خدا، ما را گذاشتی، در حالی که ما برای پخش اذان شجاعانه شمشیر می زنیم!! گفت: «نه، اینطور نیست، ای عمر، زمانی فراخواهد رسید که مردم اذان را برای ضعیفان خود

^۱ ضعیف. طبرانی (۴۰ / ۴۱) عبدالرحمن بن سعد چنانکه در المجمع (۱ / ۳۳۶) آمده است ضعیف است.

می‌گذارند، و آن‌ها گوشت‌هایی‌اند که خداوند بر آتش حرام شان گردانیده است: گوشت‌های مؤذنین»، می‌گوید: و عایشه (رضی‌الله عنها) برای آنان گفت: این آیه درباره [مؤذنین] است:

[و من احسن قولاً ممن دعا الى الله و عمل صالحاً و قال انى من المسلمين]. (فصلت: ۳۳)

ترجمه: «و کیست نیکوتر به اعتبار سخن از آن کس که مردم را به سوی خدا دعوت نمود، و خود کار نیکو انجام داد و گفت: من فرمانبرداران هستم».

عایشه افزود: وی مؤذن است، وقتی بگوید: (حی علی الصلاه): «شتاب کنید به سوی نماز»، به سوی خداوند دعوت نموده است، و وقتی نماز بگذارد، عمل صالح و نیک انجام داده است، و وقتی بگوید: (اشهد أن لا اله الا الله)، «شهادت می‌دهم که معبود بر حقی جز خدا نیست»، وی از مسلمانان است. این چنین در الکنز (۴/۲۶۵) آمده است. و ابوالشیخ این را از رصافی در کتاب الاذان به مثل این روایت کرده است، چنانکه در الکنز (۴/۲۶۶) آمده است.

و در نزد ابن زنجویه از ابومعشر روایت است که گفت: به من خبر رسیده که عمر بن خطاب رضی‌الله عنه گفت: اگر مؤذن می‌بودم، نگرانی نداشتم که حج نمی‌نمودم و عمره نمی‌کردم، مگر حج واجب، و اگر ملائک [به زمین] پایین می‌آمدند، هیچ کس اذان را از آنان نمی‌توانست بگیرد. این چنین در الکنز (۴/۲۶۵) آمده است. عبدالرزاق، ابن ابی شیبیه، ابن سعد و بیهقی از قیس بن ابی حازم روایت نموده‌اند که گفت: نزد عمر بن خطاب رضی‌الله عنه آمدم، فرمود: مؤذن‌های تان چه کسانی هستند؟ پاسخ دادیم: غلام‌ها و بردگان آزاد، گفت: این برای شما عیب بزرگی است، اگر توانایی اذان را در ضمن عهده دار بودن خلافت می‌داشتم حتماً اذان می‌دادم. این چنین در الکنز (۴/۲۶۵) آمده است. و طبرانی در الأوسط از علی رضی‌الله عنه روایت نموده، که گفت: از اینکه از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم طلب نمودم که حسن و حسین را مؤذن بگرداند پشیمان هستم. هیشمی (۱/۳۲۶) می‌گوید: در این حارث آمده، و ضعیف می‌باشد. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود رضی‌الله عنه روایت نموده، که گفت: دوست ندارم که مؤذنین شما کورهای تان باشند، و افزود: و نه قاریان تان. هیشمی (۲/۲) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند.

قول ابن عمر برای مردی که در اذانش خوش آوازی می‌نمود و بر آن اجر می‌گرفت

طبرانی در الکبیر از یحیی البکاء روایت نموده است، که گفت: مردی به ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: من تو را به خاطر خدا دوست دارم، ابن عمر پاسخ داد: ولی من تو را به خاطر خدا دوست ندارم، پرسید: چرا؟ گفت: تو در اذانت خوش آوازی می‌کنی و برای آن اجر می‌گیری. هیشمی (۲/۳) می‌گوید: در این یحیی البکاء آمده، احمد، ابوزرعه، ابوحاتم و ابوداود وی را ضعیف دانسته‌اند، و یحیی بن سعید القطن وی را ثقه دانسته، و محمد بن سعید می‌گوید: ان شاء الله ثقه بود.

دستور پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم و ابوبکر به جنگ با قبایلی که اذان در آن‌ها شنیده نمی‌شود

ابن عساکر از خالد بن سعید و او از پدرش روایت نموده است، که گفت: پیامبر ﷺ خالد بن سعید بن عاص را به سوی یمن فرستاد، و گفت: «اگر بر قریه‌ای عبور نمودی، و اذان نشنیدی آنان را اسیر و برده ساز»،^۱ پس وی بر بنی زبید عبور نمود، و اذانی نشنید، بنابراین آنان را اسیر و برده گرفت، آن گاه عمرو بن معدیکرب آمد، و با او صحبت نمود، و خالد آنان را به وی بخشید. این چنین در الکنز (۲/۲۹۸) آمده است.

و بیهقی^۲ از طلحه بن عبدالله^۳ بن عبدالرحمن بن ابی بکر روایت نموده است، که گفت: ابوبکر ﷺ هنگامی امیرانش را در جنگ ارتداد می‌فرستاد، به آنان دستور داد: وقتی منزلی را فرا گرفتید و محاصره نمودید، اگر از آن اذانی را (برای نماز) شنیدید، دست بازدارید، تا ایشان را برسید که: چه انتقادی دارید، و اگر اذانی را نشنیدید، از هر سو بر آنان هجوم آورید، بکشید، بسوزانید، و در قتل و جرح مبالغه کنید، و در شما سستی به سبب مرگ پیامبر تان ﷺ دیده نشود. و نزد عبدالرزاق از زهری روایت است که گفت: هنگامی که ابوبکر صدیق به جنگ اهل ارتداد فرستاد گفت: شب را سپری کنید، و هر جایی که در آن اذان را شنیدید، از آن دست باز دارید، چون اذان شعار ایمان است. این چنین در الکنز (۳/۱۴۱) آمده است.

انتظار پیامبر ﷺ و اصحابش برای نماز روش پیامبر ﷺ در این باره

ابوداود از علی ﷺ روایت نموده است، که گفت: وقتی نماز در مسجد برپا می‌شد، و رسول خدا ﷺ آنان را اندک می‌دید، می‌نشست و نماز را اقامه نمی‌کرد، و وقتی آنان را جماعتی می‌دید، نماز می‌گزارد.^۴ و نزد ابن ابی شیبه از عبدالله بن ابی اوفی ﷺ روایت است که: پیامبر ﷺ تا وقتی صدای کفشی را می‌شنید انتظار می‌کشید. این چنین در الکنز (۴/۲۴۶-۲۴۷) آمده است.

اصحاب و انتظار نماز تا اینکه نصف شب گذشت

ابن ابی شیبه - که رجال وی ثقه‌اند - از عمر ﷺ روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ ارتشی را آماده ساخت، تا اینکه نصف شب گذشته یا نصف شب رسید، بعد از آن به سوی نماز بیرون گردید و گفت: «مردم نماز گزارند و برگشتند و شما انتظار نماز را می‌کشید، و شما تا وقتی که انتظار آن را بکشید در نماز می‌باشید».^۵ و همچنان نزد وی و ابن جریر از جابر ﷺ به مانند آن روایت است. این چنین در الکنز (۴/۱۹۳) آمده است.

قول پیامبر ﷺ برای کسی که بعد از مغرب و بعد از ظهر نشست و انتظار نماز دوم را می‌کشد

^۱ در اصل والکنز: «فاصبهم» آمده، و آن تصحیف است

^۲ در سنن خود (۸/۱۷۸).

^۳ در اصل و الکنز: عبیدالله آمده، و تصحیف می‌باشد.

^۴ ضعیف. ابوداود (۵۴۵) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

^۵ ابن ابی شیبه (۱/۴۴۰).

ابن جریر از عبداللہ بن عمرو (رضی اللہ عنہما) روایت نموده است، که گفت: رسول خدا ﷺ نماز مغرب را خواند، و تعدادی که خواست برگشت و تعدادی که خواست باقی ماند، بعد از آن پیامبر خدا ﷺ بیرون شد و گفت: «پروردگارتان دروازه‌ای از دروازه‌های آسمان را گشوده است، و به شما بر ملائک افتخار می‌کند، می‌گوید: بندگانم فریضه‌ای را ادا نموده‌اند، و دیگری را انتظار می‌کشند».^۱ این چنین در الکنز (۴/۲۴۵) آمده است.

و این را ابن ماجه از ابن عمر (رضی اللہ عنہما) همانند آن روایت کرده است، و راویان آن ثقه‌اند، چنانکه در الترغیب (۱/۲۴۶) آمده است. و طبرانی در الکبیر از ابوامامه ثقفی روایت نموده، که گفت: معاویه رضی اللہ عنہ وقتی که نماز ظهر را ادا نمود بیرون گردید، و گفت:

در جاهای خویش باشید تا نزدتان باز آیم، بعد نزد ما در حالی وارد شد که ردایی را بر تن نموده بود، هنگامی که نماز عصر را خواند، گفت: آیا برای تان چیزی را که پیامبر خدا ﷺ انجام داده بود خبر ندهم؟ پاسخ دادیم: بلی، گفت: آنان نماز نخستین^۲ را با وی گزاردند و بعد از آن نشستند، آن گاه پیامبر رضی اللہ عنہ نزدشان بیرون رفت و گفت: «تا حال از جای تان حرکت ننموده‌اید؟» گفتند: نخیر، گفت: «اگر پروردگارتان را می‌دیدید، دروازه‌ای از آسمان را گشوده، و مجلس تان را برای ملائکه‌اش نشان داده است، و بر شما افتخار می‌کند، و شما انتظار نماز را می‌کشید».^۳ این چنین در المجمع (۲/۳۸) آمده است.

قول پیامبر رضی اللہ عنہ برای کسی که انتظار نماز عشاء را تا نصف شب کشیده است

بخاری از انس رضی اللہ عنہ روایت نموده که: رسول خدا ﷺ شبی نماز عشاء را تا نصف شب به تأخیر افکند، بعد از آن وقتی نماز را خواند رویش را گردانیده گفت: «مردم نماز گزاردند و خوابیدند، شما از وقتی که در انتظار نماز بوده‌اند در نمازید».^۴ و نزد وی هم چنین از ابوهریره رضی اللہ عنہ به شکل مرفوع روایت است که: «هر یکی از شما تا وقتی که به خاطر نماز نشسته باشد در نماز است، و ملائک می‌گویند: بار خدایا، او را بیمارز، بار خدایا، رحمش نما، این حالت تا وقتی ادامه می‌یابد که از جای نمازش بر نخیزد یا بی وضو نشود».^۵ و در روایتی نزد مسلم و ابوداود آمده، که گفت: «بنده تا وقتی در جای نمازش در انتظار نماز باشد در نماز است، و ملائک می‌گویند: بار خدایا، او را بیمارز، بار خدایا، رحمش نما، تا این که برگردد یا بی وضو شود»، گفته شد: چگونه بی وضو می‌شود؟ پاسخ داد: به آهستگی یا فشار بادش را دفع نماید.^۶ این چنین در الترغیب (۱/۲۴۵) آمده است.

^۱ صحیح. ابن ماجه (۸۰۱) آلبانی آن را در الصحیحة (۶۵۳) صحیح دانسته است.

^۲ یعنی: نماز ظهر.

^۳ ضعیف. هیشمی (۳۸ / ۲) آن را به بزار ارجاع داده است و طبرانی از طریق ابی امیة از مردی از عمویش روایت کرده است. و گفته است: ابوامیة ثقفی را نیافتم. می‌گویم: طبرانی آن را در الکبیر (۳۶۹ / ۱۹) روایت کرده است.

^۴ بخاری (۶۶۱)

^۵ بخاری (۶۴۷)

^۶ پاسخ دهنده ابوهریره است.

^۷ مسلم (۶۴۹) ابوداود (۴۷۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

ترغیب پیامبر ﷺ به انتظار نماز

ابن حبان در صحیحش از جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) روایت نموده است، که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا شما را به چیزی دلالت نکنم به سبب آن خطاها را محو می کند و گناهان را از میان بر می دارد؟» گفتند: آری، ای رسول خدا، فرمود: «کامل و درست نمودن وضو در حالت ناگوار، کثرت گام برداشتن به سوی مسجدها و انتظار نماز بعد از نماز، این است سنگرداری تان».^۱ این چنین در الترغیب (۱/۲۴۷) آمده است.

قول ابوهریره درباره آمادگی در زمان پیامبر ﷺ

حاکم - گفته: صحیح الاسناد است - از داود بن صالح روایت نموده، که گفت: ابوسلمه به من گفت: ای برادرزاده ام، می دانی این آیت درباره چه نازل شد:

[اصبروا و صابروا و رابطوا]. (آل عمران: ۲۰۰)

ترجمه: «صبر کنید و ثابت قدم باشید و خود را آماده سازید».

پاسخ دادم: نخیر، گفت: از ابوهریره رضی الله عنه شنیدم که می گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی نبود که در آن از مرزها حراست و پاسبانی صورت بگیرد،^۲ و لکن انتظار نماز بعد از نماز بود.^۳ این چنین الترغیب (۱/۲۵۱) آمده است.

قول انس درباره نزول این آیت: تتجافی جنوبهم عن المضاجع

ترمذی - که آن را صحیح دانسته - از انس رضی الله عنه روایت نموده که: این آیت: [تتجافی جنوبهم عن

المضاجع]. السجده: ۱۶

ترجمه: «پهلوهایی شان را خوابگاهها جدا می شوند».

درباره انتظار نازل شده، که با آن نماز عشاء گفته می شود.^۴ این چنین در الترغیب (۱/۲۴۶) آمده است.

تأکید بر جماعت و اهتمام و توجه به آن

توجه پیامبر ﷺ به جماعت و اجازه ندادنش برای کور به ترک آن

احمد، ابوداود، ابن ماجه، ابن خزیمه در صحیحش و حاکم از عمرو بن ام مکتوم رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: گفتم: ای رسول خدا، من کور هستم، منزلم دور است و راهنمایی هم دارم که همراهم سازگاری نمی کند، آیا به

^۱ سند آن ضعیف است. ابن حبان (۱۰۳۹) در سند آن شرحبیل بن سعد است که صدوق است و در پایان دچار اختلاط گردید. نگا: التقریب (۱/۳۴۸) آلبانی می گوید: صحیح لغیره است. نگا: صحیح الترغیب (۱۹۳) (۳۱۲) (۴۴۷).

^۲ در نص: «رباط» استعمال شده، و هدف از آن آمادگی در مرزهای اسلامی و حراست از آن برای جهاد است، یا به عبارت دیگر «سنگر رفتن» یا «سنگرداری». م.

^۳ حاکم (۲/۳۰۱) آن را روایت کرده و صحیح دانسته است اما در آن مصعب بن ثابت است که ذهبی در الکاشف می گوید: به علت اشتباهاتش لاین (سست) است. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۲۴۰) ضعیف دانسته است.

^۴ صحیح. ترمذی (۳۱۹۶) و آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۵۸۹) صحیح دانسته است.

من اجازه می‌دهی که در خانه‌ام نماز بخوانم؟ پرسید: «آیا اذان را می‌شنوی؟» پاسخ داد: آری، فرمود: «اجازه‌ای برایت نمی‌یابم».^۱

و در روایتی نزد احمد از وی روایت است که: رسول خدا ﷺ در مسجد آمد و در قوم قلتی را احساس نمود، فرمود: «من اراده می‌نمایم که برای مردم امامی تعیین کنم، بعد از آن بیرون روم، و بر هر انسانی دست یافتم که از نماز تخلف نموده و در خانه‌اش نشسته است، خانه‌اش را بر وی آتش بزنم»، آنگاه ابن ام مکتوم گفت: ای رسول خدا در میان من و مسجد نخلستان و درخت هاست، و هر ساعت به راهنمایی دست نمی‌یابم، آیا برایم گنجایش دارد که در خانه‌ام نماز بگذارم؟ گفت: «آیا اقامت را می‌شنوی؟» پاسخ داد: آری، گفت: «پس به طرف آن بیا».^۲ این چنین در الترغیب (۱/۲۳۸) آمده است.

قول عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل درباره جماعت

مسلم، ابوداود، نسائی و ابن ماجه از ابن مسعود (رضی الله عنه) روایت نموده‌اند که گفت: کسی که دوست دارد، فردا با خداوند، مسلمان روبرو شود، باید بر این نمازها، در همان جایی که برای آن‌ها اذان گفته^۳ می‌شود محافظت نماید، چون خداوند تعالی برای نبی تان سنن هدایت را مشروع گردانیده است، و این‌ها از سنن هدایت اند، و اگر شما در خانه‌های تان نماز بگذارید، چنانکه این متخلف در خانه‌اش نماز می‌گزارد، سنت نبی تان را ترک نموده‌اید، و اگر سنت نبی تان را ترک نمودید گمراه می‌شوید، و هر مردی که خود را پاک سازد، و پاکی را نیکو دارد، و بعد به سوی مسجد از این مسجدها روی بیاورد، خداوند به او در هر گامی که بر می‌دارد نیکی‌ای می‌نویسد، و درجه‌ای بدان بلندش می‌کند، و بدی را به سبب آن از وی محو می‌کند، و ما خود را چنان دریافتیم، که جز منافق معلوم النفاق، از جماعت تخلف نمی‌ورزید، و مردی در حالی به جماعت آورده می‌شد، که بر شانه‌های دو تن دیگر تکیه می‌داد و آنان وی را می‌آوردند، تا اینکه در صف ایستاد کرده می‌شد، و در روایتی آمده: ما خود را در حال یدریافتیم، که از نماز جز منافقی که نفاقش دانسته شده بود یا مریض تخلف نمی‌ورزید، حتی که مردی در میان دو مرد دیگر راه می‌رفت، و به نماز می‌آمد، و گفت: رسول خدا ﷺ سنن هدایت را به ما تعلیم داده است، و از سنن هدایت نماز در مسجدی است که در آن اذان داده می‌شود.^۴ این چنین در الترغیب (۱/۲۲۴) آمده است.

و این را هم چنین عبدالرزاق و ضیاء در المختار^۵ به طول آن، چنانکه در الکنز (۴/۱۸۱) آمده، روایت کرده‌اند. و این را طیالسی (ص ۴۰) هم چنین به مانند آن روایت نموده، و افزوده است: و من هر یک از شما را چنان می‌یابم،

^۱ صحیح. ابن ماجه (۷۹۲) احمد (۴۲۳/۳) ابن خزيمة (۱۴۸۰) ابوداود (۵۵۲) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۲ صحیح. احمد (۴۲۳/۳) نگا: صحیح الترغیب (۴۲۹) الارواء (۴۸۷).

^۳ یعنی: در مساجد، که برای نمازها اذان گفته می‌شود و نماز با جماعت خوانده می‌شود، و مراد از سنن هدایت هم جماعت است نه خود نمازها. م.

^۴ مسلم (۶۵۴) ابوداود (۵۵۰) ابن ماجه (۷۷۷) احمد (۳۸۲/۱، ۴۱۵) نسائی (۱۰۸/۲).

که مسجدی در خانه‌اش دارد، و در آن نماز می‌گزارد، و اگر در خانه‌های تان نماز بگذارید و مسجدهای تان را ترک کنید، سنت نبی تان را ترک نموده‌اید.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۵) از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: کسی که دوست دارد، نزد خداوند عزوجل در امان باشد، باید به این نمازهای پنجگانه، در همان جاهایی که برای آن‌ها صدا می‌شود، بیاید، چون این‌ها از سنن هدایت‌اند، و از چیزهایی‌اند که نبی تان برای تان سنت گذاشته است، و نگوید: من در خانه‌ام جای نماز گزاردن دارم، و در آنجا نماز می‌گزارم، چون اگر شما این را انجام دهید، سنت نبی تان را ترک نموده‌اید، و اگر سنت نبی تان را ترک کنید گمراه می‌شوید.

بدگمانی اصحاب در مورد کسی که جماعت را در فجر و عشاء ترک می‌نمود

طبرانی و ابن خزیمه در صحیحش از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که گفت: ما وقتی مردی را در فجر و عشاء گم می‌نمودیم، درباره‌اش بدگمان می‌شدیم.^۱ این چنین در الترغیب (۱/۲۳۲) آمده است. و سعیدبن منصور از ابن عمر مانند این را، چنانکه در الکنز (۴/۲۴۴) آمده، روایت نموده است، و بزار این را، چنانکه در المجمع (۲/۴۰) آمده، روایت کرده، و صاحب المجمع گفته: رجال طبرانی مؤثق‌اند.

قول عمر درباره کسی که قیام لیل از جماعت فجر او را باز داشت

مالک از ابوبکر بن سلیمان بن ابی حثمه روایت نموده که: عمر بن خطاب رضی الله عنه سلیمان بن ابی حثمه را در نماز صبح نیافت، و عمر رضی الله عنه صبحگاهان به سوی بازار رفت - و مسکن سلیمان بین مسجد و بازار بود - عمر رضی الله عنه از کنار شفاء مادر سلیمان (رضی الله عنهما) عبور نمود، و به او گفت: سلیمان را در [نماز] صبح ندیدم، به او پاسخ داد: وی شب را در نماز سپری نمود، و بعد خواب بر او غلبه نمود، عمر رضی الله عنه گفت: اینکه در نماز صبح در جماعت حاضر شوم، برایم از اینکه شبی را قیام کنم محبوب‌تر است. این چنین در الترغیب (۱/۲۳۵) آمده است. و نزد عبدالرزاق از ابن ابی ملیکه روایت است که گفت: شفاء - یکی از زنان بنی عدی بن کعب - در رمضان نزد عمر رضی الله عنه آمد، عمر گفت: چرا ابو حثمه - شوهر آن زن - را در نماز صبح حاضر ندیدم؟ پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین، شب را در تلاش و کوشش پیگیر سپری نمود، و دیگر سست و تنبل شد که بیرون آید، بنابراین صبح را خواند و خوابید، عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند، اگر به آن حاضر می‌شد، برایم از کوشش شبش محبوب‌تر بود. و نزد وی همچنان از شفاء بنت عبدالله روایت است که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه در خانه‌ام نردم وارد گردید، و دو مرد را نردم خواب یافت، پرسید: حال این دو که با ما در نماز حاضر نشدند چطور است؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین، همراه مردم نماز گزارند - و آن در رمضان بود - ، بعد آنقدر نماز خواندند که صبح نمودند، و نماز صبح را گزارند و خوابیدند، عمر رضی الله عنه

^۱ صحیح طبرانی (۲۷ / ۱۲) نگا: المجمع (۲ / ۴۰) و صحیح الترغیب (۴۰۷).

گفت: اینکه صبح را در جماعت بخوانم، برایم از اینکه شبی را تا صبح نماز بگذارم، محبوب‌تر است. این چنین در کنز العمال (۴/۲۴۳) آمده است.

قول ابو دراء درباره جماعت و عملکرد ابن عمر وقتی نماز عشاء به جماعت از دستش رفت

بخاری از ام الدرداء روایت نموده، که گفت: ابودرداء در حالی نرزد آمد، که خشمگین بود، پرسیدم: چه تو را خشمگین ساخته است؟ گفت: به خدا سوگند، از امر خداوند محمد ﷺ چیزی نمی‌بینم، مگر اینکه آنان یک جای نماز می‌گزارند.^۱

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۳) از نافع روایت نموده که: وقتی نماز عشاء از نزد ابن عمر (رضی اللہ عنهما) از جماعت فوت می‌شد، بقیه شبش را زنده می‌داشت، و بشر بن موسی گفته: شبش را زنده می‌داشت. این را طبرانی نیز روایت کرده است. و نزد بیهقی روایت است: وقتی نماز جماعت از نزدش فوت می‌شد، تا نماز دیگر نماز می‌گزارد. چنان که در الاصابه (۲/۳۴۹) آمده است

بیرون شدن حارث بن حسان برای نماز فجر در شب عروسی اش و قولش به کسی که عتابش نمود

طبرانی در الکبیر به اسناد حسن از عنبسه بن ازهر روایت نموده، که گفت: حارث بن حسان رضی اللہ عنہ - که از اصحاب بود - ازدواج نمود، و مردی وقتی در آن زمان ازدواج می‌نمود، روزهایی در پرده می‌نشست و برای نماز بامداد بیرون نمی‌گردید، بنابراین به وی گفته شد: آیا در حالی بیرون می‌آیی، که امشب با همسرت همبستر شده‌ای؟ گفت: به خدا سوگند، زنی که مرا از نماز بامداد در جماعت بازدارد، بدون تدید زن بدیست. این چنین در مجمع الزوائد (۲/۴۱) آمده است.

برابر نمودن و ترتیب صف‌ها توجه و اهتمام پیامبر ﷺ به برابر نمودن صف‌های اصحابش در نماز

ابن خزیمه در صحیحش از براء بن عازب رضی اللہ عنہ روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم در به سمت صف می‌آمد، و سینه‌ها و شانه‌های مردم را برابر می‌نمود و می‌گفت: «نابرابر و مختلف نشوید که قلب‌های تان مختلف می‌شود، خداوند و ملائک بر صف اول درود می‌فرستند».^۲ این چنین در الترغیب (۱/۲۸۲) آمده است. و نزد ابوداود به اسناد حسن از براء روایت است که گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم از یک سمت صف به ناحیه دیگرش می‌رفت و بر سینه‌ها و شانه‌های مان دست می‌کشید و می‌گفت: «مختلف نشوید»... و مانند آن را متذکر شده،^۳ این چنین در الترغیب (۱/۲۸۹) آمده است. مسلم و ائمه چهارگانه به غیر از ترمذی از جابر بن سمره رضی اللہ عنہ روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم پیش ما آمد و گفت: «آیا چنان صف نمی‌بندید، که ملائک نزد پروردگارشان صف می‌بندند؟» گفتیم: ای

^۱ بخاری (۶۵۰).

^۲ صحیح ابن خزیمه (۱۵۵۶، ۱۵۵۷).

^۳ صحیح ابوداود (۶۶۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

رسول خدا، ملائک چگونه نزد پروردگار شان صف می‌بندند؟ فرمود: «صف‌های اول را تمام می‌کنند و در صف به هم می‌چسبند و ملحق می‌شوند».^۱ این چنین در الترغیب (۱/۲۸۳) آمده است.

و نزد ابوداود و ابن ماجه از جابر (بن سمره) (رضی الله عنه) روایت است که گفت: با رسول خدا ﷺ نماز گزاردیم، به سوی مان اشاره نمود که بنشینیم و نشستیم، فرمود: «چه شما را باز می‌دارد، که چون ملائک صف بندید»... و مانند آن را ذکر نموده.^۲ چنانکه در الکنز (۴/۲۵۵) آمده است.

و مالک و ائمه شش گانه به جز بخاری^۳ از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ صف‌های ما را طوری برابر می‌نمود، انگار که تیرها را برابر می‌نماید، تا اینکه دریافت که ما آن را از وی آموختیم، بعد از آن روزی بیرون آمد و ایستاد و نزدیک بود تکبیر بگوید، آن گاه مردی را دید که سینه‌اش را از صف بیرون کشیده است، فرمود: «بندگان خدا، یا صف‌های تان را برابر کنید، یا اینکه خداوند در چهره‌های تان دگرگونی می‌آورد».^۴ و در روایتی نزد ابوداود و ابن حبان در صحیحش آمده، که گفت: آن گاه من هر مرد را دیدم که شانه‌اش را به شانه رفیقش و زانویش را به زانوی رفیقش و قوزک پایش را به قوزک پای وی می‌چسباند.^۵ این چنین در الترغیب (۱/۲۸۹) آمده است.

دستور عمر. عثمان و علی (رضی الله عنهم) به برابر نمودن صف‌ها قبل از تکبیر

مالک، عبدالرزاق و بیهقی از نافع روایت نموده‌اند که: عمر رضی الله عنه به برابر نمودن صف‌ها امر می‌نمود، و وقتی نزدش می‌آمدند که برابر شده است تکبیر می‌گفت.^۶

و نزد عبدالرزاق از ابوعثمان نهدی روایت است که گفت: عمر رضی الله عنه به برابری صف‌ها امر می‌نمود و می‌گفت: ای فلان جلو بیا، ای فلان جلو بیا، و می‌پندارمش که گفت: قومی همیشه تأخیر می‌کنند تا اینکه خداوند مؤخرشان دارد. و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: عمر رضی الله عنه را دیدم وقتی برای نماز جلو می‌ایستاد، به شانه‌ها و قدم‌ها نگاه می‌کرد. این چنین در الکنز (۴/۲۵۴ ۲۵۵) آمده است. عبدبن حمید، ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابونضره روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه وقتی به نماز می‌ایستاد می‌گفت: برابر شوید، ای فلان جلو بیا، ای فلان عقب رو، صف‌های تان را درست نمایید، خداوند برای تان روش ملائکه را می‌خواهد، بعد از آن تلاوت می‌نمود:

[و انا لنحن الصافون. و انا لنحن المسبحون]. (الصفات: ۱۶۶ - ۱۶۵)

ترجمه: «و ما صف زدگانیم، و ما تسبح گویندگانیم».

^۱ مسلم (۴۳۰) ابوداود (۶۶۱) احمد (۱۰۱ / ۵) ابن ماجه (۹۹۲) ابن خزیمه (۱۵۲۴).

^۲ صحیح. ابوداود (۶۶۱) ابن ماجه (۹۹۲) نگا: حدیث سابق.

^۳ در اصل «و بخاری هم روایت نموده» آمده، که سهو است.

^۴ بخاری (۷۱۷) مسلم (۴۳۶).

^۵ صحیح. ابوداود (۲۶۶۲) بخاری (۷۲۵) از انس به مانند آن.

^۶ صحیح. مالک در موطا (۱/۱۵۸) به شماره (۴۴) (۳۶۱).

این چنین در الکنز (۴/۲۵۵) آمده است. و عبدالرزاق و بیهقی از ابوسهیل بن مالک و او از پدرش روایت نموده‌اند که گفت: با عثمان بن عفان رضی الله عنه بودم، که نماز برپا شد و من همراهش صحبت می‌نمودم که برایم چیزی معاش مقرر کند، و تا آن وقت با وی صحبت نمودم و او سنگ ریزه‌ها را با کفش هایش برابر می‌نمود، که مردانی نزدش آمدند که آنان را به برابر نمودن صف‌ها مؤظف گردانیده بود، به او خبر دادند که صف‌ها برابر شده‌اند، آن گاه گفت: در صف برابر شو، و بعد از آن تکبیر گفت.^۱

این چنین در الکنز (۴/۲۵۵) آمده است. و ابن ابی شیبیه از علی (رضی الله عنه) روایت نموده، که گفت: برابر شوید، قلب‌های تان برابر می‌شود، و با هم بچسبید بر یک دیگر مهربان می‌شوید. این چنین در الکنز (۴/۲۵۵) آمده است.

قول ابن مسعود درباره برابر نمودن صف‌ها

احمد از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما خود را چنان دریافتیم، که تا مکمل شدن صف‌های مان نماز برپا نمی‌شد.^۲ هیشمی (۲/۹۰) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد طبرانی از وی روایت است که گفت: خدا و ملائک بر کسانی که در نمازشان در صف‌های پیش می‌روند - یعنی صف اول - رحمت و درود می‌فرستند.^۳ در این مردیست که از وی، چنان که هیشمی (۲/۹۲) گفته، نام برده نشده است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و قول ابن عباس درباره صف اول

طبرانی در الکبیر از عبدالعزیز بن رفیع روایت نموده، که گفت: عامر بن مسعود قریشی در روزهای خلافت ابن زبیر در مکه نزد مقام در صف اول برایم مزاحمت نمود، می‌گوید: به او گفتم: آیا گفته می‌شد که در صف اول خیر است؟ آن گاه برایم حدیث بیان نموده گفت: آری، به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته است: «اگر مردم آنچه را در صف اول است بدانند، جز به قرعه یا سهم در آن صف ره نمی‌یابند».^۴ هیشمی (۲/۹۲) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند، مگر اینکه در صحابی بودن عامر اختلاف شده است. و طبرانی در الأوسط و الکبیر از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: بر صف اول ملازمت نمایید، و در صف اول به طرف راست آن ملازمت کنید، و زنهار که در بین ستون‌ها صف ببندید.^۵ هیشمی (۲/۹۲) می‌گوید: در این اسماعیل بن مسلم مکی آمده، و ضعیف می‌باشد.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: در صف اول جز مهاجرین و انصار کسی نیست

^۱ صحیح. مالک (۳۶۲).

^۲ صحیح. احمد (۴۱۹ / ۱) احمد شاکر آن را صحیح دانسته است.

^۳ ضعیف. طبرانی (۲۶۰ / ۹) در سند آن ناشناخته وجود دارد. نگا: المجمع (۹۲ / ۲).

^۴ طبرانی در الکبیر و ابن ابی شیبیه (۳۷۹ / ۱) ابن عدی (۱۲۶۸ / ۳) نگا: المجمع (۹۲ / ۲).

^۵ ضعیف. طبرانی (۳۵۷ / ۱۱) در سند آن اسماعیل بن مسلم مکی است که ضعیف است: المجمع (۹۲ / ۲).

حاکم در المستدرک (۳/۳۰۳) از قیس بن عباده روایت نموده، که گفت: در مدینه حاضر شدم، هنگامی که نماز برپا شد، جلو رفتم و در صف اول ایستادم، آن گاه عمر بن خطاب رضی الله عنه بیرون آمد، و صف‌ها را جدا کرد و بعد از آن جلو رفت، و مردی با او بیرون آمد، که گندمگون بود و ریش نازک و اندکی داشت و به چهره‌های قوم نگاه کرد، هنگامی که مرا دید، عقبم راند و در جایم ایستاد، این عمل برای من خیلی گران تمام شد، هنگامی که برگشت به سوی من متلفت شده گفت: بدت نیاید و غمگینت نسازد، آیا آن بر تو گران تمام شد؟ من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گوید: «در صف اول جز مهاجرین و انصار کسی نایستد»، پرسیدم: این کیست؟ گفتند: ابی بن کعب رضی الله عنه. حاکم که ذهبی با وی موافقت کرده است می‌گوید: این حدیثی است، که حکم آن را به تنهایی از قتاده روایت نموده، و صحیح الاسناد می‌باشد. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۳۵۲) به سند دیگری از قیس روایت کرده که گفت: در حالی که من در مسجد مدینه در صف اول نماز می‌خواندم، ناگهان مردی از عقبم آمد و مرا کشید و از جایم دور نمود و در جایم ایستاد، هنگامی که سلام گردانید به سویم متلفت شد، متوجه شدم که ابی بن کعب است، گفت: ای جوان، خداوند به تو بدی نرساند، این عهدیست از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ما... و حدیث را متذکر شد.

مشغول شدن امام به کارها و حوائج مسلمانان بعد از اقامت مشغولیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این کار

عبدالرزاق از اسامه بن عمیر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نماز برپا می‌شد، و مردی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد کاری که داشت صحبت می‌نمود، و در میان او و قبله می‌ایستاد، و خیلی می‌ماند و با وی صحبت می‌کرد، بسا اوقات بعضی قوم را دیدم که از طول قیام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواب رفتند.^۱ این چنین در الکنز (۴/۲۳۴) آمده است. این را همچنان عبدالرزاق و ابوالشیخ در الاذان از انس رضی الله عنه به مثل آن روایت کرده‌اند. چنانکه در الکنز (۴/۲۷۳) آمده است. و نزد ابن عساکر از انس روایت است که: نماز در وقت عشاء برپا می‌شد، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مردی می‌ایستاد، و با وی صحبت می‌نمود، تا حدی که گروه‌هایی از صحابه به خواب می‌رفتند، و بعد از آن به نماز بر می‌خواستند. این چنین در الکنز (۴/۲۷۳) آمده است.

و ابوالشیخ در الاذان از عروه روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اینکه مؤذن اقامت می‌گفت: و خاموش می‌شد، در کاری صحبت می‌نمود و آن را برآورده می‌ساخت. می‌افزاید: و انس بن مالک فرمود: وی چوبی داشت که آن را به دست می‌گرفت. این چنین در الکنز (۴/۲۷۳) آمده است. و بخاری در الادب المفرد (ص ۴۳) از انس روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحیم و مهربان بود، هر کسی نزدش می‌آمد به او وعده می‌داد، و وعده‌اش را اگر نزدش می‌بود وفا می‌کرد، برای نماز اقامت گفته شد، و اعرابی نزدش آمد و از جامه‌اش گرفته گفت: اندکی از کارم مانده است، و می‌ترسم که آن را فراموش کنم، سپس همراهش برخاست، تا اینکه از کار وی فارغ گردید، آن گاه برگشت و نماز گزارد.

^۱ صحیح حاکم (۳/۳۰۳).

^۲ حسن بخاری در ادب المفرد (۲۷۸) آلبانی آن را حسن دانسته است. نگا: الصحیحة (۲۰۹۴).

مشغولیت عمر و عثمان (رضی الله عنهما) به این کار

ابوربیع زهرانی از ابوعثمان نهدی روایت نموده، که گفت: نماز برپا می‌شد، و مردی نزد عمر رضی الله عنه می‌آمد و با او صحبت می‌نمود، حتی که بسا اوقات بعضی از ما از طول قیام می‌نشستیم. این چنین در الکنز (۴/۲۳۰) آمده است. و ابن حبان از موسی بن طلحه روایت نموده، که گفت: از عثمان بن عفان رضی الله عنه که بر منبر قرار داشت، و مؤذن برای نماز اقامت می‌گفت، شنیدم که اخبار و نرخ‌های مردم را می‌پرسید. این چنین در الکنز (۴/۲۳۴) آمده است. و ابن سعد (۳/۵۹) این را از موسی به مثل آن روایت کرده است، و در برابر نمودن صف‌ها به روایت از ابوسهیل بن مالک و او از پدرش گذشت که گفت: با عثمان بن عفان رضی الله عنه بودم، که نماز برپا شد و من با او صحبت می‌نمودم... الحدیث.

امامت و اقتداء در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش (رضی الله عنهم)

قول ابوسفیان در اطاعت اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که آنان را دید نماز می‌گزارند

ابن ابی شیبه از عکرمه روایت نموده، و حدیث را به طول آن در صلح حدیبیه و فتح مکه ذکر نموده، و در آن آمده، به وی گفت: «ای ابوسفیان، اسلام بیاور سلامت می‌مانی»، آن گاه ابوسفیان رضی الله عنه اسلام آورد، و عباس (رضی الله عنه) وی را به منزل خود برد، هنگامی که صبح نمودند مردم برای وضو گرفتن برخاستند، ابوسفیان گفت: ای ابوالفضل مردم را چه شده است؟ به چیزی دستور داده شده‌اند؟ گفت: نه خیر، بلکه آنها برای نماز برخاسته‌اند، آن گاه عباس به وی امر نمود و او وضو گرفت، بعد از آن او را با خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل نماز گردید تکبیر گفت و مردم هم تکبیر گفتند، بعد از آن رکوع نمود، مردم هم رکوع نمودند، بعد بلند شد و آنان نیز بلند شدند، ابوسفیان گفت: فرمانبرداری قوم پراکنده‌ای را که از اینجا و آنجا جمع شده باشند مثل امروز ندیده بودم، نه فارسیان مانند عزتمند مانند این‌ها برای بزرگ خود فرمانبردارانند و نه هم گروه‌های روم، ابوسفیان افزود: ای ابوالفضل پادشاهی برادر زاده ات بزرگ شده است، عباس به او گفت: این پادشاهی نیست بلکه نبوت است. این چنین در الکنز (۵/۳۰۰) آمده است، و طبرانی در الصغیر و الکبیر از میمونه (رضی الله عنها) این را روایت نموده، و میمونه حدیث را در غزوه فتح متذکر شده و در آن آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای وضوء برخاست، و مسلمانان آب وضوی وی را می‌گرفتند و بر روهای شان می‌مالیدند، ابوسفیان گفت: ای ابوالفضل، پادشاهی برادرزاده ات بزرگ شده است، عباس رضی الله عنه گفت: پادشاهی نیست بلکه نبوت است و به خاطر نبوت است که به وی این قدر دلباخته‌اند.^۱ هیثمی (۶/۱۶۴) می‌گوید: در این یحیی بن سلیمان بن نضله آمده و وی ضعیف می‌باشد.

^۱ ضعیف. طبرانی در الکبیر (۲۳/۴۳۳، ۴۳۵) در سند آن یحیی بن سلیمان بن نضله ضعیف است: المجمع (۶/۱۶۴).

و ابن کثیر در البدایه (۴/۲۹۱) می‌گوید: و عروه ذکر نموده که: ابوسفیان وقتی همان شبی را که نزد عباس بود صبح نمود، و مردم را دید که به نماز روی می‌آورند و برای طهارت پراکنده می‌شوند، ترسید و به عباس گفت: این‌ها چه می‌کنند؟ پاسخ داد: آنان اذان را شنیده‌اند، و برای نماز پراکنده می‌شوند، و هنگامی که نماز حاضر گردید و اینان را دید که به رکوع وی رکوع می‌کنند و به سجده‌اش سجده می‌کنند گفت: ای عباس به هر چه ایشان را امر کند انجام می‌دهند؟ گفت: آری، به خدا سوگند، اگر ایشان را به ترک طعام و نوشیدنی امر کند، اطاعتش می‌کنند.

نماز مسلمانان در عقب ابوبکر به امر پیامبر ﷺ

در رغبت و علاقمندی پیامبر ﷺ به نماز در حدیث عایشه (رضی الله عنها) نزد احمد و غیر او گذشت که: بنابراین پیامبر ﷺ نزد ابوبکر ﷺ فرستاد تا برای مردم نماز بدهد، و ابوبکر مرد رقیق و نازکی بود، پس گفت: ای عمر، برای مردم نماز بده، پاسخ داد: تو به این مستحق‌تری، بنابراین آن روزها را برای مردم نماز داد. و در حدیث وی نزد بخاری آمده: فرمود: «ابوبکر را امر کنید تا برای مردم نماز بدهد»، به او گفته شد: ابوبکر مردیست زود اندوهگین شونده و نازل دل، وقتی در مقام تو بایستد، نمی‌تواند برای مردم نماز بدهد، باز حرفش را تکرار نمود، و آن را برایش تکرار کردند، بار سوم سخنش را تکرار نموده گفت: «شما چون صاحبان یوسف هستید!!^۱ ابوبکر را امر کنید تا برای مردم نماز بدهد».

و احمد از عبدالله بن زمعه ﷺ روایت نموده، که گفت: هنگامی که بیماری رسول خدا ﷺ سخت و شدید گردید، من با تنی چند از مسلمانان نزدش بودم، بلال ﷺ برای نماز فراخواند، پیامبر ﷺ فرمود: «کسی را امر کنید که نماز بدهد»، می‌گوید: آن گاه بیرون رفتم و با عمر ﷺ در میان مردم روبرو گردیدم، و ابوبکر ﷺ غایب بود، گفتم: ای عمر برخیز و برای مردم نماز بده، می‌گوید: وی برخاست، و هنگامی عمر تکبیر گفت، پیامبر خدا ﷺ صدایش را شنید - عمر مردی بود دارای آواز بلند - ، رسول خدا ﷺ گفت: «ابوبکر کجاست؟ خدا و مسلمانان از این ابا دارند!! خدا و مسلمانان از این ابا دارند!!» می‌گوید: بعد دنبال ابوبکر فرستاد و او آمد، البته بعد از این که عمر آن نماز را برای مردم امامت نموده بود، وی برای مردم نماز داد، عبدالله بن زمعه می‌گوید: عمر به من گفت: وای بر تو!! ای ابن زمعه چه کردی؟ به خدا سوگند، وقتی مرا امر نمودی چنان پنداشتم که رسول خدا ﷺ بدان امرم نموده است! اگر چنان نمی‌بود نماز نمی‌دادم، می‌گوید: پاسخ دادم: به خدا سوگند، رسول خدا ﷺ امرم نموده بود، ولی وقتی ابوبکر را ندیدم، تو را مستحق‌ترین کسانی دیدم که به نماز حاضر شده بودند.^۲

این چنین این را ابوداود، چنانکه در البدایه (۵/۲۳۲) آمده، روایت کرده است. می‌گویم: این چنین این را حاکم (۳/۶۴۱) روایت نموده، و گفته: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم این را روایت نموده‌اند. و نزد ابوداود، چنانکه در البدایه (۵/۲۳۲) آمده، در این حدیث چنین آمده که گفت: وقتی پیامبر ﷺ

^۱ خطاب به همسرانش است.

^۲ صحیح. احمد (۴/۳۲۲) ابوداود (۴۱۶۰) آلبنی آن را صحیح دانسته است.

صدای عمر را شنید، ابن زمعه می‌گوید: پیامبر ﷺ بیرون شد، تا اینکه سرش را از حجره‌اش بیرون نمود و بعد از آن گفت: «نه، نه، برای مردم جز ابن ابی قحافه نماز ندهد». و این را به خشم و قهر می‌گفت.^۱ و در بخش اصحاب و مقدم ساختن ابوبکر ﷺ در خلافت قول ابو عبیده ﷺ گذشت: من در پیش روی مردی پیش نمی‌شوم، که رسول خدا ﷺ وی را امر نموده بود تا برای امامت کند، و او تا وفات وی ما را امامت نمود، و قول علی و زبیر (رضی الله عنهما) نیز گذشت: ما ابوبکر را مستحق‌ترین مردم به آن، بعد از رسول خدا ﷺ می‌بینیم، وی رفیق غار و دوم دو تن است، و ما شرف بزرگی وی را می‌دانیم، او را رسول خدا ﷺ به نماز دادن به مردم در وقتی امر نموده بود که خودش زنده بود.

قول عمر و علی (رضی الله عنهما) درباره امامت ابوبکر ﷺ

نسائی از ابن مسعود ﷺ روایت نموده است: هنگامی که پیامبر ﷺ وفات نمود انصار گفتند: از ما هم امیری باشد و از شما هم امیری، آن گاه عمر ﷺ نزدشان آمد و گفت: آیا نمی‌دانید که پیامبر ﷺ ابوبکر ﷺ را امر نمود تا برای مردم نماز بدهد؟ برای کدام یک از شما نفسش به طیب خاطر اجازه می‌دهد که از ابوبکر جلو بیفتد؟ گفتند: به خدا پناه می‌بریم که بر ابوبکر پیش شویم.^۲ این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۰۶) آمده است، و در منتخب الكنز (۴/۳۵۴) از علی ﷺ ذکر نموده، که گفت: پیامبر ﷺ ابوبکر را امر نمود که برای مردم نماز بدهد و من حاضر بودم، نه غایب بودم و نه هم مریضی داشتم، بنابراین برای دنیای مان، به آنچه پیامبر ﷺ به دین مان راضی گردید، راضی شدیم.

قول سلمان فارسی ﷺ درباره امامت عرب

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۸۹) از ابوالبلای کنندی روایت نموده، که گفت: سلمان ﷺ با سیزده سوار - یا دوازده سوار - از اصحاب محمد ﷺ تشریف آورد، هنگامی که نماز حاضر گردید، گفتند: ای ابو عبدالله جلو برو، گفت: ما نه امامت تان می‌کنیم و نه زن‌های تان را نکاح می‌نماییم، خداوند تعالی ما را توسط شما هدایت نموده است، می‌گوید: آن گاه مردی از قوم جلو رفت و چهار رکعت نماز گزارد، وقتی سلام داد، سلمان گفت: ما را به چهار رکعت چه، نصف چهار رکعت برای مان کفایت می‌کرد، ما به رخصت نیازمندتریم^۳، عبدالرزاق می‌گوید: یعنی در سفر، و طبرانی این را در الکبیر روایت کرده، و ابولیلی را ابن معین، چنانکه هیشمی (۲/۱۵۶) می‌گوید، ضعیف دانسته است.

اقتدای اصحاب (رضی الله عنهم) به غلامان

^۱ صحیح. ابوداود (۴۴۶۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۲ حسن. نسائی (۲/۷۴، ۷۵) آلبانی آن را حسن دانسته است و اصل حدیث در بخاری (۳۶۶۸) از حدیث عایشه بطور مفصل آمده است.

^۳ ضعیف. ابونعیم در الحلیه (۱/۱۸۹) و طبرانی در الکبیر. ابولیلی چنانکه در المجمع (۲/۱۵۶) آمده است، ضعیف است.

عبدالرزاق از ابوقتاده رضی الله عنه روایت نموده که: ابوسعید غلام بنی اسید رضی الله عنه طعامی ساخت، بعد از آن ابوذر، حذیفه و ابن مسعود رضی الله عنهم را دعوت نمود، نماز حاضر شد، ابوذر پیش شد تا برای شان نماز بدهد، حذیفه به او گفت: در عقببت صاحب خانه است، و او به امامت مستحق تر است، ابوذر به او گفت: همینطور است ای ابن مسعود؟ پاسخ داد: آری، آن گاه ابوذر به عقب برگشت، ابوسعید می گوید: در حالی که من غلام بودم پیشم نمودند و امامت شان کردم. و نزد وی همچنان از نافع روایت است که گفت: نماز در مسجدی در گوشه مدینه برپا شد، و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آنجا زمینی داشت، و امام آن مسجد غلام بود، و ابن عمر به نماز حاضر گردید، غلام گفت: پیش شو و نماز بده، ابن عمر گفت: تو مستحق تری که در مسجدت نماز بگزاری، و غلام نماز داد. این چنین در الکنز (۴/۲۴۶) آمده است. و بزار از عبدالله بن حنظله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در منزل قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنهما بودیم، و تعدادی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همراه مان بودند، به او گفتیم: پیش شو، گفت: این کار را نمی کنم، عبدالله بن حنظله گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «مردی به جای بالای اتاقش، به قسمت مقدم پشت سواریش و اینکه در خانه اش امامت کند مستحق تر است». آن گاه یکی از غلامانش را امر نمود و وی پیش شد و نماز داد.^۱ طبرانی این را در الأوسط و الکبیر روایت نموده است، هیشمی (۲/۶۵) می گوید: در این اسحاق بن بحیی بن طلحه آمده، و احمد و ابن معین و بخاری وی را ضعیف دانسته اند، و یعقوب بن شیبه و ابن حبان وی را ثقه دانسته اند.

نماز ابن مسعود در عقب ابو موسی رضی الله عنهما در خانه اش

احمد از علقمه روایت نموده که: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نزد ابوموسای اشعری رضی الله عنه به منزلش آمد، وقت خواندن نماز فرارسید، آن گاه ابوموسی گفت: ای ابو عبدالرحمن جلو برو، چون تو مسن تر و عالم تری، گفت: بلکه تو پیش می شوی، چون ما در منزل و مسجدت نزدت آمده ایم، لذا تو مستحق تری، می گوید: آن گاه ابوموسی پیش شد و کفش هایش را کشید، هنگامی که سلام داد، ابن مسعود به او گفت: از کشیدن آنها چه هدف داشتی؟ آیا تو در وادی مقدس هستی؟^۲ هیشمی (۲/۶۶) می گوید: این را احمد روایت نموده، و در آن مردیست که از وی نام برده نشده است، و طبرانی آن را به شکل متصل و به رجال ثقه روایت نموده است. طبرانی آن را از ابراهیم هم به اختصار روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح اند، چنانکه هیشمی گفته، و در حدیث وی آمده: عبدالله به او گفت: ابوموسی، تو می دانی که پیش شدن صاحب خانه از سنت است، ولی ابوموسی ابا ورزید، حتی که غلام یکی شان پیش شد.

نماز فرات بن حیان در مسجدش عقب حنظله بن ربیع نظر به امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن

^۱ ضعیف. چنانکه هیشمی (۲/۶۵) می گوید. به روایت طبرانی در الأوسط و الکبیر.
^۲ ضعیف. احمد (۱/۴۶۱).

طبرانی در الکبیر از قیس بن زهیر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با حنظله بن ربیع رضی الله عنه به طرف مسجد فرات بن حیان رضی الله عنه رفتم، وقت نماز فرارسید، فرات به او گفت: جلو برو، حنظله گفت: از تو پیش نمی‌شوم، چون تو از من مسن تری، قبل از من هجرت کرده‌ای و مسجد مسجدتان است، فرات گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که درباره تو چیزی می‌گفت، و ابداً از تو پیش نمی‌شوم، گفت: آیا روزی که در غزوه طائف نزدش آمدم و مرا به عنوان جاسوس فرستاد نزدش حاضر بودی؟ گفت: آری، بعد حنظله جلو رفت و برای شان نماز خواند، فرات گفت: ای بنی عجل من این را به سببی پیش نمودم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را به عنوان جاسوس به طائف فرستاد، بعد وی برگشت و آن خبر را به او رسانید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «راست گفتی، به منزلت برگرد، که تو امشب را بیدار سپری نمودی»، هنگامی که برگشت به ما گفت: «به این اقتدا کنید». ^۱ هیشمی (۲/۶۵) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و رجال آن ثقه‌اند، این را همچنان ابویعلی، بغوی و ابن عساکر از قیس به مانند آن، چنانکه در الکنز (۷/۲۸) آمده، روایت کرده‌اند.

امیر مکه و جانشین ساختن ابن ابزی برای ادای نماز به مردم و ستایش عمر رضی الله عنه از عملکردش

ابویعلی در مسندش از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نموده، که گفت: با عمر بن خطاب رضی الله عنه به سوی مکه رفتیم، امیر مکه نافع بن علقمه رضی الله عنه از ما استقبال نمود، عمر رضی الله عنه گفت: کی را بر اهل مکه جانشین تعیین نمودی؟ گفت: عبدالرحمن بن ابزی را. گفت: به سوی یک تن از غلامان روی آوردی، و در جایی او را جانشین ساختی که در آنجا کسانی از قریش و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور دارند؟ آری، او را قاری‌تر از همه شان به کتاب خدا یافتیم، و مکه سرزمینی است که همه مردم بدانجا حاضر می‌شوند، بنابراین خواستم کتاب خداوند را از مردی بشنوند، که قرائت نیکو دارد، عمر گفت: امر نیکویی را در نظر گرفته‌ای، عبدالرحمن بن ابزی از کسانی است که خداوند وی را به وسیله قرآن ارج بخشیده است. ^۲ این چنین در منتخب الکنز (۵/۲۱۶) آمده است.

مسور و عقب کشیدن امامی که کلامش به درستی فهمیده نمی‌شد و رضایت عمر رضی الله عنه به آن

عبدالرزاق و بیهقی از عبید بن عمیر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: جماعتی در جایی از اطراف مکه و در حج جمع شدند، وقت نماز فرارسید، و مردی از آل ابوسائب مخزومی رضی الله عنه که سخنش درست فهمیده نمی‌شد جلو رفت آن گاه مسور بن مخزومه رضی الله عنه وی را به عقب کشید و دیگری را پیش نمود، و این خبر به عمر بن خطاب رضی الله عنه رسید، ولی او وی را تا اینکه به مدینه نیامد عتابش ننمود، و وقتی که به مدینه آمد، وی را مورد بازخواست قرار داد، مسور پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین، به من فرصت بده، آن مرد سخنش به درستی فهمیده نمی‌شد، و در حج بود، ترسیدم که

^۱ طبرانی (۳۲۲/۱۸، ۳۲۳) نگا: المجمع (۲/۶۵).

^۲ صحیح. ابویعلی (۲۱۱) و اصل حدیث را مسلم در کتاب المسافرین (۹۸/۶) روایت کرده است.

بعضی حاجیان قرائتش را بشنوند، و از همان قرائت وی با فراگیری اش پیروی نمایند، گفت: آیا همانجا رفتی؟^۱ گفت: آری، فرمود: به صواب رسیدی. این چنین در الکنز (۴/۲۴۶) آمده است.

قول طلحه بن عبیدالله برای جماعتی که برای شان نماز داد: آیا از نمازم راضی شدید

طبرانی از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت نموده که وی برای قومی نماز داد، هنگامی که برگشت گفت: من فراموش نمودم، که قبل از جلو رفتنم با شما مشورت کنم، آیا از نمازم راضی شدید؟ گفتند: آری، و چه کسی از آن بدش می‌آید، ای ناصر و حواری رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «هر گاه مردی قومی را در حالی امامت کند، که آنان وی را بد ببرند، نمازش از گوش هایش تجاوز نمی‌کند».^۲ هیشمی (۲/۶۸) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر به روایت سلیمان بن ایوب طلحی روایت کرده است، و درباره آن ابوزرعه گفته: عامه احادیثش تأیید نمی‌شود، و صاحب میزان گفته: منکرهایی دارد، و ثقه هم دانسته شده.

مخالفت انس با عمر بن عبدالعزیز و مخالفت ابو ایوب با مروان در نماز

احمد از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده که: وی با عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه مخالفت می‌نمود، عمر رضی الله عنه به او گفت: چه تو را به این وا می‌دارد؟ پاسخ داد: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که نمازی می‌گزارد، و هر وقت بدان موافقت کنی همراهت نماز می‌گزارم، و هرگاه از آن مخالفت نمایی، نماز می‌گذارم و به خانواده‌ام بر می‌گردم.^۳ هیشمی (۲/۶۸) می‌گوید: این را احمد روایت نموده، و رجال آن ثقه‌اند. و طبرانی از ابویوب رضی الله عنه روایت نموده، که وی با مروان بن حکم در نمازش مخالفت می‌نمود، مروان به او گفت: چه تو را به این وا می‌دارد؟ گفت: من رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که نمازی می‌گزارد، اگر با وی موافقت کنی، همراهت موافقت می‌کنم، و اگر با وی مخالف نمودی، نماز می‌گذارم و به خانواده‌ام بر می‌گردم. هیشمی (۲/۶۸) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت کرده، و رجال آن ثقه‌اند.

قول ابو هریره. انس و عدی درباره نماز صحابه در عقب پیامبر صلی الله علیه و آله

احمد از ابوجابر الوالدی روایت نموده، که گفت: به ابوهریره رضی الله عنه گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله اینطور برای تان نماز می‌داد؟ گفت: چه را از نمازم بد و ناآشنا دیدید؟ گفتم: خواستم از آن بپرسم، گفت: آری، و کوتاه‌تر از این. راوی می‌گوید: و قیام وی به اندازه‌ای بود که مؤذن از مناره پایین می‌آمد و به صف می‌رسید.^۴ هیشمی (۲/۷۱) می‌گوید:

^۱ یعنی: اراده ات همین بود.

^۲ سند آن ضعیف است. طبرانی (۱/۱۱۵) در سند آن سلیمان بن ایوب طلحی است که صدوقی است که اشتباه می‌کند و پدر و پدربزرگش مجهول هستند اما حدیث دارای شواهدی است که بر اساس آن آلبانی این حدیث را در صحیح الترغیب (۴۸۴) و دارای شواهدی در آنجاست: (۴۸۵، ۴۸۷) نکا: المجمع (۲/۶۸).

^۳ صحیح. احمد (۳/۱۴۶).

^۴ صحیح. احمد (۲/۳۳۶، ۳۳۷).

این را احمد روایت کرده است. و در روایتی نزد وی آمده: ابوهیره را دیدم، که نمازی را خواند و آن را کوتاه به جای آورد. این را احمد روایت نموده، و ابویعلی روایت اول را روایت کرده است، و رجال آن دو ثقه‌اند. و احمد از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازی می‌خواندیم، که اگر یکی از شما آن را امروز بخواند، آن را بر وی عیب می‌گیرید. هیشمی (۲/۷۱) می‌گوید: آن را احمد روایت نموده، و رجال آن ثقه‌اند. و طبرانی از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت نموده که: وی به سوی مجلس ایشان بیرون رفت و نماز برپا شد، آن گاه امام شان جلو رفت و نشستن نماز را طولانی نمود، هنگامی که برگشت عدی بن حاتم گفت: کسی که از شما ما را امامت نمود، باید رکوع و سجده را تمام کند، چون در عقب وی خرد، بزرگ، مریض، مسافر و حاجتمند می‌باشد، آن گاه هنگامی که نماز حاضر گردید، عدی بن حاتم جلو رفت و رکوع و سجده را تمام نمود و نماز را کوتاه و مختصر نمود، وقتی برگشت گفت: اینطور در عقب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌گزاردیم.^۱ هیشمی (۲/۷۳) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر به طول آن روایت نموده، و این حدیث نزد امام احمد به اختصار آمد، و رجال هر دو حدیث ثقه‌اند.

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش در نماز

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز

ابویعلی از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده است: که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله خواب می‌رفت بعد بلال رضی الله عنه با اذان صدایش می‌نمود، بر می‌خاست و غسل می‌نمود، و من آب را می‌دیدم که بر گونه و مویش می‌ریخت، بعد از آن بیرون می‌شد و نماز می‌گزارد، و گریه‌اش را می‌شنیدم... و حدیث را متذکر شده.^۲ هیشمی (۲/۸۹) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و ابن حبان در صحیحش از عبید بن عمیر روایت نموده که: وی به عایشه گفت: ما را از عجیب‌ترین چیزی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده‌ای خبر بده، می‌گوید: خاموش شد و بعد از آن گفت: در شبی از شب‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای عایشه بگذار تا که امشب برای پروردگارم عبادت کنم»، گفتم: به خدا سوگند، من نزدیکی تو را دوست می‌دارم و چیزی را دوست می‌دارم که خوشتر می‌سازد، می‌گوید: آن گاه برخاست و خود را پاک نمود، و بعد از آن برخاست و به نماز گزاردن پرداخت، می‌گوید: آنقدر گریست که آغوشش تر گردید، می‌افزاید: و نشسته بود و آنقدر گریست که ریشش تر شد، می‌گوید: بعد از آن گریه نمود، حتی که زمین تر گردید، آن گاه بلال آمد و به نماز خبرش نمود، هنگامی وی را دید گریه می‌کند، گفت: ای رسول خدا، در حالی گریه می‌کنی که خداوند گناه گذشته و آینده‌ات را بخشیده است؟ فرمود: «آیا بنده شاکر نباشم؟! امشب بر من آیتی نازل شده، و وای بر کسی که آن را بخواند، و در آن تفکر نکند:

[ان فی خلق السموات والارض] همه آیه. (آل عمران: ۱۹۰)

^۱ صحیح. طبرانی (۱۷/۹۳، ۹۴) رجال آن همه ثقه هستند: هیشمی (۲/۷۳).

^۲ صحیح. ابویعلی (۴۷۰۹) نگا: المجمع (۲/۸۹).

ترجمه: «به راستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین...»^۱

این چنین در الترغیب (۳/۳۲) آمده است. و ابوداود از مطرف و او از پدرش (رضی الله عنه) روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که نماز می‌خواند، و در سینه‌اش از گریه صدایی چون صدای آسیاب بود. و نزد نسائی آمده: و در سینه‌اش صدایی چون صدای دیگ در حال جوش و غلیان داشت، یعنی گریه می‌نمود.^۲ این چنین در الترغیب (۱/۳۱۵) آمده. و این را همچنان ترمذی در الشمائل روایت کرده، حافظ (۲/۱۴۱) می‌گوید: اسناد آن قویست، و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم آن را صحیح دانسته‌اند.

گریه عمر رضی الله عنه در نماز

عبدالرزاق، سعید بن منصور، ابن ابی شیبه، ابن سعد و بیهقی از عبدالله بن شداد بن هاد روایت نموده‌اند که گفت: صدای گریه عمر رضی الله عنه را در حالی شنیدم که در آخر صف‌ها در نماز صبح قرار داشتیم، و او سوره یوسف را می‌خواند، تا اینکه بدینجا رسید:

[انما اشکو بثی و حزنی الی الله]. (یوسف: ۸۶)

ترجمه: «من فقط غم و اندوه خود را برای خداوند بیان می‌کنم».

این چنین در منتخب الکنز (۴/۳۸۷) آمده است. و نزد ابونعیم در الحلیه (۱/۵۲) از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: عقب عمر نماز خواندم، و صدای ناله‌اش را از پشت سه صف شنیدم.

خشوع و خضوع در نماز

خشوع ابوبکر و عبدالله بن زبیر (رضی الله عنهما)

احمد در الزهد از سهل بن سعد روایت نموده، که گفت: ابوبکر رضی الله عنه در نمازش به سویی ملتفت نمی‌شد. این چنین در منتخب الکنز (۴/۳۴۷) آمده است. ابن سعد و ابن ابی شیبه از مجاهد از عبدالله بن زبیر (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که: وی در نماز چنان می‌ایستاد انگار که چوب باشد، و ابوبکر رضی الله عنه نیز همینطور می‌ایستاد، مجاهد می‌گوید: این خشوع در نماز است. این چنین در منتخب النز (۴/۳۶۰) آمده است. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۳۳۵) به اسناد صحیح، چنانکه در الاصابه (۲/۳۱۰) آمده، از مجاهد روایت نموده، که گفت: عبدالله بن زبیر وقتی به نماز بر می‌خاست چون چوب می‌بود، و گفته می‌شد که: آن از خشوع در نماز است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۳۵) از ابن المنکدر روایت نموده، که گفت: اگر ابن زبیر را در حال نماز گزاردن می‌دید، می‌گفتی: شاخه درختی است که باد تکانش می‌دهد، منجیق اینجا و آنجا می‌افتاد ولی پروایش را نمی‌کرد. و نزد وی همچنان از عطاء روایت است که گفت: ابن زبیر وقتی نماز می‌خواند، چون استخوان ثابت و استوار می‌بود. طبرانی این را در الکبیر به مانند آن روایت نموده، و هیشمی (۲/۱۳۶) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

^۱ صحیح. ابن حبان (۶۲۰) نگا: الصحیحة (۶۸) صحیح الترغیب (۱۴۶۸).

^۲ صحیح. احمد (۴/۲۵، ۵۶) ابوداود (۹۰۴) نسائی (۱۳/۴) البانی آن را صحیح دانسته است.

خشوع ابن عمر و ابن مسعود (رضی الله عنهما) در نماز

ابن سعد (۴/۱۵۴) از زید بن عبدالله الشیبانی روایت نموده، که گفت: ابن عمر (رضی الله عنهما) را وقتی به سوی نماز می‌رفت دیدم، آنقدر به نزمی راه می‌رفت، که اگر مورچه‌ای با او می‌رفت او از آن مورچه سبقت نمی‌گرفت. و ابن سعد (۴/۱۵۷) از واسع به حبان روایت نموده، که گفت: ابن عمر دوست می‌داشت، که همه چیزش وقتی نماز می‌خواند، روبروی قبله باشد، حتی که انگشت بزرگش را روبروی قبله می‌گردانید. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۴) از طاووس روایت نموده، که گفت: نماز گزار را به حالت ابن عمر ندیدم، که روی، کف‌های دست و قدم هایش را آنقدر جدی به طرف قبله بگرداند. و نزد وی همچنان از ابوبرده روایت است که گفت: در پهلوی ابن عمر نماز خواندم، از وی هنگامی که سجده نمود شنیدم که می‌گفت: (اللهم اجعلک احب شیء الی، و اخشی شیء عندی)، ترجمه: «بار خدایا تو را محبوبترین چیز نزد من می‌گردانم، و همچنان نظر به هر چیزی از تو زیادتر می‌ترسم»، و از وی شنیدم که در سجده‌اش می‌گفت: «رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین»، ترجمه: «پروردگارا، با در نظر داشت نعمتی که بر من نموده‌ای، هرگز مددکار مجرمان نخواهم بود»، و گفت: از وقتی اسلام آورده‌ام، هرگاه نمازی گزارده‌ام، امیدوارم که کفاره باشد.

و طبرانی در الکبیر از اعمش روایت نموده، که گفت: وقتی عبدالله رضی الله عنه نماز می‌گزارد، چون جامه انداخته شده می‌بود. هیشمی (۲/۱۳۶) می‌گوید: رجال آن ثقة دانسته شده‌اند، و اعمش ابن مسعود را درک نموده است.

بانگ ابوبکر رضی الله عنه بر همسرش ام رومان به سبب حرکتش در نماز

ابن عدی، و ابونعیم در الحلیه (۹/۳۰۴) و ابن عساکر از ام رومان روایت نموده‌اند که گفت: ابوبکر رضی الله عنه مرا دید که در نماز حرکت می‌کنم، آن گاه بر من بانگ برآورد، و نزدیک بود که از نمازم منصرف شوم، بعد از آن گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: «وقتی یکی از شما به نماز برخاست، باید دست‌ها و پاهایش را آرام بگیرد، و چون یهود این سو و آن سو حرکت نکنند، چون آرام‌گیری دست و پا از کامل نمودن و اتمام کردن نماز است»^۱. این چنین در الکنز (۴/۲۳۰) آمده است.

اهتمام و توجه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سنت‌های مؤکد

قول عایشه (رضی الله عنها) درباره سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

^۱ موضوع. ابونعیم در حلیه (۳۰۴/۹) ابن عساکر در تاریخ دمشق (۱/۵۶/۱۶) آفت آن حکم بن عبدالله است که همان ایلی است. وی همانگونه که ابوحاتم و دیگران می‌گویند کذاب است. احمد می‌گوید: احدیثش همه دروغین است. معاویه بن یحیی الطرابلسی هم صدوق است که دارای او هام است. نگا: الضعیفة (۲۶۹۱) و ضعیف الجامع (۶۱۴).

مسلم از عبدالله بن شقیق روایت نموده، که گفت: عایشه رضی الله عنها را از نماز نفل و تطوع^۱ پیامبر خدا ﷺ پرسیدم، گفت: قبل از ظهر چهار رکعت در خانه ام می گزارد، بعد از آن بیرون می رفت و برای مردم نماز می داد، بعد از آن بر می گشت و دو رکعت نماز در خانه ام می خواند. و برای مردم نماز مغرب را امامت می نمود، و باز به خانه ام بر می گشت و دو رکعت نماز می گزارد. و نماز عشاء را برای شان می داد، و بعد از آن به خانه ام داخل می گردید و دو رکعت نماز می خواند. و در هنگام شب نه رکعت می خواند که وتر هم شامل وقت بود، در هنگام شب گاهی خیلی طولانی ایستاده نماز می خواند، و گاهی در شب خیلی و به صورت طولانی نشسته نماز می گزارد، وقتی که ایستاده قرائت می کرد، رکوع و سجده هم ایستاده می نمود،^۲ و وقتی که نشسته قرائت می نمود، رکوع و سجده هم، نشسته می نمود، و وقتی فجر طلوع می کرد، دو رکعت نماز می خواند و بعد از آن بیرون می رفت و برای مردم نماز فجر را امامت می کرد.^۳ مسلم این را به تنهایی روایت نموده است. این چنین در صفة الصفوه (۱/۷۵) آمده است، و ابوداود و ترمذی بعضی آن را، چنان که در جمع الفوائد (۱/۱۱۰) آمده، روایت کرده اند.

شدت اهتمام و توجه پیامبر ﷺ به دو رکعت قبل از نماز صبح

بخاری و مسلم و غیر ایشان از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده اند که گفت: آنقدر که پیامبر ﷺ دو رکعت صبح را محافظت می نمود دیگر نوافل را نمی نمود. و در روایتی نزد ابن خزیمه آمده: عایشه گفت: رسول خدا ﷺ را آن چنان که به سوی دو رکعت فجر، شتابان و به سرعت می دیدم، به سوی هیچ چیز دیگری از خیر و غنیمت نمی دیدم.^۴ این چنین در الترغیب (۱/۳۶۱) آمده است.

و بخاری از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده که: پیامبر ﷺ چهار رکعت قبل از ظهر و دو رکعت قبل از بامداد را ترک ننموده و نمی گذاشت.^۵

و ابوداود (۲/۲۵۹) از بلال رضی الله عنه روایت نموده که: وی نزد رسول خدا ﷺ آمد، تا وی را برای نماز بامداد خبر کند، ولی عایشه (رضی الله عنها) بلال را به کاری که از وی خواست مشغول گردانید، تا اینکه سپیده صبح دمید، و صبح خوب روشن شد، آن گاه بلال برخاست و پیامبر ﷺ را برای نماز خبر نمود، و چند بار این کار را تکرار نمود، ولی رسول خدا ﷺ بیرون نشد، هنگامی که بیرون شد برای مردم نماز داد، و بلال به او خبر داد، که عایشه وی را به کاری که از وی خواست مشغول ساخت، تا این که صبح خیلی روشن شد، و در عین حال پیامبر ﷺ در بیرون رفتن به سویی تأخیر نمود، فرمود: «من دو رکعت نماز فجر را می خواندم»، گفت: ای رسول خدا، تو خیلی

^۱ هدف از تطوع نمازهای سنت و نقلیست. م.

^۲ یعنی از حالت ایستادن به رکوع و سجده می رفت. م.

^۳ مسلم (۷۳۰) ترمذی (بخشی از آن) (۴۲۴).

^۴ بخاری (۱۱۶۳) مسلم (۴۲۴).

^۵ بخاری (۱۱۸۲).

وقت‌ها صبح را روشن نموده برآمدی، فرمود: «اگر بیشتر از آنچه صبح نمودم صبح را روشن‌تر می‌نمودم، باز هم آن دو رکعت را می‌خواندم، و آن را، بجا، درست و خوب می‌خواندم». ^۱ اسناد آن، چنانکه نووی در ریاض الصالحین (ص ۴۱۶) گفته، حسن است.

شدت توجه و اهتمام پیامبر ﷺ به چهار رکعت نماز قبل از فریضه ظهر

ابن ماجه از قابوس و او از پدرش روایت نموده، که گفت: پدرم نزد عایشه رفت که: کدام نماز رسول خدا ﷺ نزدش محبوب‌تر بود تا برای آن مواظبت نماید؟ گفت: چهار رکعت قبل از ظهر می‌خواند، قیام را در آن‌ها طولانی می‌نمود و رکوع و سجده‌شان را نیز نیکو انجام می‌داد. ^۲ قابوس فرزند ابوظبیران است، ثقه دانسته شده، و ترمذی و ابن خزیمه و حاکم از وی روایت را صحیح دانسته‌اند. اما شخص ارسال شده نزد عایشه مبهم است. این چنین در الترغیب (۱/۳۶۴) آمده است. احمد و ترمذی از عبدالله بن سائب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ بعد از زوال آفتاب و قبل از ظهر چهار رکعت می‌خواند، و فرمود: «این ساعتی است که دروازه‌های آسمان در آن باز می‌شود، و دوست دارم که عمل صالحی در آن از من بلند شود». ^۳ ترمذی می‌گوید: حدیث حسن و غریب است. این چنین در الترغیب (۱/۳۶۴) آمده است.

و ترمذی (ص ۵۷) از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیامبر ﷺ قبل از ظهر چهار رکعت می‌خواند و بعد از آن دو رکعت. و هم چنان از عایشه (رضی الله عنهما) - و آن را حسن دانسته - روایت نموده که: پیامبر ﷺ وقتی چهار رکعت را قبل از ظهر نمی‌خواند، آن‌ها را بعد از ظهر به جای می‌آورد. ^۴

و طبرانی در الکبیر والأوسط از ابویوب رضی الله عنه روایت نموده که: هنگامی رسول خدا ﷺ نزد من پایین آمد، دیدمش که بر چهار رکعت قبل از شهر مداومت می‌نمود، و فرمود: «وقتی آفتاب زوال نماید، دروازه‌های آسمان باز می‌شود، و هیچ دروازه‌ای از آن‌ها تا اینکه نماز ظهر خوانده نشود بسته نمی‌شود، و من دوست دارم، که در آن ساعت برایم خیر بلند شود». ^۵ این چنین در الترغیب (۱/۳۶۴) و در الکنز (۴/۱۸۹) آمده است.

نماز پیامبر ﷺ قبل از عصر و بعد از مغرب

ترمذی (ص ۵۸) - که آن را حسن دانسته - از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیامبر ﷺ قبل از عصر چهار رکعت نماز می‌خواند، و در میان آن‌ها به سلام بر ملائک مقرب و مسلمانان و مؤمنانی که از آنان پیروی نموده‌اند

^۱ صحیح. ابوداود (۱۲۵۷) آلبانی آن را در صحیح ابوداود (۱۱۲۰) صحیح دانسته است.

^۲ سند آن ضعیف است. ابن ماجه (۱۱۵۶) در سند آن قابوس بن ابی ظبیران است که ضعیف است: التقریب (۱۷/۲) آلبانی آن را در ضعیف ابن ماجه (۲۳۹) ضعیف دانسته.

^۳ حسن. احمد (۴۱۱/۳) ترمذی (۴۷۸) و گفته است: حسن غریب است. آلبانی آن را در صحیح الترمذی (۳۹۶) حسن دانسته است. و در صحیح الترغیب (۵۸۶) صحیح دانسته است. همچنین طبرانی (۲۰۳/۴).

^۴ حسن. ترمذی (۴۲۶) و آلبانی آن را حسن دانسته است.

^۵ سند آن ضعیف است. طبرانی در الکبیر (۲۰۰/۴ - ۲۰۳) هیثمی درباره ی وی سخنی نگفته است. آلبانی در صحیح الترغیب (۵۸۵) می‌گوید: حسن لغیره است.

فاصله می‌آورد.^۱ و ابوداود از علی روایت نموده که: پیامبر ﷺ قبل از عصر دو رکعت نماز می‌خواند.^۲ اسناد آن، چنانکه در الریاض (ص ۴۱۹) آمده، صحیح است، این را ابویعلی و طبرانی در الکبیر والأوسط از میمونه (رضی الله عنها) به مثل حدیث علی روایت نموده‌اند. چنان که در المجمع (۲/۲۲۱) آمده است. و طبرانی در الکبیر از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده که: پیامبر ﷺ بعد از مغرب دو رکعت نماز می‌خواند، و قرائت را در آن‌ها طولانی می‌نمود، تا اندازه‌ای که اهل مسجد پراکنده می‌شدند.^۳ هیشمی (۲/۲۳۰) می‌گوید: در این یحیی بن عبدالحمید حمّانی آمده، و ضعیف می‌باشد.

اهتمام و توجه اصحاب پیامبر ﷺ به سنت‌های مؤکد اهتمام و توجه عمر رضی الله عنه به سنت قبل از صبح و قبل از ظهر

ابن ابی شیبّه از سعیدبن جبیر روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه درباره دو رکعت قبل از فجر گفت: آن دو از شتران سرخ رنگ برایم محبوب‌تر اند. این چنین در الکنز (۴/۲۰۱) آمده است. و ابن جریر از عبدالرحمن بن عبداللّه روایت نموده که: وی نزد عمر بن خطاب در حالی وارد شد، که وی قبل از ظهر نماز می‌خواند، گفت: این چه نماز است؟ پاسخ داد: این از نماز شب به حساب می‌آید. و نزد ابن ابی شیبّه از عبداللّه بن عتبّه روایت است که گفت: با عمر در خانه‌اش چهار رکعت قبل از ظهر خواند. این چنین در الکنز (۴/۱۸۹) آمده است.

اهتمام و توجه علی و ابن مسعود (رضی الله عنهما) به سنت قبل از ظهر

ابن ابی شیبّه از حذیفه بن اسید روایت نموده، که گفت: علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) را دیدم که وقتی آفتاب زوال می‌نمود، چهار رکعت طولانی به جای می‌آورد، از این امر پرسیدمش، گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که این را می‌خواند... و مانند حدیث ابویوب رضی الله عنه را ذکر نموده. این چنین در الکنز (۴/۱۸۹) آمده است. و طبرانی در الکبیر از عبداللّه بن یزید روایت نموده، که گفت: متصل‌ترین و نزدیک‌ترین مردم به عبداللّه بن مسعود رضی الله عنه برایم حدیث بیان نمود که: وی چون آفتاب زوال می‌نمود، بر می‌خاست و چهار رکعت نماز می‌خواند، و در آن‌ها دو سوره از مئین^۴ می‌خواند، و وقتی مؤذن‌ها ندا بر می‌آوردند، جامه‌هایش را بر خود محکم می‌نمود، و باز برای نماز بیرون می‌رفت.^۵ هیشمی (۲/۲۲۱) می‌گوید: در این راوی است که از وی نام برده نشده است. و نزد وی همچنان از اسود و مره و مسروق روایت است که گفتند: عبداللّه گفت: چیزی از نماز روز به نماز شب برابر نمی‌آید، مگر چهار رکعت قبل از ظهر، و فضیلت آن‌ها بر نماز روز چون فضیلت نماز جماعت بر نماز فرد است. هیشمی (۲/۲۲۱) می‌گوید: در این بشیربن ولید کندی است، گروهی وی را ثقه دانسته‌اند، ولی باز هم درباره‌اش کلامی

^۱ حسن. ترمذی (۴۲۹) البانی آن را حسن دانسته است.

^۲ حسن. ابوداود (۱۲۷۲) البانی آن به جز لفظ به جز لفظ «چهار کلمه» حسن دانسته است.

^۳ ضعیف. طبرانی (۱۲/۱۲، ۱۳) در سند آن یحیی بن حمید الحمّانی است که ضعیف است: المجمع (۲/۲۳۰).

^۴ یعنی از سوره‌هایی که دارای صد آیه و یا زیاده از آن هستند. م.

^۵ ضعیف. طبرانی (۹/۲۸۷) در سند آن یک مجهول است: المجمع (۲/۲۲۱).

هست، و بقیه رجال آن رجال صحیح اند. منذری در ترغیبش (۱/۳۶۵) می‌گوید: این حدیث موقوف است، ولی باکی در آن نیست. ابن جریر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: چیزی از نماز روز را به نماز شب برابر نمی‌کردند، مگر چهار رکعت قبل از ظهر را، و آنان بر این باورند که آن چهار رکعت ارزش نماز شب را دارند. این چنین در الکنز (۴/۱۷۹) آمده است.

اهتمام و توجه براء و ابن عمر به سنت قبل از ظهر

ابن جریر از براء رضی الله عنه روایت نموده که: وی قبل از ظهر چهار رکعت نماز می‌خواند و از ابن عمر رضی الله عنهما مثل آن روایت شده است. چنانکه در الکنز (۴/۱۸۹) آمده است، و همچنان از ابن عمر روایت نموده است که: چون آفتاب زوال می‌نمود، وی به مسجد می‌آمد و دوازده رکعت قبل از ظهر می‌خواند و بعد از آن می‌نشست. و از نافع روایت است که عمر قبل از ظهر هشت رکعت نماز می‌خواند، و بعد از آن چهار رکعت نماز می‌گزارد. این چنین در الکنز (۴/۱۸۹) آمده است.

اهتمام و توجه علی رضی الله عنه به سنت قبل از عصر و توجه وی و ابن عمر به سنت بین مغرب و عشاء

ابن نجار از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به سه چیز وصیت نموده است، که تا زنده‌ام آن‌ها را نمی‌گذارم: اینکه قبل از عصر چهار رکعت بخوانم. و من آن‌ها را تا اینکه زنده هستم ترک نخواهم نمود.^۱ و نزد ابن جریر از وی روایت است که گفت: خداوند کسی را که قبل از عصر چهار رکعت بخواند رحم نماید. این چنین در الکنز (۴/۱۹۱) آمده است. و ابن ابی شیبہ از ابوفاخته و او از علی رضی الله عنه روایت نموده که وی ذکر نمود: در میان مغرب و عشاء نماز غفلت است، علی گفت: در غفلت واقع شده‌اید.^۲ این چنین در الکنز (۴/۱۹۲) آمده است. و ابن زنجویه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: کسی که بعد از مغرب چهار رکعت نماز بخواند، چون کسی می‌باشد که از یک جنگ به جنگ دیگری برود. این چنین در الکنز (۴/۱۹۳) آمده است.

اهتمام و توجه پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش به نماز تهجد

قول عایشه درباره توجه پیامبر صلی الله علیه و آله به قیام لیل

ابوداود و ابن خزیمه از عبدالله ابن ابی قیس روایت نموده‌اند که گفت: عایشه رضی الله عنها گفت: قیام لیل را مگذار، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نمی‌گذاشت، و وقتی مریض یا کسل می‌شد نشسته نماز می‌خواند.^۳ این چنین در الترغیب (۱/۴۰۱) آمده است.

^۱ حسن. به مانند آن قبلا گذشت.

^۲ یعنی این نماز را ترک نموده‌اید.

^۳ صحیح. ابوداود (۱۳۰۷) البانی آن را صحیح دانسته است. همچنین احمد (۶/۲۴۹).

قول جابر درباره فرضیت قیام لیل و باز نزول رخصت

بزار از جابر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: قیام لیل بر ما فرض گردید:

[یا ایها المزمل. قم اللیل الا قلیلا]. (المزمل: ۲ / ۱)

ترجمه: «ای در جامه پیچیده. شب را (به نماز) به استثنای اندک آن، قیام کن».

بنابراین برخاستیم و ایستادیم، حتی که قدم‌های مان ورم نمود، آن گاه خداوند تبارک و تعالی رخصت و اجازه نازل فرمود:

[علم آن سیکون منکم مرضی] تا آخر سوره. (المزمل: ۲۰)

ترجمه: «خداوند دانست که از شما مریض‌هایی خواهد بود».^۱

هیثمی (۲/۲۵۱) می‌گوید: در این علی بن زید آمده، و درباره‌اش سخن است، و ثقه هم دانسته شده.

سوال سعید بن هشام از عایشه درباره وتر پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ

امام احمد در مسندش از سعید بن هشام روایت نموده که: وی همسرش را طلاق داد، بعد از آن به طرف مدینه رفت تا اموال غیر منقولش را که در آنجا داشت بفروشد، و آن را برای خریداری اسب و سلاح اختصاص بدهد، و بعد از آن تا مردن با روم بجنگد، وی با گروهی از قومش روبرو شد، و به وی گفتند که یک گروه شش نفری از قومش این را در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اراده نمودند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا در من برای تان اقتدای نیکو نیست؟» و آنان را از آن بازداشت، آن گاه سعید ایشان را بر برگردانیدن همسرش شاهد گرفت، بعد از آن به سوی ما برگشت و به ما گفت، که وی نزد ابن عباس (رضی الله عنهما) رفت و او را از وتر پرسید، گفت: آیا تو را به عالم‌ترین اهل زمین به وتر رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه نسازم؟ گفت: آری، فرمود: نزد عایشه (رضی الله عنها) برو، و باز نزدم برگرد، و مرا از پاسخی که به تو داده است خبر بده، می‌گوید: نزد حکیم بن افلاج آمدم، و از او خواستم که با من نزد عایشه بیاید، گفت: من به وی نزدیک نمی‌شوم، من وی را از این باز داشتم که درباره این دو گروه^۲ چیزی بگوید، ولی او ابا ورزید و ادامه داد، [سعید می‌گوید] من وی را سوگند دادم،^۳ بنابراین با من آمد، و نزد وی داخل شدیم، گفت: حکیم است، و او را شناخت، حکیم گفت: بلی، می‌افزاید: عایشه باز پرسید: این همراهت کیست؟ گفت: سعید بن هشام، عایشه پرسید: هشام کیست؟ پاسخ داد: ابن عامر، می‌افزاید: آن گاه برای وی دعای رحمت نمود و گفت: عامر شخص نیکویی بود، گفتیم: ای ام المؤمنین، مرا از اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر بده گفت آیا قرآن نمی‌خوانی گفتیم بلی می‌خوانم. گفت: اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن بود. خواستم برخیزم، آن گاه قیام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یادم آمد، گفتیم: ای ام المؤمنین، مرا از قیام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر بده؟ گفت: آیا این سوره را نمی‌خوانی: [یا ایها المزمل]؟ گفتیم: آری، فرمود: خداوند قیام لیل را در اول این سوره فرض گردانید، و رسول خدا

^۱ ضعیف. بزار. در سند آن علی بن زید است که ضعیف است: المجمع (۲/۲۵۱).

^۲ گروه علی و گروه معاویه.

^۳ یعنی حکیم را سوگند دادم که باید همراه من برود. م.

ﷺ و یارانش یک سال قیام نمودند، حتی که قدم‌های شان ورم نمود، و خداوند خاتمه سوره را دوازده ماه در آسمان نگه داشت، بعد از آن خداوند تخفیف را در آخر این سوره نازل فرمود، بنا بر آن، قیام شب پس از فرضیت نفل گردید. باز خواستم برخیزم، آن گاه وتر رسول خدا ﷺ به یادم آمد، و گفتم: ای ام المؤمنین، مرا از وتر رسول خدا ﷺ خبر بده؟ گفت: ما برایش مسواک و آب وضویش را آماده می‌ساختیم، و خداوند او را وقتی که می‌خواست در شب بیدار می‌نمود، و او مسواک می‌نمود و باز وضو می‌کرد، و بعد از آن هشت رکعت نماز می‌خواند، که در آن‌ها جز در رکعت هشتم نمی‌نشست، بعد می‌نشست و پروردگارش [تبارک] و تعالی را یاد می‌نمود، و دعا می‌کرد، و باز بر می‌خواست و سلام نمی‌داد، بعد می‌ایستاد تا نهم را بخواند، باز می‌نشست و خداوند واحد را ذکر می‌نمود، و بعد از آن وی را دعا می‌کرد و باز سلام می‌داد که ما می‌شنیدیم، آن گاه بعد از سلام دادنش دو رکعت نماز دیگر را نشسته می‌خواند، و مجموع آن‌ها، ای پسر، یازده رکعت می‌گردید، و هنگامی که رسول خدا ﷺ مسن گردید و چاق شدند، به هفت رکعت وتر نمود، و بعد از آن دو رکعت دیگر را پس از سلام دادنش نشسته خواند، و این‌ها در مجموع، ای پسر، نه رکعت بود، و رسول خدا ﷺ وقتی نمازی را می‌خواند، دوست می‌داشت که بر آن مداومت نماید، و او را وقتی از قیام شب، خوابی، دردی یا مرضی مشغول می‌داشت، از طرف روز دوازده رکعت نماز می‌گزارد، و رسول خدا ﷺ را بیاد ندارم که همه قرآن را در یک شب تا صبح خوانده باشد، و ماهی را کاملاً بدون رمضان روزه گرفته باشد. بعد نزد ابن عباس آمدم، و حدیث وی را برایش بیان نمودم، گفت: راست گفته، اما اگر من نزدش رفت و آمد می‌داشتم، نزدش می‌رفتم تا از خودش می‌شنیدم^۱. مسلم این را در صحیحش به مثل آن روایت کرده است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۴۳۵) آمده است.

قول ابن عباس درباره وتر اصحاب هنگامی که سوره مزمل نازل شد

ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت نموده، که گفت: هنگامی که اول مزمل نازل شد، مانند قیام شان در ماه رمضان قیام می‌نمودند، و در میان اول و آخر آن یک سال فاصله بود. این چنین در الکنز (۴/۲۸۱) آمده است.

تهجد ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما)

ابن ابی شیبه از یحیی بن سعید از ابوبکر رضی الله عنه روایت نموده که: وی در اول شب وتر می‌خواند، و وقتی برای نماز بر می‌خواست دو دو رکعت نماز می‌گزارد. این چنین در الکنز (۴/۲۷۸) آمده است. مالک و بیهقی از اسلم روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه در طول شب همانقدر که خدا می‌خواست، نماز می‌گزارد، چون نصف شب می‌شد، خانواده‌اش را برای نماز بیدار می‌نمود، و بعد از آن به آنها می‌گفت: نماز، و این آیه را تلاوت می‌نمود:

^۱ چنان می‌نماید که این حدیث بعد از واقعه جمل بوده است.

^۲ مسلم (۷۴۶) احمد (۵۳/۶).

[و امر اهلك بالصلاه] تا به این قول خداوند [والعاقية للتقوى]. (طه: ۱۳۲)

ترجمه: «خانواده ات را به نماز امر کن... عاقبت از آن پرهیزگاران است».

این چنین در منتخب الکنز (۴/۳۸۰) آمده است. و طبرانی - که رجالش ثقه‌اند - ، چنانکه هیشمی (۹/۷۳) گفته، از حسن روایت نموده که: عثمان بن ابی العاص با یکی از همسران عمر بن خطاب ازدواج نمود، و گفت: به خدا سوگند، او را به سبب علاقمندی به مال و فرزند نکاح ننمودم، فقط خواستم مرا از شب عمر خبر دهد، و از وی پرسید که: نماز عمر در شب چگونه بود؟ پاسخ داد: وی نماز عشاء را می‌خواند، بعد از آن امر می‌نمود تا نزد سرش ظرفی را پر از آب نموده بگذاریم و سر آن را بپوشانیم، و در طول شب بیدار می‌شد، و دست هایش را در آب می‌گذاشت و بدان روی و دستش را می‌شست و بعد از آن خداوند را، آنقدر که خدا می‌خواست، یاد می‌نمود، بعد از آن چندین بار پی در پی بیدار میشد، تا اینکه بر همان ساعتی می‌رسید، که در آن برای نمازش بر می‌خاست. ابن بریده گفت: چه کسی این را برای تو بیان داشت؟ پاسخ داد: این را دختر عثمان بن ابی العاص برایم بیان نمود، گفت: ثقه است. و ابن سعد از سعید بن المسیب روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب نماز را در دل شب - یعنی در وسط شب - دوست می‌داشت. این چنین در الکنز (۴/۲۷۹) آمده است.

تهجد عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما)

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۳) به سند جید، چنانکه در الاصابه (۱/۳۴۹) آمده، از نافع از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده که: وی شب را به نماز زنده می‌داشت، و بعد از آن می‌گفت: از نافع در سحر داخل شده‌ایم؟ پاسخ می‌داد: نخیر، باز نماز را شروع می‌نمود، و بعد از آن می‌گفت: ای نافع، در سحر داخل شده‌ایم؟ می‌گفت: آری، آن گاه می‌نشست و آمرزش می‌خواست و دعا می‌نمود تا اینکه صبح می‌شد. طبرانی مثل این را روایت نموده، رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر اسد بن موسی که ثقه است. و ابونعیم همچنان (۱/۳۰۴) از محمد روایت نموده، که گفت: ابن عمر هر بار که در شب بیدار می‌شد نماز می‌گزارد، و نزد وی همچنان از ابو غالب روایت است که گفت: ابن عمر در مکه نزد ما پایین می‌آمد، و در هنگام شب تهجد می‌خواند، و شبی نزدیکی‌های صبح به من گفت: ای ابو غالب آیا بلند نمی‌شوی تا نماز بخوانی؟ اگر چه ثلث قرآن را بخوانی، گفتم: صبح نزدیک شده، ثلث قرآن را چگونه بخوانم؟ گفت: سوره اخلاص [قل هو الله احد] معادل ثلث قرآن است.

تهجد ابن مسعود و سلمان (رضی الله عنهما)

طبرانی از علقمه بن قیس روایت نموده، که گفت: شبی با عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) خوابیدم، وی در اول شب قیام نمود،^۱ بعد از آن برخاست، و مثل قرائت امام در مسجد قبیله‌اش قرائت می‌نمود، به ترتیل می‌خواند و تکرار نمی‌کرد، کسانی که در اطرافش بودند می‌شنیدند، و صدایش را نیز تکرار نمی‌نمود، تا اینکه از تاریکی آخر

^۱ این چنین در اصل آمده، و ممکن درست «خواب نمود» باشد.

شب، جز مانند فاصله میان اذان مغرب و عودت از آن باقی نماند، بعد از آن وی وتر خواند. هیشمی (۲/۲۶۶) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح اند. و طبرانی از طارق بن شهاب روایت نموده که: وی نزد سلمان رضی الله عنه خوابید، تا ببیند که تلاش وی چگونه است، می‌گوید: سلمان در آخر شب به نماز ایستاد، و گویی طارق آنچه را گمان می‌نمود ندید، و آن را برای وی متذکر گردید، سلمان گفت: بر نمازهای پنجگانه مداومت و توجه داشته باشید، چون این‌ها کفاره این گناهانند، البته در صورتی که مرتکب قتل نشود، و وقتی مردم شب نمایند بر سه حالت می‌باشند: کسی از آنان چنان می‌باشد، که او را نفع می‌باشد و نه ضرر، و کسی از آنان چنان می‌باشد که برای او ضرر می‌باشد و نه نفع، و کسی از آنان چنان می‌باشد، که برای او نه نفع می‌باشد و نه ضرر، مردی که تاریکی شب و غفلت مردم را غنیمت می‌شمرد، و بر می‌خیزد و تا صبح نماز می‌گزارد، این همان کسی است، که برایش نفع است و نه ضرر، و مردی که غفلت مردم و تاریکی شب را غنیمت می‌شمرد و دست به گناه می‌زند، این همان کسی است، که برایش ضرر است و نه نفع و مردی که نماز عشاء را می‌گزارد و می‌خوابد، این همان کسی است، که نه برایش نفع است و نه ضرر، و زنه‌ار که به شتاب روی!! میانه روی اختیار نما و مداومت کن. منذری در ترغیب خود (۱/۴۰۱) گفته: این را طبرانی در الکبیر، به صورت موقوف، به اسنادی که در آن باکی نیست، روایت نموده، و گروهی هم این را به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

اهتمام و توجه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش به نوافل در میان طلوع آفتاب و زوال آن

حدیث ام هانی و عایشه درباره نماز چاشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بخاری و مسلم از ام هانی - فاخته بنت ابی طالب (رضی الله عنها) - روایت نموده‌اند که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال فتح رستم، و ملاحظه نمودم که غسل می‌کند، هنگامی که از غسلش فارغ گردید، هشت رکعت نماز خواند البته در آن وقت چاشت بود.^۱ این چنین در الریاض (ص ۴۲۴) آمده است. و مسلم از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز چاشت^۲ را چهار رکعت می‌خواند، و مقداری که خدا می‌خواست اضافه می‌نمود.^۳ این چنین در الریاض آمده است.

حدیث انس و عبدالله بن ابی اوفی درباره نماز چاشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

طبرانی در الأوسط از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که نماز چاشت را شش رکعت می‌خواند، و آن‌ها را دیگر ترک ننمودم.^۴

^۱ بخاری (۲۸۰) مسلم (۷۱۹).

^۲ یعنی: صلاه الضحی. م.

^۳ مسلم (۷۱۷).

^۴ ضعیف. طبرانی در الأوسط در سند آن سعد بن مسلم الاموی است که ضعیف است: المجمع (۲/۳۳۷).

هیثمی (۲/۳۳۷) می‌گوید: در این سعدبن مسلم اموی آمده، و بخاری و ابن معین و گروهی ضعیفش دانسته‌اند، و ابن حبان در ثقه‌ها ذکرش نموده، و گفته: خطا می‌کند. این چنین طبرانی در الکبیر والأوسط به اسناد حسن، چنانکه هیثمی (۲/۲۳۸) گفته، از ام هانی روایت نموده که: پیامبر ﷺ روز فتح نزد وی آمد، و نماز چاشت را شش رکعت خواند. و بزار از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه روایت نموده که: وی نماز چاشت را دو رکعت خواند، آن گاه همسرش به او گفت: دو رکعت خواند؟ پاسخ داد: رسول خدا ﷺ هنگامی که به فتح بشارت داده شد، و هم چنین وقتی که به بریده شدن سر ابوجهل بشارت داده شد، دو رکعت نماز چاشت را خواند. هیثمی (۲/۲۳۸) می‌گوید: این را بزار روایت کرده است، و طبرانی در الکبیر بعضی آن را روایت نموده، و در آن شعثاء آمده، و من کسی را نیافتم که او را ثقه دانسته باشد، و نه هم کسی را که جرحش نموده باشد. و ابن ماجه فقط نماز را وقتی که به سر ابوجهل بشارت داده شد روایت نموده است.

حدیث ابن عباس از ام‌هانی درباره نماز چاشت پیامبر ﷺ

طبرانی در الکبیر از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: این آیه را مرور می‌نمودم، و نمی‌دانستم که این چیست، قول خداوند:

[بالعشی و الاشراق]. (ص: ۱۸)

ترجمه: «در وقت عشاء و برآمدن آفتاب».

تا اینکه ام هانی دختر ابوطالب به من گفت که: رسول خدا ﷺ نزد وی آمد، و کاسه‌ای آب وضو خواست، انگار که من اثر خمیر را در آن می‌بینم، وضو نمود، و نماز چاشت [یا اشراق] را به جای آورد و گفت: «ای ام هانی این نماز اشراق است».^۱ هیثمی (۲/۲۳۸) می‌گوید: در این حجاج بن نصیر آمده، و ابن المدینی و گروهی ضعیفش دانسته‌اند، و ابن معین و ابن حبان ثقه‌اش دانسته‌اند، و این حدیث در صحیح آمده، ولی به غیر سیاق وی.

تشویق و ترغیب پیامبر ﷺ به نماز اشراق و بیان نمودن فضیلت آن

ابویعلی از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ لشکری را فرستاد، آنان غنیمت بزرگی به دست آوردند، و به سرعت برگشتند، مردی گفت: ای رسول خدا، لشکری را ندیدیم که از این‌ها زودتر و سریع‌تر عودت نموده باشد، و غنیمت بزرگ‌تر به دست آورده باشد، فرمود: «ایا شما را به زود برگردنده‌تر و به دست آوردنده غنیمت بزرگ‌تر از این‌ها خبر ندهم، مردی که وضو نمود، وضو را نیکو و تمام کرد، و باز به سوی مسجدی روی آورد، و نماز بامداد را در آن به جای آورد، و بعد از آن نماز اشراق را در عقبش گزارد، این مرد به سرعت‌تر برگشته و غنیمت بزرگ‌تر به دست آورده است».^۲ منذری در الترغیب (۱/۴۲۸) می‌گوید: این را ابویعلی روایت نموده، و رجال اسناد وی رجال صحیح‌اند، و بزار و ابن حبان در صحیحش هم این را روایت نموده‌اند، و بزار در

^۱ ضعیف. طبرانی در الکبیر. در سند آن حجاج بن نصر است که ضعیف است. نگا: المجمع (۲/۲۳۸).
^۲ صحیح. ابویعلی (۶۴۷۳، ۶۵۵۹) ابن حبان (۲۵۳۵) نگا: صحیح الترغیب (۶۶۹).

روایتش بیان نموده که: آن مرد ابوبکر رضی الله عنه بود. و این حدیث را ترمذی در بخش الدعوات در جامعش از عمر (رضی الله عنهما) روایت کرده است. و این را همچنان احمد به روایت ابن لهیعه روایت نموده، و طبرانی به اسناد جید آن را از عبداللّه بن عمرو (رضی الله عنهما)، چنانکه در الترغیب (۱/۴۲۷) آمده، روایت نموده است.

نماز اشراق علی، ابن عباس و سعد (رضی الله عنهم)

طبرانی در جزئی که برای افراد عطاء نام تخصیص داده است، از عطاء ابومحمد روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه را دیدم که نماز چاشت را در مسجد می خواند. این چنین در الکنز (۴/۲۸۱) آمده است. و ابن جریر از عکرمه روایت نموده، که گفت: ابن عباس (رضی الله عنهما) نماز چاشت را روزی می خواند و ده روز دیگر ترک می نمود. این چنین در الکنز (۴/۲۸۲) آمده است. و ابن جریر از عایشه بنت سعد^۱ روایت نموده، که گفت: سعد رضی الله عنه نماز چاشت را هشت رکعت می خواند. این چنین در الکنز (۴/۲۸۳) آمده است.

اهتمام و توجه به نفلها در میان ظهر و عصر

طبرانی در الکبیر از شعبی روایت نموده، که گفت: ابن مسعود رضی الله عنه نماز چاشت را نمی خواند، و در میان ظهر و عصر و هم چنان یک نوبت و بخش طولانی از شب نماز می خواند.^۲ هیشمی (۲/۲۵۸) می گوید: در این مردی است که از وی نام برده نشده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۴) از نافع از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده که: وی بین ظهر تا عصر را زنده می داشت.^۳

اهتمام و توجه به نفلها میان مغرب و عشاء نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مغرب و عشاء و همچنان نماز عمار رضی الله عنه نسائی به اسناد جید از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، و همراهش مغرب را خواندم، بعد از آن وی تا به عشاء نماز گزارد.^۴

این چنین در الترغیب (۱/۳۶۹) آمده است. و طبرانی در هر سه کتابش^۵ از محمد بن عمار بن یاسر روایت نموده، که گفت: عمار بن یاسر (رضی الله عنهما) را دیدم که بعد از مغرب شش رکعت نماز می خواند، و گفت: دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بعد از مغرب شش رکعت نماز می خواند، و فرمود: «کسی که بعد از مغرب شش رکعت نماز بخواند، گناهانش بخشیده می شود، هر چند که همانند کف بحر باشد». طبرانی می گوید: این را صالح بن قطن

^۱ یعنی: دختر سعد بن ابی وقاص.

^۲ ضعیف منقطع. طبرانی (۱۷۶/۹) و شعبی از ابن مسعود نشنیده است. همچنین در سند آن یک ناشناخته است چنانکه هیشمی (۲/۲۵۸) ذکر کرده است.

^۳ یعنی: عبادت می نمود و نماز می گزارد. م.

^۴ آلبانی آن را صحیح دانسته است. منذری آن را در الترغیب با سند جید به نسائی ارجاع داده است. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۵۹۰) صحیح دانسته است.

^۵ یعنی در المعجم الکبیر و المعجم الأوسط و المعجم الصغیر. م.

^۶ ضعیف. ابونعیم در تاریخ اصبهان (۲/۲۲۳) نکا: العلل المتناهية (۱/۴۵۷) و الضعيفة (۴۶۷) و ضعیف الترغیب (۳۳۳).

بخاری به تنهایی روایت نموده، و منذری در ترغیث (۱/۳۶۸) می‌گوید: درباره صالح اکنون در ذهنم نه جرحی می‌آید و نه تعدیلی.

نماز ابن مسعود و ابن عباس در میان مغرب و عشاء

طبرانی در الکبیر از عبدالرحمن بن یزید روایت نموده، که گفت: در یک ساعتی هرگاه که نزد ابن مسعود رضی الله عنه می‌آمدم، او را می‌یافتم که نماز می‌گزارد، ما بین مغرب و عشاء، بنا بر این عبدالله را پرسیده گفتم: در یک ساعتی هر گاهی که نزدت آمدم، تو را دریافتم که نماز می‌گزاری، گفت: این ساعت غفلت است. هیشمی (۲/۲۳۰) می‌گوید: در این لیث بن ابی سلیم آمده، و درباره‌اش سخن است. و نزد وی همچنان از اسودبن یزید روایت است که گفت: عبدالله بن مسعود فرمود: چه ساعت نیکویی است وقت غفلت^۱ - یعنی نماز در میان مغرب و عشاء - هیشمی (۲/۲۳۰) می‌گوید: در این جابر جعفی آمده، و درباره‌اش کلام زیادی است. و ابن زنجویه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: ملائک اطراف کسانی را که در میان مغرب و عشاء نماز می‌گزارند احاطه می‌کنند، و این نماز باز گردندگان به سوی حق و توبه کنندگان است. این چنین در الکنز (۴/۱۹۳) آمده است.

اهتمام و توجه به نفلها در وقت داخل شدن به منزل و بیرون شدن از آن

ابن المبارک در الزهد به سند صحیح از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نموده، که گفت: مردی با همسر عبدالله بن رواحه رضی الله عنهما ازدواج نمود، و او را از عملکرد ابن رواحه پرسید، پاسخ داد: وی چون می‌خواست از خانه‌اش بیرون برود دو رکعت نماز می‌خواند، و وقتی به خانه‌اش بر میگشت، دو رکعت نماز می‌گزارد، و آن را ترک نمی‌نمود. این چنین در الاصابه (۲/۳۰۶) آمده است.

نماز تراویح ترغیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نماز تراویح

مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قیام رمضان ترغیب می‌نمود، بدون اینکه ایشان را به انجام آن مأمور سازد، و می‌گفت: «کسی که در رمضان با ایمان و نیت اجر و ثواب قیام نماید، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود».^۲ این چنین در الریاض آمده، و آن را در جمع الفوائد از ائمه شش گانه ذکر نموده و افزوده است: بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت و مسئله در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه و ابتدای خلافت عمر رضی الله عنه بدین منوال بود.

^۱ ضعیف. طبرانی (۲۸۸/۹) در سند آن لیث بن ابی سلیم ضعیف است. نگا: المجمع (۲/۲۳۰).

^۲ مسلم (۷۵۹) و بخش مرفوع آن را بخاری (۴/۲۱۷، ۲۱۸) و مسلم (۷۶۰) و ابوداود (۱۳۷۱) و ترمذی (۸۰۸) و نسائی (۳/۲۰۱) و احمد (۲/۲۸۱) از ابوهریره روایت کرده اند.

ابی بن کعب و امامت تراویح برای مردم در زمان پیامبر ﷺ و در زمان عمر

ابوداود به اسناد ضعیف از ابوهریره روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ در رمضان در حالی نزد مردم بیرون رفت، که آنان در یک گوشه مسجد نماز می‌گزاردند، آن گاه گفت: «اینان کیستند؟» به او گفته شد: اینان مردمانی‌اند، که قرآن حفظ ندارند، و ابی بن کعب برای شان نماز می‌دهد، و آنان در عقب وی نماز می‌گزارند، فرمود: «به حق رسیده‌اند، و کار نیکویی انجام داده‌اند».^۱

این چنین در جمع الفوائد آمده است. مالک، بخاری، ابن خزیمه و غیر ایشان از عبدالرحمن بن عبدالقاری روایت نموده‌اند که گفت: با عمر بن خطاب رضی الله عنه شبی در رمضان به سوی مسجد بیرون رفتم، ناگهان متوجه شدیم، که مردی پراکنده و متفرق‌اند، مردی برای خودش نماز می‌خواند، و گروهی از عقبش همان نماز روی را می‌گزارند، آن گاه عمر گفت: من بر این باور هستم که اگر اینان را بر یک قاری جمع نمایم بهتر و افضل خواهد بود، بعد از آن تصمیم گرفت و ایشان را بر ابی بن کعب جمع نمود. باز شب دیگری با وی بیرون رفتم و مردم در عقب قاری خویش نماز می‌گزاردند، عمر گفت: بدعت نیکویی است این!! آنچه از آن می‌خواهید، از آنچه برایش قیام می‌کند بهتر است - هدفش آخر شب است^۲ - و مردم در اول شب قیام می‌نمودند.^۳

این چنین در الکنز و جمع الفوائد آمده است. و ابن سعد (۵/۵۹) از نوفل بن ایاس هذلی روایت نموده، که گفت: ما در زمان عمر بن خطاب به صورت پراکنده و متفرق در مسجد در رمضان اینجا و آنجا می‌ایستادیم،^۴ و مردم به سوی خوش صداتر شان میل می‌نمودند، آن گاه عمر گفت: آیا اینان را نمی‌بینم که قرآن را به خوش آوازی گرفته‌اند؟ به خدا سوگند، اگر بتوانم این را تغییر خواهم داد، می‌گویم: جز سه شب درنگ ننموده بود، که ابی بن کعب را امر نمود، و او برای شان امامت کرد، بعد از آن در آخر صف‌ها ایستاد و گفت: اگر این بدعت باشد، به درستی که بدعت نیکویی است.

عمر و روشن نمودن مساجد تا در آن‌ها تراویح خوانده شود و دعای علی به این سبب برایش

ابن شاهین از ابواسحاق همدانی روایت نموده، که گفت: علی ابن ابی طالب (رضی الله عنه) در نخستین شب رمضان بیرون رفت: [و دید] که چراغ‌ها روشن است و می‌درخشد و کتاب خداوند تلاوت می‌شود، فرمود: ای ابن خطاب! خداوند در قبرت نور و روشنایی بیاورد، چنانکه مساجد خداوند تعالی را به قرآن منور و روشن ساختی. این چنین در الکنز (۴/۲۸۴) آمده است.

^۱ ضعیف. ابوداود (۱۳۷۷) ابن عبدالبر در التمهید (۸/۱۱۱).

^۲ یعنی: اگر شما همین قیام را از طرف اخیر شب می‌نمودید برای تان در ثواب بهتر بود، و حالا که نماز می‌خوانید و می‌خواهید،

اجزش نظر به آخر شب کمتر است. م.

^۳ بخاری (۲۰۱۰) و مالک در موطا (۳/۱۱۴/۱).

^۴ البته برای نماز. م.

و خطیب این را در امالی خود از ابواسحاق همدانی، و ابن عساکر از اسماعیل بن زیاد به معنای آن به اختصار، روایت کرده‌اند. چنانکه در منتخب الكنز (۴/۳۸۷) آمده است.

ابی تمیم داری و سلیمان بن حثمه و امامت مردم در تراویح

فریابی و بیهقی از عروه روایت نموده‌اند که: عمر بن خطاب رضی الله عنه مردم را بر قیام ماه رمضان جمع نمود: مردان را بر ابی بن کعب رضی الله عنه و زنان را بر سلیمان بن ابی حثمه. این چنین در الكنز (۴/۲۸۳) آمده است. و ابن سعد (۵/۲۶) از عمر بن عبداللّه عنسی روایت نموده که: ابی بن کعب و تمیم داری (رضی الله عنهما) در مقام پیامبر صلی الله علیه و آله می‌ایستادند، و برای مردان نماز می‌دادند، و سلیمان بن ابی حثمه با زنان در صفه^۱ مسجد می‌ایستاد، چون زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه فرا رسید، مردان و زنان را بر یک قاری جمع نمود، بر سلیمان بن ابی حثمه، وی زنان را امر می‌نمود و نگه داشته می‌شدند، تا اینکه مردان می‌رفتند، آن گاه رها می‌گردیدند. و بیهقی از عرفجه روایت نموده، که گفت: علی بن ابی طالب رضی الله عنه مردم را به قیام ماه رمضان امر می‌نمود، و برای مردان امامی می‌گردانید و برای زنان امامی، عرفجه می‌گوید: و من امام زنان بودم. این چنین در الكنز (۴/۲۸۴) آمده است.

ابی و امامت نمودن به زنان در نماز تراویح در خانه اش

ابویعلی از جابر بن عبداللّه (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: ابن بن کعب رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، امشب چیزی انجام دادم - البته در رمضان - پرسید: «آن چیست ای ابی؟» گفت: زنانی در منزلم گفتند: نمی‌توانیم قرآن بخوانیم، بنابراین پشت سر تو تو نماز می‌گزاریم، افزود: بنابراین برای شان هشت رکعت نماز خواندم و ترهم به جای آوردم، پیامبر صلی الله علیه و آله بدان رضایت نشان داد و چیزی نگفت.^۲ هیشمی (۲/۷۴) می‌گوید: این را ابویعلی و طبرانی به مانند آن در الأوسط روایت نموده‌اند، و اسناد آن حسن است.

نماز توبه

ابن خزیمه در صحیحش از عبداللّه بن بریده و او از پدرش رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح نمود، و بلال رضی الله عنه را فراخواند و گفت: «ای بلال به چه چیز از من به سوی جنت سبقت نمودی؟ من دیشب داخل جنت شدم، و صدای حرکتت را در پیش رویم شنیدم»، گفت: ای رسول خدا، هرگاه گناهی نمودم،^۳ دو رکعت نماز خواندم، و هرگاه برایم بی وضویی پیش آمده، وضو نموده‌ام، و دو رکعت نماز گزارده‌ام.^۴ این چنین در الترغیب (۱/۴۳۷) آمده است.

^۱ جایی که عمر رضی الله عنه بیرون از مسجد بناء نموده بود.

^۲ هیشمی آن را حسن دانسته است. ابویعلی (۱۸۰) هیشمی (۲/۷۴) آن را به ابویعلی ارجاع داده است و به مانند آن در الأوسط و گفته: سند آن حسن است.

^۳ منذری گفته: و در روایتی آمده: هرگاه اذان دادم. و ممکن این صحیح باشد.

^۴ صحیح. ابن خزیمه (۱۲۰۹) احمد (۵/۳۵۴) (۳۶۰) حاکم (۱/۳۱۳، ۳/۲۸۵).

نماز حاجت**نماز انس رضی الله عنه به خاطر حاجت و برطرف شدن حاجتش**

ابن سعد (۷/۲۱) از ثمامه بن عبدالله روایت نموده، که گفت: باغبان انس رضی الله عنه در تابستان نزدش آمد، و از بی آبی شکایت نمود، آن گاه انس آب خواست و وضو نمود و نماز گزارد، بعد از آن گفت: آیا چیزی را می بینی؟ گفت: نه چیزی را می بینم، می افزاید: باز داخل شد و نماز گزارد، و بار سوم - یا چهارم - گفت: ببین، پاسخ داد: ابری را به اندازه بال پرند می بینم، می گوید: باز شروع به نماز گزاردن و دعا نمود، تا اینکه همان دهقان نزدش آمد و گفت: آسمان را ابر فرا گرفت و بارید، انس گفت: اسبی را که بشر بن شغاف فرستاده سوار شو، و ببین که باران به کجا رسیده است؟ می گوید: آن را سوار گردید و دید، می افزاید: و دریافت که باران از قصرهای مسیرین و قصر غضبان تجاوز ننموده است.

نماز پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر شفای علی و شفای علی به آن

ابن ابی عاصم، ابن جریر - که صحیحش دانسته -، طبرانی در الأوسط و ابن شاهین در السنه از علی رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: دچار دردی شدم، و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، و مرا در کنار خویش قرار داد، و به نماز خواندن شروع کرد، و گوشه جامه اش را بر روی من انداخت، بعد از آن گفت: «ای پسر ابوطالب تندرست شدی و تو مشکلی نداری، از خداوند هر چه برای خود خواسته ام، مثل آن را برای تو هم خواسته ام، و از خداوند هر چه خواستم آن را به من داده است، مگر اینکه به من گفته شد: بعد از تو دیگر نبی نیست»، (آن گاه برخاستم) و انگار که هیچ مریض نشده بودم. این چنین در المنتخب (۵/۴۳) آمده است.

قبول شدن دعای صحابی جلیل القدر ابومعلق وقتی که دزدی خواست او را به قتل برساند

ابن ابی الدنیا در کتاب مجابی الدعوه از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابومعلق نامیده می شد، و تاجر بود، با مال خودش و دیگران تجارت می نمود، وی فردی عابد و پرهیزگار بود، باری بیرون رفت و دزدی که سلاح بر تن داشت با او روبرو گردید و گفت: متاعت را بگذار که می کشمت، گفت: اگر مال می خواهی در خدمت است، گفت: جز خونت را نمی خواهم، ابومعلق گفت: پس بگذار نماز بخوانم، گفت: آنقدری که می خواهی بخوان. آن گاه وضو ساخت و بعد از آن دو رکعت نماز گزارد، و چنین دعا نمود: (یاودود یا ذالعرش المجید، یا فعلا لما یرید، اسالک بعزتک التی لا ترام، و ملکک الذی لا یضام، و بنورک الذی ملأ ارکان عرشک آن تکفینی شر هذا اللص، یا مغیث اغثنی). ترجمه: «ای ودود، و ای صاحب عرش بزرگ، ای کننده آنچه بخواهد، تو را به بزرگی و عزتت که قصد کرده نمی شود، و به پادشاهیت که مزاحمت کرده نمی شود، و به نورت که اطراف عرشت را پر نموده، سوال می کنم که شر این دزد را از من دفع کنی، ای فریادرس به فریادم برس». این را سه بار گفت، ناگهان متوجه شد سوارکاری که حربه ای در دست دارد، حربه اش را تا برابر

هر دو گوشش بلند کرده است، وی دزد را زد و به قتل رسانید، و آن گاه به سوی تاجر آمد، تاجر پرسید: تو کیستی؟ که خداوند توسط تو به فریادم رسید، گفت: من ملکی از اهل آسمان چهارم هستم، هنگامی که دعا نمودی، صدای دروازه‌های آسمان را شنیدم، باز برای دومین بار دعا نمودی، آن گاه ضجه‌ای را از اهل آسمان شنیدم، باز سومین بار دعا نمودی، آن گاه گفته شد: دعای مصیبت زده است، و من از خداوند خواستم که قتل آن را به عهده من بسپارد، بعد از آن همان ملک گفت: مژده بادا برایت و بدان، که کسی وضو بکند، و چهار رکعت نماز بگذارد، و به این دعاء دعاء نماید، دعایش قبول و پاسخ داده می‌شود، خواه در مصیبت باشد یا بدون مصیبت. ابوموسی این را در کتاب الوظائف، به صورت کاملش روایت نموده. این چنین در الاصابه (۴/۱۸۲) آمده است.

باب سیزدهم

رغبت و علاقمندی اصحاب به علم و ترغیبشان به آن

چگونه پیامبر ﷺ و یارانش به علم الهی رغبت و علاقمندی داشتند و به سوی آن ترغیب می نمودند، و آن چه را در آن ایمان و عمل وجود داشت می آموختند و به دیگر آموزش می دادند، و در سفر حضر و در سختی و آسانی به آن مشغول بودند، و چگونه به تعلیم مهمانان تازه وارد به مدینه منوره، بر صاحب آن هزار هزار درود و سلام تقدیم باد، توجه و عنایت می نمودند، و چگونه علم و جهاد و کسب را با هم جمع می کردند، و افراد را به سرزمین ها برای نشر علم می فرستادند، و چگونه در به دست آوردن و تحصیل اوصافی که باعث قبول علم گردد اهتمام و توجه می کردند.

ترغیب پیامبر ﷺ به علم

خوش آمد گویی پیامبر ﷺ به صفوان بن عسال که به طلب علم آمده بود

احمد، طبرانی به اسناد جید - لفظ هم از وی است، ابن حبان در صحیحش و حاکم - که گفته: صحیح الاسناد می باشد - از صفوان بن عسال مرادی رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی آمدم که در مسجد بر جامه سرخش تکیه نموده بود، به او گفتم: ای رسول خدا: من در طلب علم آمده ام، فرمود: «مرحبا به طالب علم، طالب عمل را ملائک، از فرط محبت شان به آنچه وی طلب می کند، با بال های شان احاطه می کنند، و بعد از آن یکی بالای دیگری سوار می شوند، تا اینکه به آسمان دنیا می رسند».^۱ این چنین در الترغیب (۱/۵۹) آمده است.

آمدن قبیصه نزد پیامبر ﷺ برای طلب علم و قول پیامبر ﷺ برایش

احمد از قبیصه بن مخارق رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، پرسید: «چه تو را آورده است؟» گفتم: سنم بزرگ شده و استخوانم نازک گردیده، بنابراین نزد تو آمدم، تا چیزی به من بیاموزی که خداوند به وسیله آن به من نفع رساند، گفت: «به هر سنگ، درخت و کلوخی که مرور نموده ای، برایت مغفرت خواسته اند. ای قبیصه وقتی نماز صبح را خواندی سه بار بگو: سبحان الله العظیم و بحمده، از کوری، جذام و فلج عافیت می یابی، ای قبیصه بگو: اللهم انی اسالک مما عندک، و افض علی من فضلک، و انشر علی من رحمتک، و انزل علی من برکتک، «بار خدایا، من از تو از آنچه نزدت هست می خواهم، و از فضلت بر من فرو ریز، و از رحمت بر من فرو ریز، و از برکت بر من نازل فرما».^۲ این چنین در جمع الفوائد (۱/۲۱) آمده است، منذری و هیشمی می گویند، در آن مردی است که از وی نام برده نشده است.

^۱ حسن. احمد و طبرانی (۵۴/۸) (۱۳۴۷) که لفظ از آن اوست و ترمذی (۳۵۳۵) و ابن حبان و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۱/۳۲) و طیالسی. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۷۱) و صحیح الترمذی، صحیح دانسته است.

^۲ ضعیف. احمد (۴/۱۱۲) (۵/۶۰) در سند آن یک مجهول است چنانکه منذری و هیشمی گفته اند. نگا: ضعیف الترغیب (۷۱).

خبر پیامبر ﷺ که طلب علم گناهان را از بین می‌برد

ترمذی به اختصار و طبرانی در الکبیر - و لفظ از طبرانی است - از سخبره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: دو مرد از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی عبور نمودند، که وی ذکر می‌نمود، در همان حال به آنها گفت: «بنشینید که شما بر خیر هستید»، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و یارانش از نزدش پراکنده و متفرق شدند، آن دو تن برخاسته گفتند: ای رسول خدا، تو به ما گفتی: «بنشینید که شما بر خیر هستید»، آیا این برای ما خاص است، یا برای عموم مردم است؟ فرمود: «هر بنده‌ای که طلب علم نماید، همان طلب علمش کفاره آنچه گذشته است، می‌باشد».^۱ این چنین در الترغیب (۱/۶۰) آمده است.

قول پیامبر ﷺ درباره فضیلت عالم بر عابد

ترمذی از ابوامامه باهلی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو مرد یاد شد: یکی شان عابد بود و دیگری عالم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فضیلت عالم بر عابد چون فضیلت من بر ادنای شماست»، بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند، ملائک و اهل آسمان‌ها حتی مورچه در سوراخش و حتی ماهی بر معلم و آموزاننده خیر برای مردم دعای رحمت می‌کنند».^۲ دارمی این را از مکحول به صورت مرسل روایت نموده، بر ادنای شماست»، بعد از آن آیه را تلاوت نمود:

[انما یخشی الله من عباده العلماء]. (فاطر: ۲۸)

ترجمه: «از الله تعالی فقط بندگان عالمش می‌ترسند».

و حدیث را تا آخرش ذکر نموده است.^۳

و دارمی هم چنین از حسن به شکل مرسل روایت نموده است، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دو مرد که در بنی اسرائیل بودند و یکی شان عالم بود و نماز فرض را می‌خواند، و بعد از آن می‌نشست و برای مردم خیر یاد می‌داد، و دیگری روز را روزه می‌گرفت، و شب را قیام می‌نمود، پرسیده شد که کدام شان بهتر است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فضیلت همین عالمی که نماز فرض را می‌خواند، و بعد از آن می‌نشست و به مردم خیر یاد می‌دهد، بر همان عابدی که روز را روزه می‌گیرد و شب را قیام می‌کند، چون فضیلت من بر کمترین شما است».^۴ این چنین در المشکوه (۲۸ - ۲۶) آمده است.

ترغیب پیامبر ﷺ به طلب علم

^۱ موضوع. طبرانی (۱۶۴/۷) ترمذی (۲۶۸۴) و آن را ضعیف دانسته. آلبانی آن را موضوع دانسته است: ضعیف الترغیب (۵۱) نگا: المجمع (۱/۲۳).

^۲ صحیح. ترمذی (۲۶۸۵) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۳ ضعیف. دارمی در المقدمة (۲۸۹) بطور مرسل.

^۴ ضعیف. دارمی در المقدمة از حسن بطور مرسل.

مسلم از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی بیرون رفت، که ما در صفا بودیم، فرمود: «کدام یک از شما دوست دارد که هر بامداد به بطحان یا عقیق^۱ برود، و دو شتر کوهان دار را بدون گناه و قطع صله رحمی بیاورد؟» پاسخ دادیم: ای رسول خدا، همه ما این را دوست داریم، گفت: «آیا یکی از شما صبحگاهان به مسجد نمی‌رود، تا دو آیه از کتاب خدا را یاد بدهد یا بخواند، این برای او از دو شتر بهتر است، و اگر سه آیه شد از سه شتر برایش بهتر است، و چهار آیه برایش از چهار شتر بهتر است، و هر قدر که بالا برود، به همان اندازه از شترها برایش بهتر است».^۲ این چنین در المشکوٰه (ص ۱۷۵) آمده است، و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۳۴۱) روایت نموده، و در روایت وی آمده: «بیاموزد یا بخواند».

قول پیامبر صلی الله علیه و آله برای مرد پیشه گری که از برادرش که طلب علم می‌نمود شکایت کرد

ترمذی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله دو برادر بودند، یکی پیشه گر بود و کار می‌نمود، و دیگری ملازمت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله را میکرد، و از وی می‌آموخت، پیشه گر از برادرش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ممکن است تو به سبب وی رزق داده شوی».^۳ این چنین در جمع الفوائد (۱/۲۰) آمده، و ابن عبدالبر این را در جامع بین العلم (۱/۵۹) به معنای آن روایت کرده است، و حاکم آن را در المستدرک (۱/۹۴) روایت نموده، و به شرط مسلم صحیحش دانسته، و ذهبی هم با او موافقت نموده است.

ترغیب اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به علم

ترغیب علی به علم و حدیث کمیل بن زیاد از وی در این باره

لالکائی از ابوطفیل روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه می‌گفت: نزدیک‌ترین و مستحق‌ترین مردم به انبیاء عالم‌ترین شان به آنچه است که انبیاء آورده‌اند، بعد از آن آیه را تلاوت نمود:

[ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی]. (آل عمران: ۶۸)

ترجمه: «سزاوارترین مردم به ابراهیم آنهایی هستند که از او پیروی کردند، و این پیامبر...».

یعنی محمد صلی الله علیه و آله و کسانی که از وی پیروی نموده‌اند، بنابراین تغییر نخورید، دوست و ولی محمد صلی الله علیه و آله کسی است که از خدا اطاعت نماید، و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که از خدا نافرمانی کند، هر چند که قرابتش نزدیک باشد. این چنین در الکنز (۱/۹۶) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۷۹) از کمیل بن زیاد روایت نموده، که گفت: علی بن ابی طالب رضی الله عنه دستم را گرفت و به گوشه‌ای از صحرا بیرون برد، هنگامی که به صحرا بیرون رفتیم، نشست و نفس کشید و گفت: ای کمیل بن زیاد، قلب‌ها ظرف‌هایی‌اند، و بهترین آنها فراگیرنده‌ترین آنهاست، آنچه را به تو می‌گویم حفظ کن: مردم سه گونه‌اند:

^۱ بطحان و عقیق دو وادی در مدینه‌اند.

^۲ مسلم (۸۰۳).

^۳ صحیح ترمذی (۲۳۴۵) حاکم (۱/ ۹۴) آلبنی آن را صحیح دانسته است. نووی می‌گوید: اسناد آن به شرط مسلم است.

عالم ربانی، متعلم بر راه نجات و رذیل و بی بند و بار و دنباله رو برای هر فریاد کننده، که با هر باد تغییر می‌خورند، و از نور علم روشنایی حاصل نکرده‌اند و به رکن و جایگاه محکمی پناه نبرده‌اند. علم بهتر از مال است، علم تو را حراست می‌کند، مال را تو حراست می‌کنی، علم به عمل زیاد و افزون می‌شود، مال را مصرف کم می‌نماید، و محبت عالم جزء دین است که به آن پاداش داده می‌شود، علم برای عالم در زندگی اش طاعت به بار می‌آورد، و بعد از مرگش، از وی یاد نیکو به جا می‌گذارد، ولی ساخته شده مال به زوال مال از بین می‌رود، خزانه کنندگان مال، در حال زندگی شان در زمره مردگان‌اند، و علما تا وقتی دهر باقی است باقی‌اند، جسدهای شان مفقود است، ولی چهره‌های شان در قلب‌های مردم جایگزین است. هاه! اینجا - و با دست خود به سینه‌اش اشاره نمود - علم است، کاش برای آن حمل کنندگانی را دریابیم؟! آری، حمل کننده‌ای برای آن یافتم که به سرعت و ذکاوت فرایش می‌گیرد، اما بر آن امین نیست، بلکه دین را به عنوان وسیله برای حصول دنیا به کار می‌اندازد، با دلایل خداوند در مقابل کتابش مقابله می‌کند، و با نعمت هایش در برابر بندگانش مقابله می‌نماید، یا کسی را دریافتم که برای اهل حق منقاد است، ولی بصیرتی در احیای این علم ندارد، و با نخستین عارضه شبه شک در قلبش ظاهر می‌شود، نه این در کار است و نه آن، یا کسی را دریافتم که غرق در لذت‌ها و تابع شهوت‌هاست، یا کسی را دریافتم که حریص جمع آوری مال و ذخیره نمودن آن است، این دو تن هم از داعیان دین نیستند، شبیه‌ترین چیز را به این دو حیوانات چرنده‌اند، همین‌طور علم با مرگ حاملین آن می‌میرد، بار خدایا، نه، این چنین نیست، زمین از وجود قیام کننده‌ای به دلایل در راه خدا خالی نمی‌باشد، تا دلایل و حجت‌های خداوند باطل نشوند، آنان کسانی‌اند که در عدد اندک‌اند، و نزد خداوند از قدر و منزلت بزرگ برخوردارند، توسط اینان خداوند از حجت‌های خود دفاع می‌کند، تا اینکه آن را به امثال خویش ادا نمایند، و آن را در قلب‌های مشابهان خود بکارند، علم اینان را به حقیقت امر رسانیده است، بنابراین آنچه را مسرفین مشکل می‌دانند نزد اینان آسان است، و از آنچه جاهلان وحشت دارند اینان به آن انس و خو گرفته‌اند، اینان دنیا را با بدن‌هایی همراهی می‌کنند، که ارواح آن‌ها به منظر اعلیٰ معلق است، اینان خلیفه‌های خداوند در سرزمینش و دعوت‌گران به سوی دین وی‌اند، هاه، هاه!! چقدر مشتاقم به رؤیت آنان، و برای خودم و تو از خداوند مغفرت می‌طلبم، اگر خواسته باشی برخیز. و این را هم چنین ابن انباری در المصاحف، مرهبی در العلم، نصر در الحجۃ و ابن عساکر چنانکه در الکنز (۵۹/۳۱) آمده، به مانند آن با اختلاف اندک در الفاظ و زیادت‌هایی روایت کرده‌اند، و ابن عبدالبر در کتابش جامع بیان العمل (۲/۱۱۲) بخشی از آن را روایت نموده است، و بعد از آن گفته: این حدیث نزد اهل علم مشهور است، و به اسناد، به سبب شهرت آن نزدشان، ضرورتی ندارد.

ترغیب معاذ بن جبل رضی الله عنه به علم

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۹) از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: علم بیاموزید، چون آموختن آن ترس خداوند تعالی، طلبش عبادت، تکرارش تسبیح، بحث و جستجو از آن جهاد، تعلیمش به کسی که نمی‌داند صدقه و

بذل آن برای اهلش سبب قربت است، چون علم نشانه‌های حلال و حرام، منار (راه‌های) اهل جنت، همراه و انیس در وحشت، همراه در تنهایی و بیگانگی، صحبت کننده در خلوت، رهنما در خوشی و مصیبت، سلاح بر دشمنان و صفت نیکو نزد دوستان است، خداوند تعالی به آن اقوامی را بلند می‌کند، و آنان را در خیر رهبر و امام می‌گرداند، آثارشان اقتباس می‌شود، و به عملکردهای شان اقتدا می‌گردد، و نظر ایشان نظر نهایی می‌باشد که بدان چنگ زده می‌شود، ملائک به دوستی این‌ها رغبت دارند، و به با بالهای شان آن را مسح می‌کند، هر تر و خشک برای شان مغفرت می‌طلبد، حتی ماهی‌های بحر و خزندگان آن، و درندگان خشکی و حیوانات آن، چون علم زندگی قلب‌ها از جهل و چراغ بینایی از تاریکی هاست، (بنده) به علم به منزلت برگزیدگان می‌رسد، و درجه بلندی را در دنیا و آخرت به دست می‌آورد، تفکر در علم برابر است با روزه، و خواندنش برابر است با قیام،^۱ توسط آن صله رحمی‌ها صورت می‌گیرد، و حلال از حرام دانسته می‌شود، (و علم) امام عمل و عمل پیرو و تابع آن است، نیک بختان بدان الهام شده، و بدبختان از آن محروم می‌گردند.^۲

ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۱/۵۵) از معاذ به شکل مرفوع به مثل آن روایت نموده، و بعد گفته: حدیث خیلی نیکوست، ولی از اسناد قوی برخوردار نیست، و آن را از طرق مختلفی به شکل موقوف روایت نموده‌ایم، بعد بعضی اسنادهای موقوف را متذکر شده، و بعد از آن گفته: حدیث را بر همان حالتش^۳ موقوف بر معاذ ذکر نموده است. و منذری در الترغیب (۱/۵۸) می‌گوید: این چنین گفته، و رفع آن خیلی غریب است.

ترغیب عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} به علم

ابن عبدالبر در جامع بین العلم (۱/۲۹) از هارون بن رباب روایت نموده، که گفت: ابن مسعود^{رضی الله عنه} می‌گفت: صبحگاهان یا عالم بیرون شو یا متعلم، و در میان این دو بیرون مشو، چون در میان این دو جاهل است یا جاهلان، و ملائک بال هایش را برای مردی که صبحگاهان در طلب علم بیرون می‌شود، به سبب رضایت از آنچه او انجام می‌دهد، هموار می‌کند. و ابن عبدالبر در جامعش (۱/۲۹) از زید روایت نموده، که گفت: عبدالله فرمود: صبحگاهان عالم بیرون شو یا متعلم، و در میان این دو امعه بیرون مشو. ابویوسف می‌گوید: اهل علم گفته‌اند: امعه اهل رأی را گویند.^۴

طبرانی در الکبیر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: ای مردم علم را قبل از اینکه قبض شود به دست بیاورید، و قبض آن از میان رفتن اهلش است، و به علم چنگ زنید چون هیچ یک از شما نمی‌داند که به آنچه نزدش است چه وقت نیازمندی پیدا می‌شود، و به علم چنگ زنید و از غور و گنجکاوی بیش از حد و تعمق دست بردارید و

^۱ هدف از قیام، قیام اللیل و نماز شب می‌باشد. م.

^۲ موضوع است. ابونعیم در الحلیة (۱/ ۲۳۹) ابن عبدالبر در جامع (۱/ ۵۵). آلبانی می‌گوید: موضوع است: ضعیف الترغیب. موسی القرشی همان بلفاوی است که کذاب است و شیخش نیز متروک است.

^۳ چنانکه گذشت.

^۴ در النهایه می‌گوید: امعه کسی است که از خودرأی و نظری ندارد، و از هر کس با پیروی از نظر وی متابعت می‌کند.

برحذر باشید، و به امر قدیم^۱ دست یازید، چون قومی خواهد آمد که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و سپس آن را پشت سرشان می‌اندازند.^۲ هیشمی (۱/۱۲۶) می‌گوید: ابوقلابه از ابن مسعود نشنیده است. و عبدالرزاق بخشی از آن را از ایوب از ابوقلابه از ابن مسعود، چنانکه در جامع ابن عبدالبر (۱/۸۷) آمده، روایت کرده است، ابن عبدالبر هم چنین آن را در جامعش از طریق شقیق از ابن مسعود روایت کرده است.

و ابن عبدالبر در جامعش (۱/۱۰۰) از ابوالاحوص روایت نموده، که گفت: عبدالله فرمود: انسان عالم تولد نمی‌شود، علم به وسیله تعلم اندوخته می‌شود.^۳ و طبرانی در الکبیر از عبدالله روایت نموده، که گفت: صبحگاهان یا عالم بیرون شود یا متعلم، و در میان این دو بیرون مشو، اگر چنان ننمودی، عالمان را دوست داشته باش و بدشان مبر.^۴ هیشمی (۱/۱۲۲) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، مگر این که عبدالملک بن عمیر ابن مسعود را درک نکرده است.

ترغیب ابو درداء رضی الله عنه به علم

ابن عبدالبر در جامعش (۱/۲۸) از حمید و او از حسن روایت نموده که: ابودرداء رضی الله عنه گفت: عالم باش یا متعلم یا دوست دار یا پیرو باش، و پنجم مباش که هلاک می‌گرددی. می‌گوید: به حسن گفتم: پنجم کیست؟ گفت: متبذع. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۳) از ضحاک روایت نموده، که گفت: ابودرداء گفت: ای اهل دمشق، شما برادران در دین هستید، و همسایه‌ها در منزل و مددکاران بر دشمنان، چه شما را از مودت و دوستی ام باز می‌دارد؟ تکلیف من بر غیر از شماست، چرا من شما را در حالی می‌بینم که علمای تان از دنیا می‌روند و جاهلان تان نمی‌آموزند؟ و شما را می‌بینم که به چیزی روی آورده‌اید که برای تان تضمین شده است،^۵ و چیزی را ترک نموده‌اید که بدان امر شده‌اید؟ آگاه باشید، قومی ساختمان‌های شامخی ساختند، زیاد جمع نمودند و آرزوهایشان دراز شد، ولی قبرها ساختمان‌های شان شد، و آرزوهایشان به غرور مبدل شد و فرا آورده‌ها و دست آورد هایشان نابود شد، آگاه باشید، بیاموزید و بیاموزانید، چون عالم و متعلم در اجر برابراند، و در مردم بعد از آن خبری نیست.

و نزد وی همچنان (۱/۲۲۲) از حسان روایت است که گفت: ابودرداء به اهل دمشق گفت: آیا بر این که از نان گندم سال به سال سیر شدید راضی گردیدید؟ در مجالس تان ذکر خداوند نمی‌شود، چرا علمای تان می‌روند و جهال تان نمی‌آموزند؟ اگر علمای تان بخواهند زیاد می‌شوند، و اگر جاهلان علم را جستجو کنند در می‌یابند، رزق و منافع را با ادای فرایض و احکامی که بر شما لازم گردانیده شده به دست آورید،^۶ سوگند به ذاتی که جانم در

^۱ امری که اصحاب بر آن بودند.

^۲ ضعیف. طبرانی در الکبیر (۹/۱۷۰) مشکل آن انقطاع میان ابی قلابه و ابن مسعود است: المجمع (۱/۱۲۶).

^۳ ابن عبدالبر (۱/۱۰۰) سند آن صحیح است.

^۴ سند آن ضعیف است. طبرانی (۹/۱۵۰) مشکل آن انقطاع بین ملک بن عمیر و ابن مسعود است زیرا او ابن مسعود را درک نکرده است. نگا: المجمع (۱/۱۲۲).

^۵ یعنی: رزق.

^۶ که از جمله آن‌ها طلب علم است.

دست اوست، هر امتی که هلاک گردیده است، به سبب پیروی خواهشاتش و پاک دانستن و تزکیه نمودن خودش هلاک گردیده است. و نزد وی (۱/۲۱۳) از معاویه بن قره از پدرش از ابودرداء روایت است که گفت: قبل از اینکه علم برداشته شود بیاموزید، برداشته شدن علم رفتن علما است، عالم و متعلم در اجر و پاداش برابراند، و مردم دو نوع اند: عالم یا متعلم، و در میان این دو خیر نیست. و ابن عبدالبر در جامعش (۱/۳۲) از عبدالرحمن ابن مسعود فزاری روایت نموده، که ابودرداء گفت: هر کسی که صبحگاهان به مسجد برای آموختن یا یاد دادن خیری برود، برایش اجر و پاداش مجاهدی نوشته می‌شود که با غنیمت بر می‌گردد. و نزد وی همچنان (۱/۳۱) از ابن ابی هذیل روایت است که گفت: ابودرداء فرمود: کسی که رفتن بامداد و شامگاه برای علم را جهاد ندارند، عقل و رأیش ناقص شده است. و نزد وی همچنان (۱/۱۰۰) از رجاء بن حیوه از ابودرداء روایت است که گفت: علم منوط به آموختن است.

ترغیب ابوذر و ابوهیره (رضی الله عنهما) به علم

بزار از ابوذر و ابوهیره (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفتند: مسئله‌ای را که مردی می‌آموزد، نزد ما از هزار رکعت نفل محبوب‌تر است. و گفتند: رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی مرگ به سراغ طالب علم بیاید، و او بر همان حالت باشد شهید در گذشته است»^۱. منذری در الترغیب (۱/۶۱) می‌گوید: این را بزار و طبرانی در الأوسط روایت نموده‌اند، مگر اینکه طبرانی گفته: برایش از هزار رکعت بهتر است. و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۱/۲۵) از آن دو به مانند آن، به زیادت تطوع یا نفل، روایت کرده است، و در موقوف از آن دو افزوده است: و مسئله‌ای از علم را که یاد می‌دهد - بدان عمل شود یا عمل نشود - نزد ما از صد رکعت نفل محبوب‌تر است.

ترغیب ابن عباس رضی الله عنهما به علم

ابن زنجویه از علی ازدی روایت نموده، که گفت: ابن عباس (رضی الله عنهما) را از جهاد پرسیدم گفت: آیا تو را به چیزی دلالت نکنم که برایت از جهاد بهتر است؟ به مسجدی می‌آیی و در آن قرآن و فقه دین می‌آموزی - یا گفت: سنت را - این چنین در الکنز (۵/۲۳۰) آمده است. و نزد ابن عبدالبر در جامع بین العلم (۱/۶۲) از علی ازدی روایت است که گفت: ابن عباس را از جهاد پرسیدم، گفت: آیا تو را به چیزی که برایت از جهاد بهتر است دلالت نکنم؟ مسجدی بنا کن، که در آن قرآن، سنت‌های پیامبر ﷺ و فقه دین تعلیم داده شود. و نزد وی همچنان (ص ۱۲۴) از ابن عباس روایت است که گفت: برای معلم خیر همه چیز مغفرت می‌خواهد، حتی ماهی در بحر.

ترغیب صفوان بن عسال رضی الله عنه به علم

^۱ بسیار ضعیف. بزار و العقیلی در الضعفاء (۴/ ۳۵) و خطیب (۹/ ۲۴۷) و ابن عبدالبر (۱/ ۲۵، ۳۱) آلبانی می‌گویند: بسیار ضعیف است: ضعیف الترغیب (۵۳).

طبرانی در الأوسط از زرین حبیش روایت نموده، که گفت: صبحگاهان نزد صفوان بن عسال مرادی رضی الله عنه رفتم، گفت: چه تو را در این صبحگاهان آورده است ای زر؟ پاسخ دادم: در طلب و جستجوی علم برآمده‌ام، گفت: صبحگاهان یا عالم بیرون شود یا متعلم، و در میان این دو بیرون مشو.^۱ هیشمی (۱/۱۲۲) می‌گوید: در این حفص بن سلیمان آمده، احمد وی را ثقه دانسته و حماعت زیادی ضعیفش دانسته‌اند. و نزد وی همچنان در الکبیر از صفوان روایت است که گفت: کسی که از خانه‌اش در طلب علم بر آید، ملائک بال هایش را برای متعلم و عالم می‌گستراند. هیشمی (۱/۱۲۳) می‌گوید: در این عبدالکریم بن ابی المخارق آمده، و ضعیف می‌باشد.

رغبت و علاقمندی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به علم قول معاذ رضی الله عنه هنگام وفاتش درباره علاقمندی‌اش به علم

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۹) از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده که: وقتی مرگ به سراغ وی آمد، گفت: ببینید که صبح نموده‌ایم؟ کسی آمد و گفت: صبح نشده است، باز فرمود: ببینید که صبح نموده‌ایم؟ کسی آمد و گفت: صبح نشده است، تا اینکه در آن جریان کسی آمد و گفت: حالا صبح نمودی، گفت: به خداوند از شبی پناه می‌برم که صبح آن به سوی آتش باشد، مرحبا به مرگ، مرحبا به زیارت کننده‌ای که بعد از غیابت آمده، دوستی که در حال فقر و تنگدستی آمده، بار خدایا، من از تو می‌ترسیدم، اما امروز به تو امید دارم، بار خدایا، تو می‌دانی که من دنیا را و طول بقا را در آن به خاطر جاری بودن نهرها و نشانیدن درخت‌ها دوست نداشتیم، ولی آن را به خاطر تشنگی در وقت گرمای روز و تحمل ساعت‌های سخت و مزاحمت علما آن هم در جمع زیادی در حلقه‌های ذکر^۲ دوست داشتیم. ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۱/۵۱) بدون اسناد ذکر نموده است.

رغبت و علاقمندی ابو درداء رضی الله عنه به علم

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۲) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اگر سه خصلت نمی‌بود، دوست می‌داشتیم که در دنیا باقی نمانم، پرسیدم: آن‌ها کدام اند؟ گفت: اگر گذاشتن رویم به سجده برای خالق نمی‌بود، گذشت و رفت و آمد شب و روز نمی‌بود، که تقدیم و پیشکشی است، برای زندگی‌ام^۳ و تشنگی نصف روز و هم نشینی اقوامی که چنان سخنی به زبان می‌آورند، که میوه بیرون آورده می‌شود... و حدیث را ذکر نموده است.

رغبت و علاقمندی ابن عباس رضی الله عنهما به طلب علم

حاکم در المستدرک (۱/۱۰۶) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، به مردی از انصار گفتم: بیا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را سؤال کنیم، چون آنان امروز زیاداند،

^۱ حسن. طبرانی در الکبیر (۸ / ۵۵).

^۲ یعنی: علم.

^۳ یعنی: در آخرت.

گفت: شگفتا به تو ای ابن عباس!! آیا مردم را چنان می‌پنداری که با وجود این همه اصحاب رسول خدا ﷺ در میان شان به تو محتاج و نیازمند شوند؟! می‌افزاید: آن گاه وی را ترک نمودم، و به پرسیدن از یاران رسول خدا ﷺ شروع کردم، و اگر حدیثی از مردی به من می‌رسید، به دروازه‌اش می‌آمدم و او در وقت چاشت خواب می‌بود. آنگاه چادرم را نزدیک دروازه‌اش پهن کردم، و باد بالایم خاک می‌انداخت، بعد وی بیرون می‌گردید، و مرا می‌دید و می‌گفت: ای فرزند عموی رسول خدا ﷺ چه تو را آورده است؟! چرا کسی نزد من روان نکردی که نزدت می‌آمدم؟! پاسخ می‌دادم: نخیر، من مستحق ترم که نزدت بیایم، می‌گوید: و او را از حدیث می‌پرسیدم، همان مرد انصاری هنوز زنده بود، و می‌دید که مردم در اطرافم جمع شده‌اند و سوالم می‌نمایند، وی می‌گفت: این جوان از من عاقل‌تر بود!!^۱

حاکم که ذهبی با او موافقت نموده، می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری صحیح است، و این را هم چنین دارمی و حارث در مسندهای شان از ابن عباس به مثل آن، چنانکه در الاصابه (۲/۳۳۱) آمده، روایت کرده‌اند، و طبرانی نیز آن را روایت نموده است آن، چنانکه هیشمی (۹/۲۷۷) گفته، رجال صحیح اند، و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۱/۸۵) و ابن سعد در طبقاتش (۴/۱۸۲) به مثل آن روایت نموده‌اند. و بزار از ابن عباس روایت نموده، که گفت: هنگامی که مدائن فتح گردید، مردم به سوی دنیا روی آوردند، و من به سوی عمر رضی الله عنه روی آوردم. به این صورت اکثر احادیث وی از عمر رضی الله عنه بود. هیشمی (۱/۱۶۱) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

رغبت و علاقه‌مندی ابوهریره رضی الله عنه به علم

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۸۱) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا از این غنایم نمی‌خواهی، که یارانت از آن می‌خواهند؟» گفتم: از تو می‌خواهم، به من از چیزی بیاموزی که خداوند به تو آموزش داده است، می‌گوید: لباس راه راهی را که بر پشتم داشتم کشیدم، و آن را در میان خودم و او پهن کردم، انگار که من به شپش نگاه می‌کنم که روی آن جامه راه می‌رود، وی رضی الله عنه با من صحبت نمود، و صحبتش را فرا گرفتم، فرمود: «آن را جمع کن و بر خودت بپسچان». بعد از آن حرفی را هم از آنچه برایم بیان داشته بود، فراموش نکردم.^۲

و نزد بخاری (۱/۳۱۶) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: می‌گویند: ابوهریره رضی الله عنه زیاد حدیث روایت می‌کند!! موعد نزد خداست!! و می‌گویند: مهاجرین و انصار را چه شده که مثل احادیث وی حدیث بیان نمی‌نمایند؟! برادران مهاجرم را خرید و فروش در بازارها مشغول می‌داشت، و برادران انصارم را کاروبارشان و من مرد مسکینی بودم که فقط به پُری شکم ملازمت رسول خدا ﷺ را می‌نمودم، بنابراین وقتی که آنان غایب می‌شدند حاضر می‌بودم، و هنگامی فراموش می‌نمودند، فرا می‌گرفتم، و پیامبر رضی الله عنه روزی گفت: «هر یک از شما تا تمام نمودن این مقاله‌ام اگر جامه‌اش را پهن نماید، و باز آن را به سینه‌اش جمع کند، چیزی از مقاله‌ام را ابداً فراموش نمی‌کند»،

^۱ صحیح. حاکم (۳۶۳) و آن را صحیح دانسه و ذهبی تاییدش نموده است. نگا: المجمع (۹/۲۷۷).

^۲ صحیح. ابونعیم در الحلیه (۱/۳۸۱) ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق (۲۹/۱۸۷) و اصل آن در صحیح است. نگا: سیر اعلام النبلاء (۴/۱۸۵).

من جامه راه راهی را که داشتم، و غیر آن دیگر جامه‌ای هم بر تن نداشتم، پهن کردم، تا اینکه پیامبر ﷺ مقاله‌اش را تمام نمود، بعد آن را در سینه‌ام جمع نمودم، سوگند به ذاتی که او را به حق مبعوث نموده، چیزی از آن مقاله‌اش را تا امروز فراموش ننموده‌ام. به خدا سوگند، اگر دو آیه در کتاب خدا نمی‌بود، ابداً چیزی از حدیث را برای تان بیان نمی‌نمودم:

[ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی] تا به این قول خداوند [الرحیم]. (البقرة: ۱۶۰-۱۵۹)

ترجمه: «آنانی که آنچه را ما از دلایل روشن و هدایت نازل کرده‌ایم می‌پوشانند... مهربان».^۱

و بخاری همچنان از ابوهریره روایت نموده، که گفت: مردم می‌گفتند: ابوهریره زیادت نموده است!! من به سیری شکم ملازمت رسول خدا ﷺ را می‌نمودم، آن هم هنگامی که نان را نمی‌خوردم و ابریشم را نمی‌پوشیدم و فلان مرد و فلان زن خدمت نمی‌نمود، و شکم را از گرسنگی بر سنگریزه‌ها می‌چسبانیدم، و قرائت آیه‌ای را که خودم می‌دانستم از مردی می‌پرسیدم تا مرا با خود ببرد و طعام بدهد، و بهترین مردم برای مسکینان جعفر بن ابی طالب بود، وی ما را با خود می‌برد و آنچه در خانه‌اش می‌بود به ما می‌داد، حتی مشکیزه‌ای^۲ را که در آن چیزی نمی‌بود برای ما بیرون می‌نمود، و ما آن را پاره می‌ساختیم و آنچه را در آن می‌بود می‌لیسیدیم.^۳ این چنین در الترغیب (۵/۱۷۵) آمده است.

حقیقت علم و آنچه مطلقاً بر آن اسم علم اطلاق می‌شود آنچه از پیامبر ﷺ درباره حقیقت علم روایت شده است

بخاری و مسلم از ابوموسیٰ رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «مثال هدایت و علمی که خداوند مرا بدان مبعوث نموده، چون باران زیادی است که به زمینی رسیده باشد، و پاره‌ای از آن زمین خوب بوده و آب را پذیرفته و علف و گیاه زیاده رویانیده باشد، و پاره‌ای از آن سخت و بی گیاه بوده و آب را نگه داشته باشد، و خداوند توسط آن به مردم نفع رساند، که از آن می‌نوشتند و می‌نوشتند و زراعت می‌کنند، و بخش دیگری از آن زمین که باران رسیده زمین است هموار و وسیع، که نه آبی را نگه می‌دارد و نه علف و گیاهی می‌رویاند، این مثال کسی است که در دین خدا عالم و فقیه شده، و آنچه خداوند مرا بدان مبعوث نموده به او نفع رسانیده، و آموخته و آموزش داده است، و مثال کسی است که به آن سربلند نموده و هدایت خداوند را که بدان ارسال شده‌ام نپذیرفته است». این چنین در المشکوه (ص ۲۰) آمده است. و مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر نبی را که خداوند در امتش قبل از من مبعوث نموده، از امتش برای وی حواریون و یارانی بوده، که به سنت وی چنگ می‌زده‌اند و به امرش اقتدا می‌نموده‌اند، باز بعد از آنان جانشین هایی می‌یابند، که آنچه را می‌گویند بدان عمل نمی‌کنند، و آنچه را انجام می‌دهند که بدان مأمور نیستند، بنابراین کسی که با

^۱ بخاری (۱۱۹) (۳۶۴۸).

^۲ مشکیزه یا خیک، ظرفی است که در آن روغن یا عسل نگه می‌دارند.

^۳ بخاری (۳۷۰۸).

دستش با آنان جهاد کند مؤمن است، و کسی که با زبانش با ایشان جهاد کند مؤمن است، و کسی که با قلبش با ایشان جهاد کند مؤمن است، و گذشته از اینها از ایمان به اندازه دانه خردل هم موجود نیست»^۱. این چنین در المشکوه (ص ۲۱) آمده است.

ابوداود و ابن ماجه از عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «علم سه چیز است: آیه محکم یا سنت قایم یا فریضه عادل، و چیزی که سوای این‌ها باشد اضافه است». این چنین در المشکوه (ص ۲۷) آمده است. و ابن عبدالبر در جامع بنی العلم (۲/۲۳) مانند این را روایت کرده است، و نزد وی هم چنین (۲/۲۴) از عمرو بن عوف رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت است: «در میان شما دو امر را گذاشته‌ام، تا وقتی به آن‌ها چنگ زنی هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت نبی اش»^۳.

و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۲۳) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله داخل مسجد گردید، و جماعتی از مردم را نزد مردی دید، فرمود: «این چیست؟» گفتند: ای رسول خدا، مردی است علامه، پرسید: «علامه چیست؟» پاسخ دادند: عالم‌ترین مردم به نسب‌های عرب، عالم‌ترین مردم به عربی، عالم‌ترین مردم به شعر و عالم‌ترین مردم به آنچه عرب‌ها در آن اختلاف نموده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این علمی است که نفع نمی‌رساند و جهلی است که ضرر نمی‌رساند»^۴.

قول ابن عمر و ابن عباس (رضی الله عنهما) درباره حقیقت علم

ابن عبدالبر در جامعش (۲/۲۴) از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: عمل سه چیز است: کتاب ناطق، سنت گذشته و نمی‌دانم.^۵ و نزد وی همچنان (۲/۲۶) از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: علم فقط کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله است، و کسی که بعد از آن چیزی را به رأی خود بگوید، نمی‌دانم که آیا آن را در حسناتش می‌یابد یا در گناهانش.

و ابن عساکر به سند حسن از مجاهد روایت نموده، که گفت: در حالی که ما یاران ابن عباس (رضی الله عنهما) نشسته بودیم: عطاء، طاووس و عکرمه، ناگهان مردی آمد، و ابن عباس ایستاده بود و نماز می‌گزارد، آن مرد گفت: فتوا دهنده‌ای هست؟ گفتم: بپرس، گفت: من هرگاه که بول کنم، بعد از آن آب جهنده بیرون می‌آید،^۶ گفتیم: همان آبی که از آن فرزند به وجود می‌آید؟ گفت: آری، گفتیم: بنابراین بر تو غسل لازم است، آن مرد استرجاع گویان^۷

^۱ مسلم (۵۰).

^۲ صحیح. ابوداود (۲۸۸۵) ابن ماجه (۵۴).

^۳ صحیح. حاکم (۱/۱۹۳) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است. ابن عبدالبر در الجامع (۳/۲۴) و مالک در موطا (۲/۸۹۹).

^۴ ضعیف. ابن عبدالبر در الجامع (۲/۲۳) نگا: الضعیفة (۳۸۷۲) و ضعیف الجامع (۳۷۲۵).

^۵ موقوف آن صحیح و مرفوع آن ضعیف است. ابن عبدالبر در جامع (۲/۲۴) دیلمی (۲/۳۰۳). نگا: الضعیفة (۳۹۴۱) و ضعیف الجامع (۳۸۷۰).

^۶ یعنی: آب منی.

^۷ می‌گفت: انالله و انا الیه راجعون. م.

برگشت ابن عباس در نمازش عجله نمود، و هنگامی که سلام گردانید گفت: ای عکرمه، آن مرد را نزد من حاضر کن، وی آن مرد را نزدش آورد، آن گاه رویش را به سوی ما گردانید و گفت: آیا آنچه این مرد را به آن فتوا دادید از کتاب خدا بود؟ گفتیم: نخیر، گفت: از سنت رسول خدا ﷺ بود؟ گفتیم: نخیر، گفت: از اصحاب رسول خدا ﷺ بود؟ گفتیم: نخیر، گفت: پس از کی بود؟ پاسخ دادیم: از رأی خودمان، فرمود: به این سبب است که رسول خدا ﷺ می گوید: «یک فقیه از هزار عابد بر شیطان شدیدتر است»، بعد از آن به سوی آن مرد روی خود را گردانید و گفت: وقتی آن آب از تو بیرون می شود شهوتی را در قلبت می یابی؟ گفت: نخیر، گفت: آیا سستی را در جسدت احساس می کنی؟ گفت: نخیر، فرمود: این فقط یک سردی است و وضو از آن برایت کافی است.^۱ این چنین در کنز العمال (۵/۱۱۸) آمده است.

انکار و تشدید بر کسی که به علم دیگری غیر آنچه پیامبر ﷺ آورده اشتغال ورزد انکار و ناخوشایندی پیامبر ﷺ بر قومی که این عمل را نمودند

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۴۰) از عمرو بن یحیی بن جعه روایت نموده، که گفت: کتابی که در استخوان شانه نوشته شده بود برای پیامبر ﷺ آورده شد، وی فرمود: «برای یک قومی همینقدر حماقت - یا گمراهی - کافی است، که از آنچه نبی شان برای آنان آورده، به نبیی غیر نبی شان یا کتابی غیر کتاب شان میل نموده و روی آورند»، آن گاه خداوند عزوجل نازل فرمود:

[اولم یکفهم انا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم]. (العنکبوت: ۵۱)

ترجمه: «آیا این برای شان کفایت نکرد، که ما قرآن را برایت نازل نمودیم و برای آنان تلاوت می شود».^۲

انکار عمرؓ به کسی که کتاب دانیال را نوشته بود و قصه اش در این باره با پیامبر ﷺ

ابویعلی از خالد بن عرفطه روایت نموده، که گفت: نزد عمرؓ نشسته بودم، که مردی از عبدالقیس آورده شد، و مسکن وی در شوش^۳ بود، عمر به او گفت: تو فلان بن فلان عبدی هستی؟ گفت: آری، آن گاه وی را با عصایی که داشت مورد ضرب قرار داد، آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین من چه کرده ام؟ عمر به او گفت: بنشین، وی نشست و عمر برایش تلاوت نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم [الر. تلك آيات الكتاب المبين. انا انزلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون. نحن نقص عليك احسن القصص بما اوحينا اليك هذا القرآن و ان كنت من قبله لمن الغافلين]. (يوسف: ۳-۱)

^۱ بسیار ضعیف. ترمذی (۲۶۸۱) و گفته است: حسن و صحیح است. ابن ماجه (۲۲۲) و طبرانی (۷۸/۱) و بخاری در تاریخ خود (۳۰۸/۱) ابن عساکر (۳۳۹/۵) آلبانی در ضعیف الترغیب (۶۶) می گوید: بسیار ضعیف است.

^۲ ضعیف. طبری در تفسیرش (۲۱۲۰۰) ابوداود در المراسیل و ابن منذر و ابن ابی حتم چنانکه در درالمنثور (۱۶۱/۵) آمده که مرسل است.

^۳ شهری است در اهواز.

ترجمه: به نام خداوند بخشنده مهربان. «این آیات کتاب روشن است. ما قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم، تا شما بدانید. ما با وحی نمودن همین قرآن برای تو بهترین و نیکوترین قصه‌ها را بیان می‌کنیم، و تو قبل از این از بی‌خبران بودی».

و آن را سه بار برایش خواند و سه بار او را زد، آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین من چه کرده‌ام؟ گفت: تو کسی هستی که کتاب دانیال را رونویسی نموده‌ای، گفت: امرت را به من بگو از آن پیروی می‌کنم، فرمود: برو آن را با آب گرم و پشم سفید محو گردان، بعد نه خودت آن را بخوان و نه هم برای کسی بخوانش، اگر به من خبر رسید که تو آن را خوانده‌ای یا برای کسی از مردم خوانده‌ای به شدت شکنجه ات خواهم نمود. بعد از آن به او گفت: بنشین، و او پیش رویش نشست، عمر گفت: من رفتم و کتابی را از اهل کتاب در پوستی رونویس نمودم، و بعد آن را آوردم، رسول خدا ﷺ به من گفت: «ای عمر این که در دستت است چیست؟» پاسخ دادم: ای رسول خدا، کتابی است که آن را رونویس نموده‌ام، تا علمی بر علم مان بیفزاییم، آن گاه رسول خدا ﷺ خشم گرفت، تا این که گونه هایش سرخ گردید، بعد صدا شد: (الصلاه جامعه)، انصار گفت: نبی تان خشمگین شده است، سلاح بردارید، سلاح بردارید، بعد آمدند و در اطراف منبر رسول خدا ﷺ حلقه زدند، رسول خدا ﷺ فرمود: «ای مردم، به من جوامع سخن و خاتمه‌های آن داده شده، و برایم خیلی اختصار گردیده است، من آن را سفید و پاک برای تان آورده‌ام، پس متحیر نشوید، و در حیرت افتادگان شما را به غرور و فریب نیندازند»، عمر گفت: آن گاه من برخاستم و گفتم: به خدا به عنوان پروردگار، به اسلام به عنوان دین و به تو به عنوان رسول راضی شدم، بعد از آن پیامبر خدا ﷺ پایین آمد. هیشمی (۱/۱۸۲) می‌گوید: در این عبدالرحمن بن اسحاق واسطی آمده، احمد و گروهی وی را ضعیف دانسته‌اند. این را همچنان ابن المنذر، ابن ابی حاتم، عقیلی، نصرالمقدسی و سعیدبن منصور، چنانکه در الکنز (۱/۹۴) آمده، روایت کرده‌اند. و این را عبدالرزاق و غیر وی از ابراهیم نخعی به اختصار، بخش تنها موقوف آن را، چنانکه در الکنز آمده، روایت نموده‌اند.

روایت جابر درباره انکار پیامبر ﷺ بر عمر به سبب رونویسی بعضی چیزها از تورات

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۴۲) از طریق ابن ابی شیبه به اسناد وی به جابر رضی الله عنه روایت نموده که: عمر بن خطاب رضی الله عنه کتابی را نزد پیامبر ﷺ آورد که از بعضی کتاب‌ها به دست آورده بود، و گفت: ای رسول خدا: من کتاب خوبی از نزد بعضی اهل کتاب به دست آورده‌ام، می‌گویند: رسول خدا ﷺ خشمگین شد و گفت: «ای ابن خطاب آیا در این حیرت قرار دارید؟ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من آن را برای تان سفید و پاک آورده‌ام، از چیزی آنان را نپرسید، تا [نشود] آنان حق را برای تان بیان کنند و شما آن را تکذیب کنید، یا باطل را برای تان بیان نمایند و آن را تصدیق نمایید، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر موسی زنده می‌بود،

چاره‌ای جز پیروی من نداشت»^۱. این را همچنان احمد، ابویعلی و بزار از جابر به مانند آن^۲ روایت کرده‌اند. هیشمی (۱/۱۷۴) می‌گوید: در این مجالدبن سعید آمده، احمد و یحیی بن سعید و غیر ایشان وی را ضعیف دانسته‌اند. و احمد و طبرانی این را از عبدالله بن ثابت روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن خطاب نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، من کنار یکی از برادرانم از بنی قریظه عبور نمودم، و او جوامعی از تورات را برایم نوشت، آیا آن را برایت عرضه نکنم؟ می‌گوید: آن گاه روی پیامبر ﷺ تغییر نمود، عبدالله - یعنی ابن ثابت - می‌گوید: گفتم: آیا آنچه را در روی رسول خدا ﷺ است نمی‌بینی؟ آن گاه عمر گفت: به خداوند به عنوان پروردگار، به اسلام به عنوان دین و به محمد به عنوان رسول راضی شدیم، می‌افزاید: پس آن حالت از پیامبر خدا ﷺ زایل گردید، و فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، اگر موسی در میان شما پیدا گردد، و باز شما وی را پیروی نمایید و مرا ترک کنید، باز هم گمراه شده‌اید، شما از میان امت‌ها سهم و نصیب من هستید، و من از میان انبیا سهم و نصیب شما هستم»^۳. هیشمی می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، مگر اینکه در آن جابر جعفری آمده، و ضعیف می‌باشد. و طبرانی این را در الکبیر از ابودردای به مثل آن، چنان که در المجمع آمده، روایت نموده است.

انکار عمر رضی الله عنه بر مردی که به او گفت: کتابی به دست آورده‌ام که در آن سخن شگفت آور است

نصر المقدسی از میمون بن مهران روایت نموده، که گفت: مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، ما هنگامی که مدائن را فتح نمودیم، از آنجا کتابی به دست آوردم که در آن سخن شگفت آور است، فرمود: آیا از کتاب خداست؟ گفتم: ^۴ نخیر، آن گاه دره را طلب نمود و به زدن وی پرداخت، و این تلاوت نمود:

[الر. تلك آيات الكتاب المبين. انا انزلناه قرآناً عربياً] تا به این قول خداوند [و إن كت من قبله لمن الغافلين]. (یوسف: ۳-)

(۱)

ترجمه: «این آیات کتاب روشن است. ما قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم... و تو قبل از این از بی خبران بودی».

بعد از آن گفت: «کسانی که قبل از شما بودند، به سببی هلاک شدند، که به آنچه علمای شان و اُسقف‌های شان نوشته بودند روی آوردند، و تورات و انجیل را گذاشتند تا اینکه کهنه شدند و علمی که در آن‌ها بود از میان رفت». این چنین در الکنز (۱/۹۵) آمده است.

^۱ ضعیف. ابویعلی در مسند کبیر چنانکه هیشمی در المقصد العلی (۵۹) نام برده و ابن حجر در المطالب العالیة (ح/۲۸، ۲۹) (۳۸۷۴) و آن را به ابویعلی ارجاع داده است. عبدالرزاق در مصنف خود (۱۰۱۶۳) نگا: الدر المنثور (۵/ ۱۶۱) المجمع (۱/ ۱۸۲) و بعضی از آن دارای شواهد است. نگا: الصحیحة (۱۴۸۳).

^۲ سند آن ضعیف است. احمد (۳/ ۳۸۷) ابن عبدالبر در الجامع (۲/ ۴۲) در سند آن مجالد بن سعید ضعیف است. نگا: المجمع (۱/ ۱۷۴).

^۳ سند آن ضعیف است. احمد (۳/ ۴۷۰) در سند آن جابر جعفری است که ضعیف است: المجمع.

^۴ این چنین در اصل آمده، ولی ظاهر «گفت» است.

انکار ابن مسعود و ابن عباس (رضی الله عنهما) از سنوآل نمودن اهل کتاب

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۴۰) از حریث بن ظهیر روایت نموده، که گفت: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود: اهل کتاب را از چیزی سئوال نکنید، چون آنان شما را هرگز هدایت نمی کنند، به خاطر این که خودشان گمراه شده اند. چون می شود که شما در آن صورت حقی را تکذیب و باطلی را تصدیق نمایید. عبدالرزاق این را همچنان از حریث به مانند آن روایت کرده است، و از قاسم بن عبدالرحمن از عبدالله روایت نموده، و در این حدیث افزوده: وی گفت: اگر مجبور هستید از ایشان پرسید، پس ببینید آنچه با کتاب خدا موافقت نمود آن را بگیریید، و آنچه با کتاب خدا مخالفت نمود، آن را بگذارید. این را ابن عبدالبر در جامعش (۲۹/۴۲) گفته است. و طبرانی آن را در الکبیر به مثل سیاق اول روایت نموده، و رجال آن موثق اند، چنان که هیثمی (۱/۱۹۲) گفته است. و ابن عبدالبر در جامعش (۲/۴۲) از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: چگونه از اهل کتاب از چیزی سئوال می کنید، در حالی که کتاب تان که خداوند آن را بر نبی اش نازل فرموده در میان تان است، و آن تازه ترین کتابها از نگاه زمانی به پروردگارش است، جوان و شاداب است و پیر نشده؟! آیا خداوند در کتابش برای تان خبر نداده است، که آنان کتاب خدا را تغییر داده اند، و کتاب را با دستهای خویش نوشته و گفته اند: این از نزد خداوند است، تا آن را به بهای اندک بفروشند؟! آیا علمی که برای تان آمده شما از سئوال نمودن ایشان باز نمی دارید؟! به خدا سوگند، مردی از آنان را ندیده ایم، که هرگز شما را از آنچه خداوند برای تان نازل فرموده است بپرسد!! و نزد ابن ابی شیبیه از ابن عباس روایت است که گفت: اهل کتاب را از کتابهای شان می پرسید، در حالی که کتاب خداوند نزدتان هست، کتابی که از نگاه زمانی نزدیکترین کتابها به خداست و آن را تر و شاداب می خوانید و کهنه و پیر نشده است. این چنین در جامع ابن عبدالبر آمده است.

تأثیرپذیری از علم خداوند تعالی و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم

تأثیرپذیری ابوهریره و معاویه از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ترمذی (۲/۶۱) از ابوعثمان ولید بن ابی الولید المدنی روایت نموده که: عقبه بن مسلم برایش حدیث بیان داشت که: شفی اصبحی برایش حدیث بیان نمود: وی داخل مدینه شد، و ناگهان با مردی برخورد کرد که مردم نزد وی جمع شده بودند، پرسید: این کیست؟ گفتند: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پس به وی نزدیک شدم، تا این که در پیش رویش نشستم، وی برای مردم حدیث بیان می نمود، هنگامی که خاموش گردید، و خلوت شد، به او گفتم: تو را به حق سئوال می کنم، و به حق می پرسم که حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر بده، [البته حدیثی را] که از وی شنیده ای، دانسته ای و فهمیده ای، ابوهریره گفت: همینطور می کنم، حدیثی را برایت بیان می کنم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را برایم بیان داشته است، و من آن را دانسته و فهمیده ام، بعد از آن ابوهریره نفس عمیقی کشید، و ما اندکی درنگ نمودیم و او به حال آمد و گفت: حدیثی را برایت بیان می کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را در حالی برایم بیان داشت که من و او در این خانه بودیم، و غیر از من و او دیگر هیچکسی نبود، باز ابوهریره نفس عمیقی، و این بار

شدیدتر کشید، و بعد از آن به حال آمد و روی خود را پاک کرد و گفت: بیان می‌کنم، حدیثی را برایت بیان می‌کنم که رسول خدا ﷺ آن را در حالی برایم بیان داشت که من و او در این خانه بودیم و غیر از من و او دیگر هیچ کسی نبود، باز ابوهریره نفس عمیق و شدیدی کشید و به رویش بر زمین افتاد، و من برای مدت طولانی او را به خود تکیه دادم، باز به هوش آمد، و گفت: رسول خدا ﷺ برایم بیان داشت: «وقتی روز قیامت می‌شود، خداوند تعالی نزد بندگان پایین می‌آید، تا در میان آنان فیصله نماید، و هر امتی بر زانو نشسته است، نخستین کسی که فرا خوانده می‌شود، مردی است که قرآن را حفظ کرده است، و مردی که در راه خدا کشته شده. و مردی که حال زیادی جمع کرده است. آن گاه خداوند به قاری می‌گوید: آیا به تو آنچه را برای رسولم نازل نمودم نیاموختم؟ می‌گوید: آری، ای پروردگار، می‌گوید: پس با آنچه آموختی چه عمل نمودی؟ می‌گوید: ساعت‌های روز و شب به آن قیام می‌نمودم، خداوند به او می‌گوید: دروغ گفتی، و ملائک به او می‌گویند: دروغ گفتی، و خداوند به او می‌گوید: بلکه خواستی به تو گفته شود: فلان قاری است، و آن هم گفته شد. و صاحب مال آورده می‌شود، خداوند به او می‌گوید: آیا برایت فراوانی و فراخی در نعمت نیاوردم، تا حدی که نگذاشتم به کسی محتاج شوی؟ می‌گوید: آری، ای پروردگار، می‌گوید: پس در آنچه برایت دادم چه عمل نمودی؟ می‌گوید: صله رحمی می‌نمودم و صدقه می‌دادم، خداوند به او می‌گوید: دروغ گفتی، و ملائک می‌گویند: دروغ گفتی، و خداوند می‌فرماید: بلکه خواستی به تو گفته شود: فلان سخاوتمند است، و آن هم گفته شد. و کسی که در راه خدا کشته شده بود آورده می‌شود، خداوند به او می‌گوید: چرا کشته شدی؟ پاسخ می‌دهد: به جهاد در راهت مأمور شدم، بنابراین جنگیدم تا اینکه کشته شدم، خداوند به او می‌گوید: دروغ گفتی، و ملائک به او می‌گویند: دروغ گفتی، و خداوند می‌فرماید: بلکه خواستی گفته شود: فلانی شجاع است، و آن هم گفته شد»، بعد از آن رسول خدا ﷺ به زانوهام زد و گفت: «ای ابوهریره، این سه گروه نخستین خلق خدا اند، که آتش بر آنان در روز قیامت افروخته می‌شود».

ولید ابوعثمان مدنی می‌گوید: عقبه به من خبر داد، که شفی کسی بود که نزد معاویه رضی الله عنه داخل گردید، و این حدیث را برای او بیان کرد. ابوعثمان می‌گوید: و علاء بن ابی حکیم که صاحب شمشیر معاویه بود به من خبر داد و افزود: مردی نزدش وارد گردید، و این حدیث را از ابوهریره به وی خبر داد، معاویه گفت: با این‌ها اینطور شده است، پس با مردمی که باقی مانده چطور خواهد شد؟! بعد از آن معاویه به شدت و سختی گریست، به حدی که گمان نمودیم وی هلاک می‌شود، و گفتیم: این مرد برای مان شر آورده است، سپس معاویه به هوش آمد، و رویش را پاک نموده گفت: خدا و پیامبرش راست گفته‌اند:

[من کان یرید الحیاة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا ینحسون. اولئك الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار. و حبط ما صنعوا فیها، و باطل ما كانوا یعملون]. (هود: ۱۶ - ۱۵)

ترجمه: «کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را طلب باشند، اعمالشان را در این جهان بی کم و کاست به آنها می‌دهیم. (ولی) آنها در آخرت جز آتش سهمی نخواهند داشت و آن چه در دنیا انجام دادند بریاد می‌رود، و اعمال شان باطل می‌گردد».^۱

ترمذی می‌گوید: ای حدیث حسن و غریب است، و منذری در الترغیب (۱/۲۸) می‌گوید: ابن خزیمه این را در صحیحش به مانند آن روایت نموده، و جز در یک حرف یا دو حرف اختلاف نکرده است، و ابن حبان در صحیحش آن را به لفظ ترمذی روایت کرده است.

گریه ابن عمر به خاطر شنیدن حدیثی از ابن عمر و از پیامبر ﷺ

احمد - که روایانش راویان صحیح اند - از ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف روایت نموده، که گفت: عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن عاص (رضی الله عنهم) در مروه با هم روبرو شدند و صحبت نمودند، بعد از آن عبدالله بن عمرو رفت و عبدالله بن عمر در حالی باقی ماند که می‌گریست، مردی به او گفت: ای ابوعبدالرحمن چه تو را می‌گریاند؟ گفت: این - یعنی عبدالله بن عمرو - می‌گوید که از رسول خدا ﷺ شنیده که می‌گفت: «کسی که در قلبش به اندازه یک دانه (خردل) از کبر باشد، خداوند وی را بر رویش در آتش می‌اندازد».^۲

این چنین در الترغیب (۳۴۵۴) آمده است.

گریه ابن رواحه و حسان وقتی که این آیه نازل شد: والشعراء يتبعهم الغاؤون

حاکم (۳/۴۸۸) از ابوالحسن مولای بنی نوفل روایت نموده که: عبدالله بن رواحه و حسان بن ثابت (رضی الله عنهما) هنگامی که (طسم الشعراء) نازل شد، نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند و او برای شان تلاوت نمود:

[والشعراء يتبعهم الغاؤون]. ترجمه: «شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند». در این حال آن دو می‌گریستند، تا اینکه به اینجا رسید [و عملوا الصالحات]. ترجمه: «و عمل‌های نیکو کردند»، فرمود: «شما هستید» [و ذكروا الله كثيرا]. ترجمه: «و خداوند را زیاد یاد نمودند»، فرمود: «شما هستید». [وانتصروا من بعد ما ظلموا]. (الشعراء: ۲۲۷-۲۲۴).

ترجمه: «و انتقام گرفتند بعد از آن که بر ایشان ستم شد»، گفت: «شما هستید».^۳

گریه اهل یمن هنگامی که قرآن را در زمان ابوبکر ﷺ شنیدند

ابونعیم در الحلیه (۳۴/۱) از ابوصالح روایت نموده، که گفت: هنگامی که اهل یمن در زمان ابوبکر ﷺ آمدند و قرآن را شنیدند به گریستن پرداختند، ابوبکر گفت: ما هم همین طور بودیم، ولی بعد از آن قلب‌ها سخت شدند.

^۱ صحیح. ترمذی (۲۳۸۲) و گفته: حسن غریب است و به مانند آن: ابن خزیمه. اصل آن در صحیح مسلم است. نگا: صحیح الترغیب (۲۲).

^۲ صحیح. احمد (۲/۱۶۶، ۲۱۵۲) نگا: المجمع (۱/۹۸) و صحیح الترغیب (۲۹۰۹).

^۳ ضعیف. حاکم (۳/۴۸۸) سند آن مرسل است. ابوالحسن مقبول است اما متابعه نشده است.

ابونعیم درباره معنای «قست القلوب»، قلب‌ها سخت شدند. می‌گوید: به معرفت خداوند تعالی قوی و مطمئن گردید. این چنین در الکنز (۱/۲۲۴) آمده است.

تهدید بر عالمی که آموزش نمی‌دهد و بر جاهلی که نمی‌آموزد

ابن راهویه، بخاری در الوحدان، ابن اسکن، ابن منده، طبرانی، ابونعیم، ابن عساکر، باوردی و ابن مردویه از ابزای خزاعی رضی الله عنه پدر عبدالرحمن روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی سخنرانی ایراد فرمود، و از گروه‌هایی از مسلمانان ستایش به عمل آورد، و بعد از آن گفت: «چه شده است قوم‌هایی را که به همسایگان خود یاد نمی‌دهند و آنان را دانا نمی‌نمایند و تیزهوش نمی‌سازند، و نه آنان را امر می‌نمایند و نه نهی شان می‌کنند؟ و چه شده است قوم‌هایی را که از همسایگان شان نمی‌آموزند و تفقه حاصل نمی‌کنند و تیزهوشی به دست نمی‌آورند؟ به خدا سوگند، باید قوم‌هایی همسایگان شان را تعلیم بدهند، تیزهوش شان بسازند و تفقه برای شان بیاموزانند و امرشان بکنند و نهی شان نمایند، و باید هر قوم از همسایگان شان بیاموزد، تیزهوشی حاصل کند و تفقه به دست آورد، یا اینکه در دار دنیا عذاب را برای شان تعجیل می‌کنم». بعد از آن پایین آمد و داخل خانه‌اش گردید. آن‌گاه قومی گفت: چه فکر میکنی، هدفش از این‌ها کی بود؟ گفتند: می‌پنداری که هدفش اشعری‌ها بود، چون آنان قومی اند فقیه و از اهل آب‌ها و بادیه نشینان، همسایگان خشک و بی علم دارند، این حرف به اشعری‌ها رسید، آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای رسول خدا قومی را به خیر یاد نمودی، و ما را به شر یاد کردی، گناه ما چیست؟ فرمود: «باید هر قوم همسایگان‌شان را بیاموزانند به آنان یاد دهند، تیزهوش شان بسازد، امرشان کند و نهی شان نماید، و باید هر قوم از همسایگان شان بیاموزد، تیزهوشی و فهم حاصل نماید و تفقه به دست آورد، یا این که عقوبت را در دار دنیا برای شان تعجیل خواهم نمود»، گفتند: ای رسول خدا، آیا غیر از خودمان را بفهمانیم و تیزهوش گردانیم؟ باز سخنش را تکرار کرد، و آنان هم قول شان را اعاده نمودند که: آیا غیر از خودمان را بفهمانیم و تیزهوش گردانیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز هم همان حرف قبلی را گفت، گفتند: پس یک سال به ما مهلت بده، و او ایشان را یک سال مهلت داد، تا به آنان مسایل دینی را یاد دهند، به آنان آموزش دهند و تیزهوش و زکی شان سازند، بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرائت فرمود:

[لعن الذین كفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم، ذلك بما عصوا و كانوا یعتدون، كانوا لا یتسألون عن منکر فعلوه لبئس ما كانوا یفعلون]. (المائدة: ۷۹ ۷۸)

ترجمه: «لعنت کرده شد کافران از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم این به سبب آن بود که نافرمانی کردند و از حد در می‌گذشتند، یکدیگر را از عمل زشتی که انجام می‌دادند، منع نمی‌کردند، به درستی آنچه می‌نمودند، کار بد و زشتی بود».

ابن سکن می‌گوید: غیر از وی^۱ دیگری این حدیث را روایت ننموده است^۲، و اسناد آن صالح است. این چنین در الکنز (۲/۱۳۹) آمده است.

کسی که اراده علم و ایمان را نماید خداوند به او می‌دهد اقوال معاذ^{رضی الله عنه} در این باره برای کسی که هنگام مرگش بر وی گریست

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۴) از عبدالله بن سلمه روایت نموده، که گفت: مردی نزد معاذ^{رضی الله عنه} آمد، و به گریه نمودن پرداخت، معاذ پرسید: چه تو را می‌گریاند؟ پاسخ داد: به خدا سوگند، به سبب قرابتی در میان خودم و تو گریه نمی‌کنم، و نه هم به سبب دنیایی که از تو به دست می‌آوردم، ولی از تو علم حاصل می‌نمودم، و می‌ترسم که دیگر قطع شده باشد، گفت: گریه مکن، چون کسی که اراده علم و ایمان را نماید، خداوند تعالی به او می‌دهد، چنان که به ابراهیم علیه السلام داد، و در آن روز نه علمی بود و نه ایمانی.^۳ و نزد ابن عساکر و سیف، چنان که در الکنز (۷/۸۷) آمده، از حارث بن عمیره روایت است که گفت: هنگامی که مرگ معاذ فرا رسید، کسانی که در اطرافش بودند، گریه نمودند، پرسید: چه شما را می‌گریاند؟ پاسخ دادند: بر همان علمی گریه می‌کنیم، که از ما در اثنای مرگت قطع می‌شود، گفت: علم و ایمان تا روز قیامت در جاهای خویش هستند، و کسی که آن‌ها را طلب نماید، آنها را می‌یابد: قرآن و سنت، همه سخن‌ها را بر قرآن عرضه دارید، ولی آن را بر چیزی از سخن‌ها عرضه نکنید، و علم را از نزد عمر، عثمان و علی جستجو و طلب نمایید، اگر آنان را از دست دادید، آن را نزد چهار تن طلب کنید: عویمر،^۴ ابن مسعود، سلمان و ابن سلام که یهودی بود و اسلام آورد (رضی الله عنهم)، چون من از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} شنیدم که می‌گفت: «وی دهمین تن در جنت است»،^۵ و از لغزش و خطای عالم بترسید، حق را هرکسی که آورد بگیرد، و باطل را بر هر کسی که آورد رد نمایید، ولو که آورنده آن هر کسی باشد.

و حاکم (۴/۴۶۶) از یزید بن عمیره روایت نموده، که گفت: هنگامی که معاذبن جبل به همان مریضی اش که در آن درگذشت مبتلا گردید، گاهی اوقات بیهوش می‌شد و احیاناً به هوش می‌آمد، و یکبار چنان بیهوش شد که گمان نمودیم قبض روح گردید، بعد از آن باز به هوش آمد، و من در مقابلش قرار داشتم و گریه می‌کردم، پرسید: چه تو را می‌گریاند؟ گفتم: به خدا سوگند، بر دنیایی که از تو به دست می‌آوردم گریه نمی‌کنم، و نه هم بر نسبی که در میان من و تو موجود است، ولی بر علم و حکمی^۶ که از تو می‌شنوم و می‌رود گریه می‌نمایم، گفت: گریه مکن، چون علم و ایمان در جاهای خویش هستند، کسی که آن‌ها را طلب نماید، می‌یابد شان، و آن را از جایی

^۱ یعنی: ابزای خزاعی.

^۲ ضعیف. طبرانی در الکبیر. در سند آن بکیر بن مسعود است که ضعیف است. نگا: مجمع الزوائد (۱/۱۶۴).

^۳ صحیح. حاکم (۸۴۴۰) و آن را بر اساس شرط شیخین صحیح دانسته است.

^۴ وی ابودرداء است.

^۵ صحیح. حاکم (۳/۴۱۶) ترمذی (۳۸۰۴) بخاری در تاریخ الصغیر (۱/۷۳) ابن حجر در الاصابه (۶/۱۰۹) ترمذی می‌گوید: حسن غریب است. ترمذی آن را در صحیح الترمذی (۶۲۳۱) صحیح دانسته است.

^۶ یعنی: علم و فقه و قضاوت به عدل.

بخواه که ابراهیم علیه الصلاه والسلام خواست، وی را خداوند تعالی، در حای که نمی دانست، سئوال نمود، و تلاوت کرد:

[انی ذاهب الی ربی سیهدین]. (الصفات: ۹۹)

ترجمه: «من به طرف پروردگارم روانه‌ام، و او هدایتم خواهد نمود».

و آن را بعد از من نزد چهار تن طلب نما و اگر آن را نزد یکی شان هم نیافتی، از اعیان مردم بپرس: عبدالله بن مسعود، عبدالله بن سلام، سلمان و عویمر ابودرداء، و از کجی حکیم و حکم منافق بر حذر باش، می گوید: گفتم: من چگونه می توانم کجی حکیم را بدانم؟ گفت: کلمه گمراهی را شیطان بر زبان مردی می اندازد، که او خود حامل آن نیست، و نه آن از وی توقع برده می شود، و منافق گاهی حق می گوید، علم را از هر جایی که برای آمد بگیر، چون حق از نوری برخوردار است، و از امور مشکل بر حذر باش. حاکم می گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند.^۱

و نزد ابن عساکر همچنان از عمرو بن میمون روایت است که گفت: معاذبن جبل در حالی تشریف آورد، که ما در یمن حضور داشتیم، و فرمود: ای اهل یمن، اسلام بیاورید در امان می باشید، من فرستاده رسول خدا ﷺ به سوی شما هستم. عمرو می گوید: از همان جا محبتی نسبت به او در قلبم جای گرفت، و از او تا اینکه درگذشت جدا نشدم، هنگامی که مرگش فرارسید گریستم، معاذ گفت: علم و ایمان تا روز قیامت هر دو ثابت اند... و حدیث را ذکر نموده، چنان که در الکنز (۷/۸۷) آمده است.

آموختن ایمان. علم و عمل با هم

اقوال ابن عمر. جندب بن عبدالله و علی (رضی الله عنهما) در این باره

طبرانی در الأوسط از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: برهه‌ای از زندگی خود را چنان سپری نمودم، که هر یکی از ما ایمان برایش قبل از قرآن نصیب می شد، و سوره‌ای بر محمد ﷺ نازل می شد، و او حلال و حرام آن را و آنچه را لازم می بود نزد آن توقف کند فرا می گرفت، چنان که شما قرآن را می آموزید، بعد از آن مردانی را دیدم، که برای یکی از آنان قرآن قبل از ایمان نصیب می شد، و از فاتحه‌الکتاب تا آخر کتاب می خواند و نمی دانست که به چه امرش می کند و از چه نهیش می نماید، و چه لازم است که باید نزد آن توقف نماید، و آن را چون خرمایی نامرغوب می پاشد و پراکنده می کند. هیشمی (۱/۱۶۵) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

وابن ماجه^۲ (ص ۱۱) از جندب بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما با پیامبر ﷺ در حالی بودیم که جوانان نوری بودیم، و ایمان را قبل از آموختن قرآن فرا گرفتیم، بعد از آن قرآن را آموختیم، و با خواندن آن به ایمان ما افزودیم. عسکری و ابن مردویه - که سند آن حسن است - از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: وقتی سوره‌ای

^۱ صحیح. حاکم (۴/۴۶۶).

^۲ صحیح. ابن ماجه (۶۱).

در زمان رسول خدا ﷺ یا آیه‌ای یا زیادتر از آن نازل می‌شد، ایمان مؤمنان و خشوع شان افزایش می‌یافت، و آنان را نهی می‌نمود و باز می‌ایستادند. این چنین در الکنز (۱/۲۳۲) آمده است.

چگونه اصحاب آیات را می‌آموختند و تا آموختن عمل به آن از آن‌ها پیش نمی‌رفتند

احمد (۵/۴۱۰) از ابو عبدالرحمن سلمی روایت نموده، که گفت: فردی از اصحاب رسول خدا ﷺ که به ما قرائت قرآن را یاد می‌داد برای ما بیان داشت که: آنان از رسول خدا ﷺ ده آیه می‌آموختند، و تا اینکه علم و عمل هر دو را آموختیم. هیشمی (۱/۱۶۵) می‌گوید: در این عطاء بن سائب آمده، وی در آخر عمرش مختلط شده بود. و ابن ابی شیبیه این را از ابو عبدالرحمن سلمی به مانند آن، چنان که در الکنز (۱/۲۳۲) آمده، روایت نموده است. و ابن سعد (۶/۱۷۲) از ابو عبدالرحمن مانند آن را روایت نموده، و افزوده است: بنابراین ما قرآن و عمل به آن را می‌آموختیم، و بعد از ما قرآن را قومی به میراث خواهند برد، که آن را چون آب می‌نوشتند و از گلویشان تجاوز نمی‌کند، بلکه از اینجا تجاوز نمی‌کند - و دستش را بر حلق گذاشت - و ابن عساکر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما وقتی که ده آیه قرآن را از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آموختیم، ده آیه بعدی آن را نمی‌آموختیم، تا اینکه آن چه را در آن می‌بود نمی‌دانستیم، برای شریک گفته شد: از عمل؟ گفت: آری.^۱ این چنین در الکنز (۱/۲۳۲) آمده است.

فرا گرفتن علم به اندازه‌ای که انسان در امور دین خود به آن محتاج است قول سلمان رضی الله عنه برای مرد عبسی در این باره

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۸۹) از حفص بن عمر سعدی از عمویش روایت نموده، که گفت: سلمان برای حذیفه (رضی الله عنهما) گفت: ای برادر بنی عبس، علم زیاد ست و عمر اندک، بنابراین از علم همان قدر را بگیر، که در امر دینت به آن نیازمند هستی، و ما سوای آن را بگذار و بدان خود را مشغول مساز. و نزد وی همچنان (۱/۱۸۸) از ابوالبختری روایت است که گفت: مردی از بنی عبس سلمان را همراهی نمود، می‌گوید: وی از دجله آبی نوشید، سلمان به او گفت: برگرد و دوباره بنوش، گفت: سیراب شده‌ام، سلمان گفت: درباره این نوشیدنت چه فکر می‌کنی، آیا از دجله چیزی را کم نموده است؟ گفت: یک نوشیدنی من از آن چه کم می‌کند؟! فرمود: علم هم چنین است و کم نمی‌شود، بنابراین از علم چیزی را بگیر که تو را نفع می‌رساند.^۲

قول ابن عمر (رضی الله عنهما) برای مردی که برایش نامه نوشت و او را از علم پرسید

ابن عساکر از محمد بن ابی قیله روایت نموده که: مردی برای ابن عمر (رضی الله عنهما) نوشت، و او را از علم پرسید، ابن عمر به او نوشت: تو برایم نوشته‌ای و مرا از علم می‌پرسید، علم بزرگتر از آن است که آن را برایت

^۱ صحیح بیهقی (۳/ ۱۹۱).

^۲ ضعیف. ابونعیم (۱/ ۱۷۷) هیشمی (۱۰/ ۳۲۴) می‌گوید: در آن حجاج بن فروج است که ابن حبان او را تضعیف کرده است با اینکه ضعف وی بسیار است. بقیه رجال آن رجال صحیح اند.

بنویسم، ولی اگر توانستی با خداوند در حالی روبرو شو، که زیانت در مورد ناموس مسلمانان بند باشد، از خون‌های شان پشت سبک، از مال‌های شان شکم لاغر و ملازم جماعت شان باشی. این چنین در الکنز (۵/۲۳۰) آمده است.

تعلیم دین. اسلام و فرائض

پیامبر ﷺ و تعلیم دادن دین به ابو رفاعه

مسلم (۱/۲۸۷) از ابورفاعه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم که سخنرانی می‌کرد، می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، مرد بیگانه‌ای آمده و از دینش سؤال می‌کند، و نمی‌داند که دینش چیست؟ می‌افزاید: آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی من متوجه شد، و خطبه‌اش را ترک نمود و نزد آمد، آن گاه صندلی آورده شد که، گمان می‌کنم، پایه هایش از آهن بود، می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن نشست، و شروع به آموزش دادن چیزی به من نمود که خداوند به او آموزش داده بود، باز به سوی خطبه‌اش عودت نمود و آخرش را تمام کرد.^۱

بخاری این را در الادب (ص ۱۷۱) به مثل آن روایت نموده، و نسائی آن را در الزینه، چنانکه در ذخائر الاموارئث آمده، روایت کرده است، و طبرانی و ابونعیم آن را، چنانکه در کنز العمال (۵/۲۴۲) آمده است، روایت نموده‌اند.

پیامبر ﷺ و تعلیم دین برای اعرابی. فروه بن مسیک و وفد بهراء

ابن جریر از جریر روایت نموده، که گفت: اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: اسلام را به من بیاموز، فرمود: «گواهی می‌دهی که معبود بر حقی جز خداوند نیست، و محمد بنده و رسول اوست، نماز را برپا می‌داری، زکات را می‌دهی، رمضان را روزه می‌گیری، حج خانه را به جای می‌آوری، برای مردم آنچه را دوست می‌داری که برای خودت دوست می‌داری و برای شان آنچه را بد می‌بری که برای خودت بد می‌بری».^۲ این چنین در الکنز (۱/۷۰) آمده است. و ابن سعد (۱/۳۲۷) از محمد بن عماره بن خزیمه بن ثابت روایت نموده، که گفت: فروه بن مسیک مرادی رضی الله عنه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی آمد که از پادشاهان کنده جدا شده بود و پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول کرده بود، وی نزد سعد بن عباده رضی الله عنه پایین آمد، و قرآن و فرائض اسلام و شرائع آن را می‌آموخت... و حدیث را ذکر نموده. و هم چنین (۱/۳۳۱) از ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: وفد بهراء از یمن که سیزده تن بودند آمدند، و شترهای شان را حرکت می‌دادند تا این که به دروازه مقداد بن عمرو رضی الله عنه در بنی جدیله رسیدند، آن گاه مقداد به طرف شان بیرون آمد و به آنها خوش آمد گفت و در جایی از منزل پایین شان ساخت، بعد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، اسلام آوردند، فرائض را آموختند و روزهایی اقامت کردند، بعد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت خداحافظی آمدند، و پیامبر صلی الله علیه و آله برای شان اعطای جوائز را امر نمود و به سوی اهل خود برگشتند.

^۱ مسلم (۸۷۶) احمد (۵/۸۰).

^۲ ضعیف. ابن جریر طبری و طبرانی در الکبیر. در سند آن حجاج بن أرطاة ضعیف است. نگا" مجمع الزوائد (۳/۴۲).

ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) و تعلیم دین

عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، ابن جریر و رسته در ایمان از ابن سیرین روایت نموده‌اند که گفت: ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) به مردم اسلام را می‌آموختند به این صورت که: خداوند را عبادت می‌کنی، به وی چیزی را شریک نمی‌آوری، نمازی را که خداوند بر تو فرض گردانیده در وقتش ادا می‌کنی، زیرا تقصیر در آن هلاکت و برباد است، زکات را در حالی که روان و نفست به آن پاک و صاف می‌باشد می‌پردازی، رمضان را روزه می‌گیری و از کسی که متولی امر می‌شود می‌شنوی و اطاعت می‌کنی. این چنین در الکنز (۱/۶۹) آمده است.

بیهقی و اصبهانی در الحججه از حسن روایت نموده‌اند که گفت: اعرابی نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین دین را به من بیاموز، گفت: گواهی می‌دهی که معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد و محمد رسول خدا، نماز را برپا می‌داری، زکات را ادا می‌کنی، حج بیت را انجام می‌دهی و رمضان را روزه می‌گیری، کار علنی و آشکارا انجام ده، و از سرو پنهان برحذر باش، و از هر چیزی که شرم آور است نیز برحذر باش، تو اگر با خدا روبرو شدی بگو: عمر مرا به این امر نموده است. این را هم چنین ابن عدی، بیهقی و لالکائی از حسن روایت نموده‌اند که گفت: اعرابی نزد عمر آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، دین را به من بیاموز... و مثل آن را ذکر نموده است، و در آخر آن افزوده: بعد از آن فرمود: ای بنده خدا، به این عمل کن، و وقتی با خداوند روبرو شدی، هر چه خواستی بگو. بیهقی می‌گوید: بخاری گفته است: این مرسل است، چون حسن عمر را درک نموده بود. این چنین در الکنز (۱/۷۰) آمده است.

و ابن عساکر این را از حسن روایت نموده، که گفت: مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من مردی هستم از اهل بادیه، و کارهایی دارم، بنابراین مرا به امری توصیه کن، که برایم قابل اعتماد باشد و بدان برسم، گفت: بدان و دستت را به من نشان بده، و او دستش را به وی داد، عمر گفت: خداوند را عبادت می‌کنی و به وی چیزی را شریک نمی‌آوری، نماز را برپا می‌کنی، زکات فرض شده را ادا می‌نمایی، حج می‌کنیم و عمره به جای می‌آوری و اطاعت می‌نمایی، آن چه علنی و آشکار است به آن عمل کن و از پوشیده و سر برحذر باش، به هر چیزی که وقتی یاد شد و پخش و نشر گردید حیا نمودی و رسوایت نساخت چنگ زن، و از هر چیزی که وقتی یاد شد و پخش و نشر گردید حیایت آمد و رسوایت ساخت برحذر باش، آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین، به این‌ها عمل می‌کنم، و وقتی با پروردگارم روبرو شدم می‌گویم: عمر بن خطاب از آن‌ها برایم خبر داد، فرمود: به آن‌ها عمل کن، و وقتی با پروردگارت روبرو شدی هر چه خواستی بگو. این چنین در الکنز (۸/۲۰۸) آمده است.

تعلیم نماز

پیامبر صلی الله علیه و آله و تعلیم نماز به یارانش

طبرانی در الکبیر و بزار از ابو مالک اشجعی و او از پدرش رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی مردی اسلام می‌آورد، نخستین چیزی که به ما یاد می‌داد نماز بود - یا گفت: به او می‌آموخت نماز بود - هیشمی (۱/۲۹۳) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

و ابونعیم از حکم بن عمیر روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ به ما می‌آموخت: «وقتی که به سوی نماز ایستادید تکبیر بگویید، و دست‌های تان را بلند کنید، و از گوش‌های تان بالا ننمایید، و بگویید: سبحانک اللهم و بحمدک، و تبارک اسمک، و تعالی جدک، و لاله غیرک، «بار خدایا تو پاک و قابل ستایش هستی، اسمت مبارک است، و عظمت و جلالت از منزلت و مرتبه بلند برخوردار است، و معبودی قابل پرستش غیر از تو نیست».^۱ این چنین در الکنز (۴/۲۱۷) آمده است.

پیامبر ﷺ، ابوبکر، عمر و ابن مسعود (رضی الله عنهم) و تعلیم تشهد

مسدد و طحاوی از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که گفت: ابوبکر رضی الله عنه تشهد^۲ را بر روی منبر به ما می‌آموخت، مثل اینکه معلم اطفال را در مکتب آموزش می‌دهد. این چنین در الکنز (۴/۲۱۷) آمده است، دارقطنی - که آن را حسن دانسته - از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه از دستم گرفت و تشهد را به من آموخت، و فرمود که رسول خدا ﷺ دست وی را گرفته و تشهد را به او یاد داده بود: (التحیات لله، الصلوات الطیبات المبارکات لله). ترجمه: «عبادات قولی برای خداست، هم چنان عبادات فعلی و مالی با برکت خاصه خداست».^۳ این چنین در الکنز (۴/۲۱۷) آمده است. مالک، شافعی، طحاوی، عبدالرزاق و غیر ایشان از عبدالرحمن بن عبدالقاری روایت نموده‌اند که: وی از عمر بن خطاب در حالی شنید که بر منبر قرار داشت و به مردم تشهد را یاد می‌داد و می‌گفت: بگویید: التحیات لله... و آن را ذکر نموده.^۴

و نزد ابن ابی شیبیه از ابن عباس روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ تشهد را به ما می‌آموخت، مثل این که سوره‌ای از قرآن را به ما بیاموزد.^۵

و نزد وی هم چنان از ابن مسعود رضی الله عنه به لفظ وی روایت است. و زد وی همچنان از ابن مسعود روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ تشهد را به من در حالی آموزش داد که کف دستم در میان کف‌های دستش بود، چنان که سوره‌ای از قرآن را به من یاد می‌دهد... و تشهد را ذکر نموده است. و نزد عسکری در الامثال از وی روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فواتح سخنان - یا جوامع سخنان را با فواتح آن به ما آموزش می‌داد - و بعد از آن برای ما خطبه نماز و خطبه حاجت را آموزش داد، و بعد از آن تشهد را ذکر نموده است. و نزد ابن نجار از اسود روایت است که گفت: عبدالله به ما تشهد را یاد می‌داد، مثل این که سوره‌ای از قرآن را به ما آموزش دهد، و در آن بر ما الف و واو را عیب می‌گرفت. این چنین در کنز العمال (۴/۲۱۸ ۲۱۹) آمده است.

حذیفه و تعلیم نماز به کسی که آن را درست ادا نمی‌نمود

^۱ ضعیف. طبرانی. هیثمی در مجمع می‌گوید: در سند آن یحیی بن یعلی الاسلمی است که ضعیف است.

^۲ یعنی: التحیات را. م.

^۳ دارقطنی (۱/۳۵۲).

^۴ حسن. مالک (۱/۹۰) / (۵۳) شافعی در الرسالة (۷۳۸) نصب الراية (۱/۴۲۲).

^۵ مسلم (۴۰۳) ابن ابی شیبیه (۱/۶۰).

عبدالرزاق، ابن ابی شیبہ، بخاری و نسائی از زیدبن وهب روایت نموده‌اند که گفت: حدیفه رضی اللہ عنہ وارد مسجد گردید، ناگهان متوجه شد که مردی نماز می‌گزارد و رکوع و سجده را تمام نمی‌کند، هنگامی که از نماز منصرف شد حدیفه به او گفت: از چه وقت تا حال همین طور نماز می‌خوانی؟ گفت: از چهل سال به این طرف، حدیفه فرمود: از چهل سال به این طواف نماز نگزارده‌ای، و اگر بمیری و نمازت همین طور باشد، بر غیر فطرتی مرده‌ای که محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر آن فطرت بود، بعد از آن به تعلیم دادنش پرداخت، و گفت: انسان نماز را به تخفیف می‌خواند ولی رکوع و سجده را تمام می‌کند.^۱ این چنین در الکنز (۴/۲۳۰) آمده است.

تعلیم اذکار و دعاها

پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و تعلیم اذکار و دعاها برای علی رضی اللہ عنہ

ابن نجار از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ روایت نموده که، پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به من گفت: «به تو پنج هزار گوسفند بدهم، یا این که پنج کلمه به تو بیاموزم که در آنها صلاح دین و دنیایت است؟» عرض کردم: ای رسول خدا، پنج هزار گوسفند زیاد است، ولی به من بیاموز، فرمود: «بگو: اللهم اغفر لی ذنبی، و وسع لی خلقی، و طیب لی کسبی، و قنعنی بما رزقتنی، و لا تذهب قلبی الی شیء صرفته عنی، «بار خدایا، گناهم را برایم بیامرز، اخلاقم را برایم وسیع بگردان، کسبم را برایم خوب و نیکو بگردان، به آنچه برایم رزق داده‌ای قناعتم ده و قلبم را به سوی چیزی مبر، که آن را از من منصرف گردانیده‌ای». این چنین در الکنز (۱/۳۰۵) آمده است.

علی و تعلیم اذکار و دعاها به عبدالله بن جعفر (رضی اللہ عنہم)

نسائی و ابونعیم از عبدالله بن جعفر روایت نموده‌اند که وی به دخترانش این کلمات را یاد می‌داد، و به آنها ایشان را امر می‌نمود، و متذکر می‌شد که وی آنها را از علی فرا گرفته است، و علی گفته که: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را وقتی امری به مشکل و سختی می‌انداخت آنها را می‌گفت: (لااله الاالله الحلیم الکریم، سبحانه، تبارک الله رب العالمین و رب العرش العظیم، و الحمد لله رب العالمین).. ترجمه: «هیچ معبودی بر حق، جز خداوند حلیم و کریم وجود ندارد، و او پاک است، پروردگار عالمیان و پروردگار عرض بزرگ مبارک است، و ستایش خاص برای الله است که پروردگار عالمیان است».^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۹۸) آمده است. و خرائطی در مکارم الاخلاق - که سند آن حسن است - از عبدالله بن جعفر روایت نموده، که گفت: علی به من گفت: ای برادرزاده‌ام، من کلماتی را به تو می‌آموزم، که آنها را از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شنیدم، کسی که آنها را در وقت وفاتش بگوید داخل جنت می‌شود: (لااله الاالله الحلیم الکریم - سه بار - الحمد لله رب العالمین - سه بار - تبارک الذی بیده الملك یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدير). ترجمه: «هیچ معبود بر حق، جز خداوند حلیم و کریم نیست، ستایش خاص برای پروردگار

^۱ بخاری (۷۹۱) نسائی (۵۸/۴) ابن حبان (۱۸۹۴).

^۲ صحیح احمد (۹۱/۱، ۹۴) نسائی در الکبری (۱۱۴/۵) به مانند آن و ابونعیم در الحلیة (۲۳۰/۷).

عالمیان است، مبارک است ذاتی که به دست وی پادشاهی است، ذاتی که زنده می‌کند و می‌میراند و بر همه چیز قادر است.^۱ این چنین در الکنز (۸/۱۱۱) آمده است.

پیامبر ﷺ و تعلیم بعضی اذکار و دعاها به بعضی اصحابش

طبرانی از سعد بن جناده رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من از نخستین کسانی بودم، که از اهل طائف نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، از بالای طائف از بلندترین نقطه آن صبحگاهان بیرون آمدم، و در وقت عصر به منی رسیدم، آن گاه بالای کوه رفتم، باز پایین گردیدم و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و اسلام آوردم، وی به من [قل هو الله احد] و (اذا زلزلت) را آموخت، و این کلمات را به من یاد داد: (سبحان الله، والحمد لله، ولا اله الا الله، والله اكبر). ترجمه: «خداوند پاک و منزله است، ثنا و ستایش خاص برای اوست، و معبودی جز او وجود ندارد و خداوند بزرگ‌تر است»، و فرمود: «این‌ها باقیات صالحات اند». ^۲ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۸۶) آمده است. و عبدالله بن احمد در زوائدش از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که صبح می‌نمودیم به ما آموزش می‌داد و می‌گفت: (اصبحنا علی فطرة الاسلام، و کلمة الاخلاص، و سنة نبينا محمد وملة ابراهيم حنيفا و ماکان من المشركين). ترجمه: «بر فطرت اسلام صبح نمودیم و بر کلمه اخلاص و سنت نبی مان محمد و ملت ابراهیم که مایل به حق بود و از مشرکان نبود»، و وقتی شب فرا می‌رسید مثل این را انجام می‌داد. ^۳ این چنین در الکنز (۱/۲۹۴) آمده است. و ابن جریر از سعد رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلمات را چنان به ما یاد می‌داد، که نویسنده به اطفال نوشتن را یاد می‌دهد: (اللهم اني اعوذ بك من البخل، و اعوذ بك من الجبن، و اعوذ بك ان ارد الی ارذل العمر، و اعوذ بك من فتنه الدنيا و عذاب القبر). ترجمه: «بار خدایا، من به تو از بخل پناه می‌برم، و به تو از جبن و ترس پناه می‌برم، و به تو از این که به خوارترین درجه عمر رد شویم پناه می‌برم، و به تو از فتنه دنیا و عذاب قبر پناه می‌برم». ^۴ این چنین در الکنز (۱/۳۰۷) آمده است.

و ابونعیم از عبدالله بن حارث بن نوفل و او از پدرش رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله نماز بر مرده را به آنان یاد داد: (اللهم اغفر لاخواننا و اخواتنا، واصلح ذات بیننا، و الف بین قلوبنا. اللهم هذا عبدك فلان بن فلان و لا نعلم الا خیرا، و انت اعلم به منا، فاغفر لنا و له). ترجمه: «بار خدایا، برای برادران و خواهران ما بیامرز، و در میان ما صبح عنایت فرما، و در میان قلب‌های مان الفت ایجاد کن. بار خدایا، این بنده ات فلان بن فلان است، و ما جز خیر نمی‌دانیم، و تو به وی از ما عالم‌تری، پس برای ما و برای او بیامرز، من - که خردترین قوم بودم - گفتم: اگر خیر ندانم؟ گفت: «جز چیزی را که می‌دانی مگو». ^۵ این چنین در الکنز (۸/۱۱۴) آمده است. طبرانی در الدعاء و دیلمی - که سندش حسن است - از عباد بن صامت رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی رمضان

^۱ صحیح. خرائطی در مکارم الاخلاق (۱۰۳۵). (۱۰۴۴).

^۲ ضعیف. طبرانی (۶۲ / ۶) در سند آن حسن بن ابوالحسن العوفی است که ضعیف است. نگا: المجمع (۷ / ۱۶۶).

^۳ صحیح. عبدالله بن احمد (۴۰۶ / ۳) نگا: المجمع (۹۷ / ۱۰).

^۴ بخاری (۶۳۹۰) و مسلم از انس.

^۵ حسن. طبرانی در الکبیر (۲۳۸ / ۳) و الاوسط (۹۷ / ۶).

می‌آمد، این کلمات را به ما می‌آموخت: (اللهم سلمنی لرمضان، و سلم رمضان لی، و سلمه لی متقبلاً)، ترجمه: «بار خدایا، مرا برای رمضان سالم بگردان و رمضان را برای من سالم گردان و آن را به حفاظت و سلامت از من قبول فرما». این چنین در الکنز (۴/۳۲۳) آمده است.

علی و تعلیم درود بر پیامبر ﷺ

طبرانی در الأوسط، ابونعیم در عوالی و سعیدبن منصور از سلامه کندی روایت نموده‌اند که گفت: علّ ﷺ درود بر پیامبر ﷺ را به مردم می‌آموخت و می‌گفت: (اللهم داحی المدحوات، و باریء المسموکات، و جبارالقلوب علی فطرهما شقیها و سعیدها، اجعل شرائف صلواتک، و نوامی برکاتک، و رأفة تحننک علی محمد عبدک و رسولک، الخاتم لما سبق، والفتاح لما اغلق، والمعلن الحق بالحق، والدامغ لجیشات الاباطیل، کما حمل فاضطلع بامرک بطاعتک، مستو فزاً فی مرضاتک غیر نکل عن قدم، و لا وهن فی عزم، و اعیا لوحیک، حافظاً لعهدک، ما ضیا علی نفاذ امرک حتی اوری قیسالقابس، به هدیت القلوب بعد خوضات الفتن و الاثم، (و اهج) موضحات الاعلام، و منیرات الاسلام، و نائرات الاحکام، فهو امینک المأمون، و خازن علمک المخزون، و شهیدک یوم الدین، و بعینک نعمته، و رسولک بالحق (رحمة)، اللهم افسح له مفسحاً فی عدنک، و اجزه مضاعفات الخیر من فضلک، مهنات غیر مکدرات، من فوز ثوابک المعلول و جزیل عطانتک المخزون، اللهم اعل علی (بناء) الناس بناءه، و اکرم مثواه لیدیک و نزله، و اتم له نوره، و اجزه من ابتعائک له مقبول الشهادة و مرضی المقالة، ذا منطق عدل و کلام فصل و حجة و برهان عظیم).

ترجمه: «بار خدایا، ای گسترنده زمین، و آفریننده آسمان‌ها، و گرداننده دل‌ها بر فطرت شان، اعم از بدبخت و نیکبخت آن‌ها، خوب‌ترین درودها و رحمت‌های خویش را با پرفیض‌ترین برکت‌ها و پر لطف‌ترین مهربانیت بر محمد نازل گردان، محمدی که بنده و رسول توست، و خاتم پیامبران است، محمدی که گشاینده مغلقات، آشکار کننده حق توسط حق، از بین برنده و ریشه کن کننده موج‌های باطل‌هاست، چنان که وقتی مسئولیت رسالت به دوشش گذاشته شد، با قوت تمام به امر تو توأم با طاعتت اقدام نمود، و در کسب رضای تو سعی و تلاش نمود، و از هیچ گونه اقدام خیری عقب نرفت و نترسید، و در عزم و اراده‌اش هیچ گونه سستی راه نیافت، وی فراگیرنده وصیت و حافظ و نگهدارنده عهدهت بود، و بر اجرای امرت در حرکت بود، حتی که چراغ روشن را بر فراراه روندگان و ره نوردان به سوی هدایت روشن گردانید و بر افروخت، و قلب‌ها توسط وی پس از فرو رفتن در گودال‌های فتنه و گناه هدایت و رهنمون گردید، وی نشانه‌های واضح را بر نور و درخشان ساخت، و فانوس‌های اسلام را روشن گردانید، وی نشانه‌های واضح را بر نور و درخشان ساخت، و احکام اسلام را تازه و خرم ساخت، بنابراین او امانت دار مطمئن و معتمد توست، و خزانه دار علم ذخیره شده توست و شاهد و گواه تو در روز قیامت است، و کسی است که وی را به حیث نعمت مبعوث گردانیده‌ای، و او به حق رسول رحمت توست، بار خدایا، برای وی جای فراخی در جنت عدن خویش نصیب گردان، و برایش چندین برابر پاداش خیر از فضل خود عطا فرما، پاداش و خیری که گوارا باشد، نه مکدر، البته از دست یابی به ثواب مکررت، و از عطای افزون ذخیره شده ات، بار خدایا، بر بنای مردم، بنای وی را بلند گردان، و جایگاه و مهمانیش را نزدت گرامی دار، و نورش را

برایش کامل گردان، و پاداش مبعوث شدنش را از طرف خود برایش بده، شهادت وی مقبول و گفتارش رضایت بخش بود، و از سخن متعادل و روشن و کلام قاطع و فیصله کن و حجت و دلیل بزرگ برخوردار بود». این چنین در الكنز (۱/۲۱۴) آمده است.^۱ ابن کثیر در تفسیر ود (۳/۵۰۹) می‌گوید: این کلام علی رضی الله عنه مشهور است، و ابن قتیبه در مشکل الحدیث درباره این حدیث سخن گفته است، و هم چنین ابوالحسین احمد بن فارس کفوی در رساله‌ای که درباره فضیلت درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته، درباره این حدیث چیزی گفته است، ولی در اسنادش نظری هست، و حافظ ابوالقاسم طبرانی هم این اثر را روایت کرده است.

تعلیم مهمانان تازه وارد به مدینه طیبه

دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش در مورد تعلیم وفد عبدالقیس

امام احمد (۴/۲۰۶) از شهاب بن عباد روایت نموده که: وی از یکی از اعضای وفد عبدالقیس شنید که می‌گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدیم، و خوشی شان به آمدن ما افزون گردید، هنگامی که نزد قوم رسیدیم، برای ما جای گشودند و نشستیم، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما خوش آمد گفت، و برای ما دعا نمود و بعد از آن به سوی ما نگرست و گفت: «سید و زعیم تان کیست؟» همه به سوی مندربن عائد اشاره نمودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا همین روی شکسته؟» و آن نخستین روزی بود که این اسم بر وی گذاشته شد، البته به خاطر ضربه سم خری که در رویش بود، گفتیم: آری، ای رسول خدا، وی از قوم عقب مانده بود، و شترهای قوم را بست و بارها و متاع شان را جمع نمود، باز کیسه‌اش را بیرون نمود، و لباس‌های سفر را از تن کشید و لباس‌های نیکویش را بر تن نمود، بعد به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی آمد، که وی پایش را دراز نموده و تکیه زده بود، هنگامی که الاشج «روی شکسته» به وی نزدیک گردید، قوم برایش جای گشودند و گفتند: اینجا ای اشج، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و خود را برابر نمود و پایش را جمع کرد و گفت: «اینجا ای اشج»، وی در طرف راست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر نشست و او را خوش آمد گفت و با او مهربانی نمود، بعد از آن او را از سرزمینش پرسید، و برایش قریه‌های صفا، مشقر و غیره قریه‌های هجر را نام برد، منذر گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، تو به آسمان قریه‌های ما از ما عالم‌تری!! فرمود: «من به سرزمین تان قدم گذاشته‌ام و در آن برایم وسعت آورده شده است»، می‌گوید: بعد از آن به سوی انصار متوجه شد و گفت: ای گروه انصار، برادران تان را عزت کنید، چون آنان در اسلام شبیه شما هستند، و در موی و پوست مشابه‌ترین مردم به شما اند، به رضایت و بدون اکراه و بدون هلاک شدن، اسلام آورده‌اند، نه چون قومی که از اسلام آوردن انکار نمودند و کشته شدند».

هنگامی که (صبح نمودند) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عزت و مهمان نوازی برادران تان را برای تان چگونه یافتید؟» گفتند: آنان را برادران نیکویی یافتیم، فرش‌های مان را نرم نمودند، طعام مان را نیکو ساختند و شب و روز را در تعلیم کتاب پروردگاران و سنت نبی مان برای ما سپری نمودند. آن عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوش آمد، و از آن

^۱ ضعیف. طبرانی در الاوسط در سند آن سلامة بن سنان است که روایتش از علی مرسل است اما بقیه رجال آن رجال صحیح اند.

خوشحال شد، بعد از آن فرد، فرد ما را از نزدیک ملاحظه نمود و چیزهایی را که یاد گرفته بودیم، و به ما آموزش داده شده بود از ما پرسید، کسی از ما التیحات، ام الكتاب یک سوره و دو سوره، یک سنت و دو سنت را آموخته بود... و حدیث را به طول آن متذکر شده.^۱ منذری در الترغیب (۴/۱۵۲) می گوید: این حدیث را به طولش احمد به اسناد صحیح روایت نموده، و هیثمی (۸/۱۷۸) می گوید: رجال آن ثقه اند.

و عبدالرزاق از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، فرمود: «وفد عبدالقیس نزدتان آمد»، و ما چیزی را نمی دیدیم، بعد ساعتی درنگ نمودیم، ناگهان متوجه شدیم که آمدند، برای پیامبر صلی الله علیه و آله سلام دادند، و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان گفت: «ایا چیزی از خرماي تان همراه تان هست - یا گفت: از توشه تان -؟» گفتند: آری، بعد امر نمود و پارچه ای چرمی پهن گردید، و آنان خرماهای باقیمانده را که همراه شان بود روی آن ریختند، بعد پیامبر صلی الله علیه و آله یارانش را جمع نمود، و گفت: «این خرما را برنی می نامید و این را این چیز» - اشاره به رنگ های خرما - گفتند: آری، بعد از آن هر یک از آنان را به مردی از مسلمانان سپرد، و دستور داد که وی را نزد خود مهمان نگه دارد و به او قرائت و نماز یاد دهد، و آنان یک هفته درنگ نمودند، باز ایشان را طلب نمود و دریافت که نزدیک شده بیاموزند و بفهمند، و آنان را به دیگران سپردند،^۲ و ایشان را یک هفته دیگر گذاشت، باز طلب شان نمود و دریافت که خوانده اند و فهمیده اند، آنان گفتند: ای رسول خدا، به سوی سرزمین خویش مشتاق شده ایم، و خداوند خیر را به ما آموخته و ما را فهمانیده است، فرمود: «به سوی سرزمین تان برگردید»، [با خود] گفتند: اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از نوشیدنی بپرسیم که در سرزمین مان می نوشیم... و حدیث را در نهی از نبیذ ساختن در دباء، نفیر و حتم،^۳ ذکر نموده.^۴ این چنین در الکنز (۳/۱۱۳) آمده است.

فرا گرفتن علم در سفر

پیامبر صلی الله علیه و آله و تعلیم امور دین در سفرش در حجه الوداع

احمد از جابر رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله نه سال در مدینه بدون انجام حج درنگ نمود، بعد از آن در میان مردم اعلان نمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله امسال به حج می رود، می افزاید: آن گاه تعداد زیادی از مردم در مدینه فرود آمدند و همه شان می خواستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا نمایند و چون عملکرد وی عمل کنند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن گاه که پنج روز از ذی القعدة باقی مانده بود بیرون گردید، و ما هم همراهش بیرون شدیم، تا این که به ذی الحلیفه رسید، در آنجا اسماء بنت عمیس به سبب به دنیا آوردن محمد بن ابی بکر دوره نفاس خود را شروع کرد، بنابراین کسی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد که: چه بکنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «غسل بکن، بعد از آن تکه ای

^۱ احمد (۴/۲۰۶). هیثمی (۸/۱۷۸) می گوید: رجالش ثقه هستند.

^۲ این چنین در اصل آمده، و در منصف عبدالرزاق آمده: «به غیر آنان» یعنی کسان اولی.

^۳ «دباء» کدو را گفته می شود و مراد در اینجا ظرفی است که از کدو درست کرده می شد. «نفیر» ظرفی را گویند که از بیخ درخت خرما درست کرده شود. «حتم» کوزه گلی را گویند که به خاطر طول مکث سبز شده باشد یا رنگ شده باشد.

^۴ سند آن ضعیف است. عبدالرزاق (۱۶۹۳۰) حاکم (۴/۲۰۴) آلبانی آن را در الصحیحة ذیل حدیث شمار (۱۸۴۴) ضعیف دانسته. همچنین بخاری در ادب المفرد (۱۱۹۸) به مانند آن که سند آن ضعیف است. نگا: ضعیف الادب (۱۶۲).

را محکم بر فرجت ببند و باز تلبیه بگو». بعد از آن رسول خدا ﷺ بیرون گردید، تا اینکه شترش او را به بیدائی رسانید، و در آنجا به توحید تلبیه گفت: (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، اِن الْحَمْدُ وَالنِّعْمَةُ لَكَ وَالْمُلْكُ لَا شَرِيكَ لَكَ). ترجمه: «به خدمت ایستاده‌ام، خداوندا به خدمت ایستاده‌ام، به خدمت ایستاده‌ام هیچ شریکی برایت نیست، به خدمت ایستاده‌ام، ستایش، نعمت و پادشاهی از آن توست و شریکی برایت نیست»، و مردم همه تلبیه گفتند - و مردم ذالمعارج - و سخن مثل آن را اضافه می‌نمودند و پیامبر می‌شنید ولی به آنها چیزی نگفت، آن گاه نظر نمودم، و تا جایی که چشمم کار می‌نمود در پیش روی رسول خدا ﷺ سوار و پیاده قرار داشت، و از عقبش همچنان، و از طرف راستش مثل آن و از طرف چپش مثل آن. جابر می‌گوید: و رسول خدا ﷺ در میان ما بود و قرآن برایش نازل می‌شد و تأویلش را هم می‌دانست، و عملی را که او انجام داد ما نیز انجام دادیم... و حدیث را متذکر شده^۱، چنانکه در البدایه (۵/۱۴۶) آمده است. و تعلیم پیامبر ﷺ برای شان در سفر حج در خطبه هایش در حج خواهد آمد، و بعضی چیزهایی که به این باب تعلق داشت در بخش تعلیم در جهاد گذشت.

قصه جابر غاضری در مورد طلب علم در سفر پیامبر ﷺ

ابونعیم از جابر بن ازرق غاضری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با سواری و متاع نزد رسول خدا ﷺ آمدم، و بطور مداوم در پهلوی حرکت می‌نمودم تا این که رسیدیم و در کنار چادری از پوست پایین آمد و در آن داخل گردید، و بر دروازه‌اش بیشتر از سی مرد که همراه شان تازیانه بود ایستادند، من نزدیک شدم، ناگهان متوجه شدم که مردی دفعم می‌کند، گفتم: اگر دفعم نمودی دفعت می‌کنم، و اگر مرا زدی می‌زنم!! گفت: ای شرترین مردان!! گفتم: به خدا سوگند، تو از من شترتری، گفت: چگونه؟ گفتم: من از اطراف یمن آمده‌ام، تا از پیامبر ﷺ بشنوم، و برگردم و برای کسانی که در عقبم قرار دارند بیان نمایم و تو بازم می‌داری؟ گفت: راست گفتمی، به خدا سوگند، من از تو شترترم، باز پیامبر ﷺ سوار شد، و مردم نزد عقبه در منی اطرافش جمع گردیدند، و نزد وی زیاد شدند و از وی سؤال می‌کردند، و از کثرت آنان کسی نمی‌توانست به وی برسد، آن گاه مردی که مویش را کوتاه نموده بود نزدش آمد و گفت: ای رسول خدا، برایم دعای رحمت کن، پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند به کسانی که سرهای شان را تراشیده‌اند رحمت کند»، باز گفت: برایم دعای رحمت کن، فرمود: «خداوند به کسانی که سرهای شان را تراشیده‌اند رحمت کند»، وی سه بار گفت، و بعد ز آن حرکت نمود و سرش را تراشید، و من دیگر هر مردی را که می‌دیدم سرش را تراشیده بود.^۲ این چنین در الکنز (۳/۴۹) آمده است، و این را ابن منده روایت نموده و گفته: غریب است، جز به این اسناد شناخته نمی‌شود، چنانکه الاصابه (۱/۲۱۱) آمده است.

تفسیر ابن جریر درباره این قول خداوند تعالی: و ما کان المؤمنون لینفروا کافه

^۱ صحیح احمد (۳۲/۳) ابن ماجه (۳۰۷۴) نسائی (۵/۹۴) اصل حدیث نزد مسلم در کتاب الحج است.

^۲ این البته بعد از فراغت از حج است، که در آن وقت تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر سنت است، ولی تراشیدن آن بهتر می‌باشد، اما در غیر آن گذاشتن موی و تراشیدن آن هیچ اشکالی ندارد. م.

ابن جریر (۱۱/۵۱) بعد از این که اقوال مختلف را در تفسیر این قول خداوند تعالی: [و ما كان المؤمنون لينفروا كافة] الايه، ذکر میکند: درباره این قول خداوند [ليتفقها في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم]. (التوبة: ۱۲۲) ترجمه: «تا که در دین تفقه و علم حاصل کنند، و وقتی به طرف قوم شان بازگشتند آنان را بیم دهند». بهترین و راجح‌ترین قول‌ها به صواب قول کسی است که گفت: تا طایفه‌ای که بسیج شده تفقه حاصل کند، البته از خلال مشاهده و دیدن نصرت خداوند برای اهل دینش و برای یاران پیامبرش، بر ضد دشمنانش و کافران، این گروه با دیدن و مشاهده عملی، حقیقت علم و جایگاه اسلام را می‌داند، و پیروزی و غلبه‌اش را بر ادیان دیگر درک می‌کند، امری که اگر کسی آن را نمی‌دانست حالا بعد از شرکت عملی می‌داند، و باید قوم شان را بیم دهنده، یعنی آنان را پس از دیدن و مشاهده عملی حالات کفار و اهل شرک کسانی که مسلمانان بر آنها پیروزی حاصل کردند، در وقت برگشت به سوی شان بترسانند، که اینان هم اگر محتاط نباشند، ممکن است همان غضب و قهر خداوند که بر اهل شرک نازل گردید، و این گروه شاهدش بودند، بر این قوم نیز نازل گردد، و این عمل را گروه شرکت کننده در جهاد در وقت برگشت خود از جنگ به سوی قوم شان انجام دهد، تا باشد قوم آنان بترسند، می‌افزاید: ممکن است قوم آنان، وقتی آنان مشاهدات عملی خویش را برای شان بیان کنند و آنان را بترسانند، بر اثر این بترسند و به خدا و پیامبرش ایمان بیاورند، البته از ترس این که بر سرشان همان چیزی نازل شود، که بر سر کسانی که خبرشان را شنیدند، نازل شده بود.

جمع نمودن بین جهاد و علم

قول ابوسعید رضی الله عنه در مورد اینکه اصحاب هم جنگ می‌نمودند و هم علم می‌آموختند

ابن ابی خيثمه و این عساکر از ابوسعید رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: ما به جهاد می‌رفتیم و یک تن و دو تن را برای حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گذاشتیم، بعد از جنگ می‌آمدیم، و آنان حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای ما بیان می‌نمودند، بعد ما آن را بیان نموده می‌گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است. این چنین در الکنز (۵/۲۴۰) آمده است.

جمع نمودن بین کسب و علم

حدیث انس رضی الله عنه درباره جمع نمودن اصحاب بین کسب و علم

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۲۳) از ثابت بنانی روایت نموده، که گفت: انس بن مالک هفتاد تن مردان انصار را ذکر نمود، که وقتی شب فرا می‌رسید، به محل درس وی در مدینه روی می‌آوردند، و در آنجا شب را سپری می‌نمودند و قرآن می‌خواندند، و وقتی صبح می‌کردند کسی که قوت و زور می‌داشت هیزم فراهم می‌آورد و آب شیرین می‌آورد^۱ و کسانی که دارنده می‌بودند، گوسفند می‌گرفتند و آن را آماده می‌کردند و صبحگاهان در حجره‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله آویزان می‌بود، هنگامی که خبیب (رضی الله عنه) به قتل رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را فرستاد، و

^۱ و از این طریق امرار معاش می‌نمود. م.

در میان آنان دایی من حرام بن ملحان رضی الله عنه هم بود، ایشان به قریه‌ای از بنی سلیم رسیدند، آنجا حرام به امیرشان گفت: آیا به اینان خبر ندهم که ایشان هدف ما نیستند و به این صورت راه ما را رها نمایند و به طرف مطلوب برویم؟ گفتند: آری، بنابراین نزد ایشان آمد و آن حرف را به آنان گفت، ولی مردی با نیزه‌ای از روبرویش آمد و به قتلش رسانید، هنگامی که حرام اثر نیزه را در جوفش احساس نمود گفت: الله اکبر، سوگند به پروردگار کعبه، کامیاب شدم، آن گاه آنان را محاصره نمودند و خبر دهنده‌ای هم از ایشان باقی نماند، من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ندیدم که چون حزن و اندوهش بر آنان، بر سریه دیگری اندوهگین شده باشد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که هرگاه نماز بامداد را می‌خواند دست هایش را بلند می‌نمود و بر آنان دعا می‌کرد.^۱

و نزد ابن سعد (۳/۵۱۴) از ثابت بن انس روایت است که گفت: مردمانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: مردانی را با ما بفرست که به ما قرآن و سنت را یاد دهند، آن گاه هفتاد مرد از انصار را به سوی ایشان فرستاد، که به آنان قاریان گفته می‌شد، و در میان آنها دایی من حرام نیز حضور داشت، آنان قرآن می‌خواندند، از طرف شب درس می‌خواندند و می‌آموختند، و از طرف روز آب می‌آوردند و در مسجد می‌گذاشتند، و همیزم فراهم می‌آوردند و آن را به فروش می‌رسانیدند، و توسط آن برای اهل صفا و فقیران طعام می‌خریدند، پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را به سوی آنان روان نمود، آنان به ایشان متعرض شدند و قبل از این که به جای مطلوب برسند همه شان را به قتل رسانیدند، آنان گفتند: بار خدای، از سوی ما برای نبی ات برسان که ما با تو ملاقات نمودیم، از تو راضی شدیم و تو از ما راضی شدی. می‌گوید: و مردی نزد حرام - دایی انس از عقبش آمد و او را به نیزه زد و نیزه‌اش را در وی فرو برد، حرام گفت: کامیاب شدم، سوگند به پروردگار کعبه!! رسول خدا صلی الله علیه و آله برای برادرانش گفت: «برادراتان به قتل رسیدند، و ایشان گفتند: بار خدایا، از سوی ما برای نبی ات برسان که ما با تو ملاقات نمودیم، از تو راضی شدیم و تو از ما راضی شدی».^۲

نوبت گذاشتن عمر رضی الله عنه و همسایه انصاری اش در طلب علم

بخاری (۱/۱۹) از ابن عباس (رضی الله عنهما) از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من و همسایه انصاری ام در بنی امیه بن زید که در عوالی مدینه قرار داشت بودیم، و من و او حضور یافتن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله را نوبت می‌گذاشتیم، روزی وی پایین می‌آمد و روزی من، وقتی من حضور می‌یافتم، خبر همان روز را از وحی و غیره برای او می‌آوردم، و وقتی او حضور می‌یافت، مثل این عمل را انجام می‌داد، [یاری] همان رفیق انصاری ام در روز نوبتش پایین گردید، و دروازه‌ام را به شدت کوبید و گفت: وی خانه است؟ من ترسیدم و به سوی بیرون دویدم، گفت: امر عظیم و بزرگی اتفاق افتاده است... (می‌گوید): آن گاه نزد حفصه وارد شدم که گریه می‌کند، گفتم: آیا

^۱ ابونعیم در الحلیة (۱/۱۲۳) طبرانی در الصغیر (۱/۳۲۴).
^۲ مسلم (۱۷۷) در کتاب المساجد و در کتاب الامارة (۱۴۷).

رسول خدا ﷺ شما را طلاق داده است؟ پاسخ داد: نمی دانم، بعد از آن نزد پیامبر ﷺ داخل شدم و در حالی که ایستاده بودم گفتم: آیا زنان را طلاق داده‌ای؟ گفت: «نخیر»، گفتم: اللّٰه اکبر.^۱

قول براء: همه ما از پیامبر خدا ﷺ حدیث نشنیده‌ایم

حاکم در المستدرک (۱/۱۲۷) از براء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: همه ما از رسول خدا ﷺ حدیث نشنیده‌ایم، ما کشتزار و کارهای دیگری داشتیم، ولی مردم در آن روز دروغ نمی گفتند، و به این صورت حاضر برای غائب حدیث بیان می نمود.^۲ حاکم می گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم با وی موافقت نموده است. این را هم چنین حاکم در معرفه علوم الحدیث (ص ۱۴) از براء روایت کرده که گفت: همه حدیث را از رسول خدا ﷺ نشنیده‌ایم، اصحاب ما برای ما حدیث بیان می نمودند و ما به چرانیدن شتران مشغول بودیم^۳، این چنین این را احمد روایت نموده، و رجال آن، چنانکه هیشمی (۱/۱۵۴) گفته، رجال صحیح اند. و ابونعیم به معنای این را، چنانکه در الکنز (۵/۲۳۸) آمده، روایت کرده است.

قول طلحه بن عبیدالله: ما در دو طرف روز نزد پیامبر خدا ﷺ می آمدیم

حاکم در المستدرک (۳/۵۱۲) از ابوانس مالک بن ابی عامر (الاصبحی)^۴ روایت نموده، که گفت: نزد طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه بودیم، که مردی نزدش آمد و گفت: ای ابومحمد، به خدا سوگند، نمی دانیم: این یمانی به رسول خدا ﷺ عالم تر است یا شما؟! بر رسول خدا ﷺ سخن دروغی بافته که وی نگفته است - هدفش ابن هریره رضی الله عنه بود - طلحه گفت: به خدا سوگند، شک نداریم که وی از رسول خدا ﷺ چیزی را شنیده که ما نشنیده‌ایم، و چیزی را دانسته که ما ندانسته‌ایم، ما قوم توانگر بودیم و خانه‌ها و خانواده‌ها داشتیم، در دو طرف روز نزد رسول خدا ﷺ می آمدیم و باز عودت میکردیم، و ابوهریره آدم مسکینی بود که نه مال داشت، نه خانواده و نه هم فرزند، و دستش با دست پیامبر رضی الله عنه بود، و با وی هر جایی که دور می نمود دور می کرد، و شک نداریم که وی چیزی را دانسته که ما ندانسته‌ایم و چیزی را شنیده که ما نشنیده‌ایم، و هیچکس از ما وی را متهم نساخته که وی بر رسول خدا ﷺ دروغی بافته که وی نگفته است.^۵ حاکم می گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح اند، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند.

آموختن دین قبل از کسب

^۱ بخاری (۵۱۹۱) ترمذی (۳۳۱۸) احمد (۳۳/۱) از ابن عمر.
^۲ صحیح. حاکم (۱/۱۲۷) و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته و ذهبی وی را تایید کرده است.
^۳ صحیح. احمد (۴/۲۸۳) نگا: المجمع (۱/۱۵۴).
^۴ وی جد امام مالک بن انس است.
^۵ صحیح. حاکم (۳/۵۱۲).

ترمذی از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در این بازار ما به جز از کسی که در دین تفقه حاصل نموده باشد دیگر کسی حق خرید و فروش را ندارد.^۱ این چنین در الکنز (۲/۲۱۸) آمده است.

آموزش دادن شخص خانواده‌اش را

قول علی در تفسیر این آیه: قوا أنفسکم و اهلکم ناراً

حاکم که به شرط بخاری و مسلم آن را صحیح دانسته از علی رضی الله عنه درباره این قول خداوند تعالی:

[قوا أنفسکم و اهلکم ناراً]. (التحریم: ۶)

ترجمه: «نفس‌های خویشان و خانواده‌های تان را از آتش نگه دارید».

روایت نموده که فرمود: (خودتان) و خانواده‌تان را خیر بیاموزید.^۲ این چنین در الترغیب (۱/۸۵) آمده است. و طبری این را در تفسیرش (۲۸/۱۰۷) به این لفظ روایت نموده است: تعلیم شان بدهید و تأدیب شان کنید.

دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد تعلیم خانواده

بخاری در الادب (۳۳) از مالک بن حویرث رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی آمدم که همه جوان و هم سن بودیم، و نزدش بیست شب اقامت نمودیم، وی گمان نمود که ما به خانواده‌های مان اشتها پیدا نموده‌ایم، و ما را از کسانی که در خانواده‌های مان گذاشته‌ایم پرسید و ما خبرش دادیم - وی رفیق و مهربان بود - فرمود: «به سوی خانواده‌های تان برگردید و تعلیم شان دهید و امرشان کنید، و نماز بگذارید، چنان که مرا دیدید نماز می‌گزارم، وقتی که نماز حاضر شد، باید یکی تان برای تان اذان بدهد و بزرگ تان امامت تان نماید».^۳

آموختن زبان دشمنان و غیره برای ضرورت دینی

دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به زید در مورد آموختن زبان یهود

ابویعلی و ابن عساکر از زیدبن ثابت رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در وقت تشریف آوری پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه من نزدش آورده شدم، و گفتند: ای رسول خدا، این بچه از بنی نجار است، و از آنچه بر تو نازل شده هفده سوره را خوانده است، و من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاوت نمودم و آن خوشش آمد و گفت: «ای زید نوشتن یهود را به من بیاموز، چون من به خدا سوگند، بر یهود در نوشته‌ام مطمئن نیستم».^۴ بنابراین من آن را آموختم، نیم ماه بر من گذشته بود، که آن را به خوبی و مهارت فرا گرفتم، بعد از آن، من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی برای آنان

^۱ حسن. ترمذی (۴۸۷) و گفته: حسن غریب است. آلبانی آن را در صحیح ترمذی حسن دانسته است.

^۲ صحیح موقوف. حاکم (۴۹۴/۲) و آن را صحیح دانسته است. نگا: صحیح الترغیب (۱۱۹).

^۳ بخاری (۷۲۴۶) و همچنین در ادب المفرد (۲۱۳) مسلم (۶۷۴) در کتاب المساجد. و دارمی (۵۸۶/۱) نسائی (۹/۲) نگا: الارواء (۳۱۳).

^۴ یعنی: بر یهود اعتماد ندارم که مکتوب هیم را به عبرانی نوشته کنند.

می‌نوشت می‌نوشتیم، و نامه شان را برای وی وقتی برایش می‌نوشتند می‌خواندم^۱، و هم چنین نزد آن دو و ابن ابی داود از زید روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ به من گفت: «آیا سریانی را خوب یاد داری، چون برایم نامه هایی می‌آید؟» گفتم: نخیر، گفت: «آن را بیاموز» و من آن را در مدت هفده روز آموختم.^۲

و نزد ابن ابی داود و ابن عساکر هم چنان از زید روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ به من گفت: «برایم نامه هایی می‌آید، دوست ندارم آن‌ها را هر کس بخواند، آیا می‌توانی نوشته عبرانی - یا گفت: سریانی - را بیاموزی پاسخ دادم، آری، و آن را در مدت هفده شب آموختم. این چنین در منتخب الکنز (۵/۱۸۵) آمده است. و ابن سعد (۴/۱۷۴) این را از زید به مانند آن روایت کرده است.

ابن زبیر و فهمیدن زبان غلام هایش

حاکم در المستدرک (۳/۵۴۹) و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۳۴) از عمر بن قیس روایت نموده‌اند که گفت: ابن زبیر (رضی الله عنهما) صد غلام داشت، هر یکی از آن غلام‌ها به زبان ویژه‌ای صحبت می‌نمود، و ابن زبیر با هر یکی از ایشان به زبان خودش صحبت می‌کرد، من چون به وی در کار دنیایش نظر می‌نمودم می‌گفتم: این مردی است که خدا را یک لحظه هم نخواست است، و وقتی به وی در امر آخرتش نگاه می‌نمودم می‌گفتم: این مردی است که دنیا را یک لحظه هم نخواست است.

دستور عمر ﷺ در مورد آموختن علم نجوم و نسب‌ها

ابن عبدالبر در العلم از عمر ﷺ روایت نموده، که گفت: از این نجوم چیزی را بیاموزید، که به آن در تاریکی خشکی و بحر رهنمون شوید و بعد از آن دست بازدارید.^۳ و نزد هناد از وی روایت است که گفت: از نجوم همانقدر بیاموزید که به آن رهنمون شوید، و از نسب‌ها همان قدر بیاموزید که به آن صله رحمی نمایید. این چنین در الکنز (۵/۲۳۴) آمده‌است.

دستور علی به ابو الأسود دؤلی جهت گذاشتن قاعده رفع و نصب و جر برای قرآن

بیهقی، ابن عساکر و ابن نجار از صعصعه بن صوحان روایت نموده‌اند که گفت: صحرانیشینی نزد علی ابی ابی طالب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین این حرف را چگونه می‌خوانی: (لایاکله الا الخاطون). ترجمه: «آن را فقط گام زندگان می‌خورند»، و هر کس، به خدا سوگند، گام می‌زند، آن گاه علی تبسم نمود و گفت:

[لایاکله الا الخاطون]. (الحاقه: ۳۷)

ترجمه: «آن را فقط خطاکاران می‌خورند».

^۱ حسن. احمد (۵/۱۸۶) بیهقی (۱۰/۱۲۷).

^۲ صحیح. احمد (۵/۱۸۲) (۲۱۴۷۹) و به مانند آن ترمذی (۵/۲۷) و گفته است: حسن و صحیح است. بیهقی (۴/۲۱۱) آلبانی می‌گوید: حسن و صحیح است.

^۳ صحیح. ابن ابی شیبّه (۵/۲۴۰).

گفت: راست گفتم، ای امیرالمؤمنین، خداوند چنان نیست که بنده اش را [به آتش دوزخ] بسپارد، بعد از آن علی به سوی ابوالاسود دؤلی ملتفت شد و گفت: کل عجمها به دین داخل شده اند، بنابراین برای مردم چیزی وضع کن، که با مراجعه به آن به اصلاح زبانهای شان اقدام کنند، و برای وی رفع و نصب و جر را رسم نمود. این چنین در الکنز (۵/۲۳۷) آمده است.

امام و گذاشتن مردی از اصحابش برای تعلیم

حاکم (۳/۲۷۰) از عروه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ وقتی که به سوی حنین بیرون گردید، معاذبن جبل را بر اهل مکه امیر گذاشته بود، و رسول خدا ﷺ امرش نموده بود که به مردم قرآن بیاموزد، و در دین آگاه شان سازد، بعد از آن رسول خدا ﷺ به سوی مدینه آمد، و معاذبن جبل را بر اهل مکه به جای گذاشت. و ابن سعد (۴/۱۶۴) این را از مجاهد روایت کرده که: رسول خدا ﷺ معاذبن جبل را وقتی که به سوی حنین حرکت نمود در مکه به جای گذاشت، و او برای اهل مکه فقه می آموخت و قرآن تعلیم می داد.

آیا امام مردی از اصحابش را از بیرون شدن در راه خدا به سبب علم باز می دارد؟ عمر بن خطاب و نگه داشتن زید بن ثابت در مدینه برای تعلیم مردم

ابن سعد (۴/۱۷۴) از قاسم روایت نموده، که گفت: عمر زیدبن ثابت را در هر سفری که می نمود جانشین خود تعیین می کرد، مردم را در شهرها پراکنده می ساخت و در کارها و امور مهم می فرستاد، و بعضی افراد نامزد شده از وی طلب می گردیدند، به او گفته می شد: زیدبن ثابت، می گفت: از مکان و جای زید غافل نشده ام، ولی اهل شهر و سرزمین محتاج زیداند، البته در آنچه برای شان رخ می دهد و نزد وی می یابند، چیزی که نزد غیرش نمی یابند. و نزد وی (۴/۱۷۶) هم چنان از سالم بن عبدالله روایت است که گفت: روزی که زیدبن ثابت (رضی الله عنه) در گذشت با ابن عمر (رضی الله عنهما) بودیم، گفتیم: عالم مردم امروز در گذشت، ابن عمر گفت: خداوند او را امروز رحم نماید، وی عالم مردم و دانشمند آنان در خلافت عمر بود، عمر ایشان را در شهرها و سرزمینها پراکنده و متفرق گردانید، ونهی شان نمود که به رأی خود فتوا دهند، و زیدبن ثابت در مدینه نشست، و برای اهل مدینه و غیر ایشان از واردین فتوا می داد.

تعلیم زید به مردم در خلافت عثمان. و قول عمر در بیرون شدن معاذ به سوی شام

نزد ابن الانباری از ابوعبدالرحمن سلمی روایت است که: وی نزد عثمان بن عفان قرائت خواند، می گوید: به من گفت: تو در این صورت مرا از نظر به امور مردم مشغول می سازی، نزد زیدبن ثابت برو، چون وی برای این کار وقت کافی دارد، و نزدش قرائت بخوان، چون قرائت من و او یکی است، و در میان من و او در آن اختلافی نیست. این چنین در منتخب الکنز (۵/۱۸۴) آمده است، و در (۲/۲۳۰) آنچه ابن سعد از کعب بن عجره روایت نموده گذشت که گفت: عمر بن خطاب می گفت: معاذ به طرف شام بیرون گشت و رفتن وی به مدینه و اهل آن در فقه و فتوایی که

وی برای شان می داد خلل وارد نمود، و من با ابوبکر رحمه الله صحبت نموده بودم که او را به خاطر نیازمندی مردم به وی نگه دارد، ولی او این را از من قبول نکرد و گفت: مردی طرفی را انتخاب نموده، و شهادت را می طلبد، بنابراین من وی را نگه نمی دارم... و حدیث را متذکر شده است.

فرستادن اصحاب به سوی شهرها و سرزمینها برای تعلیم پیامبر ﷺ و روان نمودن جماعتی از اصحابش به سوی عضل وقاره

حاکم (۳/۲۲۲) از عاصم بن عمر (بن قتاده) روایت نموده که: مردمانی از عضل وقاره - دو قبیله اند از جدیله^۱ - بعد از احد نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: در سرزمین ما علاقمندی به اسلام وجود دارد، بنابراین تنی چند از یاران را با ما بفرست، که به ما قرآن بیاموزد و اسلام را به ما بفهمانند، رسول خدا ﷺ شش تن از یارانش را با آنان فرستاده که از جمله آنان مرثدبن ابی مرثد غنوی هم پیمان حمزه بن عبدالمطلب (رضی الله عنهما) نیز بود و امارت شان را به عهده داشت... و قصه اصحاب رجیع را به اختصار ذکر نموده است.^۲

پیامبر ﷺ و فرستادن علی و ابوعبیده به سوی یمن

ابن جریر از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردمانی از یمن نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: کسی را به سوی ما بفرست که دین را به ما بیاموزد، و سنتها را به ما تعلیم بدهد و در میان ما به کتاب خدا حکم نما پیامبر گفت ای علی بسوی اهل یمن حرکت کن دین را به آنان بیاموز، سنتها را به آنان تعلیم بده و به کنایه در میان نشان فیصله و حکم نما». گفتم: اهل یمن قومی جاهل و نادانند، در قضا چیزهایی را برایم می آورند که من به آن آگاهی نمی یابم، آن گاه پیامبر ﷺ بر سینه ام زد و گفت: «برو خداوند قلبت را هدایت خواهد نمود و زیانت را ثابت خواهد گردانید»، بعد تا همین ساعت در قضاوت میان دو تن شک ننموده ام.^۳ این چنین در منتخب الكنز (۵/۳۷) آمده است. و حاکم در المستدرک (۳/۲۶۷) از انس رضی الله عنه روایت نموده که: اهل یمن نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: همراه ما مردی بفرست که به ما قرآن میاموزد، وی دست ابوعبیده رضی الله عنه را گرفت و او را با ایشان فرستاد و گفت: «این امین این امت است».^۴ حاکم می گوید: به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را با ذکر قرآن روایت نکرده اند، و ذهبی با او موافقت نموده، و گفته: مسلم آن را بدون ذکر قرآن روایت نموده است. ابن سعد (۳/۲۹۹) این را از انس به مانند آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: اهل یمن از وی خواستند تا با آنان مردی را بفرستد که به آنان سنت و اسلام را یاد دهد.

^۱ صحیح آن است که: عضل و قاره دو قبیله از بنی هون بن خزیمه اند، و این یک قبیله مضر است، امام جدیله قبیله ای یمنی است.

^۲ حاکم (۳/۲۲۲).

^۳ صحیح احمد (۱/۸۳) (۱/۱۱، ۱۴۹) ابن ماجه (۲۳۱۰) حاکم (۳/۱۳۵) ابوداود (۳۵۸۲) ترمذی (۱۳۳۱) که دارای شواهدی می باشد. نگا: البدایة و النهایة (۵/۱۱۲).

^۴ صحیح حاکم (۳/۲۶۷) مسلم (۲۴۱۹).

پیامبر ﷺ و فرستادن عمر و بن حزم. ابو موسی و معاذ به سوی یمن

ابن ابی حاتم از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم و او از پدرش روایت نموده، که گفت: این نامه رسول خدا ﷺ نزد ماست، که برای عمرو بن حزم (رضی الله عنه) در وقت فرستادنش به سوی یمن نوشته بود، و او اهل یمن را فقه در دین یاد می داد، سنت را به آنان تعلیم می داد و صدقات شان را می گرفت، برای این عمل رسول خدا ﷺ به سوی وی نامه و عهدی نوشت و امرش نموده کتابت فرمود: (بسم الله الرحمن الرحيم. هذا كتاب من الله ورسوله، يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود، عهد من محمد رسول الله لعمر بن حزم حين بعثه الى اليمن، امره بتقوى الله في امره كله فان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون). ترجمه: «به نام خداوند بخشاینده و مهربان. این نامه ای است از طرف خدا و پیامبرش، ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمانها وفا نمایید، عهدی است از محمد رسول خدا برای عمرو بن حزم، هنگامی که او را به سوی یمن فرستاد، او را به تقوی و ترس خدا در همه امرش امر نمود، چون خداوند با کسانی است که تقوی پیشه نموده، و نیکوکارانند.»^۱ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۳) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۰۲۵۶) از ابوموسی روایت نموده که: رسول خدا ﷺ معاذ و ابوموسی (رضی الله عنهما) را به سوی یمن فرستاد و دستورشان داد، برای مردم قرآن بیاموزانند.

پیامبر ﷺ و فرستادن عمار به سوی قبیله ای از قیس

بزار و طبرانی در الکبیر از عمار بن یاسر (رضی الله عنهما) روایت نموده اند که گفت: رسول خدا ﷺ مرا به سوی قبیله ای از قیس فرستاد، که به آنها شرایع اسلام را بیاموزیم، ناگهان آنان را قومی یافتیم که چون شتران وحشی، متکبر بودند، کار و مشکلی جز گوسفند یا شتر نداشتند، بعد دوباره به سوی رسول خدا ﷺ برگشتم، گفت: «ای عمار چه کردی؟» آن گاه برایش قصه قوم را بازگو نمودم، و غفلتی را که در میان شان وجود داشت به او خبر دادم، فرمود: «ای عمار، آیا تو را به عجیب تر از آنان خبر ندهم، قومی که آنچه را آنان از آن جاهل اند دانستند، و باز چون غفلت آنان غافل شدند».^۲ این چنین در الترغیب (۱/۹۱) آمده است.

عمر و فرستادن عمار و ابن مسعود به سوی کوفه و فرستادن عمران به سوی بصره

ابن سعد (۶/۷) از حارثه بن مضرب روایت نموده، که گفت: من نامه عمر بن خطاب رضی الله عنه را برای اهل کوفه خواندم: (اما بعد فاني بعثت اليكم عمارا اميرا و عبدالله معلما و وزيرا، و هما من النجباء من اصحاب رسول الله ﷺ، فاسمعوا لهما و اقتدوا بهما، و اني قد اثرتكم بعبدالله علي نفسي اثره). ترجمه: «اما بعد: من عمار را به عنوان امیر و عبدالله را به عنوان امیر و عمران را به عنوان

^۱ کتاب عمرو بن حزم مشهور است و بصورت مختصر و کامل روایت شده است. ابن حبان (۶۵۲۵) حاکم (۱/۳۹۵/۱۴۴۷) مزی در التهذيب (۲۵۱۲) نسائی (۵۷/۸ - ۵۹) ملک (۱/۸۴۹) بیهقی (۷/۳۲۰) شافی در مسند (۱۵۸۵) دارمی (۱۸۸)، (۱۸۹) دارقطنی (۱/۱۲۲) و نسائی و دیگران. همچنین هم بصورت مرفوع و هم موقوف روایت شده که مرفوع آن بر محور سلیمان بن ارقم می چرخد که ضعیف است و علل دیگری هم دارد. اما مرسل آن صحیح است. نگا: ارواء الغلیل (۱۲۲) آلبانی آن را صحیح دانسته است. ابن حزم نیز آن را روایت کرده است.

^۲ بسیار ضعیف. بزار و طبرانی در الکبیر. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۱۰۷) ضعیف دانسته است. می گویم: عباد بن احمد العزرمی، دارقطنی درباره اش می گوید: متروک است. نگا: مجمع الزوائد (۱/۱۸۵).

معلم و وزیر به سوی شما فرستادم، و این دو تن از نجبای اصحاب رسول خدا ﷺ اند، از آن دو بشنوید و به ایشان اقتدا کنید، و من با ترجیح دادن شما بر خودم عبدالله را به سوی تان فرستادم، در حالی که خودم به وی نیاز داشتم.»^۱

و ابن سعد (۷/۱۰) از ابوالاسود دؤلی روایت نموده، که گفت: بصره آمدم، و در آنجا عمران بن حصین ابونجید (رضی الله عنهما) را یافتم، وی را عمر بن خطاب (رضی الله عنه) فرستاده بود، و به اهل بصره فقه یاد می داد.

عمر و فرستادن معاذ، عباده و ابو درداء به سوی شام

ابن سعد (۴/۱۷۲) و حاکم از محمد بن کعب القرظی روایت نموده اند که گفت: در زمان پیامبر ﷺ پنج تن از انصار قرآن را حفظ نموده بودند: معاذ بن جبل، عباده بن صامت، ابی بن کعب، ابویوب و ابودرداء (رضی الله عنهم) در زمان عمر بن خطاب یزید بن ابی سفیان (رضی الله عنهم) به او نوشت، اهل شام زیاد شده، خشن گردیده و شهرها را پر نموده اند، به کسی نیازمندند که به آنان قرآن بیاموزد، و دین را به آنان تعلیم بدهد، بنابراین ای امیرالمؤمنین مرا به مردانی یاری رسان که ایشان را تعلیم دهند، آن گاه عمر همان پنج تن را خواست و به آنان گفت: برادران تان از اهل شام، از من مدد خواسته اند، تا کسانی را به سوی شان بفرستم که قرآن به آنان بیاموزند، و دین را به آنان تعلیم بدهند، پس مرا - خداوند رحم تان کند - به سه تن از میان خود کمک و یاری رسانید، اگر خواسته باشید قرعه اندازی کنید، و اگر سه تن از شما تصمیم بیرون شدن دارند، باید بیرون شوند، پاسخ دادند: ما قرعه اندازی نمی کنیم، این مرد بزرگ سالی است - برای ابویوب - و اما این مریض است - اشاره به ابی بن کعب -، آن گاه معاذ بن جبل، عباده و ابودرداء بیرون شدند، عمر گفت: از حمص شروع کنید: شما در آنجا مردمان را به انواع مختلف می بینید، کسی از آنها به سرعت فرا می گیرد، و وقتی آن را دیدید، طائفه ای از مردم را به سوی حواله کنید، و هنگامی که از آنان راضی گردیدید^۲ باید یکی از شما در آنجا اقامت گزیند، و یکی دیگران به سوی دمشق بروند و دیگری به سوی فلسطین بروند. بعد آنان به حمص آمدند، و در آنجا اقامت گزیدند تا این که از مردم راضی گردیدند، آن گاه عباده در آنجا اقامت گزید، ابودرداء به سوی دمشق رفت و معاذ به سوی فلسطین، بعد معاذ در طاعون عمواس درگذشت، و عباده به فلسطین رفت و در آنجا وفات نمود و ابودرداء تا مرگش در دمشق بود. این چنین در الکنز (۱/۲۸۱) آمده است. و بخاری این را در التاریخ الصغیر (ص ۲۲) از محمد بن کعب به سیاق مذکور به اختصار روایت کرده است.

سفر در طلب علم

سفر جابر به سوی شام و مصر تا دو حدیثی را که از پیامبر ﷺ بود بشنود

^۱ طبرانی در الکبیر (۹/۸۶).

^۲ یعنی: از علم و آموختن شان راضی شدید و دانستید که به قدر کافی آموخته اند. م.

احمد و طبرانی در الکبیر از عبدالله بن محمد بن عقیل روایت نموده‌اند که: وی از جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) شنید که می‌گوید: حدیثی از مردی به من رسید، که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده بود، آن گاه شتری خریدم و خود را آماده سفر ساختم، و یک ماه به سوی وی حرکت نمودم تا این که به شام رسیدم، ناگهان متوجه شدم که عبدالله بن انیس است، به دروازه بان گفتم: به او بگو: جابر بر دروازه است، گفت: ابن عبدالله؟ پاسخ دادم: آری، آن گاه در حالی بیرون گردید که بر جامه‌اش پای می‌گذاشت، و با من روبروسی نمود و من نیز با او روبروسی کردم و گفتم: حدیثی از تو به من رسیده، که تو آن را از رسول خدا ﷺ درباره قصاص شنیده‌ای، پس ترسیدم که قبل از اینکه آن را بشنوم تو بمیری یا من بمیرم، گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «خداوند مردم را روز قیامت - یا گفت: بندگان را - برهنه، ختنه نشده و بهم حشر می‌کند. راوی می‌گوید: پرسیدم: بهم چه معنی می‌دهد؟ گفت: چیزی همراه شان نمی‌باشد، بعد با صدایی فریادشان می‌کند، که دور آن را چون کسی که قریب و نزدیک است می‌شنود: من دیان^۱ هستم، من مالک هستم، برای هیچ یک از اهل آتش لازم نیست که داخل آتش شود، در حالی که برگردن یکی از اهل جنت داشته باشد تا این که آن را از وی برایش بگیرم، و برای هیچ یک از اهل جنت لازم نیست که داخل جنت شود، در حالی که از یکی از اهل آتش بر وی حقی باشد، تا اینکه آن را از وی بگیرم، حتی اگر سیلی هم باشد». می‌گوید: گفتیم: این چگونه ممکن می‌باشد، در حالی که ما برهنه، ختنه نشده و بی چیز می‌یابیم؟ گفت: «نیکی‌ها و بدی‌ها»^۲. هیشمی (۱/۱۳۳) می‌گوید: و عبدالله بن محمد ضعیف است. بخاری این را در الادب المفرد و ابویعلی در مسندش، چنانکه حافظ در الفتح (۱/۱۲۷) گفته، روایت نموده‌اند. و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۱/۹۳) به طول آن روایت کرده است. و حاکم این را در المستدرک (۴/۵۷۴) از طریق عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر به طول آن روایت نموده، و گفته: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی گفته: صحیح است. حافظ می‌گوید: این حدیث طریق دیگری هم دارد، طبرانی آن را در مسند شامی‌ها روایت نموده، و تمام در فوائدها از طریق حجاج بن دینار از محمد بن منکدر از جابر روایت نموده، که گفت: حدیثی از پیامبر ﷺ درباره قصاص به من رسید، و صاحب حدیث در مصر بود، آن گاه شتری خریدم و حرکت نمودم تا این که وارد مصر شدم، و به منزل آن مرد روی آوردم... و مانند آن را متذکر شده و اسنادش صالح است. حدیث فوق طریق سومی نیز دارد، که خطیب آن را در الرحله از طریق ابوالجارود عنسی از جابر روایت نموده، که گفت: حدیثی درباره قصاص به من رسید... و حدیث را مثل آن متذکر شده و در اسنادش ضعیف است.

^۱ از نام‌های خدای تعالی، قاضی، حاکم، حسابگر، پدش دهنده به نیکی یا به بدی. م.

^۲ یعنی: قصاص از نیکی‌ها و بدی‌ها می‌باشد.

^۳ صحیح احمد (۵/۳) ابن ابی العاصم در السنة (۵۱۴) و حاکم (۲/۴۴۷۳/۵۷۴، ۵۷۵) و ذهبی با وی در تصحیح آن موافقت کرده است. آلبانی آن را در تحقیق السنة ابن ابی العاصم و صحیح الادب المفرد (۷۴۶) صحیح دانسته است. نگا: الصحیحة (۱۶۰).

و طبرانی در الأوسط از مسلم بن مخلد روایت نموده، که گفت: در حالی که من والی مصر بودم، ناگهان نگهبان آمد و گفت: اعرابی سوار بر شتری در جلوی دروازه است و اجازه می‌خواهد، گفتم: تو کیستی؟ گفت: جابر بن عبدالله انصاری، می‌گوید: من خود را به وی ظاهر نموده گفتم: نزدت پایین بیایم یا بلند می‌شوی؟ گفت: نه پایین شو و نه بالا می‌آیم، حدیثی به من رسید، که تو آن را از رسول خدا درباره ستر مومن روایت می‌کنی آمده‌ام که آنرا بشنوم، گفتم: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «کسی که عورتی را بر مؤمنی پنهان دارد، گویی که زنده به گور شده‌ای از زنده نموده باشد»، آن گاه شترش را زد و برگشت.^۱ هیشمی می‌گوید: در این ابوسنان قسمی آمده، ابن حبان وی را ثقه دانسته، و ابن خراش هم او را در روایتی ثقه دانسته است، ولی احمد، بخاری و یحیی بن معین او را ضعیف دانسته‌اند. و احمد از عبدالملک بن عمیر از منیب از عمویش روایت نموده، که گفت: برای مردی از اصحاب پیامبر ﷺ از مردی از اصحاب پیامبر ﷺ خبر رسید که وی از پیامبر ﷺ حدیث بیان می‌کند، که وی گفت: «کسی که برادر مسلمانش را در دنیا بپوشاند، خداوند وی را در روز قیامت می‌پوشاند»، به این سبب که طرف وی در حالی که در مصر بود سفر نمود و او را از حدیث پرسید، گفت: آری، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «کسی که در دنیا برادر مسلمانش را بپوشاند، خداوند وی را روز قیامت می‌پوشاند»،^۲ می‌گوید: گفت: و من هم آن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام. هیشمی (۱/۱۳۴) می‌گوید: و این منیب اگر ابن عبدالله باشد، ابن حبان وی را ثقه دانسته، و اگر غیر وی باشد من کسی را ندیده‌ام که او را یاد نموده باشد.

سفر ابو ایوب به مصر تا حدیثی را از عقبه بن عامر بشنود

ابن جریر می‌گوید: ابویوب رضی الله عنه به سوی عقبه بن عامر که در مصر تشریف داشت سفر نمود، و گفت: من تو را از امری می‌پرسم، که کسی از اصحاب رسول خدا ﷺ که در آن حضور داشت جز من و تو باقی نمانده است، از پیامبر خدا ﷺ چگونه شنیدی که درباره ستر مسلمان صحبت می‌نمود؟ گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «کسی که عورت مسلمان را در دنیا بپوشاند، خداوند عزوجل روز قیامت وی را می‌پوشاند». آن گاه دوباره به مدینه برگشت، و هنوز پالان شترش را پایین نیاورده بود که این حدیث را بیان داشت.^۳ احمد هم این را همین طور به شکل منقطع الاسناد روایت کرده است، گفته هیشمی خاتمه یافت. من می‌گویم: و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۱/۹۳) می‌گوید: و سفیان بن عیینه از ابن جریر روایت نموده، که گفت: از شیخی از اهل مدینه - سفیان می‌گوید: وی ابوسعید کور است - شنیدم که برای عطاء حدیث بیان می‌نمود که: ابویوب به سوی عقبه بن عامر مسافرت نمود، و هنگامی که به مصر آمد، برای عقبه خبر دادند، و او به سوی بیرون رفت... و به معنای

^۱ سند آن ضعیف است. و صحیح لغیره است. طبرانی در الأوسط از روایت سنان القسمی که بخاری و احمد و یحیی بن معین چنانکه هیشمی (۱/۴۳) می‌گوید وی را ضعیف دانسته‌اند. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۲۳۳۷) صحیح لغیره دانسته است.

^۲ صحیح احمد (۲/۲۹۶) حاکم (۴/۳۸۳) نگا: المجمع (۱/۱۳۴) می‌گویم: اما دارای شواهدی است.

^۳ صحیح لغیره احمد (۴/۱۵۹) نگا: المجمع (۱/۱۳۴) و این اگر چه منقطع است اما دارای شواهدی است که برخی از آنها را اینجا شاهدیم و همچنین ابن ماجه (۲۵۴۶) از ابن عباس به مانند آن. در سند آن محمد بن عثمان بن صفوان الحمی است که ضعیف است: الترغیب (۲/۱۹۰).

آنچه را احمد ذکر نمود، ذکر کرده است، و در آخر آن آمده، بعد ابویوب به سوی سواریش آمد، و سوار آن گردید، و به سوی مدینه برگشت و پالانش را نگرفت.

سفر عقبه بن عامر به سوی مسلمه بن مخلد و سفر صحابی دیگری به سوی فضاله بن عبید

طبرانی از مکحول روایت نموده که: عقبه بن عامر نزد مسلمه بن مخلد آمد، و در میان او و دربان درگیری پیدا شد، بنابراین آن مسلمه صدایش را شنید و به وی اجازه داد، عقبه گفت: من به زیارت تو نیآمده‌ام، بلکه به خاطر ضرورت و کاری نزدت آمده‌ام، آیا روزی را به یاد داری که رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که بدیی را از برادرش دانست و آن را پوشانید، خداوند روز قیامت بر وی می‌پوشاند؟». گفت: آری، افزود: من به خاطر این آمده‌ام.^۱ هیثمی (۱/۱۳۴) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر این چنین روایت نموده است، و در الأوسط از محمد بن سیرین روایت نموده، که گفت: عقبه بن عامر بیرون گردید... و آن را به اختصار ذکر کرده، و رجال الکبیر رجال صحیح‌اند. و ابوداود از طریق عبدالله بن بریده روایت نموده که: مردی از اصحاب به خاطر حدیثی به سوی فضاله بن عبید رضی الله عنه که در مصر قرار داشت سفر نمود. این چنین در فتح الباری (۱/۱۲۸) آمده است. و دارمی (ص ۵۵) از طریق عبدالله مثل این را روایت نموده، و بعد از این قولش که وی در مصر قرار داشت افزوده: او در حالی نزدش رسید، که وی یکی از شترانش را علف می‌داد، گفت: خوش آمدی، صحابی گفت: من به زیارت تو نیآمده‌ام، ولی من و تو حدیثی را از رسول خدا ﷺ شنیدیم، امیدواریم که علمی از آن نزدت باشد، گفت: آن کدام است؟ پاسخ داد: این و این.^۲

سفر عبیدالله بن عدی به سوی علی و قول ابن مسعود درباره سفر در طلب علم

خطیب از عبیدالله بن عدی روایت نموده، که گفت: حدیثی به من رسید که نزد علی بود، و ترسیدم که اگر بمیرد آن را نزد غیر از وی نیابم، آن گاه سفر نمودم تا اینکه نزد وی به عراق آمدم. این چنین در الفتح (۱/۱۲۸) آمده است. ابن عساکر این را از عبیدالله به مثل آن، چنانکه کنز العمال (۵/۲۳۹) آمده، روایت کرده است، و افزوده: بعد من وی را از همان حدیث پرسیدم، و او آن را برایم بیان داشت و از من عهد گرفت که آن را برای هیچ کس خبر ندهم، دوست دارم، که اگر او این کار را نمی‌نمود، من آن را برای تان بیان می‌داشتم. و قول ابن مسعود رضی الله عنه خواهد آمد که: اگر کسی را عالم‌تر از خود به کتاب خدا بدانم حتماً به سویش سفر می‌کنم.^۳ این را بخاری روایت نموده است. و نزد ابن عساکر روایت است: اگر کسی را بشناسم که شتر می‌تواند مرا نزدش برساند، و او به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده عالم‌تر باشد، حتماً به سویش سفر می‌کنم تا علمی بر علمم بیفزایم.

^۱ صحیح لغیره. طبرانی (۱۷/۳۴۹/۴۴۰) احمد (۴/۱۰۴) منذری می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند و به مانند آن هیثمی (۱/۱۳۴) می‌گوید. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۲۳۳۶) صحیح لغیره دانسته است.

^۲ دارمی در المقدمة (۵۷۱).

^۳ بخاری (۵۰۰۲).

گرفتن علم از اهل آن و از اشخاص معتمد. و چگونگی حال علم وقتی که نزد غیر اهلش باشد پیامبر ﷺ و روان نمودن ابوثعلبه نزد ابو عبیده تا از وی بیاموزد و ستایش از وی

ابن عساکر از ابوثعلبه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله روبرو شده گفتم: ای پیامبر خدا، مرا به کسی بسیار و حواله کن که بتواند خوب تعلیم دهد، بنابراین مرا به ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه حواله نمود، و بعد از آن گفت: «تو را به مردی حواله نمودم، که تعلیم و ادب را نیکو می‌دارد».^۱ این چنین در الکنز (۷/۹۵) آمده است. این را طبرانی از ابوثعلبه به مثل آن روایت نموده، و افزوده است: آن گاه آمدم و دریافتم که او و بشیر بن سعد ابونعمان رضی الله عنه با هم صحبت می‌نمودند، هنگامی که مرا دیدند خاموش شدند، گفتم: ای ابو عبیده به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله این طور برایم صحبت ننموده است، گفت: بنشین تا برایت حدیث بیان کنیم، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «در میان شما نبوت است، بعد از آن خلافت بر منهج نبوت می‌باشد و بعد از آن پادشاهی و جبر می‌باشد».^۲ هیشمی (۵/۱۸۹) می‌گوید: در این مردی است که از وی نام برده نشده، و مرد مجهولی نیز است.

خبر دادن پیامبر ﷺ که از علانم قیامت طلب نمودن علم از نزد غیر اهلش است

ابن عساکر و ابن نجار از انس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: گفتم: ای رسول خدا، چه وقت امر به معروف و نهی از منکر ترک می‌شود؟ گفت: «وقتی که در میان شما آنچه ظاهر شود که قبل از شما در میان بنی اسرائیل ظاهر شده بود»، گفتم: و آن چیست ای رسول خدا؟ گفت: «وقتی که دروغ در برگزیده‌های شما ظاهر شود، و فاحشه در شیرهای تان، و پادشاهی به دست خرده‌های تان بیفتد و فقه نزد ناکس و فرومایه‌های تان باشد».^۳ این چنین در الکنز (۲/۱۳۹) آمده است. و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۱/۱۵۷) از انس به مانند آن روایت کرده است. و در روایت وی آمده: «وفقه نزد رذیل‌های تان باشد». و در لفظ دیگری نزد وی از انس روایت است: «و علم نزد رذیل‌های تان باشد». و نزد وی هم چنان از ابوامیه جمحی رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از علایم قیامت پرسیده شد، فرمود: «از علایم آن این است که علم از نزد خرده‌ها جستجو شود». و طبرانی این را از ابوامیه به مثل آن روایت کرده است. هیشمی (۱/۱۳۵) می‌گوید: در این ابن لهیعه آمده، و ضعیف می‌باشد.

اقوال عمر و ابن مسعود درباره گرفتن علم از بزرگان

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۵۸) از هلال وزان (از عبدالله بن عکیم) روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه می‌گفت: آگاه باشید، که صادق‌ترین گفته، گفته خداست، و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله است، و بدترین کارها نوآوری در دین است، آگاه باشید، مردم تا وقتی که علم از بزرگان شان به سوی آنها بیاید به خیر می‌باشند. و نزد وی هم چنین از بلال بن یحیی روایت است که عمر بن خطاب گفت: من دانستم صلاح مردم چه وقت است، و

^۱ ابن عساکر (۷/۱۶۴).

^۲ سند آن ضعیف است. طبرانی. در آن یک مجهول است (۲/۷۳).

^۳ صحیح. ابن ماجه (۴۰۱۵) در الزوائد آمده: سند آن صحیح است و رجال آن ثقة هستند. احمد (۳/۱۸۷) احمد آن را در الفتح به ابن ابی خنیسه ارجاع داده است.

فسادشان چه وقت است، وقتی که فقه از طرف خرد بیاید، بزرگ از وی نافرمانی می‌کند، و وقتی که فقه از طرف بزرگ بیاید خرد وی را پیروی می‌نماید و هر دو هدایت می‌شوند. و طبرانی در الکبیر و الأوسط از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردم همیشه صالح و متمسک می‌باشند، تا وقتی که علم برای شان از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از بزرگان شان بیاید، و وقتی که از خردهای شان برای شان بیاید هلاک شده‌اند. هیشمی (۱/۱۳۵) می‌گوید: رجال آن ثقة دانسته شده‌اند. و ابن عبدالبر این را در جامع العلم (۱/۱۵۹) از ابن مسعود به مثل آن روایت کرده است. و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: مردم تا وقتی که علم را از بزرگان شان بگیرند به خیر می‌باشند، و وقتی آن را از خردها و شریرهای شان بگیرند هلاک می‌گردند و نزد وی همچنین از او روایت است که گفت: شما تا وقتی که علم در بزرگان تان باشد. بخیر می‌باشید. و وقتی که علم در خردهای تان باشد، خرد بزرگ را نادان و بی خرد می‌انگارد.

زهار و ترسانیدن معاویه و عمر (رضی الله عنهما) از گرفتن علم از غیر اهل آن

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۱۹۴) از معاویه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بدترین گمراهی، [گمراهی] مردی است که قرآن را می‌خواند و آن را نمی‌داند و در آن تفقه حاصل نمی‌کند، بعد آن را به طفل و غلام و زن و کنیز یاد می‌دهند، و آن‌ها به آن با اهل عمل مجادله می‌کنند. و هم چنین از ابو حازم روایت نموده، که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: من بر این امت، از مومنی که ایمانش وی را باز می‌دارد، و از فاسقی که فسقش آشکار است نمی‌ترسم، ولی بر آن از مردی می‌ترسم که قرآن را خواند تا اینکه آن را به زبان تیز و فصیح فرا گرفت، و بعد آن را به غیر تأویل آن تأویل نمود.

وصیت عقبه بن عامر برای اولادش تا حدیث را جز از ثقة قبول نکنند

طبرانی در الکبیر از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت نموده که: وقتی وفات وی فرا رسید، گفت: ای پسرانم من شما را از سه چیز نهی می‌کنم و آن را مراعات کنید: حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جز از ثقة قبول نکنید، قرض نگیرید، اگر چه عبا پوشیدید و شعر ننویسید، که قلب‌های تان را به آن از قرآن مشغول می‌سازد. هیشمی (۱/۱۴۰) می‌گوید: در اسناد آن ابن لهیعه آمده، و این احتمال ضعیفش را پدید می‌آورد.

خطبه عمر رضی الله عنه در جایبه درباره گرفتن علم از علمای اصحاب

طبرانی در الأوسط از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه در جایبه برای مردم صحبت نمود و گفت: ای مردم، کسی که خواست از قرآن بپرسد، باید نزد ابی بن کعب بیاید، و کسی که خواست از فرائض سؤال نماید، باید نزد زید بن ثابت بیاید، و کسی که خواست از فقه سؤال نماید، باید نزد معاذ بن جبل بیاید، و کسی که مال می‌خواست، باید نزد من بیاید، چون خداوند مرا برای آن والی و تقسیم کننده گردانیده است. هیشمی (۱۳۵۱) می‌گوید: در این سلیمان بن داود بن حصین آمده، و کسی را ندیدیم که وی را ذکر نموده باشد.

خوش آمد گویی و بشارت دادن برای طالب علم خوش آمد گویی پیامبر ﷺ برای صفوان بن عسال مرادی

طبرانی و احمد از صفوان بن عسال مرادی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی آمدم، که در مسجد بر جامه راه راه سرخش تکیه نموده بود، به او گفتم: ای رسول خدا، من در طلب علم آمده‌ام، فرمود: «مرحبا به طالب علم...»^۱ و حدیث را چنانکه در اول باب گذشت ذکر نموده است.

خوش آمد گویی ابوسعید خدری رضی الله عنه برای طالب علم

ترمذی از ابوهارون روایت نموده، که گفت: ما نزد ابوسعید رضی الله عنه می‌آمدم وی می‌گفت: مرحبا به کسانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره شان توصیه نموده است. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «مردم پیرو شمااند، و مردانی از گوشه‌ها و اقلیم‌های زمین نزد تان می‌آیند و در دین تفقه حاصل می‌کنند، وقتی که نزدتان آمدند، با آنان معامله نیکو انجام دهید».^۲ و نزد وی همچنان از ابوهارون از ابوسعید به شکل مرفوع روایت است که گفت: «مردانی از طرف مشرق نزد شما می‌آیند و می‌آموزند، وقتی که آنان نزدتان آمدند، با ایشان معامله نیکو انجام دهید»، می‌افزاید: وقتی که ابوسعید ما را می‌دید می‌گفت: مرحبا به سفارش‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله این را ابن ماجه (ص ۳۷) از وی از ابوسعید به معنای آن به اختصار روایت کرده است.

و حاکم (۱/۸۸) همچنان از طریق ابونضره از ابوسعید این را به اختصار روایت کرده است، و حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح است، و ذهبی با او موافقت نموده، و گفته: علتی ندارد. و ابن جریر و ابن عساکر این را به سیاق اول که نزد ترمذی آمده روایت کرده‌اند، و ابن عساکر افزوده: «و به ایشان آنچه را بیاموزید که خداوند به شما آموخته است» و در لفظی آمده: «قومی از گوشه‌های زمین نزدتان خواهند آمد، و شما را از دین خواهند پرسید، وقتی که آنان نزدتان آمدند، برای شان جای فراخ کنید، و با آنان معامله نیکو نمایید و به آنها یاد دهید»، و در لفظی نزد ابن عساکر آمده: «به ایشان بیاموزید، و بعد از آن بگویید: خوش آمدید، خوش آمدید، نزدیک شوید». چنانکه در الکنز (۵/۲۴۳) آمده است.

و ابن نجار از ابوسعید روایت نموده که: وقتی نو واردان نزدش می‌آمدند، می‌گفت: مرحبا به سفارش‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر نموده است، در مجالس برای شان جا باز کنیم و حدیث برای شان بگوییم، چون شما جانشین‌ها و محدثین بعد از ما، و از آنچه برای تازه وارد می‌گفت: این بود: وقتی تو چیزی را

^۱ حسن. طبرانی (۵۴/۸).

^۲ ضعیف. ترمذی (۲۶۵۰) آلبانی آن را ضعیف می‌داند. همچنین ابن ماجه (۲۴۹) می‌گوید: در سند حدیث ابوهارون العبیدی که همان عماره بن جویان است وجود دارد که شعبه و دیگران وی را ضعیف دانسته‌اند.

^۳ موضوع. ابن ماجه (۲۴۸) آلبانی می‌گوید: موضوع است. نگا: الضعیفة (۳۳۴۹) من می‌گویم: در سند آن اسماعیل بن مسلم المکی ضعیف است.

نفهمیدی، از من بخواهی تا آن را به تو بفهمانم، چون برای من اگر تو در حالی برخیزی که آن را فهمیده باشی محبوب‌تر از آن است که بر خیزی و آن را نفهمیده باشی. این چنین در الکنز (۵/۲۴۳) آمده است.

خوش آمد گویی ابو هریره رضی الله عنه به طلاب علم

ابن ماجه (ص ۳۷) از اسماعیل روایت نموده، که گفت: جهت عیادت حسن^۱ نزدش رفتیم، حتی که خانه را پر نمودیم، وی پاهایش را جمع نمود، و بعد از آن گفت: نزد ابوهریره جهت عیادتش رفتیم، حتی که خانه را پر نمودیم، وی پاهایش را جمع نمود و بعد از آن گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم، حتی که خانه را پر نمودیم، و او بر پهلویش خوابیده بود، هنگامی که ما را دید پاهایش را جمع نمود، و بعد از آن گفت: «بعد از من قوم هایی نزدتان می آیند و علم می طلبند، برای آنان خوش آمد بگویید، به آنها سلام بدهید و به آنها بیاموزید»، گفت: به خدا سوگند، ما اقوامی را درک نمودیم، که نه به ما خوش آمد گفتند، نه به ما سلام دادند و نه به ما آموزش دادند، بلکه وقتی ما نزدشان می رفتیم همراه ما غلظت و خشونت می نمودند.

تبسم ابودرداء در حدیث بیان نمودنش برای مردم

احمد و طبرانی در الکبیر از ام درداء روایت نموده‌اند که گفت: ابودرداء رضی الله عنه هر حدیثی را که بیان می نمود در آن تبسم می کرد، به او گفتم: من می ترسم که مردم ترا احمق پندارند، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر حدیثی را که بیان می نمود، در آن تبسم می کرد.^۲ هیشمی (۱/۱۳۱) می گوید: در این حبیب بن عمرو آمده، دارقطنی می گوید: مجهول است.

مجالس تعلیم و همنشینی علما

ترغیب پیامبر صلی الله علیه و آله به مجالس علم و نشستن اصحابش به شکل حلقه‌ای در اطرافش

ابویعلی از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: گفته شد: ای رسول خدا، کدام یک از همنشینان ما بهتراند؟ گفت: «کسی که رؤیت وی شما را به یاد خدا بیندازد، و منطقش بر علم شما بیفزاید و عملش آخرت را به یادتان بیاورد».^۳ منذری (۱/۷۶) می گوید: راویان آن را راویان صحیح اند، مگر مبارک بن حسان. و بزار از قره رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی می نشست، اصحابش نزد وی به صورت حلقه می نشستند،^۴ در این سعد بن سلام آمده و احمد وی را دروغگو خوانده است.

^۱ وی حسن بصری است.

^۲ ضعیف. احمد (۵/ ۱۹۸) طبرانی در الکبیر. در سند آن حبیب بن عمرو است که دارقطنی درباره ی وی می گوید: مجهول است. نگا: المجمع (۱/ ۱۳۱).

^۳ ضعیف. ابویعلی (۳۴۳۷) منذری می گوید: راویان آن راویان صحیح اند مگر مبارک بن حسان. و آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۷۹) ضعیف دانسته است. نگا: المجمع (۱۰/ ۲۶۶).

^۴ موضوع. به روایت بزار و در آن سعید بن سلام است که احمد وی را دروغگو دانسته است. المجمع (۱/ ۱۳۲).

مجالس اصحاب بعد از نماز صبح

از یزید رقاشی روایت است که گفت: انس رضی الله عنه از چیزهایی که در وقت بیان حدیث به ما می‌گفت: این بود: به خدا سوگند، این آنطور نیست که تو اصحابت انجام می‌دهید - یعنی یکی از شما می‌نشیند و اطراف وی جمع می‌شوند و او صحبت می‌ناید - آنان^۱ وقتی که نماز بامداد را ادا می‌نمودند، به صورت حلقه حلقه می‌نشستند و قرآن می‌خواندن و فرائض و سنن را می‌آموختند.^۲ و یزید رقاشی ضعیف است. این چنین در مجمع الزوائد (۱/۱۳۲) آمده است.

نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلسی که مشتمل بر فقرای اصحابش بود

بیهقی از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در میان گروهی از مهاجرین قرار داشتم و با آنان نشسته بودم، و بعضی از آنان خود را با دیگری از برهنگی می‌پوشانیدند، و یکی از قاری‌های ما برای ما تلاوت می‌کرد، و ما به کتاب خدا گوش فرا می‌دادیم، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ستایش خدایی راست، که از امتم کسانی را قرار داده که من به نگه داشتن نفسم با آنها مأمور شده‌ام»، می‌گوید: آن گاه حلقه مدور شد و روهایشان اشکار گردید، می‌افزاید: و رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از آنان را غیر از من نشناخت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای گروه‌های فقیر مهاجرین شما را به نور در روز قیامت بشارت و مژده می‌دهم، نصف روز قبل از اغنیا داخل می‌شوید، و آن پانصد سال است».^۳ این چنین در البدایه (۶/۵۷) آمده است. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۳۴۲) طویل‌تر از آن روایت نموده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و ترجیح دادن نشستن در مجلس علم بر نشستن در مجلس ذکر

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۵۰) از عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) روایت نموده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دو مسجدش مرور نمود، در یکی از مجلس‌ها خداوند را دعا می‌نمودند و به سوی آن تضرع می‌کردند. و در دیگری فقه می‌آموختند و آموزش می‌دادند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر دو مجلس خیراند، و یکی از آنان از دیگری فضیلت دارد. این‌ها خداوند را دعا می‌کنند و به سویش تضرع می‌نمایند، اگر بخواهد به آنها می‌دهد، و اگر بخواهد به آنها نمی‌دهد، اما اینان می‌آموزند و جاهل را آموزش می‌دهند، و بی شک که من هم معلم برانگیخته شده‌ام».^۴ (بعد از آن آمد و با آنان نشست). دارمی این را به مثل آن روایت کرده است.

^۱ اصحاب.

^۲ ضعیف. در سند آن یزید الرقاشی ضعیف است: المجمع (۱/۱۳۲).

^۳ ضعیف. ابوداود (۳۶۶۶) بیهقی در الدلائل (۵/۳۵۱) ابونعیم (۱/۴۲) احمد به مانند آن (۳/۹۶) آلبنی همه ی آن را جز جمله ی دخول بهشت ضعیف دانسته است.

^۴ ضعیف. ابن عبدالبر در الجامع (۱/۵) ابن مبارک در زهد (۱/۵۰) دارمی (۳۴۹) در سند آن عبدالرحمن بن زیاد بن انعم آفریقی است که در حفظ خود ضعیف است اما مردی صالح بوده است. نگا: التهذیب (۶/۱۷۳) تقریب (۱/۴۸۰).

نشستن ابو موسی و عمر (رضی الله عنهما) یک شب در مجلس علم

عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ از ابوبکر بن ابی موسی روایت نموده‌اند که: ابوموسی رضی الله عنه بعد از عشاء نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد، عمر به او گفت: چه تو را آورده است؟ گفت: آمده‌ام با تو صحبت کنم، پرسید: در این ساعت؟ گفت: مسأله فقیهی است، و عمر نشست و خیلی طولانی صحبت کردند، بعد از آن ابوموسی گفت: نماز ای امیرالمومنین، گفت: ما در نماز هستیم. این چنین در الکنز (۵/۲۲۸) آمده است.

قصه جندب بجلی با ابی کعب در طلب علم

ابن سعد (۳/۵۰۱) از جندب بن عبدالله بجلی روایت نموده، که گفت: در طلب علم مدینه آمدم، و داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدم، ناگهان دیدم که مردم حلقه‌هایی تشکیل داده‌اند و صحبت می‌کنند، من از حلقه‌ها عبور نمودم، تا این که به حلقه‌ای آمدم، که در آن مرد رنگ پریده‌ای بود، و دو جامه بر تن داشت، گویی که از سفر آمده باشد، می‌گوید: از وی شنیدم که می‌گفت: سوگند به پروردگار کعبه، زمامداران ولایت‌ها هلاک شدند، و بر آنان باکی هم ندارم - می‌پندارم که این را مکرراً گفت - می‌گوید: نزدش نشستم، و همان قدری که برایش مقدر شده بود صحبت نمود و بعد از آن برخاست، می‌افزاید: بعد از این که برخاست از وی پرسیدم، گفتم: این کیست؟ گفتند: سید مسلمانان ابی بن کعب رضی الله عنه، می‌گوید: بعد وی را دنبال نمودم، تا این که به منزلش آمد، متوجه شدم که منزل کهنه و حال بدی دارد، او را مردی زاهد و گوشه گیر یافتم و تمام امور و کارهایش با هم مشابهت داشت، به او سلام دادم، وی جواب سلام را داد و بعد از آن پرسید، تو از کجا هستی؟ گفتم: از اهل عراق گفت: از من به کثرت سؤال نمودند، هنگامی که این را گفت، خشمگین شدم، می‌افزاید: آن گاه بر زانوهایم نشستم و دست‌هایم را این طور - برابر رویش بلند نمود - بلند نمودم و رویم را به سوی قبله گردانیدم، می‌افزاید: گفتم: بار خدایا، از آنان به تو شکوه می‌کنیم، ما در طلب علم مال مصرف می‌کنیم، بدن‌های مان را در تکلیف و مشقت می‌اندازیم، و سواری‌های مان را به راه می‌اندازیم، و وقتی همراه شان روبرو گردیدیم، برای مان ترش روی می‌کنند و به ما می‌گویند، می‌افزاید: آن گاه ابی گریست و شروع به راضی ساختن من نمود و می‌گفت: وای بر تو، من آنجا نرفتم من آنجا نرفتم،^۱ می‌گوید: بعد از آن گفت: بار خدایا، من به تو تعهد می‌سپارم که اگر مرا تا روز جمعه باقی گذاشتی، آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام بیان می‌کنم، و در آن از ملامت ملامتگر نمی‌ترسم، می‌گوید: هنگامی که آن را گفت، از نزدش برگشتم و انتظار جمعه را می‌کشیدم، وقتی روز پنج شنبه فرا رسید برای بعضی کارهایم بیرون شدم، ناگهان متوجه شدم که کوچه‌ها مملو از مردم‌اند، به هر کوچه‌ای که می‌رفتم و نگاه می‌نمودم مردم در آن با من روبرو می‌شدند، می‌گوید: گفتم: مردم را چه شده است و چه می‌کنند؟ گفتند: تو را بیگانه می‌پنداریم، می‌گوید: پاسخ دادم: آری، گفتند: سید مسلمانان ابی بن کعب مرده است، جندب می‌گوید: بعد با ابوموسی در عراق روبرو

^۱ یعنی هدفم آنچه نبود که تو برداشت نمودی. م.

شدم، و حدیث و صحبت ابی را برایش نقل نمودم، گفت: واحسرتا، کاش باقی می ماند تا گفته اش به دست ما می رسید.

حدیث بیان نمودن عمران بن حصین در مسجد بصره

ابن سعد (۴/۲۹۱) از هلال بن یساف روایت نموده، که گفت: بصره آمدم و داخل مسجد شدم، ناگهان با شیخ سر سفید و ریش سفیدی برخورد، که بر ستونی در حلقه ای تکیه نموده بود و برای آن ها حدیث بیان می نمود، پرسیدم: این کیست؟ گفتند: عمران بن حصین (رضی الله عنهما).

تجمع مردم بر دروازه ابن عباس و یاد دادن همه مسائل علم به آنان

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۰) از ابوصالح روایت نموده، که گفت: از ابن عباس (رضی الله عنهما) مجلسی را دیدم، که اگر همه قریش به آن فخر کنند، برای شان مایه فخر است، مردم را دیدم که جمع شدند، به حدی که راه ها برای شان ضیق و تنگ گردید، و هیچ کس قادر نبود که بیاید یا رود، می گوید: نزد وی رفتم، و از وجود آنان بر دروازه اش روی را خبر دادم، به من گفت: برایم اب وضو بگذار، می افزاید: وضو نمود و نشست و گفت: بیرون شو و به آنان بگو: کسی که می خواهد از قرآن و حروف آن چیزی مربوط به آن پرسد باید داخل شود، می گوید: بیرون شدم و آنان را خبر دادم، و داخل شدند تا حدی که خانه و اتاق را پر نمودند و هر چیزی را که از وی پرسیدند به آنان جواب داد، و مثل آنچه را از وی پرسیده بودند یا زیاده از آن برای شان افزود، بعد از آن گفت: برادران تان [منتظرند]، و آنان بیرون رفتند. باز گفت: بیرون برو و بگو: کسی که می خواهد از تفسیر قرآن و تأویل آن پرسد داخل شود، می گوید: بیرون رفتم و به آنها خبر دادم، و آنان داخل شدند حتی که خانه و اتاق را پر نمودند، و از هر چیزی که وی را پرسیدند به آنها جواب داد، و مثل آنچه را از وی پرسیده بودند برای شان افزود، بعد از آن گفت: برادران تان [منتظرند]، و آنان بیرون آمدند، باز گفت: بیرون برو و بگو: کسی که می خواهد از حلال و حرام و فقه پرسد باید داخل شود، بیرون رفتم به آنان گفتم: می افزاید: آنان داخل آمدند تا جایی که خانه و اتاق را پر نمودند، و هر چیزی را که از وی پرسیدند به آنان جواب داد، و مثل آنچه را از وی پرسیده بودند برای شان افزود، بعد از آن گفت: برادران تان [منتظرند]، و آنان بیرون رفتند، باز گفت: بیرون برو و بگو: هر کسی که می خواهد از فرائض و چیزی که مشابه آن باشد پرسد باید داخل شود، می گوید: بیرون رفتم و آنان را خبر دادم، و داخل شدند حتی که خانه و اتاق را پر نمودند، و هر چیزی را که از وی پرسیدند، به آنان خبر داد، و مثل آنچه را از وی پرسیده بودند برای شان افزود، باز گفت: برادران تان [منتظرند] و آنان بیرون شدند. باز گفت: بیرون برو و بگو: کسی که می خواهد از عربی، شعر و غریب الکلام پرسد باید داخل شود، می گوید: داخل شدند حتی که خانه و اتاق را پر نمودند و از هر چیزی را که از وی پرسیدند به آنان خبر داد، و مثل آنچه را از

وی پرسیده بودند، برای شان افزود. ابوصالح می‌گوید: اگر همه قریش به آن فخر کنند، به درستی که مایه فخر است، من مثل این را برای هیچ یکی از مردم ندیدم. حاکم (۳/۵۳۸) مثل این را روایت کرده است.

ستایش ابن مسعود از مجالس علم

طبرانی در الکبیر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نیکی مجلسی است، مجلسی که در آن حکم یاد می‌شود. اسناد آن، چنان که هیشمی (۱/۱۶۷) گفته، حسن است. ابن عبدالبر این را در جامع العلم (۱/۵۰) به این لفظ روایت نموده است: نیکو مجلسی است، مجلسی که حکمت در آن پخش می‌شود، و رحمت از آن تمنی می‌گردد. و طبرانی در الکبیر از عبدالله بن مسعود روایت نموده، که وی می‌گفت: پرهیزگاران سادات اند، فقها رهبران اند و همنشینی شان زیادت است. هیشمی (۱/۱۲۶) می‌گوید: این را در حدیث طویلی ذکر نموده، و رجال آن ثقه‌اند.

قول ابو جحیفه و ابو درداء در این باره

ابن عبدالبر در جامعش (۱/۱۲۶) از ابوجحیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفته می‌شد: با بزرگان همنشینی داشته باش، با علما دوستی نما و با حکما مخالطت داشته باش. و نزوی (۱/۱۲۷) از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که می‌گفت: از دانایی مرد این است که رفتن، داخل شدن و بیرون شدنش با اهل علم باسد. ابونعیم این را در الحلیه (۱/۲۱۱) از ابودرداء به مثل آن روایت نموده، و افزوده است: و مجلسش.

احترام و تعظیم مجلس علم

خشم سهل بن سعدی بر کسی که در مجلس وی به چیز دیگری خود را مشغول گردانید

طبرانی در الکبیر از ابوحازم از سهل رضی الله عنه روایت نموده که: وی در مجلس قومش بود، و برای شان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث بیان می‌نمود، و آنان یکی به سوی دیگری متوجه می‌شدند، و با هم صحبت می‌کردند، آن گاه وی خشمگین شد و گفت: اینها را نگاه کن، من برای شان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه چشم هایم دیده و گوش هایم شنیده صحبت می‌کنم، و اینان با خود مشغول‌اند!! به خدا سوگند از بین شما خارج خواهم شد و ابداً به طرف شما رجوع نخواهم کرد. به او گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم و در راه خدا جهاد می‌کنم، گفتم: جهاد بر تو لازم نیست، و خود را بر اسب نمی‌توانی محکم بگیری، و نمی‌توانی با شمشیر بزنی، و نمی‌توانی با نیزه بزنی، گفت: ای ابوحازم، می‌روم و در صف می‌باشم، و تیر نامعلومی یا سنگی به سراغم می‌آید، و خداوند برایم شهادت نصیب می‌گرداند. هیشمی (۱/۱۵۵) می‌گوید: در این عبدالحمید بن سلیمان آمده، و ضعیف می‌باشد.

آداب علما و طلاب

نیکویی منطق و صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با جوانی که از وی خواست به وی اجازه زنا بدهد

احمد و طبرانی از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: جوانی از قریش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا به من اجازه زنا بده، آن گاه قوم به سویش روی آورده و توبیخش نموده گفتند: باز ایست، باز ایست، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «نزدیک شو»، به وی نزدیک گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا آن را برای مادرت دوست می‌داری؟» گفت: نه، به خدا سوگند، خداوند مرا فدایت گرداند، فرمود: «مردم هم این را برای مادران خویش دوست نمی‌دارند»، گفت: «آیا آن را برای دخترت دوست می‌داری؟» گفت: نخیر، به خدا سوگند، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «مردم هم آن را برای دختران خود دوست نمی‌دارند»، فرمود: «آیا آن را برای خواهرت دوست می‌داری؟» گفت: نخیر، به خدا سوگند، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «و مردم هم آن را برای عمه‌های شان دوست نمی‌دارند»، گفت: «آیا آن را برای عمه ات دوست می‌داری؟» گفت: نخیر، به خدا سوگند، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «و مردم هم آن را برای عمه‌های شان دوست نمی‌دارند»، گفت: «آیا آن را برای خاله ات دوست می‌داری؟» گفت: نخیر، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «و مردم هم آن را برای خاله‌های شان دوست نمی‌دارند»، راوی می‌گوید: آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را بر وی گذاشت و گفت: (اللهم اغفر ذنبه، وطهر قلبه، و حصن فرجه)، «بار خدایا، گناهش را ببخش، قلبش را پاک کن و فرجش را نگه دار»، می‌گوید: و بعد از آن، آن جوان به سوی چیزی نگاه نمی‌نمود. ^۱ هیشمی (۱/۱۲۹) می‌گوید: این را احمد و طبرانی در الکبیر روایت نموده‌اند، و رجال آن رجال صحیح‌اند.

سه بار حرف زدن پیامبر صلی الله علیه و آله تا از وی دانسته شود

طبرانی در الکبیر از ابوامامه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی صحبت می‌نمود، سه بار حرف می‌زد تا از وی فهمیده شود. ^۲ اسناد آن، چنان که هیشمی (۱/۱۲۹) می‌گوید، حسن است.

دستور عایشه رضی الله عنها برای ابن ابی السائب به التزام سه امر در تعلیمش

احمد از شعبی روایت نموده، که گفت: عایشه برای ابن ابی السائب داستان سرای اهل مدینه گفت: در سه چیز یا از من پیروی نما، یا با تو می‌جنگم، گفت: آن‌ها چه‌اند، بلکه من از تو متابعت می‌کنم ای امالمؤمنین، گفت: از سجع در دعا اجتناب کن، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش این را انجام نمی‌دادند، و در هر جمعه برای مردم یک بار وعظ نما، اگر از آن هم ابا ورزیدی سه بار، و مردم را از این کتاب خسته مکن، و تو را چنان نیابم که در حالی نزد قومی بیایی که آنان در صحبتی از صحبت‌های شان قرار داشته باشند و تو صحبت شان قطع نمایی، بلکه آنان را بگذار، وقتی که تو را به آن تشویق نمودند و بدان امرت کردند، آن گاه برای شان صحبت کن. ^۳ هیشمی

^۱ صحیح. احمد (۵/ ۲۵۶) طبرانی (۸/ ۱۹۰، ۲۱۵) نگا: الصحیحة (۳۷۰).

^۲ حسن. احمد (۳/ ۲۲۱) از انس. و طبرانی (۸/ ۳۴۲) و هیشمی آن را حسن دانسته است. (۱/ ۱۲۹).

^۳ صحیح. احمد (۶/ ۲۱۷) نگا: المجمع (۱/ ۱۹۱).

(۱/۱۹۱) می‌گوید: احمد این را روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح اند، و ابویعلی مانند آن را روایت کرده است.

ادب ابن مسعود در تعلیم

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۰۵) از شقیق بن سلمه روایت نموده، که گفت: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نزد ما آمد و گفت: من از مجلس شما با خبر می‌شوم، ولی مرا از آمدن به سوی تان، جز کراهیت خستگی تان باز نمی‌دارد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب خوف از به زحمت افتادن ما (وقات) وعظ مراعات می‌نمود.^۱ و نزد طبرانی در الکبیر از اعمش روایت است که ابن مسعود بر مردی عبور نمود، که برای قومی وعظ می‌نمود، گفت: ای وعظ کننده، مردم را ناامید مساز. و رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر اینکه اعمش ابن مسعود را درک ننموده است، چنانکه هیشمی (۱/۱۹۱) گفته است.

وصف علی رضی الله عنه از فقیه حقیقی

ابن ضریس و ابونعیم در الحلیه (۱/۷۷) و ابن عساکر و غیر ایشان از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: آیا شما را از فقیه واقعی و حقیقی خبر ندهم؟ کسی که مردم را از رحمت خدا ناامید نسازد، و به آنان در معاصی خداوند تعالی اجازه و رخصت ندهد، و از مکر خدا در امان شان نسازد، و قرآن را با روی آوردن به غیرش کنار نگذارد و ترک نکند، و در عبادتی که در آن تفقه نباشد خیری نیست، و در فقهی که در آن فهم نباشد، خیری نیست - و در لفظی آمده: که در آن تقوا نباشد - ، و در قرائتی که در آن تدبر و تفکر نباشد خیری نیست. این چنین در کنز العمال (۵۹/۲۳۱) آمده است. و ابن عبدالبر این را در جامع العلم (۲/۴۴) به شکل مرفوع به مثل آن روایت کرده، و بعد از آن گفته: این حدیث جز از این طریق مرفوع نقل نشده است، و اکثرشان آن را بر علی موقوف می‌دانند.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله برای معاذ و ابوموسی وقتی که ایشان را به سوی یمن اعزام داشت

طبرانی در الأوسط از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل و ابوموسی (رضی الله عنهما) را به سوی یمن فرستاد و گفت: «با هم همکاری نمایید و از یک دیگر اطاعت کنید، و بشارت بدهید و متنفر نسازید»، معاذ سخنرانی ایراد نمود، و آنان را به سوی اسلام و تفقه و قرآن تشویق نمود و گفت: شما را به اهل جنت و اهل آتش خبر می‌دهم: وقتی مردی به خیر یاد شود وی از اهل جنت است، و وقتی به شر یاد شود از اهل آتش است.^۲ هیشمی (۱/۱۶۶) می‌گوید: رجال آن موثق اند.

^۱ بخاری (۷۰) مسلم (۲۷۲۱).

^۲ طبرانی در الأوسط و دارمی (۲۲) نگا: المجمع (۶۶/۱) می‌گوییم: در سند آن عمر بن ابی خلیفه است که مقبول است: التقریب (۵۴/۲) التهذیب (۷/۴۴۳) از یاد بن مخراق. می‌گوید: از عبدالله بن عمر چنین ذکر شده است. زیاد چنانکه در التقریب (۱/۲۷۰) آمده ثقه است اما او به شنیدن از ابن عمر اشاره نکرده است: التهذیب (۳/۳۸۳).

قول ابوسعید درباره مجالس اصحاب و قول ابن عمر درباره عالم حق

حاکم (۱/۹۴) از ابوسعید رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وقتی می نشستند حدیث شان فقه می بود، مگر این که مردی سوره ای می خواند، یا مردی را به خواندن سوره ای امر می نمودند. حاکم می گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، و ذهبی با او موافقت نموده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۶) از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: انسان در علم در جای شایسته، آن وقت قرار می گیرد، که به کسی مافوقش است حسد نورزد، و کسی را که مادونش است تحقیر ننماید، و به علم پول طلب نکند.

قول عمر رضی الله عنه درباره آداب عالم

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۳۵) از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: علم را بیاموزید، و به مردم بیاموزانید، و برای آن وقار و آرامش را فرا گیرید، و برای کسی که از وی آموخته اید و برای کسی که یاد داده اید تواضع پیشه نمایید، و علمای سرکش نباشید، و جهل تان از علم تان افزون نباشد. احمد این را در الزهد و بیهقی و ابن ابی شیبیه و غیر ایشان، چنانکه در الکنز (۵/۲۲۸) آمده، روایت کرده اند، و در نقل وی آمده: علم تان بر جهل تان.

قول علی رضی الله عنه درباره آداب متعلم

مرهبی و ابن عبدالبر در العلم از علی رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: از حقوق عالم این است که از وی به کثرت سؤال نکنی، در جواب کنجکاوی نکنی، وقتی روی گردانید بر وی اصرار ننمایی، وقتی سست و مانده شد از جامه اش نگیری، با دستت به سویش اشاره نکنی، با چشمت به طرفش چشمک زده اشاره ننمایی، در مجلسش پرسان و سؤال نکنی، در طلب خطا و لغزشش نباشی و اگر خطا نمود، منتظر برگشتش باش و برگشتش را قبول کن، و این که نگویی: فلان خلاف قولت را گفت، رازش را افشا نکنی، کسی را نزدش غیبت ننمایی، او را در حضور و غیابش حفاظت کنی، قوم را به طور عموم سلام بدهی و او را به تحیه خاص بگردانی، در پیش رویش بنشین، اگر کار و حاجتی داشت، به خدمت وی از قوم سبقت جویی و از طول صحبت وی خسته نشوی، چون وی مثل درخت خرماست، منتظر باشی که چه وقت از آن برایت منفعت می رسد، و عالم به منزله روزه دار مجاهد در راه خداست، وقتی عالم بمیرد، در اسلام شکاف و درزی ایجاد می شود، که تا روز قیامت بند نمی گردد، طالب علم را هفتاد هزار از مقربین آسمان مشایعت می کنند. این چنین در الکنز (۲۴۲۵)، و المنتخب (۴/۷۳) آمده است. و خطیب این را در الجامع از علی به معنای آن به اختصار، چنان که در الکنز (۵/۲۲۹) آمده، روایت کرده است.

ادب ثابت بنانی با استادش انس

ابویعلی^۱ از جمیلهام ولد انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ثابت وقتی نزد انس می‌آمد، انس می‌گفت: ای غلام برایم خوشبویی بیاور که دستهایم را بمالم، چون ابن ام ثابت تا دستهایم را نبوسد راضی نمی‌شود. هیشمی (۱/۱۳۰) می‌گوید: ندیدم که کسی زندگی جمیله را نوشته باشد.

ادب ابن عباس با عمر (رضی الله عنهما) و هیبتش از وی

ابن عبدالبر در العلم (۱/۱۱۲) از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: دو سال درنگ نمودم و می‌خواستم از عمر بن خطاب رضی الله عنه حدیثی را بپرسم، ولی هیبتش مرا از آن باز می‌داشت، تا این که در حج یا عمره‌ای در اراک که در بطن مر ظهران است برای حاجتش عقب ایستاد، هنگامی که آمد و با او خلوت نمودم گفتم: ای امیر المومنین از ابتدای دو سال است که می‌خواهم تو را از حدیثی بپرسم، ولی هیبتت مرا از آن باز می‌دارد، گفت: این طور مکن، وقتی خواستی سؤال بکنی بپرس، اگر از آن نزد علم می‌باشد برایت خبر می‌دهم، در غیر آن می‌گویم: نمی‌دانم، در آن صورت کسی را می‌پرسی که می‌داند، گفتم: آن دو زنی که خداوند آنان را یاد نموده که آن دو بر رسول خدا صلی الله علیه و آله با هم همدستی نموده بودند چه کسانی هستند؟ گفت: عایشه، حفصه...^۲ و حدیث را به طول آن ذکر نموده است.

هیبت سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص (رضی الله عنهما)

وی همچنان از سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: به سعدبن مالک^۳ گفتم: می‌خواهم از تو درباره چیزی سؤال بکنم، ولی از تو هیبت دارم، گفت: ای برادر زاده‌ام، از من هیبت نداشته باش، وقتی دانستی نزد من عمل هست مرا از آن بپرس، می‌گوید: گفتم: قول رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی رضی الله عنه در غزوه تبوک وقتی او را جانشین خود باقی گذاشت، سعد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی آیا راضی نمی‌شوی که برای من به منزله هارون به موسی باشی».^۴ ابن سعد (۳/۲۴) این را از سعید به مثل آن با زیادت‌هایی روایت کرده است.

قول جبیر بن مطعم در سوالی: من نمی‌دانم

ابن سعد از عثمان بن عبدالله بن موهب روایت نموده، که گفت: جبیر بن مطعم بر آبی مرور نمود، و او را از فریضه‌ای پرسیدند، گفت: من نمی‌دانم، ولی کسی را با من بفرستید، تا برای تان از آن سؤال نمایم، پس کسی را با وی فرستادند و او نزد عمر آمد و از وی پرسید، عمر گفت: کسی که دوست دارد فقیه و عالم باشد، باید چون

^۱ ضعیف. ابویعلی (۲۴۹۳) نگا: المجمع (۳۰ / ۱).

^۲ مسلم (۲۴۷۹) و به مانند آن نزد بخاری (۵۸۴۳).

^۳ وی سعدبن ابی وقاص می‌باشد.

^۴ صحیح. احمد (۱۷۳ / ۱) طبرانی (۲۳۰ / ۵).

عمل جیبیرین مطعم عمل کند، از چیزی که نمی دانست پرسیده شد، پاسخ داد: خداوند داناتر است. این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است.

ادب ابن عمر (رضی الله عنهما) در تعلیمش

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۵۲) از مجاهد روایت نموده، که گفت: ابن عمر (رضی الله عنهما) از میراثی از اولاد صلبی پرسیده شد، گفت: نمی دانم، به او گفته شد: چه تو را باز می دارد که جوابش را بدهی؟ گفت: ابن عمر از چیزی پرسیده شد، گفت: نمی دانم. و نزد ابن سعد (۴/۱۴۴) از عروه روایت است که گفت: ابن عمر از چیزی که نمی دانست پرسیده شد، گفت: من به آن علم ندارم، هنگامی که آن مرد روی گردانید به نفس خودش گفت: ابن عمر از چیزی که بدان علم نداشت پرسیده شد، گفت: من به آن علم ندارم.^۱

و ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۵۴) از عقبه بن مسلم روایت نموده، که گفت: سی و چهار ماه همراهی و مصاحبت ابن عمر را نمودم، در بیشتر سوالهایی که از وی می شد، می گفت: نمی دانم، بعد از آن به من ملتفت شده می گفت: آیا می دانی که اینان چه می خواهند؟ می خواهند پشت های ما را پلی به سوی جهنم سازند. و ابن سعد (۴/۱۶۸) از نافع روایت نموده که: مردی از ابن عمر مسئله ای را پرسید، ابن عمر سرش را فرود آورد، و به او پاسخ نداد، حتی مردم گمان نمودند، که وی مساله او را نشنیده است، می گوید: آن مرد به او گفت: - خداوند تو را رحم کند آیا مسئله ام را نشنیدی؟ گفت: بلی، ولی شما چنان می پندارید، که خداوند ما را از آنچه شما می پرسید، سؤال نمی کند، بگذارمان - خداوند تو را رحم کند -، تا در مسئله ات فکر و غور کنیم، اگر برای آن جوابی نزدمان بود خوب، در غیر آن برای می گوئیم که ما بدان علم نداریم.

اقوال ابن مسعود. علی و ابن عباس درباره قول عالم: نمی دانم

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۵۱) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ای مردم کسی که از علمی پرسیده شد، و آن را می دانست، باید آن را بگوید، و کسی که نزدش علم نبود، باید بگوید: خدا داناتر است، چون این از علم است، که برای آنچه نمی داند بگوید: خدا داناتر است، خداوند تبارک و تعالی به نبی اش گفته:

[قل ما استلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین]. (ص: ۸۶)

ترجمه: «بگو از شما بر تبلیغ حق هیچ مزدی نمی طلبم و از تکلیف کنندگان نیستم».^۲

و سعد بن نصر از عبدالله بن بشیر روایت نموده که: علی بن ابی طالب رضی الله عنه از مسئله ای پرسیده شد، گفت: من بدان علم ندارم، بعد از آن گفت: آه از سردی اش بر جگر، از آنچه نمی دانستم پرسیده شدم، و گفتم: نمی دانم.^۳ این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است. و دارمی این را از ابوالبختری و زاذان از علی، به اختصار تا همان قول خودش،

^۱ دارمی (۱۷۹).

^۲ صحیح. ترمذی (۳۲۵۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۳ دارمی (۱۷۷).

روایت کرده است، چنانکه در الکنز (۵/۲۴۳) آمده است، و ابوداود در تصنیف خود برای حدیث مالک، از یحیی بن سعید روایت نموده، که گفت: ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: وقتی که عالم (لااعلم)، «نمی دانم»، را ترک نمود، کلام و مقاله اش مصیبت زده شده است. و از مالک روایت است که گفت: ابن عباس می گفت: وقتی عالم (لاادری) «خبر ندارم» را ترک کند کلام و مقاله اش مصیبت زده شده است. این چنین در جامع بیان العلم (۲/۵۴) آمده است.

ادب عمر. علی و عثمان (رضی الله عنهما) در تعلیم

ابن سمعانی از مکحول روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه برای مردم صحبت می نمود و حدیث بیان می کرد، وقتی آنان را می دید صداهای شان را بلند می کنند و خسته شده اند، آنان را به بوستانی می برد.^۱ این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۳۱) از عبدالله بن مصعب روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب فرمود: در مهرهای زنان بر چهل اوقیه زیادت نکنید، اگرچه دختر ذی الغصه - یعنی قیس بن حصین حارثی - باشد، اگر کسی زیادت کند، زیادتش را در بیت المال می اندازم، آن گاه زنی از صف زنان، که قامتی بلند و بینی پهنی داشت برخاست و گفت: این حق تو نیست، پرسید: چرا؟ گفت: به علت این که خداوند عزوجل می گوید:

[و آتیتم احدا هن قنطاراً فلا تاخذوا منه شیئاً]. (النساء: ۲۰)

ترجمه: «و برای یکی آنان اگر مال زیادی هم داده باشید، از آن هیچ چیزی مگیرید».
عمر گفت: زنی به صواب رسید و مردی خطا نمود.^۲

و ابن عبدالبر در جامعش از محمد بن کعب قرظی روایت نموده، که گفت: مردی از علی رضی الله عنه مسئله ای را پرسید، و او درباره چیزی گفت، آن مرد گفت: امیرالمؤمنین، این طور نیست، ولی این طور و این طور است، علی رضی الله عنه گفت: به صواب رسیدی و خطا نمودم:

[و فوق کل ذی علم علیم]. (یوسف: ۷۶)

ترجمه: «و بالای هر صاحب علم عالمی است».

و ابن جریر این را به لفظ آن روایت نموده است، چنانکه در الکنز (۵/۲۴۱) آمده. و خطیب در راویان مالک از سعید بن مسیب روایت نموده که: عمر بن خطاب و عثمان بن عفان (رضی الله عنهما) در مسئله ای منازعه می نمودند، تا جایی که بیننده به سوی ایشان می گفت: ابداً با هم موافقت نخواهند کرد، ولی قبل از جدا شدن برسد بهتر و نیکوتر آن موافقت می نمودند. این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است.

^۱ یعنی: سخن را در نهال شانی و اشباه آن تغییر می داد تا رفع خستگی آنان شود. والله اعلم. م.

^۲ سند آن ضعیف است. ابن عبدالبر در الجامع (۱/ ۱۳۱) بیهقی (۷/ ۲۳۳) در سند آن مجالد بن سعید است که ضعیف است. همیشه می گوید: منقطع است زیرا از روایت شعبی از عمر است...

حاضر نشدن یک نفر در مجلس علم برای این که جماعتی علم حاصل کنند قصه عقبه بن عامر با قومش هنگامی که نزد پیامبر ﷺ آمدند

ابن عساکر از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با دوازده سوار آمدم، و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمدم، یارانم گفتند: آیا کسی برای ما شترهای مان را می چراند، تا ما برویم و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علم بیاموزیم، و وقتی او رفت و ما عودت نمودیم آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم، به او یاد دهیم؟ آن گاه من روزهایی آن عمل را انجام دادم، باز فکر نمودم و با خود گفتم: ممکن است من زیانمند باشم!! یارانم آنچه را می شنوند که من نمی شنوم، و چیزی را فرا می گیرند، که من از نبی خدا صلی الله علیه و آله فرا نمی گیرم، بنابراین روزی حاضر شدم، و از مردی شنیدم که می گوید: نبی خدا صلی الله علیه و آله گفت: «کسی که وضوی کامل نماید، از گنااهش چون طفل نوزاد پاک می گردد»، من از آن به تعجب افتادم، عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: چگونه، اگر سخن اول را می شنیدی متعجب تر می بودی؟ گفتم: آن را برایم اعاده کن - خداوند مرا فدایت گرداند - ، گفت: رسول خدا فرمود: «کسی در حالی بمیرد که به خدا شریک نمی آورد، خداوند برایش دروازه‌های جنت را باز می کند، و از هر کدامش که بخواهد داخل می شود، و جنت هشت دروازه دارد»، بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما بیرون گردید، و من روبرویش نشستم، او رویش را از من گردانید، و این عمل را چندین بار انجام داد، وقتی که بار چهارم بود، گفتم: ای نبی خدا - پدر و مادرم فدایت - چرا رویت را از من می گردانی؟ آن گاه رویش را به سویم گردانید و گفت: «آیا یکی برایت محبوب تر است یا دوازده؟» هنگامی که این حالت را دیدم به سوی یارانم برگشتم.^۱ این چنین در الکنز (۱/۷۷) آمده، و ابونعیم در الحلیه (۹/۳۰۷) مثل آن را روایت نموده است.

قصه عثمان بن ابی العاص همراه قومش هنگامی که نزد پیامبر ﷺ آمدند

طبرانی از عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در وفد ثقیف هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند من هم آمدم، ما لباس‌های خوب خویش را نزد دروازه پیامبر صلی الله علیه و آله بر تن نمودیم، و گفتند: چه کسی سواری‌های ما را برای ما حفاظت می کند؟ همه قوم رفتن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست داشتند و تخلف و بازماندن از وی برای شان ناخوشایند بود، عثمان می گوید: من که خردترین ایشان بودم گفتم: اگر خواسته باشید سواری‌های تان را به این شرط نگه می دارم، که وقتی بیرون شدید سواریم را برای من نیز نگه دارید، گفتند: این حق تو باشد، و آنان نزدش داخل شدند، و باز بیرون گردیده گفتند: با ما حرکت کن، گفتم: کجا؟ گفتند: به سوی اهلت، گفتم: از خانواده‌ام بیرون شدم، تا اینکه به دروازه پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم، و حالا همینطور بدون داخل شدن نزدش برگردم، و شما هم تعهدی به من سپرده‌اید که خود می دانید؟! گفتند: پس عجله کن، ما همه سؤال‌ها را از وی نموده‌ایم و دیگر نیازی برای سؤال کردن خود نیست، آن گاه داخل شدم و گفتم: ای رسول خدا، ای رسول خدا، به خداوند دعا کن که مرا در دین فقیه گرداند و علم نصیب نماید، گفت: «چه گفتی؟» گفته‌ام را برایش اعاده نمودم، فرمود: «مرا از چیزی

^۱ ضعیف. ابن عساکر و ابونعیم (۹/۳۰۷) طبرانی (۳۳۷/۱۷) در سند آن القاسم ابو عبدالرحمن است که متروک است: المجمع (۲۳/۱).

سؤال نمودی، که هیچ یک از یارانت مرا از آن نپرسیده‌اند، برو تو بر آنان امیر هستی و همچنان بر کسانی از قومت که نزدت می‌آیند... و حدیث را متذکر شده.^۱ هیشمی (۹/۳۷۱) می‌گوید: این را طبرانی روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح اند، غیر حکیم بن حکیم بن عباد که ثقه دانسته شده، و در روایت دیگری به اختصار آمده، و در آن گفته: آن گاه نزد رسول خدا ﷺ وارد شدم، و از وی مصحفی^۲ را که در نزدش بود خواستم و او آن را به من داد.

فراگیری و تکرار علم. سوال هایی که لازم است و سوال هایی که لازم نیست اصحاب و تکرار علم در مجلس پیامبر ﷺ و سوال‌های شان از وی

ابویعلی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما با نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم، - و شاید گفته باشد: تعداد ما شصت مرد بود - و برای ما حدیثی را بیان می‌نمود، سپس برای کارش داخل می‌شد، و ما آن را در میان خویش تکرار می‌کردیم، این را و باز این را، و در حالی بر می‌خاستیم که گویی در قلب‌های ما کاشته شده باشد.^۳ هیشمی (۱/۱۶۱) می‌گوید: در این یزید رقاشی آمده، و ضعیف می‌باشد. و طبرانی در الکبیر از ابوموسی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی نماز فجر را می‌گزارد، نزدیک او می‌شدیم، کسی از ما قرآن را از او می‌پرسید، و کسی از ما فرائض را از او می‌پرسید و کسی از ما تعبیر خواب را از او می‌پرسید.^۴ هیشمی (۱/۱۵۹) می‌گوید: در این محمدبن عمر رومی آمده، ابوداود و ابوزرعه وی را ضعیف دانسته‌اند، و ابن حبان ثقه‌اش دانسته.

قول فضاله بن عبید برای یارانش در این باره

طبرانی در الکبیر از فضاله بن عبید رضی الله عنه روایت نموده است، زمانی که اصحابش نزد وی می‌آمدند می‌گفت: درس بخوانید و بشارت بدهید و زیادت نمایید - خداوند برای شما خیر بیفزاید، و شما را دوست داشته باشد و کسی که شما را دوست می‌دارد دوست بدارد - مسائل را بر ما عرضه کنید، چون اجر آخر آن مثل اجر اول آنست، و کلامتان را با استغفار همراه سازید. هیشمی (۱/۱۶۱) می‌گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‌اند.

سخنان ابوسعید. علی. ابن مسعود و ابن عباس (رضی الله عنهم) درباره تکرار علم

طبرانی در الأوسط از ابونضره روایت نموده، که گفت: به ابوسعید رضی الله عنه گفتم: برای ما بنویس، گفت: برای تان نمی‌نویسم و هرگز آن را قرآن نمی‌گردانم، ولی از ما چنانکه از نبی خدا گرفتیم بگیرید، ابوسعید می‌گفت: حدیث بیان کنید، زیرا برخی از حدیث برخی دیگر را به یاد می‌آورد. هیشمی (۱/۱۶۱) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح

^۱ صحیح. طبرانی (۹/۴۰) هیشمی (۹/۳۷۰).

^۲ صحیفه‌ای را که در آن آیاتی از قرآن بود.

^۳ ضعیف. ابویعلی (۴۰۹۱) در سند آن یزید الرقاشی ضعیف است: المجمع (۱/۱۶۱).

^۴ ضعیف. طبرانی در الکبیر و بیهقی در السنن (۵/۲۵۵) در آن محمد بن عمر الرومی است که ابوداود و دیگران ضعیفش دانسته‌اند: المجمع (۱/۱۵۹).

اند. و حاکم (۱/۹۴) و ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۱۱) این را از ابوسعید روایت نموده‌اند که گفت: حدیث را تکرار کنید، چون تکرار حدیث، حدیث را تازه نگه می‌دارد. و حاکم (۱/۹۵) از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: حدیث را تکرار نمایید، اگر چنین نکنید کهنه می‌شود. ابن ابی شیبه هم این را از علی رضی الله عنه چنانکه در جامع العلم (۱/۱۰۱) آمده، روایت نموده، و در اولش افزوده: یک دیگر را زیارت کنید، و در روایتش آمده: (علم تان) کهنه می‌شود. و حاکم (۱/۹۵) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: حدیث را تکرار نمایید، چون ذکر حدیث حیاتش است. و نزد ابن عبدالبر در العلم (۱/۲۲) از ابن مسعود روایت است که گفت: درس خواندن نماز است. و نزد وی (۱/۲۴) از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: تکرار و یاد علم در برخی از شب، از زنده داری آن برایم محبوب‌تر است.

عمر و پرسیدن سه مسئله از علی و خوشحالی‌ش به پاسخ وی

طبرانی در الأوسط از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: ای ابوالحسن بسا اوقات حاضر بوده‌ای و ما غائب بوده‌ایم، و بسا اوقات حاضر بوده‌ایم و غائب بوده‌ای، سه مسئله را از تو می‌پرسم، آیا درباره آن‌ها علم داری؟ علی گفت: آن‌ها کدام اند؟ گفت: مردی، مردی را دوست می‌دارد، در حالی که خیری را از وی ندیده است، و مردی، مردی را بد می‌برد، در حالی که شری را از وی ندیده است، گفت: آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ارواح در هوا لشکرهای بسیج شده‌اند، و با هم روبرو می‌شوند و نزدیک می‌گردند، آنانی که از ایشان باهم تعارف حاصل نمودند نزدیک می‌شوند، و آنانی که یکدیگر را نشناختند با هم اختلاف می‌کنند»، گفت: یکی، و افزود: مردی حدیثی را بیان می‌کند و ناگهان آن را فراموش می‌نماید، و ناگهان آن را به یاد می‌آورد، علی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: «هر قلبی برای خود ابری چون ابر مهتاب دارد، در حالی که مهتاب روشنی می‌دهد ناگهان ابری جلویش را می‌گیرد و تاریک می‌شود، و ناگهان از او دور می‌گردد و روشن می‌شود، و در حالی که مرد حدیثی را بیان می‌کند، ناگهان همان ابر جلویش را می‌گیرد و فراموش می‌نماید، و وقتی از وی دور می‌شود به یاد می‌آورد»، عمر گفت: دو، گفت: و مردی خواب می‌بیند بعضی از آن‌ها راست می‌باشد، و برخی شان دروغ، گفت: آری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که می‌گفت: «هر بنده و کنیز^۱ که می‌خواهد، و در خواب فرو می‌رود، روحش به عرش برده می‌شود، روح شخصی که نزد عرش بیدار می‌شود، خوابش راست می‌آید، و روح شخصی که به عرش نرسیده بیدار می‌شود، خوابش دروغ می‌آید»، عمر گفت: سه چیز بود که در طلب آن‌ها بودم، ستایش خدایی راست که قبل از مرگ آن‌ها را به دست آوردم.^۲ همیشه (۱/۱۶۲) می‌گوید: در این ازهر بن عبدالله آمده، عقیلی گفته: حدیث وی از ابن عجلان غیر محفوظ است، و این حدیث از

^۱ یعنی بنده و کنیز خداوند عزوجل که تمام انسانان را شامل می‌شود نه غلام و کنیز انسان‌ها، و هدف از آن مرد و زن می‌باشد. م.

^۲ ضعیف. حاکم (۴/۲۴۰، ۴۲۰) بغدادی (۸/۲۰۶) ابن عساکر (۳/۴۰۷) در سند آن ازهر بن عبدالله است که صدوق است و در مورد وی سخنانی در مورد ناصبی بودنش گفته شده. نگا: التهذیب (۱/۲۰۴) التقریب (۱/۵۲) المیزان (۱/۱۷۳، ۱/۳۳۹).

حدیث اسرائیل از ابواسحاق از حارث از علی به شکل موقوف دانسته و شناخته می‌شود، و بقیه رجال آن ثقه دانسته شده‌اند.

سؤال عمر رضی الله عنهما از ابن عباس (رضی الله عنهما) در مورد اختلاف این امت

سعید بن منصور، بیهقی و خطیب در الجامع از ابراهیم تیمی روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه روزی خلوت اختیار نمود، و با خودش صحبت می‌کرد، در این موقع کسی را نزد ابن عباس (رضی الله عنهما) فرستاد و گفت: این امت چگونه اختلاف می‌کند، در حالی که کتابش یکی است، نبی اش یکی است و قبله اش یکی است؟ ابن عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، قرآن بر ما نازل گردید، ما آن را خواندیم و دانستیم که در مورد چه نازل شده است، بعد از ما اقوامی می‌آیند، قرآن را می‌خوانند و نمی‌دانند که در مورد چه نازل شده است، بنابراین برای هر قومی درباره آن رأی می‌باشد، و وقتی هر قومی در آن رأی پیدا نمود اختلاف می‌کنند، وقتی اختلاف نمودند، با هم می‌جنگند، عمر وی را توبیخ نمود و بر وی بانگ برآورد، و ابن عباس برگشت، باز وی را بعد از این که آنچه را او گفته بود درک نمود و درست یافت طلب نمود، می‌گوید: باز وی را بعد از این که آنچه را او گفته بود درک نمود و درست یافت طلب نمود، می‌گوید: بعد از آن گفت: آری، دوباره بگو. این چنین در الکنز (۱/۲۲۸) آمده است.

سؤال عمر رضی الله عنهما از اصحابش درباره معنای آیه‌ای و تعجب او از جواب ابن عباس

عبد بن حمید و ابن المنذر از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن خطاب فرمود: امشب آیه‌ای را خواندم که خوابم نبرد:

[ایود احدکم آن تکون له جنه من نخیل و اعناب]. (البقرة: ۲۲۶)

ترجمه: «آیا دوست دارد یکی از شما که باشد برایش باغی از درختان خرما و انگور».

هدف از این چیست؟ برخی از قوم گفتند: خدا داناتر است؟ گفت: من می‌دانم که خدا داناتر است، ولی برای علتی پرسیدم، که اگر نزد یکی از شما علمی باشد و در آن باره چیزی شنیده باشد، آنچه را شنیده خبر بدهد، آنان سکوت اختیار نمودند، مرا دید که آهسته صحبت می‌نمایم، گفت: ای برادرزاده‌ام بگو، و خود را حقیر مشمار، گفتم: هدف و مطلوب آن عمل است، گفت: چگونه هدف آن عمل است؟ گفتم: چیزی بود که در قلبم انداخته شد و آن را گفتم، آن گاه وی مرا ترک نمود، و خودش شروع به تفسیر آن نمود، راست گفتمی ای برادرزاده‌ام، هدف آن عمل است، ابن آدم وقتی سنش بزرگ شود و عیالش زیاد گردد، خیلی‌ها به باغ نیازمند می‌باشد، و ابن آدم روز قیامت خیلی‌ها به عملش نیازمند می‌باشد، راست گفتمی، ای برادرزاده‌ام.^۱ این را همچنان ابن المبارک و ابن جریر و

^۱ بخاری (۴۵۳۸).

ابن ابی حاتم و حاکم به معنای آن به اختصار روایت کرده‌اند، چنانکه در الکنز (۱/۲۳۴) آمده، و حاکم (۳/۵۴۲) آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است.

سؤال عمر رضی الله عنه از ابن عباس (رضی الله عنهما) درباره آنچه از سوره نصر او را به دشواری افکنده بود

سعید بن منصور، ابن سعد، ابویعلی، ابن جریر، ابن المنذر، طبرانی، ابن مردویه، ابن نعیم و بیهقی هر دو در الدلائل از ابن عباس روایت نموده‌اند که گفت: عمر مرا با شیخ‌های بدر داخل می‌نمود، عبدالرحمن بن عوف به او گفت: چرا این جوان را با ما داخل می‌کنی، در حالی که ما پسرانی مثل وی داریم؟ گفت: وی از کسانی است که می‌دانید و روزی ایشان را دعوت نمود و مرا هم فراخواند، و در آن روز دانستم مرا فقط به خاطری فراخوانده است که چیزی از من به شما نشان دهد، گفت: درباره قول خداوند متعال چه می‌گویید:

[اذا جاء نصر الله و الفتح]. (النصر: ۱)

ترجمه: «وقتی که نصرت خدا و فتح فرا رسید».

تا این که سوره را ختم نمود، بعضی از ایشان گفتند: خداوند متعال به ما امر نموده است، وقتی که نصرت خدا آمد و فتح نصیب ما شد، وی را بستاییم، و از وی طلب مغفرت نماییم، و برخی دیگر گفتند: نمی‌دانیم، بعضی دیگر هم چیزی نگفتند: آن گاه به من گفت: ای ابن عباس، تو هم همینطور می‌گویی؟ گفتم: نخیر، گفت: پس چه می‌گویی؟ گفتم: هدف از آن اخل رسول خداست، که خداوند بدین وسیله به او خبر داد، وقتی نصرت خدا بیاید و فتح نصیب گردد و مردم را ببینی، و فتح هم فتح مکه است، همان نشانه مرگ تو است، بنابراین:

[فسبح بحمد ربك و استغفره انه كان توابا].

ترجمه: «پروردگارت را به پاکی یاد کن، و از وی آمرزش بخواه، که او پذیرنده توبه است».

عمر گفت: من هم همان را می‌دانم که تو می‌دانی. این چنین در الکنز (۱/۲۷۶) آمده است. و ابونعیم آن را در الحلیه (۱/۳۱۷) به مثل آن روایت کرده است. و حاکم (۳/۵۳۹) آن را از ابن عباس روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه مرا با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می‌نمود، عبدالرحمن بن عوف به او گفت: آیا از وی سؤال می‌کنی... و مثل آن را به اختصار ذکر نموده، و باز گفته است: این حدیث به شرط شیخین صحیح است، و ذهبی هم با او موافقت کرده است.

مذاکره و گفت و شنود عمر و ابن عباس (رضی الله عنهما) درباره آیه‌ای و در مورد علی رضی الله عنه

زبیر بن بکار در الموفقیات از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: از عمر بن خطاب رضی الله عنه درباره قول خداوند عزوجل پرسیدم:

[یا ایها الذین آمنوا لا تسالوا عن اشیاء آن تبدلکم تسؤکم]. (المائدة: ۱۰۱)

ترجمه: «ای مؤمنان از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای تان آشکار شود شما را غمگین سازد».

گفت: مردانی از مهاجرین بودند، که در نسب‌های شان چیزی بود، بنابراین روزی گفتند: به خدا سوگند، دوست داریم، که خداوند درباره نسب ما قرآن نازل کند، آن گاه خداوند آنچه را نازل نمود، که تلاوت نمودی، بعد از آن به من گفت: این صاحب تان - یعنی علی بن ابی طالب رضی الله عنه - اگر متولی [خلافت] شود زهد پیشه کند، ولی از عجب وی به نفس خودش می‌ترسم که وی را ببرد، گفتم: ای امیرالمؤمنین، صاحب ما کسی است که قسم به خدا خودت او را دانسته‌ای!! چه می‌گویی: وی نه تغییر نموده و نه تبدیلی در خود آورده و نه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روزهای صحبتش خشمگین ساخته است؟ گفت: و نه دختر ابوجهل که وی می‌خواست او را بالای فاطمه خواستگاری نماید؟^۱ گفتم: خداوند درباره معصیت آدم علیه السلام گفته:

[وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عِزْمًا]. (طه: ۱۱۵)

ترجمه: «و برایش عزمی نیافتیم».

صاحب ما نیز خشمگین ساختن رسول خدا صلی الله علیه و آله را اراده نموده بود، ولیکن خیال و اندیشه‌هایی هستند که هیچ کس توانایی دفع آنان را از نفس خود ندارد، و بسا اوقات این امر از فقیه در دین خدا و عالم به امر خدا نیز سر می‌زند، ولی وقتی بر آن تنبیه شود بر می‌گردد و رجوع می‌کند، گفت: ای ابن عباس: کسی گمان کند، که وی وارد بحرهای شما می‌شود و در آن همراه تان فرو می‌رود، و به قعر و ژرفنای آن می‌رسد، بدون تردید یک عمل ناشدنی را پنداشته است. این چنین در المنتخب (۵/۲۲۹) آمده است.

سؤال ابن عمر از عایشه در مورد حدیثی که ابوهریره آن را درباره جنازه‌ها روایت می‌کرد

مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت نموده که وی از پدرش حدیث بیان نمود که وی نزد عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) نشسته بود، که ناگهان خباب^۲ - صاحب المقصوره - ظاهر شد و گفت: ای عبدالله بن عمر، آیا آن چه را ابوهریره می‌گوید نمی‌شنوی!! می‌گوید: وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که می‌گفت: «کسی که با جنازه‌ای از خانه صاحب جنازه بیرون شود و بر وی نماز بگزارد و تا دفن شدنش دنبالش کند، برایش دو قیراط اجرا می‌باشد، هر قیراط مثل احد، و کسی که بر وی نماز بگزارد و باز برگردد، برایش اجری مثل احد می‌باشد»، آن گاه ابن عمر خباب را نزد عایشه (رضی الله عنها) فرستاد، که وی را از قول ابوهریره بپرسد و باز برگشته او را از قول عایشه باخبر سازد، ابن عمر قبضه‌ای از سنگ ریزه‌های مسجد را گرفت، و آن را در دستش پهلوی داد، تا این که برگشت، و گفت: عایشه فرمود: ابوهریره راست گفته است، آن گاه ابن عمر سنگ ریزه‌هایی را که در دستش بود

^۱ علی رضی الله عنه دختر ابوجهل را خواستگاری نمود، و از این فاطمه (رضی الله عنها) خبر شد، و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: قومت می‌پندارند که تو برای دخترانت خشمگین نمی‌شوی، و علی دختر ابوجهل را نکاح می‌کند، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و گفت: «فاطمه پاره‌ای از من است، و من بد می‌برم که برایش بدی برسد، به خدا سوگند، دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد یک مرد جمع نمی‌شوند»، بنابراین علی خواستگاری وی را گذاشت. به نقل از بخاری.

^۲ مدنی است، و گفته شده که از اصحاب است، و از ابوهریره و عایشه روایت نموده است.

بر زمین زد، و بعد از آن گفت: به درستی ما در قیراطهای زیادی تقصیر نمودیم.^۱ این چنین در الترغیب (۵/۳۰۲) آمده است. و حاکم (۳/۵۱۰) این را از ولید بن عبدالرحمن به سیاق دیگری به معنای آن روایت نموده، و افزوده است: ابوهریره گفت: ما را از رسول خدا ﷺ درخت کاری مصروف و مشغول نگه نمی داشت و نه خرید و فروش در بازارها، من فقط از رسول خدا ﷺ کلمه‌ای را طلب می نمودم، که به من می آموخت، یا خوردنی را که به من می خوراند، ابن عمر گفت: ای ابوهریره، تو از ما ملتزم تر با رسول خدا بودی، و عالم تر به حدیث وی هستی.^۲ و به این سیاق این را ابن سعد (۴/۳۳۲) از ولید روایت نموده، مگر این که وی قول ابن عمر را ذکر نموده است. حاکم می گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند.

قول ابن عباس درباره قلت و کمی سئوال‌های اصحاب از پیامبر ﷺ

طبرانی در الکبیر از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: قومی را بهتر از اصحاب رسول خدا ﷺ ندیدم، وی را به جز از سیزده مسئله تا وفات نمودنش دیگر سئوال نمودند، و همه آنها در قرآن است:

[يسألونك عن الشهر الحرام]،

«تو را از ماه حرام می پرسند»،

و [يسألونك عن الخمر والميسر]،

«تو را از شراب و قمار می پرسند»،

و [يسألونك عن اليتيم]،

«تو را از یتیمان می پرسند»،

و [يسألونك عن الحيض]،

«تو را از حیض می پرسند»،

و [يسألونك عن الانفال]،

«تو را از مال غنیمت می پرسند»،

و [يسألونك ماذا ينفقون]،

«تو را می پرسند که چه نفقه کنند».

و جز از آنچه که به نفع شان بود نمی پرسیدند، گفت: نخستین کسی که در خانه طواف نموده، ملائک است، و در میان حجر تا رکن یمانی قبرهایی از قبور انبیاست، و نبیی را چون قومش اذیت می نمود، از میان آنان بیرون می شد، و در آنجا خداوند را عبادت می کرد تا این که می مرد.^۳ هیشمی (۱/۱۵۸) می گوید: در این عطاء بن سائب آمده، و

^۱ مسلم در جنایز (۵۶) و بخاری به مانند آن. ابن حبان (۳۰۷۹).

^۲ صحیح حاکم (۳/۵۱۰) احمد (۲/۲).

^۳ ضعیف طبرانی. در سند آن عطاء بن سائب ضعیف است. نگا: المجمع (۱/۳۵۸).

ثقه می‌باشد، ولی مختلط شده بود و بقیه رجال آن رجال ثقه‌اند. بزار هم این را، چنانکه در الاتقان آمده، روایت نموده است.

سؤال زنان انصار از دین و سؤال ام سلمه از پیامبر ﷺ درباره احتلام

ابن عبدالبر در العلم (۱/۸۸) از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: چه زنان نیکو و خوبی‌اند زنان انصار، حیا آنان را باز نمی‌داشت که از دین بپرسند و در آن تفقه حاصل نمایند.^۱

و احمد از ام سلمه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: من مجاور و نزدیک ام سلمه (رضی الله عنها)، همسر پیامبر ﷺ بودم، ام سلیم گفت: ای رسول خدا، چه فکر می‌کنی وقتی زن در خواب ببیند که شوهرش با وی جماع و مقاربت نمود آیا غسل می‌کند؟ او سلیم گفت: دست هایت در خاک ای ام سلیم!! زنان را نزد رسول خدا ﷺ رسوا نمودی، ام سلیم گفت: خداوند از حق حیا نمی‌کند، و بر ما لازم است که پیامبر ﷺ را از آنچه برای ما اشکال ایجاد می‌کند بپرسیم، چون این پرسیدن از کور بودن مان در آن مورد بهتر است، آن گاه پیامبر ﷺ فرمود: «دست هایت در خاک، ای ام سلیم، وقتی آب را بیابد^۲ بر وی غسل لازم است»، ام سلمه گفت: ای رسول خدا، آیا زن آب دارد؟ پیامبر ﷺ گفت: «پس چگونه پسرش مشابه وی می‌آید؟ آنان امثال مردان‌اند».^۳ هیشمی (۱/۱۶۵) می‌گوید: این حدیث در صحیح به اختصار آمده، و در اسناد احمد در میان ام سلیم و اسحاق انقطاع است.

آن چه از کثرت سؤال ناشی می‌شد. و انکار ابن مسعود در آن مورد

بزار از سعد رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردم گاهی درباره چیزی که حلال بود از رسول خدا ﷺ سؤال می‌نمودند و به سبب اصرار ورزیدن شان در سؤال آن چیز حرام می‌شد.^۴ هیشمی (۱/۱۵۸) می‌گوید: در این قیس بن ربیع آمده، شعبه و سفیان ثقه‌اش دانسته‌اند، و احمد و یحیی بن معین و غیرشان ضعیفش دانسته‌اند. و بزار از جابر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: آیه لعان بر اثر کثرت سؤال نازل گردید. هیشمی می‌گوید: و رجال آن ثقه‌اند. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: روزی از وی بسیار سؤال نمودند، وی گفت: ای حاربن قیس - یعنی حارث بن قیس - چه فکر می‌کنی هدف از سؤال‌های شان چیست؟ گفت: تا آن را بدانند و باز ترکش کنند، گفت: راست گفتمی، سوگند به ذاتی که معبودی جز وی نیست.^۵ هیشمی گفته: رجال آن ثقه دانسته شده‌اند.

^۱ ابن عبدالبر در الجامع (۸۸ / ۱) مسلم (۳۳۲).

^۲ یعنی: اگر انزال شود و آب منی از وی خارج شود. م.

^۳ سند آن ضعیف است. احمد (۳۰۶ / ۶) سند آن بین ام سلیم و اسحق منقطع است اما اصل حدیث در صحیحین است: بخاری

(۱۳۰) مسلم (۳۱۲) در کتاب حیض.

^۴ ضعیف. بزار. در سند آن قیس بن ربیع است که احمد و دیگران وی را ضعیف دانسته‌اند: المجمع (۱ / ۱۵۸).

^۵ المجمع (۱ / ۱۵۸).

انکار اصحاب از سنوآل درباره آنچه واقع نشده

ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۴۳) از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت ای مردم از آنچه واقع نشده و نیست سنوآل نکنید، چون عمر کسی را که از چیزی سنوآل می نمود که واقع نشده بود و نبود لعنت می نمود. و نزد وی (۲/۱۴۲) هم چنان از طاووس روایت است که گفت: برای هیچ کسی حلال نیست، از چیزی سنوآل کند که واقع نشده و نیست، خداوند تبارک و تعالی درباره آن چه شدنی است فیصله نموده است.^۱ و هم چنین (۲/۱۴۲) از خارجه بن زید بن ثابت و او از پدرش رضی الله عنه روایت نموده که: وی نظرش را در مورد چیزی که از وی پرسیده می شد نمی گفت: تا این که می پرسید: این واقع شده یا خیر؟ اگر واقع نشده بود، درباره اش چیزی نمی گفت: و اگر واقع شده بود، درباره اش سخن می گفت. می گوید: و چون از مسئله ای پرسیده می شد می گفت: آیا واقع شده؟ به وی گفته می شد: ای ابوسعید واقع نشده، ولی ما آن را پیش بینی می کنیم، می گفت: بگذاریدش. اگر واقع شده بود، به آن ها خبر می داد. و از مسروق روایت است که گفت: ابی بن کعب رضی الله عنه را از مسئله ای پرسیدم، گفت: آیا این تا به حال اتفاق افتاده؟ گفتم: نخیر، گفت: تا پیدا شدنش راحتم بگذار. و ابن سعد (۳/۵۰۰) این را از مسروق روایت نموده، و افزوده است: گفت: احتمال بگذار تا پیدا شود، و چون به وجود آمد درباره رأی مان برایت کوشش و اجتهاد می کنیم. و ابن سعد (۳/۲۵۶) از عامر روایت نموده، که گفت: عمار رضی الله عنه از مسئله ای پرسیده شد و گفت: آیا این تاکنون اتفاق افتاده؟ گفتند: نخیر، گفت: پس ما را، تا اتفاق بیفتد و به وجود آید، بگذارید و وقتی به وجود آمد، برای شما بیان می کنیم.

آموختن قرآن و تعلیم و قرآنت آن برای قوم

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ترغیب مردی به آموختن قرآن که از خریدن و فایده نمودن خود برایش حکایت کرد

طبرانی از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده که: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا، سهم بنی فلان را خریدم و در آن اینقدر و اینقدر فایده نمودم، گفت: «آیا تو را به آن چه که از آن فایده بیشتری دارد خبر ندهم؟» گفت: آیا پیدا می شود؟ گفت: «مردی که ده آیت را بیاموزد»، آن مرد رفت و ده آیت را آموخت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و خبرش داد.^۲ هیشمی (۷/۱۶۵) می گوید: این را طبرانی در الکبیر و الأوسط روایت نموده است و رجال آن رجال صحیح اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم دادن فضیلت سوره فاتحه برای ابی بن کعب

بیهقی از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا تو را از سوره ای آگاه نسازم که مثل آن نه در تورات نازل شده، نه در انجیل، نه در زبور و نه هم در قرآن؟» گفتم: آری، گفت: «من امیدوارم که قبل از

^۱ دارمی (۱۲۱).

^۲ صحیح. طبرانی (۳۱۱ / ۸) نگا: المجمع (۷ / ۱۶۵).

بیرون رفتنت از در آن را فرا بگیری»، بعد رسول خدا ﷺ برخاست و من هم با او برخاستم، و شروع به صحبت نمود، دستم در دستش بود، و من از ترس این که قبل از خبر دادن آن به من بیرون رود، شروع به تأخیر نمودن کردم، هنگامی که به در نزدیک شدم گفتم: ای رسول خدا، سوره‌ای که به من وعده نمودی؟ گفت: «وقتی که به نماز ایستادی چگونه می‌خوانی؟» من فاتحه‌الکتاب را خواندم، فرمود: «این است، این است، و این سبع مثانی است، که خداوند تعالی گفته است:

[و لقد آتینا سبعا من المثانی و القرآن العظیم]. (الحجر: ۸۷)

ترجمه: «ما به تو سروه حمد و قرآن عظیم دادیم».

و این همان است که به من داده شده است».^۱ این چنین در الکنز (۱/۲۲۰) آمده است.

پیامبر ﷺ و تعلیم اهل صفة

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۴۲) روایت نموده، که گفت: روزی ابوطلحه در حالی آمد، که رسول خدا ﷺ ایستاد بود، و به اصحاب صفة قرائت می‌آموخت، و پاره سنگی بر شکمش بود، که بدان کمرش را از گرسنگی استوار نگه می‌داشت.^۲

ابوموسی و قرائت قرآن برای قومی و گوش دادن پیامبر ﷺ برایش

ابویعلی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ابوموسی رضی الله عنه در خانه‌اش نشست، و تعدادی از مردم نزدش جمع شدند، وی شروع نمود و قرآن را برای آنان تلاوت می‌کرد، آن گاه مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا خبر شگفت‌انگیزی را از ابوموسی به تو نرسانم، در خانه‌ای نشسته و مردمانی نزدش جمع شده‌اند، و او برای شان قرآن تلاوت می‌کند، رسول خدا ﷺ گفت: «آیا می‌توانی مرا در جایی بنشانی که هیچ کسی از ایشان مرا نبیند؟» گفت: آری، می‌افزاید: آن گاه رسول خدا ﷺ بیرون گردید، می‌گوید: و آن مرد وی را در جایی نشانید، که هیچ کسی از ایشان او را نمی‌دید، و قرائت ابوموسی را شنید، فرمود: «وی بر نیی از نی‌های آل داود قرائت می‌کند».^۴ هیشمی (۹/۳۶۰) می‌گوید: این را ابویعلی روایت نموده، و اسناد آن حسن است. و ابن عساکر این را به مثل آن، چنانکه در الکنز (۷/۹۴) آمده، روایت کرده است.

ابوموسی و تعلیم قرآن در جامع بصره

^۱ صحیح احمد (۱۵۸/۴) ابن خزیمه (۵۰۰) نکا: الصحیحة (۵۸۲/۲).

^۲ ابونعیم (۳۴۲/۱) طبرانی (۱۱۴/۲۵).

^۳ یعنی: بر لهجه‌های آل داود علیه السلام قرآن می‌خواند. م.

^۴ حسن لغیره. ابویعلی (۴۰۹۶) ابن حجر آن را در مطالب العالیة (۴۳۶) ذکر کرده است. بوصیری آن را به علت ضعف یزید الرقاشی ضعیف دانسته و هیشمی آن را حسن دانسته است. می‌گوییم: این حدیث شاهی از حدیث ابوموسی دارد و اصل آن در صحیحین و المطالب (۴۰۳۷) می‌باشد.

ابن سعد (۴/۱۶۲) از انس به مالک روایت نموده، که گفت: اشعری مرا نزد عمر رضی الله عنه فرستاد، عمر گفت: اشعری را چگونه ترک نمودی؟ به او گفتم: وی را در حالی ترک نمودم، که به مردم قرآن می‌آموخت گفت: وی عاقل و زیرک است، ولی این سخن را به گوشش نرسان. بعد از آن به من گفت: اعراب را چگونه ترک نمودی؟ گفتم: اشعری‌ها را؟ گفت: نخیر، بلکه اهل بصره را، گفتم: آنان اگر این را بنشوند، برای شان گران تمام می‌شود، گفت: پس این را به آنان نرسان، آنان اعراب‌اند، مگر این که خداوند مردی را جهاد در راه خدا نصیب گرداند. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۶) از ابورجاء عطاردی روایت نموده، که گفت: ابوموسی اشعری در این مسجد، مسجد بصره دور ما می‌گشت، و در حلقه ما می‌نشست، و انگار که من به سویش در میان دو جامه سفید نگاه می‌کنم، و او به من قرآن می‌آموزد، و این سوره را از وی فرا گرفتم:

[اقرا باسم ربك الذی خلق]. (العلق: ۱)

ترجمه: «بخوان به نام پروردگارت، ذاتیکه آفریده است».

ابورجاء گفت: این نخستین سوره‌ای بود که بر محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد.

علی و حفظ قرآن بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

ابونعیم در الحلیه (۱/۶۷) از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت، قسم خوردم - یا سوگند یاد نمودم - که چادرم را از پشتم تا جمع نمودن و حفظ کردن آنچه در میان دو لوح است نگذارم، بنابراین تا حفظ قرآن چادرم را از پشتم نگذاشتم.

ابن عمر و فراگیری سوره بقره در چهار سال

ابن سعد (۴/۱۲۱) از میمون روایت نموده که: ابن عمر (رضی الله عنهما) سوره بقره را در چهار سال فرا گرفت.

سلمان و قرائت سوره یوسف در مسجد مدائن

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۰۳) از عبیدبن ابی الجعد از مردی از اشجع روایت نموده، که گفت: مردم در مدائن شنیدند، که سلمان رضی الله عنه در مسجد است، بنابراین نزدش آمدند، و به سویش رجوع نمودند حتی که در حدود یک هزار نفر جمع گردید، می‌گویند: آن گاه وی برخاست، و شروع نموده گفت: بنشینید، بنشینید، هنگامی که نشستند، سوره یوسف را تلاوت کرد، آنان پراکنده شدند و رفتند حتی که در حدود صد تن باقی ماند، در این فرصت وی خشمگین شد و گفت: سخن آراسته به دروغ را می‌خواستید!! من که کتاب خدا را برای تان خواندم رفتید!!

ابن مسعود و تعلیم قرآن و ترغیبش به آن برگردد و قرآن بیاموزد

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: وی آیه‌ای را به مردی تعلیم می‌داد و می‌خواند، و بعد از آن می‌گفت: این از آنچه آفتاب بر آن طلوع نموده بهتر است - یا از آنچه بر روی زمین است -، و این سخن را در همه قرآن می‌گفت. و در روایتی آمده: ابن مسعود وقتی صبح می‌نمود، مردم در منزلش نزد وی می‌آمدند، می‌گفت: در جاهای تان باشید، بعد از آن کنارشان عبور می‌نمود و به آنان قرآن را می‌آموخت، و می‌گفت: ای فلان در کدام سوره هستی؟ و او برایش خبر می‌داد که در کدام آیت است، و او همان آیتی را شروع می‌نمود، که دنبال آن قرار داشت، و باز می‌گفت: آن را فراگیر، که برایت از آنچه در میان آسمان و زمین است، بهتر است، و آن مرد در مورد همان آیت بر این باور می‌شد، که در قرآن از آن بهتر نیست، باز کنار دیگری عبور می‌نمود، و در مورد آیتی [که می‌خواند] برایش مثل قولی قبلی را می‌گفت، تا این که آن را به همه شان می‌گفت. هیشمی (۷/۱۶۷) می‌گوید: همه‌اش را طبرانی روایت نموده، و رجال همه‌اش ثقه‌اند. و بزار از ابن مسعود روایت نموده، که وی می‌گفت: به این قرآن چنگ زنید، چون قرآن مهمانی خداست، و کسی از شما که توانست چیزی از مهمانی خدا بگیرد، باید این کار را انجام دهد، به دلیل این که علم منوط به فرا گرفتن است. هیشمی (۱/۱۲۹) می‌گوید: بزار این را در حدیث طویلی روایت نموده، و رجال آن ثقه دانسته شده‌اند. و نزد ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۰) از ابن مسعود روایت است که گفت: این قرآن مهمانی خداست، کسی که از شما توانست چیزی از آن را بیاموزد، باید این کار را انجام بدهد، چون خالی‌ترین خانه‌ها از خیر خانه‌ای است، که در آن از کتاب خدا چیزی نیست، و خانه‌ای که در آن از کتاب خدا چیزی نیست، چون خانه خراب است که آباد کننده‌ای ندارد، و شیطان از خانه‌ای که در آن سوره بقره شنیده می‌شود بیرون می‌گردد.

دستور عمر رضی الله عنه برای مردی که از نزد دروازه‌اش برگردد و قرآن بیاموزد

ابن ابی شیبه از حسن^۱ روایت نموده، که گفت: مردی بود که به کثرت به درب عمر می‌آمد، عمر رضی الله عنه به او گفت: برو و کتاب خدا را بیاموز، آن مرد رفت، و عمر مدتی وی راندید، تا این که بار دیگر با وی روبرو گردید، و گویی که می‌خواست با این برخورد حضرت عمر را سرزنش کند گفت: در کتاب خدا چیزی را یافتم، که از درب عمر مرا بی نیاز گردانید. این چنین در الکنز (۱/۲۱۷) آمده است.

چه اندازه‌ای از قرآن برای هر مسلمان لازم است که فراگیرد

عبدالرزاق از عمر روایت نموده، که گفت: برای هر مرد مسلمان لازم است که شش سوره را فراگیرد: دو سوره برای نماز صبح، دو سوره برای مغرب و دو سوره برای نماز عشاء. این چنین در الکنز (۱/۲۱۷) آمده است. و حاکم و بیهقی از مسوربن مخرمه روایت نموده‌اند که وی از عمر بن خطاب شنید که می‌گفت: سوره بقره، سوره نساء، سوره مائده، سوره حج، و سوره نور را فراگیرید، چون در این‌ها فرائض است. و نزد ابوعبید از حارثه بن

^۱ ابن ابی شیبه (۷/۲۳۶) حسن بصری از عمر نشنیده است.

مضرب روایت است که گفت: عمر به ما نوشت که سوره‌های نساء، احزاب و نور را فراگیرید. و هم چنان نزد وی و سعید بن منصور و ابوالشیخ و بیهقی از عمر روایت است که گفت: سوره توبه را بیاموزید؛ و سوره نور را به زنان تان یاد دهید، و به آنان زیورآلات نقره بپوشانید. این چنین در الکنز (۱/۲۲۴) آمده است.

کسی که قرآن برایش مشقت آورد و گران تمام شود چه بکند

عبدالغافر بن سلامه حمصی در تاریخش از ابوریحانه رضی الله عنه یار پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده، که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم، و به او از فراموش کردن قرآن و مشقتش شکایت کردم، گفت: «آن چه را توانایی اش را نداری به دوش مکش، و زیاد سجده نما». ^۱ عمیره می‌گوید: ابوریحانه به عسقلان آمد، و خیلی زیاد سجده می‌نمود. این چنین در الاصابه (۲/۱۵۶) آمده است.

ترجیح اشتغال به قرآن

حاکم (۱/۱۰۲) از قرظ بن کعب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: به قصد عراق بیرون شدیم، عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز همراه مان تا صرار ^۲ تشریف آورد، در آنجا وضو نمود و گفت: آیا می‌دانید که چرا همراه تان تا بدینجا آمدم؟ گفتند: آری، ما اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم و تو همراه مان پیاده آمدی، گفت: شما به سوی اهل قریه‌ای ^۳ می‌روید، که قرآن خواندن شان چون صدای زنبور عسل است، با آنان از احادیث شروع نکنید زیرا که مشغول تان می‌سازند، فقط قرآن را به آنان یاد دهید، و روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را کم نمایید، حرکت کنید و من هم شریک تان هستم، هنگامی که قرظ آمد، گفتند: برای مان حدیث بیان نما، گفت: ابن خطاب ما را نهی نموده است. ^۴ حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، و طریقی دارد که جمع می‌شود، و به آنها تذکر می‌شود، و قرظ بن کعب انصاری، صحابی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است، و سایر راویان آن را، بخاری و مسلم نیز حجت گرفته‌اند. ذهبی هم با او موافقت نموده، و گفته: صحیح است، و طریقی دارد. ابن عبدالبر هم آن را در جامع العلم (۲/۱۲۰) از قرظ مثل آن روایت کرده است، و در روایت وی آمده: آنان را با احادیث بند نیندازید، که مشغول شان می‌سازید، قرآن را نیکو سازید، و در روایت دیگری نزد وی آمده: بعد از آن به ما گفت: آیا می‌دانید که چرا با شما بیرون شدم؟ گفتیم: خواستی ما را مشایعت کنی و عزت مان نمایی، گفت: در ضمن آن کاری هست که به خاطر آن بیرون آمده‌ام، شما به سرزمینی می‌روید که اهل آن صدایی دارند... و حدیث را به مثل آن ذکر نموده. و ابن سعد (۶/۷) این را به سیاق ابن عبدالبر روایت نموده، مگر این که در روایت وی آمده، قرآن را تنها سازید.

^۱ هیثمی (۲/ ۲۵۰) آن را به طبرانی در الکبیر از روایت ابراهیم بن محمد بن عرق الحمصی ارجاع داده است. ذهبی درباره ی وی می‌گوید: مورد اعتماد نیست.

^۲ جاه قدیمی است در سه میلی مدینه بر سر راه عراق، و گفته شده که نام جایی است.

^۳ عراق.

^۴ حاکم (۱/ ۱۰۲) آن را صحیح دانسته و ذهبی وی را تایید کرده.

سختگیری بر کسی که از متشابه قرآن سوال نماید سزا دیدن صبیغ از طرف عمر به خاطر سنوالش از متشابه قرآن

دارمی، ابن عبدالحکم و ابن عساکر از مولای ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که: صبیغ عراقی از چیزهایی از قرآن در میان لشکر مسلمانان می‌پرسید تا اینکه به مصر آمد، آن‌گاه عمرو بن عاص وی را نزد عمر بن خطاب (رضی الله عنهما) فرستاد، هنگامی که فرستاده عمرو نامه را برایش آورد و او آن را خواند، گفت: آن مرد کجاست؟ پاسخ داد: در اقامت گاه، عمر گفت: ببین، اگر رفته باشد، از طرفم سزای دردناکی به تو خواهد رسید، بعد نزدش آمد و عمر به او گفت: از چه می‌پرسی؟ و او برایش بیان داشت، آن‌گاه عمر از من شاخه درخت خرما خواست، و او را به آن مورد ضرب قرار داد حتی که پشتش را مجروح گردانید، باز وی را رها نمود تا اینکه تندرست شد باز دوباره زدش او را رها کرد تا اینکه خوب شد باز وی را طلب نمود، تا وی را شلاق زند، صبیغ گفت: ای امیرالمؤمنین، اگر قتل‌م را می‌خواهی، به درستی و خوبی مرا بکش، و اگر می‌خواهی مرا تداوی نمایی، به خدا سوگند، که درست شده‌ام، آن‌گاه به او اجازه داد که به سرزمینش برگردد، و به ابوموسی اشعری رضی الله عنه نوشت، که هیچ کسی از مسلمانان با وی مجالست ننماید، این امر بر آن مرد گران تمام شد، و ابوموسی به عمر نوشت که عادتش خوب شده است، آن‌گاه نوشت که برای مردم در مجالست با وی اجازه بده.^۱

و هم چنان نزد دارمی و ابن الانباری و غیر ایشان از سلیمان بن یسار روایت است که مردی از بنی تمیم که برایش صبیغ بن عسل گفته می‌شد، به مدینه آمد و نزدش کتاب‌هایی بود، و از متشابه قرآن سؤال می‌نمود، این خبر به عمر رسید، وی کسی را دنبالش روان نمود، در حالی که برایش چوب‌های خوشه خرما را آماده ساخته بود، هنگامی که نزدش وارد گردید، گفت: تو کیستی؟ پاسخ داد: من عبدالله صبیغ هستم، عمر گفت: و من عبدالله عمر هستم، و به سویی اشاره نمود، و او را با همان چوب‌های خوشه خرما می‌زد و تا آن وقت وی را زد که او را زخمی ساخت، و خون از رویش می‌ریخت، گفت: ای امیرالمؤمنین، این برایت کافی است، به خدا سوگند، آنچه در سرم میافتم رفت.^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۲۸) آمده است. این را هم چنان خطیب و ابن عساکر از طریق انس و سائب بن یزید و ابوعثمان نه‌دی به شکل طولانی و مختصر روایت نموده‌اند، و در روایت ابوعثمان آمده: عمر به ما نوشت، همراهش مجالست ننمایید، افزود: اگر می‌آمد و ما صد تن می‌بودیم پراکنده می‌شدیم. دارقطنی این را در الافراد به سند ضعیف از سعید بن مسیب روایت نموده، که گفت: صبیغ تمیمی نزد عمر آمد و او را از الذاریات پرسید... الحدیث. و ابن الانباری این را از وجه دیگری از سائب بن یزید از عمر به سند صحیح روایت نموده، و در آن آمده: صبیغ برای همیشه در قوم خود آدم خوار و پستی باقی ماند، در حالی که قبل از آن در میان آنان سید و بزرگ بود. این را اسماعیلی در گردآوری حدیث یحیی بن سعید از این وجه روایت نموده، چنانکه در الاصابه (۲/۱۹۸) آمده است.

^۱ دارمی (۱۴۸).

^۲ دارمی (۱۴۴).

آنچه میان عمر و مردمانی که از مصر آمده بودند در این باره اتفاق افتاد

ابن جریر از حسن روایت نموده که: مردمانی با عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) در مصر روبرو شدند، و گفتند: چیزهایی را از کتاب خدا می بینیم، که امر نموده تا بدان عمل شود، ولی (بدان) عمل نمی شود، و اراده نموده ایم در این مورد با امیرالمؤمنین ملاقات نماییم، بنابراین وی آمد و آنان نیز همراهش آمدند، وی با عمر روبرو گردید، و گفت: ای امیرالمؤمنین، مردمانی در مصر با من روبرو شدند و گفتند: ما چیزهایی را از کتاب خدا می بینیم که امر نموده که بدان عمل شود، ولی بدان عمل نمی شود، و خواستند در این مورد با خودت ملاقات نمایند، گفت: آنان را برایم جمع نما، و او ایشان را برایش جمع نمود، آن گاه وی از پایین ترین مردشان شروع نمود و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم، و به حق اسلام که بر توست، آیا همه قرآن را خوانده ای؟ گفت: آری، پرسید: آیا آن را در نفست حساب کرده ای؟ گفت: نخیر، گفت: آیا آن را در چشمت حساب نموده ای؟ گفت: نخیر. گفت: آیا آنرا در لفظت حساب نموده ای و آیا آن را در فعلت و عملت تطبیق کرده ای؟ بعد از آن از همه آنان پرسید، تا این که به آخر ایشان رسید، گفت: عمر را مادرش گم کند! آیا وی را مکلف می سازید، که مردم را بر کتاب خدا قایم نگه دارد؟ پروردگاران می داند که از ما گناهی خواهد بود، و تلاوت فرمود:

[ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیناتکم و ندخلکم مدخلا کریماً]. (النساء: ۳۱)

ترجمه: «آیا شما از گناهان بزرگی که از آن نهی شده اید، اجتناب کنید گناهان صغیره شما را می بخشیم و شما را در مقام گرامی و نیکو داخل می گردانیم».

آیا اهل مدینه دانسته اند، که برای چه آمده اید؟ گفتند: نخیر، گفت: اگر می دانستند، برای تان وعظ می نمودم. این چنین در الکنز (۱/۲۲۸) آمده است.

کراهیت گرفتن مزد بر تعلیم قرآن و آموختن آن قول پیامبر ﷺ برای عباد و اسی در این باره

طبرانی، حاکم و بیهقی از عباد بن صامت رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول می بود، و وقتی مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجر می شد، او را به دست یکی از ما می سپرد که قرآن را به او تعلیم بدهد، در این راستا رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را به من سپرد، وی همراهم در خانه می بود، و من نان شب را نیز به او در خانه می دادم، و به او قرآن را می آموختم، او به سوی خانواده اش برگشت، و چنان دید که بر گردنش حقی است، لذا به من کمائی اهد نمود، که چوب و ساخت بهتر از آن دیگر ندیده بودم، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده گفتم: چه می بینی ای رسول خدا؟ گفت: «شعله آتشی در میان شان هایت، اگر آن را آویختی، یا گفت: به گردن انداختی».^۱ این چنین

^۱ صحیح. حاکم (۳/ ۳۵۶) احمد (۵/ ۳۲۴) ابوداود (۳۴۱۷) بیهقی (۶/ ۱۲۵).

در الکنز (۱/۲۳۱) آمده است. حاکم (۳/۳۵۶) بعد از این که آن را روایت نموده می‌گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم با او موافقت نموده است. و عبدبن حمید از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده که: وی به مردی سوره‌ای از قرآن را یاد داد، و او برای وی جامه‌ای، یا پیراهنی فرستاد، او آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو اگر آن را بگیری، جامه‌ای از آتش بر خودت پوشانیده شده است». در الکنز (۱/۲۳۱) می‌گوید: راویان آن ثقه‌اند. این را هم چنان ابن ماجه، رویانی، بیهقی - و آن را ضعیف دانسته - و سعید بن منصور از وی روایت نموده‌اند که گفت: به مردی قرآن یاد دادم، و او به من کمانی اهدا نمود... و مثل آن را متذکر شده، چنانکه در الکنز (۱/۲۳۰) آمده است. و بغوی و ابن عساکر از طفیل بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: ابی بن کعب رضی الله عنه به من قرآن یاد داد، و من به او کمانی اهدا نمودم، وی صبحگاهان در حالی که آن را بر گردن آویخته بود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: ابی بن کعب این کمان را به تو داده است؟ گفت: طفیل بن عمرو دوسی، قرآن را به او آموختم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «قطعه‌ای از جهنم بدان آویزان شده است»، گفت: ای رسول خدا، ما از طعام ایشان می‌خوریم، فرمود: «طعامی که برای غیر از خودت ساخته شده باشد و در آن حاضر شوی، و از آن بخوری باکی نیست، ولی اگر از آنچه برایت ساخته شده باشد بخوری، از حصه ات [از دین] خورده‌ای»، بغوی می‌گوید: حدیث غریب است. این چنین در الکنز (۱/۲۳۱) آمده است. و طبرانی این را در الأوسط به مثل آن روایت نموده، و در آن عبدالله بن سلیمان بن عمیر آمده، و من کسی را نیافتم که زندگی نامه وی را درج نموده باشد، و گمان نمی‌کنم که طفیل را درک نموده باشد، این را هیشمی (۴/۹۵) گفته است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای عوف بن مالک و برای مردی از یارانش در این باره

طبرانی در الکبیر از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت نموده که: مردی با وی بود، و او به وی قرآن آموخت، بعد آن مرد به وی کمانی اهدا نمود، و او آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاد نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای عوف آیا می‌خواهی با خداوند در حالی روبرو شوی و ملاقات نمایی که در بین شانه هایت شعله‌ای از آتش باشد». ^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۳۲) آمده است. هیشمی در المجمع (۴/۹۶) آن را طویلتر از این از وی روایت نموده، و گفته است: در این محمدم بن اسماعیل بن عیاش آمده، که ضعیف می‌باشد. و طبرانی در الکبیر از مثنی بن وائل روایت نموده، که گفت: نزد عبدالله بن بسر ^۳ (رضی الله عنه) آمدم، وی بر سرم دست کشید، و من دست هایم را بر بازویش گذاشتم، آن گاه مردی وی را از اجر معلم پرسید، گفت: مردی در حال یزید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، که کمانی را بر گردن آویخته بود، پیامبر از آن کمان خوشش آمد و گفت: «کمانت چقدر نیکو و خوب است!! آن را خریده‌ای؟» گفت: نخیر، آن را مردی به من اهدا نموده که به پسرش قرآن را یاد دادم، فرمود: «آیا دوست می‌داری که خداوند کمانی

^۱ ضعیف. ابن عساکر (۶۲/۷) نگا: المجمع (۹۵/۴).

^۲ ضعیف. طبرانی (۵۳/۱۸) در سند آن محمد بن اسماعیل بن عیاش است که ضعیف است. نگا: المجمع (۹۶/۴).

^۳ در اصل «بشر» آمده، که خطاست.

از آتش بر گردنت آویزد؟» گفت: نخیر، فرمود: «پس مستردش کنید». ^۱ هیشمی (۴/۹۶) می‌گوید: مثنی و پسرش را ابن ابی حاتم ذکر نموده، و هیچ یک از آنان را جرح ننموده، و بقیه رجال آن تقه‌اند.

عمر و بد دیدن گرفتن اجر بر قرآن

ابوعبید و غیر وی از اسیرین عمرو روایت نموده‌اند که گفت: به عمر بن خطاب رضی الله عنه خبر رسید، که سعد رضی الله عنه گفته: کسی که قرآن را آموخت، او را شامل دو هزار می‌کنم، ^۲ عمر گفت: اف، اف، آیا بر کتاب خداوند عزوجل پاداش داده می‌شود؟! این چنین در الکنز (۱/۲۲۸) آمده است. و ابوعبید از سعد بن ابراهیم روایت نموده که: عمر بن خطاب به یکی از والی هایش نوشت: به مردم به خاطر یاد گرفتن قرآن معاش بده، وی در جواب نوشت: تو به من نوشته‌ای که به مردم به خاطر یاد گرفتن قرآن معاش بده، در این حال کسی آن را فرا می‌گیرد، که علاقمندی جز مانند علاقمندی سرباز ندارد، آن گاه به او نوشت: پس برای مردم به دوستی و همنشینی معاش و پول بده. این چنین در الکنز (۱/۲۲۹) آمده است. و خطیب در الجامع از مجاهد روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب فرمود: ای اهل علم و قرآن، از علم و قرآن پول نگیرید، که زانیان از شما در دخول به جنت سبقت می‌گیرند. این چنین در الکنز (۱/۲۲۹) آمده است.

خوف اختلاف هنگام ظاهر شدن قرآن در میان مردم ترس و خوف ابن عباس و قصه‌اش با عمر در این باره

حاکم (۳/۵۴۰) از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه نشسته بودم، که ناگهان نامه‌ای به دستش رسید: عده‌ای از اهل کوفه قرآن را اینطور و اینطور خوانده‌اند، وی (رحمه الله) تکبیر گفت، گفتم: اختلاف نمودند، گفت: اف! چه تو را آگاه کرد؟ می‌گوید: و خشمگین شد، بعد من به منزل آمدم، می‌افزاید: بعد از آن کسی را دنبالم فرستاد، و من از وی معذرت خواستم گفت: تو را سوگند می‌دهم که نزدم بیایی، آن گاه نزدش آمدم، گفت: چیزی گفته بودی، گفتم از خداوند مغفرت می‌خواهم، و بعد از آن به چیزی بر نمی‌گردم، گفت: تو را سوگند می‌دهم، که آنچه را گفته بودی برایم تکرار نمایی، گفتم: گفتم: برایم نوشته شده: قرآن اینطور و اینطور خوانده شده، گفتم: اختلاف نموده‌اند، پرسید: از چه دانستی؟ گفتم: تلاوت نمودم:

[و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على ما في قلبه] تا این که به اینجا رسیدم [والله لا يخب الفساد]. (البقرة: ۲۰۵)

ترجمه: «و بعضی از مردمان کسی است که سخن او تو را درباره زندگانی دنیا به شگفت می‌آورد، و خدا را بر آنچه در دلش است گواه می‌گردانند... و خداوند فساد را دوست نمی‌دارد».

^۱ طبرانی در الکبیر. نگا: المجمع (۴/۹۶) آنجا که می‌گوید: المثنی و پدرش را ابوحاتم ذکر کرده است اما هیچکدام را تخریح نکرده است. بقیه رجال آن تقه هستند.

^۲ یعنی معاشش را دو هزار می‌سازم.

و وقتی این عمل را نمودند، صاحب قرآن صبر نمی‌کند، باز خواندم:

[و اذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم، فحسبه جهنم و لبس المهاد. و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضاة الله والله رؤوف بالعباد]. (البقرة: ۲۰۷ - ۲۰۶)

ترجمه: «و وقتی به او گفته شود از خدا بترس، تکبر و لجاجت او را به گناه می‌کشاند، آتش دوزخ برایش کافی است، و چه بد جایگاهی است. و بعضی از مردمان کسی است که نفس خود را برای طلب رضای خدا می‌فروشد، والله بر بندگان بسیار مهربان است».

گفت: راست گفتم، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، و ذهبی هم با او موافقت نموده است.

قصه دیگری از ابن عباس در مورد خویش از این امر

نزد وی هم چنان از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت است که گفت: در حالی که ابن عباس همراه عمر بود، و او دستش را گرفته بود، عمر گفت: قرآن را می‌بینم که در میان مردم ظاهر شده است، گفتم ای امیرالمؤمنین من این را دوست ندارم می‌گویند دستش را از دست من کشید و گفت: چرا؟ گفتم: چون آنان هر زمانی که خواندند تتبع می‌کنند، و وقتی تتبع نمایند اختلاف می‌کنند، و وقتی اختلاف کردند یكدیگر را می‌زنند، می‌گویند: از من کنار گرفته نشست و ترکم نمود، و روزی از وی جدا باقی ماندم، که جز خدا آن را نمی‌دانست، بعد از آن فرستاده‌اش در وقت ظهر نزد آمد و گفت: نزد امیرالمؤمنین حاضر شو، من نزدش آمدم، گفت: چگونه گفتم؟ من گفته‌ام را تکرار نمودم، عمر رضی الله عنه گفت: من این امر را از مردم پوشیده نگه می‌داشتم.

نصیحت‌ها و مواعظ اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برای قاریان قرآن

اندرز و موعظه عمر بن الخطاب رضی الله عنه

ابن زنجویه از کنانه عدوی روایت نموده است، که گفت: عمر بن خطاب برای امیران ارتش نوشت که فهرست همه حافظان قرآن را برایم بفرستید، تا برای آنها در اعطای معاش جایگاه خوبی را در نظر بگیرم، و آنان را به سوی بخش‌های مختلف ارسال نمایم تا به مردم قرآن یاد دهند. اشعری رضی الله عنه به او نوشت: تعداد حافظان قرآن نزد من به سیصد و چند مرد رسیده است، آن گاه عمر به آنان نوشت:

(بسم الله الرحمن الرحيم، من عبدالله عمر الى عبدالله بن قيس و من معه من حملة القرآن. سلام عليكم، اما بعد: فلان هذا القرآن كائن لكم اجرا و كائن لكم شرفا و ذخرا، فاتبعوه و لا يتبعنكم، فانه من اتبعه القرآن زخ في قفاه حتى يقذفه في النار، و من تبع القرآن و رد به القرآن جنات الفردوس، فليكونن لكم شافعا آن استطعنم و لا يكونن بكم ما حلا، فانه من شفيع له القرآن دخل الجنة، و من محل به القرآن دخل اسناد. واعلموا أن هذا القرآن يبايع الهدى. و زهرة العلم، و هو احدث الكتب عهدا بالرحمن، به يفتح الله اعيناً عمياً و آذانا صماً و قلوباً غلفاً. و اعلموا أن العبد اذا قام من الليل ففسوك و توضا ثم كبر و قرا و ضع الملك فاه على فيه و يقول: اتل اتل فقد طبت و طاب لك، و آن توضا و لم يستك حفظ عليه و لم بعد ذلك. الا و

آن قراءۃ القرآن مع الصلاه کتر مکنون و خیر موضوع، فاستکثروا منه ما استطعتم، فان الصلاه نور، والزکاة برهان، و الصبر ضیاء و الصوم جنه، و القرآن حجة لکم او علیکم، فاکرموا القرآن و لا تمینوه، فان الله مکرم من اکرمه و مهین من اهانته، و اعلموا انه من تلاه و حفظه و عمل به و اتبع ما فيه کانت له عند الله دعوة مستجابة، آن شاء اجلها له فی الدنيا الا کان له ذخرا فی الاخرة و اعلموا انما عند الله خیر و ابقی للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون).

ترجمه: «به نام خداود بخشاینده و مهربان، از طرف بنده خدا عمر برای عبدالله بن قیس و کسانی که از حافظان قرآن با وی اند، سلام بر شما باد، اما بعد: این قرآن برای تان مایه اجر، شرف و ذخیره است، از آن پیروی کنید و او شما را دنبال نکند، چون کسی را که قرآن دنبال نماید، او را از عقبش می‌راند تا در آتش اندازدش، و کسی که از قرآن پیروی کند، قرآن وی را وارد جنت‌های فردوس می‌سازد، باید قرآن برای شما، اگر توانستید، شفاعت کننده باشد، و نباید با شما خصم و مجادله کننده باشد، چون برای کسی که قرآن شفاعت نماید، وارد جنت می‌شود، و با کسی قرآن مجادله نماید داخل آتش می‌گردد. بدانید که این قرآن چشمه‌های هدایت و روشنی علم است، و او نگاه زمانی نزدیک‌ترین کتاب‌ها به رحمان است، توسط همین قرآن است که خداوند چشم‌های کور، گوش‌های کر و قلب‌های بسته را باز می‌کند. و بدانید که بنده وقتی از طرف شب برخیزد، مسواک نماید، وضو کند و بعد از آن تکبیر بگوید و بخواند، فرشته دماغش را بر دهن وی می‌گذارد، و می‌گوید: تلاوت کن، تلاوت کن، خودت خوب هستی و برایت خوبی است، و اگر وضو نماید و مسواک نکند، از وی حفاظت می‌نماید، ولی چنین معامله نمی‌کند. آگاه باشید، که قرائت قرآن با نماز گنجی پوشیده و خیری رها شده است، بنابراین هر قدر که می‌توانید آن را زیاد تلاوت نمایید. زیرا نماز نور است، زکات دلیل و برهان است، صبر روشنی است، روزه سپر است و قرآن یا برای تان حجت است، یا بر خلاف تان، قرآن را عزت نمایید، و خوارش مسازید، چون خداوند عزت دهنده کسی است که آن را عزت نماید، و ذلیل کننده کسی است که آن را اهانت کند، و بدانید که کسی آن را تلاوت نماید. و حفظش کند، و بدان عمل نماید و از آن چه در آن است پیروی کند بررسی وی نزد خداوند دعای مستجاب می‌باشد اگر بخواهم آنرا در دنیا به زودی به او می‌دهد. در غیر این صورت در آخرت برایش ذخیره می‌باشد، و بدانید که آنچه نزد خداست بهتر است و باقی مدنی است، البته برای آنانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگانشان توکل می‌کنند». این چنین در الکنز (۱/۲۱۷) آمده است.

اندرز و موعظه ابوموسی اشعری

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۷) از ابوکنانه از ابوموسی روایت نموده که: وی آنانی را که قرآن را حفظ نموده بودند جمع کرد، و متوجه شد که تعدادشان به سیصد تن می‌رسد، وی عظمت و بزرگی قرآن را بیان داشته و گفت: این قرآن برای تان اجرهم می‌باشد و گناه هم می‌باشد قرآن را پیروی کنید و قرآن شما را دنبال نکند، چون کسی که قرآن را پیروی نماید، وی را در باغچه جنت پایین می‌نماید، و کسی را که قرآن دنبال نماید، او را از عقبش می‌راند و در آتش می‌اندازد. و نزد وی همچنان از ابواسود دیلی (از پدرش) روایت است که گفت: ابوموسی قاریان را جمع نمود، و گفت: جز حافظ قرآن را برای ورود نزد من اجازه ندهید، می‌گوید: در حدود سیصد تن نزدش وارد

شدیم، وی برای ما وعظ نمود و گفت: شما قاریان اهل این سرزمین اید، چنین نشود که درازی زمان روی شما اثر بگذارد، و قلب‌های تان سخت گردد، چنان که قلب‌های اهل کتاب سخت شده بود، بعد از آن گفت: برای ما سوره‌ای نازل شد، که آن را در درازی و تشدید به براءت تشبیه می‌دادیم، من آیه را از آن حفظ نمودم: اگر برای فرزند آدم، دو وادی از طلا باشد، در طلب وادی سومی در ضمن آن‌ها می‌باشد، و شکم ابن آدم را جز خاک چیزی نمی‌تواند پُر کند،^۱ سوره دیگری نازل شد، که ما آن را به مسبحات^۲ تشبیه می‌دادیم، اولش چنین بود: سبح لله، من آیه‌ای را از آن حفظ نمودم:

[یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون]. (الصف: ۲)

ترجمه: «ای مؤمنان! آنچه را به آن عمل نمی‌کنید چرا می‌گویید؟»

[فتکتاب شهادة فی اعناقکم ثم تسالون عنها یوم القيامة]^۳

«شهادتی بر گردن‌های تان نوشته می‌شود، و باز از آن در روز قیامت پرسیده می‌شوید.^۴

اندرز و موعظه عبدالله بن مسعود

ابن عساکر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: مردمانی از اهل کوفه نزدش آمدند، او به آن‌ها سلام داد و به ترس خدا دستورشان داد، و ارشاد فرمود که در قرآن اختلاف نکنند، و در آن منازعه ننمایند، چون قرآن مختلف نمی‌شود و فراموش نمی‌گردد، و نظر به کثرت تداول و داد و گرفت نابود نمی‌شود، آیا نمی‌بینید که حدود و فرائض شریعت اسلام و امر خداوند در آن یکی است؟ و اگر یکی از دو آیت به چیزی امر می‌کرد و دیگری از آن نهی می‌نمود، در آن صورت اختلاف بود، ولی قرآن همه آن را جمع نموده است، و من امیدوارم فقه و علمی در میان شما فراهم آمده باشد، که از بهترین فقه و علم موجود در میان مردم باشد، و اگر احدی را بدانم که وی به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده عالم‌تر است، و شتر می‌تواند مرا به او برساند، حتماً به سویس حرکت می‌کنم، تا علمی بر علمم بیفزایم، من دانستم که قرآن در هر سال یکبار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌شد، و در سالی که وفات نمود، دوبار به او عرضه گردید، من وقتی که برای او می‌خواندم، برایم خبر می‌داد که نیکو می‌خوانم، کسی که به قرائت من بخواند، باید از آن روی نگرداند و آن را ترک نکند، و کسی که بر هر یکی از این لهجه‌ها خواند، باید از آن اعراض نکند و آن را رها نکند، چون کسی که از حرفی از آن انکار نماید، از همه‌اش انکار نموده است. این چنین در الکنز (۱/۲۳۲) آمده است. و امام احمد (۱/۴۵۰) این را از مردی از همدان از اصحاب عبدالله روایت نموده است، که گفت: هنگامی که عبدالله خواست به مدینه بیاید، یارانش را جمع نمود و گفت: به خدا سوگند، من امیدوارم که امروز دین، فقه و علم به قرآن در میان شما، در بهترین حالتی قرار داشته باشد، که در میان لشکر

^۱ این از منسوخ قرآن است.

^۲ یعنی سوره‌هایی که شروع شان به «سبح لله» و یا لفظ مشابه به آن شده است.

^۳ این جزء دوم آیت نیز از قرآن منسوخ است.

^۴ صحیح. دارمی (۳۳۲۸) به مانند آن.

مسلمانان متصور است... و حدیث را به طول آن ذکر نموده، و در روایت وی آمده: این قرآن نه مختلف می‌شود، و نه بر اثر کثرت تداول و داد و گرفت کهنه و حقیر می‌گردد.^۱ این را طبرانی نیز روایت کرده است. هیشمی (۷/۱۵۳) می‌گوید: در این کسی آمده، که از وی نام برده نشده، و بقیه رجال آن رجال صحیح اند. و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۰) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: برای حامل قرآن شایسته است، که به شبش در حالی که مردمان در خواب اند، و به روزش در حالی که مردمان می‌خورند، و به اندوهش در حالی که مردمان خوش می‌شوند، و به گریه‌اش در حالی که مردم می‌خندند، و به خاموشی‌اش در حالی که مردم با همدیگر مزاح و صحبت می‌کنند، و به خشوعش در حالی که مردم تکبر می‌نمایند شناخته شود، و برای حامل قرآن شایسته است که گریان و اندوهگین با حکمت و بردبار عالم و خاموش باشد و بررسی حامل قرآن شایسته نیست که خشک و غافل، فریاد کننده و غوغاگر و زود غضب شونده باشد. و نزد وی هم چنان از وی روایت است که گفت: اگر توانستی که طرف صحبت و مخاطب باشی، وقتی از خداوند شنیدی که می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، گوشت را بدان فرا بده، چون وی یا به خیری امر می‌کند و یا از شری منع می‌نماید.

اشتغال به احادیث رسول خدا ﷺ و آنچه برای مشغول به آن لازم است

سؤال اعرابی از پیامبر ﷺ درباره قیامت. در حالی که پیامبر ﷺ صحبت می‌نمود

بخاری (۱/۱۴) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلسی برای مردم صحبت می‌نمود، اعرابی نزدش آمد و گفت: قیامت چه وقت است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به صحبت خود ادامه داد، بعضی قوم گفتند: گفته وی را شنید، و آن را بد دید، برخی دیگر گفتند: بلکه نشنیده است، تا این که صحبتش را تمام نمود، آن گاه گفت: «کجاست؟» - می‌پندارمش^۲ «سؤال کننده از قیامت» - پاسخ داد: اینجا هستم ای رسول خدا، فرمود: «وقتی که امانت ضایع شد، آن گاه منتظر قیامت باش»، پرسید: ضایع شدن آن چگونه است؟ فرمود: «وقتی که کار به غیر اهلش سپرده شد، آن گاه منتظر قیامت باش».^۳

وابصه و تبلیغ حدیث پیامبر ﷺ در راستای عمل نمودن به امر پیامبر ﷺ در خطبه حجه الوداع

بزار از وابصه روایت نموده که: وی در رقه در مسجد بزرگ روز عید فطر، و عید اضحی می‌ایستاد و می‌گفت: من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع حاضر بودم، که وی برای مردم صحبت می‌نمود، وی فرمود: «ای مردم، کدام ماه حرام‌تر است؟» گفتند: همین ماه، گفت: «ای مردم، کدام شهر حرام‌تر است؟» گفتند: این شهر، گفت: «خون‌های شما، اموال تان و ناموس‌های تان بر شما چون حرمت امروزتان در همین ماه تان در همین شهرتان، تا روزی که با

^۱ ضعیف. احمد (۴۰۵ / ۱) در سند آن ناشناخته‌هایی هستند. نکا: المجمع (۷ / ۱۵۳).

^۲ راوی در اینجا شک نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله آیا بعد از لفظ «کجاست» لفظ «سؤال کننده از قیامت» را هم افزوده است یا خیر. م.

^۳ بخاری (۵۹).

پروردگارتان ملاقات می‌کنید حرام است، آیا ابلاغ نمودم؟» مردم گفتند: آری، آن گاه دست هایش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: «بار خدایا! گواه باش». بعد از آن فرمود: «ای مردم، باید حاضر شما به غایب تان برساند». نزدیک شوید، تا برای تان چنان که رسول خدا ﷺ برای ما گفته است برسانیم.^۱ هیشمی (۱/۱۳۹) می‌گوید: رجال آن ثقة دانسته شده‌اند.

دستور ابوامامه به یارانش تا از وی برسانند

طبرانی از مکحول روایت نموده، که گفت: من و ابن ابی زکریا و سلیمان بن حبیب نزد ابوامامه در حمص وارد شدیم، به او سلام دادیم، گفت: این مجلس تان، از تبلیغ خدا برای تان و برهانش بر شماست، رسول خدا ﷺ ابلاغ نموده است، شما هم ابلاغ نمایید. و در روایتی از سلیم بن عامر روایت است که گفت: ما نزد ابوامامه می‌نشستیم، و از رسول خدا ﷺ احادیث زیادی برای ما بیان می‌نمود، و وقتی خاموش می‌شد، می‌گفت: آیا دانستید؟ چنانکه برای تان ابلاغ شد، همانطور ابلاغ کنید.^۲ هیشمی (۱/۱۴۰) می‌گوید: این دو روایت را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و اسناد آن‌ها حسن است.

دعای پیامبر ﷺ برای کسانی که احادیثش را روایت می‌کنند و به مردم می‌آموزند

طبرانی در الأوسط از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: رسول ﷺ فرمود: «بار خدایا، خلیفه هیم را رحم کن»، گفتیم: ای رسول خدا، خلیفه هایت کیستند؟ گفت: «آنانی که بعد از من می‌آیند، احادیثم را روایت می‌کنند و آن را به مردم می‌آموزند».^۳ این چنین در الترغیب (۱/۷۴) آمده است، و این را همچنان ابن نجار و خطیب در شرف اصحاب الحدیث و غیر ایشان، چنان که در الکنز - (۵/۲۴۰) آمده، روایت کرده‌اند.

حدیث بیان نمودن ابوهریره در مسجد نبوی قبل از نماز جمعه

حاکم (۳/۵۱۲) از عاصم بن محمد از پدرش روایت نموده، که گفت: ابوهریره رضی الله عنه را دیدم که روز جمعه بیرون می‌آمد، و از شاهین‌های منبر در حالی که ایستاده بود می‌گرفت و می‌گفت: ابوالقاسم رسول خدا ﷺ که صادق و تصدیق کرده شده است برای ما حدیث بیان کرد، آن گاه ابوهریره حدیث بیان می‌نمود، و وقتی صدای باز شدن دروازه مقصوره را برای بیرون شدن امام به نماز می‌شنید می‌نشست.^۴ حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم با او موافقت نموده است.

^۱ صحیح. طبرانی در الأوسط (۲۶۶/۴) هیشمی (۱/۱۳۹) می‌گوید: رجال آن ثقة هستند.

^۲ حسن. طبرانی در الکبیر (۱۶۰/۸) هیشمی آن را حسن دانسته است (۱/۱۴۰).

^۳ موضوع (دروغین). طبرانی در الأوسط. منذری به ضعیف بودن آن اشاره نموده و آلبانی در ضعیف الترغیب (۷۴) می‌گوید: موضوع است. نگا: الضعیفة (۸۵۴) ضعیف الجامع (۱۱۷۱) المجمع (۱/۱۲۶) نصب الراية (۱/۳۴۸). در سند آن

حمید بن عیسی الهاشمی است که دارقطنی درباره اش می‌گوید: کذاب است!

^۴ ضعیف. حاکم (۳/۵۱۲) و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته. ذهبی می‌گوید: در آن انقطاع وجود دارد.

خودداری عمر، عثمان و علی (رضی الله عنهم) از روایت حدیث

احمد، ابن عدی، عقیلی و ابونعیم در المعرفه از اسلام روایت نموده‌اند که گفت: ما وقتی به عمر رضی الله عنه می‌گفتیم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما حدیث بیان کن، می‌گفت: از این می‌ترسم که حرفی زیاد نمایم یا حرفی کم کنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: «کسی که به قصد و عمدی بر من دروغ بندد در آتش است»^۱. این چنین در الکنز (۵/۲۳۹) آمده است. و ابن سعد و ابن عساکر از عبدالرحمن بن حاطب روایت نموده‌اند که گفت: هیچ کسی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیدم، که در حدیث بیان نمودن از عثمان رضی الله عنه تمام‌تر و نیکوتر حدیث روایت کند، مگر این که وی از حدیث بیان نمودن می‌ترسید. این چنین در المنتخب (۵/۹) آمده است. و نزد احمد، ابویعلی و بزار از عثمان روایت است که می‌گفت: مرا از حدیث بیان نمودن از رسول خدا صلی الله علیه و آله این باز نمی‌دارد، که از خوب فرا گرفتگان اصحابش نباشم، ولی من گواهی می‌دهم که از وی شنیدم می‌گفت: «کسی که بر من چیزی را بگوید که نگفته‌ام، باید جایگاهش را در آتش ببیند». و در روایت دیگری نزد ایشان از وی به شکل مرفوع آمده: «کسی که بر من دروغ گوید باید خانه‌ای در آتش بگیرد»^۲. هیشمی (۱/۱۴۳) می‌گوید: این حدیثی است، که رجالش رجال صحیح اند، و در طریق اول عبدالرحمن بن ابی زناد آمده، که ضعیف می‌باشد، و [نزد بعضی] ثقه دانسته شده. بخاری و مسلم و غیر ایشان از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: وقتی برای شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث بیان می‌کنم، این که از آسمان بیفتم برایم محبوب‌تر است، از این که آنچه را بگویم که وی نگفته است، و وقتی که در میان خود و شما برای تان صحبت نمودم جنگ فریب است.^۳ این چنین در الکنز (۵/۲۴۰) آمده است.

خوف و خودداری ابن مسعود رضی الله عنه از روایت حدیث

حاکم (۳/۳۱۴) از عمرو بن میمون روایت نموده، که گفت: عبدالله رضی الله عنه چنان بود، که سالی بر او می‌گذشت ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث بیان نمی‌نمود، روزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی بیان داشت، و دشواری و سختی بر او مستولی گردید، و عرق از پیشانی‌اش شروع به ریختن نمود، و می‌گفت: مثل این، یا نزدیک به این.^۴ حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم با او موافقت نموده است. ابن عبدالبر این را در جامع العلم (۱/۷۹) از مسروق از عبدالله روایت نموده، که وی روزی حدیثی را بیان نمود و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، بعد از آن لرزید، و لباس هایش نیز لرزید، و گفت: مثل این، یا شبه این. ابن سعد (۳/۱۵۶) این را از عمرو به معنای آن، و از مسروق به مثل آن روایت کرده است.

^۱ ضعیف. احمد و ابن عدی. در سند آن دحین بن ثابت است که هیشمی (۱/۱۴۲) درباره اش می‌گوید: ضعیف است و چیزی نیست.

^۲ صحیح. احمد (۶۵/۱).

^۳ نگا: بخاری (۳۶۱۱) مسلم (۱۰۶۶).

^۴ صحیح. حاکم (۳/۳۱۴) و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است.

قول ابودرداء، انس و ابن عمر (رضی الله عنهما) در روایت حدیث شان: مثل این یا شبه این

طبرانی در الکبیر و رجالش هم ثقة‌اند از ابودریس خولانی روایت نموده، که گفت ابودرداء را دیدم وقتی از بیان حدیث از رسول خدا ﷺ فارغ می‌شد می‌گفت: این یا مثل این یا به شکل این. این چنین در مجمع الزوائد (۱/۱۴۱) آمده است.^۱ و ابن عبدالبر این را در الجامع (۱/۷۸) از ربیع بن زید روایت نموده که: ابودرداء ﷺ چنان بود... و مثل آن را ذکر نموده، و در حدیثش آمده: بار خدایا، اگر این نبود، به شکل این بود. این را ابویعلی، رویانی و ابن عساکر از ابودرداء به مثل آن، چنانکه در الکنز (۵/۲۴۲) آمده، روایت نموده‌اند.

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۷۹) از محمد بن سیرین روایت نموده، که گفت: انس بن مالک ﷺ چنان بود، که وقتی حدیثی را از رسول خدا ﷺ بیان می‌نمود، و از آن فارغ می‌گردید، می‌گفت: یا چنان که رسول خدا ﷺ گفت. این را هم چنان احمد، ابویعلی، و حاکم از ابن سیرین روایت نموده‌اند که گفت: انس از رسول خدا ﷺ کم حدیث بیان می‌نمود، و وقتی حدیث بیان می‌داشت... و مثل آن را ذکر نموده، چنان که در الکنز (۵/۲۴۰) آمده است.

ابن سعد (۴/۱۴۴) از ابوجعفر محمد بن علی روایت نموده، که گفت: هیچ یکی از یاران رسول خدا ﷺ از عبدالله بن عمر، در این که وقتی چیزی را از رسول خدا ﷺ بشنود، و در آن زیادت و نقصان نماید و اینطور و آنطور نکند، بر حذرتر نبود. و نزد وی (۴/۱۴۵) هم چنان از شعبی روایت است که گفت: یک سال با ابی عمر مجالست نمودم، ولی از وی نشنیدم که حدیثی از رسول خدا ﷺ بیان کند.

اعتماد عمران بن حصین در حفظ حدیث و روایتش

طبرانی در الکبیر از عمران بن حصین (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: از رسول خدا ﷺ احادیثی شنیدم، و آن‌ها را حفظ نمودم، و از بیان آن‌ها فقط این مرا باز می‌دارد، که یارانم در آن‌ها با من مخالفت می‌کنند. هیشمی می‌گوید: رجال آن ثقة دانسته شده‌اند. و نزد احمد از مطرف روایت است که گفت: عمران بن حصین به من گفت: ای مطرف، به خدا سوگند، می‌دانم که اگر بخواهم از رسول خدا ﷺ دو روز پی در پی حدیث بیان کنم، حدیثی را مکرر نمی‌کنم، باز مرا از این عمل این پدیده سست ساخت و بدان بدبینم گردانید، که مردانی از اصحاب محمد ﷺ یا بعضی از اصحاب محمد ﷺ، چنان که من حاضر بودم حاضر بودند، و چنان که من شنیدم شنیدند، ولی احادیثی را بیان می‌کند که برایشان مشتبه شده است، و احیاناً می‌گفت: اگر من برای تان حدیث بیان نمودم که از نبی خدا ﷺ شنیدم که این چنین و آن چنان می‌گوید، می‌دانم که راست گفته‌ام، و احیاناً سوگند یاد نموده می‌گفت: از نبی خدا ﷺ شنیدم که این چنین و آن چنان می‌گوید. هیشمی (۱/۱۴۱) می‌گوید: در این ابوهارون غنوی آمده، و من کسی را نیافتم که زندگی نامه وی را نوشته باشد.

^۱ صحیح. دارمی (۲۶۸) طبرانی در الکبیر. هیشمی (۱/۱۴۱) می‌گوید: رجال آن ثقة هستند.

ترس و هراس صهیب از اینکه بگوید: رسول خدا ﷺ گفت

ابن سعد (۳/۲۲۹) و ابن عساکر از سلیمان بن ابی عبداللہ روایت نموده‌اند که گفت: از صهیب رضی اللہ عنہ شنیدم که گفت: به خدا سوگند، به قصد برای تان حدیث بیان نمی‌کنم، که بگویم: رسول خدا ﷺ گفت، ولی بیایید، از غزاهایش از آن‌چه شاهدش بودم و دیدم برای تان حکایت کنم، اما اینکه بگویم: رسول خدا ﷺ گفت: نخیر. این چنین در المنتخب (۵/۲۰۳) آمده است.

وائله بن اسقع و روایت نمودن احادیث به معنی

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۷۹) از مکحول روایت نموده، که گفت: من و ابوالزهر نزد وائله بن اسقع رضی اللہ عنہ وارد شدیم، و گفتیم: ای ابوالاسقع، برای مان حدیثی را بیان کن، که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده باشی، نه در آن وهمی باشد، نه زیادتی و نه هم نقصانی، گفت: آیا هیچ یکی از شما امشب چیزی از قرآن تلاوت نموده است؟ گفتیم: آری، ولی ما آن را دقیق حفظ نداریم، حتی که واو و الف را در آن اضافه می‌کنیم، گفت: این قرآن، از ابتدای فلان وقت تا حال در میان تان است، و در حفظ آن هم تقصیر نمی‌کنید و باز هم شما، می‌پندارید که زیادت و نقصان می‌نمایید، پس در مورد احادیثی که از رسول خدا ﷺ شنیده‌ایم، چه فکر می‌کنید، بسا اوقات که ما آن را فقط یکبار از وی شنیده‌ایم، همین برای تان کافی است، که حدیث را به معنی برای تان بیان کنم.^۱

انکار عمر رضی اللہ عنہ بر کسی از اصحاب که زیاد حدیث روایت می‌نمود

ابن عساکر از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف روایت نموده، که گفت: به خدا سوگند، عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ قبل از این که وفات نماید، دنبال اصحاب رسول خدا ﷺ فرستاد، و ایشان را از بخش‌های مختلف [سرزمین خلافت اسلامی] جمع آوری نمود: عبداللہ بن حذافه، ابودرداء، ابوذر، عقبه بن عامر (رضی اللہ عنہم)، و گفت: این همه احادیثی که از رسول خدا ﷺ در سرزمین خلافت پخش نموده‌اید چیست؟ گفتند: ما را باز می‌دارید؟ گفت: نخیر، نزد ما اقامت گزینید، نخیر، به خدا سوگند، از من تا زنده هستم جدا نمی‌شوید، ما داناتریم، می‌گیریم و بر شما رد می‌کنیم، و تا این که درگذشت از وی جدا نشدند. این چنین در الکنز (۵/۲۳۹) آمده است. و طبرانی این را در الأوسط از ابراهیم بن عبدالرحمن روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب نزد ابن مسعود، ابومسعود انصاری و ابودرداء (رضی اللہ عنہم) فرستاد و گفت: این احادیثی که به کثرت از رسول خدا ﷺ روایت می‌کنید چیست؟ و آنان را در مدینه، تا این که به شهادت رسید نگه داشت، هیشمی (۱/۱۴۹) می‌گوید: این یک اثر منقطع است، و ابراهیم در سال بیستم تولد شد، و از زندگی عمر جز سه سال را درک نموده است. و ابن سعد (۴/۱۵۳) از ابراهیم مثل این را روایت نموده، و ابوذر را به عوض ابومسعود ذکر کرده است.

خودداری زید بن ارقم از روایت حدیث هنگامی که مسن گردید

^۱ ابن عبدالبر در جامع (۱/ ۷۹) و طبرانی در الکبیر (۲۲/ ۵۴).

ابن عساکر از ابن ابی اوفی روایت نموده، که گفت: وقتی که نزد زیدبن ارقم (رضی الله عنه) می آمدیم، می گفتیم: از رسول خدا ﷺ برای مان حدیث بیان کن، می گفت: مسن شدیم و فراموش نمودیم، و حدیث بیان داشت از رسول خدا ﷺ سخت است. این چنین در الکنز (۵/۲۳۹) آمده است.

اعتنا به عمل زیادتر از اعتنا به علم

قول معاذ ابودرداء و انس (رضی الله عنهم) در این باره

ابن عدی و خطیب از معاذ رضی الله عنه و ابن عساکر از ابودرداء به شکل مرفوع روایت نموده اند که: «آن چه می خواهید بیاموزید بیاموزید، ولی هرگز خداوند برای تان نفعی نخواهد رسانید، تا این که بدان چه می دانید عمل نکنید»^۱ و در نزد ابوالحسن بن اخرم مدینی در امالی اش از انس رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت است: «از علم آنچه می خواهید بیاموزید، ولی به خدا سوگند، به همه علم تا این که عمل نکنید اجر و پاداش داده نمی شوید»^۲. این چنین در جامع الصغیر آمده است. و ابن عبدالبر در العلم (۲/۶) از مکحول از عبدالرحمن بن غنم روایت نموده، که گفت: ده تن از اصحاب رسول خدا ﷺ برایم حدیث بیان نموده گفتند: ما در مسجد قبا علم می آموختیم، وقتی رسول خدا ﷺ نزد ما بیرون می شد، می گفت: «بیاموزید»، و مثل آن را ذکر نموده.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردی در این باره و قول عمر رضی الله عنه

خطیب در الجامع از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردی گفت: ای رسول خدا، حجت جهل را چه از من دور می کند؟ گفت: «علم»، پرسید: حجت علم را چه از من نفی می نماید؟ فرمود: «عمل»^۳. در این عبدالله بن خراش آمده، و ضعیف می باشد، این چنین در الکنز (۵/۲۲۹) آمده است. و ابن ابی شیبیه از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کتاب خدا را بیاموزید، به آن شناخته می شوید، و به آن عمل کنید از اهل آن می باشید. این چنین در الکنز (۵/۲۲۹) آمده است.

اقوال علی رضی الله عنه در این باره

احمد در الزهد، ابوعبید، دینوری در الغریب و ابن عساکر از علی رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: علم را بیاموزید، به آن شناخته می شوید، به آن عمل کنید از اهلش می باشید، بعد از شما زمانی خواهد آمد، که نود درصد حق انکار می شود، و در آن جز هر فرد گمنام و گوشه گیر کامیاب نمی شود، تردید نیست که آنان امامان هدایت، و چراغ های علم اند، و کسانی نیستند که به شتاب و عجله فواحش را پخش و گسترش دهند. این چنین در الکنز (۵/۲۲۹) آمده است. و ابن عبدالبر (۲/۷) از علی متذکر شده، که وی گفت: ای حاملان، قرآن، به آن عمل کنید، چون عالم

^۱ ضعیف. ابن عدی و خطیب از معاذ و ابن عساکر از ابودرداء. نگا: الضعیفة (۳۴۰۷) و ضعیف الجامع (۲۴۵۳).

^۲ ضعیف. ابوالحسن الاصرم المدینی در امالی خود از انس. نگا: الضعیفة (۳۴۰۷) و ضعیف الجامع (۴۵۵).

^۳ ضعیف. خطیب در الجامع. در سند آن عبدالله بن خراش است که ضعیف است: الکنز (۵/۲۲۹).

کسی است که دانست و بعد از آن عمل نمود، و علمش با عملش موافقت کرد، و اقوامی خواهند آمد، که حامل علم اند، اما عملشان از حلق هایشان تجاوز نمی‌کند، پنهانی‌های شان یا آشکارشان مخالفت می‌کند، و عمل شان مخالف علم شان می‌باشد، حلقه وار می‌نشینند و در مقابل همدیگر افتخار می‌نمایند، حتی که مردی بر همنشینش خشمگین می‌شود، که نزد غیر از وی بنشینند، و او را بگذارد، اینان کسانی اند، که اعمال شان از همان مجالس شان به سوی خداوند عزوجل بلند نمی‌شود.^۱ دارقطنی این را در الجامع و ابن عساکر و نرسی از علی مثل این را روایت نموده‌اند. چنان که در الکنز (۵/۲۳۳) آمده است.

ترغیب ابن مسعود به جمع نمودن علم و عمل

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ای مردم بیاموزید، و کسی که دانست باید عمل نماید. هیشمی (۱/۱۶۴) می‌گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‌اند، مگر این که ابو عبیده از پدرش نشنیده است. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۱۳۱) از علقمه از عبدالله به مثل آن روایت نموده است. و از عبدالله بن عکیم روایت است که گفت: از ابن مسعود در همین مسجد شنیدم که صحبت را با سوگند شروع می‌نمود، و می‌گفت: با هر یکی از شما پروردگارش سبحانه و تعالی چنان خلوت می‌کند، که یکی از شما با مهتاب در شب چهاردهم خلوت می‌کند، می‌گوید: ای ابن آدم، چه تو را در مقابل من فریفته و مغرور ساخت؟ ای ابن آدم، به رسولان چه پاسخ دادی؟ ای ابن آدم چه عمل نمودی؟ در چه مورد آموختی و تعلیم نمودی؟. و از عدی بن عدی روایت است که گفت: ابن مسعود گفت: وای بر کسی که نمی‌داند، اگر خداوند خواسته بود، دانا می‌شد!! وای بر کسی که می‌داند و باز عمل نمی‌کند، هفت بار. و ابن عبدالبر این را در العلم (۲/۲) از عبدالله بن عکیم از ابن مسعود به مثل آن چه گذشت روایت کرده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۶) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: همه مردم قول و گفتار خود را نیکو نموده‌اند، کسی که فعلش موافق قولش باشد، همان کسی است که سهم خود را به دست آورده است، و کسی که قولش مخالف عملش باشد، فقط نفس خودش را هلاک می‌کند. و نزد وی (۲/۱۰) هم چنان از وی روایت است که گفت: هر کسی که با اتکا به خداوند استغنا پیشه نماید، مردم به وی محتاج می‌شوند، و هر کسی به آنچه خداوند به او یاد داده عمل نماید، مردم به آن چه نزدش هست محتاج می‌شوند. و ابن عساکر نیز حدیث اول را مثل آن، چنان که در الکنز (۵/۲۴۳) آمده، روایت نموده است.

خوف ابودرداء از اینکه روز قیامت به او گفته شود: در آنچه آموختی چه عمل نمودی؟

بیهقی از لقمان ابن عامر روایت نموده، که گفت: ابودرداء رضی الله عنه می‌گفت: من از پروردگارم، روز قیامت از این می‌ترسم که مرا در حضور مخلوق فراخواند و به من بگوید: ای عویمر، بگویم: لبیک، پروردگارم، بگوید: آنچه را

^۱ ابن عبدالبر در الجامع (۲/۷) دارمی (۳۸۲).

که آموختی چه عمل نمودی؟^۱ این چنین در الترغیب (۱/۹۰) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۴) از لقمان مثل این را روایت کرده است. و نزد وی هم چنان از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که گفت: سخت‌ترین چیزی که از آن می‌ترسم، این است که در روز قیامت به من گفته شود: ای عویمر، آموختی یا جاهل بودی؟ اگر بگویم: آموختم و دانستم، هر آیه‌ای که امر می‌کند یا نهی می‌نماید از فریضه‌اش می‌پرسد: آیت امر کننده می‌پرسد: آیا تمثیل و عملی نمودی؟ و نهی کننده می‌پرسد: آیا خود را بازداشتی؟ و از علمی که نفع نمی‌رساند و نفسی که سیر نمی‌شود و دعایی که شنیده نمی‌شود به خداوند پناه می‌برم، و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۳) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: انسان تا عالم نباشد، متقی و پرهیزگار نمی‌باشد، و به علم تا این که عمل ننماید هرگز زیبا نمی‌باشد. و نزد وی (۱/۲۱۱) هم چنان از وی مثل قول ابن مسعود از طریق عدی روایت است. و نزد وی (۱/۲۲۳) از وی روایت است که گفت: بدترین مردم در منزلت نزد خداوند عزوجل در روز قیامت عالمی است که از علمش نفع برده نمی‌شود.

ترغیب معاذ و انس به جمع نمودن میان علم و عمل

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۳) از معاذ رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: بنده در روز قیامت قبل از این که از جایش حرکت کند، از چهار چیز پرسیده شود: از جسدش که آن را در چه به کار انداخت، از عمرش که آن را در چه گذرانید، از مالش که آن را از کجا کسب نمود و در چه مصرفش نمود و از علمش که چگونه بدان عمل کرد.^۲ و نزد وی (۲/۶) هم چنین از معاذ روایت است که گفت: هر چه می‌خواهید بیاموزید، ولی تا عمل نکنید خداوند به آن علم هرگز برای تان اجر و پاداش نمی‌دهد. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۲۳۶) از معاذ به مثل آن روایت نموده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۶) از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: آنچه می‌خواهید بیاموزید، بیاموزید، ولی خداوند بر علم تا این که به آن عمل نکنید به شما اجر و پاداش نمی‌دهد، اهتمام و توجه علما فهم و عمل به علم است، و اهتمام و توجه بی‌خردان روایت است.

پیروی سنت. اقتدای سلف و انکار بر بدعت

ترغیب ابی بن کعب رضی الله عنه در این باره

لالکائی در السنه از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: باید بر راه و بر سنت قرار داشته باشید، چون در روی زمین بنده‌ای نیست که بر راه و سنت قرار داشته باشد، و خداوند را یاد نماید و چشم‌هایش از ترس خدا اشک بریزد، بعد خداوند وی را تعذیب نماید، و در روی زمین هر بنده‌ای که بر راه و سنت قرار داشته باشد و خداوند را در نفس خود یاد نماید و موی بر پوستش از ترس خداوند برخیزد، گناهان وی را خداوند عزوجل

^۱ ضعیف. طبرانی (۱۸۲/۹) در سند آن شریک بن عبدالله ضعیف است. نگا: المجمع (۳۴۷/۱۰) و الضعیفة (۴۱۵۷) و ضعیف الجامع (۴۲۸۸).

^۲ صحیح. ابن عبدالبر در جامع العلم (۳/۲) ابونعیم (۱/۲۳۶) دارمی (۵۳۹).

آنطور دور می‌کند و می‌ریزاند که درختی برگ‌هایش بر سرش خشک شده باشد، و ناگهان باد شدیدی بر آن بوزد و برگ‌هایش از آن بیفتند، و به درستی که میانه روی بر راه خدا و سنت، از اجتهاد بر خلاف راه خدا و سنت بهتر است. بنابراین متوجه باشید که عمل تان، اگر مجاهدانه و پیشگامانه باشد، یا اقتصادی و میانه روی، براساس روش انبیا و سنت ایشان است.^۱ این چنین در الکنز (۱/۹۷) آمده است، و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۳) مثل این را روایت کرده است.

ترغیب عمر و ابن مسعود (رضی الله عنهما) در این باره

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۸۷) از سعیدبن مسیب روایت نموده که: عمر بن خطاب رضی الله عنه هنگامی که به مدینه آمد برای ایراد خطبه به پا شد و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم! سنت‌ها برای شما نهاده شده و مشخص گشته‌اند، و فرایض بر گردن شما فرض گردیده‌اند، و بر امر روشن و واضحی گذاشته شده‌اید، مگر این که خودتان مردم را به طرف راست و چپ گمراه سازید. و ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۸۱) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: وی در روز پنج‌شنبه بر می‌خاست و می‌گفت: فقط دو چیز است: روش و کلام، بهترین کلام - صادق‌ترین کلام - کلام خداست، و بهترین روش روش و سنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و بدترین امور نوآوری‌های دینی است، آگاه باشید که هر نوآوری دینی بدعت است، آگاه باشید امر در نظرتان طولانی جلوه نکند و قلب‌های تان سخت نگردد، و امید و آرزو شما را مشغول نگرداند، چون همه چیزهایی که آمدنی اند قریب‌اند، و آنچه آمدنی نیست دور است. و حاکم (۱/۱۰۳) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: میانه روی در سنت از اجتهاد در بدعت بهتر است. حاکم می‌گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم با او موافقت نموده است، طبرانی هم این را در الکبیر، چنانکه در المجمع (۱/۱۷۳) آمده، روایت نموده است.

ترغیب عمران بن حصین (رضی الله عنهما) در این باره

احمد^۲ از عمران بن حصین (رضی الله عنهما) روایت نموده است، که گفت: قرآن نازل گردید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنت‌هایی را به جا گذاشت، بعد از آن گفت: از ما پیروی کنید به خدا سوگند، اگر چنین ننمایید، گمراه می‌شوید. هیشمی (۱/۱۷۳) می‌گوید: در این علی بن زیدبن جدعان آمده، و ضعیف می‌باشد، و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۱۹۱) از عمران بن حصین روایت نموده است، که وی به مردی گفت: تو شخص احمقی هستی!! آیا این را در کتاب خدا دیده‌ای که ظهر چهار رکعت است، و قرائت در آن به جهر خوانده نمی‌شود؟ بعد نماز را برای او و

^۱ صحیح. لالکائی در شرح اصول اعتقاد به شماره (۱۰) و ابونعیم (۱/۱۵۳).

^۲ ضعیف. مسند احمد (۴/۴۴۵) هیشمی (۴/۴۴۵) می‌گوید: در سند آن علی بن زید بن جدعان است که ضعیف است.

زکات و مانند این را برشمرد، سپس گفت: آیا در کتاب خدا مفسری^۱ می‌یابی؟ کتاب خدا این را مبهم گذاشته، و سنت آن را تفسیر و تشریح می‌کند.

ترغیب ابن مسعود رضی الله عنهما در مورد پیروی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۹۷) از ابن مسعود روایت نموده است، که گفت: کسی که از شما می‌خواهد پیروی نماید، باید از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله پیروی کند، چون آنان در این مدت از پاک‌ترین و خوب‌ترین قلب‌ها برخوردار بودند، و از عمیق‌ترین علم بهره‌مند بودند، و خیلی کم تکلف و مستقیم کردار بودند و حالت شان خیلی خوب بود، قومی بودند، که خداوند ایشان را به صحبت نبی‌اش و اقامه دینش برگزید، فضیلت آنان را برای شان بدانید، در آثارشان از آنان پیروی کنید، چون آنان بر هدایت راست و مستقیم قرار داشتند. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۵) به معنای آن را از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، چنانکه در بخش صفت اصحاب کرام گذشت.

حدیفه و ترغیب قاریان در مورد اتخاذ روش کسانی که قبل از ایشان بودند

ابن عبدالبر در العلم (۲/۹۷) از حدیفه رضی الله عنهما روایت نموده، که وی می‌گفت: ای گروه قاریان از خدا بترسید، و روش کسانی را اتخاذ نمایید که قبل از شما بودند. به جانم سوگند، اگر آنان را پیروی کنید، سبقت طولانی نموده‌اید، و اگر آنان را به طرف راست و چپ گذاشتید، دچار گمراهی دور و درازی گردیده‌اید. این را ابن ابی شیبه و ابن عساکر از حدیفه به مثل آن، چنانکه در الکنز (۵/۲۳۳) آمده، روایت کرده‌اند.

قول سعد بن ابی وقاص به پسرش: ما امامانی هستیم که به ما اقتدا می‌شود

طبرانی^۲ در الکبیر از مصعب بن سعد روایت نموده، که گفت: پدرم وقتی که در مسجد نماز می‌گزارد، آن را مختصر می‌نمود رکوع و سجده را کامل ادا می‌کرد، و وقتی در خانه نماز می‌گزارد، رکوع، سجده و نماز همه را طولانی می‌نمود، گفتم: ای پدرم، وقتی در مسجد نماز بگزاری، کوتاه می‌گزاری، و وقتی در خانه نماز بگزاری، طولانی می‌گزاری؟ گفت: ای پسرم، ما امامانی هستیم که به ما اقتدا می‌شود. هیشمی (۱/۱۸۲) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

قول ابن مسعود: پیروی کنید و بدعت ایجاد ننمایید. و قولش درباره حب ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما)

^۱ یعنی بیانی برای تعداد رکعات نماز و مقدار زکات و غیره. م.

^۲ صحیح. طبرانی در الکبیر (۱/۱۴۳) نگا: المجمع (۱/۱۸۲).

طبرانی در الکبیر از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیروی نمایید، و بدعت ایجاد نکنید، چون این عمل از طرف شما انجام شده است.^۱ هیشمی (۱/۱۸۱) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند. و نزد ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۸۷) از وی روایت است که گفت: دوست داشتن ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) و شناخت فضیلت ایشان از سنت است.

نهی علی رضی الله عنه از اقتدا به اشخاص

ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۱۴) از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شما را از پیروی مردان برحذر می‌دارم. چون مردی به عمل اهل جنت عمل می‌کند، باز نظر به علم خداوند درباره وی بر می‌گردد، و عمل اهل آتش را انجام می‌دهد، و در حالی می‌میرد که از اهل آتش می‌باشد، و مردی عمل اهل آتش را انجام می‌دهد، و نظر به علم خداوند (درباره‌اش) بر می‌گردد، و عمل اهل جنت را انجام می‌دهد، و در حالی می‌میرد که از اهل جنت می‌باشد، اگر به طور حتم باید این عمل را انجام دهید، به مردگان [اقتدا] کنید و نه به زندگان.

انکار ابن مسعود بر گروهی که خلاف نموده و در ذکر تغییرات آوردند

ابونعیم در الحلیه (۴/۳۸۱) از ابوالبختری روایت نموده است، که گفت: مردی به عبدالله بن مسعود خبر داد، که قومی بعد از مغرب در مسجد می‌نشینند، و در میان شان مردی است که می‌گوید: خداوند را اینقدر و اینقدر به بزرگی یاد کنید،^۲ و خداوند را اینقدر و اینقدر به پاکی یاد نمایید،^۳ و خداوند را اینقدر و اینقدر ستایش نمایید،^۴ عبدالله پرسید: و آنان می‌گویند؟ گفت: آری، فرمود: وقتی ایشان را دیدی که چنین نمودند، نزد من بیا و مرا از مجلس شان خبر کن، بعد وی در حالی نزدشان آمد که کلاه بلندی^۵ بر سر داشت، نزدشان نشست، هنگامی که آنچه را می‌گفتند شنید، برخاست - وی مرد خشمناکی بود - و گفت: من عبدالله بن مسعود هستم، سوگند به خدایی که جز وی معبودی نیست، بدعتی را از روی ظلم آورده‌اید، یا این که در علم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله فضیلت حاصل نموده‌اید، معضد گفت: واللّه که نه بدعتی را از روی ظلم آورده‌ایم و نه در علم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله فضیلت حاصل نموده ایم، آن گاه عمرو بن عتبه گفت: ای ابو عبدالرحمن، از خداوند مغفرت و آمرزش می‌خواهیم، گفت: بر راه قرار داشته باشید، و آن را محکم بگیرید، به خدا سوگند، اگر چنین نمایید، سبقت طولانی حاصل نموده‌اید، و اگر به راست و چپ دست درازی نمودید، دچار گمراهی دور و درازی خواهید شد. این را هم چنان از طریق

^۱ یعنی: شما در دین روش و طریق جدیدی مسازید، چون دین، قبل از شما تکمیل شده و حدود و طرق آن قبلاً تعیین گردیده است. م.

^۲ اللّه اکبر بگویید. م.

^۳ سبحان اللّه بگویید. م.

^۴ الحمد للّه بگویید. م.

^۵ در نص «برنس» استعمال شده، و آن کلاه بلندی است که عابدین در صدر اسلام بر سر می‌نهادند. م.

ابوزعراء روایت نموده، که گفت: مسیب بن نجبه نزد عبدالله آمد و گفت: من قومی را در مسجد پشت سر گذاشتم... و مثل آن را ذکر نموده. و طبرانی این را در الکبیر از ابوالبختری روایت نموده، که گفت: به عبدالله بن مسعود خبر رسید که قومی در میان مغرب و عشاء می‌نشینند... و مانند آن را متذکر شده، مگر این که در روایت وی آمده: وی گفت: بدعتی را از روی ظلم آورده‌اید، در غیر آن ما اصحاب محمد ﷺ گمراه شده‌ایم!! آن گاه عمرو بن عتبه بن فرقد گفت: ای ابومسعود از خداوند مغفرت و آموزش می‌خواهم، و به سؤی تو به می‌کنم، آن گاه دستور داد که متفرق و پراکنده شوند. می‌گوید: و ابن مسعود دو حلقه را در مسجد کوفه دید، و در میان شان ایستاد و گفت: کدام تان قبل از دیگران بود؟ یکی شان گفت: ما، آن گاه به دیگری گفت: به سوی آن برخیزید، و آنان را در یک حلقه گردانید. هیشمی (۱/۱۸۱) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و در آن عطاء بن سائب آمده، وی ثقه می‌باشد، ولی مختلط گردیده بود، و در بعضی طرق طبرانی که صحیح است به صورت مختصر آمده: عبدالله بن مسعود در حالی که سرش را پوشانیده بود آمد و گفت: کسی که مرا شناخت، شناخت، و کسی که مرا نشناخت، من عبدالله بن مسعود هستم، شما از محمد ﷺ و اصحابش با هدایت ترید، یا این که به دم گمراهی چنگ زده و خود را آویزان می‌کنید.

و طبرانی هم چنان در الکبیر از عمرو بن سلمه روایت نموده، که گفت: ما بر دروازه ابن مسعود ﷺ در بین مغرب و عشاء نشسته بودیم، آن گاه ابوموسی ﷺ آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن به نزد ما بیا، آن گاه ابن مسعود بیرون گردید و گفت: ابوموسی! چه تو را در این ساعت آورده است؟ گفت: به خدا سوگند، من کاری را دیدم که از آن وحشت ده شدم و ترسیدم، آن کار خیری است، ولی علی رغم خیر بودنش مرا ترسانده است، قومی در مسجد نشسته‌اند، و مردی می‌گوید: اینقدر و اینقدر سبحان الله بگوئید، و اینقدر و اینقدر الحمد لله بگوئید، می‌گوید: آن گاه عبدالله حرکت نمود و ما هم با او حرکت نمودیم، تا این که نزدشان آمد و گفت: چه قدر به سرعت گمراه شدید، در حالی که اصحاب رسول خدا ﷺ زنده‌اند، همسرانش جوان اند و لباس‌ها و ظرف‌هایش تغییر نخورده‌اند، گناهان تان را حساب کنید، من از طرف خداوند برای تان ضمانت می‌کنم، که نیکی‌های تان را حساب نماید.^۱ هیشمی (۱/۱۸۱) می‌گوید: در این مجالد بن سعید آمده، نسائی ثقه‌اش دانسته، و بخاری و احمد بن حنبل و یحیی ضعیفش دانسته‌اند.

قول ابن زبیر به پسرش هنگامی که با گروهی نشست که خدا را یاد می‌نمودند و می‌لرزیدند

ابونعیم در الحلیه (۳/۱۶۷) از عامر بن عبدالله بن زبیر روایت نموده، که گفت: نزد پدرم آمدم، گفت: کجا بودی؟ گفتم: اقوامی را یافتم، که از آنان بهتر ندیده‌ام، خداوند تعالی را یاد می‌کنند، آن گاه بعضی از ایشان از ترس خداوند تعالی می‌لرزید حتی که بیهوش می‌گردد، بنابراین همراه شان نشستم، گفت: بعد از این با ایشان منشین، و ملاحظه نمود، که آن سخن بر من اثری نگذاشت، آن گاه گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که قرآن تلاوت می‌نمود،

^۱ سند آن ضعیف است. طبرانی (۹/۱۲۷) هیشمی می‌گوید: در سند آن مجالد بن سعید است که نسائی او را ثقه دانسته و بخاری و احمد و یحیی وی را ضعیف دانسته‌اند.

و ابوبکر و عمر (رضی اللہ عنهما) را هم دیدم که قرآن تلاوت می‌کردند ولی این حالت برای شان عائد نمی‌گردید، آیا تو ایشان را از ابوبکر و عمر برای خداوند تعالی خاشع تر می‌بینی؟! آن گاه متوجه شدم که مسئله همینطور است، و ترک شان نمودم.^۱

انکار صله بن حارث و ابن مسعود بر کسی که در مسجد ایستاده قصه نماید

طبرانی در الکبیر از ابوصالح سعیدبن عبدالرحمن بن عنز تحیبی روایت نموده، که: وی برای مردم در حال ایستاده قصه می‌گفت، صله بن حارث غفاری رضی اللہ عنہ - وی از اصحاب پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم است - به او گفت: به خدا سوگند، ما عهد نبی مان را ترک ننموده‌ایم، رحم‌های مان را قطع نکرده‌ایم، که تو و یارانت در میان ما ایستاده‌اید.^۲ هیثمی (۱/۱۸۹) می‌گوید: اسناد آن حسن است. این را هم چنان بخاری، بغوی، محمدبن ربیع جیزی و ابن سکن روایت نموده‌اند، و ابن سکن می‌گوید: غیر این حدیث از صله دیگر حدیثی نیست. این چنین در الاصابه (۲/۱۹۳) آمده است. و طبرانی از عمروبن زراره روایت نموده، که گفت: عبدالله - یعنی ابن مسعود - رضی اللہ عنہ کنار من در حالی ایستاد که قصه می‌گفتم، و گفت: ای عمرو بدعت و گمراهی را ایجاد نموده‌ای، یا این که تو از محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم و اصحابش با هدایت‌تری؟ آن گاه من ایشان را دیدم، که از نزدم پراکنده شدند، و دیدم که هیچ کسی نزدم باقی نماند. هیثمی (۱/۱۸۹) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و دو اسناد دارد، که رجال یکی از آنها رجال صحیح اند.

احتراز و خودداری از پیروی رأی بدون اصل سخنان عمر رضی اللہ عنہ در این باره

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۳۴) از ابن شهاب روایت نموده است که: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ در حالی که بر منبر قرار داشت فرمود: ای مردم، فقط رأی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم درست بود، چون خداوند به او نشان می‌داد و از ما فقط گمان و تکلف است^۳ و نزد وی (۲/۱۳۵) از صدقه بن ابی عبدالله روایت است که عمر بن خطاب می‌گفت: اصحاب رأی دشمنان سنن‌اند، حفظ سنت آنان را خسته ساخته است، به این اساس سنت از نزدشان رفته است، و آن را حفظ ندارند، لذا وقتی سؤال شدند، حیا نمودند که بگویند: نمی‌دانیم، و با سنت‌ها با رأی شان به معارضه برخاستند، بنابراین من شما را از آن بر حذر می‌سازم. و نزد وی (۲/۱۳۶) هم چنان از عمر روایت است که گفت: سنت آنست که خدا و رسولش ترسیم نموده و به جای گذاشته باشند، خطای رأی را برای امت سنت مگردانید. و حدیث اول را ابن ابی حاتم و بیهقی نیز از عمر به مثل آن روایت کرده‌اند، چنان که در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است، و بیهقی افزوده:

^۱ ضعیف. ابونعیم (۳/۱۶۷) در سند آن عبدالله بن مصعب بن ثابت ضعیف است. نگا: المجمع (۱۰/۲۲۰).

^۲ هیثمی آن را حسن دانسته است. طبرانی در الکبیر (۸/۷۴) نگا: المجمع (۱/۱۸۹).

^۳ ضعیف منقطع. ابن عبدالبر در الجامع (۲/۱۳۴) ابوداود (۳۵۸۶) البانی می‌گوید: منقطع است.

[و ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً]. (النجم: ۲۸)

ترجمه: «و به درستی که و هم در شناخت حقیقت چیزی نفع نمی‌رساند».

و ابن المنذر از عمرو بن دینار روایت نموده، که مردی به عمر گفت: به آنچه خداوند برایت نشان می‌دهد حکم کن^۱، گفت: باز ایست، این ویژه پیامبر ﷺ است. این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است.

قول ابن مسعود و ابن عباس (رضی الله عنهما) در این باره

طبرانی از شعبی روایت نموده، که گفت: ابن مسعود رضی الله عنه گفت: شما را از چه رأی داری؟ چه رأی داری؟ بر حذر می‌دارم، چون کسانی که قبل از شما بودند، به سبب همین چه رأی داری؟ چه رأی داری؟ هلاک شده‌اند، و چیزی را به چیزی قیاس نکنید، که قدم بعد از ثباتش می‌لغزد، و وقتی یکی از شما از آنچه نمی‌داند پرسیده شد، باید بگوید: خدا داناتر است، چون این ثلث علم است.^۲ هیشمی (۱/۱۸۰) می‌گوید: و شعبی از ابن مسعود نشنیده است، و در این جابر جعفی آمده، و ضعیف می‌باشد. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: هیچ سالی نیست، مگر این که سال بعدش از آن شترتر است و سالی از سال دیگر بهتر نمی‌باشد، و نه نسلی از نسل دیگر بهتر می‌باشد، و فقط در آن‌ها رفتن علمای تان و برگزیدگان تان مضمهر است. و اقوامی می‌آیند که امور را به رأی خویش قیاس می‌کنند، اینجاست که اسلام منهدم می‌شود و درز بر می‌دارد.^۳ هیشمی (۱/۱۸۰) می‌گوید: در این مجالد بن سعید آمده، وی مختلط شده بود. ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۳۵) مثل این را روایت کرده است. و ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۳۶) از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: ملاک و معیار کتاب خدا و سنت رسولش است، کسی که بعد از آن از رأی خود بگوید، نمی‌دانم که آن را در نیکی هایش می‌یابد یا در بدی هایش، و ابن عبدالبر در العلم (۲/۳۳) از عطاء و او از پدرش روایت نموده، که گفت: یکی از یاران پیامبر ﷺ از چیزی پرسیده شد، گفت: من از پروردگارم حیاء می‌کنم، که در امت محمد به رأی خودم بگویم.

اجتهاد اصحاب پیامبر ﷺ

قول معاذ برای پیامبر ﷺ: به رأی خود اجتهاد می‌کنم. و کوتاهی نمی‌کنم

ابوداود، ترمذی و دارمی از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی وی را به سوی یمن فرستاد گفت: «وقتی قضاوتی برایت پیش بیاید چگونه فیصله و قضاوت می‌کنی؟ گفت: به کتاب خدا فیصله می‌نمایم، فرمود: «اگر در کتاب خدا نیافتی؟» گفت: به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: «اگر در سنت رسول خدا نیافتی؟»

^۱ یعنی بدانچه حکم نما، که خداوند برایت نشان می‌دهد و الهام می‌کند، چون تو از طرف خداوند رهبری و هدایت می‌شوی، ولی عمر گفته‌اش را رد نمود، و گفت: این کار ویژه پیامبر ﷺ بود، و ما ملزم هستیم که طبق احکام الهی و سنت نبوی حکم نماییم، نه از دل خود. م.

^۲ ضعیف منقطع. ابن عبدالبر در الجامع (۱۳۵/۲) طبرانی در الکبیر (۱۰۵/۹) شعبی از ابن مسعود نشنیده همچنین در آن جابر الجعفی است که ضعیف است. نگا: المجمع (۱/۱۸۰).

^۳ ضعیف. طبرانی (۱۰۵/۹) در سند آن مجالد بن سعید است که ضعیف است. مجمع: ۱/۲۸۹.

گفت: به رأی خود اجتهاد می‌کنم و تقصیری نمی‌نمایم، می‌گویند: آن گاه رسول خدا ﷺ بر سینه‌اش زد و گفت: «ستایش خدایی راست، که رسول رسول خدا را به آنچه در آن رسول خدا راضی می‌شود موفق گردانید.^۱ این چنین در المشکوه (ص ۳۱۶) آمده است.

هیبت و ترس ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) در آنچه نمی‌دانستند

ابن سعد و ابن عبدالبر در العلم از محمد بن سیرین روایت نموده‌اند، که گفت: بعد از پیامبر ﷺ هیچ کسی از ابوبکر رضی الله عنه در آنچه نمی‌دانست پرترس و هراسان‌تر نبود، و بعد از ابوبکر هیچ کسی از عمر در آنچه نمی‌دانست پرترس و هراسان‌تر نبود، برای ابوبکر قضیه‌ای پیش آمد، و اصلی برای آن در کتاب خداوند تعالی و اثری در سنت نیافت، آن گاه گفت: به رأی خودم اجتهاد می‌کنم، اگر صواب و درست آمد، از خداوند است، و اگر خطا آمد از من است، و از خداوند مغفرت می‌خواهم.^۲ این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است.

نامه عمر رضی الله عنه برای شریح در این باره

ابن عبدالبر در العلم (۲/۵۶) از شعبی از شریح روایت نموده، که عمر رضی الله عنه به او نوشت: وقتی امری نزدت آمد، در مورد آن به آنچه در کتاب خداست حکم کن، و اگر چیزی نزدت آمد، که در کتاب خدا نیست، به آنچه رسول خدا سنت به جا گذاشته فیصله نما، و اگر آنچه نزدت آمد، که نه در کتاب خداست و نه هم پیامبر رضی الله عنه در آن سنتی به جا گذاشته، در باره آن به آنچه فیصله نما که مردم بر آن اجماع نموده‌اند، و اگر آنچه نزدت آمد، که نه در کتاب خداست و نه رسول خدا رضی الله عنه در آن سنتی از خود به جا گذاشته و نه هم هیچکسی درباره‌اش صحبت نموده، آن گاه به هر یک از دو امر که خواستی اقدام کن. و در روایت دیگری نزدش آمده: اگر خواستی که به رأی خودت در آن اجتهاد کنی، پیش شو، و اگر خواستی خود را عقب بکشی، عقب بکش، و من عقب کشیدن را برایت خیر می‌پندارم.^۳

قول ابن مسعود رضی الله عنه درباره اجتهاد به رأی

ابن عبدالبر در العلم (۲/۵۷) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اگر کسی قضاوتی به او واگذار شد، باید به آنچه در کتاب خداست فیصله و قضاوت کند، و اگر چیزی نزدش آمد که در کتاب خدا نیست، باید به آنچه فیصله نماید که پیامبر رضی الله عنه بدان فیصله نموده، و اگر امری نزدش آمد، که نه در کتاب خدا بود و نه پیامبرش رضی الله عنه در مورد آن فیصله‌ای نموده بود، باید به آنچه فیصله کند، که صالحان به آن فیصله نموده‌اند، و اگر امری نزدش

^۱ آلبانی آن را ضعیف دانسته است. ترمذی (۱۳۲۷) ابوداود (۳۵۹۲) احمد (۵/۲۴۲، ۲۳۶ و ۲۳۰) دارمی (۱/۶۰) بسیاری از ائمه آن را صحیح دانسته‌اند چنانکه ابن قیم در «اعلام الموقعین» ذکر کرده است. شیخ آلبانی آن را در جاهای زیادی از کتاب‌های خود ضعیف دانسته است. نگا: الضعیفه.

^۲ ضعیف. دارمی به مانند آن (۲۹۴۲) سند آن منقطع است.

^۳ ضعیف. احمد (۱۶۷) سند آن منقطع است.

آمد، که نه در کتاب خدا بود، نه پیامبرش در مورد آن فیصله کرده بود و نه صالحان در آن مورد فیصله‌ای داشتند، باید به رأی خود اجتهاد کند، و باید اقرار کند و حیا ننماید. و در روایت دیگری نزد وی آمده: باید به رأی خود اجتهاد کند، و نگوید: من چنین می‌بینم و می‌ترسم، چون حلال آشکار است و حرام آشکار است، و در میان این امور مشتبه است، بنابراین آنچه شما را به شک می‌اندازد، آن را بگذارید و به آن چه عمل نمایید که شما را به شک نمی‌اندازد.

اجتهاد ابن عباس و ابی (رضی الله عنهما)

ابن عبدالبر در العلم (۲/۵۷) از عبدالله بن ابی یزید روایت نموده است، که گفت: ابن عباس (رضی الله عنهما) وقتی از چیزی پرسیده می‌شد، اگر [جواب آن] در کتاب خدا می‌بود همان را می‌گفت: و اگر در کتاب خدا نمی‌بود، و از رسول خدا ﷺ می‌بود آن را می‌گفت: و اگر در کتاب خدا نمی‌بود، و از رسول خدا ﷺ هم نمی‌بود، و از ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) می‌بود آن را می‌گفت: و اگر در کتاب خدا نمی‌بود، و از رسول خدا ﷺ هم نمی‌بود و از ابوبکر و عمر هم نمی‌بود، به رأی خود اجتهاد می‌نمود. و نزد وی هم چنان از ابن عباس روایت است که گفت: وقتی حجت و دلیل از علی رضی الله عنه برای مامی آمد، از آن عدول نمی‌نمودیم. و ابن سعد (۴/۱۸۱) حدیث اول را به معنای آن روایت کرده است. و ابن عبدالبر در العلم (۲/۵۸) از مسروق روایت نموده، که گفت: ابی بن کعب (رضی الله عنه) را از چیزی پرسیدم، گفت: آیا این اتفاق افتاده است؟ گفتم: نخیر، گفت: راحتان بگذار، وقتی که اتفاق افتاد، در آن به رأی خود برایت اجتهاد می‌کنیم.

احتیاط در فتوا و چه کسی از اصحاب فتوا می‌داد

قول عبدالرحمن بن ابی لیلی درباره احتیاط اصحاب در فتوا

ابن عبدالبر در الجامع (۲/۱۶۳) از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نموده، که گفت: یک صدو بیست تن از اصحاب رسول خدا ﷺ را درک نمودم - گمان می‌کنم گفت: در مسجد -، هر یکی از آنان که محدث بود، دوست می‌داشت که برادرش حدیث بیان نمودن را از طرف وی به عهده بگیرد، و هر یکی از آنان که مفتی بود، دوست می‌داشت که برادرش فتوا دادن را از طرف وی به عهده بگیرد. و ابن سعد (۶/۱۱۰) این را از عبدالرحمن به مثل آن روایت نموده، و افزوده است: از انصار.

قول ابن مسعود. حدیثه و عمر درباره احتیاط در فتوی

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۶۵) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده: که گفت: کسی که مردم را در هر آنچه از وی فتوا بخواهند فتوا بدهد دیوانه است. و این چنین این را از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده است. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود مانند این را روایت کرده، و رجال آن ثقه داسته شده‌اند، چنانکه هیشمی (۱/۱۸۳) گفته است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۶۶) از حدیثه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: برای مردم یکی از این سه

تن فتوا می‌دهد: مردی که ناسخ و منسوخ قرآن را می‌داند، امیری که گزیری نمی‌یابد و احمقی که خود را به تکلیف می‌اندازد. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۶۶) از ابن سیرین روایت نموده، که گفت: عمر برای ابومسعود - عقبه بن عمر (رضی الله عنهما) - گفت: آیا به من خبر نرسیده که برای مردم فتوا می‌دهی؟ گرم آن را هم برای کسی بسپار که سردش را به عهده گرفته است.^۱ و در روایت دیگری (۲/۱۴۳) افزوده است: تو امیر نیستی.^۲

احتیاط زیدبن ارقم و براء در ارائه پاسخ به سوال و فعلی از این قبیل

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۶۶) از ابوالمنهال روایت نموده، که گفت: زید بن ارقم و براء بن عازب (رضی الله عنهما) را از مبادله پول پرسیدم، هر باری که یکی شان را می‌پرسیدم می‌گفت: از دیگری پرس، چون وی از من بهتر و عالم تر است... و حدیث را در مبادله پول^۳ ذکر نموده است. و ابن عساکر از ابو حصین روایت نموده، که گفت: هر یکی شان در مسئله‌ای فتوا می‌دهد که اگر برای عمر بن خطاب رضی الله عنه پیش می‌شد، برای آن اهل بدر را جمع می‌نمود. این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است.

فتوای ابوبکر. عمر. عثمان علی و عبدالرحمن (رضی الله عنهم) برای مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابن سعد (۴/۱۵۱) از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده که: از وی پرسیدند چه کسی برای مردم در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فتوا می‌داد؟ گفت: ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) فتوا می‌دادند، اما غیر آنان را نمی‌دانم، و نزد وی همچنان از قاسم بن محمد روایت است که گفت: ابوبکر، عمر، عثمان و علی (رضی الله عنهم) در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فتوا می‌دادند. و نزد وی (۴/۱۵۷) از فضیل بن ابی عبدالله (از عبدالله) بن دینار از پدرش روایت است که گفت: عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از کسانی بود که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون ابوبکر و عمر و عثمان به آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود فتوا می‌داد. و ابن عساکر این را از عبدالله بندینار اسلمی از پدرش به مثل آن، چنانکه دارالمنتخب (۵/۷۷) آمده، روایت کرده است.

قول ابوموسی درباره ابن مسعود: وقتی این عالم بزرگ در میان تان هست از من پرسید

ابن سعد (۴/۱۶۰) از ابوعطیه همدانی روایت نموده، که گفت: من نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نشسته بودم، که مردی نزدش آمد و او را از مسئله‌ای پرسید، گفت: آیا از آن کسی را غیر از من پرسیده‌ای؟ پاسخ داد: آری، ابوموسی رضی الله عنه را پرسیدم، و قول وی را برایش حکایت کرد و عبدالله با وی مخالفت نمود، بعد از آن برخاست و [ابوموسی] گفت: وقتی این عالم بزرگ در میان تان هست مرا از چیزی پرسید. و نزد وی هم چنان از ابوعمر و شیبانی روایت است که گفت: ابوموسی اشعری گفت: مادامی که این عالم بزرگ در میان تان هست - یعنی ابن

^۱ ضمیر به فتوا راجع است، و هدف این است که آن را برای امیر بگذار.

^۲ ضعیف. دارمی (۱۷۰) سند آن منقطع است.

^۳ الصرف. م.

مسعود - از من پرسید. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۱۲۹) از ابوعطیه و عامر از ابوموسی قولش را به مثل این روایت کرده است.

چه کسی برای مردم در زمان پیامبر ﷺ و خلفای راشدین فتوا می‌داد

ابن سعد (۴/۱۶۷) از سهل بن ابی خیثمه روایت نموده، که گفت: کسانی که در زمان پیامبر خدا ﷺ فتوا می‌دادند، سه تن از مهاجرین بودند و سه تن از انصار: عمر، عثمان، علی، ابی بن کعب، معاذبن جبل و زیدبن ثابت (رضی الله عنهم). و در نزد وی هم چنان (۴/۱۶۸) از مسروق روایت است که گفت: اصحاب فتوا از یاران پیامبر خدا ﷺ اینان بودند: علی، ابن مسعود، زید، ابی بن کعب و ابوموسای اشعری، و ابن سعد (۴/۱۷۵) از قبیصه بن ذؤیب بن حلحله روایت نموده، که گفت: زیدبن ثابت در مدینه در قضا، فتوا، قرائت و فرائض در زمان عمر، عثمان، وقت اقامت علی در مدینه، و پنج سال بعد از آن، تا این که معاویه در سال چهارم خلافت را به عهده گرفت، رئیس بود، و همینطور در مقام خود باقی بود، تا اینکه زید در سال چهل و پنجم درگذشت.

و ابن سعد (۴/۱۸۱) از عطاء بن یسار روایت نموده که: عمر و عثمان (رضی الله عنهما) ابن عباس (رضی الله عنهما) را فرا می‌خواندند، و با اهل بدر مشوره می‌داد، و در زمان عمر و عثمان تا روزی که درگذشت فتوا می‌داد. و ابن سعد (۴/۱۸۷) از زیادبن میناء روایت نموده، که گفت: ابن عباس، ابن عمر، ابوسعید خدری، ابوهریره، عبدالله بن عمرو بن العاص، جابر بن عبدالله، رافع بن خدیج، سلمه بن اکوع، ابوواقد لیشی و عبدالله بن بحینه و امثال اینها از اصحاب رسول خدا ﷺ در مدینه فتوا می‌دادند و از رسول خدا ﷺ از ابتدای وفات عثمان تا درگذشت خودشان حدیث بیان می‌کردند، و کسانی که از جمله اینان فتوا به آنان محول گردید: ابن عباس، ابن عمر، ابوسعید خدری، ابوهریره، و جابر بن عبدالله بودند. و ابن سعد (۴/۱۸۹) از قاسم^۱ روایت نموده، که گفت: عایشه (رضی الله عنها) در خلافت ابوبکر، عمر و عثمان و از آن به بعد تا این که درگذشت فتوا می‌داد، خداوند رحمتش کند، و من ملازمش بودم و او به من احسان و نیکویی می‌نمود... و حدیث را ذکر نموده.

علوم اصحاب النبی (رضی الله عنهم) قول ابوذر درباره وسعت علم اصحاب

احمد از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ ما را در حالی ترک نمود، که اگر پرنده‌ای بال هایش را در آسمان حرکت می‌داد، دربارن آن علمی به ما یاد داده بودند. هیشمی (۸/۲۶۳) می‌گوید: این را احمد و طبرانی روایت نموده‌اند، و طبرانی افزوده: پیامبر رضی الله عنه فرمود: «هر چیزی که به جنت نزدیک می‌گرداند و از آتش دور می‌سازد برای تان بیان گردیده است»^۲ و رجال طبرانی رجال صحیح اند، غیر محمدبن عبدالله بن یزیدمقری و او ثقه می‌باشد، در اسناد احمد کسی آمده، که از وی نام برده نشده. طبرانی این را از ابودرداء به مثل حدیث ابوذر که

^۱ وی قاسم بن محمدبن ابی بکر الصدیق (برادرزاده عایشه) است.

^۲ ضعیف. احمد (۵/ ۱۶۲) در سند آن یک نفر نام برده نشده. نگا: المجمع (۸/ ۲۶۳).

نزد احمد آمده، روایت نموده است. هیشمی (۸/۱۲۴) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند. ابن سعد (۴/۱۷۰) از ابوذر مثل آن را روایت نموده است.

قول عمرو بن عاص درباره آنچه از پیامبر ﷺ فرا گرفت. و قول عایشه درباره علم ابوبکر صدیق

احمد از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هزار مثل آموختم.^۱ هیشمی (۸/۲۶۴) می‌گوید: اسنادش حسن است. بغوی، ابن عساکر و غیر ایشان از عایشه (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند، و عایشه حدیث را ذکر نموده، و در آن آمده: در هر نقطه‌ای که اختلاف می‌نمودند، پدرم به حل و فصل آن اقدام می‌نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کجا دفن شود؟ نزد هیچ کسی علمی درباره آن نیافتیم، آن گاه ابوبکر رضی الله عنه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: «هر نبی که وفات نموده، در همان جای خوابش که در آن مرده دفن گردیده است»^۲، می‌افزاید: و در مورد میراثش اختلاف کردند، و نزد هیچ کسی درباره آن علم نیافتند، آن گاه ابوبکر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: «از ما گروه انبیا میراث برده نمی‌شود، آن چه از خود به جای گذاشتیم صدقه است»^۳. این چنین در منتخب الكنز (۴/۳۴۶) آمده است.

قول ابن مسعود و حذیفه درباره علم عمر

طبرانی از ابووائل روایت نموده، که گفت: عبدالله رضی الله عنه گفت: اگر علم عمر رضی الله عنه در یک پله ترازو گذاشته شود و علم اهل زمین در پله دیگر، علم وی از علم ایشان سنگین تر خواهد شد. وکیع می‌گوید: اعمش گفت: من این را نپذیرفتم و نزد ابراهیم^۴ آمده آن را برایش یادآورد شدم، گفت: چه چیز آن را انکار نمودی؟ به خدا سوگند، عبدالله بهتر از آن را گفته، گفته است: می‌پندارم که از ده جزء علم نه جزء آن روزی که عمر رحلت نمود رفت.^۵ هیشمی (۹/۶۹) می‌گوید: طبرانی آن را به چند اسناد روایت نموده، و رجال این اسناد رجال صحیح اند، غیر اسد بن موسی که ثقة است. ابن سعد (۴/۱۵۳) هم مانند این را روایت نموده است. و طبرانی در حدیث طویلی در وفات عمر از عبدالله - یعنی ابن مسعود - روایت نموده، که گفت: عمر عالم‌ترین ما به خدا، خواننده‌ترین ما به کتاب خدا و فقیه‌ترین ما در دین خدا بود. این چنین در مجمع الزوائد (۹/۶۹) آمده است. و ابن سعد (۴/۱۵۳) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: انگار که علم مردم در وقت موجودیت عمر در سوراخی پنهان بود. و نزد وی هم چنان از

^۱ حسن. احمد (۲۰۳/۴) هیشمی (۲۶۴/۸) آن را حسن دانسته است.

^۲ صحیح.

^۳ صحیح. طبرانی (۱۰۴۶/۱) و به مانند آن بخاری (۳۰۹۴) و مسلم در کتاب الجهاد (۱۷۵۷) و ابوداود (۲۹۶۳) و ترمذی (۱۶۱۰) احمد (۴۸/۱) و نسائی (۱۳۵/۷) و حمیدی (۲۲).

^۴ وی ابراهیم نخعی از کبار تابعین است.

^۵ صحیح. طبرانی (۱۶۳/۹) نگا: المجمع (۶۹/۹).

مردی از اهل مدینه روایت است که گفت: نزد عمر بن خطاب حاضر شدم، و دریافتم که فقها نزدش چون اطفال بودند، و او در فقه و علمش بر آنان برتری و بلندی داشت.

قول پیامبر ﷺ درباره علی: وی از همه اصحابم زیاده علم دارد. و قول علی درباره علمش به قرآن

طبرانی از ابواسحاق روایت نموده که: علی رضی الله عنه هنگامی که با فاطمه (رضی الله عنها) ازدواج نمود، فاطمه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: مرا در حالی به همسری وی دادی، که به ضعف بینایی مبتلاست و شکم بزرگی دارد؟! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو را در حالی به نکاح در آوردم، که او از همه اصحابم اول اسلام آورده، و از همه شان زیاده علم دارد و در میان شان از بردباری بزرگی برخوردار است». ^۱ هیثمی (۹/۱۰۲) می گوید: این حدیث مرسل صحیح الاسناد است. و طبرانی و احمد این را از معقل بن یسار روایت نموده اند... و حدیث را [هیثمی] متذکر شده و در آن آمده: «آیا راضی نمی شوی؛ که تو را به نکاح کسی در آوردم که از همه امم سابق تر اسلام آورده، و از همه شان زیاده علم دارد، و در میان شان از بردباری بزرگی بهره مند است». هیثمی (۹/۱۰۱) می گوید: در این خالد بن طهمان ^۲ آمده، ابوحاتم و غیر وی ثقه اش دانسته اند، و بقیه رجالش ثقه اند. و ابن سعد (۴/۱۵۴) از علی روایت نموده، که گفت: به خدا سوگند، هر آیه ای که نازل شده، من دانسته ام که در چه نازل شده، در کجا نازل شده و برای کی نازل شده است، پروردگارم به من قلب عقل مند و زبان فصیح و روان بخشیده است. و نزد وی (۴/۱۵۶) هم چنان از یحیی بن سعید از سعید بن مسیب روایت است که گفت: عمر از معضله ای که در آن ابوالحسن نمی بود به خدا پناه می جست.

علم عبدالله بن مسعود

ابن سعد (۴/۱۵۹) از مسروق روایت نموده، که گفت: عبدالله فرمود: هر سوره ای که نازل شده، من می دانم که در چه مورد نازل گردیده است، و اگر بدانم کسی از من به کتاب خدا عالم تر است، و شتر یا سواری ها نزدش می رسند حتماً نزدش می روم. و نزد وی هم چنان از مسروق روایت است که گفت: با اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم مجالست نمودم، و آنان را چون حوض آب یافتم، بعضی از آن حوض ها مردی را سیراب می نمود، حوضی دو تن را سیراب می نمود، حوضی ده تن را سیراب می نمود و حوضی صد تن را سیراب می نمود و چنان حوضی هم بود که اگر اهل زمین در آن وارد می شدند، برای شان کفایت می نمود، و عبدالله بن مسعود را مثل همین حوض یافتم. و ابن سعد (۴/۱۶۱) از زید بن وهب روایت نموده، که گفت: عبدالله روزی در حالی آمد که عمر نشسته بود، هنگامی که عمر وی را دید می آید، گفت: وی کیسه ای است که از فقه پر شده است - و گاهی اعمش گفته: از علم

^۱ ضعیف. طبرانی (۹۴/۱) که مرسل است. نگا: مجمع الزوائد (۹/۱۰۲).

^۲ خالد بن طهمان: ابن حجر درباره ی وی می گوید: صدوق است و به تشیع متهم است سپس دچار اختلاط گردید (التقریب: ۱/۲۵۹).

- و از اسدبن وداعه روایت است که عمر ابن مسعود را یاد نمود و گفت: وی کیسه‌ای است که از علم پر شده، او را در ضمن با این که به او نیاز داشتم او را به اهل قادسیه محول ساختم.

قول علی درباره علم ابن مسعود. اوموسی. عمار. حذیفه. سلمان و درباره علم خودش

ابن سعد (۴/۱۶۲) از ابوالبختری روایت نموده، که گفت: نزد علی رضی الله عنه آمدیم و از او در مورد اصحاب محمد صلی الله علیه و آله پرسیدیم، گفت: از کدام شان؟ می‌گوید: گفتیم: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه برای ما صحبت کن، گفت: قرآن و سنت را آموخت، بعد از آن باز ایستاد و پیش نرفت، و دانستن آن دو به عنوان همه علم و دانش کافی است، می‌گوید: گفتیم: از اوموسی رضی الله عنه برای ما صحبت کن، گفت: در علم رنگ کرده شد و باز از آن بیرون گردید، می‌افزاید: گفتیم: از عماربن یاسر برای ما صحبت کن، گفت: مومن فراموش کار است، و وقتی به او تذکر داده شود، به یاد می‌آورد، می‌گوید: گفتیم: از حذیفه رضی الله عنه برای ما صحبت کن، گفت: علمی را فرا گرفت، و از قیام بدان عاجز آمد، می‌گوید: گفتیم: از سلمان برای ما صحبت نما، گفت: علم اول و علم آخر را درک نمود،^۱ بحریت که قعرش ناپیداست، و از جمله اهل بیت ماست، می‌گوید: گفتیم: ای امیرالمومنین ما را از نفس خودت خبر بده، گفت: این را اراده نمودید!! وقتی می‌پرسیدم، به من داده می‌شد،^۲ و وقتی خاموش می‌شدم، به تعلیم شروع می‌شد.^۳

قول ابن مسعود درباره معاذ بن جبل

ابن سعد (۴/۱۶۵) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: معاذبن جبل رضی الله عنه امت فرمانبردار برای خدا و مایل به حق بود و از مشرکان نبود، گفتم^۴ ابو عبدالرحمن اشتباه کرده است، خداوند تعالی اینطور گفته است.

[ان ابراهیم کان امة قانتاً لله حنیفاً ولم یکن من المشرکین]. (النحل: ۱۲۰)

ترجمه: «ابراهیم امتی فرمانبردار برای خدا و مایل از ادیان باطل به دین حق بود و از مشرکین نبود». او آن را باز برایم تکرار نمود و گفت: معاذبن جبل امت فرمانبردار برای خدا و مایل به حق بود و از مشرکان نبود، آن گاه دانستم که وی این حرف را به قصد می‌گوید و خاموش گردیدم، گفت: آیا می‌دانی که که امت چیست؟ و فرمانبردار^۵ کیست؟ گفتم: خدا داناتر است، گفت: امت کسی است که به مردم خیر می‌آموزد، و فرمانبردار کسی است که فرمانبردار خدا و رسولش باشد، و معاذ این چنین بود، به مردم خیر می‌آموخت و فرمانبردار خدا و رسولش بود.^۶

^۱ علم اول: علم کتب سابقه، و علم آخر: عمل قرآن کریم است.

^۲ یعنی: وقتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسیدم، برای پاسخ می‌داد، و اگر خاموش می‌بودم، او به تعلیم شروع می‌نمود.

^۳ هیثمی (۱۵۸/۹) طبرانی آن را از دو راه روایت کرده است که در یکی از آن دو حبان بن علی است که مورد اختلاف است و بقیه ی رجال آن رجال صحیح اند.

^۴ گوینده فروه بن نوفل اشجعی است.

^۵ «قانت».

^۶ صحیح. طبرانی (۳۴/۲۰) هیثمی (۳۱۱/۹) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند به جز حجاج بن ابراهیم که ثقه است.

اقوال مسروق درباره علم صحابه

ابن سعد (۴/۱۶۷) از مسروق^۱ روایت نموده، که گفت: با اصحاب رسول خدا ﷺ مجالست و همنشینی نمودم، دانستم که علم شان به شش تن می‌رسد: به عمر، علی، عبدالله، معاذ، ابودرداء و زیدبن ثابت (رضی الله عنهم)، با این شش تن نیز همنشینی نمودم و علم شان را درک کردم که به علی و عبدالله (رضی الله عنهما) می‌رسد. و ابن سعد (۴/۱۷۶) از مسروق روایت نموده، که گفت: به مدینه آمدم، و از اصحاب پیامبر ﷺ پرسیدم، ناگهان متوجه شدم که زیدبن ثابت از راسخین در علم است.

علم عبدالله بن عباس

ابن سعد (۴/۱۸۱) از مسروق روایت نموده، که گفت: عبدالله فرمود: اگر ابن عباس سن و سال‌های ما را درک می‌نمود، علم هیچ مردی از ما به ده یک علم وی نمی‌رسید. و نضر در این حدیث افزوده است: ابن عباس چه نیکو مفسر قرآن است. و ابن سعد (۴/۱۸۱) از مجاهد روایت نموده که: ابن عباس را به خاطر کثرت علمش بحر می‌گفتند. و ابن سعد (۴/۱۸۱) از لیث بن ابی سلیم روایت نموده، که گفت: به طاووس گفتم: ملازمت این بچه را نمودی - هدفش ابن عباس است - و بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ را ترک نمودی؟! گفت: من هفتاد تن از اصحاب رسول خدا ﷺ را دیدم، که وقتی در چیزی اختلاف و مجادله می‌نمودند، به قول ابن عباس بر می‌گشتند، و آن را می‌پذیرفتند. و ابن سعد (۴/۱۸۳) از عامربن سعد بن ابی وقاص روایت نموده، که گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: کسی را حاضر فهم‌تر، عقلمندتر، عالم‌تر و بردبارتر از ابن عباس ندیدم، و عمر بن خطاب را دیدم که وی را برای معضلات فرا می‌خواند و بعد از آن می‌گفت: نزدت هست، معضله‌ای برایت آمده، و باز از قول وی نمی‌گذشت، و در اطرافش اهل بدر از مهاجرین و انصار حاضر می‌بودند. و ابن اسعد (۴/۱۸۵) از ابوالزناد روایت نموده که: عمر بن خطاب نزد ابن عباس جهت عیادتش که تب داشت داخل گردید، عمر گفت: مرضت به ما خلل وارد نموده، به آن هم خدا کمک کننده است!! و ابن سعد (۴/۱۸۵) از طلحه بن عبیدالله^{رضی الله عنه} روایت نموده، که گفت: برای ابن عباس فهم، تیزهوشی و علم داده شده است، من عمر بن خطاب را نمی‌دیدم که کسی را از وی پیش نماید.

ابن سعد (۴/۱۸۵) از محمد بن ابی کعب روایت نموده، که گفت: از ابی بن کعب^{رضی الله عنه} - آن گاه که ابن عباس (رضی الله عنهما) نزدش نشسته بود و بعد برخاست - شنیدم که گفت: این عالم بزرگ این امت می‌باشد، به او عقل و فهم داده شده است، و رسول خدا ﷺ برایش دعا نموده، که فقه در دین نصیبش گردد. و ابن سعد (۴/۱۸۵) از طاووس روایت نموده، که گفت: ابن عباس (رضی الله عنهما) در علم از مردم چنان بلند و مرتفع شده بود، که خرما بر کوتاه و کوچک بلند می‌شود. و حاکم (۳/۵۳۶) از ابوائل روایت نموده، که گفت: من و

^۱ وی مسروق بن اجدع همدانی است، و از شاگردان بزرگ ابن مسعود می‌باشد.

یک همراهم با ابن عباس که امیر حج بود حج به جای آوردیم، وی سوره نور را می‌خواند و تفسیرش می‌نمود، همراهم گفت: یا سبحان‌الله!! از سر این مرد چه بیرون می‌شود؟ اگر ترک این را بشنود اسلام می‌آورد. حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت ننموده‌اند، و در روایت دیگری نزدش آمده: من می‌گفتم: کلام هیچ مردی را مثل این ندیده‌ام و نه شنیده‌ام، اگر فارس و روم این را بشنوند اسلام می‌آورند!! و ابن سعد (۴/۱۸۴) از ابن عباس روایت نموده، که گفت: روزی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه وارد شدم، او مرا از مسئله‌ای پرسید، که آن را یعلی بن امیه از یمن برایش نوشته بود، و آن را برایش پاسخ دادم، عمر گفت: شهادت می‌دهم که تو از خانه نبوت حرف می‌زنی. و ابن سعد (۴/۱۸۲) از عطاء روایت نموده، که گفت: مردمانی نزد ابن عباس برای [آموختن] شعر می‌آمدند، مردمانی برای [آموختن علم] نسب‌ها می‌آمدند، مردمانی برای روزهای عرب و وقایع آن می‌آمدند، هر صنف و گروه آنچه را می‌خواست به او عرضه می‌نمود.

ابن سعد (۴/۱۸۳) از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت نموده، که گفت: ابن عباس در چند خصلت از مردم سبقت داشت: به علمی که کسی از وی در آن سبقت نداشت، به فقهی که در آن به رأیش ضرورت می‌شد و به بردباری و عطا و کرم، و هیچ کسی را ندیدم که در آن چه از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشته بود از وی عالم‌تر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که از وی به قضاوت ابوبکر و عمر و عثمان (رضی الله عنهم) داناتر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که در رأی و نظر از وی فقیه‌تر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که از وی به شعر و عربی عالم‌تر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که از وی به تفسیر قرآن، حساب و فریضه‌ای داناتر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که از وی به آنچه گذشته عالم‌تر بوده باشد، و نه کسی را دیدم که در رأی و نظریه‌ای که ضرورت می‌شد از او روشن‌تر و منورتر بوده باشد، وی یک روز تمام می‌نشست، و در آن فقط صحبت و بیان از فقه فی بود و روزی از تفسیر، روزی از مغازی، روزی از شعر و روزی هم از تاریخ و وقایع عرب صحبت می‌نمود، و من هرگز عالمی را ندیدم که نزدش نشسته باشد مگر اینکه به ریش گردن نهاده است و هرگز سؤال کننده‌ای را ندیدم که از وی سؤال نموده باشد، مگر این که نزدش علمی دریافته است.

و ابن سعد (۴/۱۸۶) از ابن عباس روایت نموده، که گفت: من ملازمت بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مهاجرین و انصار را می‌نمودم، و آنان را از مغازی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه از قرآن در آن باره نازل شده بود می‌پرسیدم، و نزد هر یکی شان که می‌آمدم، از آمدنم به سبب قرابت و نزدیکی ام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوشحالی می‌نمود، روزی ابی بن کعب - وی از راسخین در علم بود - را از آنچه از قرآن در مدینه نازل شده بود می‌پرسیدم، وی گفت: بیست و هفت سوره در مدینه نازل شده، و سایر آن‌ها در مکه نازل شده‌اند.

و ابن سعد (۴/۱۸۶) از عکرمه روایت نموده، که گفت: عبدالله بن عمرو بن عاص (رضی الله عنهما) را شنیدم که می‌گفت: ابن عباس عالم‌ترین ما به آنچه است که گذشته، و فقیه‌ترین ما در آنچه است که پیش می‌آید و درباره‌اش چیزی منقول نمی‌باشد، عکرمه می‌گوید: این قول وی را برای ابن عباس خبر دادم، گفت: وی از علم بهره‌مند است، او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از حلال و حرام سؤال می‌نمود.

ابن سعد (۴/۱۸۴) از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده که: وی در شب‌های حج به سوی ابن عباس نگریست، و دید که همراهش حلقه‌هایی است و از مناسک پرسیده می‌شود، گفت: او عالم‌ترین فرد به مناسک در میان آنانی است که باقی مانده‌اند.

آنچه هنگام مرگ ابن عباس گفته شد

ابن سعد (۴/۱۸۶) از یعقوب بن زید از پدرش روایت نموده، که گفت: از جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) وقتی که خبر مرگ ابن عباس (رضی الله عنهما) به او رسید، در حالی که یک دستش را در دست دیگر زد شنیدم که می‌گفت: عالم‌ترین و بردبارترین مردم در گذشت، و به مرگ وی این امت را مصیبتی رسید که دیگر کم نمی‌شود!! و ابن سعد (۴/۱۸۷) از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم روایت نموده، که گفت: هنگامی که ابن عباس درگذشت، رافع بن خدیج رضی الله عنه گفت: امروز کسی درگذشت که مردمان مشرق و مغرب در علم به وی نیازمند بودند!! و ابن سعد (۴/۱۸۳) از ابوکلثوم روایت نموده، که گفت: هنگامی که ابن عباس دفن گردید، ابن حنفیه گفت: امروز ربانی این امت درگذشت.

علم ابن عمر. عباد بن اوس و ابوسعید

ابن سعد (۴/۱۸۷) از عمرو بن دینار روایت نموده، که گفت: ابن عمر (رضی الله عنهما) از فقهای جوان به شمار می‌رفت. و ابن سعد (۴/۱۸۸) از خالد بن معدان روایت نموده، که گفت: از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در شام هیچ کسی باقی نمانده بود، که از عباد بن صامت و شداد بن اوس (رضی الله عنهما) ثقه‌تر، فقیه‌تر و رضایت‌بخش‌تر می‌بود. و ابن سعد (۴/۱۸۸) از حنظله بن ابی سفیان از شیخ‌های وی روایت نموده، که گفتند: هیچ یک از جوانان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابوسعید خدری رضی الله عنه فقیه‌تر نبود.

علم ابوهریره رضی الله عنه

حاکم (۳/۵۱۰) از ابوزعزعه کاتب مروان بن حکم روایت نموده که: مروان ابوهریره رضی الله عنه را طلب نمود، و مرا در عقب تخت نشانید، و به سؤال نمودن از وی شروع نمود و من می‌نوشتم، و وقتی که یک سال تمام گذشت باز وی را طلب نمود، پشت پرده نشاندش و شروع به پرسیدن وی از همان چیزها نمود، آن گاه وی نه زیاد نمود، نه کم، نه پیش و نه هم پس. حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی گفته: صحیح است.

علم ام المؤمنین عایشه (رضی الله عنها)

ابن سعد (۴/۱۸۹) از ابو موسی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر چیزی که شک می‌نمودند، از عایشه (رضی الله عنها) می‌پرسیدند، و نزد وی درباره آن علم می‌یافتند. و ابن سعد (۴/۱۸۹) از قیصه

بن ذؤیب روایت نموده، که گفت: عایشه (رضی الله عنها) عالم‌ترین مردم بود، بزرگان صحابه رسول خدا ﷺ از وی می‌پرسیدند، و نزد وی هم چنان از ابوسلمه روایت است که گفت: هیچ کسی را عالم‌تر به سنت‌های رسول خدا ﷺ، فقیه‌تر در رأی و نظری که به آن ضرورت می‌شد، عالم‌تر به آیتی که درباره چه نازل شده و عالم‌تر به میراث از عایشه (رضی الله عنها) ندیدم. و ابن سعد (۴/۱۸۹) از مسروق روایت نموده، که به او گفته شد: آیا عایشه (رضی الله عنها) علم میراث را نیکو می‌دانست؟ گفت: آری، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من شیخ‌ها و بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ را دیدم که او را از علم میراث سؤال می‌نمودند. این را طبرانی به لفظ وی روایت نموده، و اسنادش حسن است، چنانکه هیشمی (۹/۲۴۲) گفته است. ابن سعد (۴/۱۸۹) از محمدبن لبید روایت نموده، که گفت: ازواج پیامبر ﷺ از احادیث پیامبر ﷺ به پیمان‌های زیادی حفظ می‌نمودند، ولی نه چون عایشه و ام سلمه (رضی الله عنهما)، و عایشه در عهد عمر و عثمان تا این که درگذشت، خدا رحمتش کناد، فتوا می‌داد، و بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ چون عمر و عثمان بعد از رسول خدا ﷺ نزد وی می‌فرستادند، و او را از سنن می‌پرسیدند.

و طبرانی از معاویه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: سوگند به خدا هیچ خطیبی را هرگز بلیغ‌تر، فصیح‌تر و تیزفهم‌تر از عایشه ندیدم. هیشمی (۹/۲۴۳) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند. و نزد وی هم چنان از عروه روایت است که گفت: زنی را عالم‌تر به طب، فقه، و شعر از عایشه ندیدم. اسناد آن، چنانکه هیشمی (۹/۲۴۲) ذکر نموده، حسن است. بزار - لفظ هم از وی است - احمد، طبرانی در الأوسط و الکبیر از عروه روایت نموده‌اند که گفت: به عایشه گفتم: من در امر تو فکر می‌کنم، و تعجب می‌نمایم، تو را از فقیه‌ترین مردم می‌یابم، [و با خود] گفتم: چه بازش می‌دارد، همسر رسول خدا ﷺ و دختر ابوبکر است!! و تو را عالم به تاریخ وقایع عرب، نسب‌های آنان و اشعارشان می‌یابم، [و با خود] گفتم: چه بازش می‌دارد، پدرش علامه قریش است!! ولی تعجب می‌کنم که تو عالم به طب یافتی، این از کجا آمده است؟ آن گاه وی از دستم گرفت و گفت: ای عریّه^۲ مریضی‌های رسول خدا ﷺ زیاد شد، و اطبای عرب و عجم برای او [هر قسم دوا] می‌فرستادند، و من آن را آموختم. و در روایت احمد آمده: من او را در مریضی‌هایش معالجه نمودم، و از همانجا فرا گرفتم.^۳ هیشمی (۹/۲۴۲) می‌گوید: در این عبدالله بن معاویه زبیری آمده، ابوحاتم گفته: حدیثش راست است، ولی در وی ضعفی وجود دارد، و بقیه رجال احمد و طبرانی در الکبیر ثقه‌اند.

علمای ربانی و علمای سوء قول ابن مسعود به یارانش در این باره

^۱ در اصل «گفت» آمده، ولی ظاهر «گفتم» است، و روایت احمد (۶/۶۷) نیز این را تأیید می‌کند، که به لفظ «می‌گویم»، آمده.

^۲ تصغیر «عروه» است و او خواهرزاده‌اش می‌شد.

^۳ ضعیف. احمد (۶/۶۷) بطور مختصر. هیشمی (۹/۲۴۲) می‌گوید: در سند آن عبدالله بن معاویه الزبیری است که ابوحاتم درباره وی می‌گوید: مستقیم الحدیث است و در وی ضعفی وجود دارد...

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۲۶) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که وی به یارانش گفت: سرچشمه‌های علم، چراغ‌های هدایت، ملازم خانه‌ها، چراغ‌های شب، دارای دل‌های تازه و لباس‌های کهنه باشید، تا در آسمان شناخته شوید، و بر اهل زمین پنهان بمانید. ابونعیم این را در الحلیه (۱/۷۷) از علی رضی الله عنه به معنای آن روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: و به آن در زمین یاد شوید، در بدل این قولش: و بر اهل زمین پنهان بمانید.

قول ابن عباس درباره علمای ربانی

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۵) از وهب بن منبه روایت نموده، که گفت: به ابن عباس رضی الله عنهما خبر داده شد، که قومی کنار در بنی سهم مخاصمه و مجادله می‌کنند - گمان می‌کنم که گفت: درباره قدر وی به طرف آنان برخاست، و عصایش را به عکرمه داد، و یکدستش را بر وی گذاشت و دیگری را بر طاووس، هنگامی که نزد آنان رسید، برایش جای گشودند و خوش آمد گفتند، ولی وی ننشست، و به آنان گفت: نسب‌های تان را برایم بیان کنید تا شما را بشناسم، آنان نسب‌های شان را برای وی بیان نمودند - یا تعدادی از آنان نسب‌های خود را بیان داشتند - آن گاه فرمود: آیا نمی‌دانید که برای خداوند تعالی بندگانی هست، که ترس وی آنان را بدون گنگی و لکنت زبان خاموش گردانیده است، و آنان عالم اند، و از فصاحت و روان بودن زبان و نجابت بهره‌منداند، به روزهای خداوند عزوجل عالم اند، ولی آنان وقتی عظمت و بزرگی خداوند عزوجل را به یاد می‌آورند، به سبب آن عقل‌های شان بی فکر می‌شود، و قلب‌های شان می‌شکند، و زبان‌های شان قطع می‌گردد، حتی وقتی از آن حالت به هوش می‌آیند، به سوی خداوند عزوجل به اعمال پاک شتاب می‌نمایند، خویشان را مقصر می‌شمارند، در حالی که تیز هوش و قوی اند، و خود را با ظالمان و خطاکاران می‌شمارند، در حالی که آنان نیکوکار و پاک اند، ولی آنان زیاد را برایش^۱ زیاد نمی‌دانند، و به کم برایش راضی نمی‌گردند، و به سبب اعمال بر خداوند نمی‌نازند، آنان را هر جایی که بیابی، اندوهگین و در ترس و هراس و خوف اند. می‌گوید: بعد از نزد ایشان برگشت، و به مجلسش عودت نمود.

اقوال ابن مسعود و ابن عباس درباره علمای سوء

ابن عساکر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: اگر اهل علم، علم را نگه دارند و نزد اهلس بگذارند، آقایان اهل زمان شان می‌باشند، ولی آن را نزد اهل دنیا گذاشته‌اند، تا از دنیای شان چیزی به دست آورند، و به این اساس نزد آنان ذلیل و خوار گردیده‌اند، از نبی تان صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: «کسی که همه قصدها را یک قصد بگرداند - قصد آخرت - خداوند کفایت سایر قصدها را برای او می‌کند، و کسی که قصدهای مختلف در احوال دنیا در سرپروراند او را کفایت نمی‌کند و فرقی ندارد که در کدام وادی هلاک گردد».^۲ این چنین در الکنز (۵/۲۴۳) آمده

^۱ برای خداوند تعالی. م.

^۲ حسن. ابن ماجه (۲۵۷) آلبانی آن را حسن دانسته: صحیح الجامع (۶۱۸۹) و صحیح الترغیب (۳۱۷۱). همچنین حاکم (۲/۴، ۴۴۳، ۳۲۸).

است. ابن عبدالبر این را در جامع العلم (۱/۱۸۷) از ابن مسعود به مثل آن روایت کرده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۸۸) از سفیان بن عیینه روایت نموده، که گفت: از ابن عباس به ما خبر رسید که وی گفت: اگر حاملین علم آن را به حقیقت و آن طوری که لازم است بگیرند، خداوند و ملائکه و صالحان ایشان را دوست می‌دارند، و مردم از آنان هیبت پیدا می‌کنند، ولی به آن دنیا را طلب نموده‌اند، بنابراین خداوند بدشان دیده و نزد مردم نیز خوار گردیده‌اند. و عبدالرزاق از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که وی گفت: وقتی فتنه‌ای شما را فرا گیرد، که در آن خرد بزرگ شود و بزرگ پیر شود، راه و روش [چون سنت و دین] مورد استفاده قرار گیرد حال تان چگونه خواهد بود، که اگر آن راه و روش روزی تغییر داده شود، گفته می‌شود: این منکر است، گفته شد: این چه وقت می‌باشد؟ گفت: وقتی امین‌های تان کم شوند، امیران تان زیاد گردند، فقیه‌های تان کم شوند، قاریان تان زیاد گردند، آموزش غیر دینی صورت پذیرد و به عمل آخرت دنیا طلب و جستجو گردد.^۱ این چنین در الترغیب (۱/۸۲) آمده است. ابن عبدالبر در العلم (۱/۱۸۸) به معنای این را روایت کرده است، و در روایت وی آمده: و سنت نو پیدایی ایجاد می‌گردد، و مردم به آن عمل می‌کنند، وقتی چیزی از آن تغییر داده شود، گفته می‌شود: سنت تغییر داده شد، و افزوده: و فقهای تان کم گردند و امیران تان ذخیره نمایند.

اقوال ابوذر. کعب و علی در مورد طلب علم برای دنیا

ابن عبدالبر در العلم (۱/۱۸۷) از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: باید بدانید، این احادیثی که بدان رضای خداوند تعالی طلب می‌شود، هر کس آن را برای طلب متاع دنیا - یا گفت: فقط به خاطر طلب متاع دنیا - بیاموزد، ابداً بوی خوش جنت را استشمام نمی‌کند. و نزد وی (۲/۶) هم چنان از ابومعن روایت است که گفت: عمر به کعب گفت: چه چیز علم را از قلب‌های علما بعد از این که آن را حفظ نموده‌اند و فرا گرفته‌اند می‌برد؟ گفت: طمع و درخواست نیازمندی‌ها از مردم می‌بردش. و عبدالرزاق از علی رضی الله عنه روایت نموده که: وی فتنه‌هایی را ذکر نمود، که در آخر الزمان می‌باشد، عمر به او گفت: ای علی این چه وقت می‌باشد؟ گفت: وقتی فقه برای غیر دین آموخته شود، و علم برای غیر عمل آموخته شود و دنیا به علم آخرت طلب گردد. این چنین در الترغیب (۱/۸۲) آمده است.

هراس عمر در قبال امت از علمای سوء

ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۹۴) از عمر روایت نموده، که گفت: بر شما از دو مرد می‌ترسم: مردی که قرآن را بر غیر تأویلش تأویل می‌کند، و مردی که در پادشاهی با برادرش مسابقه می‌نماید.^۲ ابن ابی شیبه جزء اول این را، چنان که در الکنز (۵/۲۳۳) آمده، روایت کرده است. ابن سعد و ابویعلی از حسن روایت نموده‌اند که گفت: وقتی که وفد

^۱ صحیح عبدالرزاق و ابن عبدالبر (۱/۱۸۸) دارمی (۱۸۵) نگا: صحیح الترغیب (۱۱۱).

^۲ یعنی: می‌خواهد آن را با تک روی و دیکتاتوری کامل در اختیار خود داشته باشد، و دست برادر مسلمانانش را از شریک بودن در

قدرت باز دارد.

بصره نزد عمر آمد، احنف بن قیس در میان شان بود، وی وفد را مرخص نمود، و احنف را برای یک سال نزدش نگه داشت، بعد از آن گفت: آیا می‌دانی چرا تو را نگه داشتم؟ رسول خدا ﷺ ما را از هر منافق سخنور بر حذر داشته است، و من ترسیدم که از آنان باشی، و ان شاء الله از آنان نیستی.^۱ و بیهقی و ابن نجار از ابو عثمان نه‌دی روایت نموده‌اند که گفت: از عمر بن خطاب شنیدم که بر منبر می‌گوید: شما را از منافق عالم بر حذر می‌دارم، گفتند: منافق چگونه عالم می‌باشد؟ پاسخ داد: به حق صحبت می‌کند و به منکر عمل می‌نماید. و نزد جعفر فریابی، ابویعلی، نصر و ابن عساکر از عمر روایت است که گفت: ما صحبت می‌نمودیم، که این امت را هر منافق زبان باز هلاک می‌کند. این چنین در الکنز (۵/۲۳۲) آمده است، و نزد مسدد و جعفر فریابی از ابو عثمان نه‌دی روایت است که گفت: از عمر بن خطاب که بر منبر قرار داشت شنیدم که می‌گفت: عمده‌ترین چیزی که از آن بر این امت می‌ترسم، منافق عالم است، گفتند: ای امیرالمؤمنین منافق چگونه عالم می‌باشد؟ گفت: عالم در زبان و جاهل در قلب و عمل. این چنین در الکنز (۵/۲۳۳) آمده است.

هشدار حدیفه و ابن مسعود به علما در مورد دروازه‌های امیران

ابن عبدالبر در العلم (۱/۱۶۷) از حدیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شما را از جایگاه‌های فتنه‌ها بر حذر می‌دارم، گفته شد: ای ابو عبدالله، جایگاه‌های فتنه‌ها چیست؟ گفت: دروازه‌های امیران، یکی از شما نزد امیر وارد می‌شود، و او را در دروغ تصدیق می‌کند، و برایش چیزی می‌گوید که در وی نیست. و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: بر دروازه‌های سلاطین، فتنه‌ها مثل شتران خوابیده‌اند، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنچه شما از دنیای ایشان به دست می‌آورید، مثل آن را آنان از دین شما می‌برند - گفت: یا دو چند آن را -.

رفتن علم و فراموش شدنش قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «این وقتی است که علم برداشته می‌شود» و معنای آن

حاکم (۱/۹۹) از عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ روزی به سوی آسمان نگریست و گفت: «این وقتی است که علم برداشته می‌شود»، آن گاه مردی از انصار که به او ابن لبید گفته می‌شد به رسول خدا ﷺ گفت: ای رسول خدا چگونه عمل برداشته می‌شود، در حالی که در کتاب ثبت گردیده، و قلب‌ها آن را فرا گرفته‌اند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «من تو را از فقیه‌ترین اهل مدینه می‌پنداشتم»، بعد از آن گمراهی یهود و نصاری را در ضمن موجودیت کتاب خدا در دست شان یاد نمود، می‌گوید: بعد با شداد بن اوس رضی الله عنه روبرو شدم، و حدیث عوف بن مالک را برایش بیان داشتم، گفت: عوف راست گفته، آیا تو را از اول آن که برداشته می‌شود خبر ندهم؟ گفتم: آری، خبر بده، گفت: خشوع، حتی که خاشعی را نمی‌بینی^۲، حاکم می‌گوید: این صحیح است، و بخاری و مسلم همه راویان آن را حجت گرفته‌اند، ذهبی نیز همینطور گفته است. بزار و طبرانی در الکبیر از عوف

^۱ صحیح احمد (۲۲/۱) هیشمی (۱/۱۸۷) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

^۲ صحیح حاکم (۱/۹۹) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده. نگا: مجمع (۱/۲۰۰).

مثل این را روایت کرده‌اند، چنان که در مجمع الزوائد (۱/۲۰۰) آمده است. و ابن عبدالبر این را در العلم (۱/۱۵۲) مثل آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: آن گاه مردی از انصار که به او زیاد بن لبید گفته می‌شد به پیامبر ﷺ گفت: ای رسول خدا، در حالی از نزد ما برداشته می‌شود، که در میان ما کتاب خداست، و ما آن را به پسران و زنان خود می‌آموزیم!! و در روایت وی آمده: بعد از آن شداد گفت: آیا می‌دانی بلند شدن و برداشته شدن علم چیست؟ می‌گوید: گفتم: نخیر، نمی‌دانم، گفت: رفتن ظرف‌های آنست، و می‌دانی کدام علم برداشته می‌شود؟ می‌گوید: گفتم: نخیر نمی‌دانم، گفت: خشوع، حتی که خاشعی دیده نمی‌شود.^۱ حاکم نیز این را به روایت ابودرداء و ابن لبید (رضی الله عنهما) روایت نموده، و طبرانی در الکبیر از صفوان بن عسال و وحشی بن حرب (رضی الله عنهما) به معنای آن روایت نموده، چنان که در المجمع آمده است. و در روایت ابودرداء آمده: تورات و انجیل نزد یهود و نصارا هست، چه نفعی به آن‌ها رسانده است؟. و در روایت وحشی آمده: به آن سر بلند نمی‌کنند. و در روایت ابن لبید آمده: از آن هیچ نفع نمی‌برند.

قول ابن مسعود و ابن عباس درباره رفتن علم و قول ابن عباس وقتی که زید در گذشت

طبرانی در الکبیر از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نمود، که گفت: می‌دانید که اسلام چگونه کم می‌شود؟ گفتند: چنان که رنگ لباس کم شود، و چنان که چربی چهارپایان کم می‌شود و چنانکه در هم از طول پنهان ماندن ناقص و کم می‌شود. گفت: کم شدن اسلام هم همینطور است، و بزرگتر از این مرگ - یا رفتن - علما است. هیشمی (۱/۲۰۲) می‌گوید: و رجال آن ثقة دانسته شده‌اند. و طبرانی در الکبیر از سعید بن مسیب روایت نموده، که گفت: در جنازه زید بن ثابت رضی الله عنه حاضر بودم، هنگامی که در قبرش دفن گردید، ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: ای مردم، کسی که دوست دارد بداند، رفتن علم چگونه است، رفتن علم اینطور است، به خدا سوگند، امروز علم زیادی رفت. هیشمی (۱/۲۰۲) می‌گوید: در این علی بن زید بن جدعان آمده، و در وی ضعف می‌باشد. و نزد ابن سعد (۴/۱۷۷) از عمار بن ابی عمار روایت است که گفت: هنگامی که زید بن ثابت درگذشت، نزد ابن عباس در سایه قصر نشستیم، گفت: رفتن علم اینطور است، امروز علم زیادی دفن گردید. و نزد وی هم چنان از ابن عباس روایت است که گفت: علم اینطور می‌رود، - و با دستش به سوی قبر وی اشاره نمود -، مردی که چیزی را می‌داند می‌میرد، و غیرش آن را نمی‌داند، به این صورت آنچه با وی می‌باشد می‌رود. و نزد احمد در حدیثی از وی روایت است که گفت: آیا می‌دانید که رفتن علم چگونه است؟ گفت: رفتن علم رفتن علما از زمین است. ابن چین در المجمع (۱/۲۰۲) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۱) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: من می‌پندارم، مردی که علمی را آموخته است به سبب گناهی که مرتکب می‌شود فراموش می‌نماید. و طبرانی این را در الکبیر روایت نموده، و رجال آن ثقة دانسته شده‌اند، مگر این که قاسم از جدش نشنیده است، چنان که هیشمی

^۱ صحیح. نگا: مجمع (۱/ ۲۰۰).

(۱/۱۹۹) و منذری در الترغیب (۱/۹۲) گفته‌اند. و ابن ابی شیبہ از قاسم روایت نموده، که گفت: عبدالله فرمود: آفت علم فراموشی است. این چنین در جامع العلم (۱/۱۰۸) آمده.

تبلیغ علم اگر چه به آن عمل نشود و پناه جستن از علمی که نفع نمی‌رساند قول حدیفه درباره تبلیغ علم

بیهقی و ابن عساکر از جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) روایت نموده که گفت: حدیفه رضی الله عنه برای ما گفت: این علم به عهده ما گذاشته شده است، و ما آن را برای شما ادا می‌کنیم، اگر چه به آن عمل نمی‌نمودیم. این چنین در الکنز (۷/۲۴) آمده است.

پناه جستن پیامبر صلی الله علیه و آله از علمی که نفع نمی‌رساند

حاکم (۱/۱۰۴) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا می‌نمود و می‌گفت: (اللهم انی اعوذ بک من الاربع: من علم لا ینفع، و قلب لا یخشع، و نفس لا تشبع، و دعاء لا یسمع)، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از چهار چیز پناه می‌برم: از علمی که نفع نمی‌رساند، قلبی که خشوع نمی‌نماید، نفسی که سیر نمی‌گردد و دعایی که شنیده نمی‌شود».^۱ حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی می‌گوید: صحیح است، این را هم چنان وی به روایت از انس رضی الله عنه روایت نموده، و آن را به شرط مسلم صحیح دانسته است.^۲

^۱ صحیح. حاکم (۱/۱۰۴) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده.
^۲ صحیح. نگا: صحیح الجامع (۱۲۹۵).

باب چهاردهم

رغبت اصحاب به ذکر و ترغیب شان به آن

رغبت و علاقمندی پیامبر ﷺ و اصحاب (رضی الله عنهم) به ذکر خوانند تبارک و تعالی، مداومت شان به آن در صبح و شام، شب و روز، سفر و اقامت چگونه بود؟ و تشویق و ترغیب شان به آن، و اینکه ذکرهای شان چگونه بود؟

باب رغبت اصحاب به ذکر و ترغیب شان به آن

ترغیب پیامبر ﷺ به ذکر خداوند تبارک و تعالی: قول پیامبر ﷺ: باید هر یکی از شما زبان ذاکر اتخاذ نماید

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۸۲) از ثوبان رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: در یک مسیر با رسول خدا صلی الله علیه و آله در حرکت بودیم، ما همراهش بودیم که ناگهان مهاجرین گفتند: اگر بدانیم کدام مال بهتر است خوب می شود، چون درباره طلا و نقره آنچه نازل شده که می دانیم، آن گاه عمر رضی الله عنه گفت: اگر خواسته باشید، از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این برای تان می پرسم، گفتند: آری، آن گاه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتاد، و من نیز سوار بر شترم به دنبالش رفتم، وی گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، هنگامی که درباره طلا و نقره آنچه نازل گردیده است مهاجرین گفتند: اگر حالا بدانیم که کدام مال بهتر است خوب می شود، چون درباره طلا و نقره آن حرفها نازل گردیده است. فرمود: «باید هر یکی از شما زبان ذاکر، قلب شاکر و زن مؤمن که وی را در ایمانش کمک کند بگیرد». و در روایت دیگری از وی نزد او آمده: «و زنی که به آخرت برایش کمک کند».^۱ این را احمد ترمذی - و حسن دانسته - و ابن ماجه از ثوبان به معنای آن روایت نموده اند و عبدالرزاق آن را از علی رضی الله عنه درباره این قول خداوند تعالی روایت نموده:

[والذین یکتزون الذهب و الفضة]. الایه: ۳۴

ترجمه: «آنانی که طلا و نقره را ذخیره می کنند...».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هلاکت باد برای طلا هلاکت باد برای نقره»، آن را سه بار گفت، می گوید: این امر بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گران تمام شد و گفتند: پس کدام مال را بگیریم و عمر رضی الله عنه گفت...^۲ حدیث را به مثل آن به اختصار ذکر نموده و چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۲/۳۵۱) آمده است.

قول پیامبر ﷺ: «مفردون» سبقت نمودند. و معنای آن

^۱ صحیح. ابن ماجه (۱۸۵۶) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۲ صحیح. احمد (۳۶۶/۵) از حدیث علی. احمد (۲۸۲/۵) و ترمذی (۳۰۹۴) و ابن ماجه (۱۸۵۶) به مانند آن از ثوبان. آلبانی در الصحیحة (۲۲۷۶) آن را صحیح دانسته است.

مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه مکه حرکت می نمود، بر کوهی مرور نمود که به آن جمدان گفته می شد، فرمود: «حرکت کنید، این جمدان است، مفردون سبقت نمودند»، گفتند: ای رسول خدا، مفردون کیستند؟ گفت: «کسانی که خداوند را به کثرت یاد می کنند»^۱ و نزد ترمذی آمده: ای رسول خدا مفردون کیستند؟ گفت: «مداومت کنندگان به ذکر خدا، ذکر بارهای سنگین را از آنان دور می سازد، و روز قیامت سبک بار می آیند»^۲. این چنین در الترغیب (۳/۵۹) آمده است. و طبرانی این از ابودرداء رضی الله عنه به سیاق ترمذی، چنانکه در المجمع (۱۰/۷۵) آمده، روایت نموده است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله: کسی که دوست دارد در باغهای جنت بچرد باید ذکر خدا را زیاد نماید

طبرانی از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله راه می پیمودیم ناگهان گفت: «سابقان کجایند؟» گفتند: عدهای از مردم رفته اند، و عدهای از مردم بازمانده اند، گفت: «سابقانی که به ذکر خدا مداومت می کنند کجایند؟ کسی که دوست دارد در باغهای جنت بچرد باید ذکر خدا را زیاد نماید»^۳. هیشمی (۱۰/۷۵) می گوید: در این موسی بن عبیده آمده، و ضعیف می باشد.

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله: بهترین بندگان خدا آنانی اند که خدا را زیاد یاد می کنند

ترمذی از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شد: کدام بندگان نزد خداوند روز قیامت بهترین درجه را دارند؟ گفت: «آنانی که خداوند را به کثرت یاد می کنند»، می گوید: گفتم: ای رسول خدا، از رزمنده فی سبیل الله هم؟ گفت: «اگر با شمشیرش در میان کافران و مشرکان آنقدر بزند، که شمشیرش بشکند و پر خون شود، باز هم آنانی که خداوند را به کثرت یاد می کنند از وی درجه ای بهتر دارند»^۴. ترمذی می گوید: حدیث غریب است، بیهقی نیز آن را به اختصار روایت نموده. این چنین در الترغیب (۳/۵۶) آمده است.

ذکر خداوند تعالی نجات بخش ترین اعمال از آتش و بزرگترین آنها در پاداش است

طبرانی در الصغیر و الأوسط از جابر رضی الله عنه که وی آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله مرفوع گردانیده، روایت نموده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ عمل فرزند آدم برایش نجات بخش تر از عذاب، از ذکر خداوند تعالی نیست»، گفته شد: و نه جهاد در راه خدا؟ گفت: «و نه جهاد در راه خدا، مگر در صورتی که با شمشیرش آن قدر بزند که قطع گردد»^۵. منذری (۳/۵۶) و هیشمی (۱۰/۷۳) می گویند: رجال آن دو رجال صحیح اند، و طبرانی آن را از معاذ بن جبل رضی الله عنه مثل آن،

^۱ مسلم (۲۶۷۶).

^۲ ضعیف. ترمذی (۳۵۹۶) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

^۳ ضعیف. طبرانی در الکبیر (۱۹۷/۲۰) در سند آن موسی بن عبیده ضعیف است. المجمع (۱۰/۷۵).

^۴ ضعیف. ترمذی (۳۳۶۷) و گفته است: این حدیثی است غریب و آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۸۹۸) به دلیل ضعف دراج ضعیف دانسته است.

^۵ صحیح. طبرانی در الصغیر و الأوسط. هیشمی (۱۰/۷۴) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۱۴۹۷) و صحیح الجامع (۵۶۴۴) صحیح دانسته است.

چنان که در المجمع (۱۰/۷۳) آمده، روایت نموده است، و احمد از معاذ بن انس از رسول خدا ﷺ روایت نموده، که مردی از وی پرسید و گفت: کدام جهاد بزرگترین پاداش را در بر دارد؟ گفت: «جهاد آنانی که ذکر خداوند تبارک و تعالی را بیشتر می‌گویند»، پرسید: کدام صالحان پاداش بزرگتر دارند؟ گفت: «آنانی که خداوند تبارک و تعالی را به کثرت یاد می‌کنند»، بعد از آن نماز، زکات، حج و صدقه را یادآور شد، در هر بار پیامبر ﷺ می‌گفت: «انانی که خداوند تبارک و تعالی را به کثرت یاد می‌کنند»، آن گاه ابوبکر به عمر (رضی الله عنهما) گفت: ای ابوحفص، ذکر کنندگان همه خیر را بردند!! رسول خدا ﷺ فرمود: «آری». ^۱ هیشمی (۱۰/۷۴) می‌گوید: این را احمد و طبرانی روایت نموده‌اند، مگر این که طبرانی گفته: وی را پرسید و گفت: کدام مجاهدین پاداش بزرگتر دارند؟ و در آن زبان بن فائد آمده، و ضعیف می‌باشد، و از طرف بعضی ثقة دانسته شده، و هم چنان ابن لهیعه آمده، و بقیه رجال احمد ثقة‌اند.

قول پیامبر ﷺ: زبانت همیشه از ذکر خدا تازه باشد

ترمذی از عبدالله بن بسر رضی الله عنه روایت نموده که: مردی گفت: ای رسول خدا، شرائع اسلام (برمن) زیاد شده است، بنابراین مرا از چیزی خبر بده که بدان چنگ بزنم، فرمود: «زبانت همیشه از ذکر خدا تازه باشد». ^۲ ترمذی می‌گوید: حدیث حسن و غریب است، حاکم نیز این را روایت نموده، و گفته صحیح الاسناد است، و هم چنین این را ابن ماجه و ابن حبان در صحیحش، چنان که در الترغیب (۳/۵۴) آمده، روایت کرده‌اند. و نزد طبرانی از مالک بن یخامر روایت است که: معاذبن جبل به آنان گفت: آخرین کلامی، که از رسول خدا ﷺ شنیدم و از وی جدا شدم این بود که گفتم: کدام اعمال نزد خداوند محبوب‌تر است؟ گفت: «در حالی بمیری که زبانت از ذکر خداوند تازه و تر باشد». ^۳ هیشمی (۱۰/۷۴) می‌گوید: این را طبرانی به اسنادهایی روایت نموده، و در این طریق خالدبن یزید بن عبدالرحمن بن ابی مالک آمده، گروهی وی را ضعیف دانسته‌اند، و ابوذرعه دمشقی و غیرش وی را ثقة دانسته‌اند، و بقیه رجال آن ثقة‌اند، بزار این را از غیر طریق وی روایت نموده، مگر این که وی گفته: مرا از بهترین اعمال و نزدیک‌ترین آن به سوی خدا خبر بده، و اسناد آن حسن است. ابن ابی الدنیا و ابن حبان در صحیحش این را، چنان که در الترغیب (۳/۵۵) آمده، روایت کرده‌اند، و ابن نجار آن را، چنان که در الکنز (۱/۲۰۸) آمده، روایت نموده است.

ترغیب اصحاب پیامبر ﷺ به ذکر

ترغیب عمر. عثمان و ابن مسعود (رضی الله عنهم) به ذکر

^۱ ضعیف. احمد (۳/۴۳۸) در سند آن زبان بن فائد و ابن لهیعه هستند که ضعیف اند. نگا: المجمع (۱۰/۷۴).
^۲ صحیح. ترمذی (۳۳۸۶) و آن را حسن دانسته است. همچنین ابن ماجه (۳۷۹۲) احمد (۴/۱۹۰) آلبانی آن را در صحیح الجامع (۷۷۰۰) و صحیح الترغیب (۱۴۹۱) صحیح دانسته است.
^۳ صحیح. طبرانی و ابن حبان (۸۱۸) در سند آن یزید بن عبدالرحمن بن ابی مالک است که گروهی وی را ضعیف دانسته و گروهی دیگر وی را ثقة دانسته اند. نگا: المجمع (۱۰/۷۴). آلبانی می‌گوید: حسن صحیح است. صحیح الترغیب (۱۴۹۲).

ابن ابی الدنیا از عمر رضی اللہ عنہ روایت نموده، که گفت: خودتان را به ذکر مردم مشغول نسازید، چون این بلاست، ولی به ذکر خدا دست یازید. و هم چنین نزد وی و احمد در الزهد و نزد هناد از عمر روایت است که گفت: به ذکر خدا چنگ زنید چون این عمل شفا است، و از ذکر مردم بر حذر باشید چون این عمل بیماریست. این چنین در الکنز (۱/۲۰۷) آمده است. و ابن المبارک در الزهد از عثمان رضی اللہ عنہ روایت نموده که گفت: اگر قلب‌های ما پاک شود، از ذکر خدا خسته نمی‌شود. این چنین در الکنز (۱/۲۱۸) آمده است. و بیهقی از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت نموده، که گفت: ذکر خداوند عزوجل را زیاد نمایید، و بر تو باکی نیست، که کسی را همراهی نکنی جز آن را که تو را بر ذکر خداوند اعانت نماید. این چنین در الکنز (۱/۲۰۸) آمده است.

ترغیب سلمان و ابودرداء (رضی اللہ عنهما) به ذکر

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۰۴) از سلمان رضی اللہ عنہ روایت نموده است، که گفت: اگر مردی شب را در بخشش کینزان سفید سپری نماید، و فرد دیگر شب در تلاوت کتاب خداوند عزوجل و ذکر خداوند تعالی سپری نماید، [شبی دومی از شب اولی در اجر بهتر است]، - سلیمان می‌گوید: انگار وی بر این باور است، که کسی ذکر می‌نماید بهتر است - . و احمد از حبیب بن عبید روایت نموده، که مردی نزد ابودرداء (رضی اللہ عنہ) آمد و به او گفت: به من وصیت نما، به او گفت: خداوند عزوجل را در خوشی یاد کن در سختی یادت می‌کند، و وقتی بر چیزی از دنیا دست یافتی بنگر که فرجامش به کدام سوست. این چنین در صفه الصفوه (۱/۲۵۸) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۹) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: آیا شما را از بهترین اعمال تان، محبوب‌ترین آن نزد پادشاه تان و پر نمودن آن در درجه‌های تان خبر ندهم؟ از این که با دشمن تان غزا کنید و گردن‌های شما را بزنند و گردن‌های شان را بزنید بهتر است، از دادن درهم‌ها و دینارها هم بهتر است، گفتند: ای ابودرداء آن چیست؟ گفت: ذکر خداوند، و ذکر خداوند بزرگتر است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۹) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: کسانی که زبان‌های شان به ذکر خداوند عزوجل تر و تازه است، هر یکی شان در حالی وارد جنت می‌شود که می‌خندد.

ترغیب معاذ و ابن عمرو (رضی اللہ عنهما) به ذکر

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۵) از معاذبن جبل رضی اللہ عنہ روایت نموده، که گفت: ابن آدم، عملی انجام نداده است، که برایش از ذکر خدا بیشتر نجات دهنده‌تر از عذاب خدا باشد، گفتند: ای ابوعبدالرحمن، و نه جهاد فی سبیل اللہ؟ گفت: نخیر، مگر در صورتی که با شمشیرش آنقدر بزند، که قطع شود، چون خداوند تعالی در کتابش می‌گوید:

[و لذكر الله أكبر]. (العنکبوت: ۴۵)

ترجمه: «و ذکر خداوند بزرگتر است».^۱

^۱ هیشمی آن را به طبرانی در الصغیر ارجاع داده است و گفته است: رجال آن رجال صحیح اند.

و ابن ابی شیبہ از عبداللہ بن عمرو (رضی اللہ عنہما) روایت نموده، که گفت: ذکر خداوند در بامداد و شامگاه از شکستن شمشیرها در راه خدا و دادن مال به کثرت بهتر و افضل است. این چنین در الکنز (۱/۲۰۷) آمده است.

رغبت و علاقمندی پیامبر ﷺ به ذکر

پیامبر ﷺ و بهتر دانستن ذکر خداوند بر آزادسازی بردگان

ابویعلی از انس رضی اللہ عنہ روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «اینکه با قومی بنشینم که خداوند را پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب ذکر می کنند، برایم محبوب تر از آن است که چهارتن از فرزندان اسماعیل را آزاد سازم، که خون بها [و ارزش] هر مرد از آنان دوازده هزار باشد، و این که با قومی بنشینم که خداوند را پس از نماز عصر تا غروب آفتاب ذکر می نمایند، برایم محبوب تر از آن است که چهارتن از فرزندان اسماعیل را آزاد سازم، که دیه هر مرد از آنان دوازده هزار باشد»^۱ هیشمی (۱۰/۱۰۵) می گوید: در این ابوعائد محتسب آمده، ابن حبان وی را ثقه دانسته و غیر وی ضعیفش دانسته اند. و نزد احمد و ابویعلی از انس به شکل مرفوع روایت است: «کسی که عصر را بخواند و بعد از آن بنشیند و تا غروب ذکر بگوید، از کسی که هشت تن از پسران اسماعیل را آزاد نماید بهتر است». و در روایتی نزد ابویعلی آمده: «این که با قومی بنشینم که خداوند را از بامداد تا طلوع آفتاب ذکر می کنند، برایم از آنچه آفتاب بر آن طلوع نموده محبوب تر است»^۲ هیشمی (۱۰/۱۰۵) می گوید: در روایت ابویعلی یزید رقاشی آمده، که جمهور وی را ضعیف دانسته اند، و از طرف بعضی ثقه دانسته شده، و در روایت احمد یزید رقاشی را یاد نموده است.

پیامبر ﷺ و بهتر دانستن ذکر از فرستادن مجاهدین بر اسبان نیکو و از آزادسازی غلامان

طبرانی در الکبیر و الأوسط به اسنادهای ضعیف از سهل بن سعد ساعدی (رضی اللہ عنہ) روایت نموده که: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «اینکه در نماز صبح حاضر باشم، و بعد از آن بنشینم و خداوند عزوجل را تا طلوع آفتاب یاد نمایم، برایم خوب تر از آن است که مجاهدین را بر اسبهای نیکو سوار نموده تا طلوع آفتاب در راه خدا بفرستم». این چنین در مجمع الزوائد (۱۰/۱۰۵) آمده است. و بزار از عباس بن عبدالمطلب رضی اللہ عنہ روایت نموده، که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گفت: «اینکه از نماز بامداد تا طلوع آفتاب بنشینم، برایم محبوب تر از آن است که چهارتن از فرزندان اسماعیل را آزاد سازم»^۳ هیشمی (۱۰/۱۰۶) می گوید: این را بزار و طبرانی روایت نموده اند، مگر این که طبرانی گفته: «اینکه نماز بامداد را بخوانم و خداوند تعالی را ذکر نمایم تا آفتاب طلوع کند، برایم از حمله سوار بر اسب در راه خدا تا طلوع آفتاب محبوب تر است». در اسناد آنها محمد بن ابی حمید آمده، و ضعیف می باشد.

^۱ ضعیف. ابویعلی و نسائی در عمل الیوم و اللیلة (۱/ ۱۹۲) در سند آن محتسب ابوعائد است که تنها ابن حبان وی را ثقه دانسته است و دیگران ضعیفش دانسته اند. نکا: المجموع (۱۰/ ۱۰۵).

^۲ ضعیف. طبرانی (۴/ ۱۳۷) هیشمی می گوید: در سند آن محمد بن ابی حمید است که ضعیف است: (۱۰/ ۱۰۵).

^۳ ضعیف. بزار و طبرانی. در سند آن محمد بن ابی حمید ضعیف است. المجموع (۱۰/ ۱۰۶).

پیامبر ﷺ و بهتر دانستن تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر از آنچه در دنیا است

مسلم^۱ و ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «اینکه بگویم: سبحان الله، والحمد لله، و لا اله الا الله، والله اكبر برایم از آنچه آفتاب بر آن طلوع نموده، محبوب‌تر است». این چنین در الترغیب (۳/۸۴) آمده است. و احمد از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده که، رسول خدا ﷺ گفت: «اینکه بنشینم و تا طلوع آفتاب خداوند را ذکر نمایم، به بزرگی یادش کنم، تسبیحش بگویم و تهلیلش بگویم، برایم از این که دو برده از پسران اسماعیل رها سازم محبوب‌تر است، و بعد از نماز عصر تا اینکه آفتاب غروب کند، برایم محبوب‌تر از آنست که چهار برده را از پسران اسماعیل رها سازم»^۲. و در روایتی آمده: «اینکه خداوند را تا طلوع آفتاب ذکر نمایم، الله اكبر بگویم، لا اله الا الله بگویم و سبحان الله بگویم، برایم محبوب‌تر از آن است که چهارتن از پسران اسماعیل را رها سازم، و اینکه خداوند را از نماز عصر تا غایب شدن آفتاب ذکر نمایم، برایم محبوب‌تر از آنست که اینقدر و اینقدر از پسران اسماعیل را آزاد نمایم»^۳. هیشمی (۱۰/۱۰۴) می‌گوید: همه این‌ها را احمد روایت نموده، و طبرانی هم به مثل روایت دوم روایت نموده، و اسنادهای آن حسن است.

رغبت و علاقمندی اصحاب پیامبر ﷺ به ذکر

رغبت و علاقمندی ابن مسعود رضی الله عنه به ذکر

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اینکه خداوند عزوجل را از روز تا شب ذکر نمایم، برایم محبوب‌تر از آن است که از روز تا شب به اسب‌های نیکو [مردم را] سوار نموده و [در راه خدا] بفرستم. هیشمی (۱۰/۷۵) می‌گوید: این را طبرانی از طریق قاسم از جدش ابن مسعود روایت نموده، ولی او از وی نشنیده است. و نزد طبرانی از ابو عبیده بن عبدالله بن مسعود روایت است، که گفت: برای عبدالله بن مسعود دشوار بود که بدون ذکر خداوند صحبت نماید. هیشمی (۲/۲۱۹) می‌گوید: و ابو عبیده از پدرش نشنیده، ولی بقیه رجال آن ثقة‌اند. در روایتی نزد وی آمده: بر وی دشوار تمام می‌شد که سخن متکلمی را بعد از طلوع فجر تا خواندن نماز صبح بشنود. و نزد وی هم چنین در این مورد از عطاء روایت است که گفت: ابن مسعود نزد قومی بیرون رفت، که بعد از صبح صحبت می‌نمودند، آنان را از صحبت نهی نمود و گفت: شما برای نماز آمده اید، یا نماز بگزارید، یا خاموش باشید. هیشمی (۲/۲۱۹) می‌گوید: و عطاء از ابن مسعود نشنیده، ولی بقیه رجال آن ثقة‌اند.

رغبت و علاقمندی ابودرداء و معاذ رضی الله عنهما به ذکر

^۱ مسلم (۲۶۹۵).

^۲ حسن. احمد (۵/۲۵۵).

^۳ حسن. احمد و طبرانی. نگا: المجمع (۱۰/۱۰۴).

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۹) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اینکه خداوند را صدبار به بزرگی یاد کنم،^۱ برایم محبوب‌تر از آنست که صد دینار صدقه نمایم. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۵) از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اینکه خداوند را از صبحگاهان تا شب ذکر نمایم، برایم محبوب‌تر از آنست که بر اسب‌های خوب از صبحگاهان تا شامگاه در راه خدا نفر سوار نمایم.

رغبت و علاقمندی انس. ابوموسی و ابن عمر (رضی الله عنهم) به ذکر

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۹) از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در یکی از سفرهای ابوموسی با وی همراه بودیم، وی مردم را شنید که با فصاحت صحبت می‌نمودند، پس گفت: ای انس چرا اینطور می‌شنوم؟ بیا تا پروردگاران را یاد نمایم، چون یکی از اینان نزدیک است پوست را با زبانش بدرد... و حدیث را چنان که در ایمان به آخرت گذشت ذکر نموده. و طبرانی از معاذبن عبدالله بن رافع روایت نموده، که گفت: در مجلسی بودم، که در آن عبدالله بن عمر و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن ابی عمیره (رضی الله عنهم) حاضر بودند، ابن ابی عمیره گفت: از معاذبن جبل شنیدم که می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «دو کلمه‌ای هست، که برای یکی از آنان به رسیدن به عرش بازدارنده‌ای وجود ندارد، و دیگری مابین آسمان، و زمین را پر می‌کند: لا اله الا الله، والله اکبر»، آن گاه ابن عمر برای ابن ابی عمیره گفت: تو از وی شنیدی که این را می‌گوید؟ گفت: آری، سپس عبدالله بن عمر گریست، تا این که ریشش از اشک هایش تر گردید، و گفت: این دو کلمه‌ای اند که دوست شان داریم و با آنها الفت داریم.^۲ منذری در الترغیب (۳/۹۴) می‌گوید: راویان وی تا معاذبن عبدالله ثقه‌اند، بهجز ابن لهیعه، و این حدیثش شواهدی هم دارد، و هیثمی (۱۰/۸۶) می‌گوید: معاذبن عبدالله را نشناختم، و ابن لهیعه حدیثش حسن است، و بقیه رجال آن ثقه‌اند. و ابن سعد (۷/۲۲) از جریری روایت نموده، که گفت: انس بن مالک از ذات عرق احرام بست، می‌گوید: از وی تا این که حلال نشد، نشنیدیم که به جز از ذکر خدا حرف زده باشد، می‌گوید: وی به او گفت: ای برادرزاده‌ام احرام اینطور است.

مجالس ذکر خداوند تبارک و تعالی فضیلت اهل مجالس ذکر در روز قیامت

احمد، ابویعلی، ابن حبان در صحیحش، بیهقی و غیر ایشان از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «خداوند عزوجل روز قیامت می‌گوید: اهل جمع خواهند دانست که اهل سخاوت چه کسانی‌اند»، گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل سخاوت چه کسانی‌اند؟ گفت: «اهل مجالس ذکر».^۳ این چنین در الترغیب (۳/۶۳)

^۱ الله اکبر بگویم. م.

^۲ ضعیف. طبرانی (۱۶۰/۲۰) و معاذ بن عبدالله بن رافع شناخته شده نیست. ابن لهیعه نیز ضعیف است. نگا: ضعیف الترغیب (۹۴۹).

^۳ ضعیف. احمد (۷۶/۳) ابن حبان (۸۱۳) در سند آن دراج ابوالسمح از ابوالهیثم روایت کرده که وی در روایت از او داری مناکیر است. ضعیف الترغیب (۹۱۴).

آمده است. هیشمی (۱۰/۷۶) می‌گوید: احمد این را به دو اسناد روایت نموده، یکی از آنان حسن است، و ابویعلی نیز این را روایت کرده است.

قصه لشکری که رسول خدا ﷺ فرستاده بود و ترجیح دادن اهل ذکر بر آنان

ابن زنجویه و ترمذی از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لشکری را به سوی نجد فرستاد، آنان غنیمت‌های زیادی به دست آوردند و به شتاب برگشتند، آن گاه مردی از آنانی که بیرون نشده بود گفت: لشکری را ندیدم، که از این لشکر شتاب‌تر برگشته باشد و غنیمت بهتری به دست آورده باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «آیا شما را به قومی دلالت نکنم، که غنیمت بهتری دارند، و شتاب‌تر بر می‌گردند؟ قومی که در نماز صبح حاضر شدند، بعد از آن در جاهای شان نشستند و به ذکر خداوند مشغول گردیدند، تا این که آفتاب طلوع نمود، اینان در برگشت به شتاب تراند، و از غنیمت بهتری برخوردارند.» و در لفظی آمده: «اقوامی اند که نماز صبح را می‌گزارند، و باز در جاهای خویش می‌نشینند و خداوند را ذکر می‌نمایند تا این که آفتاب طلوع می‌کند، باز دو رکعت نماز می‌گزارند و بعد از آن به سوی خانواده‌های خویش بر می‌گردند، اینان در برگشت تیزتراند، و از آنان غنیمت بزرگتر دارند.»^۱ ترمذی می‌گوید: غریب است، و جز از این وجه نمی‌دانیمش، و در آن حماد بن ابی حمید آمده که ضعیف می‌باشد. این چنین در الکنز (۱/۲۹۸) آمده است. و بزار این را از ابوهریره رضی الله عنه به معنای آن روایت کرده است، و در روایت وی آمده: ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا ما لشکری را ندیده‌ایم. هیشمی (۱۰/۱۰۷) می‌گوید: در این حمید مولای ابن علقمه آمده، و ضعیف می‌باشد.

نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اهل ذکر بعد از نزول: «واصبر نفسك»

طبرانی از عبدالرحمن بن سهل بن حنیف رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: این آیه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی نازل گردید، که در یکی از خانه‌هایش تشریف داشت:

[واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي] الايه. (الكهف: ۲۸)

ترجمه: «و نفس خود را با آنان که پروردگان خود را در صبح و شام یاد می‌کنند نگه دار...».

آن گاه در طلب و جستجوی ایشان بیرون گردید، قومی را دریافت که خداوند تعالی را ذکر می‌نمودند، برخی از آنان موی شان پراکنده و ژولیده بود و پوست شان سخت و بعضی شان یک لباس داشت، هنگامی که ایشان را دید همراه شان نشست و گفت: «ستایش خدایی راست، که در اتم کسانی را گردانیده که مرا امر نموده تا نفس خودم را با ایشان نگه دارم.»^۲ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۸۱) آمده است.

^۱ ضعیف. ترمذی (۳۵۶۱) در آن ابوابراهم المدینی است که ضعیف است. آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

^۲ صحیح. طبری در تفسیر خود (۲۳۵/۱۵) سند آن صحیح است. همچنین طبرانی. هیشمی می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

نشستن پیامبر ﷺ در مجلسی که ابن رواحه هم حضور داشت و قول وی برای شان

طبرانی در الصغیر از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: پیامبر ﷺ از نزد عبدالله بن رواحه رضی الله عنه که برای اصحابش ذکر تلقین می نمود مرور کرد، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شما گروهی هستید که خداوند امرم نموده تا نفس خودم را با شما نگه دارم»، بعد از آن این آیت را تلاوت نمود:

[واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداوة والعشى] تا به این قول خداوند [وكان امره فرطاً]. (الکهف: ۲۸)

ترجمه: «و نفس خود را با آنان که پروردگار خود را در صبح و شام یاد می کنند نگه دار... کارش اسراف و هلاک نمودن است».

همین تعدادی که با شما اینجا می نشینند، به همین تعداد ملائک همراه شان می نشینند، اگر خداوند تعالی را تسبیح بگویند آنان نیز تسبیح می گویند، و اگر خداوند تعالی را ستایش نمایند آنان هم ستایش می کنند، و اگر خداوند را به بزرگی یاد کنند، آنان نیز به بزرگی یاد می نمایند، باز به سوی پروردگار جل ثناؤه بلند می شوند و - در حالی که او از ایشان عالم تر است - می گویند: ای پروردگار ما، بندگان تو را تسبیح گفتند ما هم تسبیح گفتیم، و تو را به بزرگی یاد نمودند و ما هم به بزرگی یاد کردیم، و تو را ستایش نمودند ما هم ستایش نمودیم، آن گاه پروردگاران می گوید: ای ملائکه ام، من شما را گواه می گیرم که آنان را بخشیدم، می گویند: در میان آنان فلان و فلان خطاکار است، می گویند: آنان قومی اند که همنشین شان به سبب شان بدبخت نمی گردد». هیشمی (۱۰/۷۶) می گوید: درین محمد بن حماد کوفی آمده، و ضعیف است.

نشستن پیامبر ﷺ با جماعتی که سلمان در میان شان بود و قولش برای آنان

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۴۲) از ثابت بنانی روایت نموده: که گفت: سلمان رضی الله عنه در گروهی بود که خداوند عزوجل را ذکر می نمودند، می گوید: آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله مرور نمود و آنان باز ایستادند، فرمود: «چه می گفتید؟» گفتیم: ای رسول خدا، خداوند را ذکر می کنیم، فرمود: «بگویید، چون من رحمت را دیدم که بر شما نازل می شود، بنابراین خواستم در آن با شما شریک شوم»، بعد از آن گفت: «ستایش خداوندی راست، که در اتم کسانی را گردانیده که من مأمور شده ام که نفس خود را با ایشان نگه دارم».

نشستن پیامبر ﷺ در مجلس دیگر و قولش برای اهل آن: در باغچه جنت بچرید

ابن ابی الدنیا، ابویعلی، بزار، طبرانی، حاکم - و آن را صحیح دانسته - و بیهقی از جابر رضی الله عنه روایت نموده اند، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما بیرون شده گفت: «ای مردم، خداوند گروه هایی از ملائک دارد، که می گردند و بر مجالس ذکر در زمین توقف می نمایند، پس در باغچه جنت بچرید»، گفتند: باغچه جنت کجاست؟ گفت: «مجالس ذکر، بامداد یا شامگاه به ذکر خداوند پردازید، و او را در نفس های تان به یاد آورید، کسی که دوست دارد منزلتش را نزد خداوند بداند، باید ببیند که منزلت خداوند نزدش چگونه است، چون خداوند برای بنده نزدش همان منزلتی

را قایل می‌شود که بنده آن را برای وی در نفسش قایل شده است.^۱ منذر در الترغیب (۳/۶۵) می‌گوید: در همه اسنادهای آن عمر مولای غفره آمد، و بیان حال وی خواهد آمد، ولی بقیه اسنادهای آنان ثقه و مشهوراند، و به آنان حجت گرفته شده، و حدیث حسن است. هیشمی (۱۰/۷۷) می‌گوید: درین عمر بن عبدالله مولای غفره آمده، زیاده از یک تن وی را ثقه دانسته، و گروهی ضعیفش دانسته‌اند، و بقیه رجال آن رجال صحیح اند. و طبرانی در الصغیر از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که نماز صبح رامی گزارد، تا طلوع آفتاب می‌نشست و خداوند را ذکر می‌نمود.^۲ هیشمی (۱۰/۱۰۷) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند، و این در صحیح بدون قولش؛ خداوند را ذکر می‌نمود، آمده است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله درباره غنیمت مجالس ذکر و قول ابن مسعود در این باره

احمد و طبرانی از عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که گفت: گفتم: ای رسول خدا، غنیمت مجالس ذکر چیست؟ فرمود: «غنیمت مجالس ذکر جنت است، جنت».^۳ و اسناد احمد، چنان که هیشمی (۱۰/۷۸) و منذری (۳/۵۶) گفته‌اند، حسن است. و ابن عساکر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مجالس ذکر زنده کننده علم اند، و برای قلب‌ها خشوع پدید می‌آورند. این چنین در الکنز (۱/۲۰۸) آمده.

کفاره مجلس قول پیامبر صلی الله علیه و آله: کفاره مجلس سبحانک اللهم و بحمدک است

ابن ابی الدنیا، نسائی - لفظ از هر دوی شان است - ، حاکم و بیهقی از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که در مجلس می‌نشست یا نماز می‌گزارد کلماتی را به زبان می‌آورد، عایشه وی را از آن کلمات پرسید: فرمود: «اگر صحبت خیر نموده باشد آن کلمات بر صحبت‌های وی تا روز قیامت مهر می‌باشد، و اگر به شر صحبت نموده باشد، آن کلمات برایش کفاره می‌باشد: سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک، «بار خدایا! تو پاک هستی، و ثنا و ستایش برای توست، معبودی جز تو نیست، از تو آمرزش می‌طلبم و به سویت توبه می‌نمایم».^۴

و نزد ابو داود از ابوبرزه اسلمی (رضی الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در پایان کارش وقتی که می‌خواست از مجلس برخیزد می‌گفت: (سبحانک اللهم و بحمدک، اشهد أن لا اله الا انت، استغفرک و اتوب الیک)، ترجمه: «بار خدایا تو پاک هستی، و ثنا و ستایش برای توست، شهادت می‌دهم که معبودی جز تو نیست، از

^۱ ضعیف. ابن ابی الدنیا و ابویعلی و بزار و طبرانی و حاکم (۴۹۵/۱) و آن را صحیح دانسته است. ذهبی در ادامه ی سخن حاکم می‌گوید: «عمر ضعیف است» همچنین ابن حجر در تقریب. نگا: الضعیفة (۶۲۰۵) ضعیف الترغیب (۹۱۸) و المجمع (۷۷/۱۰).

^۲ مسلم (۶۷۰) طبرانی در الصغیر. نگا: المجمع (۱۷/۱۰).

^۳ حسن لغیره. احمد (۱۷۷/۲) هیشمی آن را حسن دانسته است. (۷۸/۱۰) همچنین منذری (۳/۹۵). آلبانی در صحیح الترغیب (۱۵۰۷) می‌گوید: حسن لغیره است.

^۴ صحیح. ابن ابی الدنیا و نسائی در عمل الیوم و اللیلة و حاکم و بیهقی. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۱۵۱۸) صحیح دانسته است.

تو مغفرت می‌خواهم و به سوی تو توبه می‌کنم»، آن‌گاه مردی گفت: ای رسول خدا تو قولی را می‌گویی، که در گذشته نمی‌گفتی، فرمود: «کفاره آنچه است که در مجلس می‌باشد».^۱ این را هم چنان نسائی روایت نموده - لفظ از وی است - و حاکم هم روایت کرده - و صحیحش دانسته - و طبرانی هم در هر سه کتابش مختصراً به اسناد جید از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت کرده، و مثل حدیث ابوبرزه را متذکر شده، و بعد از این قولش (و اتوب الیک) افزوده: (عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت)، ترجمه: «عمل بد نمودم و بر نفسم ظلم کردم، پس برایم بیامرز، چون گناهان را جز تو دیگر کسی نمی‌بخشد». می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، این کلمات را نو پیدا نموده‌ای، گفت: «آری، جبرئیل نزد آمد و گفت: ای محمد این‌ها کفاره‌های مجلس‌اند».^۲ این چنین در الترغیب (۳/۷۲) آمده است.

ترغیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ترغیب ابن عمرو به دعای کفاره مجلس

طبرانی در الصغیر و الأوسط از زبیر بن عوام رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا، ما وقتی از نزد تو بر می‌خیزیم، در مورد مسائل جاهلیت صحبت می‌کنیم، فرمود: «وقتی که در مجالسی نشستید که از آن بر نفس‌های خویش می‌ترسیدید، هنگام برخاستن تان بگویید: سبحانک اللهم و بحمدک، نشهد أن لا اله الا انت، نستغفرک و نتوب الیک، بار خدایا! تو پاک هستی، و حمد و ثنا برای توست، شهادت می‌دهم که معبودی جز تو نیست، از تو مغفرت می‌طلبیم و به سوی تو توبه می‌کنیم، آنچه در آن مجلس‌ها مرتکب شده‌اید از شما دور و محو می‌شود».^۳ هیشمی (۱۰/۱۴۲) می‌گوید: در این کسی آمده که نشناختمش. و ابوداود و ابن حبان در صحیحش از عبداللّه بن عمرو بن العاص (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که وی گفت: کلماتی هست که اگر کسی آن را هنگام برخاستنش سه بار در مجلس حق یا مجلس باطل بگوید، توسط آن برایش کفاره می‌شود، و اگر آن را در مجلس خیر یا مجلس ذکر بگوید: خداوند به سبب آن برایش مهر می‌زند، چنان که با مهر بر صحیفه مهر زده می‌شود: (سبحانک اللهم...) ^۴ و مثل حدیث عایشه را ذکر نموده. این چنین در الترغیب (۳/۷۲) آمده است.

تلاوت قرآن عظیم

وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ابودر در مورد تلاوت قرآن

^۱ صحیح. ابوداود (۴۸۵۹) البانی آن را در صحیح الترغیب (۱۵۱۷) صحیح دانسته است.
^۲ ضعیف. حاکم (۱/۵۳۷) و نسائی و لفظ حدیث از اوست و طبرانی در کبیر و اوسط و صغیر. البانی آن را در ضعیف الترغیب (۱۲۰) ضعیف دانسته است.
^۳ ضعیف. طبرانی در الصغیر و الاوسط. هیشمی (۱۰/۱۴۲) می‌گوید: در آن کسی را نشناختم.
^۴ صحیح. ابوداود (۴۸۵۷) البانی آن را جز گفته ی «سه بار» صحیح دانسته است.

ابن حبان در حدیث طویلی از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا وصیتم کن، گفت: «تقوای خداوند را پیشه کن، چون تقوا رأس همه کارهاست»، گفتم: ای رسول خدا برایم بیفزای: فرمود: «قرآن تلاوت نما، چون تلاوت قرآن برایت در زمین نور است و در آسمان ذخیره».^۱ این چنین در الترغیب (۳/۸) آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و خواندن بخشی از قرآن در هر شب

طیالسی، احمد، ابن جریر، طبرانی و ابونعیم از اوس بن حذیفه ثقفی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در وفد ثقیف نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدیم، احلافی‌ها نزد مغیره بن شعبه پایین آمدند، و مالکی‌ها را پیامبر صلی الله علیه و آله در قبه‌اش پایین نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از عشاء نزد ما می‌آمد و برای ما صحبت می‌نمود، حتی که از طول قیام بر قدم‌هایش دم راستی می‌نمود، و اکثر صحبت‌هایش برای ما در شکایت از قریش می‌بود، می‌گفت: «در مکه مستضعف بودیم، هنگامی که به مدینه آمدیم از قوم حق خود را گرفتیم، و نوبت جنگ گاهی به ضررمان بود و گاهی به نفع ما». وی شبی از همان وقتی که نزدمان می‌آمد تأخیر نمود، بعد از آن نزد ما تشریف آورد، گفتیم: ای رسول خدا، امشب از همان وقتی که در آن نزدمان می‌آمدی تأخیر نمودی؟ فرمود: «بخشی از قرآن را که تلاوت می‌نمودم وقتش فرا رسید، بنابراین نخواستم قبل از خواندن آن بیرون بیایم - یا گفت: تا تمامش نکنم -». هنگامی که صبح نمودیم، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را از بخش‌های قرآن پرسیدیم که آن را چگونه تقسیم‌بندی می‌کنند؟ گفتند: سه و پنج و هفت و نه و ده و یازده و سیزده و حزب مفصل^۲.^۳ این چنین در الکنز (۱/۲۳۲) آمده است. و ابودرداء (۲/۳۱۰) از اوس بن حذیفه مثل این را به شکل طولانی روایت نموده، و در روایت وی آمده: «خوب ندانستم قبل از اتمام آن بیایم». و ابن ابی داود در المصاحف از مغیره بن شعبه روایت نموده که گفت مردی برای ورود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه در میان مکه و مدینه قرار داشت اجازه خواست، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امشب وظیفه‌ام از قرآن از نزدم فوت شده است، و من چیزی را بر آن ترجیح نمی‌دهم». این چنین در الکنز (۱/۲۲۶) آمده است.

رغبت و علاقمندی عمر رضی الله عنه به تلاوت قرآن و درخواستش از ابوموسی برای تلاوت و گوش فرادانش به آن

ابونعیم در الحلیه (۱۰/۲۵۸) از ابوسلمه روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه به ابوموسی رضی الله عنه می‌گفت: پروردگاران عزوجل را به یادمان بیاور، سپس وی قرائت می‌نمود. و ابن سعد (۴/۱۰۹) از ابوسلمه مانند این را روایت کرده است. و از حبيب بن ابی مرزوق روایت است که گفت: به ما خبر رسیده که عمر بن خطاب بسا اوقات به اموسی اشعری می‌گفت: پروردگاران را به یادمان بیاور، و ابوموسی برایش تلاوت می‌نمود، و وی در

^۱ بسیار ضعیف. ابن حبان (۵۲۲) در سند آن ابراهیم بن هشام الغسانی است که ابن حبان وی را ثقه دانسته و ابوحاتم و ابوزرعه وی را ضعیف دانسته‌اند. آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

^۲ سوره‌های مفصل از حجات تا سوره الناس اند.

^۳ ضعیف. احمد (۹/۴) طبرانی (۱/۱۰۹) و ابوداود. آلبانی آن را در ضعیف ابی داوود (۲۴۶) و ضعیف ابن ماجه ضعیف دانسته است.

تلاوت قرآن صدای نیکویی داشت. و از ابونضره روایت است که عمر به ابوموسی گفت: ما را به سوی پروردگاران تشویق و ترغیب کن، و او قرائت نمود، گفتند: نماز، عمر گفت: آیا در نماز نیستیم. و ابن ابی داود از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه وقتی که داخل خانه می شد، قرآن شریف را باز می نمود و تلاوت می کرد. این چنین در الکنز (۱/۲۲۴) آمده است.

رغبت عثمان بن عفان رضی الله عنه به تلاوت قرآن

احمد در الزهد و ابن عساکر از عثمان رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: دوست دارم در هر روز و شبی که بر من می گذرد به کتاب خدا نگاه کنم - یعنی از روی قرآن تلاوت نمایم - این چنین در الکنز (۱/۲۲۵) آمده است. و نزد هر دوی شان هم چنان از عثمان روایت است که گفت: اگر قلب های تان پاک شود از کلام خداوند عزوجل سیر نمی شوید. این چنین در الکنز (۱/۰۲۱۸) آمده است. و نزد بیهقی در الاسماء الصفات (ص ۱۸۲) از حسن روایت است که گفت: امیرالمؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه فرمود: اگر قلب های مان پاک شود، از کلام پروردگاران سیر نمی شویم، و من بد می بینم روزی بر من بگذرد که به قرآن نگاه نکنم. و قبل از این که عثمان رضی الله عنه وفات نماید، قرآن شریفش را از کثرت نظر کردن به آن پاره ساخته بود.

رغبت و علاقمندی ابن مسعود. ابن عمر و عکرمه بن ابی جهل به تلاوت قرآن

ابن ابی داود در المصاحف از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: همیشه به قرآن نگاه کنید. این چنین در الکنز (۱/۲۲۶) آمده است. و ابن سعد (۴/۱۷۰) از حبیب بن شعید روایت نموده، که گفت: به نافع گفته شد: ابن عمر رضی الله عنهما در منزلش چه می کرد. گفت: توانایی آن را ندارند وضو برای هر نماز و تلاوت قرآن در میان آن. و حاکم (۳/۲۴۳) از ابن ابی ملیکه روایت نموده، که گفت: عکرمه بن ابی جهل قرآن را می گرفت و بر رویش می گذاشت و می گریست و می گفت: کلام پروردگارم، کتاب پروردگارم. ذهی می گوید: مرسل است. و ابن ابی داود از ابن عمر روایت نموده، که گفت: کسی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود بفرستد، برایش ده نیکی نوشته میشود، و افزود: وقتی که یکی از شما از بازار به منزلش برگشت، باید قرآن را باز نماید و تلاوت کند، چون برایش در هر حرف ده نیکی است. و نزد وی هم چنان در روایت دیگری از عبدالله بن عمر روایت است: خداوند برایش در هر حرف ده نیکی خواهد نوشت، من نمی گویم: [الم] ولی می گویم: الف ده، لام ده و میم ده. در اسناد هر دوی شان ثویر مولای جعد بن هبیره آمده، چنان که در الکنز (۱/۲۱۹) آمده است.

قرائت سوره هایی از قرآن در شب و روز و سفر و اقامت

وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای عقبه بن عامر جهنی تا هر شب سوره اخلاص و معوذتین را تلاوت نماید

ابن عساکر از عقبه بن عامر جهنی رضی اللہ عنہ روایت نموده، که گفت: با پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم روبرو شدم، به من گفت: «ای عقبه با کسی که با تو قطع رابطه کرده است صلّه رحمی کن، و با کسی که محرومت ساخته و نداداده و از کسی که بر تو ظلم نمود درگذر». باز با رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم ملاقات نمودم، به من فرمود: «ای عقبه آیا سوره هایی را به تو یاد ندهم که خداوند مثل آنها را نه در تورات نازل نموده و نه در زبور و نه در انجیل و نه در قرآن، هر شبی که به آنها می آید،^۱ در همان شب تلاوت شان کن: قل هو الله احد، و قل اعوذ برب الفلق، و قل اعوذ برب الناس»، و از ابتدایی که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم مرا به آنها مأمور نموده، هر شبی که بر من گذشته من آنها را تلاوت نموده‌ام، و بر من واجب است که آنها را ترک نکنم، به علت این که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم مرا به آنها دستور داده است.^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۲۳) آمده است. و نسائی از عایشه (رضی اللہ عنہا) روایت نموده، که: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم وقتی که به بستر خود می رفت، کف های دستش را جمع می نمود و با خواندن قل هو الله احد و قل اعوذ برب فلق در آنها می دمید، بعد از آنها هر جای جسدش را که می توانست مسح می نمود، با آنها از سر و روی و بخش های پیش روی جسدش روع می کرد، و این عمل را سه بار انجام می داد.^۳ و نزد ابن نجار از عایشه روایت است که گفت: وقتی که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم به بستر خود جای می گرفت، قل هو الله احد و معوذتین را در کف های دستش می دمید، و با آن روی، بازوها، سینه و جایهایی از جسدش را که دست هایش رسید مسح می نمود، عایشه می گوید: هنگامی که مریضی اش شدید گردید، مرا دستور می داد تا آن را به وی انجام دهم. این چنین در الکنز (۸/۶۸) آمده است، و در جمع الفوائد (۲/۲۵۹) آن را به امام های شش گانه به استثنای نسائی، به معنای حدیث ابن نجار نسبت داده، مگر این که وی گفته: المعوذات و قل هو الله احد.

آنچه پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم قبل از خواب می خواند

ترمذی از جابر رضی اللہ عنہ روایت نموده که: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم تا این که الم تنزیل^۴ و تبارک الذین بیده الملک را تلاوت می نمود استراحت نمی کرد.^۵ طاووس می گوید: این دو هفتاد نیکی از سوره های دیگر قرآن فضیلت دارند. این چنین در جمع الفوائد (۲/۷۶) آمده است. و ترمذی و ابواود از عرباض بن ساریه رضی اللہ عنہ روایت نموده اند که: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم مسبحات^۶ را وقتی که پهلو می زد قبل از این که بخوابد می خواند، و فرمود: «در این ها آیه ای هست که از هزار آیت افضل است».^۷ و در ترمذی از عایشه روایت است که پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم تا این که الزمر و بنی اسرائیل (اسراء)^۱

^۱ ممکن است درست «بر تو» باشد.

^۲ صحیح لغیره: احمد (۱۵۸/۴) و حاکم و ابن عساکر و ابن ابی الدنیا در مکارم الاخلاق (ص ۵، ۱۹، ۲۰) آلبانی آن را در (صحیح الترغیب) صحیح لغیره دانسته است.

^۳ صحیح. نسائی در عمل الیوم و اللیلة و بخاری (۲۵۰۱۸).

^۴ سوره سجده.

^۵ صحیح. ترمذی (۳۴۰۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است. نگا: الصحیحة (۵۸۵).

^۶ سوره هایی را که با «سبح» شروع می شوند. م.

^۷ ضعیف. ترمذی (۳۴۰۶).

را نمی‌خواند به خواب نمی‌رفت. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۰) آمده است. و نزد ترمذی هم چنان (۲/۱۷۶) از فروه بن نوفل رضی الله عنه روایت است که وی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا چیزی را به من بیاموز که وقتی به بسترم جای گرفتم آن را بگویم، فرمود: «قل یا ایها الکافرون را تلاوت کن، چون آن برائت از شرک است.»^۲

قول ابن مسعود در قرانت سوره ملک و قول عمر درباره قرانت سوره‌های بقره، آل عمران و نساء

حاکم از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) روایت نموده، که گفت: در قبر نزد انسان [فرشته‌های عذاب] می‌آیند، از طرف پاهایش پیش می‌آیند، پا می‌گوید: برای شما از طرف من راهی نیست وی سوره ملک را می‌خواند باز از طرف سینه - یا گفت شکمش - پیش می‌آیند، پا می‌گوید: برای شما از طرف من راهی نیست، وی در من سوره ملک را می‌خواند، باز از طرف سرش می‌آیند، می‌گوید: برای شما از طرف من راهی نیست، وی در من سوره ملک را می‌خواند، بنابر این سوره باز دارنده است و از عذاب قبر باز می‌دارد، و این در تورات هم سوره ملک است، کسی که آن را در شب بخواند، عمل زیادی انجام داده و نیکویی کرده است.^۳ حاکم می‌گوید: صحیح الاسناد است، و این حدیث در نسائی به اختصار آمده است: کسی که «تبارک الذی بیده الملك» را هر شب بخواند، خداوند وی را به سبب آن از عذاب قبر باز می‌دارد، و ما آن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله باز دارنده می‌نامیدیم، و این در کتاب خداوند عزوجل سوره‌ای است که کسی آن را در هر شب بخواند عمل زیادی انجام داده و نیکویی کرده است.^۴ این چنین در الترغیب (۳/۳۸) آمده است. و بیهقی این را در کتاب عذاب القبر از عبدالله بن مسعود به طول آن چنانکه در الکبیر (۱/۲۲۳) آمده، روایت نموده است. و ابو عبید و سعید بن منصور و عبد بن حمید و بیهقی در شعب الایمان از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: کسی که سوره بقره، آل عمران و نساء را در یک شب بخواند از جمله فرمانبرداران نوشته می‌شود. این چنین در الکنز (۱/۲۲۲) آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و تعلیم دادن جبیر بن مطعم که سوره‌های پنجگانه اخیر قرآن را بخواند

ابویعلی از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: «ای جبیر آیا دوست داری که وقتی در سفر بیرون شدی در میان یارانت از بهترین شکل و زیاده‌ترین توشه برخوردار باشی؟» گفتم: آری، پدر و مادرم فدایت، گفت: «پس این سوره‌های پنجگانه را بخوان: قل یا ایها الکافرون، و اذا جاء نصر الله والفتح، و قل هو الله احد، و قل اعوذ برب الفق، و قل اعوذ برب الناس و هر سوره را به بسم الله الرحمن الرحیم آغاز کن، و قرائت را به بسم الله الرحمن الرحیم خاتمه بخش.» جبیر می‌گوید: من غنی بودم و مال زیادی داشتم، وقتی به سفر

^۱ صحیح. ترمذی (۳۴۰۵) آلبانی آن را صحیح دانسته است. همچنین ترمذی (۲۹۲۰) آلبانی آن را صحیح دانسته است. نگا: الصحیحة (۶۴۱).

^۲ صحیح. ترمذی (۳۴۰۳) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۳ صحیح. حاکم (۳۸۳۹).

^۴ حسن. نگا: صحیح الترغیب (۱۴۷۵).

رفتم از همه شان پایین تر می پوشیدم و توشه کمتر برمی داشتم، ولی از وقتی که رسول خدا ﷺ این سوره ها را به من یاد داد، و این ها را خواندم، همیشه در سفر تا بازگشتم از همه شان شکل و هیئت نیکو و توشه زیاد داشتم.^۱ هیشمی (۱۰/۱۳۴) می گوید: در این کسانی است که من آن ها را نشناختم.

پیامبر ﷺ و آموزش سوره اخلاص و معوذتین به عبدالله بن خبیب که در صبح و شب بخواند

ابوداود، ترمذی و نسائی به اسنادهای صحیح از عبدالله بن خبیب رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: در یک شب بارانی و تاریکی شدید در طلب پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفتیم تا برای مان نماز بدهد، وی را دریافتیم، گفت: «بگو» من چیزی نگفتم، باز گفت: «بگو» چیزی نگفتم، باز گفت: «بگو»، گفتم: ای رسول خدا چه بگویم؟ گفت: «قل هو الله احد و معوذتین را وقتی که غروب نمودی و وقتی صبح نمودی سه بار بگو، عوض همه چیز برایت کفایت می کند».^۲ ترمذی می گوید: حدیث حسن و صحیح است. این چنین در اذکار نووی (ص ۹۶) آمده است.

قول علی درباره قرانت سوره اخلاص بعد از نماز صبح

سعید بن منصور و ابن ضریس از علی رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: کسی که قل هو الله احد را ده بار در عقب نماز بامداد بخواند، همان روز مرتکب گناهی نمی شود، اگر چه شیطان تلاش و کوشش نماید. این چنین در الکنز (۱/۲۲۳) آمده است.

قرانت آیاتی از قرآن در شب و روز و در سفر و اقامت

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و قول علی درباره قرانت آیت الکرسی

بیهقی در شعب الایمان از علی (رضی الله عنه) روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر چوب های این منبر قرار داشت شنیدم که می گفت: «کسی که آیت الکرسی را در عقب هر نماز بخواند، وی را از داخل شدن جنت جز مرگ باز نمی دارد، کسی که آن را هنگام قرار گرفتن در جای خوابش بخواند، خداوند او را، منزلش را، منزل همسایه اش را و اهل منزل های اطرافش را در امان می دارد».^۳ بیهقی می گوید: اسنادش ضعیف است. این چنین در الکنز (۱/۲۲۱) آمده است. ابو عبید در فضائلش، ابن ابی شیبه، دارمی و غیر ایشان از علی روایت نموده اند که گفت: فکر نمی کنم، کسی در اسلام تولد شده باشد یا صاحب عقل گردیده باشد و قل از خواندن این آیت بخوابد: [الله لا اله الا هو الحی القیوم] و کاش بدانید که این چیست؟! این چیزی است که برای پیامبران از کنزی از زیر عرش داده شده، و برای احدی قبل از نبی تان داده نشده بود، و من هرگز شبی قبل از سه بار خواندن و آن

^۱ ضعیف. ابویعلی و در آن کسانی هستند که هیشمی آنان را نشناخته (۱۰/۱۳۴).

^۲ حسن. ترمذی (۳۵۷۵) و آل بانی آن را حسن دانسته است.

^۳ صحیح لغیره. بیهقی در شعب الایمان و سند آن را ضعیف دانسته است. اما حدیث دارای شواهد است. نگا: الصحیحة (۹۷۲) و صحیح الجامع (۶۴۶۴).

نخوابیده‌ام، آن را در دو رکعت بعد از نماز خفتن، در وترم و هنگامی که در بستر خوابم قرار می‌گیرد می‌خوانم. این چنین در الکنز (۱/۲۲۱) آمده است.

قول علی، عثمان و ابن مسعود (رضی الله عنهم) درباره قرائت آیاتی از سوره بقره و آل عمران

دارمی، مسدد، محمدبن نصر، ابن الضریس و ابن مردویه از علی روایت نموده‌اند که گفت: هیچ عاقلی را نمی‌دیدم که قبل از قرائت آیات آخر سوره بقره بخوابد، چون آنها از گنجی از زیر عرش اند.^۱ این چنین در الکنز (۱/۲۲۲) آمده است. و دارمی از عثمان رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کسی که آخر آل عمران را در شب بخواند، برای او پاداش قیام یک شب نوشته می‌شود. این چنین در الکنز (۱/۲۲۲) آمده است. و طبرانی از شعبی روایت نموده، که گفت: عبدالله بن مسعود فرمود: کسی که ده آیت از سوره بقره را در خانه‌ای بخواند، شیطان تا صبح نمودنش در آن خانه داخل نمی‌شود: چهار آیت از اولش، آیه‌الکرسی، دو آیت بعد از آن و آخرش. هیشمی (۱۰/۱۱۸) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، مگر این که شعبی از ابن مسعود نشنیده است.

قصه ابی بن کعب با یک جن درباره آیه‌الکرسی

نسائی، حاکم، طبرانی، ابونعیم و بیهقی هر دو در الدلائل، سعیدبن منصور و غیر ایشان از ابی ابن کعب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: وی مکانی داشت برای خشک کردن خرما و در آن جا خرما بود، وی همیشه از آن خبر می‌گرفت و بدان رسیدگی می‌نمود، وی دریافت که خرما کم می‌شود، شبی از آن حراست به عمل آورد، ناگهان به حیوانی شبیه به بچه بالغ برخورد، می‌گوید: سلام دادم، جواب سلام را داد، گفتم: تو چیستی؟ جن هستی یا انس؟ گفت: جن، گفتم: دستت را به من بده، دستش را به من داد، ناگهان متوجه شدم که دستش مثل دست سگ است و مویش هم موی سگ، گفتم: جن همینطور آفریده شده است، گفت: جن‌ها می‌دانند که در میان شان کسی قوی‌تر از من نیست، گفتم: چه تو را به این عملت واداشت؟ گفت: به ما خبر رسیده که تو مردی هستی که صدقه را دوست می‌داری، بنابراین خواستیم از طعامت حصه‌ای داشته باشیم، گفتم: چه ما را از شما در امان می‌دارد؟ گفت: این آیه، آیه‌الکرسی که در سوره بقره است، کسی که آن را در هنگام شب بگوید تا صبح از ما در امان می‌باشد، و کسی که وقتی صبح می‌کند آن را بگوید تا هنگام شب از ما در امان نگه داشته می‌شود. هنگامی که ابی صبح نمود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و به او مسئله را خبر داد، فرمود: «خبیث راست گفته است».^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۲۲) آمده است. و هیشمی (۱۰/۱۱۸) می‌گوید: طبرانی این را روایت نموده، و رجال آن ثقه‌اند.

^۱ دارمی (۳۳۸۴).

^۲ صحیح نسائی و ابن حبان (۸۴) طبرانی و بیهقی در الدلائل (۷/ ۱۰۹) آلبانی آن را صحیح دانسته است. هیشمی می‌گوید: رجال آن ثقه هستند. و حاکم (۱/ ۵۶۲).

قصه عبدالله بن بسر همراه گروهی از جن و آنچه بر آنان از قرآن تلاوت نمود

طبرانی از عبدالله بن بسر (رضی الله عنه) روایت نموده، که گفت: از حمص بیرون رفتم، و در منطقه‌ای شب فرا رسید، آن گاه از اهل زمین نزد من حاضر شدند^۱ و من این آیت را از سوره اعراف تلاوت نمودم:

[ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض] تا آخر آیت. (الاعراف: ۵۴)

ترجمه: «پروردگارتان الله است، ذاتی که آسمانها و زمین را آفریده است».

آن گاه با یکدیگر گفتند: حالا حراستش کنید تا صبح نماید، هنگامی که صبح نمودم سواریم را سوار شدم. هیشمی (۱۰/۱۳۳) می‌گوید: در این مسیب بن واضح آمده، بیشتر از یک تن وی ار ثقه دانسته، و گروهی ضعیفش دانسته‌اند، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

وصیت علاء بن لجلج برای پسرانش که وقتی در قبر داخلش نمودند چه عملی انجام دهند

ابن عساکر از علاء بن لجلج روایت نموده که وی به پسرانش گفت: وقتی که مرا در قبرم داخل نمودید، در لحد بگذاریم، و بگویید: (بسم الله و علی ملة رسول الله ﷺ) و خاک را به آهستگی بر من بریزد، و نزد سرم اول سوره بقره و آخرش را بخوانید، چون من ابن عمر (رضی الله عنهما) را دیدم که این را مستحب می‌دانست. این چنین در الکنز (۸/۱۱۹) آمده است.

قول علی ؑ درباره [سبحان ربك رب العزه] و قرانت آیه الكرسي از طرف ابن عوف در چهارگوش خانه اش

ابن زنجویه در ترغییش از علی ؑ روایت نموده، که گفت: کسی که خوش دارد به پیمانہ کافی و پر برایش اندازه گردد، باید این ایت را سه مرتبه بخواند:

[سبحان ربك رب العزة عما يصفون] تا آخرش:

ترجمه: «پروردگار تو پاک و صاحب عزت است از آنچه توصیف می‌کنند».

این چنین در الکنز (۱/۲۲۲) آمده است. و ابویعلی از عبدالله بن عبیدبن عمیر روایت نموده، که گفت: عبدالرحمن بن عوف ؑ وقتی که داخل منزلش می‌گردید، در چهار گوش آن آیه الكرسي را می‌خواند. هیشمی (۱۰/۱۲۸) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند، مگر اینکه عبدالله از ابن عوف نشنیده است.

ذکر کلمه طیبه: لا اله الا الله

قول پیامبر ﷺ: نیکبخت‌ترین مردم به شفاعت کسی هست که از صمیم قلبش لا اله الا الله گفته باشد

^۱ یعنی: جن.

بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا، نیکبخت‌ترین مردم به شفاعتت در روز قیامت کیست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوهریره من هم گمان نموده بودم که هیچ کس مرا پیش از تو از این حدیث، نخواهد پرسید، آن هم به سبب حرصی که از تو درباره حدیث می‌دیدم، نیکبخت‌ترین مردم به شفاعتم روز قیامت کسی است که از صمیم قلبش - یا نفسش - لا اله الا الله گفته باشد».^۱ این چنین در الترغیب (۳/۷۲) آمده است. و نزد طبرانی در الأوسط از زیدبن ارقم به شکل مرفوع روایت است: «کسی که به اخلاص لا اله الا الله گفت داخل جنت می‌شود»، گفته شد: اخلاص آن چیست؟ گفت: «این که او را از محارم خدا باز دارد».^۲ این چنین در الترغیب (۳/۷۴) آمده است.

خبر دادن خداوند تبارک و تعالی به موسی علیه السلام درباره فضیلت لاله الا الله

نسائی، ابن حبان در صحیحش و حاکم - و آن را صحیح هم دانسته - از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند که وی گفت: «موسی علیه السلام گفت: ای پروردگرم، چیزی به من بیاموز که تو را به آن یاد کنم و به آن دعایت نمایم، فرمود: بگو: لا اله الا الله، گفت: ای پروردگرم، همه بندگان این را می‌گویند، گفت: بگو: لا اله الا الله، گفت: چیزی می‌خواهم که مرا به آن خاص گردانی، گفت: ای موسی اگر آسمان‌های هفت گانه و زمین‌های هفتگانه در یک پله باشند و لا اله الا الله در پله دیگر، پله لا اله الا الله بر آن‌ها ثقیل تر می‌شود».^۳ این چنین در الترغیب (۳/۷۵) آمده است. و ابویعلی از ابوسعید مثل این را روایت نموده است، و در روایت وی آمده: «اگر آسمان‌های هفتگانه و موجودات آن‌ها غیر از من و زمین‌های هفتگانه در یک پله باشند و لا اله الا الله در پله دیگر، پله لا اله الا الله بر آن‌ها سنگینی می‌کند». هیشمی (۱۰/۸۲) می‌گوید: رجال آن ثقة دانسته شده‌اند، و در ایشان ضعف هم هست.

خبر دادن پیامبر در مورد وصیت برادرش نوح علیهما السلام به پسرش

بزار از عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را از وصیت نوح علیه السلام به پسرش خبر ندهم؟» گفتند، آری، فرمود: «نوح برای پسرش وصیت نموده گفت: ای پسر من تو را به دو چیز توصیه می‌کنم و از دو چیز نهی می‌نمایم: تو را به گفتن: لا اله الا الله سفارش می‌کنم، چون اگر این در پله‌ای گذاشته شود و آسمان‌ها و زمین در پله دیگر گذاشته شوند از آن‌ها ثقیل می‌شود، و اگر آسمان‌ها و زمین حلقه و زنجیر باشند این کلمه آنها را شکسته و به خدا خواهد رسید، و به گفتن: سبحان الله العظيم و بحمده تو را

^۱ بخاری (۹۹).

^۲ موضوع. طبرانی در الکبیر (۵۰۷۴) در آن هیثم بن جمار است که احمد و ابن معین و ابوزرعه وی را ضعیف دانسته‌اند. همچنین در آن نفع الدارمی است که متروک است. همچنین در سند آن محمد بن عبدالرحمن بن عزوان است که حدیث ساز (وضاع) است. آلبانی در ضعیف الترغیب (۹۲۲) موضوع دانسته است.

^۳ ضعیف. ابن حبان (۲۳۲۴) حاکم (۵۲۸/۱) و آن را صحیح دانسته است. ارنووط در تخریج شرح السنة (۵۵/۵) و آلبانی در ضعیف الترغیب (۸۲۳) آن را ضعیف دانسته است.

توصیه می‌کنم، چون این عبادت خلق است و توسط این به آنها رزق داده می‌شود، و تو را از دو چیز باز می‌دارم: از شرک و کبر، چون این دو از خداوند بازمی‌دارد». می‌گوید گفته شد: ای رسول خدا، آیا این از کبر است که مردی طعامی آماده سازد، و جماعتی نزد وی حاضر شوند یا لباس نظیف بر تن نماید؟ گفت: «نیست - یعنی کبر نیست - کبر آنست که مخلوق را احمق بدانی و مردم را تحقیر نمایی».^۱ هیثمی (۱۰/۸۴) می‌گوید: در این محمدمبن اسحاق آمده، و او مدلس و ثقه است، و بقیه رجال آن رجال صحیح اند. و حاکم این را از عبدالله مانند آن روایت نموده، و گفته: صحیح الاسناد است، چنانکه در الترغیب (۳/۷۷) آمده است، و در روایت وی آمده: «اگر آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن هاست حلقه‌ای باشند، و لاله الاله بر آن دو گذاشته شود هر دوی شان را می‌شکند».

مژده پیامبر ﷺ به مغفرت برای آن عده از اصحابش که در مجلسی با وی کلمه شهادت را به زبان آوردند

احمد - به اسناد حسن - ، طبرانی و غیر ایشان از یعلی بن شداد روایت نموده‌اند، که گفت: پدرم - شداد بن اوس (رضی الله عنهما) - در حالی برایم حدیث بیان نمود، که عباد بن صامت (رضی الله عنهما) حاضر بود و تصدیقش می‌نمود، پدرم گفت: نزد پیامبر ﷺ بودیم فرمود: «آیا در میان تان بیگانه هست؟» - یعنی اهل کتاب - ، گفتیم: نخیر، ای رسول خدا، آن گاه به بستن در امر نمود و گفت: «دست‌های تان را بلند کنید و بگویید: لا اله الا الله»، آن گاه دست‌های مان را ساعتی بلند نمودیم، باز گفت: «ستایش خدا راست، بار خدایا تو مرا به این کلمه مبعوث نمودی، و به آن امرم کردی، و بر آن برایم جنت را وعده دادی و تو ذاتی هستی که در وعده تخلف نمی‌کنی»، بعد از آن فرمود: «مژده بادا برای تان، خداوند برای تان بخشید».^۲ این چنین در الترغیب (۳/۷۵) آمده است. هیثمی (۱۰/۸۱) می‌گوید: این را احمد روایت نموده، و در آن راشد بن داود آمده، که بیشتر از یک تن وی را ثقه دانسته‌اند، و در وی ضعف است، ولی بقیه رجال آن ثقه‌اند.

قول پیامبر ﷺ درباره لا اله الا الله که این بهترین نیکی‌هاست

احمد از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا وصیتم کن، فرمود: «وقتی عمل بدی انجام دادی از عقبش کار نیکو کن آن را محو می‌سازد»، می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، آیا لاله الا الله از جمله حسنات و نیکی‌هاست؟ گفت: «این بهترین نیکی‌هاست».^۳ هیثمی (۱۰/۸۱) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند، مگر این که شمر بن عطیه آن را از شیخ‌های خود به نقل از ابوذر بیان نموده و نام هیچ یک از آن شیخ‌ها را نگرفته است.

^۱ صحیح. احمد (۲/۱۶۹، ۱۷۰، ۲۲۵) حاکم (۱/۴۸، ۴۹) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است. آلبانی آن را صحیح دانسته است (۵۳۰).

^۲ ضعیف. احمد (۴/۱۲۴) بزار (۱۰) طبرانی. آلبانی در ضعیف الترغیب (۹۲۴).

^۳ آلبانی آن را صحیح دانسته است. احمد (۵/۱۶۹) از طریق شمر بن عطیه از شیوخش که آنان را نام نبرده است. هیثمی به این موضوع اشاره کرده (۱۰/۸۱) اما آلبانی می‌گوید: ولی آنان جمع هستند که بدین ترتیب این ضعف با تعداد آنها رفع می‌شود. از سوی دیگر در الحلیة (۴/۲۱۷) شاهی برای این حدیث ثابت شده است. نگا: الصحیحة (۱۳۷۳) و صحیح الترغیب (۸/۳۱۵).

قول عمر و علی (رضی الله عنهما) درباره لاله الا الله که این کلمه تقواست

ابن خسرو از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت نموده، که وی ایشان را در حالی دید که تهلیل و تکبیر می گفتند: فرمود: این است، این است سوگند به پروردگار کعبه، به او گفته شد: این چیست؟ فرمود: فرمود: کلمه تقوی، و آنان به این مستحق تر و اهلش بودند.^۱ این چنین در الکنز (۱/۲۰۷) آمده است. و عبدالرزاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و حاکم و بیهقی در الاسماء والصفات از علی رضی الله عنه درباره این قول خداوند:

[والزمهم کلمة التقوی]. (الفتح: ۲۶)

ترجمه: «و لازم گردانید برایشان کلمه تقوی را».

روایت نموده اند که گفت: این لاله الا الله است. و نزد ابن جریر و غیرش از وی به مثل آن روایت است، و افزود: واللّه اکبر. این چنین در الکنز (۱/۲۶۵) آمده است.

اذکار تسبیح. تحمید. تهلیل. تکبیر و حوقله^۲

فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد این اذکار که همینها چیزهای باقیماندنی و نیکواند^۳

حمد، ابویعلی، نسائی - لفظ از وی است -، ابن حبان در صحیحش و حاکم - که آن را صحیح دانسته - از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «باقیات صالحات را زیاد بگویید»، گفته شد: ای رسول خدا آنها کدامند؟ فرمود: (تکبیر، تهلیل، تسبیح، الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله).^۴ این چنین در الترغیب (۳/۹۱) آمده، و هیشمی (۱۰/۸۷) در مورد روایت احمد و ابویعلی گفته: اسناد هر دوی شان حسن است.

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که این اذکار وقایه از آتش اند

نسائی - و لفظ هم از وی است -، حاکم و بیهقی از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «سپرهای تان را بگیرید»، گفتند: ای رسول خدا آیا دشمنی آمده است؟ گفت: «نخیر بلکه سپرتان را در مقابل آتش بگیرید، بگویید: سبحان الله و الحمد لله والاله الا الله واللّه اکبر اینها روز قیامت از پیش روی و عقب تان می آیند و اینها باقیات صالحات اند».^۵ حاکم می گوید: به شرط مسلم صحیح است، و در روایتی آمده و طبرزنی این را در

^۱ احمد (۶۳ / ۱). راویان آن ثقه هستند جز اینکه سعید بن ابی عروبه دچار اختلاط گردید و راوی از وی یعنی عبدالوهاب الخفاف مشخص نیست پیش از اختلاط از وی روایت کرده است یا پس از آن. البته آثار دیگری از صحابه به این معنا روایت شده است.

^۲ یعنی: سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله.

^۳ الباقیات الصالحات.

^۴ ضعیف. احمد (۷۵ / ۳) و ابویعلی و نسائی و ابن حبان و حاکم. حاکم آن را صحیح دانسته است. این حدیث از روایت دراج از ابی الهیثم است که روایت او از وی ضعیف است. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۹۴۶) ضعیف دانسته است.

^۵ آلبانی آن را حسن دانسته است. حاکم (۱ / ۵۴۱) و آن را به شرط مسلم صحیح دانسته است. همچنین نسائی. بیهقی و طبرانی از ابوهریره و انس. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۱۵۶۷) حسن دانسته است.

الأوسط از انس رضی اللہ عنہ روایت نموده و در روایتی آمده: «منجیات» «نجات دهندگانند» به تقدیم نون بر جیم،^۱ هم چنان این را طبرانی در الأوسط روایت نموده، و افزوده است: (و لا حول و لا قوة الا بالله)، و در الصغیر آن را از حدیث ابوهریره روایت کرده، و هر دو لفظ را یکجا ذکر نموده و گفته: (منجیات و مجنبات)، و سندش جید و قوی است. این چنین در الترغیب (۳/۹۲) آمده: «این‌ها از پیش روی اند، این‌ها نجات دهنده‌اند، این‌ها از عقب اند و این‌ها باقیات صالحات اند». و در این روایت کثیر بن سلیم آمده، و ضعیف می‌باشد، چنانکه هیثمی (۱۰/۸۹) گفته است.

خبر دادن پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم که ثواب این اذکار چون کوه احد بزرگ است

ابن ابی الدنیا، نسائی، طبرانی و بزار از عمران - یعنی ابن حصین رضی اللہ عنہ - روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «آیا یکی از شما نمی‌تواند هر روز عملی به اندازه کوه احد انجام دهد؟» گفتند: ای رسول خدا، کی می‌تواند هر روز عملی مثل احد انجام دهد؟ فرمود: «همه تان آن را می‌توانید؟» گفتند: ای رسول خدا چگونه؟ گفت: «سبحان الله بزرگتر از احد است، الحمد لله بزرگتر از احد است، لاله الا الله بزرگتر از احد است، والله اکبر بزرگتر از احد». ^۲ هیثمی (۱۰/۹۱) می‌گوید: این را طبرانی و بزار روایت نموده‌اند، و رجال هر دو رجال صحیح اند، و منذری در الترغیب (۳/۹۴) می‌گوید: این را ابن ابی الدنیا، نسائی، طبرانی و بزار همه شان از حسن از عمران روایت نموده‌اند، و حسن از عمران نشنیده، و بعضی گفته: بلکه شنیده، و رجال شان رجال صحیح اند، مگر شیخ نسائی عمرو بن منصور، ولی ثقه است.

خبر دادن پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم از نهال بهشتی و دستورش برای چریدن در بوستان ها

ابن ماجه - به اسناد حسن و لفظ هم از وی است - و حاکم - که گفته: صحیح الاسناد است - از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت نموده‌اند، که پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم از نزد وی در حالی عبور نمود که نهالی را می‌نشانید، گفت: «ای ابوهریره چه می‌نشانی؟» گفتم: نهال، گفت: «ایا تو را به نهالی بهتر از این برای نشانیدن دلالت نکنم؟ (سبحان الله، والحمد لله، و لا اله الا الله، والله اکبر)، در مقابل هر یکی از این‌ها برایت در جنت یک درخت نشانیده می‌شود». ^۳ این چنین در الترغیب (۳/۸۴) آمده است. و ترمذی از ابوهریره روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «وقتی که بر بوستانهای بهشت عبور نمودید بچرید»، گفتم: ای رسول خدا، باغچه جنت چیست؟ گفت: «مساجد»، گفتم: چریدن چیست؟ فرمود: (سبحان الله، والحمد لله، و لا اله الا الله، والله اکبر). ترمذی می‌گوید: حدیث غریب است،^۴ و منذری در الترغیب (۳/۹۷) گفته: این حدیث علی الرغم غریب بودنش حسن الاسناد است.

^۱ چون در قبل «مجنبات» آمده، که «پیشروی» را افاده می‌کند. م.

^۲ ضعیف. ابن ابی الدنیا و نسائی و طبرانی و بزار. هیثمی می‌گوید: رجال آن دو - یعنی طبرانی و بزار - رجال صحیح اند. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۹۵۱) ضعیف دانسته است.

^۳ صحیح. ابن ماجه (۳۸۰۷) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۴ ضعیف. ترمذی (۳۵۰۹) آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۷۷ و ۹۵۵) از ابن عباس و ابوهریره ضعیف دانسته است.

خبر دادن پیامبر ﷺ از چند کلمه ذکر که خطاها را دور می‌سازند

احمد از انس رضی الله عنه روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله شاخه‌ای را گرفت و آن را تکان داد ولی چیزی نریخت، باز تکانش داد ولی چیزی نریخت، باز تکانش داد و این بار برگ‌هایش ریخت، آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سبحان الله و الحمد لله و الاله الا الله و الله اكبر، گناهان را چنان می‌ریزند که درخت برگش را می‌ریزد»^۱. در الترغیب (۳/۹۳) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند. ترمذی این را به معنای آن روایت کرده است.

پیامبر ﷺ و تعلیم ذکر به یک اعرابی

مسلم از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: کلامی به من بیاموز که بگویمش، گفت: «بگو: لا اله الا الله وحده لا شريك له، الله اكبر كبرا، والحمد لله كثيرا، و سبحان الله رب العالمين، ولا حول و لا قوة الا بالله العزيز الحكيم». گفت: این‌ها برای پروردگام اند، برای خودم چیست؟ گفت: «بگو: اللهم اغفر لي و ارحمني و اهدني و ارزقني، بار خدایا برایم بیمارز، رحم نما، هدایت کن و رزقم عنایت فرما»^۲، و به روایت از ابومالک اشجعی افزوده: «و عافيتم بده»، و در روایتی گفته: «این‌ها برای دنیا و آخرت را جمع می‌کنند». و نزد ابن ابی الدنيا از ابن ابی اوفی رضی الله عنه روایت است که گفت: اعرابی گفت: ای رسول خدا من کوشش نمودم که قرآن را حفظ کنم ولی نتوانستم، پس به من چیزی بیاموز که در ثواب معادل قرآن باشد، فرمود: «بگو: سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله، و الله اكبر»، وی آن را گرفت، و با انگشتانش شمرد و افزود: ای رسول خدا این برای پروردگام است، برای خودم چیست؟ گفت: «می‌گویی: اللهم اغفر لي و ارحمني و عافني و ارزقني - و می‌پندارمش گفت - و اهدني»، و اعرابی رفت. آنگاه رسول خدا فرمود اعرابی در حالی رفت که دست‌هایش را از خیر پُر نمود.^۳ بیهقی این را به اختصار روایت نموده، و افزوده است: (و لا حول و لا قوة الا بالله)، و اسناد آن جید است. این چنین در الترغیب (۳/۹۰) آمده است. ابوداود این را به شکل کامل روایت نموده.

خبر دادن پیامبر ﷺ به ابوذر در مورد محبوب‌ترین کلام نزد خداوند

مسلم و نسائی از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا تو را از محبوب‌ترین کلام نزد خداوند باخبر نسازم؟» گفتیم: آری، ای رسول خدا، مرا از محبوب‌ترین کلام نزد خداوند باخبر ساز، فرمود: «محبوب‌ترین کلام نزد خداوند: سبحان الله و بحمده است». این را ترمذی هم روایت نموده، مگر این که وی گفته: (سبحان ربی و بحمده)^۴ و افزوده: حدیث حسن و صحیح است. و در روایتی نزد مسلم آمده: که از رسول خدا

^۱ حسن. احمد (۳/۱۵۲) (۱۵۷۰) حسن دانسته است.

^۲ مسلم (۲۶۹۶).

^۳ حسن. ابن ابی الدنيا و ابن حبان (۱۸۱۰) همچنین احمد و ابوداود و نسائی و ابن خزيمة و حاکم. نگا: الاوراء (۲/۱۲ - ۱۳ / ۳۰۳) و صحیح الترغیب (۱۵۶۱).

^۴ مسلم (۲۷۳۱).

ﷺ پرسیده شد: کدام کلام بهتر است؟ گفت: «آن چه را خداوند برای ملائکه‌اش - یا برای بندگانش - برگزیده است، سبحان الله و بحمده».

خبر دادن پیامبر ﷺ در مورد ثواب بزرگ تهلیل

حاکم - و آن را صحیح دانسته - به روایت از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از پدرش از جدش ﷺ روایت نموده، و لفظ آن چنین است: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که لاله‌الله بگوید داخل جنت شده است - یا جنت برایش واجب شده - ، و کسی که سبحان‌الله و بحمده صدبار بگوید، برایش یک صدویست و چهار هزار نیکی نوشته می‌شود». گفتند: ای رسول خدا، بنابراین هیچ کسی از ما هلاک نمی‌شود، گفت: «چنین نیست، یکی از شما آن چنان نیکی می‌آورد، که اگر بر کوهی گذاشته شود، از آن سنگین می‌گردد، باز نعمت‌ها می‌آیند، و آن نیکی‌ها در مقابل این نعمت‌ها می‌روند، آن گاه خداوند به رحمت خود مهربانی می‌کند».^۱ این چنین در الترغیب (۳/۸۱) آمده است. مسلم، ترمذی - و آن را صحیح دانسته - و نسائی از سعد ﷺ روایت نموده‌اند که گفت: نزد رسول خدا ﷺ بودیم، فرمود: «آیا یکی از شما از این عاجز می‌آید که هر روز هزار نیکی کسب نماید؟» آن گاه یکی از همشینیانش از وی پرسید: چگونه یکی از ما هزار نیکی کسب می‌کند؟ گفت: «صد تسبیح می‌گوید، و برایش به سبب آن هزار نیکی نوشته می‌شود، یا از وی هزار خطا محو می‌گردد».^۲ در الترغیب (۳/۸۳) می‌گوید: روایت مسلم همین طور است، اما ترمذی و نسائی گفته‌اند: «و [از وی هزار خطا] محو می‌گردد»، بدون الف،^۳ والله اعلم. این را هم چنان ابن ابی شیبه، احمد، عبدبن حمید، ابن حبان و ابونعیم، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۱) آمده، روایت کرده‌اند.

خبر دادن پیامبر ﷺ در مورد اجر بزرگ حوقله

حاکم - و آن را صحیح دانسته - از قیس بن سعد بن عباده روایت نموده است که: پدرش ﷺ وی را برای پیامبر ﷺ جهت خدمت سپرد، می‌گوید: پیامبر ﷺ در حالی نزد آمد که دو رکعت نماز گزارده بودم، آن گاه مرا با پایش زد و گفت: «آیا تو را به دروازه‌ای از دروازه‌های جنت دلالت نکنم؟» گفتم: آری، گفت: (لا حول و لا قوة الا بالله).^۴ این چنین در الترغیب (۳/۱۰۴) آمده است. ابن ماجه، ابن ابی الدنيا و ابن حبان در صحیحش از ابوذر ﷺ روایت نموده‌اند که گفت: من به دنبال پیامبر ﷺ راه می‌رفتم، به من گفت: «ای ابوذر، آیا تو را به کنزی از

^۱ ضعیف. حاکم (۲۵۱/۴) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است. آلبانی در ضعیف الترغیب (۹۳۸) گفته است: از این تصحیح اطمینان به دست نمی‌آید زیرا میان اسحاق و شیخ حاکم جمعی از راویان هستند که آنان را نشناختم و احتمال دارد در نام آنان تحریف و اشتباه نوشتاری رخ داده باشد و این باعث شده هویت آنان بر ما پنهان بماند. از اینان می‌توان به محمد بن یونس یمامی اشاره کرد که می‌ترسم همان (محمد بن یونس الکردیمی سامی) باشد که به وضع و ساختن حدیث منتهم است و امکان دارد (السامی) اشتباهها (الیمامی) نوشته شده باشد. والله العم.
^۲ مسلم (۲۶۹۸).

^۳ یعنی در روایت مسلم «او تحط» آمده و در روایت ترمذی و نسائی «و تحط». م.

^۴ صحیح. حاکم (۲۹۰/۴) احمد (۱۵۷/۵) و ترمذی. نگا: الصحیحة (۱۵۲۸) و صحیح الترغیب (۱۵۸۲).

کنزهای جنت دلالت نکنم؟» گفتم: بلی، گفت: (لا حول و لا قوة الا بالله).^۱ این چنین در الترغیب (۳/۱۰۵) آمده است. و طبرانی از عبدالله بن سعد بن ابی وقاص روایت نموده، که گفت: ابویوب انصاری به من گفت: آیا کلمه‌ای را به تو نیاموزم که رسول خدا ﷺ آن را به من یاد داده است؟ گفتم: بلی، ای عمو، گفت: رسول خدا ﷺ وقتی که نزد من آمد فرمود: «ای ابویوب آیا کلمه‌ای از کنز جنت به تو یاد ندهم؟» گفتم: بلی، ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله را زیاد بگو».^۲ هیشمی (۱۰/۹۸) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر و الأوسط به دو اسناد روایت کرده، و رجال یکی از آنها ثقه‌اند.

قول ابراهیم علیه السلام درباره حوقله

احمد - به اسناد حسن - ، ابن ابی الدنيا و ابن حبان در صحیحش از ابویوب انصاری روایت نموده‌اند: شبی که رسول خدا ﷺ به معراج برده شد، از نزد ابراهیم علیه الصلاه والسلام عبور نمود، ابراهیم علیه السلام گفت: ای جبرائیل همراهت کیست؟ گفت: این محمد ﷺ است، ابراهیم علیه الصلاه والسلام به او گفت: ای محمد امت را امر کن که در جنت زیاد نهال بکارند، چون خاکش خوب و زمینش وسیع است، گفت: «نهال جنت چیست؟» فرمود: (لا حول و لا قوة الا بالله).^۳ این چنین در الترغیب (۳/۱۰۵) آمده است. این را هم چنان طبرانی روایت نموده، و در روایتی آمده: «برایم سلام داد، و خوش آمد گفت و فرمود: امت را امر کن». هیشمی (۱۰/۹۷) می‌گوید: رجال احمد رجال صحیح اند. غیر عبدالله بن عمر که ثقه است.

قول ابن عباس درباره فضیلت حوقله و قول عمران درباره فضیلت حمد

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۲) از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: کسی که بگوید: بسم الله خداوند را یاد نموده است، و کسی که بگوید: الحمد لله، شکر خداوند را بجا آورده است، و کسی که بگوید: الله اکبر، خداوند را به بزرگی یاد کرده است، و کسی که بگوید: لا اله الا الله، خداوند را به وحدانیت یاد نموده است و کسی که بگوید: لا حول و لا قوة الا بالله به درستی که اسلام آورده و تسلیم شده، و در عوض آن برایش جمال و کنزی در جنت است. و احمد از مطرف روایت نموده، که گفت: عمران رضی الله عنه به من گفت: من امروز برای تو حدیث بیان می‌کنم، ممکن است خداوند به آن بعد از این روز به تو نفع رساند، بدان که برگزیدگان و نیکان بندگان خدا روز قیامت حمد گویان اند.^۴ هیشمی (۱۰/۹۵) می‌گوید: این را احمد به شکل موقوف روایت نموده، و آن شبه مرفوع است، و رجالش رجال صحیح اند.

^۱ صحیح. ابن ماجه (۳۸۲۵) آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۱۵۸۵) صحیح دانسته است.

^۲ صحیح. طبرانی در الکبیر (۴/۱۳۲) هیشمی (۱۰/۹۸) می‌گوید: طبرانی آن را در الکبیر و الاوسط روایت کرده که رجال یکی از دو سند ثقه اند.

^۳ صحیح لغیره. احمد (۵/۴۱۸) ابن ابی الدنيا و ابن حیان و منذری آن را حسن دانسته است. هیشمی (۱۰/۹۷) می‌گوید: رجال احمد به جز عبد بن عبد الرحمن بن عبدالله بن عمر که ثقه است رجال صحیح اند. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۵۸۳) صحیح لغیره دانسته است.

^۴ صحیح. احمد (۴/۴۳۴) به صورت موقوف: المجمع (۱۰/۹۵).

قول علی رضی الله عنه درباره معنای حمد و تسبیح

ابن ابی حاتم از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه گفت: (سبحان الله و الا اله الا الله) را دانستیم، الحمد لله چیست؟ علی (رضی الله عنه) گفت: کلمه‌ای است، که خداوند آن را برای نفس خود اختیار نموده، و دوست می‌دارد که گفته شود. و نزد عسکری در الامثال از ابوظبیر روایت است که: ابن الکواء از علی در مورد سبحان الله پرسید، گفت: کلمه‌ای است، که خداوند آن را برای نفسش اختیار نموده، و نسبت نمودن پاکی به خداوند از بدی است. و ابوالحسن البکالی از وی به مانند این راه، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۰) آمده، روایت نموده است.

تخفیف عمر در مورد مردی که در وقت زده شدن تسبیح می‌گفت

بیهقی در شعب الایمان از عمر رضی الله عنه روایت نموده که: وی به زدن دو مرد دستور داد، یکی از آنان می‌گفت: بسم الله، و دومی می‌گفت: سبحان الله، عمر (رضی الله عنه) گفت: وای بر تو، بر تسبیح گوینده تخفیف بیاور، چون تسبیح جز در قلب مؤمن استقرار پیدا نمی‌کند. این چنین در الکنز (۱/۲۱۰) آمده است.

قول ابن مسعود درباره معنای: ایه یصعد الكلم الطیب

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که وی می‌گفت: وقتی که حدیثی برای تان بیان نمودم، تصدیق آن را از کتاب خداوند عزوجل برای تان می‌آورم، بنده مسلمان وقتی که بگوید: (سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و تبارک الله) ملکی آن را قبض می‌کند، و زیر بالش قرار می‌دهد، بعد با آن بلند می‌شود، و بر هر گروه ملائکی که عبور نماید، برای گوینده آن مغفرت می‌خواهند، تا اینکه با آن در مقابل و پیش روی خداوند رحمن تبارک و تعالی می‌آید، بعد از آن عبدالله تلاوت نمود:

[ایه یصعد الكلم الطیب و العمل الصالح یرفعه]. (فاطر: ۱۰)

ترجمه: «کلام پاک به طرف خداوند بالا می‌رود و عمل نیکو آن را بلند می‌گرداند».

هیشمی (۱۰/۹۰) می‌گوید: در این مسعودی آمده، وی ثقه است ولی مختلط شده بود، اما بقیه رجال آن ثقه‌اند. حاکم این را روایت نموده، و گفته: صحیح الاسناد است، و در روایت وی آمده: تا اینکه با آن پیش روی رحمن می‌شتابد. منذری در ترغیبش (۳/۹۳) می‌گوید: این چنین در نسخه من آمده «یحیاً»، «می‌شتابد» - به حای مهمله و تشدید یا - ، طبرانی هم این را روایت نموده، و گفته: «حتی یجیء»، «تا این که می‌آید»، به جیم و ممکن این درست باشد.

انتخاب اذکار جامع از میان ذکرهای زیاد دیگر

پیامبر صلی الله علیه و آله و آموختن ذکر جامع به جویریہ

امامان ششگانه به استثنای بخاری از جویریة (رضی الله عنها) روایت نموده‌اند که: پیامبر ﷺ از نزد وی بیرون گردید، باز در حالی عودت نمود که چاشت را سپری نموده بود، و او همینطور نشسته بود، گفت: «تا حال بر همان حالتی هستی که من ترک نمودم؟» پاسخ داد: آری، پیامبر ﷺ فرمود: «بعد از تو چهار کلمه را سه بار گفتم، اگر آن‌ها با آنچه تو امروز گفته‌ای وزن کرده شوند، از آن‌ها سنگین می‌شوند: سبحان الله و بحمده، عدد خلقه، و رضاء نفسه، وزنة عرشه، و مداد کلماته، «نسبت پاکی است خدا را و ستایش است برای او، به عدد خلقش، به رضای نفسش، به وزن عرشش، و به تعداد کلماتش». و در روایتی نزد مسلم آمده: (سبحان الله عدد خلقه، سبحان الله رضاء نفسه، سبحان الله زنة عرشه، سبحان الله مداد کلماته). نسائی در آخرش افزوده: (والحمد لله كذلك). و در روایتی باز هم نزد وی آمده: (سبحان الله و بحمده، و لا اله الا الله والله اكبر، عدد خلقه، و رضاء نفسه، وزنة عرشه، و عدد کلماته).^۱ این چنین در الترغیب (۳/۹۸) آمده است.

پیامبر ﷺ و آموزش یک ذکر جامع به یک زن

ابوداود، ترمذی - و آن را حسن دانسته، - نسائی، ابن حبان در صحیحش و حاکم - که آن را صحیح دانسته - از سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: وی با رسول خدا ﷺ نزد زنی وارد گردید، و در پیش روی وی هسته‌های خرما - یا سنگریزه - بود، و با آن تسبیح می‌گفت، پیامبر ﷺ فرمود: «تو را از آنچه خبر می‌دهم که برایت از این آسانتر - یا بهتر - است»، فرمود: (سبحان الله عدد ما خلق في السماء، سبحان الله عدد ما خلق في الارض، سبحان الله عدد ما بين ذلك، سبحان الله عدد ما هو خالق، والله اكبر مثل ذلك، و الحمد لله مثل ذلك، و لا اله الا الله مثل ذلك، و لا حول و لا قوة الا بالله مثل ذلك).^۲ این چنین در الترغیب (۳/۹۹) آمده است.

پیامبر ﷺ و آموزش ذکر جامعی برای ابوامامه

احمد، ابن ابی الدنیا - لفظ هم از وی است - ، نسائی، ابن خزیمه و ابن حبان در صحاح خویش به اختصار و حاکم - که آن را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته - از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: پیامبر ﷺ مرا در حالی دید که لب‌هایم را حرکت می‌دهم، به من گفت: «ای ابوامامه برای چه لب‌هایت را حرکت می‌دهی؟» گفتم: ای رسول خدا، خداوند را یاد می‌کنم، گفت: «آیا تو را به بیشتر و بهتر از ذکر شب و روزت خبر ندهم؟» گفتم: آری، ای رسول خدا، گفت: «می‌گویی: سبحان اله عدد ما خلق، سبحان الله ملأ ما خلق، سبحان الله عدد ما في الارض، سبحان الله ملء ما في الارض و السماء، سبحان الله عدد ما احصى كتابه، سبحان الله ملء ما احصى كتابه، سبحان الله ملء ما في الارض و السماء، الحمد لله عدد ما خلق و الحمد لله ملء ما خلق، و الحمد لله عدد ما في الارض و السماء، و الحمد لله ملء ما في الارض و السماء، و الحمد لله عدد ما احصى كتابه، و الحمد لله ملء ما احصى كتابه، و الحمد لله عدد كل شيء و الحمد لله ملء كل شيء»

^۱ مسلم (۲۷۲۶) احمد (۴۳۰ / ۶) ترمذی (۳۵۵۵) طبرانی (۸۱ / ۱۰).

^۲ ضعیف. ابوداود (۱۵۰۰) ترمذی و نسائی و ابن حبان (۳۳۳) حاکم (۵۴۸ / ۱) البانی آن را در الضعیفة زیر حدیث شماره (۳۸) و در ضعیف الترغیب (۹۵۹) به علت آنکه در سند جهالت و اظطراب و نکارت است ضعیف دانسته است.

شیء، «نسبت پاکی است خداوند را به عدد آنچه آفریده، نسبت پاکی است خداوند را به پُری آنچه آفریده، نسبت پاکی است خداوند را به عدد آنچه در زمین است، نسبت پاکی است خداوند را به پُری آنچه در زمین و آسمان است، نسبت پاکی است خداوند را به عدد آنچه کتابش شمرده، نسبت پاکی است خداوند را به پُری آنچه کتابش شمرده، نسبت پاکی است خداوند را به پُری آنچه آفریده، ستایش خدا راست به پُری آنچه آفریده، ستایش خدا راست به عدد آنچه در زمین و آسمان است، ستایش خدا راست، به عدد آنچه کتابش شمرده، ستایش خدا راست به پُری آنچه کتابش شمرده، ستایش خدا راست به عدد همه چیز و ستایش خدا راست به پُری آنچه کتابش شمرده، یکی از آن‌ها حسن است و لفظش چنین است: «آیا تو را از چیزی خبر ندهم، که وقتی آن را بگویی، و بعد شب و روز زحمت بکشی و بدان نرسی؟» گفت: اری، گفت: می‌گوید: (الحمد لله) آن را به اختصار ذکر نموده، و گفته: «و مثل آن تسبیح می‌گویی و مثل آن تکبیر می‌گویی».^۱ این چنین در الترغیب (۳/۹۹) آمده است. طبرانی این را هم چنان به اسناد دیگری روایت نموده، و در آن گفته: «آیا تو را به چیزی دلالت نکنم که از ذکر شب و روز بزرگتر است؟ می‌گویی: الحمد لله» و آن را به اختصار ذکر نموده. و در روایتی آمده: «و به مثل آن‌ها خداوند را تسبیح می‌گویی»، بعد از آن گفت: «این‌ها را پیاموز و برای آنانی که بعد از تو می‌آیند پیاموز». در این لیث بن ابی سلیم آمده، وی چنان که هیشمی (۱۰/۹۳) گفته، مدلس می‌باشد.

پیامبر ﷺ و آموزش ذکر جامعی به ابودرداء

طبرانی و بزار از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی مرا دید که لب‌هایم را حرکت می‌دادم، گفت: «ای ابودرداء چه می‌گویی؟» گفتم: خداوند را یاد می‌کنم، گفت: «آیا چیزی را به تو نیاموزانم که از ذکر شب با روز و ذکر روز با شب بهتر است؟» گفتم: آری، گفت: (سبحان الله عدد ما خلق، سبحان الله عدد کل شیء، سبحان الله ملء ما احصى كتابه، و الحمد لله عدد ما خلق، و الحمد لله ملء ما احصى كتابه).^۲ هیشمی (۱۰/۹۴) می‌گوید: در این لیث بن ابی سلیم آمده، وی ثقه می‌باشد ولی دچار اختلاط شده، اما ابو اسرائیل الملائنی حسن الحدیث است، و بقیه رجال آن‌ها رجال صحیح‌اند. و در حاشیه آن از ابن حجر نقل شده: بلکه اکثریت بر تضعیف وی‌اند، و بعضی شان او را علی‌رغم سوء حفظ و اضطراب به صدق توصیف نموده‌اند.

قول پیامبر ﷺ درباره تعظیم کلماتی که یکی از یارانش در مجلسی گفت

احمد از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مجلسی در حلقه‌ای نشسته بودم که مردی آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به قوم سلام داد و گفت: السلام علیکم و رحمه الله، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد، (و علیک السلام و رحمه

^۱ حسن. طبرانی در الکبیر (۲۳۸ / ۸) هیشمی آن را در المجمع (۹۳ / ۱۰) حسن دانسته است. همچنین احمد و ابن ابی الدنیا و نسائی و ابن خزیمه و دیگران. نگا: صحیح الترغیب (۱۵۷۵) و الصحیح (۲۵۷۸) و المجمع (۹۳۱۰).
^۲ ضعیف. طبرانی. در سند آن لیث بن ابی سلیم است که ضعیف است: المجمع (۹۴ / ۱۰).

اللّه و برکاته)، هنگامی که آن مرد نشست گفت: (الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه كما يحب ربنا ان يحمد و ينبغى له)، ترجمه: «ثنا و ستایش فراوان بادا برای خداوند، ستایش نیکو و مبارک، آن طوری که پروردگاران دوست می‌دارد ستایش شود، و برایش سزاوار است». پیامبر خدا ﷺ به او گفت: «چطور گفتی؟» او همان گفته‌اش را برای وی تکرار نمود، پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، ده ملک برای گرفتن آن فرا رسیدند، هر یکی شان حریص بود که آن را بنویسد، بعد ندانستند که چگونه آن را بنویسند، تا این که آن را به سوی خداوند صاحب عزت بالا بردند، فرمود: آن را طوری که بنده‌ام گفته بنویسد». ^۱ منذری در الترغیب (۳/۱۰۳) می‌گوید: این را احمد روایت نموده، و راویان آن ثقه‌اند، و نسائی و ابن حبان در صحیحش نیز آن را روایت نموده‌اند، مگر این که آن دو گفته اند: طوری که پروردگاران دوست می‌دارد و راضی می‌شود.

نزد طبرانی به اسناد حسن - لفظ هم از وی است - ، بیهقی و ابن ابی الدنيا از ابویوب رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی نزد رسول خدا ﷺ گفت: (الحمد لله، حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه)، رسول خدا ﷺ پرسید: «صاحب این کلمه کیست؟» آن مرد خاموش ماند، و پنداشت که در حضور پیامبر رضی الله عنه حرفی زده که برای وی ناپسند است، پیامبر خدا ﷺ گفت: «وی کیست؟ وی راست گفته است»، آن مرد گفت: ای رسول خدا من آن را گفتم، و بدان خیر می‌طلبم، فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست من سیزده ملک را دیدم که به سوی کلمه ات می‌شتافتند و هر یکی سعی می‌نمود، که آن را به سوی خداوند تبارک و تعالی بلند نماید». ^۲ این چنین در الترغیب (۳/۱۰۲) آمده است.

قول عمر رضی الله عنه هنگامی که مردی را دید با تسبیح‌ها تسبیح می‌گفت

ابن ابی شیبه از سعیدبن جبیر روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه انسانی را دید که با تسبیح‌هایی که همراهش بود تسبیح می‌گفت، عمر فرمود: در بدل آن عمل این برایش کفایت می‌کند که بگوید: (سبحان الله ملء السماوات و ملء ما شاء من شيء بعد)، و بگوید: (الحمد لله ملء السماوات الارض و ملء ما شاء من شيء بعد)، و بگوید: (الله اكبر ملء السماوات والارض و ملء ما شاء من شيء بعد). ترجمه: «نسبت پاکی است خداوند را به پری آسمان و زمین و به پری چیزی که خودش بعد از آن می‌خواهد... ستایش خدا راست به پری آسمان و زمین و به پری چیزی که خودش بعد از آن می‌خواهد... خداوند بزرگتر است به پری آسمان‌ها و زمین و به پری چیزی که خودش بعد از آن می‌خواهد». این چنین در الکنز (۱/۲۱۰) آمده است.

ذکرها بعد از نماز و هنگام خواب

پیامبر رضی الله عنه و آموزش اذکاری به فقیران اصحاب که به آن اجر داده شوند

^۱ ضعیف. احمد (۳/ ۱۵۸) و نسائی در عمل الیوم و اللیلة (۳۴۱) ابن حبان (۸۴۵) در سند آن خلف بن خلفه است که دچار اختلاط گردید.
^۲ ضعیف. طبرانی در الکبیر (۴/ ۱۸۴) در سند آن ابوالورد بن ثمامه است که مقبول است. : التقریب (۲/ ۴۸۶).

بخاری و مسلم - لفظ از مسلم است - از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: فقرای مهاجرین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ثروتمندان درجه‌های بلند و نعمت همیشگی را بردند! پرسید: «و آن کدام است؟» گفتند: آنان طوری که ما نماز می‌گزاریم نماز می‌گزارند، و طوری که روزه می‌گیریم روزه می‌گیرند، ولی آنان صدقه می‌دهند و ما صدقه نمی‌دهیم، غلام آزاد می‌کنند و ما آزاد نمی‌کنیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا شما را چیزی نیاموزم، که آن کسانی را که از شما سبقت نموده‌اند درک نمایید، و از کسانی که بعد از شما سبقت نمایند؟ و هیچ کسی بهتر از شما نباشد، مگر کسی که مثل عمل شما انجام دهد»، گفتند: آری، ای رسول خدا، گفت: «بعد از هر نماز سی و سه بار تسبیح، تکبیر و حمد بگویید»، ابوصالح می‌گوید: دوباره فقرای مهاجرین به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشتند و گفتند: برادران مال دار ما از آنچه ما نمودیم شنیدند، و آنان نیز مثل آن را انجام دادند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آن فضل خداوند است، که برای هر کسی بخواهد می‌دهد». سَمَى می‌گوید: برای یکی از اهل خانواده‌ام این حدیث را بیان نمودم، گفت: دچار وهم شده‌ای، برایت گفته است: سی و سه بار تسبیح می‌گویی، سی و سه بار حمد می‌گویی و سی و چهار بار تکبیر می‌گویی، می‌گوید: آن گاه به طرف ابوصالح برگشتم و آن را برایش یادآور گردیدم، وی دستم را گرفت و گفت: (اللَّهُ أَكْبَرُ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ) تا این که تعداد همه شان به سی و سه برسد.^۱ این را ابوداود هم روایت نموده، و لفظش چنین است: ابوهریره رضی الله عنه گفت، ابوزر (رضی الله عنه) فرمود: ای رسول خدا، ثروتمندان اجراها و پاداش‌ها را بردند، و به معنای آن را متذکر شده.^۲ و در روایتش آمده: «بعد از هر نماز خداوند را سی و سه بار به بزرگی یاد می‌کنی، و سی و سه بار حمدش می‌گویی و سی و سه بار تسبیحش، و آن را (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) خاتمه می‌بخشی، به این صورت گناهانت بخشیده می‌شوند، اگرچه مثل کف بحر باشند». ترمذی هم این را روایت نموده، و حسنش دانسته، و نسائی آن را از ابن عباس (رضی الله عنهما) به مثل آن روایت کرده، و هر دو در آن گفته‌اند: «وقتی که نماز گزاردید بگویید: سبحان الله، سی و سه بار، الحمد لله سی و سه بار، الله اکبر سی و چهار بار و لا اله الا الله ده بار».^۳ این چنین در الترغیب (۳/۱۱۰) آمده روایت نموده و بخاری در التاریخ و طیالیسی و ابن عساکر از ابوزر مثل این را روایت کرده و افزوده‌اند: و بعد از آن صدقه‌ها را یاد نمود چنان که در الكنز (۱/۲۹۶) آمده است. ابن عساکر این را از ابوهریره مثل روایت ابوداود، چنان که در الكنز (۳/۳۱۵) آمده، و گفته: سندش حسن است. و بزار این را از ابن عمر (رضی الله عنهما) آمده، و گفته: سندش حسن است. و بزار این را از ابن عمر (رضی الله عنهما) خیلی طولانی، چنان که در المجمع (۱۰/۱۰۱) آمده، روایت نموده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم اذکاری به ابودرداء که آن‌ها را بعد از نماز بگوید

^۱ مسلم (۵۹۵) و بخاری (۸۴۳).

^۲ صحیح. ابوداود (۱۵۰۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۳ ضعیف. ترمذی (۴۱۰) آلبانی می‌گوید: سند آن ضعیف است و در ضمن تکبیر ده بار در آن منکر است.

احمد، بزار و طبرانی به اسنادهایی از ام درداء (رضی الله عنها) روایت نموده‌اند که گفت: مردی نزد ابودرداء رضی الله عنه آمد، ابودرداء گفت: می‌مانی تا چراغ را بر افروزیم، یا رونده هستی که [به سواریت] علف بدهیم؟ گفت: بلکه رونده هستم، ابودرداء گفت: پس من برایت توشه‌ای می‌افزایم، که اگر بهتر از آن را نزد من می‌یافتم حتماً به تو توشه می‌دادم، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و گفتم: ای رسول خدا، اغنیا دنیا و آخرت را بردند، نماز می‌گزاریم آنان هم نماز می‌گزارند، روزه می‌گیریم آنان هم روزه می‌گیرند و صدقه می‌دهند و ما صدقه نمی‌دهیم، گفت: «آیا تو را به چیزی دلالت نکنم، که وقتی تو آن را عمل نمودی، کسی که از تو پیش برده از تو پیش نشود، و کسی که بعد از تو بوده تو را درک نتواند، مگر کسی که مثل آنچه تو انجام می‌دهی انجام دهد، بعد از هر نماز سی و سه بار تسبیح می‌گویی، و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر»^۱ هیشمی (۱۰/۱۰۰) می‌گوید: رجال یکی از اسنادهای طبرانی رجال صحیح‌اند. عبدالرزاق مثل این را، چنان که در الکنز (۱/۲۹۶) آمده، روایت نموده، و افزوده: و جهاد می‌کنند طوری که ما جهاد می‌کنیم و همینطور نماز فرضی [به جای می‌آورند].

عبدالرزاق و ابن زنجویه از قتاده به شکل مرسل روایت نموده‌اند که گفت: تعدادی از فقیران مهاجرین گفتند: ای رسول خدا، ثروتمندان اجرها را بردند، صدقه می‌کنند و ما صدقه نمی‌کنیم، انفاق می‌نمایند و ما انفاق نمی‌نماییم، گفت: «چه فکر می‌کنید، اگر مال دنیا بعضی روی بعض دیگر گذاشته شود به آسمان می‌رسد؟» پاسخ دادند: نخیر، ای رسول خدا، گفت: «آیا برای تان چیزی را خبر ندهم که ریشه و اصلش در زمین است، و شاخه‌هایش در آسمان؟ این که بعد از هر نماز بگویید: لا اله الا الله، والله اکبر، و سبحان الله و الحمد لله، البته ده بار، چون اصل این‌ها در زمین و شاخه‌های شان در آسمان است». این چنین در الکنز (۱/۲۹۷) آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و آموزش ذکر به علی و فاطمه که بعد از نماز و قبل از خواب آن را بگویند

احمد از علی رضی الله عنه روایت نموده که: هنگامی رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه (رضی الله عنها) را به نکاح وی درآورد، برای او چیزهای ذیل را فرستاد: یک قطیفه، یک بالشت پوستی، که از پوست خرما پر شده بود، دو سنگ آسیاب، یک مشک و دو کوزه، روزی علی به فاطمه گفت: به خدا سوگند، از فرط آب‌کشی سینه‌ام درد می‌کند، و خداوند برای پدرت اسیرانی نصیب فرموده است، بنابراین نزدش برو و از وی خادمی طلب نما، فاطمه گفت: و من هم به خدا سوگند، از فرط آرد نمودن^۲ دست‌هایم تاول زده است، سپس فاطمه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای دخترم چه تو را آورده است؟» گفت: آمده‌ام تا به تو سلام بدهم، و حیا نمود که از وی طلب کند و برگشت علی پرسید چه کردی؟ پاسخ داد حیا نمودم که از وی طلب نمایم. آن گاه هر دو نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، علی گفت: ای رسول خدا، آنقدر آب کشیدم که سینه‌ام درد می‌کند، و فاطمه گفت: آنقدر آرد نمودم که دست‌هایم آبله

^۱ صحیح احمد و بزار و طبرانی. نگا: المجمع (۱۰/۱۰۰).

^۲ در نص: آسیاب نمودن استعمال شده، البته در آن زمان گندم یا ججو را توسط آسیاب دستی آرد می‌نمودند، که در ذات خود عمل

شاقی است. م.

نموده‌اند، و خداوند برای تو اسیران و گشایش آورده، بنابراین به ما خادم بده، پیامبر ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، به شما نمی‌دهم و اهل صغه را نمی‌گذارم، که شکم‌های شان از گرسنگی بیچد، و من چیزی نیابم که برای آنان انفاق نمایم، بلکه اینان را می‌فروشم و قیمت شان را برای آنان مصرف می‌نمایم». بعد هر دوی شان برگشتند، بعد از آن پیامبر ﷺ در حالی نزدشان آمد، که زیر قطیفه خود در آمده بودند، و وقتی سرهای شان را می‌پوشانید پاهای شان برهنه می‌شد، و وقتی قدم‌های شان را می‌پوشانید، سرهای شان برهنه می‌گردید، آن گاه هر دو به شتاب برخاستند، فرمود: «در جای تان باشید»، بعد از آن فرمود: «آیا شما را به بهتر از آنچه از من خواستید خبر ندهم؟» گفتند: آری، گفت: «کلماتی که جبرائیل آن‌ها را به من آموزش داده است»، فرمود: «و بعد از هر نماز ده بار خداوند را تسبیح می‌گویید، ده بار حمد و ده بار هم تکبیر، و وقتی که در بستران قرار گرفتید، سی و سه بار تسبیح بگویید، سی و سه بار حمد بگویید و سی و چهار بار تکبیر»، علی ﷺ فرمود: به خدا سوگند، از وقتی که آن‌ها را از پیامبر خدا ﷺ شنیدم تا حال ترک شان ننموده‌ام، می‌گوید: ابن الکواء به او گفت: در شب صفین هم ترک نمودی؟ گفت: ای اهل عراق خداوند شما را بکشد، در شب صفین هم ترک نمودم.^۱ منذری در الترغیب (۳/۹۱۲) می‌گوید: این را احمد روایت نموده، و لفظ هم از وی است، و بخاری و مسلم^۲ و ابودرداء و ترمذی هم روایتش کرده‌اند، و در این سیاق چیزی هست که غریب می‌نماید، اسنادش جید است و روایانش ثقه، عطاء بن سائب ثقه است و حماد ابن سلمه قبل از خلط شدنش از وی شنیده است. ابن سعد (۸/۲۵) از علی مثل این را روایت نموده است.

این را هم چنان حمیدی، ابن ابی شیبه، عبدالرزاق، عدنی، ابن جریر، حاکم و غیر ایشان از عطاء بن سائب از پدرش از علی به شکل طولانی روایت کرده‌اند، و نسائی و ابن ماجه برخی آن را، چنان که در الکنز (۸/۶۶) آمده، روایت نموده‌اند و نزد ابن ابی شیبه به نقل از علی روایت است که پیامبر ﷺ گفت: «آیا شما را به چیزی دلالت نکنم که از خادم برای تان بهتر است؟ خداوند را بعد از هر نماز سی و سه بار تسبیح بگویید، سیه و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر، و هم چنان وقتی شب در جای خواب‌تان قرار گرفتید، به این صورت این‌ها صد تانند». این چنین در الکنز آمده، و در آن طرق حدیث علی ﷺ به تفصیل آورده شده است.

و نزد احمد به نقل از ام سلمه (رضی الله عنها) روایت است که: فاطمه (رضی الله عنها) نزد پیامبر ﷺ آمد، و از خدمت به او شکایت نمود، گفت: ای رسول خدا، دست هایم از سنگ آسیاب تاول زده‌اند، یکبار آرد می‌کنم، و یکبار خمیر می‌نمایم، رسول خدا ﷺ به او گفت: «اگر خداوند به تو رزقی بدهد به سویت می‌آید، و من تو را به بهتر از آن دلالت خواهم نمود، وقتی که بر بستر قرار گرفتی، سی و سه بار خداوند را تسبیح بگو، سی و سه بار تکبیر بگو و سی و چهار بار حمد بگو، این‌ها صدتا می‌شوند، و این‌ها از خادم برای تو بهتراند، و وقتی که نماز صبح را خواندی این را بگو: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت، بیده الخیر و هو

^۱ ضعیف. احمد (۱/ ۱۰۶) در سند آن عطاء بن سائب است که مختلط است. حماد بن سلمه از وی پیش از اختلاط و پس از آن روایت نموده. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۹۸۴) ضعیف دانسته است.
^۲ روایت بخاری و مسلم با این روایت در تعارض است.

علی کل شیء قدیر، ده بار بعد از نماز صبح، ده بار بعد از نماز مغرب، چون به هر یکی از اینها ده نیکی نوشته می‌شود، و ده بدی و گناه از میان می‌رود، و هر یکی از اینها مانند آزادسازی گردن یکی از پسران اسماعیل است، و برای هیچ گناهی که در آن روز نوشته شده حلال نیست که آن را درک نماید، مگر این که شرک باشد، لاله الاالله وحده لا شریک له، از هر شیطان و هر بدی در میان مدتی که آن را صبحگاهان می‌گویی، و دیگر بار شامگاه می‌گویی نگهبان و حارس توست». ^۱ هیثمی (۱۰/۱۰۸) می‌گوید: این را احمد و طبرانی به مانند آن و مختصرتر از آن روایت نموده‌اند، و گفته: «هی تحرسک» در عوض: «و هو حرسک» و اسناد آن دو حسن است.

آن چه پیامبر ﷺ بعد از نماز می‌گفت

بزار از - جابر رضی الله عنه روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی نماز می‌خواند می‌گفت: (الا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك، و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر، اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطى لما منعت، و لا راد لما قضیت، و لا ینفع ذا الجند منک الجند). ترجمه: «معبود بر حقی جز خدای لا شریک وجود ندارد، پادشاهی از آن اوست، ستایش هم از آن اوست، ذاتی که زنده می‌کند و می‌میراند و بر همه چیز قادر است، بار خدایا، هیچ باز دارنده‌ای برای آنچه داده‌ای نیست، و دهنده‌ای برای آنچه بازداشته‌ای نیست، هیچ رد کننده‌ای برای آنچه فیصله نموده‌ای وجود ندارد، و در گرفت تو هیچ عزتمندی را عزتش نفع نمی‌رساند». ^۲ هیثمی (۱۰/۱۰۳) می‌گوید: اسناد آن حسن است. بزار این را از ابن عباس (رضی الله عنهما) نیز به مثل آن روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: وقتی که از نمازش منصرف می‌شد، و افزود: (بیده الخیر) «به دستش خیر است»، و (یحیی و یمیت) را ذکر ننموده، و نه این قولش را: (ولاراد لما قضیت). هیثمی می‌گوید: این را بزار و طبرانی به مثل آن روایت نموده‌اند، مگر این که طبرانی افزوده: (یحیی و یمیت) و نگفته: (بیده الخیر)، و اسناد هر دوی شان حسن است. این را طبرانی از مغیره رضی الله عنه به مثل حدیث جابر رضی الله عنه روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: «در عقب هر نماز» و افزوده: (وهو حی لا یموت بیده الخیر)، ترجمه: «و او ذاتی است زنده و نمی‌میرد و خیر به دستش است»، و از این قولش به بعد را ذکر نکرده: (اللهم لا مانع) تا آخرش. هیثمی (۱۰/۱۰۳) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، و این حدیث در صحیح به اختصار آمده است.

اذکار صبح و شام

ابوداود و نسائی از عبدالحمید مولای بنی هاشم روایت نموده‌اند که مادرش - وی خدمت یکی از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌نموده - برای وی حدیث بیان نمود، که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برایش حدیث بیان داشت، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وی را تعلیم می‌داد و می‌گفت: «وقتی صبح نمودی بگو: سبحان الله و بحمده، و لا قوة الا بالله، ماشاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن، اعلم ان الله علی کل شیء قدیر، و ان الله قد احاط بکل شیء علما، خداوند پاک و منزّه است و من او

^۱ حسن. احمد (۶/۲۹۸) هیثمی آن را حسن دانسته است. (۱۰/۱۰۸)

^۲ حسن. احمد بزار. هیثمی آن را حسن دانسته است: (۱۰/۱۰۳). همچنین بخاری (۸۴۴) و مسلم (۵۹۳) از مغیره.

رامی ستایم، و قوت و توانایی جز به توفیق و مدد خدا وجود ندارد، آنچه را خدا بخواهد می‌باشد، و آنچه را نخواهد نمی‌باشد، من می‌دانم که خداوند به همه چیز قادر است، و خداوند همه چیز را به علم خود می‌داند، کسی که این‌ها را وقتی صبح می‌نماید بگوید، تا شامگاه حفاظت می‌شود، و کسی که این‌ها را وقتی شب می‌کند بگوید، تا صبح نمودنش حفاظت می‌شود»^۱ منذری در مختصر السنن می‌گوید: در اسنادش یک زن مجهول است. این را هم چنان ابن السنی، چنانکه در تحفه‌الذاکیرین (ص ۶۶) آمده، روایت نموده است.

و ابوداود از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کسی که وقتی صبح و شام می‌نماید هفت بار بگوید: (حسبى الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم)، ترجمه: «خداوند برایم کافی است، معبود جز او وجود ندارد، بر وی توکل نمودم، و او پروردگار عرش بزرگ است»، خداوند کفایت تکلیف و رنجش را می‌کند، خواه آن را از صدق دل گفته باشد یا به دروغ.^۲

ذکر در بازارها و مواقع غفلت

طبرانی از عصمه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهترین عمل نزد خداوند عزوجل (سبحة الحدیث) است، و بدترین عمل نزد خداوند عزوجل تحریف است»، گفتیم: ای رسول خدا (سبحة الحدیث) چیست؟ گفت: «مردم در حال صحبت می‌باشند و مردی تسبیح می‌گوید»، گفتیم: تحریف چیست؟ گفت: «قوم در حالت خوب قرار دارند، همسایه یا رفیق از ایشان می‌پرسد، می‌گویند: در حال بدی قرار داریم».^۳ این چنین در الترغیب (۳/۱۹۳) آمده است. هیشمی (۱۰/۸۱) می‌گوید: در این فضل بن مختار آمده، و ضعیف می‌باشد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۶) از ابو ادريس خولانی روایت نموده، که گفت: معاذ رضی الله عنه گفت: تو با قومی مجالست می‌نمایی که در هر صورت داخل صحبت می‌شوند، و وقتی ایشان را دیدی غافل شده‌اند، در آن هنگام به سوی پروردگارت عزوجل روی بیاور،^۴ ولید می‌گوید: این را برای عبدالرحمن بن یزید بن جابر ذکر نمود وی گفت: آری، ابوطلحه حکیم بن دینار برای حدیث بیان داشت که آنان می‌گفتند: نشانه دعای مستجاب این است، که وقتی مردم را دیدی غافل شده‌اند، در آن هنگام به سوی پروردگارت تبارک و تعالی روی بیاور و رغبت نما.

و ابن ابی الدنيا و غیر وی از ابوقلابه روایت نموده‌اند که گفت: دو مرد در بازار با هم روبرو شدند، یکی از آنان به دیگری گفت: بیا هنگام غفلت مردم از خداوند مغفرت و آمرزش بخواهیم، و او چنین نمود، بعد یکی از آن درگذشت، دومی او را در خواب دید، و به او گفت: دانستی که خداوند برای ما در همان بیگاهی که در بازار روبرو شدیم بخشید؟^۵ این چنین در الترغیب (۳/۱۹۱) آمده است.

^۱ ضعیف. ابوداود (۵۰۷۵) در سند آن یک بانوی ناشناخته است. آلبانی آن را در ضعیف الجامع (۴۱۲۵) ضعیف دانسته است.

^۲ موضوع. ابوداود (۵۰۸۱) نگا: الضعیفة (۵۲۸۶) و ضعیف ابوداود.

^۳ ضعیف. طبرانی (۱۷/۱۸۵) در آن فضل بن مختار ضعیف است. نگا: المجمع (۸۱/۱۰) و ضعیف الترغیب (۱۰۵۴).

^۴ یعنی: خداوند را به کثرت یاد کن. م.

^۵ ضعیف: ضعیف الترغیب (۱۰۴۹) این روایت موقوف است و ابن ابی الدنيا و دیگران آن را روایت کرده اند.

اذکار در سفر

دستور پیامبر ﷺ برای آنانی که بر شترهای صدقه برای ادای حج سوارشان نمود. که وقتی شترها را سوار شدند خداوند را یاد نمایند

احمد و طبرانی از ابولاس خزاعی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را بر شترهای صدقه جهت ادای حج سوار نمود، گفتیم: ای رسول خدا ما بر آن نیستیم که ما را بر اینها سوار کنی، گفت: «در کوهان هر شتر شیطان است وقتی آنان را سوار شدید، نام خداوند عزوجل را چنانکه خدا امرتان نموده یاد کنید، بعد آنان را در خدمت خویش قرار دهید، چون آن‌ها به اجازه خداوند عزوجل حمل می‌کنند»^۱ همیشه (۱۰/۱۳۱) می‌گوید: این را احمد و طبرانی به چند اسناد روایت نموده‌اند، و رجال یکی از آن‌ها رجال صحیح اند، غیر محمد بن اسحاق، ولی وی در یکی از آن‌ها به سماع تصریح نموده است. و در الاصابه (۴/۱۶۸) در زندگی نامه ابولاس ذکر نموده: از پیامبر صلی الله علیه و آله در سوار نمودن بر شتران صدقه در حج روایت نموده، و بخاری حدیث وی را در صحیح به شکل معلق ذکر نموده، و بغوی و غیر وی از ابوسهل خزاعی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را بر شتران صدقه سوار نمود... الحدیث.

گفته پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابن عباس هنگامی که وی را در عقب خود سوار نمود

احمد از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را در عقب خود بر سواریش سوار نمود، هنگامی که بر آن برابر گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار تکبیر گفت: سه بار سبحان الله گفت و یکبار لاله الاالله گفت، بعد از آن بر وی به پشت خوابید و خندید، باز روی خود را به سوی ابن عباس گردانید و گفت: «هر شخصی که سواریش را سوار شود، و چون عمل من عمل کند، خداوند عزوجل به سویش می‌خندد، مثلی که من به سوی تو خندیدم»^۲ همیشه (۱۰/۱۳۱) می‌گوید: در این روایت ابوبکر بن ابی مریم آمده، و ضعیف می‌باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و تعلیم ذکری به مردی که او را در عقب خود سوار نموده بود که در وقت به روی افتادن سواریش بگوید

طبرانی از ابوملیح بن اسامه از پدرش رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در عقب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، پای شتر ما گیر کرد و بر زمین افتاد، گفتیم: (تعس الشیطان) «هلاکت بادا برای شیطان»، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مگو: تعس الشیطان، چون وی بزرگ می‌گردد، حتی که مثل خانه می‌گردد، و می‌گوید: به قوت من این عمل انجام یافت، ولی بگو: بسم الله، در این صورت وی مثل مگس می‌گردد»^۳ همیشه (۱۰/۱۳۲) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، غیر محمد بن حمران که ثقه است، و احمد این را به اسنادهایی از ابوتیمه هجیمی از کسی که در عقب رسول خدا

^۱ صحیح احمد (۴/ ۲۲۱) نکا: المجمع (۱۰/ ۱۳۱) صحیح الترغیب (۳۱۱۳).

^۲ ضعیف احمد (۱/ ۳۳۰) در سند آن ابوبکر بن ابی مریم ضعیف است. نکا: المجمع (۱۰/ ۱۳۲).

^۳ صحیح احمد (۵/ ۳۶۵) نکا: المجمع (۱۰/ ۱۳۲) صحیح الترغیب (۳۱۲۸).

بود روایت نموده، که گفت: بر خری در عقبش بودم، خر پایش گیر کرد و بر روی زمین افتاد و مثل آن را متذکر شده. و در روایت وی آمده: و گفت: «[شیطان می گوید] من وی را به قوت خود انداختم، و وقتی بگویی: بسم الله، نفسش نزدش خرد می گردد، حتی که از مگس هم خردتر می باشد»^۱، و رجالش همه رجال صحیح اند.

قول پیامبر ﷺ وقتی که به بلندی بالا می رفت و قول اصحاب وقتی به منزلی پایین می آمدند

احمد و ابویعلی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به جای مرتفع و بلندی زمین بلند می شد می گفت: (اللهم لك الشرف على كل شرف، و لك الحمد على كل حال)^۲، ترجمه: «بار خدایا، تو از هر بلندی بلندتری، و بر هر حال ستایش برای توست». هیشمی می گوید: در این زیاد نمیری آمده، و علی رغم ضعفش ثقه دانسته شده، بقیه رجال آن ثقه اند. و طبرانی در الأوسط از انس روایت نموده، که گفت: وقتی ما به منزلی پایین می شدیم، تا اینکه بارها را باز می نمودیم نموده، که گفت: وقتی ما به منزلی پایین می شدیم، تا اینکه بارها را باز می نمودیم تسبیح می گفتیم. شعبه می گوید: تسبیح به زبان^۳، و اسناد آن، چنانکه هیشمی (۱۰/۱۳۳) گفته، جید است، و بعضی قصه های باب ذکر در بخش جهاد گذشت.

آنچه ابن مسعود در وقت بیرون شدن از خانه اش می گفت

طبرانی از عوف روایت نموده، که گفت: وقتی که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از خانه اش بیرون می شد می گفت: (بسم الله، توكلت على الله، لا حول و لا قوة الا بالله). ترجمه: «به نام خدا، بر خداوند توکل نمودم، کسی از قوت و توانایی جز خدا برخوردار نیست». محمد بن کعب قرظی می گوید: این در قرآن است:

[ارکبوا فیها بسم الله]. (هود: ۴۱)

ترجمه: «به نام الله در آن سوار شوید».

و خداوند گفته:

[على الله توكلنا]. (الاعراف: ۸۹)

ترجمه: «بر خداوند توکل نمودیم».

هیشمی (۱۰/۱۲۹) می گوید: این را طبرانی به شکل موقوف روایت نموده، و اسناد آن منقطع است، و در این مسعودی آمده، که دچار اختلاط شده بود.

دروود بر پیامبر ﷺ قول ابی بن کعب به پیامبر ﷺ: همه درودم را بر خودت بگردان

^۱ صحیح احمد (۵/ ۵۹، ۷۱).

^۲ ضعف احمد (۳/ ۲۳۹) در آن زیاد النمیری است که ضعیف است. نگا: المجمع (۱۰/ ۱۳۳).

^۳ صحیح طبرانی در الاوسط (۲/ ۲۲۲) نگا: المجمع (۱۰/ ۱۳۳) که سند آن را جید (خوب) دانسته. همچنین ابویعلی (۴۲۹۷) ابن السنی (۵۲۲).

احمد، ابن منیع، رویانی، حاکم، بیهقی در شعب الایمان، سعدبن منصور و عبدبن حمید از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که دو سوم شب می‌گذشت بر می‌خاست و می‌گفت: «ای مردم خدا را یاد کنید، خدا را یاد کنید، راجفه آمده و رادفه^۱ در پی آن است و مرگ با آنچه در آن هست فرا رسیده است»، گفتم: ای رسول خدا، من برایت بسیار درود می‌فرستم، پس چقدر درودم را بر تو گردانم؟ گفت: «آنقدر که می‌خواهی؟» گفتم: ربع، گفت: «آنقدر که می‌خواهی، اگر زیاد نمودی برایت بهتر است»، گفتم: نصف؟ گفت: «آنقدر که می‌خواهی، اگر زیاد کنی برایت بهتر است»، گفتم: پس همه درودم را بر تو می‌گردانم،^۲ گفت: «حالا رنجت برایت کفایت می‌شود، و گناهت برایت بخشیده می‌شود».^۳ این چنین در الکنز (۱/۲۱۵) آمده، و در مورد روایت ابن منیع گفته: حسن است. و ترمذی این را روایت نموده و گفته: حسن و صحیح است، و حاکم هم آن را صحیح دانسته، چنانکه در الترغیب (۳/۱۶۱) آمده. و طبرانی آن را به اسناد حسن، چنانکه در الترغیب (۳/۱۶۱) آمده، و ابونعیم آن را، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۵) آمده، از حبان بن منقذ به شکل مختصر، البته با اکتفا به بخش آخرش، روایت نموده‌اند.

قصه پیامبر صلی الله علیه و آله با ابن عوف و قولش درباره فضیلت درود بر وی

ابویعلی - لفظ از وی است - و ابن ابی الدنیا از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: پنج یا چهارتن از ما همیشه با پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر ضرورت هایی که برایش در شب و روز پیش می‌آمد حاضر می‌بودند، می‌گویند: در حالی نزدش آمدم که بیرون شده بود، و دنبالش نمودم، وی داخل بستانی از بستان‌های اشراف^۴ گردید، نماز گزارد و سجده نمود، سجده را خیلی طولانی کرد و من گریستم و گفتم: خداوند روحش را قبض نمود، می‌گویند: پس سرش را بلند نمود و مرا طلب نموده گفت: «تو را چه شده؟» گفتم: ای رسول خدا، سجده را طولانی نمودی گفتم: خداوند روح رسولش را قبض نمود و دیگر ابداً نمی‌بینمش، گفت: «برای شکر به پیشگاه پروردگرم سجده نمودم، البته به سبب آنچه در مورد امتم برایم احسان نمود، کسی که از امتم بر من درود بفرستد، خداوند برایش ده نیکی می‌نویسد و ده گناه را از وی محو می‌سازد».^۵ احمد و حاکم این را از عبدالرحمن به معنای آن روایت نموده‌اند، و در روایت شان آمده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبریل علیه السلام به من گفت: آیا تو را بشارت ندهم، خداوند عزوجل می‌گوید: کسی که بر تو درود بفرستد من بر وی رحمت می‌فرستم، و کسی که بر تو سلام بفرستد، بر وی سلامتی می‌فرستم». در روایتی افزوده: «بنابراین برای خداوند جهت ادای شکر سجده

^۱ راجفه دمیدن اول صور است و رادفه دمیدن دوم آن. م.

^۲ یعنی در عوض همه دعاهایم برای تو درود می‌فرستم. م.

^۳ صحیح. احمد (۱۳۶/۵) حاکم (۲/۴۲، ۵۷) و آن را صحیح دانسته است. و ترمذی (۲۴۵۷) طبرانی (۷/۲۸۸) آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۱۶۷۰) حسن صحیح دانسته است.

^۴ رؤسای انصار.

^۵ حسن لغیره. احمد (۱/۱۹۱) ابویعلی (۸۵۸) هیثمی (۲/۲۸۷) آن را به احمد ارجاع داده و گفته: رجال آن ثقة هستند. نگا: صحیح الترغیب (۱۶۶۱).

نمودم).^۱ حاکم می‌گوید: صحیح است. این چنین در الترغیب (۳/۱۵۵) آمده، و گفته: در روایت آن‌ها - یعنی ابویعلی و ابن ابی الدنیا - موسی بن عبیده ربذی آمده و هیشمی (۱۰/۱۶۱) گفته وی ضعیف است.

قول پیامبر ﷺ درباره فضیلت درود بر وی

احمد و نسائی از ابوطلحه انصاری روایت نموده‌اند که گفت: روزی رسول خدا ﷺ در حالی صبح نمود که خوش طبیعت بود و خوشی و بشاشت در رویش دیده می‌شد، گفتند: ای رسول خدا، امروز خوش طبع صبح نمودی و خوشی و بشاشت در رویت دیده می‌شود، گفت: «آری، کسی از طرف پروردگارم عزوجل نزد آمد و گفت: کسی که از امت بر تو درود بفرستد، خداوند در مقابل آن برایش ده نیکی می‌نویسد و ده گناه را از وی محو می‌سازد، و ده درجه بلندش می‌نماید، و همانقدر خداوند بر او رحمت نازل می‌فرماید».^۲ ابن حبان هم این را در صحیح خود روایت نموده و طبرانی نیز مثلش را روایت کرده است. این چنین در الترغیب (۳/۱۵۷) آمده، و عبدالرزاق نیز مانند آن را، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۶) آمده، روایت نموده است. این حدیث طرق زیاد و الفاظ مختلف دارد.

حاکم - که آن را صحیح دانسته - از کعب بن عجره روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «نزد منبر حاضر شوید»، حاضر شدیم، وقتی که یک پله بالا رفت گفت: «آمین»، باز وقتی بر پله دوم بالا رفت گفت: «آمین»، و هنگامی که بر پله سوم بالا رفت گفت: «آمین»، وقتی که پایین آمد، گفتیم: ای رسول خدا، امروز از تو چیزی را شنیدیم که نمی‌شنیدیم، گفت: «جبریل نزد من حاضر شد و گفت: هلاک بادا کسی که رمضان را دریابد و برایش بخشیده نشود، گفتم: آمین، هنگامی که بر دومی بالا رفتم، گفت: هلاک بادا کسی که نزدش یاد شوی و بر تو درود نفرستد، گفتم: آمین، هنگامی که به سوی سوم بلند گردیدم گفت: هلاک بادا کسی که، پدر و مادرش را نزد وی پیری فرا رسد، یا یکی شان را و آن‌ها وی را داخل جنت نمایند، گفتم: آمین».^۳ ابن حبان این را در صحیح خود از مالک بن حویرث روایت نموده^۴ و بزّار، و طبرانی این را از عبدالله ابن حارث بن جزء زبیدی^۵ روایت کرده‌اند و ابن خزیمه و ابن حبان این را از الوهیریه^۶ روایت نموده‌اند و طبرانی از ابن عباس^۷ به مثل آنرا چنانکه در الترغیب (۳/۱۶۶) آمده روایت نموده است و طبرانی هم چنان حدیث کعب را روایت نموده، و رجال آن، چنانکه هیشمی گفته، ثقه‌اند، و حدیث مالک را نیز روایت نموده و در آن عمران بن ابان آمده، وی را ابن حبان ثقه دانسته و بیشتر از یک تن ضعیفش دانسته‌اند. و از این طریق این را ابن حبان روایت نموده، چنانکه هیشمی (۱۰/۱۶۶) گفته است.

^۱ حسن لغیره . احمد و حاکم. نگا: صحیح الترغیب (۱۶۵۸).

^۲ حسن لغیره . احمد (۲۶ /۴) ابن حبان و نسائی. نگا: صحیح الترغیب (۱۶۶۶۱).

^۳ صحیح لغیره . ابن حبان (۹۰۷) حاکم (۱۰۳ /۳) و آن را صحیح دانسته. البانی در صحیح الترغیب (۱۶۷۷) می‌گوید: صحیح لغیره است.

^۴ صحیح لغیره . ابن حبان. نگا: صحیح الترغیب (۱۶۷۸).

^۵ حسن صحیح . چنانکه در صحیح الترغیب (۱۶۷۹) آمده.

قول پیامبر ﷺ: بخیل ترین مردم کسی است که نزدش یاد شوم و بر من درود نفرستد

ابن ابی عاصم در کتاب الصلاه از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: روزی بیرون رفتم و نزد رسول خدا ﷺ آمدم، گفت: «آیا شما را از بخیل ترین مردم خبر ندهم؟» گفتند: آری، ای رسول خدا، گفت: «کسی که نزدش یاد شوم و بر من درود نفرستد، این بخیل ترین مردم است».^۱ این چنین در الترغیب (۳/۱۷۰) آمده است.

پیامبر ﷺ و تعلیم دادن اصحابش که چگونه بر وی درود بفرستند

مالک، ابن ابی شیبه، مسلم، امام‌های چهارگانه به جز ابن ماجه، عبدالرزاق و عبدبن حمید از ابومسعود رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ نزدمان آمد، و همراهمان در مجلس سعدبن عباده رضی الله عنه نشست، آن گاه بشیربن سعد - وی ابونعمان بن بشیر (رضی الله عنهما) است - برایش گفت: ای رسول خدا، خداوند ما را امر نموده که بر تو درود بفرستیم، پس چگونه بر تو درود بگوییم ای رسول خدا، آن گاه پیامبر خدا ﷺ خاموش شد، حتی تمنا نمودیم که از وی سؤال نمی‌کرد، بعد از آن گفت: «بگوئید: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم، و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین، انک حمید مجید،» بار خدایا، بر محمد و بر آل محمد درود بفرست، چنانکه بر ابراهیم درود فرستادی، و بر محمد و آل محمد برکت نازل فرما، چنان که بر ابراهیم در عالمیان برکت نازل فرمودی، به درستی که تو ستوده شده و بزرگوار هستی، و سلام طوری بفرستید که آموزانیده شده‌اید».^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۱۷) آمده است.

ابن مسعود و آموزش چگونگی درود بر پیامبر ﷺ

ابن ماجه از ابن مسعود رضی الله عنه به شکل موقوف به اسناد حسن روایت نموده، که گفت: وقتی که بر رسول خدا ﷺ درود گفتید نیکو درود بفرستید، چون شما نمی‌دانید شاید این بر وی عرضه شود، می‌گوید: آن گاه به او گفتند: برای مان بیاموزان، گفت: بگوئید: «اللهم اجعل صلواتک و رحمتک و برکاتک علی سید المرسلین، و امام المستقین، و خاتم النبیین، محمد عبدک و رسولک امام الخیر، و قائد الخیر، و رسول الرحمة. اللهم ابعثه مقاماً محموداً یغبطه به الاولون و الاخرون. اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید. اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید»، ترجمه: «بار خدایا، درودها، رحمت و برکت هایت را برسید پیامبران، امام متقیان، خاتم انبیاء محمد بنده و رسولت، امام خیر، رهبر خیر و رسول رحمت نازل فرما. بار خدایا، او را به مقام شایسته‌ای برانگیز، که پیشینیان و آیندگان به آن غبطه ورزند. بار خدایا، بر محمد و بر آل محمد درود بفرست، چنان که بر ابراهیم و بر آل ابراهیم درود فرستادی، به درستی که تو ستوده شده و بزرگوار هستی. بار خدایا، بر محمد و بر آل محمد برکت نازل فرما، چنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت نازل فرمودی،

^۱ صحیح لغیره. ابن ابی عاصم. نگا: الترغیب (۱۶۸۴).

^۲ مسلم (۴۰۵).

به درستی که تو ستوده شده و بزرگواری هستی»^۱ این چنین در الترغیب (۳/۱۶۵) آمده است. و الفاظی که علی رضی الله عنه در مورد تعلیم درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله برای اصحاب می‌آموخت قبلاً گذشت.

قول ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) درباره درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله

خطیب و اصبهانی از ابوبکر صدیق (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که گفت: درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله گناهان را قوی‌تر از نابود شدن آتش توسط آب نابود می‌سازد، و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله از آزاد ساختن برده‌ها افضل است و دوست داشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله از آزاد ساختن نفس‌ها بهتر است - یا گفت: از شمشیر زدن در راه خداوند عروجل - این چنین در الکنز (۱/۲۱۳) آمده است.

و ترمذی از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: دعاها میان آسمان و زمین می‌ایستند و تا وقتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله درود نفرستی چیزی از آن بالا نمی‌رود.^۲ و نزد ابن راهویه به سند صحیح از عمر روایت است که گفت: به من تذکر داده شد که دعا میان آسمان و زمین می‌باشد... و مثل آن را ذکر نموده، و نزد رهاوی از روی روایت است که گفت: همه دعا از گذشتن از آسمان بازداشته می‌شود، تا این که بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود گفته شود، و وقتی درود بیاید دعا بلند می‌شود. این را دیلمی هم روایت نموده‌اند، و عبدالقادر رهاوی در الاربعین نیز این را از عمر به شکل مرفوع مانند سیاق ترمذی روایت کرده، و گفته: از عمر موقوف بر قول خودش روایت شده، و آن از مرفوع صحیح‌تر است، و حافظ عراقی گفته: این اگر چه بر وی موقوف باشد، مثل آن از رأی و نظر گفته نمی‌شود، بلکه امر توقیفی است،^۳ و حکمش حکم مرفوع است، چنان که جماعتی از امامان اهل حدیث و اصول به این تصریح نموده‌اند. این چنین در الکنز (۱/۲۱۳) آمده است.

قول علی و ابن عباس (رضی الله عنهما) درباره درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله

طبرانی در الأوسط به شکل موقوف از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر دعا بازداشته می‌شود، تا این که بر پیامبر صلی الله علیه و آله (و آل محمد)^۴ درود فرستاده شود.^۵ منذری در ترغیب می‌گوید: راویانش ثقه‌اند، بعضی شان آن را موقوف دانسته‌اند، ولی موقوف بودنش صحیح‌تر است. این را همچنان بی‌هقی در شعب الایمان و عبیدالله عیشی در حدیثش و عبدالقادر رهاوی در الاربعین، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۴) آمده، روایت نموده‌اند.

^۱ ضعیف موقوف. ابن ماجه (۹۰۶) آلبانی آن را ضعیف دانسته. نگا: ضعیف الترغیب (۱۰۳۹). در سند آن مسعودی است که مختلط است.

^۲ حسن. ترمذی (۴۸۶) آلبانی آن را حسن دانسته و در صحیح الترغیب (۲۶۷۶) گفته است: صحیح لغیره است

^۳ یعنی: تعلیمی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله است.

^۴ صحیح. طبرانی در الاوسط (۱/۴۸ / ۷۲۵) نگا: الترغیب (۱۶۷۵) نگا: الترغیب (۱۶۷۵) و گفته است: صحیح لغیره است.

^۵ این زیادت در الاوسط و المجمع ثابت است.

و بیهقی در شعب الایمان از علی روایت نموده، که گفت: کسی که روز جمعه صدبار بر پیامبر ﷺ درود بفرستد، روز قیامت در حالی می آید که بر رویش نور می باشد، مردم می گویند: این چه عمل می کرد؟! این چنین در الکنز (۱/۲۱۴) آمده است.

و عبدالرزاق از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: درود جز بر انبیا بر هیچ کسی نمی سزد.^۱ این چنین در الکنز (۱/۲۱۶) آمده است.

و نزد طبرانی از وی روایت است که گفت: درود جز بر پیامبر ﷺ بر هیچ کسی نمی سزد. هیشمی (۱۰/۱۶۷۶) می گوید: طبرانی این را موقوف روایت نموده، و رجالش صحیح اند.

استغفار و آمرزش طلبیدن قول ابن عمر درباره استغفار پیامبر ﷺ در یک مجلس

ابوداود و ترمذی از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده اند که گفت: از پیامبر خدا ﷺ در یک مجلس صدبار این را می شمردیم: (رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم)، ترجمه: «خداوند، برایم ببخش و توبه ام را بپذیر، بی شک که تو پذیرنده توبه و مهربان هستی».^۲

گفته پیامبر ﷺ به حدیثه وقتی که برای وی از تیزی زبانش شکایت نمود

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۷۶) از حدیثه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: برای رسول خدا ﷺ از تیزی زبانش شکایت کردم، گفت: «در مغفرت خواستن چطوری؟ من هر روز صدبار از خداوند عزوجل آمرزش می طلبم».^۳ ابن ابی شیبه این را از حدیثه به مثل آن، چنانچه در الکنز (۱/۲۱۲) آمده، روایت کرده است. و در روایت دیگری از وی نزد ابونعیم آمده، که گفت: نزد پیامبر ﷺ آمدم و گفتم: ای رسول خدا، من بر خانواده ام زبان تیز دارم، و ترسیدم که این مرا داخل آتش سازد... و مثل آن را ذکر نموده است.

قول پیامبر ﷺ درباره هفتاد بار آمرزش خواستن در هر روز

ابن ابی الدنیا، بیهقی و اصبهانی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: رسول خدا ﷺ در سفرش قرار داشت، فرمود: «از خداوند آمرزش بخواهید»، و ما آمرزش خواستیم، گفت: «آن را هفتاد بار تمام کنید»، و تمامش نمودیم، آن گاه رسول خدا ﷺ گفت: «هر بنده و کنیزی^۴ که هر روز هفتاد بار از خداوند آمرزش بخواهد،

^۱ این گفته با این سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم که فرمود: «بارالها بر آل ابن ابی اوفی درود بفرست...» در تعارض است. نگا: جلاء الأفهام ابن قیم.

^۲ صحیح. ابوداود (۱۵۱۶) ترمذی (۳۴۳۰) و گفته: حسن غریب است. ابن ماجه (۳۸۱۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۳ یعنی هر مرد و زن مسلمان. م.

^۴ ضعیف. ابونعیم (۱/۲۷۶) ابن حبان (۹۲۶) به همین گونه طبرانی در الاوسط از حدیث انیس از مردی. هیشمی (۱۰/۲۰۹) می گوید: در آن کثیر بن سلیم است که ضعیف است.

^۵ یعنی هر مرد و زن مسلمان. م

خداوند هفتصد گناهش را می‌بخشد، و بنده و کنیزی که در یک روز و شب زیادت‌تر از هفت صد گناه نماید زیانمند و ناامید شده است.^۱ این چنین در الترغیب (۳/۱۳۱) آمده است. ابن نجار مثل این را، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۲) آمده، روایت نموده است.

قصه علی با پیامبر ﷺ درباره مغفرت خواستش و خنده‌اش در گوشه حره

ابن ابی شیبه و ابن منیع - که آن را صحیح دانسته - از علی بن ربیع روایت نموده‌اند که گفت: علی ﷺ مرا در پشت سرش سوار نمود، و به گوشه حره برد، آن گاه سرش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: (اللهم اغفر لی ذنوبی، انه لا یغفر الذنوب احد غیرک). ترجمه «بار خدایا، گناهانم را برایم ببخش، چون گناهان را کسی غیر از تو نمی‌بخشد». باز به سوی من ملتفت شد و خندید، گفتم: ای امیرالمؤمنین، از پروردگارت مغفرت خواستی و به سوی من ملتفت شد و خندیدی [این چه معنی دارد؟] گفت: رسول خدا ﷺ مرا در پشت سر خود سوار نمود، و مرا برد تا که به گوشه حره رسید، باز سرش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: «اللهم اغفر لی ذنوبی، فانه لا یغفر الذنوب احد غیرک»، بعد به سوی من ملتفت شد و خندید، گفتم: ای رسول خدا، مغفرت خواستنت از پروردگارت، و ملتفت شدنت به سوی من که می‌خندی؟ گفت: «به سبب خنده پروردگارم خندیدم، آن هم به خاطر خوشی‌اش از بنده‌اش که می‌داند گناهان را احدی غیر از وی نمی‌بخشد». ^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۱۱) آمده است.

قول ابوهریره درباره کثرت استغفار پیامبر ﷺ

ابویعلی و ابن عساکر از ابوهریره ﷺ روایت نموده‌اند که گفت: بعد از رسول خدا ﷺ هیچ کسی را ندیدم، که از رسول خدا ﷺ زیادت‌تر این را بگوید: «استغفرالله و اتوب الیه»، ترجمه: «از خداوند مغفرت می‌خواهم و به سویش توبه می‌کنم». این چنین در الکنز (۱/۲۱۲) آمده است.

پیامبر ﷺ و آموزش دعای آمرزش به مردی کثیرالذنوب

حاکم از محمدبن عبدالله بن محمدبن جابر بن عبدالله از پدرش از جدش ﷺ روایت نموده، که گفت: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: وای گناهانم! وای گناهانم! این قول را دو بار یا سه بار گفت: رسول خدا ﷺ به او گفت: «بگو: اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی، و رحمتک ارجی عندی من عملی». ترجمه: «بار خدایا، آمرزشت از گناهانم وسیع‌تر است، و رحمتت نزد من از عملم امیدبخش‌تر است». او آن را گفت: باز پیامبر ﷺ گفت: «دوباره بگو»، وی گفت: باز فرمود: «دوباره بگو»، وی گفت، بعد از آن گفت: «برخیز خداوند برایت بخشید». ^۳ حاکم

^۱ ضعیف. ابن ابی الدنيا و بیهقی و الاصبهانی. منذری به ضعف آن اشاره کرده است. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۱۰۰۵) ضعیف دانسته است.

^۲ ابن ابی شیبه (۵۱/۶).

^۳ ضعیف. حاکم (۵۴۳، ۵۴۴) بیهقی در الشعب (۷/۴۲۰ / ۷۱۲۶) آلبانی آن را در ضعیف الترغیب ضعیف دانسته است.

می‌گوید: روایانش مدنی اند، و بر هیچ کدام شان جرح وارد نشده است. این چنین در الترغیب (۳/۱۳۲) آمده است.

ترغیب نمودن عمر. علی و ابودرداء (رضی الله عنهم) به استغفار

احمد در الزهد و هناد از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: وی مردی را شنید که می‌گوید: (استغفر الله واتوب الیه)، ترجمه: «از خدا آمرزش می‌طلبم و به سویش توبه می‌کنم»، گفت: وای بر تو، دنبال آن را نیز بگو، (فاغفر لی و تب علی)، ترجمه: «برایم بیامرز و توبه‌ام را قبول فرما». این چنین در الکنز (۱/۲۱۱) آمده است. و ابن ابی شیبہ از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: خوشی بادا برای کسی که در صحیفه‌اش مختصر و چکیده‌ای از استغفار را در یابد. این چنین در الکنز (۱/۲۱۲) آمده است.

قول ابن مسعود درباره استغفار

طبرانی به شکل موقوف از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر مردی که سه بار بگوید: (استغفر الله الذی لاله الا هوالحی القیوم و اتوب الیه)، ترجمه: «از خداوندی آمرزش می‌طلبم که معبودی جز او وجود ندارد، و او زنده و قائم به ذات است و به سویش توبه می‌کنم». برایش بخشیده می‌شود، اگر چه از معرکه فرار نموده باشد. هیشمی (۱۰/۲۱۰) می‌گوید: رجالش ثقه دانسته شده‌اند. و حاکم -۳/۳۱۶- از عبدالله بن مسعود روایت نموده، که گفت: اگر گناهان مرا بدانید، دو مرد هم در عقبم نمی‌آیند، و بر سرم خاک می‌ریزید، دوست دارم خداوند گناهی از گناهانم را ببخشد و من عبدالله بن روته^۱ خوانده شوم. حاکم و ذهبی این را صحیح دانسته‌اند.

قول ابوهریره و براء بن عازب درباره استغفار

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۸۳) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من هر روز دوازده هزار بار از خداوند مغفرت می‌خواهم و به سویش توبه می‌کنم، و این به اندازه دینم است - یا به اندازه دینش - و در آنچه در صفة الصفوة (۱/۲۸۸) ذکر شده، آمده: به اندازه گناهم است.^۲ و حاکم به شکل موقوف از براء رضی الله عنه روایت نموده که مردی به او گفت: ای ابوعمار [و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة] همین است، که مردی با دشمن روبرو شود، و بجنگند تا این که کشته شود؟ گفت: نخیر، این همان مردی است که گناهی را مرتکب می‌شود و می‌گوید: خداوند این را نمی‌بخشد.^۳ حاکم می‌گوید: به شرط بخاری و مسلم صحیح است. این چنین در الترغیب -۳/۱۳۲- آمده است.

^۱ «روته» سرگین را می‌گویند. م.

^۲ ممکن است این درست‌ترین روایت‌ها باشد.

^۳ صحیح. حاکم (۲/۲۷۵، ۲۷۶) بیهقی در الشعب (۷۰۹۳، ۷۰۹۴) آلبانی در صحیح الترغیب (۹۶۲۴) می‌گوید: صحیح لغیر است.

آنچه در ذکر داخل می‌شود قول پیامبر ﷺ درباره دوست دارندگان برای خدا

طبرانی به اسناد حسن از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: «خداوند روز قیامت مردانی را بر می‌انگیزد که چهره هایشان نورانی است و بر منبرهای لؤلؤ قرار می‌گیرند، مردم بر مقام آن غبطه می‌خورند، مردم در مقام آنان غبطه می‌خورند آنان به انبیاء و نه شهداء»، می‌گوید: آن گاه اعرابی بر زانوهایش نشست و گفت: ای رسول خدا برای ما آنان را توصیف کن تا آنان را بشناسیم. گفت آنان دوست دارندگان برای خدا اند، که از قبایل مختلف و سرزمین‌های مختلف اند، و برای ذکر خداوند جمع می‌شوند و ذکرش می‌نمایند.^۱ و نزدوی هم چنان از عمرو بن عبیسه رضی الله عنه روایت است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «از راست رحمان - هر دو دستش راست اند - مردانی اند، که نه انبیاءند و نه شهداء، سفیدی روی شان نظر بیننده‌گان را فرا می‌گیرد، انبیا و شهدا بر جایگاه و قرب آنان به خداوند عزوجل غبطه می‌نمایند». گفته شد: ای رسول خدا، آنان کیانند؟ گفت: «آنان گروه‌های مختلف از قبایل مختلفی اند، که برای ذکر خداوند جمع می‌شوند، و سخن‌های نیکو را می‌چینند، چنانکه خورنده خرما خرماهای نیکو را می‌چیند». ^۲ اسناد آن مقارب است، و بر آن باکی نیست. این چنین در الترغیب (۳/۶۶) آمده است. و هیشمی (۱۰/۷۷) درباره حدیث عمرو بن عبسه می‌گوید: این را طبرانی روایت نموده، که رجال آن ثقة دانسته شده‌اند.

قول پیامبر ﷺ به یارانش هنگامی که نشسته بودند و جاهلیت و نعمت ایمان را یاد می‌کردند

طبرانی در الأوسط از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ در حالی نزد یارانش آمد که آنان صحبت می‌نمودند، گفتند: جاهلیتی را که در آن قرار داشتیم و هدایتی را که خداوند عزوجل نصیب ما ن فرمود، و گمراهی را که در آن بسر می‌بردیم یاد می‌نمودیم، پیامبر خدا ﷺ گفت: «نیک نمودید - و خوشش آمد - این طور باشید و اینطور عمل نمایید». ^۳ هیشمی (۱۰/۸۰) می‌گوید: در این مبارک بن فضاله آمده، و ثقة دانسته شده، و بیشتر از یک تن ضعیفش دانسته‌اند، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح اند.

قول ابن عباس و عایشه درباره ذکر. و قول عایشه درباره درود بر پیامبر ﷺ

ابن عساکر از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه را زیاد یاد کنید، چون وقتی عمر یاد شود، عدل یاد می‌شود، و وقتی عدل یاد گردد خداوند یاد می‌شود. این چنین در المنتخب (۴/۳۹۴) آمده است. و نزد وی هم چنین از عایشه (رضی الله عنها) مجالس تان را زینت بخشید و این چنین در المنتخب (۴/۳۹۴) آمده.

^۱ حسن لغیره. طبرانی. هیشمی (۷۷ / ۱۰) می‌گوید: رجال آن ثقة اند. آلبانی در صحیح الترغیب (۱۵۰۸) می‌گوید: حسن لغیره است.

^۲ ضعیف. طبرانی در الاوسط. در سند آن مبارک بن فضاله ضعیف است. نگا: المجمع (۸۰ / ۱۰).

^۳ حسن لغیره. ابونعیم در اخبار اصفهان (۲۳۱ / ۱) واحدی (۵۸ / ۱) دیلمی (۲ / ۱) ابن مبارک در الزهد (۲۱۷) ابن صاعد در زوائد الزهد (۲۱۸) آلبانی آن را در الصحیحة (۱۶۴۶) حسن دانسته است.

آثار ذکر و حقیقت آن قول پیامبر ﷺ درباره اولیای خداوند عزوجل

بزار از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: مردی گفت: ای رسول خدا، اولیای خداوند کیانند؟ فت: «آنانی که وقتی دیده شوند خدا به یاد بیاید». هیشمی (۱۰/۷۸) می گوید: این را بزار از شیخش علی بن حرب رازی روایت نموده، ولی نشناختمش، اما بقیه رجالش ثقه داسته شده‌اند.^۱

قول پیامبر ﷺ برای حنظله و ابوهریره: اگر چنان باشید که نزد من می‌باشید...

حسن بن سفیان و ابونعیم از حنظله، اسیدی کاتب رضی الله عنه - وی از کاتبان پیامبر صلی الله علیه و آله بود - روایت نموده‌اند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم وی جنت و دوزخ را برای ما یاد نمود، تا حدی که در برابر دیدگان مان قرار گرفتند، بعد من به سوی خانواده و پسرانم برخاستم و [با ایشان] خندیدم و بازی نمودم، آن گاه حالتی را به یاد آوردم که در آن قرار داشتیم و بیرون شدم... و حدیث را چنانکه در بخش ایمان به جنت و دوزخ گذشت ذکر نموده، و در آخرش آمده: فرمود: «ای حنظله، اگر نزد خانواده تان طوری باشید که نزد من می‌باشید، خواه ناخواه ملائک همراه تان بر فرش تان و در راه مصافحه می‌کنند، ای حنظله، ساعتی اینطور و ساعتی آن طور».^۲ و نزد طیالسی و ابونعیم آمد: «اگر چنان باشید که نزد من می‌باشید ملائک با بالهایشان بر شما سایه خواهند نمود». این چنین در الکنز (۱/۱۰۰) آمده است. و ابن نجار از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا، وقتی نزد تو باشیم قلب‌های مان نرم می‌شود، و از دنیا بی‌رغبت می‌شویم و به آخرت راغب و علاقمند می‌گردیم، گفت: «اگر وقتی بیرون می‌شوید چنان باشید که نزد من می‌باشید، ملائک زیارت تان می‌کنند و همراه تان در راه مصافحه می‌نمایند، و اگر گناه نکنید، خداوند قومی را می‌آورد که گناه کنند، تا این که خطاهای شان به بلندی آسمان برسد، آن گاه از خداوند آموزش طلبند و برای شان علی رغم آنچه از ایشان بوده ببخشد و پروایی هم نمی‌کند».^۳ این چنین در الکنز (۱/۱۰۱) آمده است.

ابن عمر و خیال نمودن خداوند عزوجل در مقابل چشمانش در حالیکه طواف می‌نمود

ابونعیم در الحلیه (۱/۰۳۰۹) از عروه بن زبیر روایت نموده، که گفت: در حالی که در طواف بودیم، از عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) دخترش را خواستگاری نمودم، وی خاموشی اختیار نمود و به کلمه‌ای هم پاسخ نداد، گفتم: اگر راضی می‌شد جوابم را می‌داد، به خدا سوگند، در این مورد ابداً کلمه‌ای به او بار دیگر نمی‌گویم، و برای وی چنان مقدر شد که قبل از من به مدینه رفت و سپس من آمدم، داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم، به او سلام

^۱ صحیح. طبرانی در الکبیر (۴/ ۱۱) اصل حدیث را مسلم در کتاب توبه (۱۲، ۱۳) و ابن ماجه (۴۲۳۹) و احمد (۴/ ۷۳۶) روایت کرده‌اند.

^۲ یعنی انسان همیشه به یک حال نمی‌باشد بلکه ساعتی چنین می‌باشد و ساعتی چنان می‌باشد.

^۳ صحیح. ترمذی (۲۴۵۲) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۴ ضعیف. ترمذی (۲۵۲۶) و گفته: سندش قوی نیست و نزد من متصل نیست...

دادم، و حش را که وی اهل آن بود برایش ادا نمودم، نزدش آمدم، برایم خوش آمد گفت و افزود: چه وقت آمدی؟ گفتم: این وقت آمدنم است، گفت: آیا تو سوده دختر عبدالله را در حالی که در طواف بودیم، و خداوند عزوجل را در میان چشم‌های مان خیال می‌نمودیم، برایم یاد نمودی، در حالی که قادر بودی با من در غیر آن مکان روبرو شوی؟ گفتم: امری بود مقدر شده، گفت: امروز نظرت چیست؟ گفتم: بیشتر از گذشته به آن حریص ترم، آن گاه پسرانش: سالم و عبدالله را طلب نموده و او را به نکاحم در آورد. ابن سعد (۴/۱۶۷) این را از نافع به معنای آن با زیادتی روایت نموده است.

ذکر خفی و بلند نمودن آواز به ذکر قول پیامبر ﷺ درباره فضیلت ذکر حقی

ابویعلی از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ نمازی را که در آن مسواک می‌شد، بر نمازی که در آن مسواک نمی‌گردید، هفتاد و چند فضیلت می‌داد و رسول خدا ﷺ فرمود: «فضیلت ذکر خفی که آن را نمی‌شنوند هفتاد و چند است»، می‌گوید: «وقتی روز قیامت می‌باشد، و خداوند مخلوقات را برای حساب شان جمع میکند، فرشتگان حفظ کننده به آنچه حفظ نموده‌اند و نوشته‌اند می‌آیند، خداوند به آنان می‌گوید: ببینید، آیا برای وی چیزی باقی مانده؟ می‌گویند پروردگارا هر آنچه دانسته بودیم و حفظ نموده بودیم حساب نمودیم و نوشتیم و ترکش نکرده‌ایم آن گاه خداوند تبارک و تعالی به او می‌گوید: نزد من برای تو چیز پوشیده‌ای هست، که تو آن را نمی‌دانی، و من تو را به آن پاداش می‌دهم، و آن را ذکر پنهان است». ^۱ هیثمی (۱۰/۸۱) می‌گوید: در این معاویه بن یحیی صدفی آمده، وی ضعیف می‌باشد.

قصه دفن مردی که صدایش را به ذکر بلند می‌نمود و دفن عبدالله ذی البجادین

ابوداود از جابر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: آتشی را در بقیع دیدیم و به آنجا آمدم، ناگهان متوجه شدم که رسول خدا ﷺ قبر است و می‌گوید: «این مرد را به من بدهید»، و او را از طرف پایین قبر به اودادند، دیدم و ناگهان دریافتم، که وی همان کسی است، که صدایش را به ذکر بلند می‌نمود. ^۲ این چنین در جمع الفوائد (۱/۱۳۷) آمده است. ابونعیم در الحلیه (۳/۳۵۱) این را از جابر به مثل آن به اختصار روایت نموده است.

حافظ در الاصابه (۲/۳۳۸) می‌گوید: محمد بن ابراهیم تیمی برایم حدیث بیان نموده، گفت: عبدالله رضی الله عنه مردی بود از مزینه، وی همان کسی است که به او ذوالبجادین گفته می‌شد، موصوف یتیم بود و زیر سرپرستی عمویش به سر می‌برد، و عمویش به وی نیکی می‌نمود، به عمویش خبر رسید که وی اسلام آورده است، آنگاه همه چیزی را که به وی داده بود پس گرفت، حتی که او را از لباسش هم برهنه ساخت، وی دوباره نزد مادرش آمد، مادرش جامه‌ای را که داشت برای وی دو قطعه نمود، وی نصف آن را ازار ساخت و نصف دیگرش را قتیفه، بعد از آن وقتی صبح نمود، پیامبر رضی الله عنه به او گفت: «تو عبدالله ذوالبجادین - «صاحب دو جامه» - هستی، ملازم دروازه من باش»،

^۱ ضعیف. ابویعلی. در آن معاویه بن یحیی الصرفی است که ضعیف است: المجمع (۸۱/۱۰).

^۲ ضعیف. ابوداود (۳۱۶۴) البانی آن را ضعیف دانسته است.

بنابراین وی بر دروازه پیامبر ﷺ می‌بود، و صدایش را به ذکر بلند می‌نمود، عمر گفت: آیا وی ریا کار است؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بلکه وی یکی از تضرع کنندگان است». تیمی می‌گوید: ابن مسعود حدیث بیان نمود و گفت: در غزوه تبوک در دل شب برخاستم، و شعله‌ای از آتش را در ناحیه‌ای از اردوگاه دیدم، آن را دنبال نمودم، ناگهان متوجه شدم که رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) در آنجا تشریف دارند، و عبدالله ذوالبجادرین در گذشته است، و آنان برایش حفره‌ای ایجاد نموده‌اند و رسول خدا ﷺ در حفره‌اش است، هنگامی که وی را دفن نمودیم، گفت: «بار خدایا، من از وی راضی هستم، تو هم از وی راضی شو».^۱

بغوی این را به طولش از این وجه روایت نموده، و رجال آن ثقه‌اند، مگر این که در آن انقطاع است. و ابن منده این را از طریق سعد بن صلت از اعمش از ابووائل از عبدالله بن مسعود، و از طریق کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف از پدرش از جدهش به مثل آن روایت نموده است. و احمد و جعفر بن محمد الفریابی در کتاب الذکر از عقبه بن عامر روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ درباره مردی که به او ذوالبجادرین گفته می‌شد فرمود: «وی متضرع است»، و این را به سببی گفت، که وی ذکر خداوند را به قرآن و دعا زیاد می‌نمود، و صدایش را بلند می‌کرد.^۲

شمارش تسبیح و اصل تسبیح^۳

قول پیامبر ﷺ برای صفیه وقتی وی را دید با هسته خرما تسبیح می‌گوید

ترمذی و حاکم از صفیه (رضی الله عنها) روایت نموده‌اند که: پیامبر ﷺ در حالی نزد وی وارد شد، که چهارهزار هسته خرما نزدش بود، و با آنها تسبیح می‌گفت، فرمود: «آیا تو را به چیزی زیادت‌تر از آنچه تسبیح گفتی خبر ندهم؟» پاسخ داد: بلکه مرا بیاموز فرمود: «بگو: سبحان الله عدد خلقه»، ترجمه: «نسبت پاکی است خدا را به عدد خلقش». و حاکم گفته: «بگو، سبحان الله عدد ما خلق من شیء»، ترجمه: «نسبت پاکی است خدا را به عدد آنچه آفرید».^۴ و ترمذی گفته: حدیث غریب است، و این حدیث را به روایت از صفیه جز از این طریق، به روایت از هاشم ابن سعید الکوفی، نمی‌شناسیم، و اسناد آن معروف نیست. این چنین در الترغیب (۳/۹۹) آمده است. و چیزی از این قبیل در اذکار جامع گذشت.

تسبیح ابوصفیه. ابوهزیره و سعد با سنگریزه‌ها

بغوی از ابوصفیه رضی الله عنها مولای پیامبر ﷺ روایت نموده که به او پوستی انداخته می‌شد، و زنبیلی که در آن سنگریزه‌ها می‌بود آورده می‌شد، و به آن تا نصف روز تسبیح می‌گفت و بعد از آن برداشته می‌شد، و وقتی نماز اول [ظهر] را می‌گزارد، تا شب تسبیح می‌گفت. این چنین در البدایه (۵/۳۲۲) آمده است. و بغوی هم چنان از یونس بن عبید از

^۱ ضعیف. بزار از شیخ عباد بن احمد العزرمی که متروک است: المجمع (۹/۳۶۹).

^۲ حسن. احمد (۴/۱۵۹).

^۳ مراد از «تسبیح» اول، ذکر و سبحان الله گفتن است و مراد از «تسبیح» دوم، همان تسبیح معروف است که به آن ذکر می‌گویند. م.

^۴ حاکم و ترمذی (۳۵۴۴) و گفته است: حدیثی است غریب. آلبانی آن را منکر دانسته است.

مادرش روایت نموده، که گفت: ابوصفیه - مردی از مهاجرین - را دیدم که با هسته خرما تسبیح می‌گفت. این چنین در بخاری روایت نموده است - البته در غیر صحیح [البخاری] - این چنین در الاصابه (۴/۱۰۹) آمده، و همین طور ابن سعد (۷/۶۰) روایتش نموده. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۸۳) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که: وی تازی داشت و در آن هزار گره زده شده بود، و تا اینکه به آن تسبیح نمی‌گفت به خواب نمی‌رفت. و نزد ابوداود (۳/۵۵) از ابونضره روایت است که گفت: شیخی از طفاوه برایم حدیث بیان نموده گفت: در مدینه نزد ابوهریره مهمان شدم، مردی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم که از وی بهتر و خوب‌تر در خدمت مهمان باشد، روزی در حالی که من نزدش بودم، و او بر تختش قرار داشت، همراهش کیسه‌ای بود و در آن سنگریزه یا هسته خرما قرار داشت، در پایش کنیز سیاهش بود و او به آن تسبیح می‌گفت، و وقتی آنچه در کیسه بود تمام شد، کیسه را به سوی همان کنیز انداخت، و او آن‌ها را دوباره جمع نمود و در کیسه انداخت و برای ابوهریره بلندش نمود... و حدیث را به طول آن ذکر نموده.^۱ و ابن سعد (۳/۱۴۳) از حکیم بن دیلمی روایت نموده که: سعد رضی الله عنه با سنگریزه‌ها تسبیح می‌گفت.

ادب ذکر و دو برابر شدن نیکی

ابن جریر از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: اگر توانستی که خدا را فقط در وقت پاک بودنست ذکر کنی این کار را انجام بده. این چنین در الکنز (۱/۲۰۹) آمده است. و احمد از ابوعثمان نهدی روایت نموده، که گفت: از ابوهریره به من خبر رسید که وی گفته: به من خبر رسیده، که خداوند عزوجل برای بنده‌اش در بدل یک نیکی یک میلیون نیکی می‌دهد، [من به او گفتم که تو چنین گفته‌ای؟] ابوهریره گفت: نه اینطور نیست، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: «خداوند عزوجل برایش دو میلیون نیکی می‌دهد»، بعد از آن تلاوت نمود:

[يضاعفها و يؤت من لدنه اجرا عظيما]. (النساء، ۴۰)

ترجمه: «آن را و چند می‌سازد و از نزد خود اجر بزرگ می‌دهد».

و گفت: «وقتی خداوند عزوجل بگوید: اجر بزرگ، پس چه کسی اندازه‌اش را وزن می‌کند»^۲، و در روایتی آمده: نزد ابوهریره آمدم و گفتم: به من خبر رسیده که تو می‌گویی: یک نیکی به یک میلیون نیکی زیاد می‌شود، گفت: چه از آن تو را به شگفت انداخته است؟ به خدا سوگند از وی شنیدم...^۳ و مثل آن را متذکر شده. هیشمی (۱۰/۱۴۵) می‌گوید: این را احمد به دواسناد و بزار به مثل آن روایت نموده‌اند، و یکی از اسنادهای احمد جید است

^۱ ضعیف. ابوداود (۲۱۷۴) در سند آن کسانی نام برده نشده‌اند. آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

^۲ صحیح لغیره. احمد (۵۲۱/۲) ابن جریر (۳۶۶/۸) هیشمی (۱۰/۱۴۵) می‌گوید: احمد آن را با دو سند روایت کرده و همچنین بزار، و یکی از اسناد احمد جید است.

^۳ صحیح. احمد (۲۹۶/۱) نگا: المجمع (۱۰/۱۴۵).

باب پانزدهم

دعاهای اصحاب

چگونه پیامبر ﷺ و اصحابش (رضی الله عنهم) به سوی خداوند تبارک و تعالی با دعاها فریاد بر می آوردند، برای چه اموری دعا می کردند، در چه وقت دعا می نمودند و دعاهای شان چگونه بود؟

آداب دعا پیامبر ﷺ و تعلیم آداب دعا به بعضی از اصحابش

ابن ابی شیبه از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ از کنار مردمی در حالی گذشت که می گفت: بار خدایا من از تو صبر می خواهم، پیامبر خدا ﷺ فرمود: «از خداوند بلا خواستی، عافیتش را هم طلب کن»، و بر مردی در حالی گذشت که می گفت: بار خدایا من از تو تمام نعمت را می طلبم، فرمود: «ای ابن آدم، آیا می دانی که تمام نعمت چیست؟» گفت: ای رسول خدا، دعایی بود و به آن به امید خیر دعا نمودم، گفت: «از جمله تمام نعمت دخول جنت و رهایی از آتش است»، و بر مردی گذشت که می گفت: (یا ذالجلال والاکرام)، ترجمه: «ای صاحب بزرگی و عزت»، فرمود: «از تو پذیرفته شد، سؤال نما». ^۱ این چنین در الکنز (۱/۲۹۲) آمده است.

قصه پیامبر ﷺ با مردی که دعا می نمود تا عذابش به سرعت بیاید

ابن ابی شیبه از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ نزد مردی وارد شد، گویی که وی از فرط تکلیف و رنج چون جوجه پرنده ای است که پرهایش کنده شده باشد، پیامبر ﷺ به او گفت: «آیا خداوند را به چیزی دعا می نمودی؟ پاسخ داد: می گفتم: بار خدایا، عذابی را که در آخرت به من می دهی، در دنیا برایم تعجیلش کن، آن گاه پیامبر ﷺ به او گفت: «چرا نگفتی: اللهم آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة، و قنا عذاب النار،» «بار خدایا، برای من در دنیا و آخرت نیکی نصیب فرما و از عذاب آتش نگاه مان دار»، آن گاه خداوند را دعا نمود و او برایش شفا داد، ^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۹۰) آمده است. و ابن النجار این را از وی به مثل آن، چنانکه در الکنز آمده، روایت نموده است.

امتناع پیامبر ﷺ از این که برای بشیر بن خصاصیه دعا نماید که خداوند او را قبل از وی بمیراند

^۱ ضعیف. ابن ابی شیبه (۲۷۰ / ۱۰) ترمذی (۳۵۲۷) و گفته: حدیثی است حسن. آلبانی آن را در ضعیف الترمذی (در الضعیفة) (۴۵۲۰) ضعیف دانسته است.
^۲ صحیح. ابن ابی شیبه (۲۶۱ / ۱۰) و طحاوی در مشکل الآثار (۲ / ۴۲۷).

ابونعیم از بشیر بن خصاصیه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: خدایی را می‌ستایم که تو را از ربیعہ قشعم^۱ آورد، و به دست رسول خدا اسلام آورده‌ای». گفتم: ای رسول خدا، خداوند را دعا کن تا مرا قبل از تو بمیراند، گفت: «این طور برای هیچ کسی دعا نمی‌کنم». این چنین در المنتخب (۵/۱۴۷) آمده است.

پیامبر ﷺ و ابتدا نمودن از خودش به دعا و اجتنابش از سجع^۲

ابن ابی شیبہ، احمد، ابوداود، نسائی و غیر ایشان از ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ وقتی که برای کسی دعا می‌نمود، از نفس خودش شروع می‌نمود، روزی موسی علیه السلام را یاد نمود و گفت: «رحمت خدا بر ما باد و بر موسی، اگر صبر می‌نمود، از همراهش شگفت‌انگیزترین چیزها را می‌دید، ولی وی گفت:

[ان سالتك عن شيء بعدها فلا تصاحبي قد بلغت من لدني عذرا]. (الکهف: ۷۶)

ترجمه: «اگر تو را بعد از این از چیزی پرسیدم، از همراهی من دست بردار، چون تو از جانب من معذور شناخته شدی».

و آن را طولانی^۳ نمود.^۴ ترمذی مثل این را روایت نموده، و این قولش را ذکر نموده: روزی موسی علیه السلام را یاد نمود... تا آخرش، و گفته: حسن، غریب و صحیح است. این چنین در الکنز (۱/۲۹۰) آمده است. و طبرانی این را به اسناد حسن از ابویوب رضی اللہ عنہ به این لفظ روایت نموده: وقتی دعا می‌نمود از خودش شروع می‌کرد.^۵ این چنین در المجمع آمده. ابن ابی شیبہ از شعبی روایت نموده، که گفت: عایشه (رضی اللہ عنہا) برای واعظ مدینه ابن [ابی] السائب گفت: از سجع در دعا اجتناب نما، چون من با رسول خدا ﷺ و یارانش همراه بودم و آن‌ها را ملازمت نمودم، ایشان اینطور نمی‌نمودند.^۶ این چنین در الکنز (۱/۲۹۲) آمده است.

عمر و تعلیم آداب دعا به مردی و دعای ابن مسعود در وقت سحر

ابن ابی شیبہ^۷ و ابوعبید از عمر رضی اللہ عنہ روایت نموده‌اند که: وی از مردی شنید که از فتنه پناه می‌جست، عمر گفت: بار خدایا، من به تو از الفاظش پناه می‌جویم، آیا از پروردگارت سؤال می‌کنی، که برایت اهل و مال نصیب نکند - یا گفت: اهل و فرزند - ، و در لفظی آمده: آیا دوست می‌داری، که خداوند برایت مال و پسر نصیب نکند؟ هر یکی

^۱ قشعم لقب ربیعہ بن نزار است، و یکی از معانی آن شیر است.

^۲ الفاظ همانند و مشابهی که در اواخر جملات نثر می‌آید «سجع» گفته می‌شود چنانکه همین گونه الفاظ را در نظم قافیه می‌گویند.

^۳ یعنی پیامبر ﷺ کلمه اخیر را که «عذرا» است طولانی خواند.

^۴ صحیح. ابوداود (۳۹۱۴) ترمذی (۲۹۳۴) آلبانی آن را صحیح دانسته و آخر آن را حسن دانسته است.

^۵ صحیح. طبرانی و هیثمی آن را در المجمع (۱۵۲/۱۰) حسن دانسته است. آلبانی آن را در صحیح الجامع (۴۷۲۰) صحیح دانسته است.

^۶ صحیح. ابن حبان (۹۷۸).

^۷ ضعیف. ابن ابی شیبہ (۴۵۹/۷).

از شما وقتی از فتنه پناه جست، باید از گمراه کننده‌های آن پناه بجوید. این چنین در الکنز (۱/۲۸۹) آمده است. و طبرانی از محارب بن دثار از عمویش روایت نموده، که گفت: سحرگاهان از کنار منزل عبدالله بن مسعود رضی الله عنه عبور می‌نمودم، از وی می‌شنیدم که می‌گفت: بار خدایا، دعوتم نمودی اجابت کردم، امرم فرمودی اطاعت نمودم و این وقت سحر است پس برایم بیامرز. بعد با او روبرو شدم و گفتم: کلماتی را از تو شنیدم که در وقت سحر می‌گفتی، و آن کلمات را برایش یادآوری نمودم، گفت: یعقوب [استغفار برای] فرزندان را تا سحر به تأخیر^۱ انداخت. هیشمی (۱۰/۱۵۵) می‌گوید: در این عبدالرحمن بن اسحاق کوفی آمده، وی ضعیف می‌باشد.

بلند نمودن دستها در دعا و مسح نمودن روی با آن‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و انجام دادن این عمل

حاکم از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی دعا می‌نمود، دست هایش را بلند می‌کرد، و وقتی فارغ می‌شد، آن‌ها را رویش می‌مالید. و هم چنین نزد وی و ترمذی - که آن را صحیح دانسته - از وی روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که دست هایش را در دعا بلند می‌نمود، تا وقتی که با آن‌ها رویش را مسح نمی‌کرد، پایین نمی‌نمود.^۳ و نزد عبدالغنی در ایضاح الاشکال از وی روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نزد سنگ‌های زیت^۴ دیدم که با کف دست‌هایش دعا می‌نمود، و هنگامی که فارغ شد با آن‌ها رویش را مسح نمود. این چنین در الکنز (۱/۲۸۹) آمده است.

و احمد از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست هایش را بلند می‌نمود و دعا می‌کرد، تا حدی که من از زیاد بلند نگه داشتن آن‌ها ملول می‌شدم.^۵ هیشمی (۱۰/۱۶۸) می‌گوید: احمد این را به سه اسناد روایت نموده، و رجال همه آن‌ها رجال صحیح‌اند. و عبدالرزاق از وی مثل این را روایت نموده و افزوده است: (اللهم انما انا بشر فلا تعذبني بستم رجل شتمته او اذيته)، ترجمه: «بار خدایا، من بشر هستم، پس مرا به دشنام مردی که دشنامش داده‌ام یا اذیتش رسانیده‌ام عذاب مده». ^۶ این چنین در الکنز (۱/۲۹۱) آمده است. نزد بخاری در الادب المفرد (ص ۹۰) از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که وی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در حالی دید که دست هایش را بلند نموده دعا می‌کرد و می‌گفت: (انما انا بشر فلا تعاقبني. ايما رجل من المومنين اذيته و او

^۱ این در وقتی بود که پسرانش از وی طلب استغفار نمودند و او برای شان گفت: [سوف استغفر لكم ربی]، البته آن هم بعد از سفرشان به مصر.

^۲ ضعیف. طبرانی (۱۰۴/۹) در آن عبدالرحمن بن اسحاق کوفی است که ضعیف است: المجمع (۱۰/۱۵۵).

^۳ ضعیف. ترمذی (۳۳۸۶) حاکم (۵۳۶/۱) در آن حماد بن عیسی است که ضعیف است. البانی آن را ضعیف دانسته است. نگا: الصحیحة (۵۹۵) و ارواء (۴۴۲) و ضعیف الجامع (۴۳۹۹).

^۴ نام مکانی است در مدینه منوره.

^۵ صحیح. احمد (۲۲۵/۶) هیشمی می‌گوید: احمد این را با سه سند روایت کرده است که رجال آن همه رجال صحیح‌اند. نگا: المجمع (۱۰/۱۶۸).

^۶ صحیح. احمد (۱۳۳/۶، ۱۶۰، ۱۸۰).

^۷ صحیح لغیره. بخاری در ادب المفرد (۶۱۰) (۶۱۳) و مسلم به مانند آن که در آن ذکر رفع یدین نیست. ابن حجر آن را در فتح الباری (۱۴۲/۱۱) و البانی در صحیح الإیاء (۴۷۷) و الصحیحة (۸۲، ۸۳) صحیح دانسته‌اند.

شتمته فلا تعاقبنی فیه)، ترجمه: «من بشر هستم بنابراین عقابم من، هر مردی را که از مومنین اذیت نموده‌ام یا دشنام داده‌ام، مرا در آن مورد مؤاخذه منما.

عملکرد پیامبر ﷺ در این مورد وقتی که بر احزاب دعا نمود و عملکرد ابن عمر و ابن زبیر

عبدالرزاق از عروه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ بر قومی از اعراب عبور نمود، آنان اسلام آورده بودند، و احزاب دیارشان را خراب کرده بودند، آن گاه رسول خدا ﷺ دست‌های خود را به سوی رویش بلند نمود و بر آنان دعا نمود، اعرابی به او گفت: ای رسول خدا، رسا کن پدر و مادرم فدایت، ولی پیامبر خدا ﷺ دستش را برابر رویش بلند نمود، و [از آن بالاتر] به طرف آسمان بلندشان نکرد. این چنین در الکنز (۱/۲۹۱) آمده است. و بخاری در الادب المفرد [ص ۹۰] از ابونعیم وهب روایت نموده، که گفت: این عمرو بن زبیر (رضی الله عنهم) را دیدم که دعا می‌کردند و کف‌های دست شان را بر روی می‌مالیدند.^۱

دعا در جماعت و بلند نمودن آواز و آمین

آمین گفتن پیامبر ﷺ بر دعای زید. ابوهیریه و مرد دیگری

طبرانی در الأوسط از قیس مدنی روایت نموده که: مردی نزد زید بن ثابت (رضی الله عنه) آمد، و چیزی از وی پرسید، زید به او گفت: نزد ابوهیریه برو، در حالی که من، ابوهیریه و فلان در مسجد بودیم دعا می‌کردیم، و پروردگار مان عزوجل را ذکر می‌نمودیم، که ناگهان رسول خدا ﷺ به سوی ما آمد و نزد مان نشست، و ما خاموش شدیم، گفت: «به آنچه که در آن قرار داشتید برگردید»، زید می‌گوید: پس من و همراهم قبل از ابوهیریه دعا نمودیم، و رسول خدا ﷺ برای ما آمین می‌گوید، بعد از آن ابوهیریه دعا نموده گفت: بار خدای، من از تو مثل آنچه را می‌خواهم که دو همراهم خواستند، و از تو علمی می‌خواهم که فراموش نشود، پیامبر ﷺ گفت: «آمین»، گفتیم: ای رسول خدا، ما هم از خداوند علمی می‌خواهیم که فراموش نشود،^۲ پیامبر ﷺ فرمود: «بچه درسی^۳ از شما به آن سبقت جست». هیشمی (۹/۳۶۱) می‌گوید: این قیس، واعظ عمر بن العزیز بود، و غیر از پسرش محمد دیگر کسی از وی روایت نکرده است، ولی بقیه رجال ثقه‌اند.

دعای عمر و درخواستش از مردم که آمین بگویند و دعایش در عام الرماده

ابن سعد (۳/۲۷۵) از جامع بن شداد از یکی از اقربایش روایت نموده، که گفت: از عمر بن خطاب رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: سه کلمه است که وقتی آن‌ها را گفتم بر آن آمین بگویند: «اللهم انی ضعیف فقونی، اللهم انی غلیظ فلینی،

^۱ سند آن ضعیف است. بخاری در ادب المفرد (۶۰۹) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

^۲ به نقل از الاصابه و تهذیب التهذیب.

^۳ هدف ابوهیریه رضی الله عنه است چون وی از قبیله دوس است. م.

اللهم انی بخیل فسخنی». ترجمه: «بار خدایا، من ضعیف هستم قویم بساز، بار خدایا، من خشن هستم نرمم بساز، بار خدایا من بخیل هستم سخیم بساز».

وی هم چنان (۳/۳۲۱) از سائب بن یزید روایت نموده، که گفت: سوی عمر بن خطاب رضی الله عنه روزی در [عام] الرماده در صبحگاهان نگاه نمودم، وی در یک حالت توأم با خشوع و تضرع قرار داشت و چادری بر تن داشت که به زانوهایش نمی‌رسید صدایش را به استغفار بلند می‌نمود و چشم‌هایش بر گونه‌هایش اشک می‌ریختند، و در طرف راستش عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه قرار داشت، وی در آن روز در حالی که روبروی قبله قرار داشت و دست‌هایش را به سوی پروردگارش فریاد بلند نمود، و دعا نمود و مردم هم با او دعا کردند، بعد از آن دست عباس را گرفت و گفت: (الهم انا نستشفع بعم رسولک الیک). ترجمه: «بار خدایا، عموی رسولت را نزد تو شفاعت کننده می‌آوریم»، و عباس برای مدت طولانی در پهلویش ایستاد، و عباس هم دعا می‌نمود و چشم‌هایش اشک می‌ریخت.

نشستن عمر همراه گروهی در مسجد و دعای همه شان یکی بعد از دیگری

ابن سعد (۳/۲۹۴) از ابوسعید مولای ابواسید روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب از طرف شب بعد از عشاء در مسجد گشت می‌زد، هر کی را در آن می‌دید بیرونش می‌نمود، مگر کسی را که ایستاده بود و نماز می‌گزارد، باری بر تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبور نمود که در میان شان ابی بن کعب رضی الله عنه هم تشریف داشت، پرسید، این‌ها کیانند؟ ابی گفت: افرادی از خانواده‌ات، ای امیرالمؤمنین، پرسید: بعد از نماز چه شما را نگه داشته است؟ گفت: نشستیم و خدا را ذکر می‌کنیم، اضافه می‌کند: آن گاه با ایشان نشست، و برای نزدیک‌ترین شان به خودش گفت: به دعا شروع کن، می‌گوید: وی دعا نمود، بعد از هر یک آن‌ها طالب دعا گردید و آنان دعا نمودند تا این که به من رسید و من در پهلویش قرار داشتم، گفت: تو بگو، من بند ماندم و از ترس لرزه‌ای فرایم گرفتم، که او نیز آن را از من احساس نمود، گفت: اگر بگویی: بار خدایا برای مان بیمارز، بار خدایا رحم مان فرما کافی است، می‌گوید: بعد از آن عمر شروع نمود، و هیچ کسی در قوم از وی پر اشک‌تر و شدید‌گریه کننده‌تر نبود، بعد از آن فرمود: بس است، اکنون پراکنده شوید.

دعای حبیب بن مسلمه و نعمان بن مقرن قبل از قتال

طبرانی از ابوهبیره از حبیب بن مسلمه فهری که مستجاب الدعاء بود روایت نموده که: وی بر ارتشی امیر مقرر شد، مرزهای روم را در نور دید و هنگامی که با دشمن روبرو گردید به مردم گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گوید: «اگر جماعتی جمع شود و برخی شان دعا نمایند و سایرشان آمین بگویند خداوند دعای شان را قبول می‌کند»، بعد از آن وی پس از حمد و ثنای خداوند گفت: (اللهم احقن دماءنا، و اجعل اجورنا اجورالشهداء)، ترجمه: «بار خدایا، خونهای مان را از ریختن باز دار، و پاداش‌های مان را پاداش شهیدان بگردان»، در حالی که آنان

در این حالت قرار داشتند، ناگهان هنباط، که امیر دشمن بود، پایین آمد و نزد حبیب در خیمه‌اش داخل گردید.^۱ هیشمی (۱۰/۱۷۰) می‌گوید: این را طبرانی روایت نموده، و گفته است: هنباط به لغت رومی امیر ارتش را می‌گویند، و رجال آن: غیر از ابن لهیعه که حسن الحدیث است، رجال صحیح اند. و در بخش تمنای شهادت و دعا برای آن از معقل بن یسار گذشت... و حدیث را به طول آن متذکر شده، و در آن قول نعمان بن مقرن آمده: من برای خداوند عز و جل دعایی می‌کنم، و هر یکی از شما را سوگند می‌دهم که بر آن آمین بگوید: (اللهم اعط الیوم النعمان الشهادة فی نصر المسلمین وافتح علیهم)، ترجمه: «بار خدایا، امروز برای نعمان شهادت را در نصرت مسلمانان نصیب فرما، و برای شان فتح عطا نما». این را طبری هم روایت کرده، و این چنین این را طبرانی روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح اند، و در روایتی افزوده: و قوم آمین گفتند، چنان که در المجمع (۶/۲۱۶) آمده است. این چنین این را حاکم (۳/۲۹۴) در حدیث طولی روایت کرده است.

ذی الجادین و بلند نمودن صدایش به دعا و قول پیامبر ﷺ درباره‌اش: وی متضرع است

احمد و طبرانی از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مردی که به او ذوالجدادین گفته می‌شد فرمود: «وی متضرع است»^۲، این را به سببی گفت که وی خداوند عزوجل را به کثرت با خواندن قرآن یاد می‌نمود، و صدایش را در دعا بلند می‌کرد. هیشمی (۹/۳۶۹) می‌گوید: اسناد آن‌ها حسن است. و ابن جریر هم چنان این را از عقبه به مثل آن روایت نموده، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۲/۳۹۵) آمده است.

طلب دعا از صالحین

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و طلب دعا از عمر و ابوامامه و درخواست دعا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابوداود و ترمذی از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه عمره خواستم، به من اجازه داد و گفت: «ای برادرم از دعایت فراموشم مکن»، عمر گفت: کلمه‌ای است که دوست ندارم در بدل آن دنیا برآیم باشد.^۳ ابن سعد (۳/۲۷۳) از عمر به معنای این را روایت نموده است، و ابن ابی شیبه از ابوامامه باهلی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون گردید، گویی ما علاقمند شدیم که برای مان دعا کند، آن گاه فرمود: (اللهم اغفر لنا والرحمنا، و ارض عنا و تقبل منا، و ادخلنا الجنة و نجنا من النار، اصلح لنا شأنناکله)، ترجمه: «بار خدایا، برای ما بیامرز و رحم مان فرما، از ما راضی شو و از ما قبول فرما، داخل جنت مان ساز و از آتش نجات مان ده و همه امور

^۱ ضعیف. طبرانی (۲۱/۴) هیشمی (۱۰/۱۷۰) می‌گوید: رجال آن جز ابن لهیعه که حسن الحدیث است، رجال صحیح اند.

آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۲۷۲) ضعیف دانسته است. حاکم (۳/۳۴۷).

^۲ هیشمی آن را حسن دانسته است. احمد (۴/۱۵۹) رجال آن جز ابن لهیعه که ضعیف است و دچار اختلاط شد، ثقه هستند. هیشمی (۹/۳۶۹) آن را حسن دانسته است. ابن جریر طبری در تفسیر (۱۱/۵۰) از ابوزر که سند آن معضل است.

^۳ ضعیف. ابوداود (۱۴۹۸) ترمذی (۳۵۵۷) و گفته: حسن صحیح است. ابن ماجه (۲۸۹۲) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

ما را برای مان اصلاح گردان»، گویی باز هم ما علاقمندی نشان دادیم که برای مان بیفزاید، گفت: «امر را برای تان جمع نمودم». ^۱ این چنین در الکنز (۱/۲۹۱) آمده است.

قصه مردی که خود را در زمین داغ و گرم غلت می‌داد. و درخواست پیامبر ﷺ از وی که برای برادرانش دعا کند

ابن ابی الدنیا از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردی روزی به راه افتاد و لباس هایش را کشید، و در زمین داغ و گرم به غلت زدن پرداخت، و برای نفسش می‌گفت: آتش جهنم را بجش، آیا در شب مرده هستی و در روز پهلوان؟! می‌افزاید: در حالی که وی در این حالت قرار داشت، ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در سایه درختی دید، نزدش آمد و گفت: نفسم بر من غالب شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «دروازه‌های آسمان برایت باز گردید، و ملائک بر تو افتخار نمودند»، سپس به اصحابش فرمود: «از برادران توشه به دست آورید» آن گاه هر کس می‌گفت: ای فلان برایم دعا کن، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «همه شان را شامل دعایت بساز»، آن گاه گفت: (اللهم اجعل التقوی زادهم، واجمع علی الهدی امرهم)، ترجمه: «بار خدایا، توشه شان را تقوی بگردان، و امرشان را بر هدایت جمع نما، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: «بار خدایا، استوارش بگردان». گفت: (واجعل الجنة مأیهم)، ترجمه: «و جنت را جای برگشت شان بگردان». ^۲

این چنین در الکنز (۱/۲۹۰) آمده است. طبرانی این را از بریده رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از سفرهایش قرار داشت، ناگهان به مردی رسید که در زمین گرم و داغ بر پشت و شکم خود غلت می‌خورد و می‌گفت: ای نفس با خواب نمودن در شب و باطل بودن در روز باز هم امید جنت را می‌کنی؟! هنگامی که عمل دلخواهش را تمام نمود به سوی ما آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «به خدمت برادران فرارسید»، گفتیم: برای مان دعا کن، خدا رحمت کناد، گفت: (اللهم اجمع علی الهدی امرهم)، گفتیم: برای ما بیفزای، گفت: (اللهم اجعل التقوی زادهم)، گفتیم: برای مان بیفزای، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «برایشان بیفزای» و گفت: «بار خدایا، توفیقش بده»، گفت: (اللهم اجعل الجنة مأیهم). هیشمی (۱۰/۱۸۵) می‌گوید: این را طبرانی از طریق ابوعبدالله صاحب صدقه از علقمه بن مرثد روایت نموده، و من وی را نشناختم، ولی بقیه رجال آن تفه‌اند. و ابونعیم این را از بریده به مثل آن، چنانکه در الکنز (۱/۳۰۸) آمده، روایت نموده است.

درخواست پیامبر ﷺ که: کسی با او پس قرنی ملاقات نمود باید از وی طلب استغفار کند

ابن سعد (۶/۱۶۳) از اسیربن جابر از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که وی به او پس گفت: برایم مغفرت بخواه، گفت: چگونه برایت مغفرت بخواهم، در حالی که تو یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی؟ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که

^۱ ضعیف. ابن ماجه (۳۸۳۶) احمد (۵/۲۵۳، ۲۵۶) ابن ابی شیبیه (۱۰/۲۶۷) و آلبانی آن را ضعیف دانسته است. نگا: المجمع (۱۰/۱۷۲).

^۲ ضعیف. طبرانی (۲/۲۲) نگا: المجمع (۱۰/۱۵۸). (آن را ضعیف دانسته است).

می‌گفت: «بهترین تابعین مردی است که به او اویس گفته می‌شود».^۱ این حدیث دنباله طولانی دارد، بخش مرفوع آن را مسلم در صحیحش روایت نموده، چنان که در الاصابه (۱/۱۱۵) آمده، و در روایت وی در این مورد آمده: «کسی که از شما با وی ملاقات نمود، امرش کنید تا برای تان مغفرت بخواهد».^۲

دعای انسی برای یارانش وقتی که از وی طلب نمودند تا برای شان دعا کند

بخاری در الادب المفرد (ص ۹۳) از عبدالله (بن) الرومی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: به وی گفته شد: برادرانت از بصره نزدت آمده‌اند - و او در آن روز در زاویه^۳ سکونت داشته - تا برای شان به خدا دعا کنی، گفت: (اللهم اغفر لنا و ارحمنا، و آتنا فی الدنيا حسنة و فی الاخرة حسنة، و قنا عذاب النار)، ترجمه: «بار خدایا برای ما ببخش و رحم مان نما، و در دنیا برای ما نیکی نصیب فرما، و در آخرت هم برای ما نیکی عطا نما و از عذاب آتش نگاه مان دارد. از وی خواستند که بر آن اضافه نماید، او باز مثل آن را گفت، و گفت: اگر این برای تان داده شود خیر دنیا و آخرت برای تان داده شده است.

دعا برای کسی که عصیان نموده است

قصه عمر با مردی که با شراب نوشی ادامه داد. و این که عمر برایش نامه نوشت و دعا نمود و او از آن دست کشید

ابن ابی حاتم از یزید بن اصم روایت نموده، که گفت: مردی از اهل شام که انسان پیکارگر و جنگجویی بود، نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌آمد، عمر وی را مدتی نیافت و گفت: فلان بن فلان چه شد؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین، شراب نوشی را زیاد نموده است، می‌افزاید: عمر کاتبش را خواست و گفت: از طرف عمر بن خطاب برای فلان بن فلان بنویس، سلام بر تو تقدیم باد، من با ارسال این نامه به سویت خداوند را ستایش می‌کنم، که جز وی دیگر معبودی نیست، خداوندی که بخشنده گناه، قبول کننده توبه، سخت عذاب دهنده صاحب انعام و فضل است، خدایی جز وی نیست و برگشت به سوی اوست. بعد از آن به یارانش گفت: از خداوند درباره دعا کنید، که به قلبش متوجه شود و خداوند توبه‌اش را بپذیرد، هنگامی که نامه عمر به آن مرد رسید، به خواندن آن پرداخت و آن را تکرار نمود، گفت: بخشنده گناه، قبول کننده توبه، سخت عذاب دهنده و صاحب انعام و فضل، مرا از عذابش ترسانیده و وعده‌ام نموده که برایم بیامرزد. این را حافظ ابونعیم هم به نقل از جعفر بن برقان روایت نموده و افزوده است: توبه‌اش را همیشه با خود تکرار می‌نمود، بعد از آن گریست و شراب نوشی را ترک نمود، و بر آن استوار ماند، وقتی خبرش به عمر رسید، گفت: اینطور نمایید، وقتی یکی از برادران تان را دید که مرتکب لغزشی گردیده است

^۱ صحیح. ابن سعد (۶۳/۴) احمد (۳۸/۱).

^۲ مسلم در کتاب الفضائل (۱۵۴۲).

^۳ جایی است نزدیک بصره.

استوارش سازید، و اطمینانش دهید، و به خداوند دعا نمایید تا توبه‌اش را بپذیرد، و از همکاران شیطان بر ضد وی نباشد. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴۱/۷۰) آمده است.

کلماتی که دعا با آنها آغاز می‌شود

قول پیامبر ﷺ به مردی که دعا نمود و به ابو‌عیاش: خداوند را به اسم اعظمش سوال نمودی

ابوداود، ترمذی - و آن را حسن دانسته - ، ابن ماجه و ابن حبان در صحیحش از بریده رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ از مردی شنید که می‌گفت: (اللهم انی اسألك بانى اشهد انک انت الله لا اله الا انت، الاحد الصمد، الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد)، ترجمه: «بار خدایا، من از تو سؤال می‌کنم، به این که شهادت می‌دهم: تو خدا هستی و معبودی جز تو نیست، خداوند یکتا و بی‌نیاز، ذاتی که نه از کسی زاده شده و نه هم کسی از او زاده شده است، و برایش همتایی نیست». پیامبر ﷺ فرمود: «به درستی خداوند را به اسم اعظمش سوال نمودی، اسمی که وقتی به آن سوال شود می‌دهد، و وقتی به آن دعا گردد قبول می‌کند». ^۱ این را حاکم نیز روایت نموده، مگر این که وی گفته: «به درستی خداوند را به اسم اعظمش سوال نمودی»، و گفته: به شرط بخاری و مسلم صحیح است. این چنین در الترغیب (۳/۱۴۵) آمده است. و این را هم چنان نسائی، چنانکه در اذکار النووی (ص ۵۰۱) آمده، روایت کرده است.

ترمذی - که آن را حسن دانسته - از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیامبر ﷺ از مردی شنید که می‌گوید: (یا ذالجلال والاکرام)، ترجمه: «ای صاحب عظمت و عزت»، فرمود: «از تو قبول شده، سوال کن». ^۲ این چنین در الترغیب (۳/۱۴۵) آمده است.

احمد - لفظ هم از وی است - و ابن ماجه از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: پیامبر ﷺ از نزد ابو‌عیاش زیدبن صامت زرقی در حالی عبور نمود که وی نماز می‌گزارد، می‌گفت: (اللهم انی اسألك بان لک الحمد، لا اله الا انت، یا حنان، یا منان یا بدیع السماوات و الارض، یا ذالجلال والاکرام)، ترجمه: «بار خدایا، من از تو سؤال می‌کنم، به اینکه ستایش تو راست، معبود بر حقی جز تو نیست، ای بخشانده مهربان، ای منت گذارنده، ای آفریننده آسمان‌ها و زمین، ای صاحب عظمت و عزت»، رسول خدا ﷺ گفت: «به درستی خداوند را به اسم اعظمش سوال نمودی، اسمی که وقتی به آن فراخوانده شود قبول می‌کند، و وقتی به آن سوال شود می‌دهد». ^۳ این را ابوداود، نسائی، ابن حبان در صحیحش و حاکم روایت نموده‌اند، و این چهار تن افزوده‌اند: (یا حتی یا قیوم)، ترجمه: «ای زنده و ای قایم به ذات». و حاکم گفته: به شرط مسلم صحیح است، و حاکم در یکی از روایت‌هایش

^۱ صحیح. ابوداود (۱۴۹۳) حاکم و ترمذی (۳۴۷۱) و گفته: حسن غریب است. ابن ماجه (۳۸۵۷) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۲ ضعیف. ترمذی (۳۵۲۷) آلبانی آن را در ضعیف الترمذی (۷۰۶) و ضعیف الترغیب ضعیف دانسته است. همچنین احمد (۵/۲۳۶) ابن ابی شیبه (۱۰/۲۷۰).

^۳ صحیح. ابن ماجه (۳۸۵۸) آلبانی می‌گوید: حسن صحیح است. احمد (۵/۳۴۹، ۳۶۰) ابوداود (۱۴۹۵).

افزوده: (اسألك الجنة و اعوذبك من النار)، ترجمه: «از تو جنت را می طلبم و به تو از آتش پناه می برم». این چنین در الترغیب (۳/۱۴۶) آمده است.

پیامبر ﷺ و اهدا نمودن طلا برای اعرابی که در دعایش خداوند را به وجه نیکو ستوده

طبرانی در الأوسط از انس رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد اعرابی مرور نمود، که در نمازش دعا می نمود و می گفت: «یا من لا تراه العیون، و لا تخالطه الظنون و لا یصفه الواصفون، و لا تغیره الحوادث و لا یخشی الدوائر، یعلم مثاقیل الجبال و مکابیل البحار، و عدد قطر الامطار، و عدد ورق الاشجار، و عدد ما اظلم علیه اللیل و اشرق علیه النهار، و لا توارى منه سماء السماء و الارض ارضا، و لا بحر مافی قعره، و لا جبل مافی وعره، اجعل خیر عمری آخره، و خیر عملی خواتیمه، و خیر ایامی یوم القاک فیه»، ترجمه: «ای کسی که چشم‌ها او را نمی بیند،^۱ گمان‌ها درکش نمی توانند وصف کنندگان و صفش کرده نمی توانند، حوادث تغییرش نمی دهد، از تحولات و پیش آمدها نمی ترسد، وزن کوه‌ها، اندازه و مقدار بحر‌ها، عدد قطره‌های باران، عدد برگ درختان و عدد آنچه را شب بر آن تاریکی نموده و روز بر آن دمیده می داند، و آسمانی از وی آسمان دیگر را مخفی کرده نمی تواند و نه زمین زمینی را، و نه بحری آنچه را در قعرش است و نه کوهی آنچه را در داخلش است، بهترین عمرم آخرش را بگردان و بهترین عملم خاتمه هایش را و بهترین روزهایم روزی را که در آن با تو ملاقات می کنم»، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را موظف اعرابی گردانید و گفت: «وقتی نمازش را گزارد برایم بیاورش»، هنگامی که نمازش را خواند نزدش آمد و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله طلایی یکی از معادن اهدا شده بود، وقتی اعرابی نزدش آمد، طلا را به او بخشید و گفت: «از کدام قبیله هستی ای اعرابی؟» گفت: از بنی عامرین صعصعه ای رسول خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «آیا می دانی چرا طلا را به تو بخشیدم؟» گفت: به سبب صلہ رحمی که در میان ما و خودت است ای رسول خدا،^۲ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «درست است رحم حقی دارد، ولی طلا را به خاطر حسن ثنایت بر خداوند عزوجل بخشیدم». ^۳ هیثمی (۱۰/۱۵۸) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند، غیر عبدالله بن محمد ابی عبدالرحمن اذرمی، که ثقه است.

دعای پیامبر ﷺ در پیش روی عایشه به اسم اعظم خداوند

ابن ماجه (ص ۶۹۸) از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: (اللهم انی اسالک باسمک الطاهر الطیب المبارک الاحب الیک، الذی اذا دعیت به اجبت، و اذا سئلت به اعطیت، و اذا استرحمت به رحمت، و اذا استفرجت به فرجت)، ترجمه: «بار خدایا، من تو را به اسم پاک، نیکو، مبارک و

^۱ یعنی در دنیا.

^۲ یکی از بی بی های پیامبر صلی الله علیه و آله از بنی عامر بود، هدف اعرابی همان قرابت است.

^۳ صحیح. طبرانی در الاوسط (۹/۱۷۲) هیثمی (۱۰/۱۵۷) می گوید: رجال آن جز عبدالله بن محمد ابو عبدالرحمن الاذرمی که ثقه است، رجال صحیح اند.

محبوب‌ترت سؤال می‌کنم، اسمی که وقتی به آن دعا شوی قبول می‌کنی، و وقتی به آن سؤال شوی می‌دهی و وقتی به آن رحمت تو خواسته شود رحم می‌نمائی، و وقتی به آن گشایشت خواسته شود، گشایش می‌آوری». عایشه اضافه می‌کند: و روزی گفت: «ای عایشه، آیا می‌دانی، خداوند مرا به همان اسمش آگاه گردانیده که وقتی به آن دعا شود پاسخ می‌دهد؟» می‌گوید: گفتیم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، آن را به من بیاموز، گفت: «آن برای لازم نیست ای عایشه»، می‌گوید: آن گاه به گوشه‌ای رفتم و ساعتی نشستم، باز برخاستم و سرش را بوسیدم و گفتم: ای رسول خدا، آن را به من بیاموز، گفت: «ای عایشه برای مناسب نیست که آن را به تو بیاموزم، و برای سزاوار نیست، که به آن چیزی از دنیا را سؤال نمایی». می‌افزاید: آن گاه برخاستم، وضو نمودم و دو رکعت نماز گزاردم و بعد از آن گفتم: (اللهم انی ادعوك اللّٰه، و ادعوك الرحمن، و ادعوك البر الرحيم، و ادعوك باسمائك الحسنی کلها ما علمت منها و ما لم اعلم آن تغفرلی و ترحمنی)، ترجمه: «بار خدایا، من تو را به نام‌الله دعا می‌کنم، و تو را به نام رحمان دعا می‌کنم، و تو را به نام نیکویی کننده و رحیم دعا می‌کنم، و تو را به همه اسمای حسنیت، با آن‌هایی که از نام‌هایت می‌دانم و نمی‌دانم، دعا می‌نمایم، که برایم ببخشی و رحم نمایی». می‌گوید: آن گاه رسول خدا ﷺ خندید و گفت: «آن^۱ در جمله همین اسمایی هست که به آن‌ها دعا نمودی»^۲.

آغاز و اختتام دعای پیامبر ﷺ

احمد از سلمه بن اکوع اسلمی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر دعایی را که از پیامبر ﷺ شنیدم به این عبارت شروع نمود: (سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب)، ترجمه: «نسبت پاکی است پروردگار عالی برتر و بخشش کننده‌ام را»^۳. هیشمی (۱۰/۱۵۶) می‌گوید: این را احمد و طبرانی به مثل آن روایت نموده‌اند، و در آن عمر بن رشد یمامی آمده، بیشتر از یک تن وی را ثقه دانسته‌اند، و بقیه رجال آن رجال صحیح اند. و ابن ابی شیبه از سلمه مثل این را روایت نموده، چنان که در الکنز (۱/۲۹۰) آمده است. و ابن النجار از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ اگر صد دعا هم می‌نمود، در ابتدا و خاتمه و وسطش این را به زبان می‌آورد: (ربنا آتانا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار)، ترجمه: «پروردگار ما، در دنیا و آخرت برای ما نیکي بده، و از عذاب آتش نگاه مان دارد»، این چنین در الکنز (۱/۲۹۰) آمده است.

قصه پیامبر ﷺ با دو مردی که نماز گزارند و خداوند را دعا کردند

احمد، ابوداود، ترمذی - که لفظ هم از وی است و آن را حسن دانسته - ، نسائی، ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح‌های شان از فضاله بن عبید روایت نموده‌اند که گفت: در حالی که رسول خدا ﷺ نشسته بود، ناگهان مردی داخل گردید و نماز خواند و گفت: (اللهم اغفرلی و ارحمنی)، ترجمه: «بار خدایا، مرا بیامرزد و رحم نما»،

^۱ یعنی اسم اعظم خداوند عزوجل.

^۲ ضعیف. ابن ماجه (۳۸۵۹) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

^۳ ضعیف. احمد (۵۴/۴) حاکم (۴۹۸/۱) عمر بن راشد چنانکه در التقریب آمده ضعیف است.

رسول خدا ﷺ گفت: ای نمازگزار، عجله نمودی، وقتی که نماز خواندی و نشستی، ستایش خداوند را به آنچه وی سزاوارش است به جای آر، بر من درود بفرست و بعد از آن دعا کن». می‌گوید: بعد از آن مرد دیگری نماز گزارد، ستایش خداوند را به جای آورد، و بر پیامبر ﷺ درود فرستاد، آن گاه پیامبر ﷺ به او گفت: «ای نمازگزار، دعا کن، پاسخ داده می‌شوی».^۱ این چنین در الترغیب (۳/۱۴۷) آمده است. و طبرانی نیز این را به مثل آنچه گذشت، چنانکه در المجمع (۱۰/۱۵۵) آمده، روایت نموده است.

درخواست ابن مسعود از کسی که دعا می‌کند که باید به ثنا و ستایش شروع نماید

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: وقتی که یکی از شما خواست دعا نماید، باید به مدح و ثنا بر خداوند، به آنچه وی اهل آن است، آغاز نماید، بعد از آن باید بر پیامبر ﷺ درود بفرستد، و بعد از آن باید سؤال کند، چون به این صورت وی سزاوارتر است که به مقصد برسد.^۲ هیثمی (۱۰/۱۵۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، ولی ابو عبیده از پدرش نشنیده است.

دعاهای پیامبر ﷺ برای امتش

دعای پیامبر ﷺ به مغفرت برای امتش در شب عرفه

بیهقی از عباس بن مرداس رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ شب عرفه برای امتش به مغفرت و رحمت دعا نمود، و دعا را زیاد کرد، آن گاه خداوند به سوی او وحی فرستاد که من چنان نمودم، مگر ظلم فیمابین شان را، و گناهان شان را که در میان من و ایشان است بخشیدم، گفت: «ای پروردگرم، تو قادر هستی که برای مظلوم در بدل ظلمی که بر وی انجام شده نیکی دهی و برای ظالم بیامیزی»، ولی خداوند آن شب از وی نپذیرفت، وقتی که بامداد مزدلفه فرا رسید، وی دعا را اعاده نمود و خداوند تعالی به او پاسخ داد: «من برای شان بخشیدم»، آن گاه رسول خدا ﷺ تبسم نمود، یکی از اصحابش به او گفت: ای رسول خدا، در ساعتی تبسم نمودی که در آن تبسم نمی‌کردی، گفت: «بر ابلیس دشمن خدا خندیدم، وی وقتی دانست که خداوند عزوجل از من درباره امتم قبول نموده، به دعای به هلاکت بر بادی پرداخت، و بر سرش خاک می‌افکند».^۳

دعای پیامبر ﷺ برای امتش و قول خداوند به وی: ما تو را درباره امتت راضی خواهیم نمود

^۱ صحیح. ترمذی (۳۴۷۶) احمد (۱۷/۶) ابوداود (۱۴۸۱) نسائی (۴۴/۲) طبرانی (۳۰۷/۱۸) ترمذی و آلبانی آن را صحیح دانسته اند.

^۲ ضعیف. طبرانی (۱۵۵/۹) سند آن منقطع است زیرا ابو عبیده فرزند عبدالله بن مسعود از او حدیث نشنیده است. المجمع (۱۰/۱۵۵).

^۳ ضعیف. بیهقی در الکبری (۱۸/۵) احمد (۱۴/۴).

ابن وهب از عبداللّه بن عمرو (رضی اللّه عنهما) روایت نموده که: رسول خدا ﷺ قول ابراهیم علیه السلام را تلاوت نمود:

[رب انهن اضلن كثيرا من الناس] الايه. (ابراهیم: ۳۶)

ترجمه: «پروردگارا! این‌ها بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند».

و قول عیسی علیه السلام را:

[ان تعذبهم فانهم عبادك] الايه. (المائده: ۱۱۸)

ترجمه: «اگر ایشان را عذاب کنی آنان بندگان خواهند بود».

بعد از آن دست هایش را بلند نموده گفت: (اللهم امتی، اللهم امتی، اللهم امتی)، ترجمه: «بار خدایا امتم، بار خدایا امتم، بار خدایا امتم» و گریست، آن‌گاه خداوند گفت: ای جبریل نزد محمد برو - و پروردگارت عالم‌تر است - و از او بپرس که چه تو را می‌گریاند؟ جبریل علیه السلام نزدش آمد، و رسول خدا ﷺ از آنچه گفته بود خبرش داد، خداوند فرمود: نزد محمد برو و به او بگو: ما تو را درباره امت راضی خواهیم ساخت و غمگینت نمی‌کنیم.^۱ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۴۰) آمده است.

دعای پیامبر ﷺ برای امتش و دعایش برای عایشه

طبرانی از انس رضی اللّه عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ برای امتش دعا نموده گفت: (اللهم اقبل بقلوبهم على طاعتك، و حط من ورائهم برحمتك)، ترجمه: «بار خدایا، قلب‌های شان را به طاعتت بکشان و به رحمتت از عقب شان احاطه شان فرما».^۲ هیشمی (۱۰/۶۹) می‌گوید: در این ابوشیبیه آمده، و ضعیف می‌باشد. و بزار از عایشه (رضی اللّه عنها) روایت نموده، که گفت: باری چون طبیعت نبی ﷺ را خوش دیدم گفتم: ای رسول خدا، خداوند را برایم دعا کن، گفت: (اللهم اغفر لعائش ما تقدم من ذنبها و ما تأخر، و ما اسرت و ما اعلنت)، ترجمه: «بار خدایا، برای عایشه گناهان گذشته و بعدی اش را، و آنچه را علنی نموده و پنهان نموده ببخش»، آن‌گاه عایشه خندید، حتی که سرش از خده به آغوشش افتاد، رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا دعای من خوشت می‌سازد؟» گفت: مرا چه شده که دعایت خوشم نسازد؟ فرمود: «به خدا سوگند، این دعایم برای امتم در هر نماز است».^۳ هیشمی (۹/۲۴۴) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، غیر احمد بن منصور رمادی که ثقه است.

دعاهای پیامبر ﷺ برای خلفای چهارگانه

دعای پیامبر ﷺ برای ابوبکر و عمر (رضی اللّه عنهما)

^۱ مسلم (۲۰۲) ابن جریر (۲۲۹/۱۳) ابن ابی حاتم (۴/۱۲۵۴).

^۲ ضعیف. طبرانی در الصغیر (۹۸/۱) بیهقی در الادلائل (۶/۲۳۶) نکا: المجمع (۱۰/۶۹).

^۳ صحیح. ابن حبان (۷۱۱) حاکم (۴/۱۱) ابن ابی شیبیه (۱۲/۱۳۲) حاکم آن را صحیح دانسته است. نکا: المجمع (۹/۲۴۴).

ابونعیم در الحلیه از انس رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت نموده: «اللهم اجعل ابابکر معی فی درجتی یوم القیامة»، ترجمه: «بار خدایا، ابوبکر را روز قیامت با من در درجه‌ام قرار بده». ^۱ این چنین در المنتخب (۴/۳۴۵) آمده است. احمد، ترمذی - که آن را صحیح دانسته -، ابن سعد و غیر ایشان از عمر رضی الله عنه و نسائی از خباب رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: (اللهم اعز الاسلام باحب هذین الرجلین الیک: بعمر بن خطاب، او بابی جهل بن هشام)، ترجمه: «بار خدایا، اسلام را به محبوب‌ترین این دو مرد نزدت عزت بده: به عمر بن خطاب، یا ابوجهل بن هشام». ^۲ و نزد ابن ماجه، حاکم و بیهقی از عایشه (رضی الله عنها) به شکل مرفوع روایت است: (اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة)، ترجمه: «بار خدایا، اسلام را به ویژه عمر بن خطاب عزت بخش». ^۳ و نزد طبرانی و احمد از ابن مسعود رضی الله عنه به این لفظ روایت است: (اللهم اید الاسلام بعمر)، ترجمه: «بار خدایا، اسلام را توسط عمر تقویت نما». ^۴ این چنین در المنتخب (۴/۳۷۰) آمده است.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای عثمان رضی الله عنه

ابن عساکر از زیدبن اسلم روایت نموده، که گفت: عثمان (رضی الله عنه) شتری را که رنگ سرخ مایلی به سیاهی داشت برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بار خدایا، از پل صراط بگذرانش». و نزد وی هم چنان از عایشه، و ابوسعید (رضی الله عنهما) و نزد ابونعیم از ابوسعید به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، از عثمان راضی شدم، از وی راضی شو»، سه بار. و نزد طبرانی در الأوسط و ابونعیم در الحلیه و ابن عساکر از ابن مسعود بشکل مرفوع روایت است: بار خدایا برای عثمان آنچه پیش روی دارد و آنچه را پشت سر گذاشته و آنچه را پنهانی نموده و آنچه را علنی انجام داده، و آنچه را پنهان نموده و آنچه را آشکار انجام داده ببخش». این چنین در المنتخب (۵/۶) آمده است.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی رضی الله عنه

ابن ابی عاصم، ابن جریر - و آن را صحیح دانسته -، طبرانی در الأوسط و ابن شاهین در السنه از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: دچار دردی شدم، و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، مرا در جایش سرپا نگه داشت، و به نماز خواندن برخاست، و گوشه‌ای از لباسش را بر من انداخت، بعد از آن گفت: «ای پسر ابوطالب تندرست شدی و باکی بر تو نیست، هر چه از خداوند برای خودم خواستم مثل آن را برای تو نیز طلب نمودم، و هر چه را از خدا خواستم به من داد، مگر اینکه به من گفته شد: بعد از تو نبی نیست»، سپس در حالی برخاستم، که گویی تکلیف و شکایتی نداشتم. این چنین در المنتخب (۵/۴۳) آمده است.

^۱ ابونعیم در الحلیه (۱/۳۳).

^۲ صحیح. ترمذی (۳۶۸۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۳ صحیح به جز بخش آخر حدیث. ابن ماجه (۱۰۵) آلبانی آن را جز آن (به ویژه) صحیح دانسته است.

^۴ ضعیف. احمد (۱/۴۵۶) در آن ابونهدل است. نگا: المجمع (۹/۶۷) بیهقی (۶/۳۷۰) حاکم (۸۳۱۳).

و بزار از زید بن یثیع و سعید بن وهب و عمرو بن ذی مر روایت نموده، که گفتند: از علی رضی الله عنه شنیدیم که می گوید: هر کسی را که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم شنیده باشد سوگند می دهیم که برخیزد، آن گاه سیزده مرد برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «آیا من برای مومنین از نفس های شان اولی نیستم؟» گفتند: بلی، ای رسول خدا، می گوید: بعد از آن دست علی را گرفت و گفت: «کسی را که من مولایش هستم، این هم مولایش^۱ است، بار خدایا، با کسی که با او دوستی می کند دوستی کن، و با کسی که با او دشمنی می کند دشمنی کن، و کسی را که دوستش می دارد دوست بدار، و کسی را که بدش می برد بد ببر، و کسی را که یاریش می دهد یاری بده و کسی را که وی را ترک می کند و با او همکاری نمی کند کنار بگذار و یاریش مکن». همیشه (۹/۱۰۵) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند، غیر فطربن خلیفه که وی ثقه است. و در حاشیه المجمع آمده: بخاری نیز از وی - [یعنی از فطر] - روایت نموده است. و نزد طبرانی از ابن عباس (رضی الله عنهما) به این لفظ روایت است: «بار خدایا، کمکش کن، و توسط وی کمک نما، رحمش کن و توسط وی رحم نما، نصرتش بده و توسط وی نصرت بده، بار خدایا، با کسی که با او دوستی می کند دوستی کن و با کسی که با او دشمنی می کند دشمنی نما»^۲ - یعنی با علی - این چنین در المنتخب (۵/۳۲) آمده است. و نزد حاکم از علی به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، لسانش را ثابت گردان و قلبش را هدایت فرما»^۳، و از ابن عباس به این لفظ روایت است: «بار خدایا، به قضاوت هدایتش نما»^۴، چنانکه در المنتخب (۵/۳۵) آمده است.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله برای سعد بن ابی وقاص و زبیر بن عوام (رضی الله عنهما)

ابن عساکر و ابن نجار از ابوبکر رضی الله عنه روایت نموده اند، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به سعد می گفت: «بار خدایا، تیرش را استوار بگردان، دعوتش را قبول کن و دوستش بدار»^۵. و نزد ترمذی، ابن حبان و حاکم از سعد به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، دعای سعد را وقتی دعایت نمود قبول نما»^۶. این چنین در المنتخب (۵/۷۰) آمده است. و ابویعلی و ابن عساکر از زبیر بن عوام روایت نموده اند، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خودم، برای پسر و پسر پسر دعا نمود. این چنین در المنتخب (۵/۷۰) آمده است.

دعاهایش برای خانواده اش

^۱ یعنی: کسی را که من یاورش هستم علی نیز یاورش است. این معنی را امام شافعی گفته است، ابوالعبس گفته: یعنی: کسی که با من محبت و دوستی دارد باید با وی نیز داشته باشد.

^۲ صحیح. طبرانی (۱۲۲/۱۲) بیهقی (۹/۱۳۱) ابن سعد (۱/۲).

^۳ صحیح. حاکم (۳/۱۳۵) احمد (۱/۱۱۱).

^۴ صحیح. حاکم (۴/۸۸).

^۵ صحیح. ابن عساکر (۴/۱۰۳).

^۶ ضعیف. ابویعلی (۶۹۱۲) ابن عدی (۵/۱۹۱۷) در سند آن عقبه بن عبدالله الرفاعی ضعیف است. نگا: المجمع (۹/۱۶۶).

ابویعلی از ام سلمه (رضی الله عنها) همسر پیامبر ﷺ روایت نموده که: رسول خدا ﷺ برای فاطمه گفت: «شوهر و پسرانت را نزد من بیاور»، وی آنان را آورد، رسول خدا ﷺ جامه خبیری را که زیر پایم بود، و از خبیر به دست آورده بودیم بر سرشان انداخت، و بعد از آن گفت: اللهم هولاء آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد كما جعلتها علی آل ابراهیم انک حمید مجید، ترجمه: «بار خدایا، اینان آل محمداند، پس رحمت‌ها و برکت هایت را بر آل محمد نازل بگردان، چنانکه آن را بر آل ابراهیم نازل گردانیدی، چون تو ستوده شده و با عظمت هستی».^۱ هیشمی (۹/۱۶۶) می‌گوید: در این عقبه بن عبدالله رفاعی آمده، و ضعیف می‌باشد، و ترمذی این را به اختصار درود روایت کرده است.

و طبرانی از ابوعمار روایت نموده که گفت: من نزد واثله بن اسقع رضی الله عنه نشسته بودم، که علی رضی الله عنه را یاد نمودند و دشنامش دادند، هنگامی که برخاستند گفت: بنشین تا تو را از کسی خبر دهم که دشنامش دادند، من روزی نزد رسول خدا ﷺ بودم، که ناگهان علی، فاطمه، حسن و حسین (رضی الله عنهم) آمدند، وی جامه‌ای را که داشت بر آنان انداخت و بعد از آن گفت: (اللهم اهل بیتی، فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا)، ترجمه: «بار خدایا، اینان خانواده‌ام می‌باشند، پلیدی را از آنان دور بساز، و خوب پاک شان نما»، گفتم: ای رسول خدا و من، گفت: «و تو»، افزود: به خدا سوگند، آن مطمئن‌ترین عملم در نفسم است. و در روایتی آمده: آن امیدبخش‌ترین چیزی است که من آرزویش را می‌کنم.^۲ هیشمی (۹/۱۶۷) می‌گوید: طبرانی این را به دو اسناد روایت نموده، و رجال سیاق اول رجال صحیح اند، غیر کلثوم بن زیاد که ابن حبان ثقه‌اش دانسته ولی در وی ضعف است.

طبرانی در الأوسط از علی روایت نموده که: وی نزد پیامبر ﷺ در حالی وارد گردید، که پیامبر ﷺ چادری را هموار نموده بود. بعد وی علی، فاطمه، حسن و حسین بر آن نشستند. بعد از آن پیامبر ﷺ از اطراف چادر را گرفت و بر آنان گره نمود: و گفت: (اللهم ارض عنهم كما انا عنهم راض)، ترجمه: «بار خدایا، از ایشان راضی شو، چنانکه من از ایشان راضی هستم». هیشمی (۹/۱۶۹) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، غیر عبید بن طفیل که ثقه می‌باشد، و کنیه‌اش ابوسیدان است.

دعاهایش برای حسن و حسین (رضی الله عنهما)

بزار از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر ﷺ برای حسن و حسین (رضی الله عنهما) گفت: (اللهم انی احبهما فاحبهما، و من احبهما فقد احببنی)، ترجمه: «بار خدایا، من این دو را دوست می‌دارم، پس تو هم دوست شان بدار، و کسی ایشان را دوست بدارد، به درستی که مرا دوست می‌دارد».^۳ هیشمی (۹/۱۸۰) می‌گوید: اسناد آن جید است. و نزد وی هم چنان از ابوهریره رضی الله عنه به این لفظ روایت است: (اللهم انی احبهما فاحبهما). اسناد آن، چنان که هیشمی گفته، حسن است. و اینطور این را نسائی و ابن حبان از اسامه رضی الله عنه روایت نموده‌اند، و در آخرش افزوده‌اند:

^۱ ضعیف. طبرانی در الکبیر (۲۲/۶۵) نگا: المجمع (۹/۱۶۷).

^۲ صحیح. طبرانی در الأوسط (۵/۳۴۸) نگا: المجمع (۹/۱۶۹).

^۳ صحیح. احمد (۶/۲۹۸) از حدیث ام سلمه. نگا: المجمع (۹/۱۸۰).

(و احب من یحبهما)، ترجمه: «و دوست بدار کسی را که ایشان را دوست می‌دارد». و در اولش آمده: «اینان پسرانم اند، و پسران دخترم».^۱ چنانکه در المنتخب (۵/۱۰۵) آمده است. و این را ابن ابی شیبه و طبالیسی از ابوهریره مثل حدیث اولین روایت نموده و افزوده‌اند: «و کسی را که ایشان را بد می‌برد، بد ببر». چنانکه در المنتخب (۵/۱۰۶) آمده است.

بخاری و مسلم و غیر آن دو از ابوهریره رضی الله عنه و طبرانی از سعبد بن زید و عایشه (رضی الله عنهما) به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: «بار خدایا، من حسن را دوست می‌دارم، تو هم دوستش بدار، و کسی را دوست بدار که دوستش می‌دارد».^۲ این چنین در المنتخب (۵/۱۰۲) آمده است. و نزد ابن عساکر از محمد بن سیرین به این لفظ روایت است: «بار خدایا، سالمش دار، و توسط وی سالم بگردان»، چنانکه در المنتخب (۵/۱۰۴) آمده است. امام‌های ششگانه: غیر ابودرداء، از براء رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: نبی صلی الله علیه و آله را دیدم که حسین رضی الله عنه را بر شانه‌اش حمل نمود و گفت: «بار خدایا، من دوستش می‌دارم و تو هم دوستش بدار». این چنین در المنتخب (۵/۱۰۵) آمده است.

دعاهایش برای عباس و فرزندان

ترمذی - که آن را حسن دانسته - و ابویعلی از ابن عباس (رضی الله عنهما) به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: «بار خدایا، برای عباس و فرزندان مغفرت ظاهری و باطنی نما، و به عوض وی در پسرانش جانشینش باش».^۳ و نزد ابن عساکر از ابوهریره به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، برای عباس آنچه را سری نموده و آنچه را علنی نموده، آنچه را ظاهر ساخته و آنچه را پنهان داشته و آنچه از وی و از ذریه‌اش تا روز قیامت می‌باشد ببخش».^۴ و هم چنان نزد وی و خطیب از ابوهریره به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، برای عباس، برای پسران عباس و برای کسی که دوست شان می‌دارد ببخش».^۵ و نزد ابن عساکر از عاصم از پدرش به شکل مرفوع روایت است: «عباس عمومیم است، مثل پدرم است، بازمانده پدرانم است، بار خدا، گنااهش را برایش بیامرز، و عملهای نیکش را قبول نما، و از عملهای ناپسندیده‌اش درگذر و ذریه‌اش را برایش صالح بگردان».^۶ این چنین در المنتخب (۵/۲۰۷) آمده است.

و طبرانی از ابواسید الساعدی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه گفت: «فردا خودت و فرزندان، تا من نزدتان نیآمده‌ام از منزلت بیرون نشوید، چون من با شما کاری دارم»، برای وی انتظار کشیدند، تا اینکه بعد از چاشت نزد آنان وارد شد و گفت: (السلام علیکم)، گفتند: (علیکم السلام و رحمه الله و برکاته)، پرسید: «چگونه صبح نمودید؟» گفتند: خداوند را می‌ستاییم، فرمود: «به یکدیگر خوب نزدیک

^۱ حسن. ترمذی (۳۷۶۹) و گفته: حسن و غریب است. طبرانی در الصغیر (۱/ ۱۹۹) ابن حبان (۲۲۳۴) آلبانی آن را حسن دانسته است.

^۲ بخاری (۳۷۴۹) مسلم (۲۴۲۲).

^۳ حسن. ترمذی (۳۷۶۲) آلبانی آن را حسن دانسته است.

^۴ ابن عساکر (۷/ ۲۳۸).

^۵ خطیب (۱۰/ ۱۱، ۲۷).

^۶ ابن عساکر (۷/ ۲۳۹).

شوید»، وقتی که به هم نزدیک شدند و خود را آماده ساختند چادرش را بر آنان پهن نمود، بعد از آن گفت: «ای پروردگرم، این عمومیم و شقیق پدرم است، و اینان اهل بیتم اند، بنابراین ایشان را از آتش بپوشان، چنان که من با این چادرم آنان را پوشانده‌ام»، آن گاه زیر دری دروازه و دیوارهای خانه آمین گفتند و صدا کشیدند: آمین، آمین، آمین.^۱ هیشمی (۹/۲۷۰) می‌گوید: اسناد آن حسن است. و این را هم چنان بی‌هقی از ابواسید به مثل آن، و ابن ماجه به اختصار از وی روایت نموده‌اند، چنانکه در البدایه (۶/۱۳۳) آمده، و ابونعیم آن را در الدلائل (ص ۱۵۴) از وی به طولش روایت کرده است.

و ابن ابی شیبیه از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: در خانه می‌مونه (رضی الله عنها) بودم، و برای رسول خدا ﷺ آب وضویش را گذاشتم، پرسید: «کی این را برای من گذاشته است؟» می‌مونه گفت: عبدالله، فرمود: (اللهم فقهه فی الدین، و علمه التأویل)، ترجمه: «بار خدایا، فقیه در دین بگردان، و تفسیر قرآن را بیاموزانش».^۲ و نزد ابن نجار فقط دعا روایت شده است به این لفظ: (اللهم علمه الكتاب، و فقهه فی الدین)، ترجمه: «بار خدایا، کتاب را به او بیاموز، و فقیه در دین بگردان». این چنین در المنتخب (۵/۲۳۱) آمده است. و نزد ابن ماجه، ابن سعد و طبرانی از وی به این لفظ روایت است: (اللهم علمه الحکمة، و تأویل الكتاب)، ترجمه: «بار خدایا، حکمت را به او بیاموز، و هم چنین تفسیر کتاب را». و نزد ابونعیم در الحلیه از ابن عمر (رضی الله عنهما) به این لفظ روایت است: (اللهم بارک فیه، و انشر منه)، ترجمه: «بار خدایا، در وی برکت انداز، و از وی منتشر گردان».^۳ این چنین در المنتخب (۵/۲۲۸) آمده است.

دعاهای پیامبر ﷺ برای جعفر. فرزندان، زیدبن حارثه و ابن رواحه (رضی الله عنهم)

طبرانی و ابن عساکر از ابن عباس، و احمد و ابن عساکر از عبدالله بن جعفر به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: (اللهم اخلف جعفرا فی ولده)، ترجمه: «بار خدایا، جانشین جعفر در فرزندانش باش».^۴ و نزد طیالسی، ابن سعد، احمد و غیر ایشان از عبدالله بن جعفر به شکل مرفوع روایت است: (اللهم اخلف جعفرا فی اهله، و بارک لعبدالله فی صفة یمینه)، ترجمه: «بار خدایا، جانشین جعفر در خانواده‌اش باش، و برای عبدالله در خرید و فروشش برکت انداز»، سه بار.^۵ و نزد ابن ابی شیبیه از شعبی روایت است که جعفر بن ابی طالب روز موته در بقاء به قتل رسید، رسول خدا ﷺ فرمود: (اللهم اخلف جعفرا فی اهله بافضل ما خلفت عبادک الصالحین)، ترجمه: «بار خدایا،

^۱ حسن. طبرانی، هیشمی آن را حسن دانسته است. (۹/۲۷۰).

^۲ صحیح. احمد (۱/۳۱۴) اصل آن در بخاری (۲۶۶، ۳۳۵) است و حاکم که اصل آن در صحیحین است.

^۳ از وی ذریه‌ای بگردان.

^۴ حاکم (۱/۴۰۰) ابونعیم (۱/۳۱۵).

^۵ صحیح. طبرانی (۱۱/۳۶۲) ابن عساکر (۷/۳۲۹) بیهقی (۴/۶۰) حاکم (۱/۳۷۲) احمد (۱/۲۰۵) نگا: المجمع (۹/۲۸۶).

^۶ صحیح. احمد (۳/۲۰۴) نگا: المجمع (۶/۱۵۷).

جانشین جعفر در خانواده‌اش باش، البته به بهترین صورتی که جانشینی بندگان صالحت را می‌نمایی»^۱ این چنین در المنتخب (۵/۱۵۵) آمده، و ابن سعد (۴/۳۹) از شعبی مانند این را روایت نموده است. و ابن سعد (۳/۴۶) از ابومیسره روایت نموده، که گفت: هنگامی که خبر کشته شدن زیدبن حارثه، جعفر و ابن رواحه (رضی الله عنهما) به رسول خدا ﷺ رسید، رسول خدا ﷺ برخاست و حال و شأن آنان را ذکر نمود، و از زید شروع نموده گفت: (اللهم اغفر لزيد، اللهم اغفر لزيد، اللهم اغفر لزيد، اللهم اغفر لزيد لجعفر و لعبدالله بن رواحة)، ترجمه: «بار خدایا، برای زید پیامرز، بار خدایا، برای زید پیامرز، بار خدایا، برای زید پیامرز، بار خدایا، برای زید پیامرز». و عبدالله بن رواحه پیامرز.

دعاهای پیامبر ﷺ برای آل یاسر و ابوسلمه و اسامه بن زید

احمد و ابن سعد از عثمان بن عفان رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: (اللهم اغفر لال یاسر و قد فعلت)، ترجمه: «بار خدایا، برای آل یاسر ببخشای، و اینطور نموده‌ای»^۲ و نزد ابن عساکر از عایشه (رضی الله عنها) به شکل مرفوع روایت است: (اللهم بارک فی عمار)، ترجمه: «بار خدایا، برای عمار برکت بده»، و حدیث را متذکر شده، چنانکه در المنتخب (۵/۲۴۵) آمده است.

احمد، مسلم و ابوداود از ام سلمه (رضی الله عنها) به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: (اللهم اغفر لابی سلمة، و ارفع درجته فی المقربین، و اخلفه فی عقبه فی الغابین، و اغفر لنا و له یارب العالمین، و افسح له فی قبره و نور له فیه)، ترجمه: «بار خدایا، برای ابوسلمه ببخشای، و درجه‌اش را در مقربین بلند گردان، و در عقبش جانشین وی در بازماندگان باش، و برای ما و او ای پروردگار عالمیان ببخشای، و قبرش را برای وی وسیع گردان و در آن برایش نور و روشنی عنایت فرما»^۳ این چنین در المنتخب (۵/۲۱۹) آمده است.

احمد، ابویعلی، نسائی و ابن حبان از اسامه بن زید (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که گفت: پیامبر ﷺ مرا می‌گرفت و بر رانش می‌نشانید و حسن بن علی (رضی الله عنهما) را بر ران چپش می‌نشانید، باز ما را به خودمی چسبانند و می‌گفت: (اللهم انی ارحمهما فارحمهما)، ترجمه: «بار خدایا، من بر این دو رحم و مهربانی می‌کنم، تو نیز بر آنان رحم فرما»^۴ ابن سعد (۴/۶۲) از اسامه مثل این را روایت نموده است. و در روایت دیگری نزد وی از او به این لفظ آمده: «بار خدایا، من اینان را دوست می‌دارم، تو هم دوست شان بدار».

و نزد احمد، ترمذی - که آن را حسن دانسته -، طبرانی و غیر ایشان از وی روایت است که گفت: هنگامی که مریضی رسول خدا ﷺ سنگین شد، به مدینه آمدم^۵ و مردم هم آمدند، من نزد رسول خدا ﷺ رسیدم در حالی که از حرف زدن بازمانده بود، بنابراین صحبت نکرد، آن گاه رسول خدا ﷺ دست‌هایش را بر من می‌گذاشت و

^۱ ضعیف. ابن ابی شیبیه (۲/ ۱۴، ۱۰۵، ۵۱۶) و منقطع است.

^۲ ضعیف. احمد (۱/ ۶۲) ابن سعد (۳/ ۴) که منقطع است. نکا: المجمع (۷/ ۲۲۲).

^۳ مسلم در الجنائز (۷) ابوداود (۳۱۸) احمد (۶/ ۲۹۷) بیهقی (۳/ ۳۸۴).

^۴ بخاری (۸/ ۱۰) احمد (۵/ ۲۰۵) ابن حبان (۶۹۶۱).

^۵ البته از جرف، جایی که با عساکرش اردگاه داشت.

بلندشان می‌نمود، و من می‌دانستم که وی برایم دعا می‌نماید.^۱ این چنین در الكنز (۷/۵) و المنتخب (۵/۱۳۶) آمده است.

دعاهای پیامبر ﷺ برای عمرو بن عاص، حکیم بن حزام، جریر و آل بسر (رضی الله عنهم)

ابن عدی از جابر رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت نموده: «بار خدایا، برای عمرو بن عاص بیامرز، سه بار، وقتی او را برای صدقه صدا می‌نمودم آن را برایم می‌آورد». این چنین در المنتخب (۵/۲۵۰) آمده است. و طبرانی از حکیم به شکل مرفوع روایت نموده: «بار خدایا، برایش در خرید و فروشش برکت بده»، این را برای حکیم بن حزام گفته است و نزد عبدالرزاق و ابن ابی شیبه از وی روایت است که: پیامبر ﷺ وی را فرستاد، تا به یک دینار برایش قربانی بخرد، وی آن را خرید و باز به دو دینار فروختش، بعد به یک دینار گوسفندی را خریداری نمود، و دینار دیگر را آورد، آن گاه نبی خدا ﷺ برایش به برکت دعا نمود، و دستورش داد که یک دینار را صدقه کند: این چنین در المنتخب (۵/۱۶۹) آمده است.

و طبرانی از جریر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من بر اسب استوار و ثابت نمی‌ماندم، این را برای رسول خدا ﷺ یاد نمودم، وی دستش را بر سینه‌ام زد، حتی که اثر دستش را بر سینه‌ام احساس نمودم، فرمود: «بار خدایا، ثابتش دار، و هدایت کننده و هدایت شده‌اش بگردان»، بعد از آن دیگر از اسبم نیافتم. ابن ابی شیبه هم این را از وی روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ به من گفت: «آیا مرا از ذی الخصله راحت نمی‌سازی» - خانه‌ای بود متعلق قبیله خثعم در جاهلیت که کعبه یمانی نامیده ذکر نموده^۳، چنانکه در المنتخب (۵/۱۵۲) آمده است.

ابن عساکر از عبدالله بن بسر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من و پدرم بر دروازه خانه مان نشسته بودیم، که ناگهان رسول خدا ﷺ بر قاطرش پدیدار گردید، پدرم به او گفت: ای رسول خدا، آیا پایین نمی‌آیی، تا طعام صرف کنی و به برکت دعا نمایی؟ بنابراین وی پایین آمد، نان صرف نمود و بعد از آن گفت: (اللهم ارحمهم و اغفر لهم و بارک لهم فی رزقهم)، ترجمه: «بار خدایا، رحم شان نما، برای شان بیامرز و برای شان در رزق شان برکت عنایت فرما». ^۴ طبرانی این را به شکل طولانی روایت نموده: و افزوده: ما برای همیشه وسعت در رزق را از خداوند عزوجل احساس می‌نماییم. این چنین در المنتخب (۵/۲۲۰) آمده است.

دعاهای پیامبر ﷺ برای براء بن معرور، سعد بن عباد و ابوقتاده (رضی الله عنهم)

ابن منده و ابن عساکر از نضله بن عمرو غفاری رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: مردی از غفار نزد پیامبر ﷺ آمد، رسول خدا ﷺ پرسید: «نامت چیست؟» گفت: نبهان، فرمود: «تو مکرم هستی»، و پیامبر ﷺ بر براء بن معرور بعد از

^۱ حسن. ترمذی (۳۸/۷) احمد (۲۰۱/۵) ترمذی و آلبانی آن را حسن دانسته اند.

^۲ صحیح. ابوداود (۳۳/۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۳ بخاری (۳۰۲۰) مسلم (۲۴۷۵).

^۴ صحیح. ابن عساکر (۱۳۹/۶) طبرانی (۱۸۲) اصل آن در صحیح مسلم (۲۰۴۲) کتاب الاشرافه است. ترمذی (۳۵۷۶) نسائی در الکبری (۲۰۲/۴).

اینکه به مدینه آمد نماز گزارد: (اللهم صل علی براء بن معرور و لا تحجبه عنك يوم القيامة و ادخله الجنة، و قد فعلت)، ترجمه: «بار خدایا، بر براء بن معرور درود بفرست، و او را روز قیامت از خود باز مدار و داخل جنتش نما و این کار رانموده‌ای». این چنین در المنتخب (۵/۱۴۴) آمده است. و نزد ابن سعد (۳/۶۲۰) از عبداللّه بن ابی قتاده روایت است که گفت: نخستین کسی که پیامبر ﷺ بعد از ورودش به مدینه بر وی نماز گزارد، براء بن معرور بود، با اصحابش رفت و بر وی صف بسته گفت: (اللهم اغفر له و ارحمه و ارض عنه، و قد فعلت)، ترجمه: «بار خدایا، برایش بیامرز، رحمش نما و از وی راضی شو و این را نموده‌ای.

و ابوداود از قیس بن سعد به شکل مرفوع روایت نموده، که گفت: (اللهم اجعل صلاتك و رحمتك علی آل سعد بن عبادة) ترجمه: «بار خدایا و رحمتت را صلاتک و حرمتک علی آل سعد بن عباده نازل فرما». ^۱ این چنین در المنتخب (۵/۱۹۰) آمده است.

و ابونعیم از ابوقتاده روایت نموده، که گفت: در یکی از سفرهای رسول خدا ﷺ همراهش بودیم، وی از سواریش یکطرف شد، من با دستم وی را تکیه دادم، تا این که بیدار شد، باز یکطرف شد و من تکیه دادم، تا اینکه بیدار گردید، فرمود: (اللهم احفظ ابا قتادة كما حفظني، منذ الليلة، ما ارانا الا شققنا عليك)، ترجمه: «بار خدایا، ابوقتاده را حفظ نما، چنانکه مرا از ابتدای شب حفاظت نمود، می‌پندارم بر تو باعث مشقت و تکلیف شدیم». ^۲ طبرانی این را فقط با اکتفا به دعا روایت کرده است. این چنین در المنتخب (۵/۱۶۱) آمده است.

دعاهای پیامبر ﷺ برای انس بن مالک و غیر وی از اصحاب (رضی الله عنهم)

ابونعیم از انس روایت نموده، که گفت: ام سلیم گفت: ای رسول خدا، برای انس دعا کن، فرمود: (اللهم اکثر ماله و ولده، و بارک له فیه). ترجمه: «بار خدایا، مال و فرزندانش را زیاد فرما، و در آن برایش برکت بده». ^۳ و حدیث را، چنانکه در المنتخب (۵/۱۴۲) آمده، متذکر گردیده است.

و طبرانی از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده: مردی که به او حرمه گفته می‌شد نزد نبی ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، ایمان اینجاست، و به سوی زبانش اشاره نمود، و نفاق اینجاست، و به سوی قلبش اشاره نمود، و خداوند را جز اندک یاد نمی‌کنم، پیامبر ﷺ فرمود: (اللهم اجعل له لسانا ذاكرا، و قلبا شاکرا، و ارزقه حتی یحب من یحبنی و صیر امره الی خیر)، ترجمه: «بار خدایا، برایش زبان ذاکر بگردان، و قلب شکرگزار، و برایش توفیق عنایت فرما تا کسی را دوست بدارد که مرا دوست می‌دارد، و امرش را به سوی خیر رهنمون ساز». ^۴ هیشمی (۹/۴۰۲) می‌گوید: در این راوی است که از وی نام برده نشده، ولی بقیه رجال آن ثقه‌اند.

^۱ ضعیف. ابوداود (۵۱۸۵) البانی آن را ضعیف دانسته است.

^۲ صحیح. طبرانی (۲۳۹/۳) نگا: سیر اعلام النبلاء (۴/۹۰).

^۳ بخاری (۶۳۳۴) مسلم (۶۶۰).

^۴ ضعیف. چنانکه هیشمی (۹/۴۰۵) می‌گوید.

و طبرانی از تلب رضی الله عنه روایت نموده، که وی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «وقتی اجازه داده شود - یا حتی برایت اجازه داده شود -»،^۱ می گوید: بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر که خدا خواست درنگ نمود، سپس او را خواست و دستش را بر رویش کشید و گفت: «بار خدایا، برای تلب ببخش و رحمش نما»، سه بار.^۲ هیشمی (۹/۴۰۲) می گوید: از ملقام بن تلب دو تن روایت نموده‌اند، و بقیه رجال آن ثقة‌اند. و ابن سعد هم (۷/۴۲) این را روایت نموده است، در روایت وی آمده: می گوید: گفتم: ای رسول خدا، برایم مغفرت بخواه، به من گفت: «وقتی اجازه داده شود»، و مثل آن را ذکر نموده.

و ابن سعد و طبرانی از ابو موسی رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: (اللهم اجعل عبيدا ابا عامر فوق اكثر الناس يوم القيامة)، ترجمه: «بار خدایا، عبيد ابو عامر را روز قیامت بلندتر از اکثر مردم بگردان». این چنین در المنتخب (۵/۲۳۹) آمده است.

و ابونعیم از احسان بن شداد رضی الله عنه روایت نموده که: مادرش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، من نزدت آمده‌ام تا برای این فرزندم دعا کنی، و او را بزرگ و نیک بگردانی،^۴ آن گاه از باقیمانده وضویش وضو نمود و رویش را مسح کرد،^۵ و گفت: (اللهم بارک لها فيه، واجعله کبیرا طيبا)، ترجمه: «بار خدایا، در وی برایش برکت بده، و او را بزرگ و نیکو بگردان». این چنین در المنتخب (۵/۱۶۷) آمده است.

دعایش برای ضعیفان اصحابش

بزار از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از این که سلام داد سرش را در حالی بلند نمود که ربروی قبله بود و گفت: «بار خدایا، سلمه بن هشام، عیاش بن ابی ربیع، ولید بن ولید و ضعیفان مسلمانان، آنانی را که نه حيله‌ای در توان دارند و نه راهی می‌یابند، نجات بخش». ^۷ هیشمی (۱۰/۱۵۲) می گوید: در این عل بن زید آمده و درباره‌اش اختلاف است، ولی بقیه رجال آن ثقة‌اند، و در صحیح آمده، که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن قنوت خواند. ابن سعد (۴/۱۳۰) این را از ابوهریره به مثل آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: (اللهم انج)، ترجمه: «بار خدایا، نجات بده». و در روایت دیگری نزد وی از او روایت است که گفت: هنگامی که نبی صلی الله علیه و آله سرش را از رکعت نماز فجر بلند نمود گفت: «بار خدایا، ولید بن ولید سلمه بن هشام عیاش بن ربیع و مستضعفان مکه را

^۱ یعنی: تا اینکه خداوند برایم در مورد دعاء درباره تو اجازه بدهد، و این تلب در وفد بنی تمیم بود، آنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را از عقب حجره‌ها صدا نمودند.

^۲ ضعیف. طبرانی (۶۳/۲) نگا: المجمع (۴۰۲/۹).

^۳ صحیح. احمد (۴۱۲/۴) ابن سعد (۸۵/۱/۴).

^۴ و در الاصابه آمده: تا برایش دعا کنی، که خداوند در وی برکت اندازد.

^۵ و در الاصابه آمده: آن گاه وضو نمود، و از وضویش اضافه ماند و رویش را با آن مسح نمود.

^۶ ضعیف. طبرانی (۴۳/۴) هیشمی می گوید: در سند آن کسانی هستند که نشناختم. المجمع (۴۱۳/۹).

^۷ ضعیف. احمد (۴۰۷/۲) در سند آن علی بن زید ضعیف است. نگا: المجمع (۱۵۲/۱۰).

نجات ببخش، بار خدایا فشارت را بر مضر سخت تر کن، بار خدایا، سال‌های شان را چون قحط سالی‌های یوسف بگردان.^۱

دعاهایش رضی الله عنه بعد از نمازها

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله: بار خدایا: مرا به ذکر، شکر و حسن عبادت کمک فرما

ابوداود، نسائی - لفظ از وی است - ، ابن خزیمه، ابن حبان هر دو در صحیح خود و حاکم - که آن را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته - از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی دستش را گرفت، بعد از آن گفت: «ای معاذ، به خدا سوگند، من دوست دارم»، معاذ به او گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، من هم به خدا سوگند، تو را دوست دارم، فرمود: «ای معاذ، توصیه ات می‌کنم که گفتن این را در عقب هر نماز مگذاری: اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک، "بار خدایا، مرا به ذکر، شکر، و حسن عبادت کمک فرما" و معاذ به آن صنابچی را توصیه نمود، و صنابچی ابو عبدالرحمن را به آن توصیه نمود، و ابو عبدالرحمن عقبه بن مسلمه را به آن توصیه نمود.^۲ این چنین در الترغیب (۳/۱۱۴) آمده است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله: بار خدایا. تو سلام هستی. و سلامتی از توست. تو با برکت هستی. ای صاحب

بزرگی و عزت

طبرانی از عون بن عبدالله بن عتبه روایت نموده، که گفت: مردی در پهلوی عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه نماز گزارد، و از عبدالله شنید که بعد از سلام دادنش چنین می‌گوید: (اللهم انت السلام، و منک السلام، تبارکت یا ذالجلال والاکرام)^۳، بعد از آن در پهلوی عبدالله بن عمر رضی الله عنه نماز خواند، و از وی نیز شنید که باد از سلام دادنش آن را می‌گوید، آن مرد خندید، ابن عمر به او گفت: چه تو را خندانند؟ گفت: من در پهلوی عبدالله بن عمرو نماز گزاردم، و از وی شنیدم که مثل این را می‌گوید، ابن عمر پاسخ خدا: رسول خدا صلی الله علیه و آله این را می‌گفت.^۴ همیشه (۱۰/۱۰۲) می‌گوید: رجال رجال صحیح اند. و ابن ابی شیبه از صله بن زفر روایت نموده، که گفت: از ابن عمر شنیدم که در عقب نماز می‌گوید... و حدیث را به مثل آن ذکر نموده، مگر این که وی مرفوع را از عبدالله بن عمرو نقل نموده است، چنانکه در الكنز (۱/۲۹۵) آمده است. و ابوداود (۲/۳۵۹) از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده که: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله سلام می‌داد، می‌گفت... و آن را متذکر شده.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله: اللهم اذهب عنی الهم و الحزن

^۱ بخاری (۶۲۰۰) مسلم در کتاب المساجد (۲۹۵).

^۲ صحیح. ابوداود (۱۵۲۲) حاکم (۲۷۳/۱) (۲۳/۳) ابن خزیمه (۷۵۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۳ ترجمه‌اش همان است که در عنوان ذکر شد.

^۴ صحیح. طبرانی (۳۳۹/۱۲) نگا: المجمع (۱۰/۱۰۲).

طبرانی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی نماز می‌گزارد و از نمازش فارغ می‌گردید، با دست راستش بر سرش مسح می‌نمود و می‌گفت: (بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ، اَللّٰهُمَّ اذْهَبْ عَنِّي الْهَمَّ وَالْحَزْنَ)، ترجمه: «به نام خداوندی که معبودی جز وی نیست، خدایی که بی اندازه مهربان و نهایت با رحم است، بار خدایا، غم و رنجم را از من دور ساز»^۱ و در روایتی آمده: پیشانیش را با دست راستش مسح می‌نمود و می‌گفت: (اللّٰهُمَّ اذْهَبْ عَنِّي الْغَمَّ وَالْحَزْنَ)، ترجمه: «بار خدایا، غم و رنج را از من دور ساز». هیشمی (۱۰/۱۱۰) می‌گوید: طبرانی این را در الأوسط و بزار به مثل آن به اسنادهایی روایت نموده‌اند، و در آن زیدالعمی آمده، وی را بیشتر از یک تن ثقة دانسته، و جمهور ضعیفش دانسته اند، و بقیه رجال یکی از اسنادهای طبرانی ثقة‌اند و درباره بعضی شان اختلاف است.

قول ابویوب و ابن عمر درباره دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در عقب نماز

طبرانی از ابویوب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: همیشه وقتی عقب نبی صلی الله علیه و آله نماز خواندم، از او هنگامی منصرف می‌شد شنیدم که می‌گفت: (اللّٰهُمَّ اغْفِرْ خَطَايَايَ وَ ذُنُوبِي كُلَّهَا، اَللّٰهُمَّ وَ اَنْعَشْنِي وَ اجْبِرْنِي وَ اِهْدِنِي لَصَالِحِ الْاَعْمَالِ وَ الْاِخْلَاقِ، لَا يَهْدِي لَصَالِحِهَا، وَ لَا يَصْرِفْ سِيئَهَا اِلَّا اَنْتَ)، ترجمه: «بار خدایا، همه خطاها و گناهانم را ببخش، بار خدایا، مرا سر فراز گردان، و کمبدهایم را جبران نما، و به سوی اعمال و اخلاق صالح هدایت کن، چون به جز تو به سوی اعمال صالح کسی هدایت نمی‌کند و هم چنان بد آن را جز تو منصرف نمی‌سازد». هیشمی (۱۰/۱۱۱) می‌گوید: طبرانی این را در الصغیر و الأوسط روایت نموده، و اسناد آن جید است. و طبرانی از ابن عمر روایت نموده، که گفت: همیشه وقتی که عقب نبی صلی الله علیه و آله نماز خواندم، از وی هنگامی منصرف می‌شد شنیدم که می‌گوید: (اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَ عَمْدِي، اَللّٰهُمَّ اِهْدِنِي لَصَالِحِ الْاَعْمَالِ وَ الْاِخْلَاقِ، اِنَّهُ لَا يَهْدِي لَصَالِحِهَا وَ لَا يَصْرِفْ سِيئَهَا اِلَّا اَنْتَ). هیشمی (۱۰/۱۷۳) می‌گوید: رجال آن ثقة دانسته شده‌اند.

حدیث ام سلمه و عایشه درباره دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در عقب نماز

طبرانی در الصغیر از ام سلمه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز فجر می‌گفت: (اللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ رِزْقًا طَيِّبًا، وَ عِلْمًا نَافِعًا، وَ عَمَلًا مُّقْبَلًا)، ترجمه: «بار خدایا، من از تو رزق پاک و نیکو، علم نافع و عمل قبول شده می‌خواهم»^۲. هیشمی (۱۰/۱۱۱) می‌گوید: رجال آن ثقة‌اند. و طبرانی از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در عقب هر نماز می‌گفت: (اللّٰهُمَّ رَبَّ جَبْرِيْلَ وَ مِيكَائِيْلَ وَ اسْرَافِيْلَ اَعْزِنِيْ مِنْ حَرِّ النَّارِ وَ عَذَابِ الْقَبْرِ)، ترجمه: «بار خدایا، پروردگار جبریل، میکائیل و اسرافیل، مرا از گرمای آتش و عذاب قبر پناه بده»^۳. هیشمی (۱۰/۱۱۰) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط از شیخش علی بن سعید الرازی روایت نموده، و

^۱ ضعیف. طبرانی و ابونعیم (۲/ ۳۰۱) در سند آن زید العمی ضعیف است و نگا: المجمع (۱۰/ ۱۱۰).

^۲ صحیح. طبرانی (۲۳/ ۳۰۵) نگا: المجمع (۱۰/ ۱۱۱).

^۳ صحیح. احمد (۶/ ۶۱) نگا: المجمع (۱۰/ ۱۱۰).

در آن کلامی هست که ضرری نمی‌رساند، و بقیه رجال آن ثقه‌اند، نسائی این را به غیر قولش، «در عقب هر نماز»، روایت نموده است.

قول ابوبکره. معاویه و ابوموسی درباره دعای پیامبر ﷺ در عقب نماز

ابن ابی شیبیه از ابوبکره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نبی خدا صلی الله علیه و آله در عقب نماز دعا نموده می‌گفت: (اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر و عذاب القبر)، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از کفر، فقر و عذاب قبر پناه می‌برم».^۱ این چنین در الکنز (۱/۲۹۶) آمده است. و نسائی از معاویه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، وقتی از نماز منصرف می‌شد می‌گفت: (اللهم لا مانع لما اعطیت، و لا معطى لما منعت، و لا ینفع ذا الجد منك الجد)، ترجمه: «بار خدایا، هیچ بازدارنده برای آنچه تو داده‌ای نیست، و هیچ دهنده‌ای از آنچه تو بازداشته‌ای نیست، و هیچ صاحب عظمت را در گرفت تو عظمتش نفع نمی‌رساند»^۲، این چنین در الکنز (۱/۲۹۶) آمده است. و ابن ابی شیبیه از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای نبی صلی الله علیه و آله آب وضو آوردم، و او وضو نمود و نماز گزارد، بعد از آن گفت: (اللهم اغفر لی ذنبی، و وسع لی فی داری، و بارک لی فی رزقی)، ترجمه: «بار خدایا، گناهم را برایم ببخش، منزلم را برایم وسیع ساز و در رزقم برایم برکت ده».^۳ این چنین در الکنز (۱/۳۰۶) آمده است.

قول زید بن ارقم و علی درباره دعای پیامبر ﷺ در عقب نماز

ابوداود (۲/۳۵۸) از زیدبن ارقم رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در عقب نمازش می‌گفت: (اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید انک انت الرب وحدک لا شریک لک، اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید ان محمد ا عبدک و رسولک، اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید ان العباد کلهم اخوة، اللهم ربنا و رب کل شیء اجعلنی مخلصا لک و اهلی فی کل ساعة فی الدنیا و الاخرة، یا ذا الجلال و الاکرام، اسمع و استجب، الله اکبر الاکبر، اللهم نور السماوات و الارض، الله اکبر الاکبر، حسبی الله و نعم الوکیل، الله اکبر الاکبر)،

ترجمه: «بار خدایا، پروردگار ما و پروردگار همه چیز، من گواه هستم که تو به تنهاییت پروردگاری، و شریکی برایت نیست، بار خدایا، پروردگار ما و پروردگار همه چیز، من گواه هستم که محمد بنده و فرستاده توست بار خدایا پروردگار ما پروردگار همه چیز من گواه هستم که بندگان همه برادرانند، بار خدایا، پروردگار ما، و پروردگار همه چیز، مرا و خانواده‌ام را در هر ساعت، در دنیا و آخرت برایت مخلص بگردان، ای صاحب عظمت و عزت، بشنو و پاسخ بده، خدا بزرگ و بزرگتر است، بار خدایا، ای نور آسمان‌ها و زمین، خدا بزرگ و بزرگتر است، خدا برایم کافی است و نیک نگهبان است، خدا بزرگ و بزرگتر است».^۴ نزد وی هم چنان از علی رضی الله عنه روایت

^۱ صحیح احمد (۵/۳۶).

^۲ صحیح مسلم (۵۹۳) نسائی (۳/۷۰).

^۳ ضعیف ابن ابی شیبیه (۱۰/۲۸۱) احمد (۴/۶۳، ۵/۳۶۷) طبرانی در الصغیر (۲/۹۱) نگا: المجمع (۱۰/۱۰).

^۴ ضعیف ابوداود (۱۵۰۸) البانی آن را ضعیف دانسته است.

است که گفت: نبی خدا ﷺ وقتی از نماز سلام می‌داد می‌گفت: (اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت، و ما اسررت و ما اعلنت، و ما اسرفت، و ما انت اعلم به منی، انت المقدم و الموخر لاله الا انت)، ترجمه: «بار خدایا، برایم آنچه را در گذشته نموده‌ام و آنچه را در ما بعد نموده‌ام، و آنچه را پنهانی نموده‌ام و آنچه را علنی نموده‌ام، و آنچه را اسراف نموده‌ام و آنچه را تو به آن از من عالم‌تری ببخشای، تو پیش‌کننده و عقب‌کننده هستی و معبودی جز تو نیست».^۱

دعاهای پیامبر ﷺ در صبح و شام

قول پیامبر ﷺ: اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و من فتنه القبر

احمد از عبدالله بن قاسم روایت نموده، که گفت: زنی از همسایگان پیامبر ﷺ برایم حدیث بیان نمود، که وی از رسول خدا ﷺ در وقت طلوع فجر می‌شنید که می‌گفت: (اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و من فتنه القبر)، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از عذاب قبر و فتنه قبر پناه می‌برم».^۲ هیشمی (۱۰/۱۱۵) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند.

قول پیامبر ﷺ: اصبحنا و اصبح الملك لله

بزار از ابوهریره رضی الله عنه و او از پیامبر ﷺ روایت نموده، که وی وقتی صبح می‌نمود می‌گفت: (اصبحنا و اصبح الملك لله و الحمد لله لا شریک له، لا اله الا هو و الیه النشور)، ترجمه: «صبح نمودیم و ملک هم برای خداوند صبح نمود، ستایش خدایی راست که شریکی ندارد، معبود بر حقی جز وی نیست، و برگشت به سوی اوست»، وقتی شب می‌نمود می‌گفت: (امسینا و امسى الملك لله و الحمد لله لا شریک له، لا اله الا هو و الیه المصیر). ترجمه: «شب نمودیم و ملک برای خدا شب کرد، ستایش خدایی راست که شریکی ندارد، معبود بر حقی جز وی نیست، و بازگشت به سوی اوست».^۳ هیشمی (۱۰/۱۱۴) می‌گوید: اسناد آن جید است. و نزد مسلم و ترمذی و ابوداود، چنانکه در جمع الفوائد (۲/۲۵۸) آمده، از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول ﷺ وقتی شب می‌نمود می‌گفت: (امسینا و امسى الملك لله، و الحمد لله لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير، رب اسألک خیر ما فی هذه اللیلة و خیر ما بعدها، و اعوذ بک من شر ما فی هذه اللیلة و شر ما بعدها، رب اعوذ بک من الکسل و سوء الکبر، رب اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر)، ترجمه: «شب نمودیم، و ملک برای خداوند شب کرد، و او بر همه چیز تواناست، پروردگارا من از تو خیر آنچه را در این شب است سؤال می‌نمایم و خیر ما بعد آن را، و به تو از شر آنچه در این شب است و شر ما بعد آن پناه می‌برم، پروردگارا، به تو از کسل و بدی پیری پناه می‌برم،

^۱ مسلم (۷۷۱)

^۲ صحیح احمد (۵/ ۲۷۱) نگا: المجمع (۱۰/ ۱۱۵).

^۳ صحیح ابن السنی (۸۲) نگا: المجمع (۱۰/ ۱۱۴) وی آن را به بزار ارجاع داده و سند آن را جید (خوب) دانسته است.

پروردگارا به تو از عذاب در آتش و عذاب در قبر پناه می‌برم». و وقتی صبح می‌نمود هم چنان این را می‌گفت: (اصبحنا و اصبح الملك لله...)^۱

قول پیامبر ﷺ: اصبحنا على ملة الاسلام و على كلمة الاخلاص الى آخره

احمد و طبرانی از عبدالرحمن بن ابزی رضی اللہ عنہ روایت نموده‌اند که: رسول ﷺ وقتی صبح و شام می‌نمود می‌گفت: (اصبحنا على ملة الاسلام - او امسینا على فطرة الاسلام - و على كلمة الاخلاص و على دين نبينا محمد ﷺ و على ملة ابينا ابراهيم حنيفا مسلما و ما كان من المشركين)، ترجمه: «بر ملت اسلام صبح نمودیم - یا بر فطرت اسلام شام کردیم - و بر کلمه اخلاص، و بر دین نبی مان محمد ﷺ و بر ملت پدرمان ابراهیم، که حنیف و مسلمان بود و از مشرکان نبود». ^۲ و رجال آن دو صحیح‌اند، چنان‌که هیشمی (۱۰/۱۱۶) گفته است.

قول پیامبر ﷺ: رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا

احمد از ابوسلام روایت نموده، که گفت: مردی در مسجد حمص عبور نمود، گفتند: این خدمت نبی ﷺ را نموده است، می‌گوید: من به سؤیشت برخاستم و گفتم: حدیثی برایم بیان کن که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده باشی، و دیگر مردان در میان تو و وی آن را روایت ننموده باشند، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر بنده مسلمانی که وقتی صبح و شام نماید و سه بار بگوید: "رضیت بالله ربا، و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا، به خدا به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین و به محمد به عنوان نبی راضی شدم"، بر خداوند حق می‌باشد، که وی را روز قیامت راضی بسازد». ^۳ طبرانی این را به مثل آن روایت نموده، و رجال هر دوی آن‌ها ثقة‌اند، چنانکه هیشمی (۱۰/۱۱۶) گفته است. این را ابوداود و نسائی هم روایت نموده‌اند.

حدیث ابن عمر درباره دعای پیامبر ﷺ در صبح و شام

ابن ابی شیبہ از عبداللہ بن عمر (رضی اللہ عنہما) روایت نموده، که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که در دعایش هنگامی که شام و صبح می‌نمود، می‌گفت، و آن را تا ترک گفتن دنیا - یا تا وقت مردن - ترک نمود: اللهم انی اسالك العافية فی الدنيا و الآخرة، اللهم انی اسالك العفو و العافية فی دینی و دنیای و اهلی و مالی، اللهم استر عوراتی و امن روعاتی، اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی، و اعوذ بعظمتک آن اغتال من تحتی، ترجمه: «بار خدایا، من از تو در دنیا و آخرت عافیت می‌خواهم، بار خدایا، من از تو عفو و عافیت را در دین و دنیایم و خانواده و مالم سؤال می‌نمایم، بار خدایا، عورت‌هایم را بپوشان و ترس‌هایم را به امن و آرامش مبدل گردان، بار خدایا مرا از پیش رویم، از عقبم، از راستم، از چپم و از بالایم حفاظت نما، و به عظمتت پناه می‌برم که

^۱ مسلم (۲۷۳۳) نسائی در عمل الیوم و اللیلة (۲۳) ابن السنی (۳۶).

^۲ صحیح احمد (۳/۴۰۶، ۴۰۷) نگا: المجمع (۱۰/۱۱۶).

^۳ صحیح ترمذی (۳۳۸۹) ابوداود (۵۰۷۲) احمد (۵/۴) ابن ماجه (۳۸۷۰).

از زیر پایم هلاک کرده شوم»، جبیر بن سلیمان می‌گوید: هدف از (اغتيال من تحتی)، «از زیر پایم هلاک کرده شوم»، خسف یا در زمین فرو رفتن است، و نمی‌دانیم این تفسیر، قول پیامبر ﷺ است یا قول جبیر^۱، این چنین در الکنز (۱/۲۹۴) آمده است.

آنچه پیامبر ﷺ به ابوبکر هدایت داد تا در صبح و شام بگوید

احمد، ابن منیع، ابویعلی و ابن السنی در عمل الیوم واللیلہ از ابوبکر ﷺ روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ دستور داد، که وقتی صبح نمودم و بیگانه نمودم و وقتی در جایم از طرف شب قرار گرفتم بگویم: (اللهم فاطر السموات والارض، عالم الغیب و الشهادة، انت رب کل شیء و ملیکة، اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شریک لك و ان محمدا عبدك و رسولك، و اعوذ بك من شر نفسی و شر الشیطان و شرکة و ان اقترف علی نفسی سوءا و اجره الی مسلم)، ترجمه: «بار خدایا، آفریننده آسمان‌ها و زمین عالم غیب و حاضر، تو پروردگار همه چیز و پادشاه آنها هستی، شهادت می‌دهم که معبود بر حقی جز تو که واحد و لاشریک هستی نیست، و محمد بنده و رسولت است، به تو از شر نفسم و شر شیطان و شرک وی و اینکه خودم مرتکب گناهی شوم، یا مسلمانی را مرتکب آن سازم پناه می‌برم».^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۹۴) آمده است. و ابوداود و ترمذی به فرق اندکی در الفاظ این را به نقل از ابوهریره ﷺ روایت نموده‌اند.

دعای پیامبر ﷺ برای مردی که در قبال خودش و مال و خانواده‌اش می‌ترسید

ابن عساکر از ابن مسعود ﷺ روایت نموده، که گفت: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، به خدا سوگند، من در مورد نفس خودم، پسرم، خانواده‌ام و مالم می‌ترسم، رسول خدا ﷺ به او گفت: «هر وقت که صبح نمودی و شب کردی بگو: بسم اله علی دینی و نفسی و ولدی و اهلی و مالی، به نام خدا، بر دینم، نفسم، پسرم، خانواده‌ام و مالم [کمک می‌طلبم]»، آن مرد آن را گفت، و باز نزد پیامبر ﷺ آمد، پیامبر ﷺ به او گفت: «در آنچه می‌یافتی چه کردی؟» گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث نموده، آنچه را احساس می‌کردم از بین رفت. این چنین در الکنز (۱/۲۹۴) آمده است.

دعاهای پیامبر ﷺ در وقت خواب و بیداری

قول پیامبر ﷺ: الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا

مسلم، ترمذی و ابوداود از انس ﷺ روایت نموده‌اند که: وقتی پیامبر ﷺ به بسترش جای می‌گرفت می‌گفت: (الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا، کفانا و آوانا، فکم ممن لا کافی له و لا مؤوی)

^۱ صحیح. ابوداود (۵۰۷۴) احمد (۲۵/۲) حاکم (۵۱۷/۱) ابن ماجه (۳۸۷۱) آلبنی آن را صحیح دانسته است.
^۲ صحیح. احمد (۹/۱) ابوداود (۵۰۶۷) ترمذی (۳۴۵۲) آلبنی آن را صحیح دانسته است.

ترجمه: ستایش خدای راست که ما را طعام داد، آب نوشانید کفایت مان را نمود و جای مان داد چه بسا کسانی اند که نه کفایت کننده ای دارند و نه جای دهنده ای^۱ و نزد ابو داود از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت است که نبی ﷺ وقتی در جای خودش قرار می گرفت می گفت:

(الحمد لله الذي كفاني و آواني، و اطعمني و سقاني، و الحمد لله الذي من علي فافضل، و اعطاني فاجزل، الحمد لله على كل حال، اللهم رب كل شيء و مليكه، اعوذ بالله من النار)، ترجمه: «ستایش خدایی راست، که کفایت نمود و جایم داد، و طعام داد و برایم نوشانید، و ستایش خدایی راست، که بر من احسان نمود و به بهترین وجه احسان نمود، و برایم داد و خوب فراوان داد، ستایش خدا راست در هر حال، بار خدایا، پروردگار همه چیز و پادشاهش، از آتش به خدا پناه می برم».^۲ این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۵۹) آمده است.

قول پیامبر ﷺ: اللهم قني عذابك يوم تبعث عبادك

ترمذی از حدیثه رضی الله عنها روایت نموده که: نبی خدا ﷺ وقتی می خواست بخوابد، دستش را زیر سرش می گذاشت و بعد از آن می گفت (اللهم قني عذابك يوم تجمع - او تبعث - عبادك)، ترجمه: «بار خدایا، مرا از عذابت روزی که بندگانت را جمع می نمایی - یا بر می انگیزی - نگه دار و نجات بخش».^۳ این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۰) آمده است. و بزار این را از انس رضی الله عنه به مثل آن روایت کرده و به این لفظ جزم نموده: «روزی که بر می انگیزی» و اسناد آن حسن است، چنانکه هیثمی (۱۰/۱۲۳) گفته. و این را ابن ابی شیبیه و ابن جریر - و آن را صحیح دانسته - به هر دو لفظ روایت نموده اند، چنانکه در الکنز (۸/۶۷) آمده است.

قول پیامبر ﷺ: بسم الله وضعت جنبی لله

ابوداود از ابوازهر انماری رضی الله عنه روایت نموده که: نبی خدا ﷺ وقتی در شب به بستر خوابش می رفت می گفت: (بسم الله، وضعت جنبی لله، اللهم اغفر لي ذنبي، و احسا شيطاني، وفك رهاني، واجعلني في الندي الاعلى)، ترجمه: «به نام خدا، پهلویم را برای خداوند گذاشتم، بار خدایا، گناهم را ببخش، شیطانم را بران، گروه دگانم را آزاد ساز و مرا با ملا اعلی بگردان».^۴ این چنین در المجمع (۲/۲۶۰) آمده است.

قول پیامبر ﷺ: اللهم اني اعوذ بوجهك الكريم

ابوداود از علی رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر ﷺ وقت خوابش می گفت: (اللهم اني اعوذ بوجهك الكريم، بكلماتك التامات، من شر كل دابة انت آخذ بناصيتها. اللهم انت تكشف المغرم والمأثم. اللهم لا يهزم جندك، و لا يخلف وعدهك، و لا

^۱ مسلم (۳۳۹۳) ابوداود (۵۰۳۵) ترمذی (۳۴۵۶) احمد (۱۵۳/۳).

^۲ صحیح. ابوداود (۵۰۵۸) نسائی در الکبری (۴۰۲/۴).

^۳ صحیح. ترمذی (۳۳۹۸) ألبانی آن را صحیح دانسته است. ابوداود (۵۰۴۵) ابن ماجه (۳۸۷۷) احمد (۲۸۸/۴).

^۴ صحیح. ابوداود (۵۰۵۴) حاکم (۵۴۰/۱) ألبانی آن را صحیح دانسته است.

ینفع ذا الجد منك الجد، سبحانه اللهم و حمدك)، ترجمه: «بار خدایا، من به وجه کریمت و به کلمه‌های تامت، از شر هر جنده‌ای که پیشانیش در دست توست به تو پناه می‌برم. بار خدایا، تو تاوان و گناه را برطرف می‌سازی. بار خدایا، سپاهت شکست نمی‌خورد، و عدهات خلاف نمی‌شود، و برای غنیمی غنایش در پیشگاه تو نفع نمی‌رساند، نسبت پاکی است تو را خدایا، و ستایش هم از آن توست»^۱ و در اذکار نووی آمده، که این را نسائی نیز روایت نموده است، و در الکنز (۸/۶۷) این را نیز به نسائی و ابن جریر و ابن ابی الدنیا به مانند آن نسبت داده است.

قول پیامبر ﷺ: اللهم فاطر السموات والارض

احمد از عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ وقتی می‌خواست بخوابد می‌گفت: (اللهم فاطر السموات والارض، عالم الغیب والشهادة، رب كل شيء، اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك و ان محمدا عبدك و رسولك و الملائكة يشهدون. اللهم اني اعوذ بك من الشيطان و شرکه، او ان اقترب علي نفسي سوءا او اجره الي مسلم)، ترجمه: «بار خدایا، آفریننده آسمان‌ها و زمین، عالم غیب و حاضر، پروردگار همه چیز و خدای همه چیز، شهادت می‌دهم که خدایی جز تو که واحد و لا شریک هستی نیست، و محمد بنده و رسولت است، و ملائک هم شهادت می‌دهند. بار خدایا، من به تو از شیطان و شرکش پناه می‌برم، و از این پناه می‌برم که برای خودم گناهی کسب کنم یا آن را برای مسلمانی برسانم»^۲.

ابو عبدالرحمن می‌گوید: رسول خدا ﷺ این را به عبدالله بن عمرو می‌آموخت، و وقتی می‌خواست بخوابد این را می‌گفت، اسناد آن حسن است، چنانکه هیثمی (۱۰/۱۲۲) گفته، و در روایت دیگری نزد وی به اسناد حسن آمده: (و اعوذ بك ان اقترب) در بدل (وان اقترب)، طبرانی این را به مثل آن روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: (علی نفسي اثما)، و در روایتی از عبدالله بن عمرو آمده، که وی به عبدالله بن یزید گفت: آیا کلماتی را به تو نیاموزم، که رسول خدا ﷺ آن‌ها را به ابوبکر وقتی می‌خواست بخوابد، می‌آموخت... و مثل آن را متذکر شده. هیثمی (۱۰/۱۲۳) می‌گوید: این را طبرانی به دو اسناد روایت نموده، و رجال روایت اول رجال صحیح اند، غیر حیی بن عبدالله المعافری، که گروهی ثقه‌اش دانسته، و غیر آنان ضعیفش دانسته‌اند. و حدیث ابوبکر در این مورد گذشت. و احمد به اسناد حسن از عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) روایت نموده که: رسول ﷺ وقتی برای خواب پهلوی می‌زد می‌گفت: (باسمک ربی فاغفر لی ذنبی)، ترجمه: «به نامت پروردگارم، گناهم را برایم ببخش»^۳. این چنین در المجمع - (۱۰/۱۲۳) آمده است.

قول علی ؓ درباره دعای پیامبر ﷺ هنگام خواب

^۱ ضعیف. ابوداود (۵۰۵۲) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

^۲ صحیح. احمد (۱۷۱/۲، ۱۹۶) هیثمی آن را حسن دانسته است.

^۳ حسن. احمد (۱۷۴/۲) هیثمی آن را حسن دانسته است.

طبرانی در الأوسط از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شبی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابدیم، از وی وقتی از نمازش فارغ می‌شدو جای خوابش را می‌گرفت می‌شنیدم که می‌گفت: (اللهم اعوذ بمعافاتك من عقوبتك، و اعوذ برضاك من سخطك، و اعوذ بك منك. اللهم لا استعطيح ثناء عليك و لو حرصت، ولكن انت كما اثيت على نفسك)، ترجمه: «بار خدایا، به عافیت از عقوبت پناه می‌برم، و به رضایت از قهرت پناه می‌برم، و به تو از تو پناه می‌برم. بار خدایا، من توانایی ستایش و ثنایت را اگرچه تلاش نمایم ندارم، ولی تو چنانی که بر نفس خود ثنا گفته‌ای». ^۱ هیثمی (۱۰/۱۲۴) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، غیر ابراهیم بن عبداللّه بن عبدالقاری، و ابن حبان وی را ثقه دانسته است. و این را هم چنان نسائی و یوسف القاضی در سننش از علی به مثل آن، چنانکه در الکنز (۱/۳۰۴) آمده، روایت نموده‌اند.

قول براء درباره دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در وقت خواب

ابن جریر - و آن را صحیح دانسته - و ابن ابی شیبه از براء رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی به بستر خوابش می‌رفت می‌گفت: (اللهم اليك اسلمت نفسي، و وجهت وجهي، و اليك فوضت امري، و اليك الجأت ظهري، رغبة و رهبة اليك، لا ملجأ و لا منجأ منك الا اليك، آمنت بكتابك الذي انزلت و نبيك الذي ارسلت)، ترجمه: «بار خدایا، نفسم را به تو تسلیم نمودم، و رویم را متوجه تو ساختم، و امرم را به تو سپردم، و پشتم را به سوی تو جای دادم، این همه به خاطر ترس و رغبت به سوی تو بوده است، پناهگاه نجاتی از تو جز به سوی تو نیست، به کتابت که نازل نموده‌ای و نبی‌ات که ارسال کرده‌ای ایمان آوردم». ^۲ این چنین در الکنز (۸/۶۷) آمده است.

قول حذیفه در این باره

بخاری، ابوداود و ترمذی از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول صلی الله علیه و آله وقتی بر بسترش می‌گرفت می‌گفت: (باسمک اللهم احیا و اموت)، ترجمه: «به نامت بار خدایا زنده می‌شوم و می‌میرم»، و وقتی صبح می‌نمود می‌گفت: (الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا و اليه النشور)، ترجمه: «ستایش خداوندی راست، که ما را بعد از اینکه کشت زنده نمود، و بازگشت به سوی اوست». ^۳ این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۵۹) آمده است. و ابن جریر که این را صحیح دانسته از ابوذر به مثل آن روایت نموده، مگر این که وی گفته: (اللهم باسمک نموت و نحیا) ^۴، ترجمه: «بار خدایا، به نام تو می‌میریم و زنده می‌شویم»، چنانکه در الکنز (۸/۶۷) آمده است.

قول عایشه (رضی الله عنها) در این مورد

^۱ ضعیف. طبرانی در الأوسط (۲۸۳۸) نگا: المجمع (۱۰/۱۲۴).
^۲ بخاری (۱۱/۱۱۵ فتح الباری) مسلم در کتاب الذکر (۵۷) احمد (۴/۲۸۵).
^۳ بخاری (۷۳۹۴).
^۴ بخاری (۳۷۹۵).

ابوداود از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده که: وقتی نبی خدا ﷺ از طرف شب از خواب بر می‌خواست می‌گفت: (لا اله الا انت، سبحانک اللهم و بحمدک، استغفرک لذنبی و اسألك رحمتک، اللهم زدنی علما، و لا ترغ قلبی بعد اذهبتنی، و هب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب)، ترجمه: «معبود بر حقی جز تو نیست، نسبت پاکی است تو را خداوندا و ستایش هم از آن توست، از تو برای گناهم مغفرت می‌طلبم، و رحمت را سؤال می‌کنم، بار خدایا علمم را بیفزای، و قلبم را بعد از اینکه هدایتیم نمودی، بپراه و کج مکن، و از سوی خودت برایم رحمت بخش، چون تو بخشنده هستی».^۱ این چنین در الجمع (۲/۲۶۰) آمده است.

دعاهایش ﷺ در مجالس. وقت داخل شدن مسجد. خانه و بیرون شدن از آن ها **دعای پیامبر ﷺ وقتی از مجلس بر می‌خواست**

ترمذی از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: به ندرت رسول خدا ﷺ از مجلس قبل از دعا نمودن به این دعاها برای یارانش بر می‌خواست:

(اللهم اقسم لنا من خشيتك ما تحول به بيننا و بين معصيتك، و من طاعتك ما تبلغنا به جنتك، و من اليقين ما تهون به علينا مصيبات الدنيا، متعنا باسماعنا و ابصارنا و قوتنا ما احببنا، واجعله الوارث منا، و اجعل ثارنا على من ظلمنا، و انصرنا على من عادانا، و لا تجعل مصيبتنا في ديننا، و لا تجعل الدنيا اكرهنا و لا مبلغ علمنا، و لا تسلط علينا من لا يرحمنا)،

ترجمه: «بار خدایا، برای ما از ترس و خوف از خودت آنقدر تقسیم نما، که در میان ما و معصیت و نافرمانیت حایل واقع گردد، و از طاعتت آنقدر برای مان نصیب فرما که ما را به آن به جنتت برسانی، و از یقین آنقدر عطاء نما، که به سبب آن مصیبت‌های دنیا را برای ما آسان گردانی، و تا وقتی که ما زنده نگه می‌داری، از گوش‌های مان، چشم‌های مان و قوت مان برای مان لذت و بهره نصیب گردان، و آن را تا آخر زندگی برای مان محفوظ دار، انتقام مان را بر کسی بگردان که بر ما ظلم نموده است، بر کسی نصرت مان بده که با ما دشمنی نموده، مصیبت مان را در دین مان مگردان، دنیا را بزرگترین مقصودمان مگردان، و نه آخرین جای رسیدن علم مان، و بر ما کسی را مسلط مگردان که رحم مان نمی‌نماید».^۲ این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۱) آمده است. و در بخش کفاره مجلس بعضی آنچه به این باب تعلق می‌گیرد گذشت.

دعای پیامبر ﷺ در وقت داخل شدنش به خانه و مسجد و بیرون شدن از آن ها

ابوداود، ترمذی و نسائی از ام سلمه (رضی الله عنها) روایت نموده‌اند که: نبی خدا ﷺ وقتی از خانه‌اش بیرون می‌شد می‌گفت: (بسم الله، توکلت علی الله، اللهم انا نعوذ بک آن نزل او نضل، او نَظلم او نُظلم، او نجهل او یجهل علینا)، ترجمه: «به نام خدا، بر خداوند توکل نمودم، بار خدایا، ما از اینکه لغزش نماییم یا گمراه شویم، یا ظلم روا

^۱ ضعیف. ابوداود (۵۰۶۱) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

^۲ حسن. ترمذی (۳۵۰۲) حاکم (۲/۱، ۲/۵۲۸ / ۱۴۲) آلبانی آن را حسن دانسته و همچنین ترمذی.

داریم یا بر ما ظلم شود، یا جهل پیشه نماییم یا بر ما جهل صورت بگیرد، به تو پناه می‌بریم»^۱. این چنین در الجمع (۲/۲۶۱) آمده است.

و ابوداود از ابن عمرو بن عاص (رضی الله عنهما) از پیامبر ﷺ روایت نموده که: وی وقتی داخل مسجد می‌شد می‌گفت: «اعوذ بالله العظیم، و بوجهه الکریم، و سلطانه القدیم، من الشیطان الرجیم، به خداوند بزرگ و به وجه کریمش و پادشاهی قدیمش از شیطان رانده شده پناه می‌برم» و گفت: وقتی این را بگویند، شیطان می‌گوید: سایر روز از من حفاظت شد»^۲.

و ترمذی از فاطمه دختر حسین از جدش فاطمه کبری (رضی الله عنهم) روایت نموده، که گفت: پیامبر ﷺ وقتی داخل مسجد می‌گردید، بر محمد ﷺ درود و سلام می‌فرستاد، و می‌گفت: (رب اغفر لی ذنوبی، وافتح لی ابواب رحمتک)، ترجمه: «پروردگارا، گناهانم را برایم بیامرز، و دروازه‌های رحمتت را برایم بگشای»، و وقتی بیرون می‌شد بر محمد ﷺ درود و سلام می‌فرستاد و می‌گفت: (رب اغفر لی ذنوبی، وافتح لی ابواب فضلک)، ترجمه: «پروردگارا، گناهانم را ببخش و دروازه‌های فضلت را برایم بگشای»^۳. این را احمد و ابن ماجه، چنانکه در مشکوٰه (ص ۶۲) آمده، روایت کرده‌اند، و در روایت آن دو آمده: گفت: وقتی داخل مسجد می‌شد و بیرون می‌شد چنین می‌گفت: (بسم الله والاسلام علی رسول الله)، ترجمه: «به نام خدا، و سلام بر رسول خدا»، در بدل: بر محمد ﷺ درود و سلام می‌فرستاد. و ترمذی می‌گوید: اسناد آن متصل نیست، و فاطمه دختر حسین فاطمه کبری را درک نکرده است.

دعاهای پیامبر ﷺ در سفر

حدیث علی علیه السلام درباره دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم در سفر

احد و بزار از علی علیه السلام روایت نموده‌اند که گفت: پیامبر ﷺ وقتی اراده سفری را می‌نمود می‌گفت: (اللهم بک اصول، و بک اجول، و بک اسیر)، ترجمه: «بار خدایا به یاری تو حمله می‌کنم، و به یاری تو جولان می‌کنم، و به یاری تو سیر می‌کنم»^۴. هیشمی (۱۰/۱۳۰) می‌گوید: رجال آن دو ثقة‌اند.

حدیث ابن عمر و براء درباره دعای پیامبر ﷺ در سفر

مسلم، ابوداود و ترمذی از ابن عمر علیه السلام روایت نموده‌اند که: پیامبر ﷺ وقتی به قصد سفر بر شترش سوار می‌شد، سه بار حمد، تسبیح و تکبیر خداوند را می‌گفت و بعد از آن می‌فرمود:

^۱ صحیح. ترمذی (۳۴۸۷) احمد (۳۰۶/۶) حاکم (۵۱۹/۱) نسائی (۲۶۸/۸).

^۲ صحیح. ابوداود (۴۶۶) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۳ صحیح. ترمذی (۳۱۴) ابن السنی (۸۷) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۴ صحیح. احمد (۹۰/۱) نکا: المجمع (۱۳۰/۱۰).

(سبحان الذی سخرلنا هذا و ما کنا له مقرنین، و انا الی ربنا لمنقلبون،^۱ اللهم انا نسالك فی سفرنا هذا البر والتقوی و من العمل ما ترضی، اللهم هون علينا سفرنا هذا و اطوعنا بعد الارض. اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل. اللهم انی اعوذبک من و عشاء السفر، و کآبة المنظر، و سوء المنقلب فی الاهل و المال).

ترجمه: «پاک و منزّه است، خدایی که این را برای ما مسخر ساخت، و گرنه ما توانایی ضبط و نگهداری آن را نداشتیم، و ما به سوی پروردگاران باز میگردیم، خداوندا، ما در این سفرمان از تو نیکی، تقوا و عملی را که از آن راضی می شوی طلب می کنیم، بار خدایا، این سفر ما را برای ما آسان گردان، و بعد زمین را کوتاه ساز. بار خدایا، تو رفیق در سفر و جانشین در خانواده هستی، خداوندا من از مشقت های سفر و منظر بد، و از دیدن بدی در خانواده و مال در وقت برگشتم به تو پناه می برم».

و وقتی بر می گشت این را می گفت، و بر آن می افزاید: (آیون تائبون عابدون لربنا ساجدون)، ترجمه: «ما برگردندگان، توبه کنندگان، عبادت کنندگان و برای پروردگاران سجده کنندگان هستیم».^۲ این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۱) آمده است. و نزد ابویعلی از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی برای سفری بیرون می شد می گفت:

(اللهم بلاغا یبلغ خیرا، مغفرةً منك و رضوانا، بیدک الخیر انک علی کل شیء قدير. اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهل، اللهم هون علينا السفر و اطولنا الارض. اللهم اعوذبک من و عشاء السفر و کآبة المنقلب).

ترجمه: «خداوندا، من رسیدنی می خواهم که توأم با خیر باشد، و از تو مغفرت و رضامندی طلب دارم، خیر در دست توست و تو بر هر چیز قادر و توانایی، بار خدایا، تو رفیق در سفر و جانشین در خانواده هستی، بار خدایا، سفر ما را برای ما آسان گردان و زمین را برای ما نزدیک و کوتاه ساز. خداوندا، من به تو از مشقت های سفر و بدی و رنج بازگشت پناه می برم».^۳ هیشمی (۱۰/۱۳۰) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند، غیر فطرین خلیفه، که ثقه می باشد.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام سحر در سفر و هنگام دیدن قریه ای که می خواست به آن داخل شود

مسلم و ابوداود از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در سفری می بود و سحر می نمود می گفت: (سمع سامع بحمدالله و حسن بلائه علینا، ربنا صاحبنا و افضل علینا، عائذا بالله من النار). ترجمه: «شنونده ای ستایش خداوند را و خوبی نعمتش را بر ما شنید، پروردگار ما، رفیق و همراه مان باش و بر ما فضل فرما، به خداوند از آتش پناه می جویم».^۴ این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۲) آمده است.

و طبرانی در الأوسط از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: همراه رسول خدا سفر می نمودیم، وقتی قریه ای را می دید که می خواست به آن داخل شود می گفت: (اللهم بارک لنا فیها - ثلاث مرات - اللهم ارزقنا حیاهایا، و حبنا

^۱ زخرف: ۱۳

^۲ مسلم (۱۳۴۲) ابوداود (۲۵۹۹) ترمذی (۳۴۴).

^۳ صحیح ابویعلی (۱۶۶۳) نگا: المجمع (۱۰/۱۳۰).

^۴ مسلم (۲۷۱۸).

الی اهلها، و حبب صالحی اهلها الینا). ترجمه: «خداوندا، برای ما در آن برکت نصیب فرما - سه بار - بار خدایا از قوام زندگی آن برای ما رزق بده و ما را برای اهل آن محبوب گردان و صالحین اهل آن را برای ما دوست و محبوب بگردان». ^۱ هیشمی (۱۰/۱۳۴) می گوید: اسناد آن جید است.

و طبرانی از صهیب رضی الله عنه روایت نموده، که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر قریه‌ای را که می دید و می خواست به آن داخل شود می گفت: (اللهم رب السموات السبع و ما اظللن، و رب الرياح و ما ذررن، انا نسال خیر هذه القرية، و نعوذ بك من شرها و شر اهلها و شر ما فيها). ترجمه: «بار خدایا، پروردگار آسمان‌های هفتگانه و آنچه را آنها سایه نموده‌اند، و پروردگار بادهای و آنچه را به هوا بلند نموده‌اند، ما خیر این قریه را می طلبیم، و به تو از شر آن و شر اهل آن و شر آنچه در آن است پناه می بریم». ^۲ هیشمی (۱۰/۱۳۵) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند غیر عطاء بن مروان و پدرش که هر دو ثقه‌اند. و دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفر، در بخش توجه و اهتمام به دعاها در جهاد فی سبیل الله گذشت.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام وداع و خداحافظی

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وداع: استودع الله دینک

ابوداود (۳/۲۳۲) از قزعه روایت نموده، که گفت: ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: بیا با تو چنان خداحافظی نمایم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من خداحافظی نمود، (استودع الله دینک و امانتک و خواتیم عملک). ترجمه: «دینت را، امانتت را، و خاتمه عملت را به خداوند می سپارم». ^۳ ترمذی (۲/۱۸۲) این را از سالم روایت نموده که: ابن عمر برای مردی که می خواست سفر نماید می گفت: به من نزدیک شو، که با تو چنان خداحافظی کنم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ما خداحافظی می نمود و می گفت استودع الله... و مثل آن را ذکر نموده. ترمذی می گوید: این حدیث حسن و صحیح و غریب است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مردی که خبرش داد وی سفر می کند

ترمذی (۲/۱۸۲) از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا، من سفری در پیش دارم، به من توشه بده، گفت: «خداوند به تو توشه تقوی عطا فرماید»، گفت: برایم اضافه نما، فرمود: «و گناهت را ببخشد»، گفت: برایم بیفزای، پدر و مادرم فدایت، گفت: «و خیر را هر جایی که باشی برایت آسان گرداند». ^۴ ترمذی می گوید: این حدیث حسن و غریب است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام وداع قتاده رهاوی و مرد دیگری

^۱ صحیح. طبرانی در الاوسط هیشمی سند آن را جید (خوب) دانسته است. (۱۰/۱۳۴).

^۲ حسن. ابن حبان (۳۷۰/۴) حاکم (۱/۴۴۶) نسائی در عمل الیوم والليلة (۴۴).

^۳ صحیح. ابوداود (۲۶۰۰) البانی آن را صحیح دانسته است.

^۴ حسن صحیح. ترمذی (۳۴۴۴) البانی می گوید: حسن صحیح است

طبرانی و بزار از هشام بن قتاده ورهاوی از پدرش قتاده رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: هنگامی که صلی الله علیه و آله مرا والی قومم گردانید، دستش را گرفتم و با او وداع کردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: «خداوند تقوی را توشه ات بگرداند. گناحت را ببخشد و هر جایی که روی آوری به سوی خیر رهنمونت سازد». ^۱ هیشمی (۱۰/۱۳۱) می‌گوید: رجال آن دو ثقة‌اند. و ترمذی (۲/۱۸۲) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که مردی گفت: ای رسول خدا، می‌خواهم سفر کنم، به من توصیه نما، فرمود: «تقوی و ترس خدا را در پیش گیر و بر هر بلندی الله اکبر بگو»، هنگامی که آن مرد روی گردانید، گفت: (اللهم اطوله العبد، و هون علیه السفر)، ترجمه: «بار خدایا، دوری را برایش نزدیک ساز، و سفر را برایش آسان گردان». ^۲ ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن است.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله در وقت خوردن. نوشیدن و پوشیدن لباس

بخاری، ابوداود و ترمذی از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: وقتی سفره پیامبر صلی الله علیه و آله جمع می‌شد می‌گفت: (الحمد لله كثيرا طيبا مباركا فيه غير مكفي ولا مودع ولا مستغنى عنه ربنا)، ترجمه: «ستایش زیاد، پاک و مبارک برای خداست، ستایشی که بر آن اکتفا نمی‌شود و نه آن ترک کرده می‌شود و نه از آن بی‌پروایی صورت می‌گیرد، ای پروردگار ما». ^۳

و نزد ترمذی و ابوداود از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی لباس جدیدی را بر تن می‌نمود می‌گفت: (الحمد لله الذي اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمين) ^۴

(اللهم لك الحمد انت كسوتي هذا - ويسميه باسمه اما قميصا و اما عمامة او رداء - اسالك خيره و خير ما صنع له، و اعوذ بك من شره و شر ما صنع له)، ترجمه: «بار خدایا، ستایش تو راست، تو این را به من پوشانیده‌ای - و نام آن را می‌گرفت، یا پیراهن یا دستار یا چادر - از تو خیر این و خیر آنچه را برای آن ساخته شده می‌خواهم، و به تو از شر آن و شر آنچه برای آن ساخته شده پناه می‌برم». ^۵ این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۴) آمده است.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله در وقت دیدن مهتاب. و هنگام رعد و ابر و باد

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در وقت دیدن مهتاب

ترمذی (۲/۱۸۳) از طلحه رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی مهتاب نو را می‌دید می‌گفت: (اللهم اهله علينا باليمن و الايمان و السلامة و الاسلام، ربی و ربك الله)، ترجمه: «بار خدایا، آن را بر ما با برکت، ایمان، سلامت و اسلام نو بگردان، پروردگار من و پروردگار تو خداست». ^۶ و ابن عساکر این را از ابن عمر به این لفظ روایت نموده است:

^۱ صحیح. هیشمی آن را به طبرانی و بزار ارجاع داده و گفته است: رجال آن دو ثقة هستند. (۱۰ / ۱۳۱).

^۲ حسن. ترمذی (۳۴۴۵) آلبانی آن را حسن دانسته است.

^۳ بخاری (۵۴۵۸) ابوداود (۳۸۹۴) ترمذی (۳۴۵۶) ابن ماجه (۳۲۸۴).

^۴ ابوداود (۳۸۵۰) ترمذی (۳۴۵۷) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

^۵ صحیح. ابوداود (۴۰۲۰) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۶ صحیح. ترمذی (۳۴۵۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است. احمد (۱۰ / ۲) حاکم (۴ / ۲۸۶).

(اللَّهُ اكْبَرُ، اللَّهُمَّ اهْلِهِ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالتَّوْفِيقِ لِمَا تَحِبُّ وَتَرْضَى، رَبَّنَا وَرَبِّكَ اللَّهُ)، ترجمه: «خداوند بزرگ است، بار خدایا، آن را بر ما به امن و امان و سلامتی و اسلام و توفیق به آنچه دوست می‌داری و راضی می‌شوی نو گردان، پروردگار ما و پروردگار توالله است». چنانکه در الكنز (۴/۳۲۶) آمده است. و طبرانی نیز این را از ابن عمر به مثل آن روایت نموده مگر اینکه وی این را ذکر نموده است: اللّٰهُ اكْبَرُ، (و نزد وی ایمان در بدل امان است) آمده است. هیشمی (۱۰/۱۳۹) می‌گوید: در این روایت عثمان بن ابراهیم (حاطبی) آمده، و در وی ضعف می‌باشد.

و طبرانی از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی مهتاب نو را می‌دید می‌گفت: (هلال خیر و رشد)، ترجمه: «مهتاب خیر و رهنمونی»، و بعد از آن می‌گفت: (اللهم انی اسالک من خیر هذا الشهر و خیر القدر، و اعوذبک من شره)، ترجمه: «بار خدایا، من از تو خیر این ماه و خیر قدر را سؤال می‌کنم، و از شر آن به تو پناه می‌برم»، سه بار. اسناد آن، چنانکه هیشمی (۱۰/۱۳۹) گفته، حسن است.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام رعد. ابر و باد

ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی صدای رعد و صاعقه را می‌شنید می‌گفت: (اللهم لا تقنلنا بغضبك، و لا قتلکنا بعدابک، و عافنا قبل ذلك)، ترجمه: «بار خدایا، ما را به غضبت مکش و به عذابت هلاک مگردان و قبل از آن عافیت مان بده». این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۴) آمده است. بخاری، مسلم و ترمذی از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده‌اند که: وقتی باد شدید می‌شد، نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: (اللهم انی اسالک خیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارسلت به، و اعوذبک من شرها و شرما فیها و شرما ارسلت به)، ترجمه: «بار خدایا، من از تو خیر آن را، خیر آنچه را در آن است و خیر آنچه را به آن فرستاده شده است می‌طلبم، و به تو از شر آن، شر آنچه در آن است و شر آنچه به آن فرستاده شده است پناه می‌برم»،^۳ و نزد ابوداود از وی روایت است که: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابر را در کناره آسمان می‌دید کار را ترک می‌نمود، و اگر در نماز می‌بود آن را زود ادا می‌کرد، و بعد از آن می‌گفت: (اللهم انی اعوذبک من شرها)، ترجمه: «بار خدایا من از شرش به تو پناه می‌برم». و اگر باران می‌بارید می‌گفت: (اللهم صیبا هنیئا)، ترجمه: «بار خدایا، باران گوارا». این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۵) آمده است.

ابن ابی شیبه از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی ابر سنگینی را در کناره‌ای از کناره‌های آسمان می‌دید، عملی را که در آن قرار می‌داشت ترک می‌نمود، اگرچه در نماز می‌بود، و خود را روبروی

^۱ حسن. طبرانی (۲۷۶/۴) هیشمی آن را حسن دانسته است.

^۲ ضعیف. ترمذی (۳۴۵۰) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

^۳ مسلم (۸۹۹).

^۴ صحیح. آلبانی و ابوداود (۵۰۹۹) ترمذی (۳۴۵۰) و گفته است: غریب است. همچنین احمد (۱۰/۲) حاکم (۲۸۶/۴) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز وی را تأیید کرده است. آلبانی نیز آن را صحیح دانسته است. در سند آن ابومطر مجهول است و ابن ارطاة ضعیف است.

قرار می‌داد و می‌گفت: (اللهم انا نعوذ بک من شر ما ارسل به)، ترجمه: «بار خدایا، ما از شر آنچه به آن فرستاده شده به تو پناه می‌بریم» و اگر باران می‌بارید می‌گفت: (اللهم صیبا نافعا)، ترجمه: «بار خدایا، باران نافع»، دو بار یا سه بار، و اگر خداوند آن را دور می‌ساخت و نمی‌بارید، خداوند تعالی را بر آن می‌ستود.^۱ این چنین در الکنز (۴/۲۹۰) آمده است.

و طبرانی در الکبیر والأوسط از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: وقتی که باد شدید می‌شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: (اللهم لقحا لا عقیما)، ترجمه: «بار خدایا، مثمر باشد و نه عقیم». ^۲ هیشمی (۱۰/۱۳۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، غیر مغیره بن عبدالرحمن که ثقه می‌باشد.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون در نظر داشت وقت معینی

مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: (اللهم انی اسالک الهدی و العفاف و الغنی)، ترجمه: «بار خدایا، من از تو هدایت، تقوی، عفاف و غنا می‌طلبم».^۳

و هم چنان نزد وی و بخاری از ابوموسی اشعری رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است، که وی به این دعا، دعا می‌نمود: (اللهم اغفر لی خطیعی و جهلی، و اسراف فی امری، و ما انت اعلم به منی. اللهم اغفر لی جدی و هزلی و خطیعی و عمدی، و کل ذلك عندی. اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی، انت المقدم و انت المؤخر و انت علی کل شیء قدير). ترجمه: «بار خدایا، برایم خطایم و جهلم، اسرافم در کارم و آنچه را تو به آن از من عالم‌تری ببخشای. خداوندان، گناه جدیم، شوخیم، خطایم و قصدیم را ببخشای و همه آن نزد من هست. بار خدایا، برایم آنچه می‌نمایم، و آنچه را پنهان نموده‌ام، و آنچه را علنی انجام داده‌ام و آنچه را تو به آن از من عالم‌تر هستی برایم بیامرز، تو پیش‌کننده و عقب‌برنده هستی، و تو بر همه چیز قادر و توانایی».^۴

و نزد مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: (اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمت امری، و اصلح لی دنیای التي فیها معاشی، و اصلح لی اخرتی التي فیها معادی، و اجعل الحیاة زیادة لی فی کل خیر، و اجعل الموت راحة لی من کل شر)، ترجمه: «بار خدایا، دینم را برایم اصلاح بگردان، که عصمت امرم است، و دنیایم را برایم اصلاح بگردان، که در آن زندگی ام است، و آخرتم را برایم اصلاح بگردان که در آن معاد و برگشتم است، و زندگی را برایم زیادتی در هر خیر بگردان و مرگ را برایم راحتی از هر شر بگردان».^۵

هم چنان نزد وی بخاری از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: (اللهم لک اسلمت، و بک آمنت، و علیک توکلت، و الیک انبت، و بک خاصمت. اللهم انی اعوذ بعزتک لاله الا انت، آن

^۱ صحیح. ابن ماجه (۳۸۸۹).

^۲ صحیح. حاکم (۲۶۸/۴) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت نموده. طبرانی (۳۷/۷) بیهقی (۳/۳۶۴) نگا: المجمع (۱۳۵/۱۰).

^۳ مسلم (۲۷۲۱) ترمذی (۳۴۸۹) ابن ماجه (۳۸۳۲) احمد (۱/۴۱۶).

^۴ بخاری (۶۳۹۸) مسلم (۲۷۱۹).

^۵ مسلم (۲۷۲۰).

تضلنی، انت الحی الذی لا تموت والجن والانس یموتون)، ترجمه: «بار خدایا، برای تو اسلام آوردم، به تو ایمان آوردم، بر تو توکل نمودم، به سویت برگشتم و به مدد تو مخاصمه نمودم. بار خدایا، من به عزت تو پناه می‌برم از اینکه گمراهم سازی، خدایی جز تو نیست، تو زنده‌ای هستی که نمی‌میری، و جن و انس می‌میرند».^۱

و نزد ترمذی از ام سلمه (رضی اللہ عنہا) روایت است که گفت: اکثر دعای پیامبر ﷺ این بود: (یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک)، ترجمه: «ای گرداننده قلب‌ها، قلبم را بر دینت ثابت گردان».^۲ ترمذی می‌گوید: حدیث حسن است.

و نزد وی هم چنان از عایشه (رضی اللہ عنہا) روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ می‌گفت: (اللهم عافنی فی جسدی، و عافنی فی بصری، واجعله الوارث منی، لاله الا انت الحلیم الکریم، سبحان اللہ رب العرش العظیم، والحمد لله رب العالمین).، ترجمه: «بار خدایا، در جسدم برایم عافیت نصیب فرما در چشمم برایم عافیت نصیب نما، و آن را تا آخر همینطور نگه دار، خدایی جز تو که بردبار و کریم هستی وجود ندارد، پاکی است خدایی را که پروردگار عرش عظیم است و ستایش خدایی راست که پروردگار جهانیان است».^۳

و هم چنان نزد وی و ابوداود و ابن ماجه از ابن عباس (رضی اللہ عنهما) روایت است که گفت: پیامبر ﷺ دعا نموده می‌گفت:

(رب اعنی و لا تعن علی، وانصرنی و لا تنصر علی، وامکر بی و لا تمکر علی، و اهدنی و یسر هدی، وانصرنی علی من بغی علی، رب اجعلنی لک شاکرا، لک ذاکرا، لک راهبا، لک مطوعا، الیک مجیبا - او منیبا - تقبل توبتی، و اغسل حوبتی، واجب دعوتی، و ثبت حجتی، و اهد قلبی، و سدد لسانی، و اسلل سخیمه قلبی)،

ترجمه: «پروردگارا، کمک نما، و بر من کسی را کمک مکن، نصرتم بده و بر من کسی را نصرت مده، برایم تدبیر و حیلۀ فراهم ساز، و بر ضد من تدبیر و حیلۀ فراهم مساز، هدایتم نما و هدایتم را آسان گردان، و بر کسی که بر من بغاوت نموده نصرتم بده، پروردگارا، مرا برایت شاکر، ذاکر، ترسنده، مطیع، جواب دهنده - یا برگشت کننده - بگردان، توبه‌ام را قبول فرما، گناهم را بشوی، دعایم را قبول کن، دلیل و حجت‌م را ثابت ساز، قلبم را هدایت نما، زبانم را استوار ساز و کینه قلبم را بیرون کش».^۴

و در روایت ترمذی آمده: (او اها منیبا). ترمذی می‌گوید: حدیث حسن و صحیح است.

و نزد حاکم از ابن مسعود رضی اللہ عنہ - که آن را به شرط مسلم صحیح دانسته - روایت است که گفت: از دعای رسول خدا ﷺ این بود: (اللهم انا نسالک موجبات رحمتک، و عزائم مغفرتک، و السلامة من کل اثم، و الغنیمه من کل بر، و الفوز بالجنة والنجاه من النار)، ترجمه: «بار خدایا، ما از تو موجبات رحمتت را، اسباب واقعی آمرزشت را، سلامتی از هر

^۱ بخاری (۱۱۲۰) مسلم در کتاب الذکر (۶۷) احمد (۳۰۲/۱).

^۲ صحیح. ترمذی (۳۴۸۰) و آن را حسن دانسته است. احمد (۲۵۱۱۶) حاکم (۲۸۸/۲) طبرانی (۲۳۴/۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۳ ضعیف. ترمذی (۳۴۸۰) حاکم آن را حسن دانسته است (۵۳۰/۱).

^۴ صحیح. ترمذی (۳۵۵۱) وی آن را حسن و صحیح دانسته است. ابوداود (۱۵۱۰-۱۵۱۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

گناه را، غنیمت از هر نیکی را و کامیابی به جنت و نجات از آتش را می‌طلبیم».^۱ این چنین در کتاب اذکار نووی (۴۹۸) آمده است.

احمد و طبرانی از عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ دعا می‌نمود: (اللهم اغفر لنا ذنوبنا و ظلمنا و هزلنا و جدنا و عمدنا، و کل ذلک عندنا)، ترجمه: «بار خدایا، گناهان ما را، ظلم ما را، شوخی ما را، عمل جدی ما را و قصدی و عمدی ما را ببخشای، و همه این‌ها نزد ما هست».^۲ هیشمی (۱۰/۱۷۲) می‌گوید: اسناد این دو حسن است.

و هم چنان نزد آن دو و بزار از عمران بن حصین (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: دعای پیامبر ﷺ به طور اغلب این بود: (اللهم اغفر لی ما اخطات و ماتعمدت و ما اسررت و ما اعلنت و ما جهلت و ماتعمدت)، ترجمه: «بار خدایا، آنچه را خطا نمودم و آنچه را عمدی انجام دادم، آنچه را سری نمودم و آنچه را علنی کردم و آنچه را ندانستم و به جهالت مرتکب شدم و آنچه را عمدی انجام دادم، برایم ببخش».^۳ هیشمی (۱۰/۱۷۲) می‌گوید: رجال آن‌ها رجال صحیح اند، غیر عون عقیلی که ثقه می‌باشد.

و احمد از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ می‌گفت: (اللهم احسن خلقی فاحسن خلقی)، ترجمه: «بار خدایا، خلقم را نیکو نموده‌ای، اخلاقم را هم نیکو ساز».^۴ هیشمی (۱۰/۱۷۳) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، احمد و ابویعلی نیز این را از ابن مسعود به مثل آن به اسناد صحیح روایت کرده‌اند.

احمد و ابویعلی به دو اسناد حسن از ام سلمه (رضی الله عنها) روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ می‌گفت: (رب اغفر و ارحم و اهدنی السبیل الاقوم)، ترجمه: «بار خدایا، برایم بیامرز، رحم نما، و به راه استوارتر هدایت کن».^۵

و نزد طبرانی در الأوسط از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول خدا ﷺ می‌گفت، (یا ولی الاسلام و اهله، ثبتنی به حتی القاک)، ترجمه: «ای کارساز اسلام و اهل اسلام، مرا بر اسلام تا ملاقات ثابت گردان».^۶ رجال آن چنانکه هیشمی (۱۰/۱۷۴) گفته، ثقه‌اند.

احمد و طبرانی از بسرین ابی اړطات قریشی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که دعا می‌نمود: (اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها، و اجرنا من خزی الدنیا و عذاب الاخرة)، ترجمه: «بار خدایا، فرجام ما را در همه امور نیک گردان، و از رسوایی دنیا و عذاب آخرت امان مان ده»^۷، و طبرانی افزوده، که گفت: «کسی که

^۱ صحیح. حاکم (۱/۵۲۵).

^۲ حسن. احمد (۲/۱۷۳) هیشمی (۱۰/۱۷۲) آن را حسن دانسته است و طبرانی (۳/۲۹۶).

^۳ صحیح. احمد (۴/۴۳۷) و طبرانی (۱۸/۱۲۱) نگا: المجمع (۱۰/۱۷۲).

^۴ صحیح. احمد (۸/۶۸) از عایشه رضی الله عنها (۱/۴۰۳) و از ابن مسعود و همچنین ابویعلی (۵۱۸۱) و طیالسی (۱۲۷۱).

^۵ ضعیف. ابویعلی (۳/۶۸۹) احمد (۶/۳۰۳) در آن یک راوی ضعیف است و همچنین سند به علت آنکه حسن بصری از ام سلمه نشنیده است منقطع است. عجیب این است که هیشمی آن را حسن دانسته است.

^۶ صحیح. طبرانی در الأوسط (۱/۲۰۶) نگا: المجمع (۱۰/۱۷۶).

^۷ حسن. احمد (۴/۱۸۱) و حاکم (۳/۵۹۱).

این دعایش باشد، قبل از رسیدن بلا برایش می‌میرد». هیشمی (۱۰/۱۷۸) می‌گوید: رجال احمد و یکی از اسنادهای طبرانی تفه‌اند.

و هم چنان نزد هر دوی آنان از ابوصرمه رضی الله عنه روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: (اللهم انی اسالک غنای و غنی مولای)، ترجمه: «بار خدایا، من از تو غنای خود و غنای مولایم^۱ را طلب می‌کنم». هیشمی (۱۰/۱۷۸) می‌گوید: رجال یکی از اسنادهای احمد رجال صحیح‌اند.

و نزد بزار از ثوبان رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: (اللهم انی اسالک الطیبات و ترک المنکرات، و حب المساکین، و آن تتوب علی، و آن اردت بعبادک فتنه آن تقبضی غیر مفتون)، ترجمه: «خداوندا، من از تو خوبی‌ها و پاکی‌ها را سؤال می‌نمایم، و ترک منکرات و دوستی مسکینان را و اینکه توبه‌ام را قبول فرمایی، و اگر به بندگان اراده فتنه‌ای را نمودی، مرا بدون افتادن در دام فتنه قبض نمای». هیشمی (۱۰/۱۸۱) می‌گوید: اسنادش حسن است.

و نزد طبرانی از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: (اللهم اجعل اوسع رزقک علی عند کبر سنی و انقطاع عمری)، ترجمه: «بار خدایا، فراخ‌ترین رزق را بر من در وقت بزرگ سنم و انقطاع عمرم نصیب گردان». اسناد آن، چنانکه هیشمی (۱۰/۱۸۲) گفته، حسن است.

دعاهای جامع پیامبر صلی الله علیه و آله و دوست داشتن دعاهای جامع و آموزش آن به عایشه

ابن ابی شیبه از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جمله دعاهای جامع را دوست می‌داشت و ما سوای آن را می‌گذاشت. این چنین در الکنز (۱/۲۹۱) آمده است. و حاکم از عایشه (رضی الله عنها) روایت نموده که: ابوبکر صدیق رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد، و درباره چیزی که آن را از عایشه پنهان می‌داشت، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله صحبت نمود، و عایشه در آن فرصت نماز می‌گزارد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «ای عایشه، دعاهای کامل را اختیار نما یا کلمه دیگری -»، هنگامی که عایشه فارغ شد، پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن پرسید، برایش گفت: «بگو: اللهم انی اسالک من الخیر کله عاجله و آجله ما علمت منه و ما لم اعلم، و اعوذ بک من الشر کله عاجله و آجله ما علمت منه و ما لم اعلم، و اسالک الجنة و ما قرب الیها من قول او عمل، و اعوذ بک من النار و ما قرب الیها من قول او عمل، و اسالک من خیر ما سالک منه عبدک و رسولک محمد صلی الله علیه و آله و اعوذ بک من شر ما استعذ بک منه عبدک و رسولک محمد صلی الله علیه و آله، و اسالک ما قضیت لی من امر آن تجعل عاقبته رشدا». ترجمه: «بار خدایا، من از تو همه خیر را می‌خواهم، نزدیک و عاجل باشد یا در آینده، آنچه از آن رامی دانم و آنچه را نمی‌دانم، و به تو از همه شر پناه

^۱ این کلمه در عربی در برگیرنده معانی زیادی است از جمله: پسر عمو همسایه، پیرو، دوست دارنده، غلام، خسر و... این چنین در النهایه آمده است.

^۲ صحیح احمد (۳/۴۵۳) ابن ابی شیبه (۱۰/۱۸۱).

^۳ حسن بزار در المجمع (۱۰/۱۸۱).

^۴ حسن طبرانی در المجمع (۱۰/۱۸۲).

می‌برم، عاجل باشد یا در آینده، آنچه از آن را می‌دانم و آنچه را نمی‌دانم، و از تو جنت را طلب می‌کنم، و هر قول و عملی را که به آن نزدیک سازد، و به تو از آتش پناه می‌برم، و از هر قول و عملی که به آن نزدیک سازد، و از تو می‌جویم، که بنده و رسولت محمد ﷺ از آن به تو پناه جسته، و از تو سؤال می‌نمایم، که هر امری را درباره من فیصله نموده‌ای، عاقبتش را برایم رهیابی و رشد بگردانی».^۱ این چنین در الکنز (۱/۳۰۶) آمده است.

احمد و ابن ماجه این را از عایشه به مثل آن روایت نموده‌اند، و ابن ماجه افزوده: (اعوذ بک من النار و ما قرب الیها من قول و عمل).^۲ حاکم می‌گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، چنان که در اذکار نووی (ص ۵۰۶) آمده، و بخاری این را در الادب المفرد (ص ۹۴) از عایشه روایت نموده، که گفت: نبی خدا ﷺ در حالی نزد من وارد شد که من نماز می‌گزاردم، وی کاری داشت و من به سوی او تأخیر نمودم، گفت: «ای عایشه، دعاهای نیکو و جامع را اختیار نما»، هنگامی که فارغ شدم، پرسیدم: ای رسول خدا، دعاهای نیکو و جامع کدام اند؟ گفت: «بگو...» و دعا را توأم با زیادت حاکم ذکر نموده.

پیامبر ﷺ و آموزش دعای جامع برای ابوامامه و اصحابش

ترمذی (۲/۱۹۰) از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ دعای زیادی نمود، و ما هیچ چیزی از آن را حفظ نکرده‌ایم، گفتیم: ای رسول خدا، دعای زیادی نمودی و ما هیچ چیزی از آن را حفظ ننمودیم، فرمود: «آیا شما را به چیزی دلالت نکنم که همه آن دعا را در برداشته باشد؟ می‌گویی: اللهم انا نسالک من خیر ما سالک منه نبيک محمد ﷺ، و نعوذ بک من شر ما استعاذ منه نبيک محمد ﷺ، و انت المستعان، و علیک البلاغ، و لا حول و لا قوة الا بالله، "بار خدایا، ما از تو خیر آنچه را می‌طلبیم که نبی ات محمد ﷺ از تو سؤال نموده است، و به تو از شر آنچه پناه می‌بریم، که نبی ات محمد ﷺ از آن پناه جسته است، تو کمک کننده هستی، و رسانیدن برتوست، و هیچ کس از توانایی و قوت جز خدا برخوردار نیست"».^۳ ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و غریب است، و بخاری این را در الادب المفرد (ص ۹۹) به معنای آن روایت کرده است.

استعاده و پناه جستن از آنچه پیامبر ﷺ پناه می‌جست

بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ می‌گفت: (اللهم انی اعوذ بک من العجز والکسل، والجبن والهزم والبخل، و اعوذ بک من عذاب القبر، و اعوذ بک من فتنه اخی و المات)، ترجمه: «بار خدایا، من به

^۱ صحیح. حاکم (۱/ ۵۲۱، ۵۲۲).

^۲ صحیح آنست که وی این جمله را نیفزوده، و این جمله در نزد حاکم موجود است.

^۳ ضعیف. ترمذی (۳۵۲۱) البانی آن را ضعیف دانسته است.

تو از ناتوانی، کسل، ترس، پیری و بخل پناه می‌برم، و به تو از عذاب قبر پناه می‌برم، و به تو از فتنه زندگی و مردن پناه می‌برم». و در روایتی آمده: (و ضلع الدین و غلبة الرجال)، ترجمه: «و از سنگینی قرض و غلبه مردان».^۱

و نزد مسلم از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که: پیامبر ﷺ در دعایش می‌گفت: (اللهم انی اعوذبک من شر ما عملت، و من شر ما لم اعمل)، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از شر آنچه عمل نموده‌ام، و از شر آنچه عمل ننموده‌ام پناه می‌برم».^۲

و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از دعای رسول خدا ﷺ این بود: (اللهم انی اعوذبک من زوال نعمتک، و تحول عافیتک، فجأة نعمتک، و جمیع سختک). ترجمه: «بار خدایا: من به تو از زوال نعمت، بر گشتن عافیت، ناگهانی آمدن انتقامت و همه قهر و خشم پناه می‌برم».^۳

و از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت است که گفت: من همانطوری برای تان می‌گویم که رسول خدا ﷺ می‌گفت: وی می‌فرمود: (اللهم انی اعوذبک من العجز و الکسل، و الجبن و البخل، و الهم و عذاب القبر. اللهم آت نفسی تقواها و زکها انت خیر من زکها، انت ولیها، و مولاها. اللهم انی اعوذبک من علم لا ینفع، و من قلب لا یخضع، و من نفس لا تشیع، و من دعوة لا یتجاب لها). ترجمه: «بار خدایا، من به تو از ناتوانی، کسالت، ترس، بخل، رنج و عذاب قبر پناه می‌برم. بار خدایا، برای نفسم تقوایش را نصیب گردان و پاکش بساز، چون تو بهترین کسی هستی که آن را پاک سازد، و تو ولی و مالک آن هستی. بار خدایا، من به تو از علمی که نفع نمی‌رساند، قلبی که نمی‌ترسد، نفسی که سیر نمی‌شود و دعایی که برایش اجابت کرده نمی‌شود پناه می‌برم».^۴

و نزد امام‌های چهارگانه به اسنادهای صحیح از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که: پیامبر ﷺ با این کلمات دعا می‌نمود: (اللهم انی اعوذبک من فتنة النار و عذاب النار، و من شر الغنی و الفقر)

ترجمه: «بار خدایا، من به تو از فتنه آتش و عذاب آتش، از شر غنا و فقر پناه می‌برم».^۵

و نزد ترمذی از قطبه بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ می‌گفت: (اللهم انی اعوذبک من منکرات الاخلاق و الاعمال و الاهواء)، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از منکرات اخلاق، اعمال و خواهشات پناه می‌برم».^۶ ترمذی می‌گوید: حدیث حسن است.

و نزد ابوداود و نسائی به دو اسناد صحیح از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ می‌گفت: (اللهم انی اعوذبک من البرص و الجنون و الجذام و ساء الاسقام)، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از بیماری سالک، دیوانگی، جذام، و مرض‌های بد پناه می‌برم».^۷

1 مسلم (۲۷۰۶).

2 مسلم (۲۷۱۶).

3 مسلم (۲۷۳۹).

4 مسلم (۱۷۲۲).

5 صحیح. ابوداود (۱۵۴۳) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

6 صحیح. ترمذی (۳۵۹۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

7 صحیح. احمد (۱۹۲/۳) طبرانی در الصغیر (۱/۱۱۴).

و نزد ن دو از ابویسر صحابی رضی الله عنه روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا می نمود: (اللهم انی اعوذبک من الهمدم، و اعوذبک من التردی، و اعوذبک من الغرق و الحرق و الهرم، و اعوذبک أن یتخبطنی الشیطان عند الموت، و اعوذبک أن اموت فی سیلک مدبرا و اعوذبک أن اموت لدیغا). ترجمه: «بار خدایا، من به تو از فرو ریختن منزل و واقع شدن در آن پناه می برم، و به تو از افتادن پناه می برم، و به تو از غرق شدن، سوختن و پیر شدن بسیار زیاد پناه می برم، و به تو از این پناه می برم که شیطان هنگام مرگ مرا پامال یا دیوانه وار سازد، و به تو از این پناه می برم، که در راهت روی گردان بمیرم، و از این پناه می برم که بر اثر گزیده شدن جان دهم».^۱ این لفظ ابوداود است.

و نزد آن دو به اسناد صحیح از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: (اللهم انی اعوذبک من الجوع فانه بیس الضجیع، و اعوذبک من الخیانة فالها بنست البطانة)، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از گرسنگی پناه می برم، چون گرسنگی همبستر بدی است، و به تو از خیانت پناه می جویم، چون خیانت رفیق بدی است».^۲ این چنین در کتاب الاذکار (ص ۴۹۹) آمده است.

و نزد آن دو روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: (اللهم انی اعوذبک من الشقاق، و النفاق و سوء الاخلاق)، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از شقاق، نفاق و اخلاق بد پناه می برم».^۳ این چنین در تیسیر الوصول (۲/۸۳) آمده است.

و طبرانی در الصغیر از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می گفت: (اللهم انی اعوذبک من العجز و الکسل، و اعوذبک من القسوة، و الغفلة و العیلة و الذلة و المسکنة، و اعوذبک من الفسوق و الشقاق و النفاق و السمعة و الریاء، و اعوذبک من الصمم، و البکم و الجنون و الجذام و سوء الاسقام)، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از ناتوانی و سستی پناه می برم، و به تو از سخت دلی، غفلت، فقر، ذلت و درویشی پناه می برم، و به تو از فسق، شقاق، نفاق، خودنگری و شهرت و ریا پناه می برم. و به تو از کری، گنگی، دیوانگی، جذام و امراض بد پناه می برم».^۴ همیشه (۱۰/۱۴۳) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند. و نزد وی هم چنان از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که گفت: نبی خدا صلی الله علیه و آله می گفت: (اللهم انی اعوذبک من یوم السوء، و من لیلة السوء، و من ساعة السوء، و من صاحب السوء و من جار السوء فی دار المقامة)، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از روز بد، از شب بد، از ساعت بد، از همراه بد، و از همسایه بد در جای اقامت دایمی پناه می برم».^۵ همیشه (۱۰/۱۴۴) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند: غیر بشر بن ثابت (البزار) که وی ثقه می باشد.

احمد ابن ابی شیبه، از ابوداود، نسائی و غیر ایشان از عمر رضی الله عنه روایت نموده اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله از پنج چیز پناه می جست: (اللهم انی اعوذبک من البخل، و الجبن، و فتنة الصدر و عذاب القبر و سوء العمر).

^۱ صحیح. ابوداود (۱۵۵۲) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^۲ حسن. ابوداود (۱۵۴۷) آلبانی آن را حسن دانسته است. نسائی (۸/۲۶۴).

^۳ ضعیف. ابوداود (۱۵۴۶).

^۴ صحیح. حاکم و طبرانی در الصغیر. نگا: المجمع (۱۰/۱۴۳).

^۵ صحیح. طبرانی (۱۷/۲۹۴) نگا: المجمع (۷/۲۲۰).

ترجمه: «بار خدایا، من به تو از بخل، بزدلی، فتنه سینه، عذاب قبر و بدی عمر پناه می‌برم».^۱ و نزد ابونعیم در الحلیه از عمر رضی الله عنه روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین رضی الله عنهما را در پناه خدا سپرده می‌گفت: (اعیذکما بکلمات الله التامة، من کل شیطان و هامة، و من کل عین لامة)، ترجمه: «شما را با کلمه‌های تام خداوند، از هر شیطان و گزنده و از هر چشم ضرر رساننده، در پناه خدا قرار می‌دهم».^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۱۲) آمده است.

پناه جستن از جن آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در شبی که جن‌ها برای او دسیسه کردند گفت

احمد و ابویعلی از ابوتیاح روایت نموده‌اند که گفت: برای عبدالرحمن بن خنیش تمیمی رضی الله عنه که بزرگ بود گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نمودی؟ گفت: اری، گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی که جن‌ها برای او دسیسه کردند چه عملی انجام داد؟ گفت: شیطان‌ها در آن شب از وادی‌ها و کوه‌ها به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله پائین آمدند و در میان آنان شیطان بزرگ نیز بود که در دست آن آتش قرار داشت و می‌خواست به روی رسول خدا را بسوزاند، آن گاه جبریل نزدش فرود آمد و گفت: ای محمد، بگو، گفت: «چه بگویم؟» گفت: بگو: (اعوذ بکلمات الله التامة من شر ما خلق و ذراو برا و من شر ما یترل من السماء و من شر ما یرعج فیها و من شر فتن اللیل و النهار و من شر کل طارق الا طارقا یطرق ببحر، یارحمن). ترجمه: «به کلمه‌های تام خداوند از شر آنچه خلق نموده، آفریده و پیدا نموده، و از شر آنچه از آسمان نازل می‌شود، و از شر آنچه به آن بلند می‌شود، و از شر فتنه‌های شب و روز، و از شر هر پیامد در شب، مگر آنچه خیر می‌آورد، پناه می‌برم ای رحمن»، آن گاه آتش آنان خاموش گردید و خداوند تبارک و تعالی شکست شان داد.^۳ منذری در الترغیب (۳/۱۱۷) می‌گوید: هر یکی از آن دو - [احمد و ابویعلی] - اسناد جید دارند، که قابل حجت آوردن است، و مالک این را در الموطا از یحیی بن سعید به شکل مرسل روایت نموده، و نسائی هم این را به نقل از ابن مسعود به مثل آن روایت کرده است. و ابن ابی شیبه از مکحول به معنای این را به اختصار، با فرق در الفاظ استعاده، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۲) آمده، روایت نموده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و چگونگی به خدا سپردن یک اعرابی

احمد، حاکم و ترمذی در الدعوات از ابی بن کعب روایت نموده‌اند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، آن گاه اعرابی آمد و گفت: ای نبی خدا، من برادری دارم، و از دردی رنج می‌برد، پرسید: «دردش چیست؟» گفت: وی دیوانگی خفیفی دارد، فرمود: «وی را نزدم بیاور»، وی او را در پیش رویش گذاشت، پیامبر صلی الله علیه و آله با خواندن چیزهای زیر او را به خدا سپرد: سوره فاتحه، چهار آیه از اول سوره بقره، این دو آیت: [والهکم اله واحد]. [البقره: ۱۶۳] و آیت الکرسی، و سه آیه از آخر سوره بقره، و یک آیه از آل عمران: [شهد الله انه لا اله الا هو]. (آل عمران: ۱۸) و یک آیه از اعراف: [ان ربکم الله]. [الاعراف: ۵۴] و آخر سوره مومنین: [فتعالی الله الملك الحق]. [المؤمنون: ۱۱۴] و یک آیه از

^۱ صحیح. احمد (۲۲ / ۱) نسائی (۲۵۶ / ۸) از ابن مسعود.

^۲ صحیح. ابونعیم در الحلیه (۴۴ - ۴۵).

^۳ صحیح. احمد (۴۱۹ / ۳) و بیهقی در الدلائل (۹۵ / ۷).

سوره جن: [و انه تعالى جد ربنا]. (الجن: ۳) و ده آیه از اول سوره صافات، و سه آیه از آخر سوره حشر، و [قل هو الله احد]، و معوذتین. آن گاه آن مرد برخاست، انگار که هرگز مریض نبوده است.^۱ این چنین در الکنز (۱/۲۱۲) آمده است.

آنچه را وقتی کسی در شب خوابش نمی‌برد یا می‌ترسد باید بگوید آنچه را پیامبر ﷺ به خالد بن ولید یاد داد تا برای طرد آنچه در خوابش می‌بیند بگوید

طبرانی در الأوسط از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: خالد بن ولید رضی الله عنه برای رسول خدا ﷺ از چیزهای ترساننده‌ای که در شب می‌دید صحبت نمود، به حدی که آن‌ها مانع برخاستن وی برای نماز شب شده بود، رسول خدا ﷺ فرمود: «ای خالد بن ولید، آیا برایت کلماتی نیاموزانم، که اگر آن‌ها را سه بار بگویی، خداوند آن را از تو دور نماید؟» گفت: آری، ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، به همین امید برایت شکایت نمودم، گفت: «بگو: اعوذ بکلمات الله التامة من غضبه و عقابه و شر عبادہ، و من همزات الشیاطین و آن یحضران»، ترجمه: «به کلمه‌های تام خداوند از غضبش، تعذیبش، شربندگانش، از وسوسه‌های شیطان‌ها و از اینکه حاضر شوند پناه می‌برم». عایشه (رضی الله عنها) می‌گوید: تا هنوز جز شب‌هایی درنگ ننموده بودم، که خالد بن ولید آمد و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث نموده، تا هنوز کلماتی را که برایم آموزانیده بودی سه بار تمام ننموده بودم، که خداوند آنچه را در خود می‌یافتم از من دور نمود، و حالا اگر بر شیری در بیشه‌اش شب هنگام هم داخل شوم پروا ندارم.^۲ این چنین در الترغیب (۳/۱۶۶) آمده است. هیشمی (۱۰/۱۲۷) می‌گوید: در این حکم بن عبدالله ایلی آمده، و متروک می‌باشد. و نزد نسائی، ابوداود، حاکم - که آن را صحیح دانسته - و ترمذی - که آن را حسن دانسته و لفظ هم از وی است - از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش به شکل مرفوع روایت است: «وقتی که یکی از شما در خواب ترسید باید بگوید: اعوذ بکلمات الله التامة... و دعا را به مثل آن متذکر شده، می‌گوید: و عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) آن را برای کسی از پسرانش که به عقل می‌شد تلقین می‌نمود، و کسی که از آنان به عقل نمی‌بود، آن را بر ورقی می‌نوشت و بر گردنش می‌آویخت.^۳ و در روایتی نزد نسائی آمده، که گفت: خالد بن ولید مردی بود، که در خوابش می‌ترسید، بعد آن را برای رسول خدا ﷺ یاد نمود، پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی خوابیدی بگو: بسم الله، اعوذ بکلمات الله التامة»، مثل آن را متذکر شده است.

و مالک در الموطا گفته: خالد بن ولید برای رسول خدا ﷺ گفت: من در خوابم ترسانیده می‌شوم، رسول خدا ﷺ برای شگفت: «بگو...» و مثل آن را ذکر نموده. این چنین در الترغیب (۳/۱۱۶) آمده است. و نزد احمد از

^۱ ضعیف. احمد (۵/ ۱۲۸) در سند آن ابوجناب است که به علت تدلیس بسیار، ضعیف است اما ابن حبان وی را ثقة دانسته است. بقیه رجال آن رجال صحیح اند.

^۲ موضوع (ساختگی). طبرانی در الأوسط (۱/ ۲۸۵) در سند آن عبدالحکیم به عبدالله ایلی است که متروک است: المجمع (۱۰/ ۱۲۷) آلبانی در ضعیف الترغیب (۹۹۲) می‌گوید: موضوع است.

^۳ ضعیف. ترمذی (۳۵۲۸) طبرانی در الکبیر و الصغیر. آلبانی می‌گوید: به جز این بخش «و عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) آن را برای کسی از پسرانش که به عقل می‌شد تلقین می‌نمود، و کسی که از آنان به عقل نمی‌بود، آن را بر ورقی می‌نوشت و بر گردنش می‌آویخت» بقیه آن حسن است.

ولیدبن ولید روایت است که وی گفت: ای رسول خدا من خوف و وحشتی را در خود می‌یابم، پیامبر ﷺ گفت: «وقتی که در جای خوابت قرار گرفتی بگو...» و مثل آن را ذکر نموده، این چنین در الترغیب (۳/۱۱۶) آمده است.

دعاهای دشواری. اندوه و غم

پیامبر ﷺ و آموزش دعای دشواری برای علی

احمد، نسائی، ابن جریر - که آن را صحیح دانسته -، ابن حبان و غیر ایشان از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ این کلمات را به من آموخت، و دستورم داد که اگر دشواری و یا شدتی بر من نازل گردید آن را بر زبان آورم: (لا اله الا الله الحليم الكريم، سبحان الله و تبارك الله رب العرش العظيم، و الحمد لله رب العالمين). ترجمه: «معبود بر حقی جز خداوند بردبار و کریم نیست، خداوند پاک و با برکت است و پروردگار عرش بزرگ است، و ستایش خداوند راست که پروردگار عالمیان است»^۱. این چنین در الكنز (۱/۲۹۸) آمده، و ابن حبان آن را صحیح دانسته، و حاکم نیز آن روایت کرده، و به شرط مسلم صحیحش دانسته، چنانکه در تحفه الذاکرین (ص ۱۹۴) آمده، و طریقی برای این حدیث در بخش تعلیم اذکار (ص ۲۲۳) گذشت.

آنچه پیامبر ﷺ وقتی دشواری بر وی نازل می‌شد می‌گفت و آنچه را به بنی عبدالمطلب آموزش داد

ابن نجار از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بر رسول خدا ﷺ امری دشواری می‌نمود، می‌گفت: (یا حی یا قیوم برحمتک استغیث)، ترجمه: «ای زنده و قائم به ذات، به رحمت تو را به فریادرسی فرا می‌خوانم»^۲. این چنین در الكنز (۱/۲۹۹) آمده است.

ابن جریر از اسماء بنت عمیس (رضی الله عنها) روایت نموده که: بر رسول خدا ﷺ وقتی امری نازل می‌شد، و اندوهش می‌داد، یا بر وی رنجی و دشواری نازل می‌گردید می‌گفت: (الله، الله ربی لا اشرك به شیئا). ترجمه: «خداوند، خداوند پروردگارم است، به وی چیزی را شریک نمی‌آورم»^۳. و هم چنان نزد وی و ابن ابی شیبه به این لفظ روایت است: رسول خدا ﷺ به من کلماتی را آموخت، که آنها را هنگام دشواری بر زبان بیاورم... و آن را ذکر نموده. چنانکه در الكنز (۱/۳۰۰) آمده است.

و نزد طبرانی در الأوسط والکبیر از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ ستونهای در را گرفت، و ما در خانه قرار داشتیم، و گفت: «ای بنی عبدالمطلب، وقتی بر شما دشواری، یا مشقتی یا سختی نازل گردید بگوید: الله، الله ربنا، لاشرک به شیئا»، خداوند، خداوند پروردگار ماست، به وی هیچ چیزی را شریک نمی‌آوریم». هیشمی (۱۰/۱۳۷) می‌گوید: در این صالح بن عبدالله ابویحیی آمده، و ضعیف می‌باشد. ابن جریر این را

^۱ صحیح. احمد (۹۱ / ۱) نسائی در عمل الیوم واللیلہ (۶۳۰) ابن حبان (۲ / ۱۱۳).

^۲ حسن. ترمذی (۳۵۲۴). آلبانی آن را در صحیح الجامع حسن دانسته است.

^۳ صحیح. ابوداود (۱۵۲۵).

از وی به مانند آن، با زیادتى، و به این لفظ روایت نموده است: (اللّٰه، اللّٰه لا شریک له). چنانکه در الكنز (۱/۳۰۰) آمده است.

و بخاری و مسلم از ابن عباس روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ در وقت دشواری می‌گفت: (لا اله الا الله العظيم الحليم، لا اله الا الله رب العرش العظيم، لا اله الا الله رب السماوات و رب الارض و رب العرش الكريم). ترجمه: «معبودی جز خداوند بزرگ و بردبار نیست، معبودی جز خداوند، که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد، معبودی جز خداوند، که پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین و پروردگار عرش کریم است، وجود ندارد»^۱. چنانکه در تحفه الذاکرین (۱۹۳) آمده است.

و نزد ابن عساکر از ثوبان رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت است، که وقتی امری او رضی الله عنه را به وحشت می‌انداخت می‌گفت: (اللّٰه، اللّٰه ربی لا اشرك بى شیئا)^۲. این چنین در الكنز (۱/۳۰۰) آمده است.

دعای ابودرداء و ابن عباس (رضی الله عنهما) برای برطرف ساختن دشواری و سختی

حاکم از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر بنده‌ای که بگوید: (حسبى الله لا اله الا هو، علیه توکلت، و هو رب العرش العظيم)، ترجمه: «خداوند برایم کافی است، معبودی جز وی وجود ندارد، بر وی توکل نمودم و او پروردگار عرش بزرگ است»، هفت بار، به آن صادق باشد یا کاذب، خداوند کفایت اراده و هدفش را می‌نماید.^۳ این چنین در الكنز (۱/۳۰۰) آمده است.

و بخاری در الادب المفرد (ص ۱۰۵) از ابن عباس روایت نموده، که گفت: کسی که برایش اندوه، غم یا دشواری نازل شود یا از سلطان بترسد، و با این کلمات دعا کند، از وی قبول می‌شود: (اسالک بلا اله الا انت رب السماوات السبع و رب العرش العظيم، و اسالک بلا اله الا انت رب السماوات السبع و رب العرش الكريم، و اسالک بلا اله الا انت رب السماوات السبع و الارضین السبع و ما فیهن، انک علی کل شیء قدير)، ترجمه: «تو را به این سؤال می‌کنم، که معبودی جز تو، که پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ هستی وجود ندارد، و تو را به این سؤال می‌کنم، که معبودی جز تو، که پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش کریم هستی وجود ندارد، و تو را به این سؤال می‌کنم، که معبودی جز تو، که پروردگار آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه و آنچه در آن هاست هستی وجود ندارد، تو بر همه چیز قادر و توانا هستی». بعد از آن نیاز و حاجت را از خداوند سؤال کن.^۴

دعاهای خوف سلطان

پیامبر رضی الله عنه و تعلیم این دعا به علی و تعلیم این دعا از طرف عبدالله بن جعفر به دخترش

^۱ بخاری (۶۳۴۶) مسلم (۲۷۳۰).

^۲ صحیح. ابوداود (۱۵۲۵).

^۳ صحیح. حاکم و ابوداود (۵۰۸) آلبانی آن را در صحیح الجامع (۵۷۴۵) صحیح دانسته است.

^۴ بخاری در ادب المفرد (۱/۲۴۸).

خرائطی در مکارم الاخلاق از علی رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به او کلماتی را یاد داد که آن را نزد سلطان و هر چیزی که او راترساند بگوید: (لااله الاالله الحليم الكريم، سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم، و الحمد لله رب العالمين). ترجمه: «معبودی جز خداوند بردبار و کریم نیست، نسبت پاکی است پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ را، و ستایش خدایی راست که پروردگار عالمیان است»، و در پهلوی این‌ها بگوید: (انی اعوذ بک من شر عبادک)، ترجمه: «من به تو از شر بندگانت پناه می‌برم». ^۱ این چنین در الكنز (۲۹۹۱) آمده است. و نزد ابن عساکر از ابورافع روایت است که: عبدالله بن جعفر دخترش را به نکاح حجاج بن یوسف درآورد، و به او گفت: وقتی نزدت داخل شد بگو: (لااله الاالله الحليم الكريم، سبحان الله رب العرش العظيم، والحمد لله رب العالمين) ^۲، و گفت: وقتی کاری رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشکل می‌انداخت این را می‌گفت می‌افزاید: و حجاج نمی‌توانست به وی نزدیک شود. این چنین در الكنز (۱/۳۰۰) آمده است.

ابن عباس و آموزش این دعا

ابن ابی شیبیه از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: وقتی نزد پادشاه ترسناکی آمدی، که از قهر و خشم وی در قبال خود می‌ترسیدی بگو: «الله اکبر، الله اکبر، الله اعز من خلقه جميعاً، الله اعز مما اخاف و احذر، اعوذ بالله الذي لا اله الا هو، الممسك السماوات السبع، أن يقعن على الارض، الا باذنه من شر عبدك فلان و جنوده و اتباعه و اشياعه من الجن و الانس، اللهم كن لي جارا من شرهم، جل ثناؤك، و عز جارك، و تبارك اسمك، و لا اله غيرك»، ترجمه: «خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، خداوند از همه خلقش با عزت‌تر است، خداوند از آنچه می‌ترسم و حذر می‌نمایم با عزت‌تر است، به خداوندی که معبودی جز وی نیست، ذاتی که نگه دارنده آسمان‌های هفتگانه است، تا بر زمین نیفتند مگر به اجازه‌اش، از شر بنده ات فلان و عساکرش و پیروانش و کسانی که در دنبالش از جن و انس قرار دارند پناه می‌برم، بار خدایا، پناه دهنده‌ام از شر آنان باش، ثناء و ستایشت بزرگ و برتر است، و کسی در پناهت باشد با عزت است، اسمت با برکت است و خدایی جز تو نیست»، سه بار. ^۳ این چنین در الكنز (۱/۳۰۰) آمده است. و طبرانی این را از ابن عباس به مانند آن، با فرق اندک در الفاظ روایت نموده است، و رجال آن رجال صحیح اند، چنان که هیشمی (۱۰/۱۳۷) گفته است، و بخاری این را در الادب المفرد (ص ۱۰۴) از ابن عباس به مثل آن روایت کرده است.

ابن مسعود و آموزش این دعا

ابن ابی شیبیه و ابن جریر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: وقتی بر یکی از شما پادشاهی بود، که از کبر و ظلم وی می‌ترسید باید بگوید: (اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظيم، كن لي جارا من فلان و

^۱ حسن لغیره. خرائطی در مکارم الاخلاق (۱۰۳۶) از عبدالله بن جعفر از علی و به مانند آن ترمذی (۳۵۰۴) از طریق حارث الاعور. حارث ضعیف است. در سند خرائطی نیز ابن لهیعة است که ضعیف است. اما حدیث دارای شواهد است.

^۲ حسن. ابن حبان (۶۹۲۹) احمد (۱/۲۰۶).

^۳ صحیح. طبرانی (۱۰/۲۵۸) هیشمی (۱۰/۱۳۷) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

احزابه و اشیاعه من الجن و الانس یفرطوا علی و آن یطغوا، عز جارك، و جل ثناؤك، و لا اله غیرك)، ترجمه: «بار خدایا، ای پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ، از تجاوز و ظلم فلان، لشکریان وی و پیروانش، از انس و جن، پناهم بده، پناهنده ات با عزت است و ثنا و ستایشت بزرگ است و معبودی جز تو نیست»، به این صورت از وی چیزی به شما نمی‌رسد که بدش برید. این چنین در الکنز (۱/۳۰۰) آمده است. و بخاری در الادب المفرد (ص ۱۰۴) از ابن مسعود این را به شکل موقوف به معنای آنچه گذشت و مختصرتر از آن روایت نموده است.

و طبرانی از ابن مسعود به شکل مرفوع روایت نموده که: وقتی یکی از شما از پادشاه ترسید باید بگویید... و آن را متذکر شده، و در روایت وی آمده: (کن لی جارا من شر فلان بن فلان - همان کسی را ذکر کند که اراده دارد - و شر الجن و الانس و اتباعهم آن یفرط علی احد منهم، عز جارك و جل ثناؤك، و لا اله غیرك). هیشمی (۱۰/۱۳۷) می‌گوید: در این جناده بن اسلم آمده، ابن حبان وی را ثقه دانسته، و غیر وی ضعیفش دانسته‌اند، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح اند.

دعاهای قضای دین علی علیه السلام و آموزش این دعا برای یک مکاتب^۱

ترمذی (۲/۱۹۵) از ابووائل از علی علیه السلام روایت نموده که: مکاتبی نزدش آمد و گفت: من از به دست آوردن مبلغ کتابتم عاجز آمده‌ام، بنابراین کمکم نما، گفت: آیا به تو کلماتی را نیاموزم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن‌ها را به من آموخته است؟ اگر مثل کوه صیر بر گردن تو دین باشد، خداوند آن را از طرفت ادا می‌نماید: گفت: بگو: (اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک، و اغنی بفضلك عن سواک)، ترجمه: «بار خدایا، به حلالت از حرامت کفایتم را نما، و به فضلت از غیر خودت بی‌نیازم ساز». ^۲ ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و غریب است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آموزش این دعا به ابوامامه انصاری

ابوداود (۲/۳۷۰) از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل مسجد گردید، ناگهان با مردی از انصار برخورد، که به او ابوامامه گفته می‌شد، (و در مسجد نشسته بود)، فرمود: «ای ابوامامه، چرا تو را در غیر وقت نماز در مسجد نشسته می‌بینم؟» گفت: رنج‌ها و فکری‌های فرایم گرفته‌اند، و دین‌هایی بر من است ای رسول خدا، فرمود: «آیا برایت کلامی نیاموزانم، که وقتی آن را بگویی، خداوند عزوجل رنجت را از میان ببرد، و دینت را از طرف تو ادا نماید؟» می‌افزاید گفت: آری، ای رسول خدا، فرمود: «وقتی صبح نمودی و بیگاه نمودی بگو: اللهم انی عوذبک من الهم و الحزن، و عوذبک من العجز و الکسل، و عوذبک من البخل و الجبن، و عوذبک من غلبه الدین و قهر الرجال، «بار خدایا! من به تو از رنج و اندوه پناه می‌برم، و به تو از ناتوانی و سستی

^۱ مکاتب غلامی است که با صاحبش موافقت نموده باشد که به او مقداری مال بدهد تا در بدل آن آزاد گردد.

^۲ حسن. ترمذی (۳۵۶۳) البانی آن را حسن دانسته است.

پناه می‌جویم، و به تو از بخل و بزدلی پناه می‌برم، و به تو از غلبه دین و قهر و خشم مردان پناه می‌برم». می‌افزاید: این را گفتم، و خداوند اندوهم را از من دور نمود و دینم را از من ادا کرد.^۱

پیامبر ﷺ و آموزش این دعا به معاذ

طبرانی از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه از وی جستجو به عمل آورد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازش را گزارد، نزد معاذ آمده گفت: «ای معاذ چرا من تو را نمی‌بینم؟» پاسخ داد: ای رسول خدا، از یهودی نردم یک وقیه طلاست، به سویت بیرون شدم ولی مرا از تو بازداشت و نگاهم نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «ای معاذ، آیا به تو دعایی نیاموزم که به آن دعا نمایی؟ اگر بر تو دینی چون صیر باشد آن را از تو ادا نماید - صیر کوهی است در یمن - ، ای معاذ خداوند را دعا کن و بگو: اللهم مالک الملک، تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء، و تعزمن تشاء و تذلل من تشاء، بیدک الخیر، انک علی کل شیء قدیر، تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل، و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی، و ترزق من تشاء بغیر حساب، رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما، تعطی منهما من تشاء و تمنع من تشاء، ارحمنی رحمۃ تغنینی بها عن رحمۃ من سواک، «بار خدایا، خداوند سلطنت و پادشاهی، پادشاهی را برای هر کی را خواهی می‌دهی، و پادشاهی را از هر کسی خواهی باز می‌گیری و هر کسی را خواهی عزت می‌دهی و هر که را خواهی خوار و ذلیل می‌گردانی، همه نیکی به دست توست، و تو بر هر چیز توانایی، شب را در روز می‌درآری، و روز را در شب می‌درآری، و زنده را از مرده می‌برآری، و مرده را از زنده می‌برآری، و هر کسی را خواهی بی شمار روزی می‌دهی. ای رحمان دنیا و آخرت و رحیم آن دو، برای کسی که بخواهی از آن دو می‌دهی و از کسی که بخواهی باز می‌داری، بر من رحم نما، چنان رحمتی که به آن از رحمت ما سوایت غنیم گردانی». ^۲ هیشمی (۱۰/۱۸۶) می‌گوید: در این نصربن مرزوق آمده، و وی را نشناختم، ولی بقیه رجال آن ثقه‌اند، مگر این که سعید بن مسیب از معاذ نشنیده است. و نزد طبرانی در الصغیر از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به معاذ گفت: «آیا به تو دعایی نیاموزم که به آن دعا کنی؟ اگر برگردنت مثل کوه احد دین باشد خداوند آن را از طرف تو ادا نماید، ای معاذ بگو: اللهم مالک الملک...» و آن را متذکر شده، مگر اینکه وی این را متذکر شده: (تولج اللیل) تا آخرش، و در روایت وی آمده: (رحمان الدنیا و الآخرة، تعطیهما من تشاء، و تمنع منهما من تشاء)، ترجمه: «مهربان دنیا و آخرت، آن‌ها را برای کسی بخواهی می‌دهی، کسی را بخواهی از آن‌ها باز می‌داری...» ^۳ و مثل آن را ذکر کرده است، هیشمی (۱۰/۱۸۶) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند.

دعای حفظ پیامبر ﷺ و آموزش این دعا به علی رضی الله علیه و آله

^۱ ضعیف. ابوداود (۱۵۵۵) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.
^۲ ضعیف. طبرانی. سند آن منقطع است. نگا: المجمع (۱۰/۱۸۶).
^۳ صحیح. طبرانی در الصغیر (۱/۲۰۱) و هیشمی (۱۰/۱۸۶) و رجال آن ثقه هستند.

ترمذی (۲/۱۹۶) از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده، که وی گفت: در حالی که ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، ناگهان علی بن ابی طالب رضی الله عنه نزدش آمد و گفت: پدر و مادرم فدایت، این قرآن از سینه‌ام رفته است، و خود را بر آن قادر احساس نمی‌کنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «ای ابوالحسن، آیا کلماتی به تو نیاموزم، که خداوند به آن‌ها برای نفع رساند، و برای کسی [نفع رساند] که به او بیاموزی، و آنچه را در سینه ات فرا گرفته‌ای، ثابت بسازد؟» پاسخ داد: آری، ای رسول خدا، آن را به من بیاموز، فرمود: «وقتی شب جمعه فرارسید، اگر توانستی در ثلث آخر شب برخیز چون آن ساعتی است که ملائک در آن حاضر می‌باشند، و دعا در آن مستجاب است، و برادرم یعقوب به پسرانش گفت: [سوف استغفر لکم ربی]. [یوسف: ۹۸]، هدفش این است که تا شب جمعه بیاید، و اگر نتوانستی در وسط آن برخیز، و اگر نتوانستی در اول آن برخیز و چهار رکعت نماز بگزار، در رکعت اول سوره حمد و یاسین را بخوان، در رکعت دوم سوره حمد و حم الدخان را بخوان، و در رکعت سوم سوره حمد و الم تنزیل السجده را بخوان، و در رکعت چهارم سوره حمد و تبارک المفصل را بخوان، وقتی از تشهد فارغ شدی ستایش خداوند را به جای آر، و بر خداوند ثنا را نیکو دار، و بر من درود بفرست - و آن را نیکو انجام ده - و هم چنان بر سایر انبیا درود بفرست، و برای مردان و زنان مومن و برادرانت که در ایمان بر تو سبقت نموده‌اند آمرزش بطلب، و بعد در آخر آن بگو: اللهم ارحمینی بترك المعاصی ابدًا ما ابقیتنی، و ارحمینی آن اتکلف ما لا یعینی، و ارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی، اللهم بديع السماوات والارض ذا الجلال والاکرام و العزة التي لا ترام، اسالك يا الله يا رحمان بجلالك و نور و جهك آن تلزم قلبی حفظ کتابک كما علمتني، و ارزقنی آن اتلوه علی نحو الذی یرضیک عنی، اللهم بديع السماوات والارض ذا الجلال والاکرام و العزة التي لا ترام، اسالك يا الله يا رحمن بجلالك و نور و جهك أن تنور بکتابک بصری، و آن تطلق به لسانی، و آن تفرج به عن قلبی، و آن تشرح به صدري، و آن تغسل به بدنی، فانه لا یعینی علی الحق غیرک، و لا یؤتیه الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، بار خدایا، مرا به ترک گناهان به صورت مطلق تا وقتی باقیم می‌مانی رحم فرما، و رحم نما تا به چیزی تکلیف ننمایم که برایم ارتباط و نفع ندارد، و برایم حسن نظر در آنچه از من راضیت می‌سازد، نصیب فرما، بار خدایا، آفریننده آسمان‌ها و زمین، صاحب عظمت و بزرگی و عزتی که قصد آن کرده نمی‌شود،^۱ از تو سؤال می‌کنم، ای الله و ای رحمن، به عظمت و بزرگیت و نور و جهت که قلبم را استطاعت حفظ کتابت را عنایت فرما، چنان که آن را به من آموختی، و به من این توانایی را نصیب گردان، که آن را همانطوری تلاوت نمایم که تو را از من راضی می‌سازد، بار خدایا، آفریننده آسمان‌ها و زمین، صاحب عظمت و بزرگی و عزتی که قصد آن کرده نمی‌شود، از تو سؤال می‌کنم، ای الله و ای رحمان، به عظمت و بزرگیت و به نور و جهت، که با کتابت دیده‌ام را منور سازی، زبانم را به آن روان گردانی، قلبم را به آن شادمان سازی، سینه‌ام را به آن بازسازی و بدنم را به آن غسل دهی، چون غیر از تو مرا به حق کمک نمی‌کند، و نه غیر از تو کسی این را می‌دهد، و هیچ کسی از توانایی و قوت جز خداوند بلندمرتبه و بزرگ برخوردار نیست، ای ابوالحسن این را سه جمعه، یا پنج یا هفت جمعه انجام می‌دهی، به اجازه خدا دعایت قبول می‌شود، سوگند به ذاتی که مرا بر حق فرستاده است، هر

^۱ یعنی هیچ کسی از مخلوقات قصد رسیدن را به آن مرتبه نمی‌کند زیرا از دائره توانش بالا و برتر است. م.

مؤمنی که این را انجام دهد هرگز خطا نمی‌شود». ابن عباس می‌گوید: به خدا سوگند، علی فقط پنج یا هفت (جمعه) را سپری نموده بود که: در همچو مجلس نزد رسول خدا ﷺ آمد گفت: ای رسول خدا من در گذشته چهار آیه یا نزدیک به آن فرا را می‌گرفتم، و وقتی آن را پیش خودم می‌خواندم از نزدم پراکنده می‌شدند و امروز من چهل آیه یا نزدیک به آنرا فرا می‌گیرم و وقتی آنرا پیش خودم می‌خوانم انگار که کتاب خدا در پیش چشمانم است، و حدیث را می‌شنیدم، وقتی می‌خواستم آن را تکرار نمایم از نزدم فراموش می‌شد ولی امروز احادیث را می‌شنوم و وقتی آنها را بیان می‌نمایم حرفی از آنها را نمی‌گذارم، آن گاه رسول خدا ﷺ به او گفت: «ابوالحسن، سوگند به پروردگار کعبه که مؤمن هستی».^۱ ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن غریب است.

دعاهای اصحاب (رضی الله عنهم) دعاهای ابوبکر

احمد در الزهد از حسن روایت نموده، که گفت: ابوبکر رضی الله عنه در دعایش می‌گفت: (اللهم انی اسالك الذی هو خیر فی عاقبة امری، اللهم اجعل ما تعطينی (من) الخیر رضوانک و الدرجات العلی فی جنات النعیم) ترجمه: «بار خدایا، من از تو آنچه را می‌خواهم، که در فرجام کارم خیر باشد، بار خدایا، آنچه از خیر را به من میدهی، آن را رضایت و درجه‌های بلند در جنت‌های نعیم بگردان».^۲ و نزد سعید بن منصور و غیر وی از معاویه بن قره روایت است که ابوبکر صدیق در دعایش می‌گفت: (اللهم اجعل خیر عمری اخره، و خیر عملی خواتمه، و خیر ایامی یوم القاک). ترجمه: «بار خدایا، خیر عمرم آخرش را بگردان، و خیر عملم عمل‌های آخری ام را بگردان، و بهترین روزهایم روزی را بگردان که با تو ملاقات می‌کنم». این چنین در الکنز (۱/۳۰۳) آمده است.

ابن ابی الدنیا از عبدالعزیز بن سلمه ماجشون روایت نموده، که گفت: کسی که تصدیقش می‌کنم برایم حدیث بیان نموده، که ابوبکر صدیق در دعایش می‌گفت: (سالک تمام النعمة فی الاشياء كلها، والشکر لك علیها حتی ترضی و بعدالرضا، و الخیرة فی جمیع ما یکون فی الخیرة بجمیع میسور الامور كلها لا بمعسورها یا کریم). ترجمه: «من از تو نعمت کامل در همه چیزها را سؤال می‌کنم، و هم چنان توفیق شکرگزاری را برایت در مقابل این نعمت تا راضی شوی، و هم چنان بعد از رضایت مندی، و از تو خیر می‌طلبم در همه آنچه در آن خیر است، البته با همه آسانی کارها نه با مشکلات و دشواری‌های آن، ای کریم».^۳

و نزد وی هم چنان از ابویزید مدائنی روایت است که گفت: از دعای ابوبکر صدیق این بود: (اللهم هب لی ایمانا و یقینا و معافاة و نية)، ترجمه: «بار خدایا برایم ایمان، یقین، عافیت و نیت ببخش». این چنین در الکنز (۱/۳۰۳) آمده است.

دعاهای عمر

^۱ موضوع (دورغین). ترمذی (۳۵۷۰) آلبانی آن را موضوع دانسته است.
^۲ احمد در (الزهد) و ابن ابی شیبیه (۶۰/۴) سند آن منقطع است زیرا حسن بصری از ابوبکر نشنیده است.
^۳ در سند آن جهالت است زیرا عبدالعزیز بن سلمه نام مردی را که از او روایت کرده است نیاورده.

ابن ابی شیبه و ابونعیم در الحلیه از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که می‌گفت: (اللهم انی اعوذبک آن تاخذنی علی غرة، او تدرنی فی غفلة، او تجعلنی من الغافلین). ترجمه: «بار خدایا، من به تو پناه می‌برم از این که مرا در غفلت مؤاخذه کنی، یا در غفلت بگذاری ام یا از غافلین بگردانی ام».

و نزد احمد در الزهد از حسن روایت است که عمر رضی الله عنه می‌گفت: (اللهم اجعل عملی صالحا، واجعله لک خالصا، و لا تجعل لآ حد فیه شیئا)، ترجمه: «بار خدایا، عملم را صالح گردان، و آن را برای خودت خالص گردان، و برای هیچ کسی در آن چیزی مگردان». و نزد ابن سعد و بخاری در الادب از عمرو بن میمون روایت است که: عمر بن خطاب در دعایش که به آن دعا می‌نمود می‌گفت: (اللهم توفنی مع الابرار، و لا تجعلنی فی الاشرار، و قنی عذاب النار، و الحقنی بالاخیر). ترجمه: «بار خدایا، مرا با نیکان بمیران، و در اشرار مگردانم، و از عذاب آتش نگاهم دار، و به برگزیدگان محلقم ساز».

و نزد احمد در الزهد از ابوالعالیه روایت است که گفت: غالب اوقات از عمر بن خطاب می‌شنیدم که می‌گفت: (اللهم عافنا و اعف عنا). ترجمه: «بار خدایا، عافیت مان ده، و از ما درگذر». این چنین در الکنز (۱/۳۰۳) آمده است.

و نزد ابن سعد و ابونعیم در الحلیه از حفصه (رضی الله عنها) روایت است که وی از پدرش شنید که می‌گفت: (اللهم ارزقنی قتلا فی سیلک، و وفاة فی بلد نیک). ترجمه: «بار خدایا، شهادت در راهت را، و وفات در شهر پیامبرت را نصیبم بگردان»، گفتم: این چگونه ممکن است؟ گفت: خداوند هر جایی بخواهد امرش را در همانجا می‌آورد و جاری می‌سازد.

و نزد ابن ابی حاتم از عمر روایت است که وی گفت: (اللهم اغفرلی ظلمی و کفری). ترجمه: «بار خدایا، ظلم و کفرم را برایم ببخشای»، گوینده‌ای گفت: ای امیرالمؤمنین، ظلم را دانستیم هدف از کفر چیست؟ پاسخ داد: (ان الانسان لظلم لظلوم کفار)، ترجمه: «انسان ظالم و ناسپاس است».

و نزد لاکائی از ابوعثمان نهدی روایت است که گفت: از عمر بن خطاب در حالی که در خانه کعبه طواف می‌نمود شنیدم که می‌گفت: (اللهم آن کنت کتبتنی فی السعادة فاثبتنی فیها، و آن کنت کتبتنی فی الشقاوة فامحنی منها و اثبتنی فی السعادة، فانک تمحو ماتشاء و تثبت، و عندک ام الكتاب). ترجمه: «بار خدایا، اگر مرا در اهل سعادت نوشته‌ای، در آن ثابتم دار، و اگر مرا در اهل بدبختی نوشته‌ای، از آن محوم نما، و در اهل سعادت ثابتم ساز، چون تو آنچه را خواهی محو می‌نمایی و آنچه را خواهی ثابت نگه میداری، و کتاب اساس نزد توست». این چنین در الکنز (۳/۳۰۴) آمده است. و عبد بن حمید، ابن جریر و ابن منذر این را کوتاه‌تر از آن روایت کرده‌اند. چنانکه در الکنز (۱/۳۰۴) آمده است.

و ابن سعد (۳/۳۱۹) از سائب بن یزید از پدرش روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب را در دل شب در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان [عام] الرماده^۱ دیدم که نماز می‌خواند و می‌گفت:

^۱ عام الرماده خشک سالی و قحطی بود که در زمان خلافت عمر (رضی الله عنه) به وقوع پیوست. م.

(اللهم لاتهلکنا بالسنین، وارفع عنا البلاء).

ترجمه: «بار خدایا، ما را به قحطی هلاک مساز، و مصیبت و آزمایش را از ما بردار و این کلمه را تکرار می نمود. و نزد وی (۳/۳۲۰) هم چنان از وی روایت است که گفت: بر تن عمر بن خطاب در زمان رماده ازاری را دیدم که شانزده پیوند داشت، و چادرش پنج^۱ و یک وجب بود، و می گفت: (اللهم لا تجعل هلكة امة محمد ﷺ علی رجلی). ترجمه: «بار خدایا، هلاکت امت محمد ﷺ را بر پاهای من مگردان».

بخاری، مالک، ابن راهویه و ابونعیم در الحلیه - که آن را صحیح دانسته - از زید بن اسلم از پدرش روایت نموده اند که عمر بن خطاب می گفت: (اللهم لا تجعل قتلی بید رجل صلی رکعة او سجدة واحدة، یحاجنی بها عندک یوم القيامة). ترجمه: «بار خدایا، قتل من را به دست مردی مگردان، که یک رکعت نماز خوانده یا یک سجده نموده باشد، که به آن در روز قیامت نزدت در مقابلم حجت و دلیل بیاورد».^۲ این چنین در المنتخب (۴/۴۱۳) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۵۴) از سعید بن مسیب روایت نموده که: عمر بن خطاب سنگریزه هایی را جمع نمود، بعد از آن گوشه ای از جامه اش را بر آن پهن نمود، و بر پشت بر آن خوابید، آن گاه دست هایش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: (اللهم کبرت سنی، و ضعف قوتی، و انتشرت رعیتی، فاقبضنی الیک غیر مضیع و لا مفرط). ترجمه: «بار خدایا، سنم بزرگ شده، قوتم ضعیف گردیده و رعیت من منتشر شده،^۳ بنابراین مرا به سوی خودت در حالی قبض نما، که نه حقی را ضایع کرده باشم و نه هم دچار افراط و از حد گذری شده باشم».

و نزد وی (۱/۵۳) از اسود بن هلال محاربی روایت است که گفت: هنگامی که عمر بن خطاب به خلافت برگزیده شد، به منبر بلند شد و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم من دعا می کنم آمین بگوئید: (اللهم انی غلیظ فلینی، و شحیح فسحنی و ضعیف فقونی)، ترجمه: «بار خدایا، من غلیظ و در شتم نرمم ساز، و بخلیم سخیم ساز، و ضعیفم قوی ام گردان».

و ابویعلی به اسناد صحیح از سعید بن مسیب روایت نموده، که گفت: عمر وقتی بر جنازه ای نماز می گزارد می گفت: این بنده ات حالا از دنیا دست کشیده و آن را برای اهل آن گذاشته، و به سوی تو نیازمند گردیده است، و تو از وی بی نیاز هستی، وی شهادت می داد که: معبود بر حقی به جز خدا نیست، و محمد بنده و رسول توست، (اللهم اغفر له و تجاوز عنه و الحقه بنیبه)، ترجمه: «بار خدایا، برایش بیامرز، از وی درگذر، و به نبی اش محلقش گردان». این چنین در الکنز (۸/۱۱۳) آمده است.

و نزد بیهقی از کثیر بن مدرک روایت است که: وقتی بر مرده خاک افکنده می شد عمر ﷺ می گفت: (اللهم اسلم الیک الاهل و المال و العشیره و ذنبه عظیم فاغفر له). ترجمه: «بار خدایا، خانواده، مال و اقارب را برای تو سپرده و گناهش بزرگ است، پس برایش بیامرز». این چنین در الکنز (۹/۱۱۹) آمده است.

^۱ این چنین در کتاب آمده است و شاید مراد پنج گز و یک وجب باشد. م.

^۲ صحیح. ابونعیم (۵۳/۱) و مالک در کتاب الجهاد (۳۰).

^۳ یعنی چون خلافت اسلامی فراخ و بزرگ گردیده بنابراین رعیت در اطراف عالم منتشر شده اند. م.

دعاهای علی رضی الله عنه

قاضی یوسف از علی رضی الله عنه روایت نموده، که وی می گفت: (اعوذبک من جهد البلاء، و درک الشقاء، و شماتة الاعداء، و اعوذبک من السجن و القید و السوط). ترجمه: «به تو از سختی و مشقت آزمایش، درک بدبختی و خنده دشمنان پناه می برم، و به تو از زندان، در بند افتادن و تازیانه خوردن پناه می برم». این چنین در الکنز (۱/۳۰۴) آمده است. و نزد دینوری از سفیان ثوری روایت است که گفت: به من خبر رسیده که علی بن ابی طالب دعا می نمود: (اللهم آن ذنوبی لا تضرک، و آن رحمتک ایای لا تنقصک). ترجمه: «بار خدایا، گناهانم به تو ضرر نمی رساند، و رحمتت به من تو را کم نمی سازد». این چنین در الکنز (۱/۳۰۵) آمده است.

ابن نجار از علی روایت نموده، که وی وقتی ماه نو را می دید می گفت: (اللهم انی اسالک خیر هذا الشهر و فتحه و نصره و برکتہ و رزقه و نوره و طهوره و هداه، و اعوذبک من شره و شر مافیہ و شر ما بعده). ترجمه: «بار خدایا، من از تو خیر این ماه، فتحش، نصرتش، برکتش، رزقش، پاکیش و هدایتش را می طلبم، و به تو از شرش، شر آن چه در آن هست و شر ما بعدش پناه می برم». این چنین در الکنز (۴/۳۲۶) آمده است.

و بیهقی از عمر بن سعید نخعی روایت نموده، که گفت: پشت سر علی ابن علی طالب بر ابن مکنف نماز گزاردم، وی بر او چهار بار تکبیر گفت، و یک بار سلام داد، باز وی را در قبرش داخل نمود و گفت: (اللهم عبدک و ولد عبدیک، نزل بک و انت خیر منزل به، اللهم وسع له مدخله، و اغفر له ذنبه، فانا لا نعلم الا خیرا و انت اعلم، کان یشهد أن لا اله الا انت و آن محمدا رسول الله). ترجمه: «بار خدایا، بنده ات است، و فرزند بندگانت، نزد تو پایین آمده است، و تو بهترین کسی هستی که نزدش پایین آمدن می سزد، بار خدایا، مدخلش را برایش وسیع بگردان، گناهش را برایش بیامرز، و ما جز خیر نمی دانیم، و تو خودت داناتری، وی شهادت می داد، که خدایی جز تو نیست و محمد رسول خداست». این چنین در الکنز (۸/۱۱۹) آمده است.

دعای عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه

ابن جریر از ابوالهیاج اسدی روایت نموده، که گفت: بیت الله را طواف می نمودم، مردی را دیدم که می گوید: (اللهم قنی شح نفسی). ترجمه: «بار خدایا، مرا از بخل نفسم نگه دار». و بر این نمی افزود، من این مسئله را به او یادآور شدم، گفت: وقتی از بخل نفسم نگه داشته شوم، دزدی نمی کنم، زنا نمی نمایم و اینطور نمی کنم. ناگهان دانستم که این مرد عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۳۹) آمده است.

دعاهای عبدالله بن مسعود رضی الله عنه

ابن ابی شیبه از ابو عبیده^۱ روایت نموده، که گفت: عبدالله^{رضی الله عنه} پرسیده شد: در شبی که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} به تو گفت: «سؤال کن به تو داده می شود کدام دعا را نمودی؟ گفت: گفتم: (اللهم انی اسالک ایمانا لا یرتد، و نعیمنا لا ینفد، و مرافقة نبیک فی اعلی درجۃ الجنة، جنة الخلد). ترجمه: «بار خدای، من از تو ایمانی می خواهم، که به ارتداد نینجامد و نعمتی که پایان نیابد و همراهی نبی ات را در بلندترین درجه جنت، جنت برین». ^۲ این چنین در الكنز (۱/۳۰۷) آمده است. و ابن عساکر این را از کمیل از عمر^{رضی الله عنه} با زیاده نمودن قصه نمازش و دعایش، چنانکه در المنتخب (۵/۲۳۶) آمده، روایت کرده است.

و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۱۲۷) از ابو عبیده از پدرش روایت نموده، که گفت: در حالی که من شبی نماز می گزاردم، ناگهان پیامبر^{صلی الله علیه و آله} ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) از پهلویم عبور نمودند، نبی خدا^{صلی الله علیه و آله} گفت: «سؤال کن به تو داده می شود، عمر می گوید: بعد از آن من به سویش به راه افتادم، عبدالله^{رضی الله عنه} گفت: من دعایی دارم، که حاضر نیستم آن را فرو گذارم: (اللهم انی اسالک ایمان لا یبید)... و مثل آن را متذکر شده و افزوده: (و قرۃ عین لا تنقطع). ترجمه: «بار خدایا، من از تو ایمان می خواهم که از بین نرود... و روشنی چشمی که قطع نشود». ^۳

و در روایت دیگری نزد وی از عون بن عبدالله^{رضی الله عنه} روایت است که گفت: آن گاه ابوبکر به سوی عبدالله^{رضی الله عنه} برگشت و گفت: دعایی را که همین پیشتر می نمودی، برایم تکرار نما، گفت: خداوند را ستودم و به بزرگی یاد کردم و بعد از آن گفتم: (لا اله الا انت، و عدک حق، و لقاؤک حق، و الجنة حق، و النار حق، و رسلک حق، و کتابک حق، و النبیون حق و محمد^{صلی الله علیه و آله} حق). ترجمه: «معبود بر حقی جز تو نیست، وعده ات حق است، ملاقات حق است، جنت حق است، آتش حق است، رسولانت حق اند، کتابت حق است، انبیا حق اند و محمد^{صلی الله علیه و آله} حق است». ^۴ ابونعیم (۱/۱۲۸) می گوید: این را سعید بن ابی حسام از شریک روایت کرده و سعید بن مسیب را در میان عون و عبدالله^{رضی الله عنه} داخل گردانیده، و باز آن را از طریق وی روایت نموده است.

و بخاری در الادب المفرد (ص ۹۳) از شقیق روایت نموده، که گفت: عبدالله^{رضی الله عنه} بیشتر با این کلمات دعا می نمود: (ربنا اصلح بیننا، و اهدنا سبیل الاسلام، و نجنا من الظلمات الی النور، و اصرف عنا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، و بارک لنا فی اسماعنا و ابصارنا و قلوبنا و ازواجنا و ذریاتنا، و تب علینا انک انت التواب الرحیم، و اجعلنا شاکرین لنعمتک، مثنین بها، قائلین بها، و اتممها علینا). ترجمه: «پروردگارا، در میان ما اصلاح آور، به راههای اسلام هدایت نما، از تاریکیها به سوی نور نجات بخش، فواحش آشکار و پنهان را از ما برگردان، برای ما در گوشهای مان، چشمهای مان، قلبهای مان، همسرهای مان و ذریههای مان برکت بده و توبه ما را بپذیر، به درستی تو قبول کننده توبه و مهربان هستی، و

^۱ وی پسر عبدالله بن مسعود است.

^۲ ضعیف. ابن ابی شیبه و احمد (۱/ ۴۰۰) و حاکم. این حدیث منقطع است زیرا ابو عبیده فرزند عبدالله بن مسعود از پدرش حدیث نشنیده است.

^۳ ضعیف. نگا: حدیث قبل.

^۴ طبرانی (۶۸/ ۹) نگا: المجمع (۹/ ۲۸۸).

ما را در مقابل نعمت شکرگزار بگردان، که آن را توصیف نماییم، آن را بر زبان آریم و آن را برای ما کامل گردان»^۱.

و طبرانی از ابوالحوص روایت نموده، که گفت: از عبدالله - یعنی ابن مسعود - شنیدم که به این دعا، دعا می نمود: (اللهم اني اسالك بنعمتك السابعة التي انعمت بها، و بلائك الذي ابتليتني، و بفضلك الذي افضلت علي آن تدخلني الجنة، اللهم ادخلني الجنة بفضلك و منك و رحمتك). ترجمه: «بار خدایا، من تو را به همان نعمت کاملت که بر من انعام نموده‌ای، و به همان آزمایشت که مرا به آن آزموده‌ای و به فضلت که بر من ارزانی فرموده‌ای سؤال می کنم که داخل جنتم نمایی، بار خدایا، مرا به فضل، احسان و رحمت داخل جنت گردان». هیشمی (۱۰/۱۸۵) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

و نزد وی همچنان از ابوقلابه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که وی می گفت: (اللهم ان كنت كتبتني في اهل الشقاء فاعمني و اثبتني في اهل السعادة). ترجمه: «بار خدایا، اگر مرا در اهل بدبختی نوشته باشی از آن محوم گردان، و در اهل سعادت ثابتم ساز». ^۲ هیشمی می گوید: رجال آن رجال صحیح اند، مگر این که ابوقلابه ابن مسعود را درک ننموده است.

و نزد وی هم چنان از عبدالله بن عکیم روایت است که: ابن مسعود دعا می نمود: (اللهم زدني ايمانا و يقينا و فهما - او قال: علما -). ترجمه: «بار خدایا، برایم ایمان، یقین و فهم - یا گفت: علم - بیفزای». ^۳ هیشمی (۱۰/۱۸۵) می گوید: اسناد آن جید است.

و زد وی هم چنان از ابووائل روایت است که گفت: روزی، بعد از این که از نماز بامداد برگشتیم از ابن مسعود پرسیدم ^۴ و برای ورود نزدش اجازه خواستیم، گفت: داخل شوید، گفتیم: اندک درنگ می کنیم، ممکن است بعضی از اهل منزل کار داشته باشند، وی تسبیح گویان آمد و گفت: گمان نمودید که آل عبدالله در غفلت است، بعد از آن گفت: ای کنیز ببین، آیا آفتاب طلوع نموده است، پاسخ داد: نخیر، باز برای وی بار سوم گفت: ببین آیا آفتاب طلوع نموده است، گفت: آری: فرمود: (الحمد لله الذي وهبنا هذا اليوم و اقلنا فيه عثراتنا- و می پندارمش گفت - و لم يعذبنا بالنار). ترجمه: «ستایش خدایی راست که این روز را برای ما بخشید، و در آن خطاهای ما را عفو نمود... و با آتش تعذیب ما ننمود». هیشمی (۱۰/۱۱۸) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

و نزد وی هم چنان از سلیم بن حنظله روایت است که: عبدالله - یعنی ابن مسعود - نزدیک بازار آمد و گفت: (اللهم اني اسالك من خیرها و خیر أهلها، و اعوذ بك من شرها و شر أهلها). ترجمه: «بار خدا، من از تو خیر آن و خیر اهلش را می طلبم، و به تو از شر آن و شر اهلش پناه می برم». ^۵ هیشمی (۱۰/۱۲۹) می گوید: طبرانی این را به شکل موقوف روایت نموده، و رجال آن، غیر سلیم بن حنظله که ثقه می باشد، رجال صحیح اند.

^۱ صحیح موقوف. بخاری در ادب المفرد (۳۶۰) آلبانی آن را در صحیح الادب (۴۹۰) صحیح دانسته است.
^۲ ضعیف. طبرانی در الکبیر (۱۸۶/۹) نگا: المجمع (۱۸۵/۱۰) اما ابوقلابه ابن مسعود را درک نکرده است.
^۳ صحیح. طبرانی (۱۰۵/۹) نگا: المجمع (۱۰۵/۱۰).
^۴ ممکن درست «آدم» باشد، اگر این درست باشد، حرف ربط «از» بعد از «برگشتم» باید به «نزد» تبدیل شود.
^۵ صحیح. طبرانی در الکبیر (۱۸۱/۹) نگا: المجمع (۱۲۹/۱۰).

و نزد وی هم چنان از قتاده روایت است که گفت: ابن مسعود رضی الله عنه وقتی میخواست داخل قریه‌ای شود می‌گفت: (اللهم رب السماوات و ما اظلت، و رب الشیاطین و ما اضلت، و رب الریاح و ما اذرت، اسالک خیرها و خیر ما فیها، و اعوذبک من شرها و شر مافیها). ترجمه: «بار خدایا، پروردگار آسمان‌ها و آنچه را سایه نموده‌اند، پروردگار شیطان‌ها و آنچه را گمراه نموده‌اند و پروردگار باده‌ها و آنچه را به هوا بلند نموده و پراکنده ساخته‌اند، من از تو خیر این و خیر آنچه را در آن هست سؤال می‌کنم، و به تو از شر آن و شر آنچه در آن هست پناه می‌برم».^۱ هیشمی (۱۰/۱۳۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، مگر این که قتاده ابن مسعود را درک نموده است.

دعای معاذ و بلال (رضی الله عنهما)

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۳) از ثوره بن یزید روایت نموده، که گفت: معاذ بن جبل وقتی از طرف شب تهجد به جای می‌آورد، می‌گفت: (اللهم قد نامت العیون، و غارت النجوم، و انت حی قیوم، اللهم طلبی اللجنه بطیء و هربی من النار ضعیف. اللهم اجعل لی عندک هدی ترده الی یوم القیامة، انک لا تخلف المیعاد). ترجمه: «بار خدایا، چشم‌ها خوابیده‌اند، ستاره‌ها ناپدید شده‌اند، و تو زنده و قیوم هستی، بار خدایا، کوشش و طلبم برای جنت سست است، و فرارم از آتش ضعیف است. بار خدایا، برایم نزدت هدایتی بگردان^۲ که آن را روز قیامت برایم برگردانی و تو وعده‌ات را خلاف نمی‌نمایی».^۳ این را طبرانی روایت نموده، و اسناد آن منقطع است، چنانکه هیشمی (۱۰/۱۸۵) گفته است. ابن اسحاق از طریق عروه از زنی از بنی نجار روایت نموده، که گفت: خانه‌ام از بلندترین خانه‌ها در اطراف مسجد بود، و بلال رضی الله عنه از فراز آن هر بامداد برای فجر اذان می‌داد، سحرگاهان می‌آمد و در خانه می‌نشست و انتظار فجر را می‌کشید، وقتی آن را می‌دید قامتش را راست می‌نمود و بعد از آن می‌گفت: (اللهم احمدک و استعینک علی قریش آن یقیموا دینک). ترجمه: «بار خدایا، من تو را می‌ستایم و از تو برای قریش مدد می‌طلبم که دینت را برپا دارند». می‌افزاید: بعد از آن اذان می‌داد، می‌گوید: به خدا سوگند، من وی را به یاد ندارم که شبی آن کلمات را ترک نموده باشد.^۴ ابوداود این را به نقل از وی به تنهائیش روایت کرده است. این چنین در البدایه (۳/۲۳۳) آمده است.

و طبرانی از هند - زن بلال - روایت نموده، که گفت: بلال وقتی بر بستر خوابش قرار می‌گرفت می‌گفت: (اللهم تجاوز عن سیئاتی، و اعذرنی بعلاتی). ترجمه: «بار خدایا، از گناهانم درگذر، و با علت‌هایم معذورم دار».^۵ هیشمی (۱۰/۱۲۵) می‌گوید: هند را نشناختم، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح اند.

دعای زید و سعد بن عباده (رضی الله عنهما)

^۱ ضعیف. طبرانی (۹/۱۷۵) قتاده ابن مسعود را درک نکرده است. نگا: المجمع (۱۰/۱۲۹).

^۲ ممکن درست: «برایم در نزدت عهدی بگردان» باشد.

^۳ منقطع است. طبرانی (۲۰/۳۴) سند آن چنانکه در المجمع (۱۰/۱۸۵) آمده است منقطع است.

^۴ حسن. ابوداود (۵۱۹) آلبانی آن را حسن دانسته است.

^۵ ضعیف. طبرانی (۱/۳۳۷) نگا: المجمع (۱۰/۱۲۵).

طبرانی از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت نموده که: وی وقتی برای خوابیدن بر بسترش پهلو می‌زد می‌گفت: (اللهم انی اسالک غنی الاهل والمولی، و اعوذبک آن تدعو علی رحم قطعها). ترجمه: «بار خدایا، من از تو غنای خانواده ومولا را می‌طلبم، و به تو از این پناه می‌برم، که بر من رحمی دعا نماید که قطعش نموده باشم». هیشمی (۱۰/۱۲۵) می‌گوید: اسناد آن جید است.

و ابن سعد (۳/۶۱۴) از عروه روایت نموده که: سعد بن عباد رضی الله عنه دعا می‌نمود: (اللهم هب لی حمدا، و هب لی مجدا، لامجد الا بفعال و لا فعال الا بمال، اللهم لا یصلحنی القلیل و لا اصلح علیه). ترجمه: «بار خدایا، برایم ستایش ببخش، و برایم بزرگی ببخش، بزرگی جز به عمل قابل دست رسی نیست، و عمل جز به مال ممکن نیست، بار خدایا، مال کم مرا اصلاح نمی‌سازد، و نه من خود را به آن اصلاح کرده می‌توانم».

دعاهای ابودرداء رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۹) از بلال بن سعد روایت نموده، که گفت: ابودرداء (رضی الله عنه) می‌گفت: (اللهم انی اعوذبک من تفرقة القلب). ترجمه: «بار خدایا، من به تو از پرانندگی قلب پناه می‌برم». گفته شد: پرانندگی قلب چیست؟ پاسخ داد: این که برایم در هر وادی مال گذاشته شود.

و نزد وی هم چنان (۱/۲۲۰) از اسماعیل بن عبیدالله روایت است که: ابودرداء می‌گفت: (اللهم توفنی مع الابرار، و لا تبقنی مع الاشرار). ترجمه: «بار خدایا، مرا با نیکان بمیران، و با اشرار باقیم مگذار». و از لقمان بن عامر از ابودرداء روایت است که وی می‌گفت: «اللهم لا تبتلنی بعمل سوء فادعی به رجل سوء». ترجمه: «بار خدایا، مرا به عمل بدی مبتلا مگردان، که بر اثر آن آدم بد خوانده شوم».

و در نزد وی (۱/۲۲۳) هم چنان از حسان بن عطیه روایت است که، ابودرداء می‌گفت: (اللهم انی اعوذبک آن تلعننی قلوب العلماء). ترجمه: «بار خدایا، بمن به تو از این پناه مبرم که قلوب علما لعنتم نمایند». گفته شد: قلب‌های ایشان تو را چگونه لعنت می‌نمایند؟ پاسخ داد: اینکه مرا بد بینند [و همین لعنت است].

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۲۴) از عبدالله بن یزید بن ربیع دمشقی روایت نموده، که گفت: ابودرداء گفت: در بخش اول شبی به مسجد رفتم، هنگامی که داخل شدم، از پهلوی مردی عبور نمودم که به سجده افتاد بود و می‌گفت: (اللهم انی خائف مستجیر فاجرنی من عذابک، و سائل فقیر فارزقنی من فضلك، لامذنب فاعتر، و لا ذوقه فانتصر، ولکن مذنب مستغفر). ترجمه: «بار خدایا، من وحشت زده پناه جویم، برایم از عذابت امان ده، و سؤال کننده بینوایم، از فضلت برایم رزق ده، نه گناهکارم که معذرت بخواهم،^۱ و نه از قوتی برخوردارم که کامیاب شوم، ولی گناهکارم و مغفرت می‌طلبم». می‌گوید: بعد ابودرداء صبح نمود، و آن‌ها را برای یارانش، از بس که خوشش آمده بودند، میاموزانید.

^۱ ممکن است درست چنین باشد: (لا مذنب معذور فاعتر)، نه «گناهکار معذورم که معذرت بخواهم».

و بخاری در الادب المفرد (ص ۹۹) از تمامه بن حزن روایت نموده، که گفت: شیخی را شنیدم که به صدای بلندش فریاد می نمود: (اللهم انی اعوذبک من الشر لا یخلط شیء). ترجمه: «بار خدایا، من به تو از شری پناه می برم، که چیزی همراهش خلط نباشد». گفتم: این [شیخ] کیست؟ گفته شد: ابودرداء.

و حاکم از ابودرداء روایت نموده که وی می گفت: (اللهم انی اعوذبک آن تعرض علی اخی عبداللہ بن رواحہ من عملی ما یتستحی منه). ترجمه: «بار خدایا، من به تو پناه می برم، از این که از عملم بر برادرم عبداللہ بن رواحہ چیزی را عرضه نمایی که از آن حیا نماید». این چنین در الکنز (۱/۳۰۶) آمده است.

دعاهای عبداللہ بن عمر (رضی اللہ عنہما)

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۸) از نافع از ابن عمر (رضی اللہ عنہما) روایت نموده، که وی بر صفا دعا می نمود: (اللهم اعصمنی بدینک و طواعیتک و طواعیة رسولک. اللهم جنبنی حدودک. اللهم اجعلنی من یمحبک، و یمحب ملائکتک، و یمحب رسلك، و یمحب عبادک الصالحین. اللهم حبیبی الیک و الی ملائکتک و الی رسلك و الی عبادک الصالحین. اللهم یسر لی لیسری، و جنبنی العسری، و اغفر لی فی الآخرة و الاولی، واجعلنی من ائمة المتقین. اللهم انک قلت: [ادعونی استجب لکم] و انک لا تخلف الميعاد. اللهم اذ هدیتنی للإسلام فلا تزعنی منه و لا تزعه منی حتی تقبضنی و انا علیه).

ترجمه: «بار خدایا، مرا بر دینت، طاعتت و طاعت رسولت نگه دار. بار خدایا، مرا از حدودت باز دار. بار خدایا مرا از کسانی بگردان که دوستت می دارند، ملائکت را دوست می دارند، رسولانت را دوست می دارند و بندگان صالحت را دوست می دارند. بار خدایا، مرا نزد خودت، ملائکت، رسولانت و بندگان صالحت محبوب گردان. بار خدایا، مرا برای آسانی آماده و آسان گردان، و از سختی و مشکل بازم دار، و برایم در آخرت و دنیا ببخشای، و مرا از امامان متقی بگردان. بار خدایا، تو گفته ای: «دعایم کنید، برای تان قبولش می کنم» و تو وعدهات را خلاف نمی کنی. بار خدایا وقتی مرا به اسلام هدایت نمودی، دیگر مرا از آن بیرون مکن و آن را از من بیرون مکن، تا در حالی قبضم نمایی که من بر آن باشم». وی به این دعا، و دعای طویل دیگری که داشت بر صفا و مروه، و در عرفه و جمع^۱ و بین دو جمره^۲ و در طواف دعا می نمود.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۴) از عبداللہ بن سیره روایت نموده، که گفت: ابن عمر (رضی اللہ عنہما) وقتی صبح می نمود می گفت: (اللهم اجعلنی من اعظم عبادک عندک نصیباً فی کل خیر تقسمه الغداء، و نوراً تهدی به، و رحمة تنشرها و زرقاً تبسطه، و ضراً تکشفه، و لاء ترفعه، و فتنة تصرفها). ترجمه: «بار خدایا، مرا بزرگترین بهره مند از میان بندگان در هر خیری که این بامداد تقسیم می کنی، و هم چنان بزرگترین بهره مند از نوری که به آن هدایت می نمایی، رحمتی که پراکنده و منتشر می سازی، رزقی که پهن می گردانی، ضرری که دور می سازی، بلایی که بلندش

^۱ یعنی مزدلفه.

^۲ یعنی در منی.

می‌نمایی و فتنه‌ای که بر می‌گردانی بگردان».^۱ طبرانی این را از وی به مثل آن روایت نموده است. هیشمی (۱۰/۱۸۴) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

دعاهای عبدالله بن عباس رضی الله عنه

بزار از سعید بن جبیر روایت نموده که ابن عباس (رضی الله عنهما) می‌گفت: (اللهم انی اسالک بنور و جهک الذی اشرفت له السماوات والارض، ان تجعلنی فی حرزک و حفظک و جوارک و تحت کنفک). ترجمه: «بار خدایا، من تو را به نور و جهت که آسمان‌ها و زمین از آن روشن گردیده‌اند سؤال می‌کنم، که مرا در پناه، حفظ، امان و زیر رعایت خود بگردانی».^۲ هیشمی (۱۰/۱۸۴) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

ویخاری در الادب المفرد (ص ۱۰۰) از سعید روایت نموده، که گفت: ابن عباس می‌گفت: (اللهم قنعنی و بارک لی فیہ، و اخلف علی کل غائبة بخیر). ترجمه: «بار خدایا، برایم قناعت نصیب گردان، و در آن^۳ برایم برکت بده، و بر هر غائبم به خیر و سلامتی جانشین و نگهبان باش».^۴

و اسماعیل قاضی از طاووس روایت نموده، که گفت: از ابن عباس شنیدم که می‌گوید: «اللهم تقبل شفاعة محمد الکبری، و ارفع درجة العلیا، و اعطه سؤله فی الآخرة و الاولی کما آتیت ابرام و موسی علیهما السلام». ترجمه: «بار خدایا، شفاعت بزرگ محمد صلی الله علیه و آله را قبول فرما، و درجه بلندش را بلند گردان، و سئوالتش را در آخرت و دنیا بده، چنان که برای ابراهیم و موسی علیهما السلام دادی». ابن کثیر در تفسیرش (۳/۵۱۳) می‌گوید: اسناد آن جید، قوی و صحیح است.

دعای فضاله بن عبید رضی الله عنه

طبرانی از ام الدرداء (رضی الله عنها) روایت نموده، که گفت: فضاله بن عبید (رضی الله عنه) می‌گفت: (اللهم انی اسالک الرضی بالقضاء و القدر، و برد العیش بعد الموت، و لذة النظر الی وجهک، و الشوق الی لقائک فی غیر ضراء مضرة و لا فتنة مضلة). ترجمه: «بار خدایا، من از تو رضای به قضا و قدر، سردی زندگی بعد از مردن، لذت دیدن به سویت و شوق لقایت را، بدون عائد شدن ضرر مضر و فتنه گمراه کننده، طلب می‌کنم». و ادعا می‌نمود، که این‌ها دعاهایی اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن‌ها دعا می‌نمود.^۵ هیشمی (۱۰/۱۷۷) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط و الکبیر روایت نموده، و رجال آن‌ها ثقه‌اند.

^۱ صحیح. طبرانی در الکبیر (۲۶۸/۱۲) نگا: المجمع (۱۸۴/۱۰).

^۲ صحیح. طبرانی (۱۰/۲۵۹) و بزار چنانکه در المجمع (۱۰/۱۸۴) آمده است.

^۳ البته در آنچه رزق داده‌ای.

^۴ ضعیف موقوف. بخاری در ادب المفرد (۶۸) و ابن خزیمه (۲۷۲۸) آلبانی آن را در ضعیف الادب (۱۰۷) ضعیف دانسته است. همچنین بصورت مرفوع نیز روایت شده است. نگا: الضعیفة (۶۰۴۲).

^۵ حسن. طبرانی در الأوسط (۶/۱۶۵) هیشمی (۱۰/۱۷۷) می‌گوید: رجال آن ثقه هستند.

دعای ابوهریره رضی الله عنه: اللهم انی احب لقاءک فاحب لقائی

ابن سعد (۴/۳۳۹) از مقبری از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که: مروان نزد وی در همان مریضی اش که در آن درگذشت داخل شد، و گفت: ای ابوهریره، خداوند برایت شفا دهد، ابوهریره گفت: (اللهم انی احب لقاءک فاحب لقائی). ترجمه: «بار خدایا، من ملاقاتت را دوست می‌دارم، بنابراین ملاقاتم را دوست بدار». می‌گوید: تا هنوز مروان به اصحاب القطا نرسیده بود، که ابوهریره درگذشت.

دعای اصحاب (رضی الله عنہما) وقتی سال یا ماه داخل می‌شد و وقتی داخل قریه‌ای می‌شدند

طبرانی در الأوسط از عبدالله بن هشام روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی سال یا ماه داخل می‌شد، این دعا را می‌آموختند: (اللهم ادخله علینا بالامن والایمان، السلامة والاسلام، و رضوان من الرحمن، جوار من الشیطان). ترجمه: «بار خدایا، آن را بر ما به امن، ایمان، سلامتی، اسلام، رضامندی رحمان و پناه از شیطان داخل گردان». ^۱ هیثمی (۱۰/۱۳۹) می‌گوید: اسناد آن حسن است، و در حاشیه‌اش از ابن حجر نقل شده: در آن رشدین بن سعد آمده، و ضعیف می‌باشد.

و بزار از ابوامامه بن سهل از ابوهریره روایت نموده، که گفت: برایش گفتم: قوم وقتی وارد قریه‌ای می‌شدند یا به قریه‌ای آشکار می‌گردیدند، از چه می‌ترسیدند که این را می‌گفتند: (اللهم اجعل فنا فیها رزقا). ترجمه: «بار خدایا، در آن برای ما رزق بگردان». گفت: از ستم والیان و قحط باران می‌ترسیدند. هیثمی (۱۰/۱۳۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح اند، غیر قیس بن سالم که ثقة می‌باشد.

دعای انس رضی الله عنه

بخاری در الادب المفرد (ص ۹۳) از ثابت روایت نموده، که گفت: انس رضی الله عنه وقتی برای برادرش دعا می‌نمود می‌گفت: (جعل الله علیه صلاة قوم ابرار، لیسوا بظلمة و لا فجار یقومون اللیل و یصومون النهار). ترجمه: «خداوند برای وی دعای قوم نیکان را نصیب گرداند، قومی که نه ظالم‌اند و نه فاجر، در شب قیام می‌نمایند و روز را روزه می‌گیرند».

آنچه را عبدالله بن زبیر در وقت شنیدن رعد می‌گفت

بخاری در الادب المفرد (ص ۱۰۶) از عبدالله بن زبیر روایت نموده که: وی وقتی رعد را می‌شنید صحبت را قطع می‌نمود و می‌گفت: (سبحان الذی یسبح الرعد بمحمده والملائكة من خیفته). ترجمه: «پاکی است ذاتی را که رعد تسبیح و حمد وی را می‌گوید و ملائک نیز از خوف وی (تسبیح و حمدش را می‌گویند)». و بعد از آن می‌گفت: این بیم

^۱ ضعیف. طبرانی در الأوسط. هیثمی (۱۰/۱۳۹) آن را حسن دانسته است. در سند آن رشدین بن سعد است که ضعیف است و دچار اختلاط گشت. نگا: التقریب (۲۰۹).

دادن شدید برای اهل زمین است. این را همچنان مالک از ابن زبیر به مثل آن، چنانکه در مشکاه آمده، روایت کرده است، مگر این که وی این قولش را: بعد از آن می‌گفت... تا آخرش متذکر نشده است.

دعاهای اصحاب برای یکدیگر (رضی الله عنهم)

دعای عمر برای سماک بن مخرمه و دو مرد دیگر

ابن عساکر از سیف بن عمر از محمد و طلحه و مهلب و عمرو و سعید روایت نموده، که گفتند: سماک بن مخرمه، سماک بن عبید و سماک بن خرشه در یک وفد نزد عمر رضی الله عنه آمدند، عمر گفت: (بارک الله فیکم، اللهم اسمک بهم الاسلام، وایدیهم الاسلام). ترجمه: «بار خدایا، اسلام را توسط ایشان بلند بگردان و اسلام را توسط ایشان نصرت ده». این چنین در المنتخب (۵/۱۳۱) آمده است.

دعای کعب بن مالک برای اسعد بن زراره

ابن ابی شیبه، طبرانی و ابونعیم در المعرفه از عبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت نموده‌اند که گفت: وقتی چشم پدرم کور شد و بینایی اش را از دست داد، من رهنمایش بودم، وقتی با او برای جمعه بیرون می‌شدم، و اذان را می‌شنید، برای ابوامامه اسعد بن زراره رضی الله عنه مغفرت می‌خواست، و برایش دعا می‌نمود، برای او گفتم: ای پدر، چه مسئله است وقتی که اذان را می‌شنوی برای ابوامامه مغفرت می‌خواهی و برای وی دعا می‌کنی؟ گفت: ای پسر، او نخستین کسی بود، که برای ما قبل از قدوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نقیع خضامت در هزم (النبیت حره) که مربوط بنی بیاضه است نماز جمعه داد، گفتم: در آن روز تعدادتان چقدر بود؟ گفت: چهل مرد بودیم. این چنین در المنتخب (۵/۱۳۶) آمده است.

دعای بریده اسلمی برای علی، عثمان، طلحه و زبیر (رضی الله عنهم)

ابن سعد (۴/۲۴۳) از ابوالعلاء بن شخیر از مردی از بنی بکرین وائل روایت نموده، که گفت: با بریده اسلمی در سیستان بودم، می‌گوید، به علی، عثمان، طلحه و زبیر (رضی الله عنهم) اعتراض می‌نمودم، تا نظر و رأی وی را دریابم، می‌گوید: وی رویش را به سوی قبله گردانید و دست هایش را بلند نمود و گفت: بار خدایا، برای عثمان پیامرز، و برای علی بن ابی طالب پیامرز، و برای طلحه بن عبیدالله پیامرز و برای زبیر بن عوام پیامرز. می‌گوید: بعد از آن رویش را به سوی من گردانید و به من گفت: پدر برایت نباشد، می‌خواهی مرا بکشی؟ می‌گوید: گفتم: به خدا سوگند، قصد کشتنت را نداشتم، ولی همین را از تو می‌خواستم، افزود: قومی اند، که چیزهای خوبی از خداوند برای شان سبقت نموده است، اگر خداوند بخواهد برای شان به سبب فعل‌های قبلی که انجام داده‌اند می‌بخشد، و اگر بخواهد به سبب عمل‌های نوی که انجام دادند عذاب می‌نماید، حساب آنان بر خداوند است.